محرم الحرام ۱۲۸۴

بدء کتاب بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین عقاید المتقین

صدر الکتاب صحیفه زاران الهی نعمت الخطاب صدرنشینان بارگاه پادشاهی حمد و ثنای حضرت سلطان ذی شان وحدت
شانیست که در سواد شهرستان جهان و قلمرو وجود انسان از عقاید ایمان و ایقان کما شته (?) نافذ فرمان طغرای احکام و
امضای توقیعات پادشاهی ساکنان قلعه متین دین مبین حضرت خاتم النبیین را از هجوم طاغیان لشکر شیاطین
کفر و باغیان عسکر الحاد به ضرب تیغ آبدار قواعد ملت احمدی و زخم نیزه کاردار قوانین دولت محمدی ایمن گردانید و لوای
بقاع خلافت و کامکاری در دیار دولت و شهریاری عباسی توفیق نصرت رواج شرع مبین و قماش سیرت سنی
سید المرسلین سرافراز گردانید و از حسن ضوابط جهانبانی دیار ایمان و قواعد مناهج کشورستان ممالک ایقان خلع
تاج ابتهاج السابقون السابقون و مشرف به سراج وهاج اولئک المقربون شوند و مکافات این خدمت مجازات
این نعمت لعل (?) جسته یزدانی و عنایات بی نهایت ربانی رسند و درود تحیت و رود و طراح دربای رسالت
و سیاح بیدای نبوت که بندای معجز ادای انا افصح بادیه پیمایان جهان فصاحت را در عین شوق به بیدای عجز انداخته
و بصدای بلاغت غرای انا املح (?) کشتی نشینان بحار معرفت را در شور شوق و ذوق غرق نیستان امید
ساخته تا وسیله (?) [illegible] لشکر [illegible] صلوات و تسلیمات بر ارواح طیبه طاهره ائمه انام علیهم
السلام و قاضیان محکمه دار السلام حامیان انام و حاکمان بندر اسلام پیشوایان ممالک شریعت سید انام خصوصا بر
[illegible] شهنشاه خورشید رایت [illegible]
حضرت شاه ولایت علیه صلوات الله من البدایة الی النهایة و بعد باعث بر ترقیم این اسباق و موجب تسوید این
اوراق آنکه چون جمعی در زیر سایه عنایت ازلی و علامت هدایت لم یزلی از شرف متابعت دین قویم و مراقبت
صراط المستقیم تربیت علم و دانشوری و خصوصیت ورع و شریعت پروری ممتاز بوده اند از مسائل اعتقاد و ما هو [illegible]

بدل: انعمش

بحسن قابلیت

بحسن قابلیت و استعداد اقتباس انوار دینیه از مشکوة اهل بیت رسالت و اکتساب معارف یقینیه از آثار ائمه هدایت
نموده اند همیشه شکر این نعمت عقاید سنیه و قواعد بهیه [illegible] من الفضل [illegible] مادمت حیا مشغول بوده
و دین داری و زینت پرهیزکاری در مرحله الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون مهبط انوار الهی و در سلک او
لئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون مظهر اسرار نامتناهی بوده اند و چون اکثر عوام الناس از سلوک
طرق اعتقادات از بی خبری و نادانی عاجز و قاصر بودند لهذا این شکسته قلیل البضاعه عدیم الاستطاعه محتاج الطاف
ایزدی ابن فضل علی کاتب حسین التبریزی بنابر طریق منطوق لازم الوثوق و اما بنعمة ربک فحدث در استعداد [illegible]
بقاع خیر و اقبال مناهج ابواب بر و اظهار نعمت عظمی و موجب نصوص که تتبع آثار و اخبار خاندان منبع الارکان رسالت
کوشیده به شکر این نعمت مختصری در بیان اعتقادات اهل ایمان ترتیب داده به عقاید المتقین موسوم گردانید تا همه خواص
و عوام که طالب ایقان قبله یقین و عاکفان کعبه دین اند از مطالعه اش بهره مند گردند و این مختصر را ترتیب داده بر یک مقدمه
و پنج باب والی الله المرجع والمآب مقدمه باید دانست که غرض از ایجاد عالم و انشاء بنی آدم بنابر مضمون طغرای معجز ادای و ما
خلقت الجن والانس الا لیعبدون و منطوق ندای فرح افزای کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت
الخلق شناخت ذات بیچون و دریافت صفات گوناگون و معرفت صفات جلال و جمال ملک متعال است ناظمه
بندگان و عابد مسلمانان که لآلی اصداف بحور و جواهر است از عالم غیب [illegible] که از زوایای بیت المعمور [illegible]
دار القرار صوامع افلاک عازم سمت قبله معرفت بوده و سرمایه [illegible] کل را در راه کعبه جان که عبارت از ایمانست
صرف نمایند و طی این مراحل طلبیه و منازل سنیه ممکن نیست جز [illegible] حضرت سید المرسلین است
و مناهج طریقت خاتم الوصیین که رکن اعظم اسلام [illegible] و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا است و رخصت [illegible]
آن ارض مقدس و اجازت وصول بدان وادی ایمن [illegible] ملازمت رهنمایی دین قویم و متابعت هادی صراط مستقیم [illegible]
بلا ارتیاب ولیطوفوا بالبیت العتیق اشارتست حقیقی بطواف یقینی در حوالی بیت العتیق [illegible] متعذر و متعسر بلکه بی
پیمودن راه حق و رسیدن به معرفت معبود مطلق موقوفست بر نظم جواهر عقاید در رشته جان و گسستن خطوط بطلان
بر افراد باطل اضداد ایمان بطریقی که جوهریان بازار دین و محرران دیوان قضا رب العالمین منظم و منثور در رشته اند تا باعث
حصول مقاصد طالبان و موجب [illegible] کعبه ایقان گردد بعون الملک الصمد

باب اول در بیان

اعتقاداتی که از ائمه کرام علیهم السلام وارد شده و در دانستن صفات خالق بیچون تعالی شانه عما یقولون [illegible] این باب
به چند عقیده منتظم شد عقیده در بیان یگانگی و یکتایی ذات احدیت جل و علا [illegible] احادیث متواتره [illegible]

منکاشفه از اهل بیت رسالت سلام الله علیهم وارد شده که اصل خداپرستی قایل شدن بیکتائی حق سبحانه و تعالی است بلکه
که او را ضدی و ندی نباید و قسمت عقلی و وهمی بوی راه نیابد بلکه یکتائی که او را شبیه و مثل و مانند نباشد پس باید دانست که ذات
پاک باری تعالی یکی ذات است از هیچ جهت تعدد و تکثر را مجال تعرض کبریای او نیست چنانکه در حدیث صحیح از مقدام
بن شریح مرویست که در روز جمل مردی اعرابی برخاست و آمد بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و گفت یا علی آیا تو میگوئی که خداوند عالم
یکیست پس مردم بوی حمله آوردند و قصد کشتن او کردند آنحضرت منع کرد ایشان را و فرمود که آنچه اعرابی از من پرسید من
نیز از شما خواهم پرسید پس آنحضرت فرمودند که ای اعرابی یکتائی که در جناب احدیت پادشاه عالم توان گفت چهار صورت
دارد دو صورتش روا نیست که بر ذات پاک او نسبت دادن چون یکی گفتن بحسب شماره و حساب که دوئی در مقابل دارد و یکی
از قبیل یکی بودن افراد انسان و یکی بودن انواع حیوان و دو صورت دیگر روا است گفتنش نسبت بجناب او چون یکتائی بی
بی شبیه و نظیر و یکتائی که در ذات که هیچ نحو قابل قسمت نباشد نه باجزاء خارجیه و نه باجزاء عقلیه و در حدیث دیگر ابو هاشم جعفری
گوید که پرسیدم از حضرت امام محمد تقی علیه السلام از معنی واحد که اسمی است از اسماء الهی آنحضرت فرمودند که واحد آنست
که جمیع زبانها قایل شدند بیکتائیش چنانکه ملک عظیم در کتاب کریم خود فرموده و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض
لیقولن الله یعنی چون از ایشان سوال کنی یا محمد از مشرکان که آفریده آسمانها و زمینها را هر آینه در جواب گویند که خداوند عالمیان
و برای موحدان صوامع تمجید و معتقدان مجامع توحید درست ساخت یکتائی ذات و صفات حضرت قاضی الحاجات در شان
لآلی معانی سوره توحید کافیست و در این سوره بیان نسب حسب حق سبحانه و تعالی ذکر شده زیرا که جمعی از یهودان آمدند
بخدمت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و گفتند یا رسول الله صفات پروردگار خود را برای ما بیان کن آنحضرت تا سه روز
جواب یهودان نگفتند در روز سیم جبرئیل علیه السلام نازل شد و این سوره را آورد که قل هو الله احد تا آخر سوره یعنی بگو یا محمد
برای گروه کافران که اشارت بجناب خود میکنند و میگویند که اینست خداوند ما تو نیز اشارت کن بخداوند خود که
خداوند من ثابت از دیده ها غایب بنحوی که جمیع خلایق در یافتنش واله و عاجزند خداوندیست یگانه در ذات و صفات
مقصود در جمیع حاجات خداوندی که نه زاییده که زاده از وی میراث برد و نه زاییده شده که از زاینده اش میراث برد
و نیست برای او همتا و مانندی و هو اشارتست بذات احدیت که پوشیده است از دیده های ظاهری و باطنی و اعداد او
حدیث وارد شده که هو اسمی است از اسماء اعظم الهی چنانکه مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرمود که یک
شب پیش از شب بدر برادرم خضر علیه السلام را در خواب دیدم گفتم تعلیم کن بمن چیزی که باعث غالب آمدن من باشد
بر دشمنان حضرت خضر علیه السلام فرمود که یا علی بگو یا هو یا من لا هو الا هو پس از خواب بیدار شدم و خواب خود را بحضرت

حضرت رسول

حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کردم آنحضرت فرمود که یا علی یاد گرفتی اسم اعظم الهی را و آنحضرت در روز بدر این اسم را
بر زبان معجز بیان جاری میکردند و نیز از آنحضرت منقولست که فرمود که الله اسم معبودیست که خلایق عاجزند از شناخت
کیفیتش و حیرانند در ادراک ذاتش پوشیده است از دریافت دیده های باطنی و مخفی است از شاید بینش اهل نظر
و از حضرت باقر العلوم علیه السلام مرویست که فرمود که واحد و احد ذات یگانه را گویند که یگانه است در خداوندی و بی نظیر
و شریک و از حضرت سید الشهدا حسین بن علی علیهما السلام فرمودند که صمد پادشاهی را گویند که بزرگیش بنهایت رسیده و همیشه
بوده و خواهد بود که نخورد و نیاشامد و خوابش نبرد و عاجز نگردد و از او است آسمان و زمین و از حضرت جعفر بن محمد الصادق ع
مرویست که اهل بصره عریضه نوشتند بخدمت حضرت امام حسین علیه السلام و در آن عریضه درج کردند سوال معنی صمد را چون آن عریضه
ایشان بخدمت آنحضرت رسید در جواب عریضه ایشان نوشتند که بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد ای اهل بصره جدال مکنید در معنی
کلام ربانی و بنادانی گفتگو مکنید در تاویلات کتاب الهی که من شنیدم از جد خود حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله که
فرمودند که هر که تفسیر کند آیات قرآنی را از روی جهل و نادانی باید که جای خود را در آتش جهنم داند بدرستی که حق سبحانه و تعالی خود
تفسیر صمد کرده اند که لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد یعنی صمد پادشاهی است که بیرون نیامده از و چیز کثیفی چون فرزند و سایر چیزهای
کثیفه که از مخلوقات جدا گردد و نه چیزی لطیفی چون نفس زدن و ظاهر شده از وی صفات بشر چون خوابیدن و خیالات و غم
و اندوه و فرح و شادی و خندیدن و گریستن و سیری و گرسنگی و بیم و امید و بیرون نیامده از چیزی چنانکه چیزها از موالید بر آید
چون بهم رسیدن حیوانات از حیوانات و بهم رسیدن گیاه از زمین و جوشیدن آب از زمین و بر آمدن میوه ها از شاخهای درختان
و چون آمدن بینائی از چشم و شنوائی از گوش و چشیدن از دهان و بوئیدن از بینی و بیرون آمدن گفتگوها از زبان و بر آمدن
آتش از سنگ بلکه پادشاهیست که داناست بر آشکار و نهان و داناست بچیزها نیست چیزها بغیر از آن که [illegible]
[illegible] مقصود است در پیران و زنان و [illegible] است از جهت مکان خداوندی که منزه است ذاتش از تجزیه و اعداد
و [illegible] وصف کردن [illegible] باید دانست که شناخت خداوندیت الهی فطریست که حق سبحانه و تعالی معرفت یکتائی خود را در دلها
خلق کرده است بجبلتی که در تحصیل آن محتاج به براهین و دلایل نیستند زیرا که در کتاب کریم خود خبر داده که لو کان فیهما آلهة
الا الله لفسدتا یعنی اگر معبودی در آسمان و زمین بغیر الله بسیار چنانکه زعم مشرکانست بغیر از جناب احدیت معبود مطلق هر آینه
نظام آسمان و زمین بفساد انجامیدی پس جمیع دیده های دلشان بیناست بکمال الوهیت و عبادت ازلی از شاید خلقت
آسمان و زمین مبدا اند که الله خالق حقیقی این عالم یکتا و بی همتاست [illegible]
از یکتائیش علامت [illegible] از جوهر جنابانی و غیر او نا نیست چنانکه از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مرویست که آنحضرت

فرمودند که هر که سوال کند از یکتایی ذات یگانه پادشاه عالم در زمره جاهلان دنیا محشور خواهد بود و هر که بر تکلف جواب سوال حق تعالی
قاصر و نادان شود به تشبیه و تمثیل در سلسله مشرکان محشور خواهد شد و هر که اراده شناخت یکتایی ذات احدیت نماید [illegible]
که استنباط کند از اضداد و انداد در زمره ملحدان خواهد بود و هر که شناسای معبود حقیقی شد منعم حقیقی خود را در سلسله کافران خواهد بود پس
باید دانست که شناختن این مطلب که یکتایی ذات احدیت است از یک جهت آسان تر و از جهت دیگر مشکل تر اما آسان بجهت اینکه از
روی که نور جلال حق و یکتایی ذات مطلق از همه چیزها ظاهرتر و از همه اشیا هویداتر و هیچ چیز را هیچ گونه مشابهتی با وی نیست و اما
اشکالش برای آنکه دیده عقل بشر در دریافت نور جلال و وحدت کمال خالق عالم چون دیده خفاش است نسبت بنور آفتاب
پس چنانکه دیده خفاش از لمعان نور آفتاب طاقت مشاهده ندارد پس عقل بشر نیز طاقت دریافت نور جلال حق ندارد و در احاطه
دیده عقل به اجمال بود پس اینکه از دوام احد مطلق خبر دادن ممکن نبود زیرا که دیده عقل از شناختنش خیره گردد و در بیابانش گمراه شود و از
انکار فرو ماند که من عرف الله کل لسانه در حقیقت چه کسی با کمال نور بدانش روشن گردد و نور آفتاب معرفت [illegible] در وصف ذات حق تعالی
حق سبحانه و تعالی پس ظاهر شد که عجز از شناخت [illegible] قاصر بودن عقل از معرفت [illegible] ما عرفناک حق معرفتک
بنور معرفتنا عقیده در ثواب موحدان و اقرار کنندگان بیکتایی پادشاه عالم مرویست از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
که هر که بمیرد در حالتی که قایل بیکتایی خداوند عالم باشد و او را بی شریک و بی نظیر داند و بهشت که داخل بهشت گردد خواه نیکوکار باشد
و خواه بدکار و بسند معتبر از حضرت صادق آل محمد علیه السلام مرویست در تفسیر آیه کریمه هو اهل التقوی و اهل المغفرة که آن
حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی سزاوار است که بندگان از وی بپرهیزند از شریک بودن و سزاوار است اگر داخل بهشت کند هر که
که شریکی و نظیری برای وی نداند پس آنحضرت فرمودند که خداوند عالم قسم خورده بجاه و جلال خود که هرگز موحدان را عذاب
نفرماید بآتش جهنم و نیز از آنحضرت مرویست که حق سبحانه و تعالی حرام کرده بدن و جسدهای موحدان را بر آتش جهنم و از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که هر که بگوید لا اله الا الله بلند شود و کلمه لا اله الا الله [illegible] بطرف آسمانها [illegible] گناهی [illegible]
برای آن بنده [illegible] و برطرف میکند آن گناه را تا اینکه برسد بثوابهای آن بنده و در آنجا قرار گیرد و از حضرت
خاتم النبیین صلی الله علیه وآله مرویست که حق سبحانه و تعالی [illegible] ستونی در زیر عرش خود [illegible]
در کرسی [illegible] پس هرگاه بنده گوید لا اله الا الله عرش خدا بلرزه آید و ستونی که در زیر عرش است
بلرزه در آید پس حق سبحانه و تعالی خطاب کند به عرش عظیم خود که ای عرش ساکن شو پس عرش بزبان حال مناجات کند که پروردگارا چگونه
ساکن شوم و حال آنکه تو نیامرزیدی گوینده لا اله الا الله را پس خداوند عالم خطاب کند به جمیع ملائکه آسمانها که گواه باشید که آمرزیدم گناهان
گوینده این کلمه را و صاحب کتاب تاریخ نیشابور در کتاب خود ایراد نموده که حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا چون داخل

بنیشابور

بنیشابور شد در روزی که بتفصیل [illegible] بدرجه شهادت رسید آنحضرت بر محفه بود که بر بغله شهبا سوار بود و در میان [illegible]
در آمد [illegible] از نیشابور بودند [illegible] رسیدند حافظان احادیث نبویه چون ابو زرعه رازی و محمد بن اسلم طوسی رحمة الله [illegible] گرد
گرامی آن سلاله طاهره و نخبه خلاصه [illegible] آبای الطاهرین و اسلاف اخیار [illegible] جمال طلعت مبارک [illegible]
خود را او روایت [illegible] حدیثی از آبا و اجداد بزرگوار خود روایت [illegible] پس آنحضرت فرمودند که بغله را نگه داشتند [illegible] از روی محفه
برداشتند و چشم [illegible] اسلامیان از طلعت نور آسای مبارکش روشن گردانیدند و همه مردمان [illegible] بر دو نوع ایستاده
گریان و نالان [illegible] در خاک [illegible] غلطان [illegible] بوسه بر رکاب [illegible] میدادند [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible] گردانیدند اشک از دیده ها چون نهرهای جاری [illegible] شد صداها [illegible]
فضا آواز برداشتند که ای گروه مردمان خاموش شوید و [illegible] گوش [illegible] خاتم النبیین را [illegible] گوش شوید
پس بیست و چهار هزار محدث قلمها و دواتها [illegible] آماده بودند که حدیثی از الفاظ مبارک آنحضرت بشنوند و [illegible]
حضرت سر مبارک از میان محفه بر آورده فرمود که حدیث فرمود مرا پدرم موسی بن جعفر و او گفت که حدیث فرمود مرا پدرم
جعفر بن محمد و او گفت که حدیث فرمود مرا پدرم حضرت محمد بن علی الباقر و او گفت که حدیث فرمود مرا پدرم علی
بن الحسین سید الساجدین و او گفت که حدیث فرمود مرا پدرم حسین بن علی سید الشهدا و او گفت که حدیث فرمود مرا
پدرم امیر المؤمنین و او گفت که حدیث فرمود مرا برادر و پسر عم من خاتم النبیین صلی الله علیه وآله علیهم اجمعین و او گفت که حدیث
فرمود مرا جبرئیل امین و او گفت که من شنیدم از جناب رب العزة که میفرمود که کلمه طیبه لا اله الا الله حصن منست پس هر که
این کلمه را داخل شود در حصن من و کسی که داخل شود در حصن من ایمن گردد از عذاب من پس آنحضرت فرمودند که بغله را سر دادند
راه رفتند پس [illegible] دیگر سر از محفه بیرون آوردند و فرمودند که لکن بشروطها و انا من شروطها یعنی که ثواب این کلمه طیبه چنین است
با رعایت شروطش و از شرطها قایل شدن بامامت من از جمله شروط این کلمات ابو القاسم قشیری گوید که این حدیث باین سند رسید
یکی از امرای سامانیه پس این حدیث را با آب زر نوشت و وصیت کرد که با او در قبر او نهند پس چون او مرد یکی او را در خواب دید
و گفت که با تو چه کردند گفت که خداوند عالم مرا آمرزید بواسطه کلمه طیبه لا اله الا الله که حدیثش را با آب زر نوشته بودم برای تعظیم
و در حدیث معتبر وارد شده که اگر اسناد این حدیث را بجای تعویذ بر سر دیوانه خوانند هر آینه عاقل گردد و در سند صحیح مرویست از معاذ
بن جبل که او گفت روزی با حضرت پیغمبر ردیف سوار شده بودم که آنحضرت فرمود که یا معاذ آیا میدانی که چیست حق خداوند
عالم بر بنی آدم و آنحضرت این کلمه را سه مرتبه گفتند من گفتم که خدا و رسولش داناتر است پس آنحضرت فرمود که حق خدا بر بنده
اینست که بندگان او را یکتا دانند و بعد از آن فرمودند که آیا میدانی که حق بندگان بر ملک منان چیست گفتم که خدا و رسولش

داناند آنحضرت فرمود که حق بندگان و موحدان اینست که خداوند عالم ایشان را داخل جهنم نکند و از حضرت امیر المؤمنین ع
مرویست در تفسیر کریمهٔ هل جزاء الاحسان الا الاحسان که آنحضرت فرمود که شنیدم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که خداوند
عالمیان میفرماید که نیست جزای کسی که نعمت توحید و خداپرستی عطا کرده‌ام مگر احسان بهشت و بسند موثق مرویست
از ابن عباس که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند قسم بآنخداوندی که مرا براستی به پیغمبری فرستاده که خداوند عالم هرگز اهل
موحد خود را بآتش عذاب نخواهد کرد و بدرستی که موحدان در روز قیامت شفاعت گناهکاران خواهند کرد و شفاعت ایشان مقبول
درگاه الهی خواهد شد پس آنحضرت فرمودند که در روز قیامت جمعی را که مستحق آتش شده از کثرت گناهان امر کنند بداخل شدن
بر جهنم ایشان گویند که پروردگارا چگونه ما را داخل آتش میکنی و حال آنکه ما در دنیا ترا یگانه گفته ستایش میکردیم و چگونه میسوزانی زبانهای
ما را و حال آنکه زبانهای ما گویا شده بیگانگی تو و چگونه میسوزانی دلهای ما را و حال آنکه دلهای ما ترا یگانه یکتا میدانست و از ترس تو لرزیده
و چگونه میسوزانی رویهای ما را و حال آنکه رویهای خود را بخاک مذلت برای اطاعت تو مالیده‌ایم و چگونه میسوزانی دستهای ما را و حال آنکه
برای دعا در درگاه تو بلند کرده‌ایم خطاب رب الارباب برسد که ای بندگان من چون در دنیا بجا نیاوردید تکلیفات عملهای زشت
و فعلهای قبیح از شما سرزده پس جزای شما آتش جهنم است بندگان گویند که پروردگارا عفو تو بزرگتر است یا گناهان ما خطاب الهی شود
که عفو من عظیم‌تر است پس بندگان گویند که پروردگارا رحمت تو وسیع‌تر است یا خطیئات ما باز خطاب الهی شود که رحمت من بار دیگر
گویند که پادشاها اقرار ما بیگانگی ذات احدیت بزرگتر است یا بدیهای ما خطاب باری شود که بلکه اقرار شما عظیم‌تر است پس بندگان
مناجات کنند که پروردگارا باید که عفو تو و رحمت تو شامل حال ما گردد و خداوند عالم خطاب کند بر جمیع ملائکه که بعزت و جاه و جلال
خودم که هیچ خلقی دوستتر نزد خود خلق نکرده‌ام بغیر از موحدان پس سزاوار است بر من که موحدان خود را بآتش عذاب ننمایم
ای ملائکه داخل کنید ایشان را به بهشت و از حضرت صادق آل محمد علیه السلام مرویست که هر که کلمهٔ لا اله الا الله گوید از روی اخلاص
بهشت بر وی واجب شود پس آنحضرت فرمودند که اخلاص آنست که هر چه خداوند عالم حرام کرده و نهی فرموده گوینده این کلمه
از آنها نگه دارد و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که کلمهٔ شهادت لا اله الا الله کلمه ایست گرامی در نزد خدا پس هر که گوید این کلمه را
از روی اخلاص واجب شود بهشت بر وی و هر که گوید از روی دروغ و نفاق مال او محفوظ و از ریختن خونش ایمن گردد و در دنیا
و در آخرت بازگشتش بسوی جهنم باشد جعلنا الله و ایاکم من الموحدین والمخلصین عقیده در بیان آنکه گفتگو کردن و تجسس نمودن
در کیفیت ذات احدیت باعث الحاد و میل از حق بباطل خواهد شد بسند صحیح از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که هر که
تفکر نماید در کیفیت و چگونگی ذات خداوند عالمیان ملحد گردد و هر که تفکر نماید در صفات و مصنوعات وی راه راست هدایت یابد
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که فرمودند که گفتگو کنید در مخلوقات و مصنوعات الهی که چه حکمتها و مصلحتها در ضمن خلقت مخلوقات است

و گفتگو در حقیقت

و گفتگو در حقیقت ذات مکنید بدرستی که تجسس از کیفیت ذات باعث حیرانی و دوری شدن گمراهی گردد و نیز از آنحضرت مرویست که
تجسس کنید در هر چیز اما در کیفیت ذات احدیت تجسس منمایید و بسند صحیح از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مرویست
در تفسیر آیهٔ کریمهٔ و ان الی ربک المنتهی که آنحضرت فرمودند یعنی که سخنها منتهی شود چون تجسس در کیفیت ذات خداوند عالم رسد پس
زبانها از گفتگو باز دارید و نیز از آنحضرت مرویست که هر که نظر کند و تأمل نماید در چگونگی ذات خدا هلاک شود و هلاک باشد اهل
گردد و بسند موثق از آنحضرت مرویست که پادشاه عظیم الشأنی در مجلس خود که بمسند سلطنت و شهریاری نشسته بود سخن
از ذات الهی میکرد و چیزی چند نسبت میداد بجناب احدیت از چیزی که لایق او نبود ناگاه جنونی او را عارض شد و عقلش زایل گشت
و از مجلس بیرون رفت و در بیابانها حیران میگردید و کسی ندانست که عاقبت او بکجا رسید و بسند معتبر منقولست که از
حضرت سید الساجدین علیه السلام پرسیدند از توحید و خداشناسی فرمود که خداوند عالمیان میدانست که در آخر الزمان
جماعت متعمق و مدقق بهم خواهند رسید سورهٔ قل هو الله و آیات سورهٔ حدید را فرستاد که خدا را باین نحو بشناسند و کسی که زیاده
از آن تفکر نماید هلاک شود و بسند حسن از زیاد مرویست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام خطاب کرد به من که ای زیاد
بپرهیز از خصومتها و جدالها در دین بدرستی که خصومتها مورث شک گردد و باعث حبط شدن عمل گردد و موجب هلاکت
صاحبش شود شاید که در چنین مجادله سخن گوید بچیزی که بآن آمرزیده نشود بدرستی که در زمان پیشین جمعی بودند که ترک نمودند سخن
از چیزهایی که مکلف بودند بدانستن آنها و طلب نمودند دانستن چیزی را که مکلف نبودند بدانستن آن از روی و سخن ایشان
منتهی شد بسخن گفتن از ذات احدیت پس عاقبت کار ایشان بحیرت انجامید و در بیابانها افتادند و مثل دیوانگان گردیدند
پس باید دانست که تفکر در کنه ذات و چگونگی صفات بغیر حیرت و کفر و ضلالت ثمره ندارد زیرا که عقلها از شناختن خود
و از معرفت قوای ظاهری و باطنی خود که در فرمان او بند اگر عاجزند چگونه حیران نشوند در معرفت کنه ذات و حقیقت
صفات واجب الوجود خود را لیکن در این باب باید اکتفا نماید بطریقی که خداوند عالم در قرآن مجید بر پیغمبر خود صلی الله علیه و آله فرستاده
و آنحضرت برادر و اوصیای کرام خود علیهم السلام القا فرمود و اگر در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام وارد شده که اوصیاء و ائمه
در جاهایی اند که از راه متابعت ایشان بخدا میتوان رسید و اگر نه ایشان بودند بندگان خداوند خود را نشناختندی
و با ایشان خدا حجت خود را بر خلق تمام کرده پس هر چه از اهل بیت سلام الله علیهم در باب معرفت ذات احدیت
الهی وارد شده زیاده بر آن تفکر کردن و نظر نمودن باعث الحاد در دین و میل از راه صواب بسوی کفر باشد اعاذنا الله و ایاکم جمیعا
والقانا معرفته عقیده در بیان دانستن وجود واجب الوجود و بیان آنکه هستی خداوند عالم از همه چیز ظاهرتر و هویداتر است
زیرا که معرفت هستی حق سبحانه و تعالی فطریست هر که تفکر نماید خواه عالم و خواه جاهل داند که در هر عضوی از اعضای وی صد

هزار دلیل است بر هستی صانع تعالی اشاره نموده‌اند که هیچ احتیاج بدلایل و براهین که فلاسفه ذکر نموده‌اند در دور و تسلسل نیست و آنها
که موجب سرگردانی و باعث حیرانی است اشاره شده مرویست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که روزی از اعرابی
پرسید که هستی خداوند خود را بچه شناختی اعرابی گفت که ما در بادیه چون پشکل شتر را می‌بینیم عقل ما حکم میکند که شتر
البته از اینجا گذشته و پی پا را که می‌بینیم میدانیم که شخصی از آن مکان گذشته آیا این آسمان با این ستاره‌های نورانی
و زمین با این وسعت کافی نیست برای تصدیق بهستی واجب الوجود صانع عالم و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
مرویست که شخصی بخدمت حضرت صادق آل محمد صلوات الله علیه و آله آمد و گفت مرا دلالت کن بخداوند خود که ملاحده
بسیار مجادله مینمایند و مرا عاجز گردانیده‌اند حضرت فرمود که آیا بکشتی سوار شده گفت بلی فرمود که هرگز کشتی تو شکسته است که
مضطرب شده باشی و هیچ چاره برای نجات خود نداشته گفت بلی فرمود که در آن هنگام امید نجات از کردگاری دیگر نجات
دهنده خود میداشتی الحمد که نجات خود را باو منحصر میدانستی خداوند است پس کسی که در غرایب صنع و عجایب خلقتش
عالم و آفاق و انفس متفکر گردد شاید بداند که صاحب چنین خلق و مدبر چنین نظامی بغیر از جناب احدیت الهی کسی دیگر
نیست و هیچکس نیست که در هنگام تعبیر و تکالیف نداند که او را خالقی و صانعی هست که در حین احتیاج مطالب خود را از او
طلبد چنانکه خداوند عالم میفرماید که اجابت مضطران مینماید و تنگی کار او را بخواهند و رفع مکروهات از ایشان مینماید
و بالاشبهه ظهور هستی خداوند عالم چون ظهور نور آفتاب است که هیچکس از سفها و بیخردان و دانایان انکارش نتوانند کرد و چنانچه
بدلیل و برهان برای اثباتش نیاز ندارد لیکن بسند الالهات فلاسفه برای خداشناسان بدلیل و برهان بشبابه حکایتی چنین
از کور است که روزی بخانه ایشان آمده بود و از ایشان دزد بود و بعد یکی در اثنای راه بمکان دزد را گرفته و در دست او گفت
او را فریاد زد که جامه من با تست و دزد را کور و دزد کور دزد را از دست کشید تا بجانب ...
با تست پس مرد عارف صالح خداشناس که قرب شناسایی بدرگاه معبود خود داشته باشد در مقام مکالمه و مناجات تواند بود
او ظاهرتر از هستی خداوند نیست که از فلسفه گوید که بیا بدور و تسلسل خداوند خود را بشناس بعینه مثل کور است که گوید جامه با تست
زر و زر با تست پس باید که عاقل فریب شیطان که راه زن بیابان عقاید است نخورد و کرده خداشناس بدانستن دور و تسلسل است
این دو راه امید رسیدن بسر منزل معرفت نیست زیرا که بزرگترین کمینگاههای شیطان در گمراهی و راه زنی نوع انسان عقیده
معرفت الهی است که متاع نفیس ایمان اکثر عالم را در این عقبه بوده و غارت کرده و نجات از دست شیطان در این عقبه بغیر از توسل
و دست زدن بر دامن اهل بیت رسالت سلام الله علیهم ممکن نیست جعلنا الله و ایاکم من المتوسلین و السالکین فی
طریقهم عقیده در بیان صفات سلبی واجب الوجود عالم شانه الاعظم بدانکه در احادیث متواتره از اهل بیت رسالت سلام الله

علم دارد

علم دارد شده که هر که خود را شناخت شمار و دیگری خداوند ذات احدیت الهی را از آنچه شایسته او نیست خداوند خود را شناخته پس هر که او را نفی
کند و در شمار خداوند خود صفات نماید که لایق او نیست چون جسم و جوهر و عرض و زمان و مکان و جهت و امثال اینها که از صفات مخلوقات
مرویست از یونس بن ظبیان که روزی داخل شدم بر حضرت صادق آل محمد علیه السلام و عرض کردم که هشام
بن الحکم سخن عظیمی میگوید لیکن من مختصری از او نقل میکنم که هشام را اعتقاد آنست که خداوند عالم جسم است حضرت فرمود
که وای بر وی آیا نمیداند که هر جسمی محدود و متناهی و آخری دارد و هر صورتی محدود و متناهی دارد و هر چیز که احتمال حد و نهایت دارد
روا احتمال زیاده و کمی نیز دارد و هر چه احتمال زیاده و کمی داشته باشد مخلوقست راوی گوید عرض کردم که پس چه اعتقاد داشته باشیم در
معبود خود حضرت فرمود که خداوند عالم جسم نیست و صورت نیست بلکه سازنده جسمها و صورت دهنده صورتهاست متجزی باجزاء
نیست و نهایت برای هستی او نیست زیاده و کمی در ذات وی روا نیست اگر خداوند عالم چنین بودی فرق نبودی میان خالق
و مخلوق و میان صانع و مصنوع و حال آنکه فرق عظیم است میان جسم و سازنده جسم و میان صورت و سازنده صورت زیرا که سازنده جسم
شبیه و مانند هیچ چیز نیست و هیچ چیز مثل و مانند او نیست و از حضرت موسی الکاظم علیه السلام مرویست که خداوند عالم
هیچ چیز از مخلوقات نیست کدام فحش و کدام سخن بدتر از این است از سخن کسی که وصف کند خالق عالم را بجسمیت یا بصورت
یا بخلقت یا بحد و نهایت قرار دادن یا اثبات جوارح و اعضا برای وی نمودن بلند مرتبه است خداوند عالم از آنچه ملاحده
در خصوص وی گویند و از حضرت صادق آل محمد علیه السلام مرویست که خداوند عالم موصوف نیست بکیفیتهای جسمانی و متصف
نیست بصفات مکانی و زمانی و چگونه وصف توان نمود ذات احدیت را باین صفتها و حال آنکه خلق کننده کیفیتها و آ
و آفریننده زمان و مکان است بلکه آنچه برهانهای ظاهری و باطنی ادراکش نتوانند نمود و باید دانست که ملاحده از چند فرقه
که بعقل ناقص خود ادعای خداشناسی کرده‌اند چه خطا کرده‌اند و در بیابان ضلالت افتاده‌اند چنانکه جمعی از متکلمین خداوند عالم را جسم
میدانند و میگویند نوریست از باب آفتاب میدرخشد و بعضی از صوفیه اهل سنت خدا را بصورت پسر ساده میدانند و بعضی
بصورت مرد پیر ریش سفید میگویند که بر روی عرش نشسته از غایت فربهی از هر طرف بقدر چهار انگشت چربی زیاده
میکند و بعضی میگویند که در شب جمعه بر الاغی سوار میشود و بعالم دنیا نزول میکند
و بعضی از خران اهل سنت از حنابله شبهای جمعه بر بالای بامهای خود علفی میگذارند که الاغ خداوند عالم بخورد و جمعی گویند که حق تعالی
شبیه است بانسان که از ناف بپائین تنش مجوف است و جمعی گویند که مجوف است و جمعی از صوفیه لعنهم الله گویند که با عارفان
حلول میکند و در دل ایشان در میآید و جمعی از این طایفه گویند که خداوند عالم با هر چیز متحد میشود و گاهی بصورت زید ظهور کند و گاه
بصورت عمرو گویند همه چیز اوست حتی آنکه گویند که با حیوانات نیز یکی شود و گویند چنانچه دریا بموج میبر آید و صورتهای گوناگون

ازمو بینش ظاهر میشود و بغیر از دریا چیزی دیگر نیست پس خداوند عالم بمنزله دریا بصورت مختلفه مخلوقات چون موجها خود را ظاهر میسازند
وثنویه گویند که خالق عالم دو تاست یکی یزدان و یکی اهرمن و گاهی تعبیر ازین دو تا بنور و ظلمت می نمایند و دهریه گویند که موجد عالم
و معنی آدم زمانه است چنانکه خداوند عالم در کتاب کریم خبر داده که وما یهلکنا الا الدهر یعنی که هلاک نمیکند ما را مگر زمانه و روزگار
و جمعی از ملاحده گویند که خلقت این عالم و ترتیب این نظام اگر غیر از این ترتیب بودی بهتر بودی و از راه کوری بهای باطل خود اعتراض
بر جناب احدیت الهی نمایند و کارهای خدا را بی حکمت شمارند چنانکه حضرت صادق آل محمد در توحید مفضل برای طعن این جماعت
گوید که این عالم از بابت خانه ایست که بزرگی در نهایت احکام ساخته و با انواع زینتها آراسته شده و الوان فرشها گسترده شده و خوانها
کشیده و انواع نعمتها در آن خوان حاضر ساخته شده و مثل این جماعت که بر خدا اعتراض مینمایند مثل کوریست که بچنین مجلسی درآید و
کورانه راه رود و گاهی پا بر کاسه طعام گذارد و گاهی پا بر کاسه فشرد و زند و اعتراض کند که اینها را چه موقع گذاشته اند و چه بد تدبیر است
صاحب این خانه از راه کوری نمیداند که هر چیز بموقع است و تدبیر صاحب خانه نیکوست و این مزخرفات از راه کوری و نابینایی
میگوید پس موحد عاقل عارف باید که جناب احدیت خداوند خود را منزه داند از امثال این مزخرفات که کوران راه دین در شان
خداوند خود نسبت داده اند و بداند که خداوند عالم جسم و جوهر و عرض و آنچه لازمه عرض است از مکان و جهت و زمان و حرکت برو
روا نیست و بی مثل و مانند است در جسمی حلول نکرده و روا ندارد که بر چیزی بجای دیگر و مکان آدمی در آید و غیر او است و انواع تغیرات و تبدلات
بر او روا نیست و زیاد و کم در ذات او نیست و اول و آخری برای هستیش نیست و هر چه صفت ... است از رنج و غضب و
لذت و الم و تغییر در احوال از پیری و جوانی بر وی روا نیست و هیچ چیز شبیه او نیست و منزه است از آنچه مشرکان در گفته اند آن
وی گویند **عقیده در بیان** صفات ثبوتی خداوند عالم بدانکه هر صفتی از صفات الهی که گفتنش بر وی و اثباتش بر ذات
احدیت روا باشد او را صفت ثبوتی گویند چون اول و آخر و ظاهر و باطن و عالم و قادر و خالق و رازق و هر صفتی که اطلاقش
بر وی روا نیست بلکه باید که از ذات احدیت نفی کرد و دور گردانید او را صفت سلبی گویند چنانکه ذکر بعضی از آن در عقیده
سابقه گذشت پس باید دانست که خداوند عالم متصف است باصفاتی که عین ذات او است و زیاده بر ذات وی نیست
زیرا که قائل شدن بزیادتی صفات باعث تعدد واجب الوجود در عالم خواهد بود و صورت احتیاج خداوند عالم بغیر خواهد بود
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که اول دین معرفت حق تعالی است و کمال معرفت اقرار بیگانگی او است و کمال توحید
و اقرار بیگانگی وی نفی کردن صفات زائده است از وی و نیز از آن حضرت مرویست که بعد از فوت حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله خطبه فرمودند و در بعضی از آن خطبه فرمودند که خداوند عالم دور است از شباهت بدوری مکانی بلکه بکمال عظمت و منزلت
و نزدیک است نه نزدیکی مکان و جسمانی بلکه نزدیکی بعلم و قدرت و حفظ و تربیت عالم دانا است بهیچ شبهای بالای کرسی آن

دانا بینش

دانا بینش ممکن نباشد بلکه دانا است بنفس ذات سبحان او و علمش عین ذات او است و واسطه نیست بغیر از ذاتش اگر گویند که بود و همیشه خواهد بود این سخن
دارد که همیشه در زمانی بوده بلکه بنا و اول از الیت هستیش خواهد بود و اگر گویند که هرگز بر طرف نمیشود خواهد بود این معنی دارد که همیشه در زمانها
خواهد بود بلکه نا و بلیش نیست که عدم بر او محالست و از حضرت امام رضا علیه التحیه و الثنا مرویست که هر که اعتقاد داشته باشد که
خداوند عالم دانا است بعلم زاید بر ذاتش و توانا است بتوانایی زیاده بر ذاتش با خداوند عالم خدایان دیگر شریک کرده است
و از ولایت ما شیعیان بهره ای نیست بلکه حقیقت جمیع صفات دانا و توانا و بیننده و شنوا و بینا است بذات خود و بچیز دیگر محتاج نیست و آنچه رتبه آن منزه است
از آنچه کافران و ملحدان گویند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرمود که خداوند قدیم واحد و محمد است
یعنی یگانه و محتاج الیه جمیع خلق است احد المعنی است و معانی متعدده و مختلفه در او نیست از جهت تعدد در ذات و صفات راوی
گوید که عرض کردم که جماعتی از اهل عراق میگویند که خدا میشنود بغیر آنچه می بیند و می بیند بغیر آنچه میشنود آنحضرت فرمود که دروغ
میگویند و ملحد شده اند و خدا را شبیه بخلق کرده اند بلکه خداوند عالم میشنود بهمان چیزی که می بیند و می بیند بهمان چیز که
میشنود یعنی همه بذاتست و عضوی و جارحه و آلتی ندارد که بدیدنش بغیر شنیدنی باشد و منقولست از عبد الله بن ابی یعفور
که او از حضرت صادق آل محمد صلوات الله علیه پرسید از تفسیر این آیه که هو الاول و الآخر و گفت که اول را دانستم معنی آخر را
بفرما آنحضرت فرمود که هیچ چیز نیست مگر آنکه کهنه میشود و تغییر میکند و یکی نحو زوال در وراه می یابد و از حالی بحالی متغیر میشود
و از صفتی بصفتی انتقال مینماید و نقصان و زیادتی بر او طاری میشود مگر خداوند عالم که همیشه واحد و یکتا بوده و بر یک حال بوده و
است پیش از همه اشیا و آخر است و همیشه خواهد بود و صفات و نامهای مختلف بر او وارد نمیشود چنانکه بر دیگران میشود مثل آدمی که
یکمرتبه خاک است و یکمرتبه گوشت و خون است و یکمرتبه استخوان پوسیده است و مانند خرما که یکمرتبه رطب است و یکمرتبه خرماست پس نامها
و صفتها بر مخلوقات مبدل میشود و خداوند عالم بر خلاف اینهاست و از حضرت باقر العلوم علیه السلام مرویست که خداوند عالم
بود در ازل و چیزی از مخلوقات نبود و دانا بود پیش از خلق کردن عالم پس دانایی او بمخلوقات پیش از ایجاد کردن مثل دانایی
او است باشیا بعد از ایجاد در ... پس دانایی او عین ذات او است پس موحد را باید که جناب احدیت معبود خود را بصفات کمال مبرا
روا است متصف داند و معانی صفات را چنانکه امیر المؤمنین در رسالت تفسیر کرده اند اعتقاد کند و در حدیث صحیح مرویست از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرمودند که شنیدم از حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله که خداوند عالم را نود و نه اسم است
که هر که ضبط نماید و حفظ کند معانی آن اسما را داخل بهشت گردد و آن اسمها اینست که الله الواحد الاحد الصمد الاول الآخر
السمیع البصیر القدیر القاهر العلی الاعلی الباقی البدیع الباری الاکرم الظاهر الباطن الحی الحکیم العلیم الحلیم الحفیظ
الحق الحسیب الحمید الحفی الرب الرحمن الرحیم الذاری الرازق الرقیب الرئوف الرائی السلام المؤمن المهیمن

العزیز الجبار المتکبر السید السبوح الشهید الصادق الصانع الطاهر العدل العفو الغفور الغنی الغیاث الفاطر
الفرد الفتاح الفالق القدیم الملک القدوس القوی القریب القیوم القابض الباسط قاضی الحاجات المجید
المولی المنان المحیط المبین المقیت المصور الکریم الکبیر الکافی کاشف الضر الوتر النور الوهاب الواسع الودود
الهادی الوفی الوکیل الوارث الباعث البر التواب الجلیل الجواد الخبیر الخالق خیر الناصرین الدیان الشکور
العظیم اللطیف الشافی و معانیش بر سبیل اختصار بدین تفصیل است الله یعنی مستحق پرستش واحد یگانه در ذات که با
شریک نیست احد یگانه در صفات که بمثل و مانند نیست محمد مقصود و مطلوب هر کس اول ذاتی که برای هستیش ابتدا نیست
آخر ذاتی که بقایش را نهایتی نیست سمیع شنوای دعای دعا خوانست بصیر بینا باحوال بندگان قدیر توانا بر
هر کار قاهر غالب بر همه مخلوقات علی بلند مرتبه است از آنکه عقلها ادراکش نتوانند نمود اعلی بلند تر است از آنکه گمان و وهمها
بکنه ذاتش توانند رسید باقی ثابت هستی که فنا ندارد بدیع ایجاد کننده اشیا است بی مثال باری خلق کننده
خلایق است اکرم کرم و بخششش بی اندازه است ظاهر هویداست هستیش از دلایل نعمتش باطن پوشیده است از چشمها و خیالها
حی زنده که مرگ و فنا روا نیست حکیم دانایی که مطلع است بر اسرار و ضمایر علیم دانایی که مخفی نیست بر وی مثقال ذره حلیم
شتاب ناکننده در عقوبت عاصیان حفیظ نگهبان خلایق حق ثابتی که هرچه غیر اوست باطل گردد حسیب حساب کننده روز
حمید پسندیده در جمیع کارها رحیم خفی مهربان بر خلایق رب پرورنده جمیع عالم رحمن بخشنده جهان در روزی رحیم بخشنده
گناهان در روز قیامت ذاکر شکر کننده مخلوقات بجا آورنده رازق روزی دهنده بر انس و جان رقیب نگهدارنده
خلایق هر عیب رئوف بخشاینده بسبب دانایی حال بندگان راضی پسندیده کرده های بندگان سلام سلام کرده شده
مؤمن ایمن کننده مخلصان مهیمن شاهد بر احوال بندگان عزیز غالب بر همه چیز بسبب سلطنت جبار نگاه کننده
شکستگان متکبر بزرگی که بزرگی مخصوص او است سید پادشاه همه خلایق سبوح منزه از آنچه لایق او نیست شهید حاضر
جا صادق راست گوینده وعده داش صانع سازنده هر مصنوع طاهر منزه و پاک از اشباه و اضداد عدل عدالت کننده
در احکام عفو در گذرنده از گناهان غفور آمرزنده گناهان غنی بی نیاز از همه اسباب و آلات غیاث فریاد رس بیچارگان
فاطر نگارنده هر مخلوق فرد یگانه در هستی فتاح گشاینده کارها فالق شکافنده دانه از زمین و چنان از رحم قدیم همیشه
ملک مالک هر کس قدوس منزه از صفات بشری قوی توانا بر همه چیز قریب نزدیک بهمه از رگ گردن قیوم برپا دارنده همه
مخلوقات قابض گیرنده همه چیز باسط دهنده و گشاینده روزی قاضی الحاجات بر آورنده حاجتها مجید گرامی تر از همه مولی یاری
کننده هر کس و صاحب همه منان نعمت دهنده بر بندگان محیط داننده همه احاطه کرده بهمه چیز مبین ظاهر کننده هر چیز مقیت

نگهبان توانا

نگهبان توانا بر همه اشیا مصور نگارنده صورتها کریم بخشاینده کبیر بزرگ همه کافی کفایت کننده امور کاشف الضر بردارنده غمها
و مضرتها وتر یکتای بی همتا نور نور دهنده آسمانها و زمینها وهاب بخشاینده عطاها واسع زیاده کننده روزی ودود دوست
هادی هدایت کننده هر کس وفی وفا کننده بعهدها وکیل متولی امور بندگان وارث میراث برنده آسمانها و زمینها
خلایق باعث زنده کننده خلایق پس از مردن بر نیکوکار در هر کار تواب قبول کننده توبه تایبان جلیل ستوده همه
و بزرگتر از آنکه عقلها ادراک جواد بخشش کننده از نعمتهای ظاهری و باطنی خبیر خبردار از احوال جمیع بندگان خالق خلق کننده
خلایق خیر الناصرین بهترین یاری کنندگان دیان جزا دهنده بندگان شکور ثواب دهنده بر شاکران عظیم بزرگ شان
لطیف خلق کننده مخلوقات کوچک و دانا بچیزهای خرد شافی شفا دهنده از امراض و علل پس هر که از موحدان
و خداشناسان خداوند خود را باین صفات داند و دعاوت کند بر خواندن این اسمها با اراده معانی و نشانه همه را
یک ذات داند بهشت بر ایشان واجب شود و از حضرت صادق آل محمد صلوات الله علیه مرویست که هر که
عبادت خداوند عالم کند یگانه و خدا هستیش پس البته در زمره کافران خواهد بود و هر که عبادت لفظ اسماء الله
کند بقصد معنی که اشارت بذات احدیت است در سلسله مشرکان منتظم خواهد بود و هر که عبادت معانی اسما کند بذات
یکتایی واجب الوجود است کند و اسما را صفت ذات داند باعتقاد قلبی و اقرار زبانی پس آنکس [illegible]
علیه السلام است در حدیث دیگر وارد شده که ایشانند مؤمنان حقیقی مرویست از یحیی عراقی که او گوید که در خدمت حضرت
صادق آل محمد صلوات الله علیه بعیادت بیماری از شیعیان آنحضرت رفتیم که آن بیمار از بیماری در راه مکه بود و این کلمه بر زبانش
خود بسیار جاری میکرد من گفتم کدامی برادر نام خدا بر زبان جاری کن و استغاثه نمود جوابی آنحضرت فرمود که او نیز
از نامهای خداست که او مثل کسی است که استغاثه بر درگاه احدیت الهی و از جمله اسماء عظام الهی که جمیع بندگان مکلفند بدانستن
معانی آن الرحمن داشتن خداوند عالمیان بآن صفات این اسماء است که بسند صحیح مرویست از حضرت رسالت صلی الله
و آله که آنحضرت فرمودند که جبرئیل علیه السلام نازل شد بمن و گفت السلام علیک یا محمد من در جواب گفتم و علیک السلام یا جبرئیل
جبرئیل علیه السلام گفت که یا رسول الله حق سبحانه و تعالی هدیه برای شما فرستاده است گفتم که چیست آن هدیه جبرئیل گفت که کلمات
چندیست که در گنجهای عرش مخفی بود و حق سبحانه و تعالی گرامی داشت بر ایشان کلمات را پرسیدم که آن کلمات چیست گفت که یا من اظهر
الجمیل و ستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریرة ولم یهتک الستر یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط
الیدین بالرحمة یا صاحب کل نجوی و منتهی کل شکوی یا کریم الصفح یا عظیم المن یا مبتدئ بالنعم قبل استحقاقها
یا ربنا و سیدنا و یا مولانا و یا غایة رغبتنا اسئلک یا الله ان لا تشوی خلقی بالنار گفتم ای جبرئیل ثواب این کلمات

حبیب گفتند یا رسول الله ثواب این کلمات بآخر رسیده اگر ملائکه هفت آسمان و هفت طبقه زمین جمع گشته شروع کنند
وصف ثواب این کلمات کنند وصف نتوانند کرد از آن جمله وقتی که بنده گوید یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح می‌پوشاند خداوند
عالمیان بپرده رحمت خود جمیع گناهان او را در دنیا و آخرت و وقتی که بنده گوید یا من لم یواخذ بالجریره و لم یهتک الستر در روز
قیامت خداوند عالم حساب کردهای او را و پرده بر روی عیبهایش نکشد در روزی که پرده عیبهای مردم دریده شود و وقتی که گوید
یا عظیم العفو بیامرزد خداوند عالم گناهان او را اگر چه گناهانش مثل کف دریاها باشد و وقتی که گوید یا حسن التجاوز درگذرد
خداوند عالم از لغزشهای وی چون دزدی و شراب خوردن و سایر گناهان کبیره و وقتی که گوید یا واسع المغفرة گشوده شود
بر روی وی هفتاد در از رحمت و بجنبد در میان رحمت تا وقتی از دنیا برود و وقتی که گوید یا باسط الیدین بالرحمة حق سبحانه
و تعالی دست رحمت خود بر وی گشاید و وقتی که گوید یا صاحب کل نجوی و منتهی کل شکوی عطا کند خداوند عالم بر وی ثواب
هر مسلمان و هر بیمار و هر فقیر و مسکین و ثواب هر صاحب مصیبت که از اول دنیا باشد تا آخر دنیا و چون گوید یا کریم الصفح گرامی دارد
او را خداوند عالم مثل گرامی داشتن انبیا و چون گوید یا عظیم المن حق سبحانه و تعالی آرزوهای وی برآورد و رساند و چون گوید یا مبتدئا
بالنعم قبل استحقاقها عطا کند بر وی از ثواب بشمره جمعی که شکر نعمتهای الهی کرده اند و چون گوید یا ربنا و یا سیدنا و یا مولانا
خداوند عالم خطاب کند بر جمیع ملائکه گواه باشید که من بخشیدم گوینده این کلمات را و دادم بوی از اجر بشمره مخلوقاتی که در بهشت
و دوزخ و آسمانها و زمینها خلق کرده ام و بشمره ستاره گان و قطرات باران و سنگریزه ها و ریگها که در کوهها و بیابانها خلق کرده ام
و وقتی که بنده گوید یا مولانا … بر گرداند خداوند عالم دل او را از نور ایمان و چون گوید یا غایة رغبتنا در روز قیامت خواهشهای
خود را یابد با خواهش همه خلایق و چون گوید اسئلک یا الله ان لا تشوی خلقی بالنار خداوند عالم گوید که طلب آزادی جسد
بنده من از من الملائکه گواه باشید که من آزاد کردم بنده خود را و پدر و مادر او را و برادران و خواهران و خویشان و آشنایان و همسایگان
او را از آتش جهنم و رخصت شفاعت هزار عاصی که مستحق آتش باشند بوی دادم پس رسول الله تعلیم کن این کلمات را به متقیان
و تعلیم منافقان مکن زیرا که هر که باین کلمات دعا کند البته مستجاب گردد و این کلمات دعای ملائکه است در هنگام طواف کردن
در حوالی عرش … باید دانست که این اسما و صفات که بر خداوند عالم اطلاق میکنند اگر چه بر دیگران از مخلوقات اطلاق
کنند پس شرکتش لفظی است بحسب معانی مختلف اند مثلا خداوند عالم را عالم گویند و زید را نیز عالم گویند پس اسم علم مشترک
میان خالق و مخلوق و معنی مختلف است زیرا که خداوند عالم را عالم گویند بعلم ازلی که عین ذات اوست و زید را عالم گویند باعتبار
علم حادث که عارض او شود و گاه از وی مفارقت کند و چون سمیع که خداوند عالم را سمیع گویند یعنی بسیار شنوای … ذات
بشنید … انسان را نیز شنوا گویند یعنی بسبب قوت جسمانی که در صماخ گوش او ودیعه شده و گاهی هست که این قوت از وی مفارقت

در این را ابن کرده بود و بسند صحیح وارد شده که عبد السلام بن صالح هروی پرسید از حضرت امام رضا علیه السلام که چه میفرمائی
در معنی حدیثی که محدثین روایت میکنند که مومنان در بهشت زیارت خداوند عالمیان میکنند آنحضرت فرمود که یا ابا الصلت
خداوند عالم تفضیل داده پیغمبر خود محمد صلی الله علیه و آله را بر جمیع خلقش از انبیا و ملائکه و گردانیده است طاعت و پیروی و زیارت
او را پیروی و طاعت و زیارت خود چنانکه فرموده من یطع الرسول فقد اطاع الله یعنی هر که اطاعت فرمان پیغمبر
بجا آرد بتحقیق که فرمان الهی را بجا آورده و در جای دیگر فرموده که ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله یعنی آنها
که بیعت میکنند با تو یا محمد ایشان بیعت کننده اند با خداوند خود و آنحضرت در حدیث خود فرموده که من زارنی فی
حیوتی او بعد موتی فقد زار الله یعنی کسی که زیارت من کند در زندگی من یا پس از مردن من بتحقیق که خداوند عالم
زیارت کرده و پس هر که زیارت آنحضرت کند در بهشت در منزل شریف آنحضرت خداوند خود را زیارت کرده و امثال
این احادیث بسیار است بهمین قدر اکتفا نمودم **عقیده دویم در بیان** رضا و سخط الهی بدانکه رضای الهی در طاعات عبارت
از امر اوست و سخطش در معاصی کنایت از نهی اوست و بطریق دیگر رضای پروردگار عالم ثواب دادن مطیعان است و غضبش
انتقام کشیدن از عاصیان است بسند معتبر روایت از عمار و که پرسیدم از حضرت محمد باقر علیه السلام که مرا خبر ده از غضب
حضرت الهی که آیا ذات احدیت را خشنودی و غضب میباشد آنحضرت فرمود که خداوند عالم را رضا و سخط میباشد اما نه مثل
رضا و سخط مخلوقات بلکه رضای خداوند عالم ثواب و عده است و غضبش انتقام کشیدن و عقاب کردن ملحدان بلکه
و بسند معتبر دیگر وارد شده که … گوید که در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام بودم که عمرو بن عبید معتزلی
داخل شد و از آنحضرت پرسید که این آیه کریمه که و من یحلل علیه غضبی فقد هوی یعنی هر که رسید بوی غضب من پس
از درجه اعتبار ساقط گردیده و بهاویه سقر رسید چه معنی دارد و مراد از غضب الهی چیست آنحضرت فرمودند که مراد از غضب
الهی عقاب اوست … ای عمرو هر که ادعا کند و عقیده اش چنین باشد که خداوند عالم را تغییر در ذات میباشد
در حالت غضب چنانکه صفت بشر است پس البته خداوند خود را بصفت مخلوقات دانسته و بسند صحیح مرویست از
حضرت صادق آل محمد صلوات الله علیه در تفسیر آیه کریمه فلما آسفونا انتقمنا منهم یعنی چون قوم لوط بتاسف آوردند
ما را بسبب معصیت و نافرمانی … ما نیز انتقام از ایشان کشیدیم بسبب خراب کردن شهرهای ایشان آنحضرت
فرمودند که خداوند عالم را تاسف نمیباشد مثل تاسف بشر بلکه خداوند عالم خلق کرده دوستان برای خود را انبیا و اوصیا سلام الله
علیهم که ایشان را تاسف و رضا میباشد و گردانیده است رضای ایشان را رضای خود و سخط ایشان را سخط خود زیرا که ایشان
خواننده بندگان اند و راه نماینده خلایق بسوی خدا و در حدیث قدسی خداوند عالم میفرماید که من اهان لی ولیا

نقض بانرز شرف بالمحاربه یعنی هر که خوار دارد و ذلیل شمارد دوستی از دوستان مرا بتحقیق که مبارز شده و خود را آشکار کرده برای
جنگ کردن با من پس آنحضرت فرمودند که مراد از رضا و غضب الهی رضا و غضب دوستان اوست اگر چنان بود که بر خداوند عالم تغیّر و غضب
چنانکه در مخلوقات میباشد هر آینه میرسید که گوید پس خداوند عالم را در است فنا و هلاکت زیرا که در هنگامی که غضب بر وی مستولی
شد تغییر در حالش بهم خواهد رسید و وقتی که تغییر بر وی راه یابد از قبیل مخلوقات فانیه خواهد بود و منزه است خداوند عالم از آنکه
و بدان که بنده را باید دانست که رضای الهی منحصر است در آنچه طاعت و فرمان اوست و هرگز خداوند راضی بکفر کافر و الی در عمل سایر
معاصی ارباب معصیت نیست و غضبش منحصر است در آنچه معصیت اوست و هرگز غضبش بر ایمان مؤمن و طاعت مطیعان تعلق
نگرفته و هر که سوای این دعوا کند از زمره مسلمانان بیرون رفته است پس جمیع از ملاحده و صوفیه که قایلند باینکه خداوند عالم راضی است بر همگی
و انواع کفر بلکه گویند همه را خدا خلق میکند و بنده را در طاعت و معصیت هیچ اختیاری نیست و طایفه همه ایشان گویند که هیچ چیز
رد نباید کرد زیرا که رضای خدا در آنست و گویند که ایمان و کفر هر دو خوبست و موسی و فرعون و ابراهیم و نمرود و محمد و ابوجهل
و علی و ابن ملجم و امام حسین و یزید همه خوبند زیرا که همه را خداوند خلق کرده و در واقع که خالق خدا باشد بد نمیباشد همه کفر و
زندقه و الحاد است عقیده دویم بیان عدل خداوند عالم بدانکه خداوند عالم در جمیع تکالیف بر بندگان آنچه طریقه عدالت است
مرعی داشته بلکه بالاتر از عدل که تفضل اوست هیچگونه ظلم بر وی روا نیست و طاعت را ثواب دادن و عصیان را جزا دادن
انتقام نمودن از جمله عدل اوست یک حسنه را ده برابر دادن و یک سیّئه را یک سیّئه جزا دادن از تفضلات و احسانات
اوست بسند صحیح مرویست از محمد بن ابی زاهد سمرقندی که مردی از حضرت صادق علیه السلام پرسید که بنای دین بر چه چیز است
فرمود بر توحید و عدل وی و دانستن همه معانی توحید و عدل مشکل است آنچه آسانتر است معرفت آن کرا بیده که شیعه با دین
عمل کنند آنحضرت فرمودند که توحید خدا آنست که بنده جایز نداند بر خداوند خود صفاتی را که در بنده میباشد و عدل آنست
که آدمی نسبت ندهد بر خداوند خود صفاتی را که ذات احدیت منزه از آنست و از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمودند
که توحید خدا آنست که بنده او را بگمان و وهم ادراک نکند بلکه بعقل بر آثار و تفکر در آیات بشناسد و مراد با بدو عدل آنست
که بنده نسبت نکند در بر خداوند خود در هر چیزی که بر او وارد شود باین نحو که گوید این کار از جانب خداست و مراد خلق
چنانکه در حدیث دیگر وارد شده که مردی بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد که یا امیر المؤمنین محروم شدم از نماز
شب و مراد ایشان این بود که این محرومی از خداست آنحضرت فرمودند که گناهان تو ترا مقید کرده اند است از اینکه توفیق نیابی
و بسند صحیح مرویست از عبد العظیم بن عبد الله حسنی که او روایت کرده از حضرت امام علی نقی علیه السلام آنحضرت از پدرش
حضرت امام محمد تقی علیه السلام و او از پدرش حضرت امام رضا علیه السلام که آنحضرت فرمودند که روزی ابو حنیفه لعنه الله از

ازمجلس حضرت

از مجلس حضرت صادق علیه السلام بیرون آمده بود از برابرش حضرت امام موسی علیه السلام رسید ابوحنیفه پرسید که ای فرزند
رسول خدا معصیت از جانب کیست آنحضرت فرمودند که از سه صورت بیرون نیست یا آنست که از جانب خداست و حال
آنکه از او نیست پس سزاوار نیست خداوند عالم را که بنده خود را عذاب کند برای معصیتی که بنده را در او دخلی نیست یا آنست
که معصیت هم از جانب خدا و هم از جانب بنده است و حال آنکه چنین نیست پس سزاوار نیست خداوند عالم را که شریک قوی است
آنکه ظلم کند بر شریک ناتوانش و یا آنست که معصیت از جانب بنده است و حال آنکه معصیت از اوست پس اگر خداوند عالم
بنده را عقاب کند بسبب گناهانش عدالت را مرعی داشته و اگر عفو کند در گذرد از گناهانش تفضل اولی کرده پس از این اخبار
و سایر احادیث ظاهر میشود که مراد از عدل خدا در اوامر و نواهی آنست که مطیعان را بسبب متابعت فرمان برداری امر او مستحق
مثوبات اخروی گردانند و عاصیان را بسبب معصیت و نافرمانبرداری مستحق نکال و عقاب اخروی گردانند جعلنا الله من المطیعین
لامره و المجتنبین عن نهیه عقیده سیم بیان مشیت و اراده خداوند عالم بدانکه مشیت الهی از جمله صفات فعل خداست
و حادثست چنانکه در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام مرویست که خداوند عالم مشیت را خلق کرده بنفس او پس جمیع چیزها
پس از آن جمیع چیزها را آفرید بمشیت و در حدیث دیگر از آنحضرت مرویست که مشیت خدا حادثست و گاهی اطلاق مشیت
بر علم خدا کنند و آن مشیت عین ذات احدیت خواهد بود و گاهی مشیت گویند و از او امر و نهی خواهند چنانکه گویند
خدا در طاعات امر اوست و مشیت خدا در معاصی نهی اوست و بعضی گویند که مراد از مشیت که خداوند عالم خلق کرده است
که جمیع مخلوقات را از روی خلق کرده و جمعی گویند که مراد از مشیت مخلوق لوح محفوظ است که خداوند عالم اول لوح را خلق کرد پس از
خلقت لوح اندازه جمیع چیزها را از روی خلق نمود و گاهی مشیت گویند و از اراده خواهند و مشیت در لغت بمعنی خواهش
و خواهش خداوند عالم ازلی نیست چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که مشیت خدا از صفات فعل
هر که ادعا کند که خداوند عالم پیوسته اراده و خواهش داشته پس از اهل توحید و خداشناسی نیست و فرق میان مشیت و اراده
آنست که مشیت ابتدای قصد فعل است و اراده باقی ماندن بر قصد سابق و مشیت خدا بمعنی خواهش این نظام است
و دانستن این معانی ضرور نیست زیرا که در کلام اهل بیت رسالت سلام الله علیهم مشیت بمعنی مختلف وارد شده و بسند
صحیح مرویست از بکر بن اعین که گوید عرض کردم بخدمت حضرت صادق علیه السلام که آیا علم خدا و مشیتش هر دو یکی است
یا جدا اند آنحضرت فرمودند که علم و مشیت غیر همند زیرا که میگویی زود باشد که بکنم این کار را اگر خدا خواسته باشد و نمیگویی
که میکنم این کار را اگر خدا دانسته باشد پس گفتن تو اگر خدا خواسته باشد دلیل است بر آنکه خدا نخواسته و وقتی که خدا
خواهد خواهد شد چنانکه خواهد و علم خدا سابقست بر مشیت و در حدیث دیگر وارد شده که حسین بن محمد پرسید از حضرت

امام موسی علیه السلام که چگونه است مراتب علم خدا آنحضرت فرمودند که خداوند عالم دانسته بعلم ازلی و خواسته بعنایت
لم یزلی و اراده کرده و تقدیر نموده و حکم کرده و امضا نموده آنچه را که حکم کرده و حکم کرده آنچه را تقدیر کرده و تقدیر کرده چیزی را که اراده
نموده پس بعد از علم اوست مرتبه مشیت و بعد از مشیت مرتبه اراده و بعد از اراده مرتبه تقدیر و بعد از تقدیر مرتبه قضا و حکم
و از فضیل بن یسار منقول است که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که آنحضرت فرمود که خداوند عالم خواسته
نظام را اراده کرده و دوست نداشته و راضی نیست خواسته که موجود نگردد چیزی مگر بعلم او و اراده نیز چنین کرده
و دوست نداشته که گویند که خداوند عالم سیم آن سه چیز است چنانکه نصاری گویند ان الله ثالث ثلثة و راضی
نیست بکفر بندگان و بسند صحیح مرویست از صفوان بن یحیی که گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام خبر ده مرا از اراده
خداوند عالم و اراده بندگان فرمودند که اراده از بندگان چیزیست که بدلهای ایشان آید پس از آن فعلی از ایشان صادر شود
و اما اراده الهی عین کار خداییست زیرا که خداوند عالم در ایجاد چیزی فکری نکند و تاملی نماید چنانکه صفت بندگانست
بلکه اراده خداوند عالم عین کردن مخلوقست بخطاب لفظ کن بی آنکه گویا شود بلفظ کن بلکه لفظ کن را ایجاد کند و خطاب
نماید چنانکه در جای دیگر فرموده انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون یعنی فرمان الهی چنین است که وقتی که
اراده کند خلق کردن چیزی را گوید برای او که مخلوق شو پس آن مخلوق از کتم عدم بوجود آید و مرویست از حضرت صادق علیه السلام
که عرض کردند بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام که مردی سخنها میگوید در مشیت آنحضرت فرمودند که او را حاضر کنید پس آن مرد
حاضر شد فرمودند که ای بنده خدا خداوند عالم ترا خلق کرده است برای چیزی که خداوند خواسته یا برای چیزی که تو خواسته
آن مرد گفت برای چیزی که خدا خواسته آنحضرت فرمودند که خداوند عالم ترا بیمار میکند در وقتی که او خواهد یا وقتی که تو خواهی
گفت وقتی که او خواهد پس فرمودند که خداوند عالم ترا شفا میدهد هنگامی که او خواهد یا وقتی که تو خواهی گفت هنگامی که خداوند
عالم خواهد پس آنحضرت فرمودند که اگر غیر این میگفتی سرت را بشمشیر میزدم و از حضرت امام موسی علیه السلام مرویست
خداوند عالم را دو اراده و دو مشیت هست اراده حتمی و اراده تخییری و مشیت حتمی و تخییری نهی میکند بنهی تخییری در حالتی
که خواسته بمشیت تخییری و امر میکند بامر تخییری و حالتی که نخواسته بمشیت حتمی نهی آدم را و حوا را از خوردن شجره و خواسته
بمشیت حتمی خوردن ایشان را و اگر نخواسته بود بمشیت حتمی خوردن ایشان را هر آینه نمیگذاشت آدم و حوا را مشیت خود ایشان [illegible]
از شجره و اگر مشیت ایشان غالب شد بر مشیت خداوند عالم و امر کرد خداوند عالم ابراهیم را بقربان کردن اسمعیل بامر تخییری و نخواست
بمشیت حتمی آنکه ابراهیم علیه السلام قربان کند اسمعیل را و اگر میخواست بمشیت حتمی بسبب ذبح نکردن ابراهیم را مشیت ابراهیم
غالب شد بر مشیت خداوند عالم و حال آنکه هرگز اراده و مشیت بنده غالب بر مشیت و اراده خداوند عالم نباشد و در حدیث

دیگر روایت

دیگر مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که خداوند عالم وحی کرد بسوی داود علیه السلام که ای داود تو اراده میکنی و من نیز اراده میکنم
و نمیشود مگر اراده من و در حدیث قدسی وارد شده که ای پسر آدم تو اراده میکنی و من نیز اراده میکنم و صورت نمیگیرد مگر اراده من
اگر تو صرف نمایی اراده خود را برای آنچه من از تو اراده کرده ام عطا میکنم بر تو مرادات ترا و اگر صرف نمایی اراده خود را بر آنچه خود
من در دست ترا بتعب و مشقت اندازم در آنچه اراده کرده و احادیث در این باب بسیار است اگرچه ظاهر بعضی مشعر بجبر است
لیکن بر جمیع که از ایشان از کل [illegible] مفصل رسالت [illegible] شده [illegible] مراد از اراده و مشیت که علت آن
خداوند عالمست عبارتست از علم او [illegible] آنچه انفع است بحال بندگان که او را [illegible] گویند و اراده و مشیت او در طاعات رضا
او و امر اوست و در معاصی نهی و تهدید و غضب و انتقام و عقاب اوست اراده بنده در معاصی تابع اراده او نیست اگرچه
خداوند عالم اراده معصیت از بنده نکرده و اگر چه از مشیت گذشته یعنی باز نداشته بنده را از اراده [illegible] اگر قادر است
بر کردن ولی مجبور نساخته و تفسیر مشیت باین معنی که مشیت باز نداشتن خداوند عالم است بنده را از اراده [illegible] نفع
چندین شبهه میشود که مجبره کرده اند پس مشیت الهی تعلق گرفته بر صدور انواع فسق و فساد در روی زمین اگرچه بر صدور [illegible] بندگان
دانایی داد که اگر مشیت حتمی الهی شد بر صدور معصیت [illegible] بندگان از قدرت و قوت ایشان [illegible]
معاصی جبر محال [illegible] و ذات ولی منزه است از ظلم و جبر بر بندگان [illegible] در خصوص ولی گویند
جعلنا الله و ایاکم ممن لم یرد بین اطاعته و المستقرین فی مرضاته عقیده دو بیان بدا در علم خدا بدانکه قایل شدن بخو بود
بدا از جمله اعتقادات امامیه است [illegible] از قبیل قایل [illegible] چنانکه یهود میگفتند که خداوند عالم بعد از خلق کردن
این نظام در انسان این احکام است این نظام [illegible] دانسته و در لوح محفوظ نوشته امور بندگان [illegible] چنین
شده تغییر در احوال ایشان [illegible] بر خداوند عالم روا نیست [illegible] گویند که اگر دانسته ازلی
خداوند عالم [illegible] بر کرده [illegible] خداوند عالم لازم آید [illegible] حق گویند یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب
یعنی خداوند عالم محو مینماید هر چیز را که خواهد و اثبات میکند هر چیز را که خواهد [illegible] عبارتست از لوح محفوظ
بسند حسن مرویست از حضرت صادق علیه السلام که آنحضرت فرمود [illegible] خداوند عالم هیچ پیغمبری را خلق نکرد مگر
[illegible] و پیمان از برای [illegible] و دانستن ذات [illegible] از شریک [illegible]
برای آنکه خداوند عالم [illegible] هر چیز را که خواهد و تاخیر میاندازد هر چیز را که خواهد و بسند دیگر منقولست از حضرت امام محمد باقر
که عبادت الهی نشده [illegible] بندگان اقرار نمایند به بدا در علم و بسند معتبر مرویست از حضرت صادق علیه السلام
که آنحضرت فرمودند در تفسیر [illegible] یمحو الله ما یشاء و یثبت یعنی محو میکند خداوند عالم هر چیز را که [illegible]

وی و ثابت میکند چیزیرا که خواهش قرار گرفته بر اثبات وی که محو میکند خداوند عالم هر چیزیرا که در لوح محفوظ ثابت باشد و ثابت
میکند هر چیزیرا که در لوح محفوظ ثابت نباشد و بسند صحیح مرویست از مرازم بن حکیم که گوید شنیدم از حضرت صادق علیه السلام
فرمودند که هیچ پیغمبری به پیغمبری مبعوث نشد تا آنکه اقرار نمود برای خداوند عالم به پنج چیز اقرار کردن به بدا و مشیت و اقرار کردن
بآنکه خداوند عالم مستحق سجده است که بندگان وی را سجده کنند و اقرار کردن به بندگی وی و اقرار نمودن او بوجوب طاعت و فرمان
وی و مرویست از ریان بن صلت که گوید شنیدم از حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند که نفرستاد خداوند عالم هرگز پیغمبریرا مگر اینکه اقرار
نمودن آن پیغمبر بحرمت شراب و اقرار نمود ببدای در علم خداوند و باید دانست که خداوند عالم را دو گونه علمست علمی که مکنون است در نزد وی
که مقربان درگاه خداوند از رسل و انبیا خبری از آن علم ندارند و علمی که به پیغمبران خود تعلیم نموده بالهام یا بوحی یا بانزال کتب و بدائی که شیعه
قایلند در قسم اول جاریست چنانکه در حدیث صحیح مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمودند خداوند عالم را دو علم است
علمی که مکنون و مخزونست نزد وی که نمیداند آن علم را مگر ذات احدیتش و بدا درین علم میباشد و علمی که تعلیم نموده بر ملائکه و رسل و انبیا
که ما نیز آن علم را میدانیم و نیز باید دانست که بدا در لغت عرب بمعنی ظهور آمده و زنادقه و ملاحده بعقلهای فاسد خود بدا را اینگونه
دانسته اند که [illegible] ولهذا منکر بدا شده اند و فرقه ناجیه شیعه رحمهم الله گویند که خداوند عالم را میرسد که ابتدا کند بچیزی که خلق
نماید پس از آن چیزی دیگر اراده خلقش کرده و میرسد که امر کند بچیزی از امر و نهی نماید یا نهی کند از چیزی پس از آن امر کند چنانکه
خداوند عالم نسخ شرایع قرار داد و چنانکه عده زنانی را که شوهر ایشان مرده پیش از اول مدت یکسال قرار داده بود پس آن حکم را
محو نمود و چهار ماه و ده روز قرار داد زیرا که مصلحت حال بندگانش را رعایت کند پس هر زمان که ظاهر شود بر خداوند عالم
از بنده اش صفتی خوب چون صله رحم هر آینه زیاد کند عمر او را بر آنچه در لوح محفوظ نوشته و اگر ظاهر شود از بنده صفت بدی
چون قطع صله رحم هر آینه کم نماید مدت عمر او را که در لوح محفوظ ثبت شده و این معنی بداست سوال اگر مخالفی گوید که شیعیان
خود قایلند بآنکه تقدیرات الهی جاری شده است و گویند جف القلم بما کان یعنی که از قلم گذشته و ثبت شده مضامین قضا
و قدر الهی در هر چیز پس چگونه قایل میشوند بآنکه محو و اثبات در لوح محفوظ جایز باشد جواب گوییم که محو و اثبات نیز از جمله
تقدیرات الهی است که از قلم جاری شده مثلا از علم خداوند عالم گذشته که عمر طبیعی زید در دنیا پنجاه سال خواهد بود و زید
در عالم دنیا مرتکب امر نیکویی خواهد شد و در عمرش پنجاه سال دیگر خواهد افزود و محو پنجاه اول و اثبات پنجاه ثانی نیز از روی حساب
که بر خداوند عالم روا داشته باشد منزه است خداوند عالم از پشیمانی و آنچه از جمله صفات بشر است و در حدیث صحیح از حضرت صادق
علیه السلام مرویست که بدا نشده در محو و اثبات چیزی مگر آنکه آن محو و اثبات در علم خدا بود و بسند حسن مرویست از
آنحضرت که منصور بن حازم پرسید که آیا میباشد امروز در عالم دنیا از محو و اثبات چیزی که نیست در علم خدا نبوده آنحضرت

فرمود ولهذا

فرمودند که نه هر که گوید که آنچه امروز در علم خداست و نیست در علم خدا نبوده خداوند عالم او را خوار و ذلیل گرداند راوی گوید عرض
کردم که آنچه شده و شدنی است تا روز قیامت در علم خداوند عالم بوده آنحضرت فرمودند که خداوند عالم پیش از آنکه این نظام را
خلق کند دانا بود بهر چه شده و شدنی است تا روز قیامت سوال اگر مخالفی گوید که بدا باعتراف شیعیان در علم مکنون
الهی میباشد نه در علمی که با انبیا و اوصیا رسیده و ایشان بخلق رسانیده اند و بدا بانبیا نباشد پس چرا خود نقل کنند که حضرت
علیه السلام فرمودند که هیچ بدا مثل بدا در خصوص اسمعیل فرزندش نبود زیرا که خداوند عالم امامت را اول نوشته بود و محو نمود
خداوند عالم امامت را از وی بسبب مردن او پیش از پدر تا اینکه خلایق دانستند که او امام نیست جواب گوییم که بدا در علم
انبیا که مأمورند بتبلیغ وحی بر خلایق از روی وحی الهی جایز نیست و از روی الهام بر دلهای ایشان بدا جایز است و نیز گوییم
که آنچه بر انبیا رسیده بوحی یا بالهام دو گونه بود یا بارۀ از امور محتومه میشد که وجه حکمتش و مصلحتش بر بندگانش ظاهر نباشد که اگر انبیا
علیه السلام خبر از حکمت و مصلحتش دهند خلق از راه قصور عقل تکذیب ایشان کنند و بارۀ دیگر از امور غیر محتومه است که حکمت و مصلحت
وی بر بعضی از عاقلان پوشیده نیست اگر انبیا از آن خبر دهند مردم تکذیب ایشان نکنند و در این قسم بدا در علم انبیا
و اوصیا سلام الله علیهم جایز است و در حدیث وارد شده از حضرت صادق علیه السلام که خداوند عالم خبر داد پیغمبر خود
محمد صلی الله علیه و آله بآنچه شده از اول دنیا و آنچه شدنی است تا آخر دنیا و خبر داد بر وی ... که محتوم است که البته خواهد
شد و امور غیر محتوم را باختیار آنحضرت گذاشت که اگر خواهد گوید و اگر نخواهد نگوید و اکثر احادیث که در باب بدا از اهل بیت
سلام الله علیهم وارد شده از برای رد جمعیست از یهود که میگفتند ان الله فرغ من الامر یعنی خداوند عالم دست از ایجاد
و اعدام خلق کشیده و تقابل میجویند کل یوم هو فی شان نموده اند یعنی خداوند عالم هر روز در خلق تازه و تدبیر دیگر است
از ایجاد و اعدام و محو و اثبات برای مصالح احوال عباد و از برای رد جمعی از معتزله و فلاسفه است که میگفتند که خداوند عالم خلق
دفعتا خلق کرده و ظهور حوادث و مکونات بتدریج در عالم دنیا از تأثیر عقل اولست خداوند عالم را در ترتیبات حوادث با اسباب
و علل و شرایط دخلی نیست پس جمعی که خود را در زمره مومنان دانسته و در سلسله ارباب ایقان از اهل ایمان شمارند قایل ببدای
خداوند عالم نشده و بدا را در عالم تکوین و ایجاد و محو و اثبات و انشاء و ایجاد از قبیل نسخ احکام شرعی شمارند و منکران بدا را
خدا دانسته و در سلسله مشرکان شمارند والله الموفق عقیده دوم بیان قضا و قدر الهی بدانکه قضا حکم کردن خداوند عالم است
بعلم ازلی و قدر اندازه قرار دادن برای اشیا در علم خود است و گویند که قضا بمنزله علم اجمالی خداوند عالم است بر اشیا و قدر بمنزله
علم تفصیلی و نسبت میان قدر و قضا چون نسبت میان علم و معلوم است چنانکه علم منطبق شود بر معلوم در هنگامی که معلوم موجود
شود پس قدر نیز منطبق خواهد بود بر قضا وقتی که قضا موجود شود و سبب امضا و تقدیر دو گونه بود یکی تقدیرات علمی خداوند

علم ویکی تقدیرات خداوند عالم برای هر چیز جار ارشاد دنیا و تقدیرات علمی مقدم است بر قضا و قضا مقدم است بر تقدیرات خارجیه
که در ارشاد دنیا برای هر چیز جاها مقرر شده و قضا تاکید تقدیرات علمی است و امضا بعد از قضا است و تمثیلش در عالم محسوسات
این است که کیفیت احکام و ارقام در دفاتر پادشاهان محرران می‌نویسند بمنزله قدرست و قضا بمنزله مهر پادشاهی و امضا بمنزله
جریان حکم در مملکت و در حدیث صحیح روایت است از حضرت صادق علیه السلام فرمودند که صورت نمی‌گیرد و موجود نمی‌شود در عالم آسمانها
و زمینها و در مملکت خدا هیچ چیز مگر بهفت چیز مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن که عبارت از امضا است و کتاب
که عبارت از محل تقدیرات است چون لوح محفوظ و اجل که عبارت از وقت خاص صدور فعل است کما قال الامور مرهونة
باوقاتها اشارت بدوست یعنی هر کاری در وجود در گرو وقت است که تا آن وقت و زمان حاضر نگردد آن چیز صورت نگیرد و در روایت
از زراره بن اعین که او گوید که شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که قضا و قدر دو مخلوقند از مخلوقات الهی خداوند عالم اراده
می‌کند در خلق خود هر چیز را که خواهد و از نماز مصالح بندگان خود و در حدیث دیگر وارد شده که مردی شنید از پیغمبر صلی الله علیه و آله
که فرمودند خداوند عالم اندازه تقدیرات را خلق کرد پیش از خلق کردن آسمان و زمین به پنجاه هزار سال و بسند صحیح مرویست
از اصبغ بن نباته که او گوید روزی امیر المؤمنین علیه السلام رسیدند به دیواری که مشرف شده بود بر افتادن آنحضرت از آنجا دور
شدند و از جای دیگر رفتند پس بآنحضرت عرض کردند که یا امیر المؤمنین آیا می‌گریزی از قضای الهی آنحضرت فرمودند که می‌گریزم
از قضای الهی و پناه می‌برم بتقدیرات خدای و در حدیث دیگر از آنحضرت مرویست که شنیدم از حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله که خداوند عالم در حدیث قدسی می‌فرماید که هر که از بندگان من راضی نباشد بقضای من و ایمان نداشته باشد بتقدیر
من پس طلب نماید برای خود خداوند دیگر و آنحضرت فرمودند که در هر قضای الهی خیریست برای بنده مؤمن و در حدیث دیگر
از آنحضرت مرویست که بمردی گفتند که امر دار الطاعت می‌کنی اگر بینند تو خود را پس روزی و امر خود را اگر دوست می‌کنی بار شمن خداوند
پس از ملک او بیرون رو و اگر قانع نیستی بقضا و قدر وی پس طلب کن خداوند دیگر برای خود و در حدیث دیگر مرویست
از حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله که خداوند عالم خلق کرد تقدیرات و تدبیرات را پیش از خلق آدم بدو هزار سال و
بسند صحیح مرویست از ابان احمر که گوید مردی آمد بخدمت حضرت صادق آل محمد علیه السلام و عرض کرد که پدرم و مادرم فدای تو باد موعظه
بمن کن تا پند گیرم پس آنحضرت فرمودند که اگر خداوند عالم کفیل و ضامن روزی است پس اهتمام تو برای روزی چیست و اگر
روزی را خداوند عالم بتمام بر کس قسمت کرده و نوشته پس حرص تو در طلب روزی برای چیست و اگر حساب گرفتن خداوند
عالم در روز قیامت حق است پس جمع کردن مال دنیا برای چیست و اگر عوض دادن برای هر چیز در راه او صرف شود حق است

پس گفت

پس گفت برای چیست و اگر مردن حق است پس شادی در دنیا برای چیست و اگر عرض شدن اعمال بجناب احدیت خداوند عالم
حق است پس مکر و حیله در اعمال برای چیست و اگر دشمنی شیطان دشمن ما با آنست پس غافل شدن از مکر وی برای چیست
و اگر گذشتن از بالای پل صراط در روز قیامت حق است پس عجب و تکبر برای چیست و اگر همه چیز بقضا و قدر الهی است
پس غمگینی برای چیست و اگر معلوم است که دنیا فانیست و بقای ندارد پس دل دادن و تکیه کردن برای چیست و حکایت امیر المؤمنین
در روز نهروان و صفین عرض کردند با امیر المؤمنین که کاشکی احتراز می‌کردی از لشکر خوارج که مبادا بتو ضرری رسد آنحضرت بجواب
ایشان فرمودند ای یومیّ من الموت افرّ یوم لم یقدّر ام یوم قدر یوم لم یقدّر لا اخشی الردی و اذا قدر لم
یغن الحذر یعنی کدام روز از دو روز از مرگ بگریزم آن روزی که از تقدیر نگذشته یا روزی که از تقدیر الهی گذشته روزی که از تقدیر
نگذشته باشد هلاکت من نمی‌ترسم از هلاکت و وقتی که تقدیر شده باشد نفعی ندارد حذر کردن من و بسند صحیح روایت از آن
حضرت که پرسیدند از تفسیر این آیه کریمه انّا کلّ شیء خلقناه بقدر فرمودند که خداوند عالم می‌فرماید که ما هر چیز را از انواع عذابها
و عقابها خلق کردیم برای اهل جهنم باندازه عملهای ایشان و بسند صحیح مرویست از علی بن سالم که گوید پرسیدم از حضرت
صادق علیه السلام از افسونها و تعویذها که آیا از تقدیر الهی چیزی را دفع می‌کند فرمودند که افسونها نیز از تقدیر الهی است یعنی از علم خدا
گذشته که فلان افسون فلان مضرت را از فلانی دفع خواهد کرد و اسمعیل بن مسلم سکونی پرسید از حضرت صادق علیه السلام
از اقتدا کردن به پیش نمازی که تکذیب قدر الهی نماید آنحضرت فرمودند که هر نمازی که در عقب او کرده باشند اعاده کنند و بسند
صحیح مرویست از اصبغ بن نباته که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که تقدیر سریست از سرهای خدای و پرده‌ایست از پرده‌های
الهی پوشیده است از خلق و مهر کرده شده بمهر ربانی بندگان عاجزند از دانستن وی و قاصرند از شمار کردن در مرتبه
وی زیرا که قدر دریاییست موج زننده عمیق بقدر این آسمانها و زمین سطح عرض بقدر ما بین مشرق و مغرب
و تیره است مانند شب تار ماهی بسیار در روست گاهی بلند میشود و گاهی پست و تنگنای این دریا آفتاب است نتوان کسی مطلع شود بر آن بجز
جناب احدیت جل جلاله پس کسی که اراده نماید خبردار شدن از تحقیق که منازعه کرده با خداوند عالم در پادشاهی او و بر سر اسرار پرده‌کار
خدائی و مستحق شده غضب الهی را و جاگاه او جهنم خواهد بود و بد جاییست جهنم و بسند صحیح مرویست که آنحضرت بعد از
بازگشت از جنگ صفین روزی در مسجد کوفه نشسته بود که مرد پیری آمد و رو بآن نشست در برابر آنحضرت و عرض کرد که
یا امیر المؤمنین خبر ده ما را از رفتن ما بجنگ اهل شام که آیا بقضا و قدر الهی بود فرمودند که بلی ای شیخ بخدا در هیچ بلندی
و پستی نرسیدید مگر آنکه از قضا و قدر گذشته بود آن مرد عرض کرد که آیا تشنگی که من درین سفر کشیده‌ام با آنکه مضطر بودم
در نزد خداوند عالم اجری در سفر خود داشتم آنحضرت فرمودند که چنین نگو بلکه اجر و مزد بسیار در نزد خداوند عالم بود در رفتن و در برگشتن

و شما را این رفتن مضطر نبود و به اکراه و جبر نرفتید پس گفت که چگونه مضطر نبودیم و حال آنکه از قضا گذشته بوده و در تقدیر

نوشته شده بوده آنحضرت فرمودند که گمان کرده که این قضا و قدر قضای حتمی و قدر واجب بوده که شما مضطر باشید

اگر چنین می بود هر آینه ثواب و عقاب و امر و نهی و وعده و وعید باطل میشد و ملامت برای عاصی و ثنا برای مطیع ضایع

میشد این عقیده عقیده بت پرستان و لشکر شیطان [illegible] بندگان تباه است و این [illegible] دشمنان ملت [illegible] و این کفر [illegible]

[illegible] که خداوند عالم تکلیف کرده بندگان خود را با آنکه بندگانش مختار باشند میان ترک و فعل و نهی نموده بندگان

خود را از معاصی جهت ترسانیدن از عقوبت نهی تحذیر فرموده و عطا کرده در برابر اندک عمل ثواب بسیاری پس بندگان عاصی او نمی

شوند از روی آنکه مغلوب باشند و اطاعت نمیکنند از روی آنکه مجبور باشند [illegible] کارها را تفویض نکرده به بندگان [illegible]

مملکت وی [illegible] هر چه خواهند بکنند و آسمان و زمین را و آنچه میان اینهاست باطل خلق نکرده و پیغمبران را برای بشارت و انذار

عبث نفرستاده گمان جبر و تفویض گمان جمعی است که کافر شده اند پس آن مرد پیر پرسید که پس قضا و قدر چه معنی دارد

آنحضرت فرمودند که قضا و قدر الهی در افعال بندگان امر کردن بطاعت و نهی کردن از معصیت و تمکین دادن بر فعل

حسنه و ترک قبایح و یاری نمودن بندگان در تقرب جستن بجناب وی بجهت طاعات و به توفیق گردانیدن عاصیان

و وعده دادن مومنان به بهشت و وعیدهای عاصیان بدوزخ [illegible] گردانیدن موحدان بطاعات [illegible] عاصیان

[illegible] پس مرد پیر گفت [illegible] امیر المؤمنین خداوند عالم [illegible] و در حدیث دیگر وارد

شده که مرد پیر گفت انت الامام الذی نرجو بطاعته یوم النجاة من الرحمن غفرانا اوضحت من امر دیننا ما کان

ملتبسا جزاک ربک بالاحسان احسانا یعنی تویی امامی که امید داریم [illegible] باطاعت و فرمان برداری او در روز قیامت

[illegible] از پروردگار [illegible] روشن گردانیدی [illegible] هر جا پوشیده بود

جزا دهد پروردگار تو در برابر احسان تو بر بندگان [illegible] بدانست که قضا در کلام الهی بچند معنی وارد

شده چنانکه از تتبع آیات کتاب الهی ظاهر میشود در بعضی از آیات قضا بمعنی خلق وارد شده چنانکه در آیه کریمه فقضیهن سبع

سموات یعنی خداوند عالم خلق کرد هفت طبقه آسمان و در بعضی بمعنی فعل چنانکه در آیه فاقض ما انت قاض یعنی بکن آنچه

کننده و در بعضی قضا بمعنی اتمام آمده چنانکه در آیه فلما قضی موسی الاجل یعنی وقتی که تمام کرد موسی علیه السلام وعده را [illegible]

کرده بود و در بعضی بمعنی حکم آمده چنانکه در آیه والله یقضی بالحق یعنی خداوند عالم حکم کننده است بحق و در بعضی بمعنی حتم

و وجوب آمده چنانکه در آیه فلما قضینا علیه الموت یعنی وقتی که واجب گردانیدیم بر او مرگ را و در بعضی بمعنی اعلام چنانکه در

آیه و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب یعنی اعلام کردیم بنی اسرائیل را در کتاب خود [illegible] اخبار [illegible]

شده چنانکه

و در حدیث صحیح مرویست از حضرت صادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند که خداوند عالمیان تکلیف نکرده بر بندگان خود

مگر کمتر از آنچه طاقت بندگان است زیرا که خداوند عالم بر بندگان تکلیف کرده در شبانه روزی پنج وقت نماز کردن

و در سالی یکماه روزه داشتن و در هر دویست درهم پنج درهم زکوة دادن و در مدت عمر یکمرتبه زیارت خانه را واجب نمودن برای

کسی که قادر باشد و حال آنکه بندگان زیاده بر اینها طاقت و توانایی دارند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست

که زراره از آنحضرت پرسید که خبر ده ما را از آنچه خداوند عالم بر ما واجب کرده در کتاب خود و از آنچه نهی نموده ما را از آن

آیا ما را استطاعت و توانایی داده بر کردن و نکردن اینها آنحضرت فرمودند که بلی خداوند عالم همه را در هر چیز طاقت و توانایی

داده و در حدیث صحیح از هشام بن سالم مرویست که گوید شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند خداوند عالم تکلیف

نفرموده بندگان خود را به تکلیف در افعال و نهی نکرده ایشان را مگر آنکه توانایی در ایشان خلق کرده طاقت بر ایشان داده [illegible]

از طاقت ایشان امر و نهی فرموده پس هیچ بنده نیست که شروع نماید در کاری یا ترک نماید کاری را مگر آنکه پیش از کردن و نکردن

توانایی در وی هست و از آنحضرت نیز مرویست که جمعی در خدمت آنحضرت بحث میکردند در افعال و حرکات بندگان

آنحضرت فرمودند که توانایی بنده در هر کار پیش از آن کار است خداوند عالم هیچکس را تکلیف بامر و نهی ننموده مگر آنکه [illegible]

تواناست و در حدیث دیگر بسند صحیح مرویست که آنحضرت فرمودند که خداوند عالم آفرید مخلوقات را و بعلم ازلی خود دانست

که بندگان او در عالم دنیا باختیار خود چه خواهند کرد پس امر و نهی کرد بر ایشان پس هر چه امر کرد بر بندگانش خلق کرد برای ایشان

آلت توانایی بر کردن آن کار و هر چه نهی فرمود گردانید برای ایشان قوت و قدرت طاقت بر ترک اینها و بسند صحیح مرویست

از حضرت موسی علیه السلام که امیر المؤمنین علیه السلام گذشتند بر جمعی در کوفه که سخن میگفتند در تقدیرات الهی آنحضرت گفتند

[illegible] ایشان که آیا در کارها توانایی تو از جانب خداست یا از جانب خود توانایی داری یا با خداوند عالم توانایی [illegible]

[illegible] آمد از جواب گفتن پس آنحضرت فرمود که اگر گویی که از جانب خدا توانایم پس [illegible] در کارها دخلی نموده و اگر گویی که

با خداوند عالم توانایی دارم پس ادعای شراکت در پروردگاری نموده و اگر گویی که از جانب خود توانایی دارم پس ادعای

پروردگاری کرده [illegible] گفت [illegible] توانایی من از جانب خداست پس آنحضرت فرمودند که اگر غیر این میگفتی هر آینه سرت

از بدن جدا میکردم و در حدیث دیگر مرویست از حمزة بن حمران که او گوید عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام که [illegible]

سخن است [illegible] آنحضرت فرمودند که بگو [illegible] خداوند عالم [illegible]

و نهی نموده [illegible] در لوح محفوظ [illegible] تقدیرات افعال بندگان و خلق کرده در ایشان توانایی برای طاعت [illegible]

و توانایی برای ترک معصیت [illegible] اگر بندگان ترک طاعت نمایند [illegible] حجت الهی بر ایشان در روز قیامت

میرسد که ایشان را عقاب نماید برای آنکه آن توانایی بر طاعت و ترک معصیت در ایشان خلق کرده آنحضرت فرمودند که این
عقیده حق است و اهل این عقیده نجات یابند و به سند صحیح مرویست از علی بن اسباط که گوید پرسیدم از حضرت امام
رضا علیه التحیة والثنا از استطاعت و توانایی بندگان آنحضرت فرمودند که بنده مستطیع میشود و توانایی بهم میرساند بعد از چهار
خصلت بعد از آنکه مانعی نداشته باشد و جسمش صحیح باشد و جوارح و اعضایش سالم باشد و در روزی از جانب خدا باشد راوی
گوید گفتم فدایت شوم تفسیر نمای اینها برای من آنحضرت فرمودند که اگر بنده که مانعی نداشته باشد و بدنش صحیح باشد و اعضا و
جوارحش سالم باشد اراده زنا کند زنا نمیتواند کرد پس از آنکه فاحشه بهم رسید با زنی که این بنده نگهداری خود میکند بتوفیق
توفیق الهی و ابا میکند از زنا آنچنانکه یوسف علیه السلام ابا نمود از زنا بتوفیق الهی که توفیق شامل حالش میشود و این قوت قوت
خدا است و یا آنکه بسبب عدم قابلیت توفیقش نمیدهند بلکه او را وامیگذارند و باراده خودش پس بقوت و قدرت و اراده خود
زنا میکند پس این بنده اطاعت خدا نکرده و از روی جبر معصیت نکرده از راه غالب بودن اراده اش بر اراده خداوند عالم توجیه
ارمحمد یعنی علمای امامیه این حدیث را حمل کرده اند بر تقیه زیرا که ظاهرش موافق مذهب اشاعره است که گویند بنده در حین فعل
توانایی بهم میرساند و پیش از فعل توانایی ندارد و احادیث بسیار وارد شده که بنده قابل باشد متقدم توانایی بر فعل و ترک
و ممکن است توجیه این احادیث باینکه مراد از استطاعت و توانایی استقلال در هر کار بهم رسید که در حین آن کار زیرا که ممکن است
که خداوند عالم استطاعت بنده را بسبب مصلحت حالش بر طرف کند بسبب باطل گردانیدن آلات و جوارحش در اثنای
که بنده در کاری باشد و الا تا جمیع اسباب و آلات او تمام است که آن کار را میکند پس در آن وقت استطاعت استقلال در آن
کار دارد و طاقت بهم میرساند سؤال اگر کسی گوید که تکلیف خداوند عالم مر کافران را فایده ندارد برای آنکه فایده تکلیفات الهی
وا ده است بر مطیعان و کافر بسبب تکلیف قبول ایمان نخواهد کرد تا ثواب یابد پس تکلیف کافر عبث باشد جواب گوییم
که فایده تکلیف نیز برای کافر هست زیرا که فایده تکلیف عرض کردن ثواب است بر بندگان و این معنی برای کافر نیز متحقق
است چنانکه برای مومن و کافر نیز استطاعت توانایی قبول ایمان دارد که بسبب قبول کردن مستحق مثوبات اخروی باشد
سؤال اگر کسی گوید که تکلیف کردن مشقت است بر وی زیرا که از علم الهی گذشته که کافر قبول تکلیفات نخواهد کرد و این
تکلیف کردن مشقت دنیوی است با آنکه معاقب است بعقوبتهای اخروی جواب گوییم که مشقت کافر نه از راه تکلیفات
بلکه مشقتش از راه قبول نکردن تکالیف است با آنکه مشقتش بسبب قبول کردن راه کفر است و کلام در این مقام بسیار است
لیکن باین قدر اکتفا نمودیم عقیده در بیان نفی جبر و تفویض و تحقیق امر بین الامرین بدان که از اهل بیت رسالت علیهم السلام
احادیث بسیار وارد شده در نفی جبر و تفویض و اثبات امر بین الامرین چنانکه از حضرت صادق علیه السلام مرویست

که ما

احادیث دال است بر آنکه هر که قایل شود بجبر و تشبیه کافر است و مشرک است بخداوند عالم فرمودند و ما از و بیزاریم در دنیا و آخرت پس
فرمودند که ای پسر خالد غالیان از ملاحده و زنادقه که عظمت الهی را حقیر و صغیر شمرده اند این اخبار و احادیث بنام ما و پدران
ما بسته اند پس هر که دوست دارد ایشان را پس دشمن ما گردیده و هر که دشمن دارد ایشان را دوست ما گردیده و هر که صله ایشان
بجا آورد قطع صله ما کرده و هر که قطع صله ایشان کند صله ما را بجا آورده و هر که گرامی دارد ایشان را ما را خوار داشته و هر که خوار دارد
ایشان را گرامی داشته ما را ای پسر خالد هر که از شیعیان ماست باید که فرا نگیرد از این ملاحده و زنادقه احادیثی که بنام ما بسته اند
و دوستی با ایشان نکند پس برای توضیح این کلام و تحقیق این مقام باید دانست که خلاف است میان اشاعره و معتزله
در صدور افعال بندگان اشاعره گویند که افعال اختیاریه بندگان چون طاعت و معاصی و قدرت بندگان را
در وی تاثیری نیست بلکه خداوند عالم ایجاد کننده افعال بندگان است از خیر و شر و بنده ایجاد کننده آن فعل نیست
بلکه کسب بنده آن کار است به معنی که در دست بنده آن فعل جاری گردد و بنده را در آن فعل هیچ اثری نباشد چون
تیشه در دست نجار که تا نجار کار نفرماید تیشه را اثری از وی ظاهر نشود و چون کار فرماید اثری از وی صادر شود بفعل نجار
و معتزله جمعی قایلند باینکه افعال بندگان صادر شود از ایشان بر سبیل استقلال بی آنکه قدرت خداوند عالم را در وی
دخلی باشد و گویند که افعال بندگان از ایشان صادر شود بر سبیل ایجاب چون سوزانیدن برای آتش که در حکم سیند
بهر چیز سوزانیدن از دست بنده قادر بر ترک سوزانیدن نیست و جمعی از معتزله گویند بلکه افعال بنده از وی صادر شود نه
بر سبیل ایجاب و این مذهب مفوضه است که گویند موجد افعال عباد اند بر سبیل اختیار تمام که هر چه خواهند
کنند و اصلا خداوند عالم را در وی دخلی نباشد در هیچ از افعال ایشان و آیات در کتاب الهی بسیار است که دلالت کند
بر آنکه ایجاد افعال از بندگان صادر شود چون آیه کریمه و ما تفعلوا من خیر فان الله یعلمه یعنی هر چه کنید ای بندگان
از افعال خیر خداوند عالم داناست بر آن و چون آیه کریمه الیوم تجزی کل نفس بما کسبت یعنی امروز جزا داده شود هر کسی
به آنچه کسب کرده در عالم دنیا و چون آیه لبئس ما کانوا یصنعون و الله یعلم ما تصنعون یعنی هر آینه بد است آنچه کرده اند
از معاصی و سیئات و خداوند عالم داناست بر کرده های ایشان و آیات در این باب بسیار است پس باید دانست که آنچه
مقدور بندگان است بقدرت و اختیار ایشان صادر شود و آنچه مقدور ایشان نیست ایشان را در آن فعل قدرتی نیست
چون حرکت نبض که از اختیار و قدرت بنده صادر نشود و چون حرکت رعشه در اعضا که با اختیار ایشان سر نزند و چون خداوند
عالم در بنده قدرت و قوت خلق کرده برای مصلحت تکالیف پس هر چه از بنده صادر شود بقدرت الهی و قوت خدادادی باشد
لیکن با اختیار بنده که بنده قادر بود بر صرف آن قوت بر طاعت یا بر صرف آن قوت در معصیت و جمعی از اهل سنت در نفی

جبر و تفویض و اثبات امر بین الامرین گویند که فعل بنده در صدور مجبور و خلق خداوند عالم نیست در بنده نه جبر لازم آید مجبور
اختیار و قوت بنده نیست تا تفویض لازم آید بلکه خلق کردن خداوند عالمست قدرت و قوت را در بنده با اختیار
بنده و بالجمله بالمقصد باز راجع گردد به مذهب اشاعره که بنده را کاسب فعل گویند و خداوند عالم را موجد فعل و اما تحقیق امر
بین الامرین بنا بر طریقه فرقه ناجیه چنان باید دانست که افعال بندگان بخلق خداوند عالم قدرت و قوت را بر فعل
واجب الحصول نگردد که ترک از بنده ممکن نباشد چنانکه جبریه گویند و با وجود جمیع اسباب و شرایط چنان نیست که فعل و ترک
همیشه برای بنده ممکن باشد چنانکه مفوضه گویند بلکه بنده مختار است بفعل و ترک پیش از ضم اراده جازمه و بعد از ضم شدن
اراده جازمه واجب گردد فعل یا ترک و در حدیث صحیح مرویست از سلیمان بن جعفر که در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام
ذکر جبر و تفویض میشد جمعی میگفتند که بندگان مجبورند و جمعی میگفتند که بندگان مختارند حضرت بعبارات کلی آنحضرت فرمودند
که آیا بگویم برای شما در تحقیق این مسئله امری را که هرگز اختلاف نکنید در آن و با هر که مجادله نمایید بر این اصل غالب آیید عرض کردیم که ای
فرزند رسول خدا اختیار با شماست اگر خواسته باشید بسیار از روی تفضل و احسان بر شیعیان خود بگویید پس فرمودند که خداوند عالم را بندگان
اطاعت نمیکنند از روی اکراه و جبر و عاصی نمیشوند بر وی از روی غالب آمدن قوت و ارادت بندگان بر قوت و ارادت خداوند
عالمیان و خداوند عالم مهملت نداده و بسر خود رها نکرده است بنده را کامرا در ملک خود بلکه او مالک است هر چیزی که بمالکیت
بندگان داده و مقتدر ایشان گردانیده اگر بندگان اراده اطاعت کنند خداوند عالم مانع ایشان نگردد و اگر اراده معصیت
نمایند خداوند عالم خواهد که مانع شود میان ایشان و افعال ایشان حایل میشود بسبب اعدام اسباب فعل ایشان یا بسبب
اعدام قوت ایشان و اگر مانع نشود و بندگان بهمان اراده معصیت کنند پس خداوند عالم ایشان را داخل آن معصیت نکرده
پس آنحضرت فرمودند که هر که ضبط نماید این کلام را با هر که مجادله نماید از جبریه و مفوضه غالب آید و از مفضل بن عمر مرویست
که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که نه جبر است و نه تفویض بلکه امریست میان این دو تا مفضل گوید عرض کردم که چیست امر بین الامرین
فرمودند که مثل این مثل مردیست که ببینی او را بر معصیتی از معاصی و نهی کنی او را از آن معصیت و نهی ترا قبول نکند پس واگذاری
او را بحال خود و بگذاری او را بخود آن معصیت را که کند پس چنین نیست که آنکس که نهی ترا قبول نکرد و تو او را واگذاشتی تو خبر به
خود و تو او را امر کرده باشی بمعصیت و در حدیث دیگر مرویست که مردی شامی داخل شد در مجلس حضرت امام رضا علیه السلام
و از آنحضرت پرسید که از آبا و اجداد کرام شما بما رسیده که لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین معنی این حدیث چیست آنحضرت
فرمودند که هر که دعوی نماید که خداوند عالم کننده افعال بندگانست پس عذاب بندگان خواهد کرد قایل شده
بجبر و کسی که دعوی نماید که خداوند عالم امر خلق را و رزق ایشان را با انبیا و ائمه واگذاشته قایل شده بتفویض و قایل

شونده مجبر

شونده بجبر کافر است و دعوی کننده تفویض مشرک است شامی پرسید که پس امر بین الامرین چیست آنحضرت فرمودند
که استطاعت و توانایی بنده است بجا آوردن اوامر و قدرت ایشان بر ترک نواهی شامی پرسید که آیا خداوند عالم
در افعال بندگان اراده و مشیتی هست آنحضرت فرمودند که اراده و مشیت الهی در طاعات امر اوست و رضای اوست
و در معاصی نهی و غضب اوست شامی پرسید که آیا افعال بندگان در قضای خداوند عالم هست آنحضرت فرمودند که قضا و حکم
الهی در طاعات ثواب دادن اوست و در معاصی و سیئات عقاب و انتقام اوست و بسند صحیح مرویست از امیر المؤمنین
که آنحضرت فرمودند که اعمال بندگان سه قسم است پاره از فرایض و واجبات و پاره از فضایل و مستحبات و پاره از معاصی و سیئات
اما واجبات بجا آورده میشود از بنده برضای خداوند عالم و بقضا و قدر و مشیت و علم اوست و اما مستحبات بامر الهی نیست لیکن
برضای اوست و بقضا و قدر و مشیت اوست و اما معاصی و سیئات بامر الهی نیست لیکن بقضا و قدر و مشیت و علم
اوست و در روز قیامت بر صاحبانش عقاب خواهد فرمود و توضیح جمیع محتاج است بتمثیلی که بدان تمثیل همه خواص و عوام
ادراک این مسئله نمایند و از حیرت خلاص شوند و آنکه بدن انسان بمنزله کشتی است در دریای پرشور دنیا و روح
انسانی که مبدء تکلیفات الهی است بمنزله ناخدا و معلم کشتی و خداوند عالمیان بمنزله صاحب و مالک کشتی و کارکنان
کشتی که در زیر دست معلم و ناخدا در کار بند باشند بامر او مطیع و منقاد بندند و اوامر طاعات الهی بمنزله رفتار کشتی است
بصوب بندر نجات و معاصی و سیئات که نواهی و تکالیف الهی است بمنزله سوراخ کردن کشتی یا سوزانیدن کشتی
یا غرق شدن او و قضا و قدر خواهشهای صاحب کشتی است هرگز صاحب کشتی بر شکست و سوراخ شدن و غرق شدن
کشتی خود راضی نیست و رضا و خواهش او رسیدن کشتی است بمنزل نجات پس چنانکه معلم و ناخدا امری کنند در راه
بردن کشتی و لنگر انداختن در هر جایی که باشد پس همچنین روح انسانی محتاج است در کار فرمودن جوارح و اعضا
و کارهای خیر بمنزله بیرون کشتی است بمنزل نجات و بادهای موافق که امداد کشتی کنند و بسیر آرند کشتی را بمنزله
نسیم توفیق است هر بنده را در کارهای خیر و طاعات و وزیدن بادهای مخالف و طوفانات بمنزله خواهشهای باطل
دنیاست که از پیش روی کشتی آید و خواهد که کشتی را غرق کند چنانکه معلم و ناخدا را اختیار هست که با وجود حرکت
ناهمواری چون بپیچیدن بادبان یا لنگر انداختن بادبان نگردد کشتی را بر هم شکند همچنین روح و نفس انسانی را
در چنین خواهشها اختیار ترک و باز ایستادن از خواهشها هست و مضطر شدن ناخدا و معلم که هیچ کار نتواند
نجات نیابد از تندی که باد و طوفان چون حایل شدن قدرت خداوند عالمست میان اراده سرکش و معصیت که
بنده را بکر قدرت و فا کند بجا آوردن آن معصیت بسبب بخشی آباش و غرق شدن و شکستن و پاره شدن

تختهای کشتی چون محکم شدن بنده است بر ترک معاصی بقدرت و اختیار خودش که بمنزله بادهای تند و امواج
پاره کرده و شکسته و صاحب کشتی هرگز شکست کشتی را نخواهد و چنانکه معلم و ناخدا اختیار عنان کشتی بدست
دارند و بهر طرف که خواهند بر گردانند همچنین عنان اختیار طاعات و معاصی در دست ناخدای بدن که عبارت
از نفس انسانیست نهاده است و تعلیم ربنا که تحمل تکلیفات است در رسیدن کشتی به بندر و لنگر انداختن بمنزله
مردن آدمیست که در بندر نجات آخرت بسبب حسن سلوک ناخدای روح مخلوع بخلعتهای کمالات الهی و مثوبات اخروی
گردد و بسبب بدسلوکی و شکست رسانیدن بر کشتی و آزار رسانیدن بر کارکنان کشتی و مالکان کشتی معذب بعذابهای
گوناگون گردد و انتقامها از وی کشند و ازین تمثیل باید هر که اراده تحقیق این معنی نماید ظلمات شکوک و شبهات
باطل بنور حق از شبستان دل که محل ایمانست بردارد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم عقیده در بیان
خیر و شر بدانکه در اکثر اخبار و احادیث وارد شده که خداوند عالم خالق خیر و شر است چنانکه در حدیث صحیح مرویست
از معاویة بن وهب شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند از جمله وحیهای الهی بر حضرت موسی بن عمران
علیه السلام این بود که خداوند عالم فرمود که منم مستحق پرستش نیست مستحق پرستشی غیر از ذات یگانه من خلق
کردم خیر را و جاری گردانیدم او را بر دست کسی که او را دوست داشتم پس خوشا حال کسی که جاری گردانیدم خیر را
بر دست او و منم پادشاهی که نیست مستحق پرستشی غیر از ذات یگانه من خلق کردم خلق را و خلق کردم شر را و جاری کردم
شر را بر دست کسی که اراده شر نماید پس وای بر آنکسی که جاری گردانیدم شر را بر دست او و بسند صحیح از محمد بن مسلم
مرویست که شنیدم از حضرت باقر العلوم علیه السلام که میگفت که در بعضی از کتب که بر پیغمبران نازل شده خداوند
عالم فرموده که منم پادشاهی که نیست مستحق پرستشی بغیر از ذات احدیت من خلق کردم خیر و شر را پس خوشا حال کسی که
خیر را در دست او جاری گردانیدم و وای بر آنکسی که جاری گردانیدم شر را در دست او و وای بر کسی که گوید چرا چنین و
چنانست پس بدانکه مراد از شر که خداوند عالم خلق کرده شریست که بنظر عقول ناقصه بندگان شر است چون خلق
کردن مار و کژدم و درندگان و سموم و سایر چیزها که طبایع از آن نفرت کنند یا آنکه مراد از شر معصیت باشد که خداوند عالم
در دست طالبان خلق کند و جمعی از محدثین علمای امامیه خیر و شر را بتفسیر بعضی عرض کرده اند و بعضی گویند که مراد از خلق
تقدیراتست زیرا که خلق دو معنی دارد یکی ایجاد کردن و از عدم بوجود آوردن و دیگری خلق بمعنی اندازه قرار دادن پس مراد
از خلق خیر و شر تقدیرات الهیست که بعلم ازلی داناست بر صدور طاعت و معصیت از بندگان و مراد از جاری کردن
خیر و شر بر دست بندگان امضای قضای الهیست که در لوح محفوظ ثبت شده و در اکثر احادیث خلق بمعنی تقدیر

آمده چنانکه

آمده چنانکه در حدیث صحیح از منصور بن حازم مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که خداوند عالم تقدیر نمود و اندازه
علمش گذشت سعادت و شقاوت مخلوقات پیش از آنکه مخلوقات را ایجاد کند پس هر که سعادت او از تقدیر الهی گذشته
هرگز او را دشمن ندارد و اگر فعل قبیحی از معاصی و سیئات از وی صادر شود دشمن عمل او باشد و اگر کسی از تقدیر خدای تعالی
شقاوتش گذشته باشد خداوند عالم هرگز او را دوست ندارد و اگر عمل صالحی از وی صادر شود خداوند عالم عمل صالح او را دوست
دارد ولیکن دشمن آنکس باشد برای آنکه آنکس باختیار خود شقاوت را اختیار خواهد کرد و در اکثر آیات نیز خلق بمعنی تقدیر
آمده والله علی کل شیء قدیر عقیده در بیان عرش و کرسی بدانکه عرش در اکثر آیات و احادیث بر دو معنی آمده گاهی عرش
گویند و از او علم خداوند عالم خواهند و گاهی عرش گویند و از وی عرش جسمانی را خواهند که بجمیع آسمانها احاطه کرده و بجای
او را فلک اعظم و فلک اطلس گویند و کرسی در نزد جمعی که عرش را عبارت از علم خدا دانند فلک اطلس است که احاطه بآسمانها
و زمین کرده چنانکه در آیه کریمه وسع کرسیه السموات والارض یعنی گنجایش دارد کرسی آسمانها و زمین را اشارت بآن
معنی شده و کرسی نیز بمعنی علم آمده چنانکه در حدیث صحیح از زرارة بن اعین مرویست که گوید پرسیدم از حضرت صادق
علیه السلام از تفسیر این آیه که وسع کرسیه السموات والارض و گفتم که آیا گنجایش آسمانها و زمین دارد یا آنکه آسمانها و
زمین گنجایش احاطه کردن کرسی دارند حضرت فرمودند که هر چه از مخلوقات خداوند عالم است همه در کرسی است
و کرسی بر همه احاطه دارد یعنی علم خداوند عالم بر همه چیز محیط است و بسند موثق مرویست از داود رقی که گوید پرسیدم از
حضرت صادق علیه السلام از تفسیر آیه کریمه و کان عرشه علی الماء یعنی بود عرش الهی بر بالای آب آنحضرت فرمودند
که عامه اهل سنت در تفسیر این آیه چه میگویند راوی گوید که گفتم که اهل سنت میگویند که عرش خدا که عبارت از تخت سلطنت
اوست بر بالای آبست و خداوند عالم بر بالای آن تخت است فرمودند که دروغ میگویند هر کس این دعوی نماید خداوند
عالم را بصفت مخلوق وصف کرده و خداوند عالم را محمول چیزی قرار داده و لازم می آید که چیزی که خداوند عالم را بر دوش
قوی تر و توانا تر از وی باشد راوی گوید که عرض کردم که قربانت شوم بیان کن تفسیر این آیه را برای من آنحضرت فرمودند
که خداوند عالم علم و دین خود را بار کرد و گذاشت بر روی آب که مخلوق اول بود و پیش از آنکه آسمانها و زمین باشد یا چیزی دیگر
موجود شده باشد و پیش از آنکه آفتاب و ماه مخلوق شوند پس هنگامی که خداوند عالم اراده نمود که مخلوقات را خلق نماید بر ایشان
خطاب شد که قطرها که از وی پاشیده شد بشمره مخلوقات خداوند عالم خطاب کرد بدان قطرات که کیست پروردگار
شما پس اول کسی که گویا شد از آن قطرات حضرت رسالت پناه محمد و علی و سایر امامان بود گفتند پروردگار تویی پس حمل
ما پس خداوند عالم علم و دین خود را بار کرد بر سینه های ایشان پس خطاب آنگاه شد بر ملائکه که اینها حاملان علم و دین منند

وامثال وحی منند در میان بندگان من و از بندگان خود از اطاعت و فرمان برداری اینها سوال خواهم کرد پس خطاب الهی
شد بر سایر بندگان از بنی آدم که اقرار کنید بیگانگی پروردگار خود و اقرار نمایید باطاعت و فرمان برداری امامان خود
جمیع بنی آدم گفتند که پروردگارا گواه شدیم برانکه در عالم دنیا یا در عالم آخرت نگویند که ما از این اقرار غافل بودیم و خبر نداشتیم
یا آنکه گویند پروردگارا مشرک شدند پدران ما و ما ذریت ایشان بودیم و شرک را از پدران خود دیدیم و پیروی ایشان نمودیم
آیا هلاک میکنی ما را بانچه پدران ما از روی بطالت و گمراهی کرده اند پس آنحضرت فرمودند که ای داود ولایت و اطاعت ما در روز
میثاق بر عامه مکلفین عرض شده و همگی قبول کرده اند و در حدیث دیگر بسند صحیح وارد شده که جاثلیق نصاری یعنی عالم ترسا
ایشان آمد بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام و عرض کرد که یا امیر المؤمنین مرا خبر ده که خداوند عالم عرش را برداشته یا عرش
خداوند عالم را برداشته آنحضرت فرمودند که خداوند عالم برداشته عرش و آسمانها و زمین را و آنچه مابین آسمانها و زمین است
چنانکه در آیه کریمه فرموده ان الله یمسک السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده
انه کان حلیما غفورا یعنی بدرستی که خداوند عالم نگهدارنده آسمانها و زمین است از زایل شدن و بر طرف شدن که لازمه
امکانست اگر بر آینه زایل شوند و از هم ریزند نگهدارنده نیست برای ایشان بجز از ذات خداوند عالم بدرستی که اوست
بردبار که تعجیل نماید در عقوبت و اوست آمرزنده گناهان جاثلیق گفت یا امیر المؤمنین مرا خبر ده از تفسیر قول خداوند عالم
که فرموده و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیة یعنی برداشته عرش پروردگار ترا در روز قیامت بالای سر ایشان
هشت کس و در جای دیگر فرموده انه یحمل العرش والسموات والارض یعنی خداوند عالم بردارنده عرش و آسمانها
و زمین است پس چگونه عرش خدا را هشت کس برداشته آنحضرت فرمودند که خداوند عالم عرش خود را از چهار نور خلق
کرده از نور سرخی که جمیع سرخیهای عالم در فرمان اوست و نور سبزی که جمیع سبزها از وی سبز شده و نور زردی که جمیع زردها
از وی زرد گشته و نور سفیدی که جمیع سفیدیها از وی سفید گشته و این عرش علم خداوند عالم است که در سینه حاملان
علمش ودیعه کرده و این عرش که علم الهیست نوریست از انوار عظمت الهی که در سینه حاملان علمش روشن کرده پس
بعظمت خود و نور خود دیدها کردانید دلهای بندگان مؤمن خود را و بسبب عظمت و نور وی دشمنی کردند جاهلان
دین او و بسبب عظمت و نور وی طلب کردند مخلوقات که در آسمانها و زمین اند از خلق وی وسیله بعملهای گوناگون و دینهای
مختلف پس همه مخلوقات را برداشته بنور عظمت و قدرت در حالتی که هیچیک از مخلوقات نتوانستند بر نفع و ضرر
خود و مرگ و زندگانی خود و خداوند عالم نگهدارنده همه است از زایل شدن و بر طرف شدن منزه است خداوند عالم
از آنچه ملحدان گویند جاثلیق گفت که یا امیر المؤمنین خبر ده مرا از خداوند عالم که کجاست آنحضرت فرمودند که خداوند

عالم را علمش

عالم را علمش در اینجا و در آنجا و در بالا و پایین است و محیط است بجا و بابا چنانکه خبر داده که ما یکون من نجوی ثلثة
الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا یعنی نیست
هیچ سه نفر راز گوینده مگر آنکه چهارمین ایشان خداوند عالم است که خبردار است از اسرار و سرگوشی ایشان و نیست
هیچ پنج نفر راز گوینده مگر آنکه ششمین ایشان اوست و نیست کمتر از این و بیشتر از این مگر آنکه خداوند عالم با ایشانست
در هر جایی که باشند و داناست بگفتهای ایشان پس عرش کرسی خدا که علم اوست احاطه کرده بر آسمانها و زمینها و آنچه
در زیر ثری است که آخرتر از طبقات زمین است و داناست بر پوشیدها و خیالات نفسانی چنانکه فرموده وسع
کرسیه السموات والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم یعنی گنجایش دارد و احاطه نموده علم وی بر آسمانها
و زمین و عاجز نکرده او را نگاهداشت آسمان و زمین و اوست عالی مرتبه از آنکه عقل بندگان بکنه ذات وی رسد و عظیم
از آنکه بندگان وصف عظمت او توانند نمود پس آنحضرت فرمودند که آنانی که حاملان عرش خداوند عالمان اند
که خداوند عالم علم خود را در سینهای ایشان ودیعه کرده و بیرون نیست از این عرش که علم خداست چیزی که خداوند
عالم در ملکوت آسمانها و زمینها خلق کرده و ملکوتی که خداوند عالم نموده او را بر اصفیای بندگان خویش و نموده بر خلیل
خود چنانکه فرموده و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض یعنی یا محمد بر تو نمودیم ملکوت خود را
همچنین نمودیم بر ابراهیم ملکوت آسمانها و زمینها پس چگونه حاملان عرش بردارند خداوند عالم را و حال آنکه بواسطه
عرش خدا که علم اوست زنده شده دلهای ایشان و بنور عظمت عرش او هدایت یافته اند بشناخت پروردگار
خود و در حدیث دیگر وارد شده که حاملان عرش الهی که بمعنی علم است هشت نفر اند چهار نفر از اولیان که نوح و ابراهیم
و موسی و عیسی است و چهار نفر از آخریان که محمد و علی و حسن و حسین است سلام الله علیهم و اما عرش جسمانی که عبارت
از فلک اطلس است که احاطه کرده بر آسمانها و زمین و در حدیث وارد شده که حاملان او هشت نفر اند از ملائکه
که هر ملکی را هشت چشم است که هر چشم ایشان بزرگی دنیا و در حدیث دیگر وارد شده که حاملان عرش جسمانی در این دنیا
چهار ملک اند یکی بر صورت بنی آدم که طلب روزی نماید از خداوند عالم برای بنی آدم و دیگری بر صورت گاو که طلب
روزی کند برای چهارپایان و دیگری بر صورت شیر که طلب روزی نماید برای درندگان و دیگری بر صورت خروس
که طلب روزی کند برای مرغان و در روز قیامت چهار ملک دیگر امداد ایشان کنند در برداشتن عرش پس حاملان
عرش جسمانی در روز قیامت هشت کس از ملائکه باشند و بسند صحیح مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت
فرمودند شنیدم از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه کریمه الذی جعل لکم الارض فراشا یعنی خداوند

خداوندی که گردانید زمین را فرش و هموار برای فرزندان آدم که آنحضرت فرمودند که چون خداوند عالم خلق کرد ابر او عرش
خود را که عالم اوست بر آب قرار داد پیش از خلق کردن آسمانها و زمینها چنانکه فرموده هو الذی خلق السموات
والارض فی ستة ایام وکان عرشه علی الماء یعنی اوست خداوندی که آفرید آسمانها و زمین را در شش روز و بود
عرشش بر روی آب خداوند عالم باد را خلق کرد و باد را مسلط گردانید بر آب پس از وزیدن باد بر آب موج زدن آب
از تندی باد بر روی آب کف بهم رسید و دودی از آن آب بلند شد پس خداوند عالم خلق کرد از آن دود آسمانها
هفت گانه را و خلق کرد از کف آب هفت طبقه زمین را پس خداوند عالم کشید زمین را بر روی آب کشید ابر او (?)
صخره سیاه و سنگ را کشید بر بالای ماهی و ماهی را کشید بر بالای گاو و گاو را بر بالای سنگ صخره و که حضرت لقمان
بر پسرش وصیت کرد و خداوند عالم از آن خبر داده که ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات
او فی الارض یأت بها الله یعنی ای فرزند من اگر مثقال دانه از خردل باشد و آن دانه در زیر صخره باشد یا در آسمانها
در زمین باشد خداوند عالم قادر است بر حاضر کردن وی پس آنحضرت فرمودند که سنگ صخره بر بالای ثری است و آنچه
در زیر ثری است غیر از خداوند عالم کسی را علم او نرسد پس چون خداوند عالم زمین را خلق کرد کشید زمین را از زیر
خانه کعبه و هموار گردانید و بر روی آب گسترانید پس زمین احاطه کرد بهر چه در زیر او بود پس زمین فخر کرد و گفت
غالب شونده بر من و حال آنکه من بهمه چیز احاطه کرده ام پس خداوند عالم خطاب کرد بماهی که در هر گوشش زنجیری بود
از طلا و طرفهای زنجیر را و تعابیه از قوایم عرش الهی قایم بود که ای ماهی در حرکت آی پس ماهی حرکت کرد و لرزه بر زمین
انداخت از باعث گشتن که از غایت موجهای دریا هر لحظه در گردیدن و غرق شدن باشد پس زمین تاب نیاورد
و تکبر زمین بهم خورد پس ماهی هم فخر نمود که غالب آمدم بر زمینی که احاطه کرده بهمه چیز پس کیست غالب شونده بر من
پس خداوند عالم کوهها را در روی زمین خلق کرد زمین را ساکن گردانید ماهی دیگر قادر نشد بر حرکت دادن زمین
پس کوهها فخر کردند که ما غالب آمدیم بر ماهی که غالب بود بر زمین پس کیست غالب شونده بر ما پس خداوند عالم
آهن را خلق کرد که کوهها را پاره پاره کند پس آهن فخر کرد که من غالبم بر کوهها و کیست غالب آینده بر من پس
خداوند عالم آتش را خلق کرد آتش آهن را نرم گردانید پس آتش فخر کرد که من غالب آمدم بر آهن که غالب
بود بر کوهها کیست غالب شونده بر من پس خداوند عالم آب را امر کرد که آتش را خاموش کند پس آب فخر کرد که
من غالب آمدم بر آتش که غالب بود بر آهن کیست غالب آینده بر من خداوند عالم باد را بر روی آب مسلط کرد که آب را متموج
کند پس باد فخر نمود که من غالب آمدم بر آب پس کیست غالب آینده بر من خداوند عالم انسان را خلق کرد که باد را از دفع (?)

منع کند

منع کند بسبب ساختن مسکنها پس انسان فخر نمود که من غالب آمدم بر باد که غالب بود بر آب خداوند عالم ملک
الموت را خلق کرد و مسلط گردانید بر بنی آدم ملک الموت فخر کرد که من غالب آمدم بر انسان پس کیست غالب
آینده بر من خداوند عالم خطاب کرد که ای ملک الموت منم پادشاهی که قاهرم و غالبم بر همه چیز صحابه عرض کردند
که یا رسول الله چه عجب است این ماهی و چه عظیم است قوت آن که از حرکت وی زمین باین بزرگی تاب نیاورد آنحضرت
فرمودند که میخواهید که خبر دهم شما را بقوی تر از این صحابه عرض کردند که بلی یا رسول الله میخواهیم آنحضرت فرمودند که چون
خداوند عالم عرش را خلق کرد و برای عرش سیصد و شصت هزار رکن خلق کرد و برای هر رکنی سیصد و شصت هزار
ملک خلق کرد که اگر خداوند عالم بکوچکترین آن ملائکه اذن دهد از عظمت آسمانها و زمینها را چون لقمه کند و آسمانها و زمینها
در میان دهان او بمثابه دانه ریگی بود که در بیابان خشک و خالی افتاده باشد پس خداوند با آن ملائکه خطاب کرد که ای
بندگان من بردارید عرش مرا پس ملائکه اراده برداشتن عرش نمودند قادر نشدند بر اینکه عرش الهی را بردارند پس
خداوند عالم در برابر هر یک ده نفر دیگر از ملائکه خلق کرد و بدیشان اضافه نمود باز قادر نبودند در برداشتن عرش
خداوند عالم در برابر هر یک بشمره و عدد ایشان از ملائکه خلق کرد پس ملائکه همگی عاجز شدند از برداشتن عرش الهی خطاب
الهی شد که ابلاغ کنید (?) که داشت عرش مرا بقدرت من که بقدرت کامله خود نگهداشتم پس خطاب الهی شد بهشت
ملک از ایشان که شما بردارید عرش مرا پس آن هشت ملک مناجات کردند که پروردگارا در هنگامی که با کثرت ملائکه همگی قادر
نبودیم از برداشتن عرش تو چگونه ما بتنهایی قادر شویم خداوند عالم خطاب نمود با ایشان که منم خداوندی که فزون (?)
کننده دورم و حیران کننده هر کسم و آسان کننده هر مشکلم حکیمم در مملکت پادشاهی خود هر چه خواهم تعلیم میکنم
بر شما کلمات چندی که بسبب این کلمات قادر شوید از برداشتن عرش من پس ملائکه گفتند تعلیم بر ما کلمات
پروردگارا کدام است آن کلمات با برکات خطاب الهی شد که کلمات مذکور بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم وصلی الله علی محمد وآله الطیبین پس ملائکه این کلمات را بر زبان جاری گردانیدند و عرش خدا را بر دوشها
خود برداشتند بمثابه مویی که بر دوش کسی باشد پس خطاب الهی خداوند عالم خطاب کرد بر باقی ملائکه که شما طواف نمایید
در حوالی عرش من و تسبیح من گویید و تنزیه من کنید بجهت اینکه منم پادشاهی که قادرم بر آنچه بخواهم صحابه عرض نمودند که
یا رسول الله چه عجب است امر این هشت ملک و چه بسیار است قوت و قدرت ایشان و چه بزرگ است خلقت
ایشان که عرش باین عظمت را برداشته اند آنحضرت فرمودند که این ملائکه با این عظمت و قدرت و قوت عاجز اند از
برداشتن نامههای عمل یکی از امتان من که حسنات آنقدر را در آن نوشته اند صحابه عرض نمودند که یا رسول الله

آنمرد را ما را و ادب شناسیم و دوستش داریم و تعظیمش نمائیم و بعد دوستی وی نیز بکی بر حمت پروردگار خود رجوع نمائیم آنحضرت فرمودند

که آنمرد مردی بود از اصحاب من که با اصحاب و یاران خود روزی نشسته بود مردی از اهل بیت من بسر پوشیده بود و از پیش وی

گذشت و آنمرد او را نشناخت پس از گذشتن وی او را شناخت از جای خود جست بگریست تمام پا برهنه و خود را بوی

رسانید و او را دوستی کرد و بوسه بر دست و سر و سینه وی کرد و گفت پدر و مادرم فدای تو باد ای دوست پیغمبر گوشت تو

از گوشت پیغمبر است و خون تو از خون او است و علم تو از علم او است و عقل تو از عقل او است از خداوند عالم امید دارم که مرا

نیکبخت کند بمحبت شما اهل بیت رسالت خداوند عالمیان باین تعظیم القدر ثواب بوی داد که جمیع ملائکه از حاملان عرش

و طایفان حوالی عرش از برداشتن صحیفه‌های ثواب وی عاجز شدند پس آنمرد بر گشت بپیش اصحاب خود اصحاب وی

گفتند که آنمرد ترا باین منزلت که در نزد پیغمبر است صلی الله علیه و آله روا نبود این قدر تعظیم کردن او پس آنمرد گفت

بر اصحاب خود که ای جاهلان آیا نمیدانید که خداوند عالم بمجلس ما ثواب ایمان نمیدهد مگر بمحبت پیغمبر و محبت اهل بیت

پس خداوند عالم در برابر این جواب وی نیز القدر ثواب داد که جمیع ملائکه از شمردن ثواب وی عاجز اند و آنحضرت فرمودند که آنمرد

راست گفت نیز اگر کسی را خداوند عالم عمر دهد بقدر صد هزار مرتبه در روزی که بند هر روزی صد هزار برابر روزی که در کل دنیا

و عمر را در راه خدا صرف نماید و عمر خود را فانی سازد باین نحو که روزها را روزه باشد و شبها را بعبادت در روز قیامت

کمر روز ملکان افتد اگر بدشمنی محمد و دشمنی آنمرد که تعظیم اش کردند بعد جمله قیامت حاضر شود خداوند عالم او را جهت

کرد او را سرنگون بر جهنم اندازد و جمیع عملهای او را ضایع و باطل گرداند صحابه عرض کردند که یا رسول الله آنمرد که با اصحاب خود

نشسته بود و آنمرد که از پیش وی گذشت سر پوشیده گذشت کیا بند آنحضرت فرمودند که آنمرد که با اصحاب خود نشسته بود حضرت

معاذ است که از قبیله اوس و طایفه انصار است و آنمرد دیگر سر پوشیده گذشت پیشوای متقیان علی بن ابیطالب

برادر و وصی من بود و در حدیث دیگر وارد شده که خداوند عالم زمین را هفت طبقه خلق کرده و کرد انید جهنم را ابلیس

در طبقه چهارم که مسکن ابلیس و لشکریان وی باشد و ابلیس از اولاد جان بود و جان جمعی بودند از جن که صفت

ایشان زرگری و زینور سازی بود و برای اهل بهشت و طبقه هفتم را بر پشت ملکی جا داد که او را باکیل میگفتند عظمت

خلقتش بنحوی بود که در دوری مابین مفصل انگشت ابهامش تا انگشت دیگرش چهل ساله راه بود و آن ملک بر صورت

گاوی خلق شده بود که چهل هزار دست و پا داشت و هفتصد شاخ داشت که سر شاخهایش بعرش الهی چسبیده

خداوند عالم آن ملک را جا داد بر بالای سنگی از زمرد سبز و آن سنگ را جا داد بر بالای ماهی و ماهی را در دریا

که او را عقیق میگویند جا داد که عمق آن دریا مثل عمق آسمان و زمین است و این دریا را بر بالای ثری و ثری را

بر بالای باد

با باد علیهم السلام بودم با جمعی علما بودم که لب لانان شان اهل دل بودند پیچیک از ایشان در آن مقام جواب نکفتند پس آن بی بابکرم مردی

تا بعدا و اطاعت میکنند که در روز قیامت جواب او تواند گفت و در حدیث صحیح وارد شده که هر کو نسل جو بیضیح بسبب ایشان عنبر اعلی بن

ابیطالب شیخ او شیطان در مریض علو نفس بیشی متوکل شدن غیر از اهل بیت رسالت سلام الله علیهم و اطاعت نمودن غیر ایشان

در امور دین بجهت حیرت و ضلالت و گمراهیست اعاذنا الله و ایاکم من وساوس الشیطان و حبایل اهل البغی و الطغیان

و بایدانست که اعتقاد در نشریه باجمیه در معرفت آسمانها چنانکه از احادیث معتبره و ایمان در ایشان ظاهر میشود اینست که آسمانها یکی بر بالای

دیگری بسته اند چنانکه علمای نجوم میگویند که هر آسمانی پانصد ساله راه است و میان هر دو آسمانی نیز پانصد ساله راهست و ستارگان در آسمانها

هر یک جسم نورانیست که بامر پروردگار عالم مطیع و فرمان بردار اند و مشغول اند که بر دین بستن کمال شده در حدیث صحیح منقول است از

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که هر یک از ستارگان در آسمان شهرها است مثل شهرهای که در روی زمین است و هر شهری از شهرها

مر بوط است بعمود از نور که بلندی آن ستون در طرف آسمان مسافت دویست و پنجاه ساله راهست و در سوالات شامی مرویست

که از آنحضرت پرسید از طول و عرض آفتاب و ماه آنحضرت فرمودند که طول و عرض ایشان نهصد فرسخ در نهصد فرسخ است و پرسیده

که طول و عرض سایر کواکب چه قدر است آنحضرت فرمودند که دوازده فرسخ در دوازده فرسخ است کسب پنج مرویست از امام

که او گوید عرض کردم بحضرت امام رضا علیه السلام که خبر ده مرا از تفسیر آیه والسماء ذات الحبک یعنی قسم بآسمان صاحب کوکبها

آنحضرت فرمودند که آسمان بکمره بر زمینها و آنحضرت انگشتان مبارکش را بیکدیگر بستگی کرده عرض کردم که چگونه آسمانها بکمره بر زمین

و حال آنکه خداوند عالم میفرماید رفع السماء بغیر عمد ترونها یعنی خداوند عالم بلند کرده آسمانها را بی ستون که ملاحظه میکنید آن

حضرت فرمودند که سبحان الله آیا خداوند عالم نمیفرماید که بی ستون که شما ببینید عرض کردم که بلی فرمودند که بستونی هست لیکن

شما آنها نمی بینید راوی گوید عرض کردم که قربانت شوم چگونه است این پس آنحضرت کف دست مبارک خود را در دست

[illegible] راست گشادند آنحضرت فرمودند که دست چپ من بمنزله زمین دنیاست و این

زمین است و زمین دوم بالای آسمان دنیاست و آسمان دوم قبه ایست بر بالای او و زمین سوم بالای آسمان دوم است و آسمان سوم

قبه ایست بر روی وی و زمین چهارم بر بالای آسمان سوم است و آسمان چهارم قبه ایست بر بالای او و زمین پنجم بر بالای آسمان چهارم

و آسمان پنجم قبه ایست بر بالای وی و زمین ششم بر روی آسمان پنجم و آسمان ششم قبه ایست بر بالای وی و زمین هفتم بر روی آسمان ششم

و آسمان هفتم قبه ایست بر بالای وی و عرش خداوند عالم بالای آسمان هفتم چنانکه در این آیه کریمه فرموده الله الذی خلق سبع سموات

طباقا و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن یعنی خداوند عالم پادشاهیست که آفرید آسمانها را هفت طبقه و از زمین هم هفت

طبقه و نازل شونده است امر الهی در میان زمینها و آسمانها پس آنحضرت فرمودند که صاحب امر الهی حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی

محمد است صلی الله علیه وآله و معنی او بعد از او که در روی زمین است [illegible] بر روی [illegible] شود از آسمانها و زمینها و [illegible] فرمود [illegible]

طبقه از زمین و عرش طبقه دیگر بالای آن است و آنجا حجابها که بالاتر از آسمان است مختلف است چنانکه در حدیث صحیح از امیر المؤمنین علیه السلام

مرویست که حجابهای اول هفت حجاب است غلظت هر حجابی پانصد ساله راه و از هر حجابی تا حجابی دیگر پانصد ساله حجابهای دیگر هست

که غلظت هر یک هفتاد هزار ساله راه است و بعد از حجب سرادقات است سرادقات جلال هفتاد سراپرده است که هر سراپرده هفتاد هزار

ملک هست و از هر سراپرده تا دیگری پانصد ساله راه است و بعد از سرادقات سرادق عزت است دیگر سرادق کبریا است دیگر سرادق عظمت

دو دیگر سرادق قدس است دیگر سرادق جبروت است دیگر سرادق نور سفید است دیگر سرادق وحدانیت است مقدار هزار سال است و بعد از آن

حجاب اعلی است و علم خداوند عالم که عبارت از عرش است بر همه محیط است و [illegible] که خداوند عالم بر بالای عرش است

[illegible] غضبناک شود [illegible] سنگینی کند ملائکه [illegible] عرش خدا را بر دوش [illegible] سنگینی عرش را [illegible] و سجده میکنند چنانکه

ابو حمزه ثمالی روایت نموده از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که یابن رسول الله [illegible]

خداوند عالم غضبناک شود ملائکه حاملان عرش سنگینی عرش را دریابند و [illegible] سجده [illegible] ملائکه

عرش [illegible] آن حضرت فرمودند [illegible] خداوند عالم [illegible] روزی که ابلیس لعین [illegible]

[illegible] ابلیس [illegible] غضبناک است [illegible] حاملان عرش

[illegible] عرش [illegible] پروردگار [illegible]

[illegible] مخلوقات [illegible] عرش [illegible]

[illegible] ملک [illegible] رب العرش العظیم یعنی پروردگار ملک عظیم و در آیه الرحمن علی العرش استوی یعنی

[illegible] رب العرش عما یصفون

یعنی پروردگار [illegible] مشرکان وصف او کنند چنانکه در حدیث صحیح مرویست از حنان بن سدیر [illegible]

از حضرت صادق علیه السلام از عرش و کرسی [illegible] فرمودند که عرش را صفات بسیار است [illegible] قرآن در بعضی آیات [illegible]

چنانکه خداوند عالم میفرماید رب العرش العظیم یعنی پروردگار ملک عظیم و فرمودند که عرش جدا است از کرسی [illegible]

[illegible] کرسی [illegible] عرش [illegible]

[illegible] علم و اراده [illegible] عرش [illegible] چنانکه خداوند عالم میفرماید رب العرش

العظیم یعنی پروردگار [illegible] صفات عرش [illegible] که خداوند عالم میفرماید رب العرش

عما یصفون یعنی پروردگار [illegible] مشرکان [illegible] خداوند عالم [illegible]

دارد چون

دارد چون [illegible] تبارک الله احسن الخالقین یعنی [illegible]

بر بالای [illegible] القدس [illegible]

[illegible] خداوند عالم [illegible] پروردگار [illegible] مشرکان وصف [illegible]

[illegible] ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یعنی بدرستی که

پروردگار شما [illegible] آسمانها و زمین را در شش [illegible] عرش [illegible] بالای آسمانها [illegible]

از عرش [illegible] آسمانها و زمین [illegible]

از عبد الله بن سنان [illegible] از حضرت صادق علیه السلام [illegible] خداوند عالم خلق کرد [illegible]

خلق کرد [illegible] ساکنان زمین [illegible] آسمانها [illegible]

ساکنان آسمانها [illegible] خلق السموات والارض فی ستة ایام [illegible]

[illegible] هزار سال [illegible]

[illegible] صلی الله علیه وآله [illegible] حضرت آدم ابو البشر [illegible]

[illegible] آدم [illegible] عالم [illegible]

[illegible] لولاک لما خلقت الافلاک [illegible] عقیده در بیان لوح و قلم و روح و ملائکه

در حدیث وارد شده که مخلوق اول لوح و قلم بود و در حدیث دیگر وارد شده که مخلوق اول نور پیغمبر صلی الله علیه وآله بود و در حدیث

دیگر وارد شده که مخلوق اول عقل بود [illegible] صلی الله علیه وآله [illegible] روح [illegible]

[illegible] قلم [illegible] لوح و قلم [illegible] ملک عظیم الشان [illegible]

[illegible] ملکی است عظیم الشان [illegible]

[illegible] ملائکه [illegible] خداوند عالم [illegible]

زیاده از ملائکه [illegible] خداوند عالم میفرماید [illegible] الله [illegible] ملائکه [illegible]

عالم [illegible] خداوند عالم [illegible]

ایشان و ملائکه [illegible] خداوند عالم

[illegible] در حدیث صحیح مرویست از حضرت [illegible] صلی الله علیه وآله [illegible]

تا روز قیامت [illegible] آدم [illegible]

هر روز کشیده شده و آن هر روز از آن روز هر غمی خبر و نامه که صاحب آن رو از فرزندان آدم از مادر متولد شود و [illegible] از آن بار زنان رسد و [illegible]
کرباتحد رسد هر روز از روی که بنام اوست هر روز نشر شود و از آن [illegible] نوری هر دو آن بنده غایب شود که [illegible] بر روح
و سنت [illegible] اورا آنحضرت فرمود که مثل [illegible] چون مثل [illegible] غیبت در خانه خوردن و آشامیدن و جماع کردن در میان ملائکه غیبت
و زندگانی ایشان تسبیح حق تعالی است و عبادت ایشان مختلف است پاره همیشه در رکوع اند و پاره همیشه در سجود و پاره در طواف
حوالی عرش و پاره مشغول تسبیح و پاره مشغول تحمید و جمعی مشغول تهلیل و پاره را [illegible] نازل شدن بعالم و نیابت و طواف نمودن
مکانهای مقدس و در حدیث صحیح منقول است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود که هیچ خلق بیش از ملک
نیست هر روز و هر شب هفتاد هزار ملک نازل میشوند بر زمین و طواف خانه کعبه میکنند و [illegible] حضرت [illegible]
و سلام میکنند و در حدیث دیگر وارد شده که هفتاد هزار ملک در هر روز و هر شب بر روضه منوره امیر المومنین علیه السلام نازل
میشوند و سلام بر آنحضرت میکنند و باز عروج بآسمان میکنند و در حدیث دیگر وارد شده که هر روز هفتاد هزار ملک نازل میشوند بر روضه
منوره حضرت امام حسین علیه السلام و طواف مینمایند و در حوالی آن روضه تا شب [illegible] مینمایند و دیگر گروه نازل میشوند و در روز دیگر هفتاد هزار
ملک دیگر می آیند و بسند صحیح وارد شده که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که ملائکه بیشترند یا بنی آدم آنحضرت فرمود بحق خداوندی
که روح من در قبضه قدرت اوست که ملائکه در آسمانها بیشترند از عدد ذره های خاک که در زمین است و در آسمانها قدر جای پایی نیست که ملکی
در تسبیح و تقدیس نباشد و در زمین هیچ درختی و کلوخی نیست مگر آنکه ملکی موکل است بآن [illegible]
که هر روز احوال او را بر خداوند عالم عرض میکنند و جمیع ملائکه تقرب میجویند بخداوند عالم بسبب ولایت و محبت اهل بیت رسالت
و استغفار برای شیعیان ما [illegible] و در حدیث دیگر وارد شده [illegible] و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست
که هرگاه خداوند عالم میکائیل را امر فرماید که بر زمین آید پای راست او در آسمان هفتم گذارد و پای دیگر در زمین هفتم و بسند صحیح مرویست
از امیر المومنین علیه السلام که خداوند عالم را ملکی هست که اگر یکی از ایشان بر زمین آید زمین گنجایش او نداشته باشد از بزرگی جثه و
بسیاری بالهایش و در حدیث صحیح مرویست [illegible] از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که در [illegible]
آسمانها دریاها هست [illegible] پانصد ساله راه است [illegible] ملائکه هستند [illegible] که خداوند عالم ایشانرا [illegible]
و آب دریاها [illegible] هر یک از ایشان را [illegible] چهار روی [illegible] چهار زبان دارند و هر یک
از سرها و رویها و زبانهای ایشان مشغول تسبیح [illegible] و خداوند عالم را ملکی هست که از نرمه گوش تا [illegible]
ساله راه است و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که خداوند عالم ملائکه چند خلق کرده که نصف ایشان از برف است
و نصف دیگر از آتش و ذکر ایشان این است که ای خداوندی که الفت داده میان آتش و برف [illegible] دلهای ما را [illegible]

خود ثابت

خود ثابت اند و در حدیث صحیح وارد شده که خداوند عالم را ملائکه هست که بعضی از ایشانرا [illegible]
هستند که [illegible] و بعضی هستند که بر روی هوا ایستاده اند [illegible] و بعضی هستند که [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
کرده و در حدیث دیگر وارد شده که ملکی نازل شد بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که چهار هزار [illegible]
و هر زبانی [illegible] و دیگر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که خداوند عالم را ملکی هست که هر عضوی از اعضای
ایشان مشغولست بتسبیح و تحمید بصداهای مختلف از آن روزی که خداوند عالم ایشانرا خلق کرده [illegible]
الهی و [illegible] از آنحضرت منقولست که ملائکه [illegible] طایفه [illegible] حضرت امام محمد باقر
مرویست [illegible] و چون بیرون می آید [illegible]
خداوند عالم از [illegible] ملکی خلق میکند [illegible] قطره از قطرات باران [illegible] بر زمین نازل میشود و ملکی [illegible]
[illegible] و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که خداوند عالم ملکی خلق کرده بصورت خروسی که پاهایش
در زیر طبقه هفتم زمین است [illegible]
و بالهایش مشرق و مغرب عالم را [illegible] سبوح قدوس ربنا الله الملک الحق المبین لا اله غیره رب الملائکة و الروح
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و در حدیث دیگر وارد شده [illegible]
و دیگر [illegible] ملائکه اسرافیل و میکائیل و جبرئیل [illegible]
وارد شده [illegible] خداوند عالم [illegible]
اسرافیل [illegible] میکائیل [illegible] جبرئیل [illegible]
و بطریق [illegible] وارد شده که خداوند عالم اسرافیل را خلق کرد [illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible]
اسرافیل [illegible] خلق میکند [illegible] اسرافیل [illegible]
[illegible]

بزرگتر شود هر قطره و بر زمین نرسد و از ترس الهی آنقدر گریه میکند که اگر خداوند عالم قطرات گریه او را باز ندارد هر آینه زمین پر شود
از آب چشم او و طوفان نوح و میکائیل را خلق کرد بعد از اسرافیل به پانصد سال از سر تا قدمش موی ها دارد از زعفران و بر موها دارد از زبرجد
بر سر هر موئی هزار هزار رو دارد و در هر روئی هزار هزار دهان و در هر دهانی هزار هزار زبان و او را هزار هزار چشم هر چشمی گریه میکند برای گناهان
مؤمن و به هر زبان استغفار میکند برای گناهکاران و از هر چشمش که جاری میشود هفتاد هزار قطره خداوند عالم از هر قطره ملکی خلق میکند
بر صورت میکائیل و ایشان تا روز قیامت [illegible] اعوان میکائیل اند و میکائیل موکل است بر باران و گیاه ها و زرعها و میوه ها
و جبرئیل را خلق کرد بعد از میکائیل به پانصد سال و او را هزار و ششصد پر است و از سر تا قدم موی ها دارد از زعفران و در میان دو چشمش آفتاب
خلق شده و بر هر پرش [illegible] آفریده هر روز داخل دریای نور میشود و سیصد و شصت مرتبه بیرون می آید [illegible] بر جای خود
میچکانند هر قطره که از پرهای او جدا میشود خداوند عالم ملکی خلق میکند بصورت جبرئیل و ملک موت در خلقت چون اسرافیل است
و کل دنیا در نزد وی چون درهمی است در دست [illegible] خداوند عالم خلق کرد که هزار هزار حجاب بر روی او بود و چشمش
بزرگتر از آسمانها و زمینها بود و هفتاد هزار زنجیر بر روی او بود که طول هر زنجیری هزار ساله راه بود و در حدیث صحیح وارد شده که روح
ملکی است که روز قیامت جمیع ملائکه یک صف خواهند بود و او از عظمت تنها یک صف خواهد بود و احادیث در این باب بسیار است
والله اعلم بحقائقه **عقیده در بیان** آنکه سوای آسمانها و زمینها عالم دیگر بسیار است که مخلوقات الهی در آنجا میباشند و عبادت خداوند
میکنند و از نظر بنی آدم پوشیده است برای آنکه در غایت لطافت اند چون ملائکه و اجسام لطیفه چنانکه در حدیث معتبر وارد است از ابو
حمزه ثمالی که گوید در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام بودم آنحضرت نظر کرد بطرف آسمان [illegible] فرمودند که ای ابا حمزه این آسمانها
که می بینی [illegible] آدم ابوالبشر است خداوند عالم سوای این [illegible] دیگر آفریده و در آنها مخلوقات هستند که [illegible]
بهم زدنی معصیت الهی نکرده اند و در حدیث دیگر از محمد بن صالح گوید که مردی از حضرت صادق علیه السلام [illegible]
این آسمانها [illegible] آدم علیه السلام است آنحضرت فرمود [illegible] خداوند عالم [illegible] بسیار است [illegible]
[illegible] چون [illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] که آدم خلق شده یا نه و عبادت ایشان [illegible] ابابکر و عمر و لعن کردن بر ایشان [illegible]
مروی است از باقر العلوم علیه السلام که خداوند عالم کوهی خلق کرده که احاطه کرده بر جمیع دنیا و آن کوه از زبرجد سبز است [illegible]
[illegible] آن کوه [illegible] خلق کرده [illegible] آدم [illegible] از نماز و روزه و زکوه [illegible]
عبادت ایشان لعن کردن [illegible] ابابکر و عمر [illegible] عبدالله [illegible] گوید شنیدم از حضرت
امام رضا علیه التحیه والثنا [illegible] گفت [illegible] آسمانها [illegible] شنیدم [illegible] فرمود

که جابلسا

که جابلسا گفته میشود که [illegible] عالم است که [illegible] مخلوقات آنها [illegible] ایشان لعن میکنند ابابکر و عمر را
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که پس از این آفتاب شما که می بینید چهل آفتاب دیگر است که از هر یک از آنها تا آفتاب دیگر
چهل ساله راه است و در آنها خلق بسیار هستند نمیدانند که آدم خلق شده یا نه و از پس ماه شما که می بینید چهل ماه دیگر
است که از هر ماهی تا ماه دیگر چهل ساله راه است و در آنها خلق بسیار هستند نمیدانند که آدم خلق شده یا نه و ایشان را
خداوند عالم الهام نموده لعن کردن ابابکر و عمر را در جمیع اوقات و ملائکه چند بر ایشان موکل است که هرگاه غافل شوند از لعن ابابکر و عمر ملائکه
ایشان را اعلام میکنند و در حدیث صحیح منقول است از حضرت صادق علیه السلام که خداوند عالم خلق کرده [illegible]
مخلوقات هر عالم چنین دانند که عالمی دیگر غیر از عالم ایشان نیست [illegible] ایشان و در حدیث دیگر وارد شده که خداوند عالم
سیصد و شصت هزار عالم دیگر خلق کرده [illegible] هشام بن سالم گوید که شنیدم از حضرت صادق که فرمود خداوند عالم در طرف
مشرق شهری خلق کرده [illegible] هفتاد هزار دروازه [illegible] از طلا [illegible]
و در هر دروازه [illegible] خلق کرده [illegible] آل محمد [illegible]
[illegible] دروازه [illegible] از طلا [illegible]
جوان [illegible] قائم آل محمد صلوات الله علیه [illegible] امروز [illegible] ایشان و از حضرت امام حسن علیه السلام منقول است
که خداوند عالم را دو شهر است یکی در مشرق و یکی در مغرب [illegible] هر شهری [illegible] هزار دروازه [illegible] از طلا [illegible]
هفتاد هزار [illegible] زبان [illegible] بانها [illegible] حجت [illegible]
و در حدیث دیگر از آنحضرت مرویست که خداوند عالم را دو شهر است در مشرق و مغرب [illegible] هفتاد
هزار دروازه [illegible] ایشان [illegible] ابوالبشر [illegible]
و در حدیث دیگر وارد شده که خداوند عالم در روی زمین هجده هزار عالم خلق کرده و مخلوقات هر عالم گمان میکنند که عالمی غیر از عالم ایشان
خداوند عالم [illegible] خلق کرده [illegible] آفتاب ایشان [illegible] شب [illegible]
شده که جابر جعفی گوید که سوال کردم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام [illegible] ابراهیم ملکوت السموات والارض
که ملکوت آسمانها و زمینها را نمود حضرت ابراهیم علیه السلام آنحضرت [illegible] اشاره نمود و فرمود [illegible]
کن چون [illegible] دیدم [illegible] سقف خانه [illegible] دیدم [illegible] حیران [illegible] فرمود [illegible]
ملکوت آسمانها و زمین [illegible] فرمود [illegible] چون نظر کردم سقف [illegible]
آنحضرت [illegible] شنیدم [illegible] فرمود [illegible]

فرمود که [illegible] گفتم بلی فرمود [illegible] اسکندر [illegible] گفتم فدای تو گردم [illegible] فرمود [illegible]

چیزی [illegible] حضرت [illegible] فرمود [illegible] گفتم [illegible]

[illegible] عالم بیرون [illegible] عالم [illegible] چون [illegible]

[illegible] عالم [illegible] ملکوت [illegible]

[illegible] عالم [illegible] امام [illegible] صاحب الامر [illegible] عالم اول

[illegible] بیرون [illegible]

اول [illegible] گفتم فدای تو گردم [illegible] فرمود [illegible]

از حضرت [illegible] خدا [illegible] عالم [illegible]

صادق علیه السلام فرمود [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

که قائم آل محمد ظهور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ظهور قائم آل محمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قرآن [illegible]

[illegible]

[illegible] قائم آل محمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بکشند و امام

میکشند و امام زمان [illegible] رسول [illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] صادق علیه السلام [illegible]

حضرت [illegible]

[illegible]

که اول داخل [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible] حضرت امام حسین [illegible] علیه السلام

[illegible]

از حضرت صادق علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گفتم فدای تو گردم [illegible]

[illegible] خدا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گفتم فدای تو

گردم [illegible] حضرت [illegible]

عالم [illegible]

[illegible] خدا [illegible]

امام زین العابدین علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت صادق علیه السلام

آنحضرت پرسید ... که علم علمای ... نجوم ... حکم میکنند ... عالم ...

[illegible]

بر ایشان ... از دشمنان ... روایت است که حضرت باقر العلوم علیه السلام فرمود که ...

... جماعت که خداوند فرموده است که و من قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون ...

[illegible]

عقیده در جان ...

[illegible]

پیغمبر را صلی الله علیه و آله جهودان گفتند که خبر ده ما را از آنچه در زمان پیغمبران بود آنحضرت فرمودند که در زمان موسی ع چهار ملک نازل شدند یکی از
از مشرق آمده و دیگری از مغرب و یکی از آسمان و دیگری از زمین ملکی که از مشرق آمده بود پرسید از ملکی که از مغرب آمده بود از کجا می‌آیی
گفت از نزد پروردگار خود و ملک مغرب نیز پرسید از ملک مشرق که تو از کجا آمده گفت از نزد پروردگار خود و ملکی که از آسمان نازل شده بود پرسید
از ملکی که از زمین آمده بود که از کجا می‌آیی گفت از نزد پروردگار خود و ملکی زمین پرسید از ملک آسمان که تو از کجا می‌آیی گفت از نزد پروردگار
خود پس در زمان شما موسی ع چنین بود و اما آنچه در زمان پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله بود پس آنست که خداوند عالم در سوره مجادله فرموده ما یکون من نجوی
ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا یعنی نیست هیچ سه راز
گوینده مگر آنکه چهارم ایشان خداوند عالمست و نیست هیچ پنج رازگوینده مگر آنکه ششم ایشان اوست و نه کمتر از این و نه
بیشتر مگر آنکه خداوند عالم با ایشانست هر جایی که باشند پس آمد جهودی گفتند که یا علی چه چیز باعث شده ابوبکر و عمر را که ترا در نزد امت
و لایق ریاست ندانستند آنحضرت فرمودند که [illegible] تو خلیفه و جانشین پیغمبری و ما اوصاف حمیده
و مشکل مسایل پرسیدند [illegible] در کتابهای خود خوانده ایم یا علی تو سزاوارتری بامر امامت و والی تری بخلاف آن کسانی که ادعای خلافت
بغیر حق مینمایند و بسند صحیح مرویست از علی بن احمد قمی که اختلاف در میان شیعه واقع شد در این که آیا خداوند عالم امر خلق و رزق را
با ائمه تفویض نموده است یا نه جمعی گفتند که این محالست و جایز نیست زیرا که کسی غیر از خداوند عالم بر خلق اجسام قادر
نیست و جماعتی میگفتند که خداوند عالم ائمه را اقتدار کرامت فرموده و این امر را بایشان تفویض نموده پس ایشان خلق میکنند و روزی میدهند
پس فرستادند نزد محمد بن عثمان عمروی که وکیل حضرت صاحب الامر علیه السلام بود که عریضه در این باب نوشتند حضرت جواب بایشان
نوشتند که بدرستیکه خداوند عالم خلق کرده است اجسام را و روزی را قسمت نموده زیرا که او جسم نیست و در جسمی حلول نکرده و هیچ چیز مثل او
نیست و اوست شنوا و بینا و اما امامان علیهم السلام پس ایشان سوال مینمایند از خداوند عالم و خداوند عالم دعای ایشان را اجابت
میرساند و از سوال مینمایند سوال ایشان [illegible] از جهت تعظیم حق ایشان و اجابت دعای ایشان و بسند صحیح مرویست
از محمد بن مسلم که گفت شنیدم از حضرت باقر العلوم علیه السلام که فرمودند در تفسیر آیه کریمه و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی
یعنی هر که کور است در این دنیا در عالم آخرت نیز کور خواهد بود آنحضرت فرمودند که هر که از خلقت آسمانها و زمینها و اختلاف شب
و روز و گردش فلک و بروج و ستارها و جاری شدن آفتاب و ماه در مجاری خود و سایر علامات استدلال نکند و پی نبرد
بهستی مدبر خالق و رزاق عالم [illegible] در قیامت نیز کور خواهد بود [illegible] از معرفت خداوند عالم و بسند معتبر مرویست
از حمدان بن سلیمان که گفت عریضه نوشتم بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام و در آن عریضه ثبت کردم که آیا اعمال بندگان مخلوق
خداوند عالم است یا نه آنحضرت در جواب عریضه نوشتند که اعمال بندگان در تقدیر است علم الهی که دو هزار سال پیش از خلق

کردن بندگان

کردن بندگان بدو هزار سال و از حضرت صادق علیه السلام مرویست در تفسیر آیه کریمه و قالت الیهود ید الله مغلولة که فرمودند که یهود گفتند
خداوند عالم بسته شده فرمودند که مراد یهود این بود که دست خدا بسته است یعنی گفتند که خداوند عالم بعد از خلقت
اشیا دست قدرت از تدبیر کشیده و فارغ شده پس چیزی در تقدیر زیاد نکند پس خداوند عالم
عالم در تکذیب ایشان فرموده که غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء یعنی بسته شده
دستهای یهودان [illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible] یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب یعنی خداوند عالم محو و باطل میکند هر چه را خواهد و ثابت میدارد هر چه را که خواهد
[illegible] و بسند صحیح مرویست که عبدالله دیصانی آمد نزد هشام بن حکم و پرسید
که ای هشام آیا ترا پروردگاری هست هشام گفت بلی عبدالله گفت آیا خداوند تو قادر و توانا است هشام گفت بلی خداوند من
قادر و قاهر و غالبست بر همه چیز گفت آیا خداوند تو توانا است که کل دنیا را در بیضه جا دهد که بیضه بزرگ نشود و دنیا کوچک نگردد
هشام گفت که مهلت ده مرا عبدالله گفت ترا مهلت دادم پس هشام رفت بخدمت
حضرت صادق علیه السلام و عرض نمود که ای فرزند رسول الله عبدالله دیصانی از من مسئله نموده که عاجزم از جواب آن و
[illegible] نیست برای شنودن این مشکل آنحضرت فرمودند که یا هشام چه مسئلت نموده عبدالله از هشام مسئلت
عبدالله را عرض کرد فرمودند که یا هشام حواس تو چند است گفت پنج است آنحضرت فرمودند که یا هشام از این حواس
کدام کوچکتر است هشام گفت قوت باصره فرمودند که خداوند عالم در چشم تو [illegible] فرمودند که چه قدر است [illegible]
[illegible] هشام گفت [illegible] فرمودند که یا هشام نظر کن به بالا و زیر و خبر ده مرا از آنچه می‌بینی هشام گفت آسمان
و زمین و خانها و قصرها و کوهها و نهرها و [illegible] آنحضرت فرمودند که خداوندی که قادر است که این همه را جا داده در حدقه تو
[illegible] کل دنیا را در بیضه جا دهد [illegible] هشام افتاد و بر پای آنحضرت بوسه زد
و عرض کرد که همین جواب کافیست برای من پس هشام برگشت بخانه خود و صبح دیگر عبدالله بدیدن هشام آمد و گفت ای هشام
آمده‌ام بعیادت تو نه از برای جواب مسئلهٔ هشام گفت اگر عیادت خواهی آمده پس جواب بشنو [illegible] آنحضرت در جواب مسئلت
او گفت پس عبدالله بیرون رفت به درگاه [illegible] جواب مسئله را از حضرت صادق علیه السلام تعلیم گرفته عبدالله برا
[illegible] رفت به درخانهٔ آنحضرت و رخصت طلبید پس داخل مجلس آنحضرت شد و عرض کرد که ای فرزند رسول خدا دلالت کن مرا
بر شناخت معبود خود آنحضرت فرمودند که نام تو چیست عبدالله جواب نگفته از مجلس آنحضرت بیرون رفت [illegible]

که در آن مجلس بود ندیم پرسید ندیم از آنحضرت که چرا عبد الله [illegible] آنحضرت فرمودند که اگر میگفت که نام من عبد الله است [illegible]

بود که گفت آنحضرت کسی که تو بنده او باشی کیست بنا بر عبد الله تعلیم کرد ندیم که برو بخدمت آنحضرت و سؤال کن که از نام تو پرسید

عبد الله بگو آنکه امر کرده بخدمت آنحضرت عرض کرد که یابن رسول الله مرا دلالت کن بر معبود من و [illegible] آنحضرت فرمودند که

بنشین و در دست یکی از غلامان آنحضرت تخم مرغی بود آنحضرت او را گرفتند و فرمودند که ای دیصانی این تخم حصاریست پوشیده که از او

پوست غلیظی و در زیر آن پوستی است رقیق و در زیر آن پوست طلای سیّالی است و نقره گداخته و نه طلای گداخته به نقره [illegible]

جل شود و از نقره و طلا ممزوج نمیشود خبری از بنای این تخم بیرون نیامده که خبر دهد از صلاح آن و کسی داخل آن نشده که [illegible] خبر دهد از فساد آن

معلوم نیست که برای نر خلق شده یا برای ماده و حال آنکه شکافته میشود و بیرون میآید از او مثل طاوس که صاحب رنگهای گوناگون است

آیا برای این تخم آفریننده هست که امثال مرغان رنگارنگ از وی بیرون آورد پس عبد الله ساعتی سر در پیش انداخت پس از آن

گفت که گواهی میدهم که نیست معبودی بغیر از خدای واحد یگانه که نیست او را شریک [illegible] و ملک او ازلی

و گواهی میدهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و پیغمبر اوست و گواهی میدهم که تو ای پسر رسول الله که تو امام مفترض الطاعه و حجت او بر عالم

خداوند عالمی در میان بندگان و من پشیمان شدم و توبه نمودم از آنچه در آن بودم پس عبد الله به اسلام مشرف شد و در حدیث

صحیح وارد شده که جمعی از زنادقه اجتماع نموده بودند در میان ایشان بود ابو العوجا و ابن طالوت و ابن اعمی و عبد الله بن المقفع و اصحاب ایشان

در موسم حج در مسجد الحرام و حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نیز در آنجا تشریف داشتند که فتوای مردم را جواب میفرمودند و تفسیر

آیات برای ایشان میفرمودند و حل مشکلات ایشان میکردند پس آن زنادقه گفتند با ابن ابی العوجا میتوانی که در غلط اندازی

این مرد را که اینجا نشسته بچیزی چند از آنچه که باعث فضیحت شود نزد این جماعت که گرد او در آمده اند چه میبینی که فتنه مردم باوست [illegible]

این زمان است ابن ابی العوجا گفت بلی [illegible] بعد از آن پیش آمد و مردم را متفرق ساخت و گفت یا ابا عبد الله

بدرستی که مجالس امانت است و چاره نیست کسی را که سرفه باشد که سرفه کند آیا اذن میفرمایید در سؤال آنحضرت فرمودند سؤال کن هر چه

میخواهی ابن ابی العوجا گفت تا کی گرد این خرمن بگردید و پناه برید باین سنگ و پرستید و عبادت کنید این خانه را که

از گل خشت و سنگ برآورده شده [illegible] هرگاه بدوید [illegible] تفکر و اندیشه [illegible] که این فعل حکیم [illegible]

نظر صاحب عقل [illegible] اکنون سر این امر را [illegible] اساس و نظام او آنحضرت فرمودند که کسی که خدا او را گمراه کرد

ضلالت [illegible] و دیده دل او را بواسطه جهالت کور ساخت [illegible] ابلیس [illegible]

دل او دور بوده [illegible] هلاکت [illegible] این خانه ایست که [illegible] العباد [illegible]

نماید طاعت [illegible] بمناسک آن [illegible] تعظیم آن [illegible]

و واجب است رسانیدن او بغفران و خشنودی [illegible] که کل تجمع عظمت و جلال است خلق فرموده خداوند عالم آن را پیش از آنکه بگستراند

زمین بدو هزار سال پس حق آنکس است که اطاعت نماید هر چه را که امر فرموده و باز ایستد از هر چیزی که زجر فرموده خداوند عالم آن را [illegible]

ارواح و صورتهاست پس [illegible] حکمت است [illegible] ابن ابی العوجا گفت [illegible] غایب [illegible]

حاضر آنحضرت فرمودند که وای بر تو چگونه غایب باشد آنکه با خلق خود حاضر است و با ایشان نزدیکتر است از رگ گردن

ایشان [illegible] کلام ایشان را میشنود و اسرار ایشان را میداند و خالی نیست [illegible] مشغول [illegible] مکانی نیست [illegible]

از مکان دیگر [illegible] شهادت میدهد [illegible] آثار او و دلالت میکند [illegible] افعال او آنکه مبعوث گردانید [illegible]

محکمه و براهین واضحه محمد صلی الله علیه و آله است [illegible] این عبادت [illegible] و اگر شک داری در چیزی از امر او بپرس از آن

تا [illegible] از برای تو آنگاه ابن ابی العوجا [illegible] آنحضرت [illegible] گفت

با اصحاب خود [illegible] شما [illegible] گفتند [illegible]

[illegible] انقطاع کلام [illegible]

[illegible] حدیث صحیح روایتست از علی بن محمد بن جهم که گوید حاضر بودم در مجلس

مأمون و حضرت امام رضا علیه السلام در آن مجلس بودند مأمون از آنحضرت پرسید یابن رسول الله آیا از گفتهای تو نیست آنکه

انبیا سلام الله علیهم معصومند آنحضرت فرمودند که بلی پس مأمون پرسید از آنحضرت آیات بسیاری از قرآن پس پرسید از

[illegible] که فرموده خداوند عالم در خصوص ابراهیم علیه السلام که فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی یعنی چون ظلمت [illegible]

[illegible] ابراهیم علیه السلام ستاره [illegible] آنحضرت فرمودند که ابراهیم علیه السلام [illegible]

که از غار [illegible] مردم آن زمان [illegible] زهره [illegible]

[illegible] ابراهیم علیه السلام گفت

لا احب الافلین یعنی دوست ندارم [illegible] صفات [illegible]

قدیم نیست [illegible] ماه [illegible]

[illegible] ابراهیم علیه السلام گفت لئن لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین یعنی [illegible]

[illegible]

که ابراهیم [illegible] آفتاب [illegible]

آفتاب غروب کرد حضرت ابراهیم [illegible] ابطال [illegible] گفت یا قوم انی بریء مما تشرکون انی وجهت

وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و ما انا من المشرکین یعنی کرده من بیزارم از عبادت آنچه شما شریک خداوند عالم
میدانید و بپرستش گرفته اید و آورده ام روی خود را بستایش خداوندی که آفریده آسمانها و زمین را در حالتی که در ظاهر پیراستم و نیستم از زمره
مشرکان پس آنحضرت فرمودند که ابراهیم علیه السلام بجهت آنکه نجوم خود بر آنکه ستایش لایق زهره و ماه و آفتاب نیست بلکه
ستایش سزاوار است بر آفریننده ماه و آفتاب که آفریننده آسمانها و زمینها و این حجت را خداوند عالم بر زبان وی
جاری کرده بود چنانکه فرموده و تلک حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه یعنی این حجت ما که الهام نمودیم بر دل ابراهیم تا غالب
آمد بر قوم خود پس مامون گفت که ای پسر رسول الله خداوند عالم ترا جزای خیر دهاد و از ازل من برای شستی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
مرویست که انکار کردن یگانگی خداوند عالم از ضعف و خبث و طلب نزول روزی کند [illegible] و از جانب حق مرویست
که مردی از علمای شام آمد بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام و عرض کرد که ای پسر رسول الله آمده ام از تو سوالی بکنم از مسئله که
جمیع مردم از تفسیر آن عاجز اند و من از بسیاری از علما پرسیده ام هر یک جوابی گفتند خلاف جواب دیگری آنحضرت فرمودند که
چیست آن مسئله گفت که از تو می پرسم که اول چیزی که خداوند عالم آفرید از خلق خود چه چیز بود زیرا که بعضی میگویند که قدرت
بود و بعضی میگویند که علم بود و بعضی میگویند که روح بود آنحضرت فرمودند که ایشان که گفتند چیزی درست نگفتند خبر دهم ترا که خداوند عالم
بود در ازل در حالتی که چیزی از ذات احدیت با وی نبود و خالق بود در حالتی که مخلوقی نبود پس اول چیزی که خداوند عالم آفرید آب بود و از آن
جمیع چیزها را آفرید شامی پرسید که آیا از چیزی خلق کرده یا چیزها را آفرید آنحضرت فرمودند که چیزها را آفرید که اگر چیزی باشد که از او
خلق میکرد لازم می آمد که در ازل با وی چیزی باشد و مرویست از عبد العظیم بن عبد الله حسنی که در ری مدفونست زیارتش
برابری میکند بزیارت حضرت امام حسین علیه السلام که او گوید داخل شدم بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام چون آنحضرت
مرا دیدند فرمودند که خوش آمدی ای ابو القاسم تو از دوستداران مائی پس من عرض کردم که ای فرزند رسول الله میخواهم که عرض
نمایم دین خود را و اعتقادات خود را اگر پسندیده باشد ثابت قدم باشم در دین تا هنگام مردن آنحضرت فرمودند که بگو عرض کردم
که اعتقاد دارم این است که خداوند عالم یگانه است که در ذات و صفات نیست برای او مثلی و مانندی بیرونست از حد ابطال که چیزی
او نمیرونست از حد تشبیه که باری تعالی را مانندی باشد بار تعالی نیست که جسم نیست و صورت نیست عرض و جوهر نیست بلکه
سازنده جسمها و آفریننده صورتهاست و خلق کننده جوهرها و عرضهاست پروردگار هر چیز و مالک و کل آنچیزهاست و حیرات
و گواهی میدهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست که ختم ولایت و رسالت نبوی شده و بعد از وی نخواهد بود تا امام
و شریعت او خاتم شریعتها است و بعد از وی علی بن ابیطالب علیه السلام و بعد از آنحضرت امام واجب الاطاعه حضرت امام حسن علیه السلام و بعد
از وی حضرت سید الشهدا حسین بن علی علیه السلام و بعد از وی حضرت سید الساجدین علی بن الحسین علیه السلام و بعد از آنحضرت

ان حضرت باقر

آن حضرت باقر العلوم محمد بن علی علیه السلام و بعد از وی حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و بعد از وی حضرت موسی بن جعفر و بعد از وی
علی بن موسی الرضا علیه السلام و بعد از وی محمد بن علی الجواد و بعد از وی شما که امام مفترض الطاعه و پیشوای لازم الاطاعه کل خلایق اند پس آنحضرت
فرمودند که بعد از من امام زمان فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است چگونه خواهد شد حال مردم بخلف بعد از وی گفتم چگونه عرض
کردم که چگونه خواهد بود یا مولای من فرمودند که خلف بعد از فرزند من امام حسن عسکری غایب خواهد شد که مردم او را نمی بینند و حلال نباشد
او را بنام وی خواندن تا هنگامی که خروج کند و پر کند زمین را از داد و عدل در وقتی که پر شده باشد زمین از ظلم و ستم عبد العظیم گوید
که عرض کردم که یا مولای من اقرار کردم بدیشان و قابل شدم بر دوستی ایشان و دوست خداست دوست ایشان و دشمن خداست دشمن ایشان و معتقدم
با آنکه معراج رفتن پیغمبر بر بدن مبارکش بر آسمانها حق است و سؤال منکر و نکیر در قبر حق است و بهشت و دوزخ حق است و پل
صراط در روز قیامت ثابت است و میزان اعمال بر حق است و روز قیامت آینده است و مردگانی که در قبرها خوابیده اند زنده خواهند
شد و قایلم با آنکه فرایض الهی بعد از ولایت ائمه سلام الله علیهم نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر است پس آنحضرت
فرمودند که ای ابو القاسم بدرستی که اعتقادات تو و روش تو همان است که خداوند عالم پسندیده و از برای بندگان خود برگزیده است
عقاید خداوند عالم ثابت دارد ترا بر این عقاید در دنیا و آخرت و مرویست از عبد الله هاشمی که او گوید پرسیدم از حضرت
صادق علیه السلام از تفسیر این آیه من یهدی الله فهو المهتد و من یضلل فلن تجد له ولیا مرشدا یعنی هر که را هدایت کند
خداوند عالم پس او هدایت یافته و هر که را گمراه کرده پس نخواهی یافت برای او ولی و راه نمایی آنحضرت فرمودند که خداوند عالم گمراه میکند
ظالمان را در روز قیامت از راه بهشت و نمی نماید راه بهشت را مگر به بندگان صالح و شایسته خود چنانکه در جای دیگر فرموده
و یضل الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء یعنی گمراه میکند خداوند عالم ظالمان را و میکند هر چه میخواهد
هر چه خواهد و در جای دیگر میفرماید ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم تجری من تحتهم الانهار فی
جنات النعیم یعنی بدرستی که جماعتی که ایمان آورده اند و عملهای صالح بجا آورده اند راه نمایی میکند ایشان را بسبب ایمان آوردن ایشان
بقصرهای بهشت که جاری میشود از زیر قصرهای ایشان نهرها در بهشت نعیم راوی گوید عرض کردم که تفسیر این آیه و ما توفیقی
الا بالله یعنی نیست توفیق یافتن بنده مگر بوسیله الهی خداوند عالم و ان ینصرکم الله فلا غالب لکم و ان یخذلکم فمن
ذا الذی ینصرکم من بعده یعنی اگر یاری کند شما را خداوند عالم پس غالب نیست بر شما و اگر خذلان نماید پس کیست که یاری کند
شما را بعد از او آنحضرت فرمودند که هرگاه بنده اراده نماید کردن کاری را که امر الهی شده باشد از پرستش چون طاعات و خیرات فعل آن
بنده موافق امر الهی شده آن بنده را در آن فعل توفیق گویند یعنی توفیق یافته شده و اگر بنده اراده معصیتی نماید اگر توفیق الهی
حایل شود میان بنده و میان آن معصیت بسبب آنکه ترک کند آن معصیت را توفیق الهی شده و اگر واگذارند آن بنده را با آنکار

سو و پس آن بنده را خذلان کرده و توفیق نداده و بنده آن فعل را بجهت اختیار خود کرده و بسند صحیح از جابر جعفی که گوید پرسیدم از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام که چیست معنی لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم فرمودند که نیست بنده را قدرتی از معصیت مگر بتوفیق و نه
بر طاعت مگر باعانت الهی و توفیق ربانی و از احمد بن سلیمان نیشابوری مرویست که پرسیدم از حضرت امام
رضا علیه السلام از تفسیر آیه کریمه فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام فرمودند که هر کرا خداوند عالم اراده نموده
اینکه هدایتش کند بسبب الطاف او در دنیا به بهشت عنبر سرشت در عالم آخرت سینهٔ او را برای قبول اسلام و فرمانبرداری گشاده
و از عبادت بوعده های الهی و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا یعنی هر کرا اراده نموده خداوند عالم که گمراه کند او را از
بهشت و کرامات او بسبب کفر و عصیان او در دنیا تنگ گرداند سینهٔ او را تا اینکه قبول ایمان ننماید بلکه سینهٔ او را چنان تنگ گرداند
باشد پس معلوم شد که اضلال بسه معنی اطلاق میشود اضلال بمعنی خلاف حق و اضلال بمعنی گمراه گردانیدن و اضلال بمعنی هلاک
گردانیدن و دو معنی اول را که خلاف حق و گمراه گردانیدن است نسبت بجناب احدیت تعالی اطلاق نمودن روا نیست و معنی سیم که بمعنی
هلاک ساختن است اطلاقش روا است زیرا که خداوند عالم ظالمان و کافران را در روز قیامت هلاک میگرداند بسبب عذابهای گوناگون
پس هدایت و اضلال که در اکثر آیات وارد شده بمعنی ثواب و عقاب است و ضلالت نیز در آیات بچند معنی آمده
در بعضی از آیات بمعنی نسیان و فراموشی آمده چنانکه در آیه کریمه و استشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یکونا
رجلین فرجل و امرأتان ممن ترضون من الشهداء ان تضل احدیهما فتذکر احدیهما الاخری یعنی گواه
دو شاهد بگیرید از مردان اگر از مردان ممکن نباشد پس یک مرد و دو زن شاهد بگیرید از آنکسانیکه پسندیده شهادت شوند که اگر یکی
از ایشان فراموش کند مضمون شهادت را دیگری بخاطر وی اندازد و بیاد وی آورد و در بعضی از آیات ضلالت بمعنی عدم تمیز
آمده چنانکه در آیه کریمه و وجدک ضالا فهدی یعنی یافتیم ترا یا محمد در میان قومی که کسی نشناخت پیغمبری ترا پس
کردیم ایشان را شناخت و معرفت و کفر نیز در آیات بچند معنی آمده و از تتبع آیات و اخبار ظاهر میشود که کفر در کتاب
الهی به پنج معنی آمده کفر نعمت و کفر برائت و کفر ترک و کفر جحود و انکار و کفر مطلق اما کفر نعمت چنانکه خداوند عالم حکایت کرده
از قول سلیمان علیه السلام هذا من فضل ربی لیبلونی ءاشکر ام اکفر یعنی پادشاهی و سلطنت و این عظمت و حشمت
از فضلها و احسانات پروردگار منست که بمن منت گذاشته تا اینکه امتحان نماید که من شکر نعمتهای او بجا خواهم آورد یا کفران
نعمتهای او کرده اما کفر برائت چنانکه در آیه دیگر ظاهر میشود که و یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض و یلعن بعضکم بعضا یعنی روز
قیامت بیزاری میجویند بعضی از کفار و مشرکان از بعضی دیگر و لعن میکنند بعضی بعضی دیگر را و کفر بمعنی ترک آمده چنانکه در آیه کریمه ا
افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض یعنی آیا ایمان می آرید بجهت طلب ریاست و اقرار کردن ببعض از آیات کتاب الهی و ترک

و در سایر قضایا

بکلیه اقرار کردن ببعض از آیات دیگر و کفر جحود دو گونه بود یکی کفر انکار وحدانیت الهی چون قایل شدن بدو پروردگار عالم چنانکه
مذهب دهریه است این آیه در شان ایشان است که ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون
یعنی بدرستی جمعی که کافر شده اند و منکر شده اند وجود پروردگار عالم را یکسان است بر ایشان خواهی انذار کنی و خبر دهی ایشان را
از عذاب الهی و خواهی انذار نکنی ایشان ایمان نمی آورند بیگانگی خداوند عالم و دیگری کفر جحود با معرفت چنانکه در آیه کریمه فلما جاءهم
ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین یعنی هنگامی که آمد برایشان کتاب الهی و پیغمبر عظیم الشان که شناختند او را انکار شدند
بوی پس لعنت خدا باد بر جماعت منکران و اما کفر مطلق چنانکه در آیه کریمه لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح بن
مریم یعنی بدرستی کافر شدند جمعی که گفتند که خداوند عالم عیسی بن مریم است چون نصاری و شرک نیز در کتاب الهی بچهار
معنی آمده شرک در قول و شرک در اعمال و شرک زنا و شرک ریا اما شرک در قول چنانکه در آیه کریمه انه من یشرک بالله فقد حرم الله
علیه الجنة و ماویه النار یعنی بدرستی که هر کس شریک از برای خدا قایل شود یا اگر شریکی برای خداوند بیاورد پس بتحقیق که خداوند عالم
حرام گرداند بر وی بهشت را و جایگاه او جهنم خواهد بود و اما شرک اعمال چنانکه در آیه کریمه و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم
مشرکون یعنی ایمان نیاورده اکثر ایشان بطاعت و فرمانبرداری خداوند عالم مگر اینکه مشرک شده اند و شریک ساخته اند در طاعت
و فرمان برداری برای خداوند عالم چنانکه از تفسیر آیه کریمه اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله ظاهر میگردد و در حدیث
صحیح وارد شده که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از تفسیر این آیه که ظاهر معنی آن نیست که کفار گفته اند مشرکان که
عالمان و رهبانان خود را خدایان غیر از ذات احدیت الهی اعتقاد نموده که مشرکان روزه نگرفته اند برای عالمان خود و نماز
برای ایشان نکرده اند بلکه علمای ایشان امر و نهی کرده اند و حلال و حرام برای ایشان قرار داده اند و مشرکان اطاعت نمودند و بسبب
اطاعت ایشان مشرک شدند و اما شرک زنا چنانکه در آیه کریمه و شارکهم فی الاموال و الاولاد یعنی شریک شو ای شیطان
در مالهای مشرکان و در اولاد ایشان که شیطان نیز دخول نماید بزنان ایشان چنانکه در حدیث صحیح وارد شده که هنگام
جماع اگر بسم الله نگوید شیطان نیز با وی دخول نماید و اما شرک ریا چنانکه در آیه کریمه فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل
عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا یعنی هر که امید دارد ملاقات رحمت پروردگار خود را باید که عملهای شایسته کند
و شریک نگرداند بسبب ریا کردن در عبادت و ستایش پروردگار خود هیچکس را و فتنه نیز در آیات بچند معنی آمده فتنه بمعنی
امتحان چنانکه در آیه کریمه و فتناک فتونا یعنی امتحان کردیم ترا امتحان کردنی و فتنه بمعنی محبت چنانکه در آیه کریمه ثم لم تکن فتنتهم
الا ان قالوا و الله ربنا ما کنا مشرکین یعنی پس نبود محبت ایشان مگر اینکه گفتند که خداوند عالم پروردگار ماست نبودیم
ما مشرک او و فتنه بمعنی شرک چنانکه در آیه و الفتنة اشد من القتل یعنی شرک عظیم است از عقاب آن کشتن کسی بناحق و فتنه
بمعنی کفر چنانکه در آیه الا فی الفتنة سقطوا یعنی آگاه باشید که ایشان بکفر افتاده اند و فتنه بمعنی سوزانیدن چنانکه در آیه یوم هم

علی النار یفتنون یعنی روز قیامت روزیست که کافران و مشرکان در آتش سوخته و معذب بعذاب شوند و فتنه بمعنی قتل چنانکه در آیه
ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا یعنی اگر بترسید از غائله کشتن کافران شما را و فتنه بمعنی منع چنانکه در آیه وان کادوا
لیفتنونک عن الذی اوحینا الیک یعنی نزدیک است اینکه منع نمایند ترا از آنچه وحی فرستادیم بر تو و فتنه بمعنی حجت چنانکه
در آیه ربنا لا تجعلنا فتنة للذین کفروا یعنی پروردگارا مگردان ما را حجت از برای جمعی که کافر شده اند و فتنه بمعنی محبت چنانکه
در آیه انما اموالکم واولادکم فتنة یعنی بجز این نیست که مالهای شما و فرزندان شما محبوب شما اند و وحی نیز در آیات
بچند معنی آمده وحی بنبوت و رسالت چنانکه در آیه انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده یعنی بدرستی که ما
مبعوث ساختیم ترا یا محمد چنانکه وحی بنبوت فرستادیم بر نوح و پیغمبرانی که بعد از وی بودند و وحی بمعنی الهام چنانکه در آیه واوحی ربک الی النحل ان اتخذی
من الجبال بیوتا یعنی الهام کرد پروردگار تو بزنبور عسل که فرا گیر از کوهها برای خود آشیانه و خانه چنانکه در آیه واوحینا الی ام
موسی ان ارضعیه یعنی الهام کردیم بمادر موسی که شیر ده فرزند خود را و وحی بمعنی اشاره چنانکه در آیه فخرج علی قومه من المحراب
فاوحی الیهم ان سبحوا بکرة وعشیا یعنی پس بیرون آمد زکریا از محراب عبادت و اشارت کرد بر قوم خود که تسبیح گوئید صبح
و شام برای خداوند خود و وحی بمعنی تقدیر چنانکه در آیه واوحی فی کل سماء امرها یعنی تقدیر خداوند عالم … امر او را و وحی بمعنی امر
چنانکه در آیه واذ اوحیت الی الحواریین ان آمنوا بی وبرسولی یعنی هنگامی که امر نمودم حواریین را بایمان آوردن بمن و بعیسی پیغمبر
و وحی بمعنی کذب چنانکه در آیه شیاطین الجن والانس یوحی بعضهم الی بعض یعنی چنان که شیاطین از انس و جن میباشند
که دروغ می بندند بعضی بر بعضی و وحی بمعنی خبر چنانکه در آیه وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا واوحینا الیهم فعل الخیرات
یعنی گردانیدیم ما از فرزندان آدم پیشوایان که هدایت کنند بندگان را بامر ما و خبر دادیم مر ایشان را افعال خیر را و امثال این احادیث
و آیات در توحید خداوند عالم بسیار است و این مختصر گنجایش ذکر همه ندارد و غرض آنکه کوران عالم … در معرفت واجب الوجود
عالم زیاده بر این که بیان راه دین و مروجان شرع بعثت سید المرسلین ذکر نموده اند طاقت و توانائی نیست که هر کس بقدر حال
و توانائی کمال رسیده در معرفت مشغول سعی نموده و در تحصیلش کوشیده اند که عاجز ماندن از ادراک وی و این عجز مسلم که
ادراک شناخت خداوند عالم است چنانکه گفته اند العجز عن درک الادراک ادراک انبیا و اولیاء و مقربان درگاه خدا که همیشه غرق دریای
معرفت بوده اند بقدر حوصله هر کس از توحید الهی الفاظ کرده اند و بقدر قوت بینائی دیده هر کس فهم نموده از توحید بیان نموده اند
صاحب یقین میدانند که البته برای نظام این عالم مدبری و صانعی که بی مثل و مانند است باید و کوران و احول البصیران چون
جمله از بینائی قاصر اند و از دریافتن امثال خود را محسوس ماهر … خداوند عالم را بمثل خود و از عالم اجسام و نباتات تشبیه کرده اند چنانکه
در حدیث وارد شده که مور خیال میکند که خداوند عالم نیز دو شاخ دارد و … مجسمه و
مشبهه چون کوران اند در شناخت خداوند عالم و مشهور است که فیلی آوردند بشهر کوران و ایشان چون شنیدند

کر چنین خلق

کر چنین خلق عجیبی بشهر ایشان آمده همگی حاضر شدند بسیر فیل و پیش آمدند و دست بر بدن فیل مالیدند یکی دستش بخرطوم فیل
رسیده و دیگری دستش بگوشش رسیده و دیگری دست بر دندانش رسیده و یکی بپای فیل … دست مالیده
بود و هر کس بقیاس احوال کرده بودند چنین قیاس کردند چون از پیش فیل دور شدند یکدیگر گفتند که فیل چگونه حیوانی بود آنکه گوشش
دست مالیده بود گفت فیل مانند گلیم پهنی است و دیگری که بخرطوم دستش رسیده بود گفت غلط کردی فیل مانند
ستون بلند پیچ خورده بود و … نزاع افتاد و آنکه بر دندانی که فیل را دیده بود حاضر شد قطع نزاع ایشان کرد و گفت کلکم
قیل انشتباه … بلکه هر یک از شما عضوی از اعضای او دیده اید و … پس … و … کوران اند که …
خداوند عالم … اعضای فیل … که کوران که طاقت … خداوند عالم …
که بعد از مشاهده … از تحصیل … مشرکان و کوران عالم …
هر کسی … باب دوم در بیان اعتقادات … نبوت و رسالت انبیا سلام الله
علیهم و نوابشان … عقیده دوم معنی نبوت و رسالت …
شیخ … که از جانب خداوند عالم مبعوث شده بر خلایق برای هدایت ایشان و تعلیم ادب … بندگان …
از کفر و … چون ظاهر است که غرض الهی از خلق این عالم و آفریدن بنی آدم تحصیل منفعت … ذات احدیت
نیست زیرا که غنی مطلق است … بلکه غرض از ایجاد این نشاء آنست که اکمل انواع موجودات که
بنی نوع انسانست … کمالات علمیه … هر یک از افراد انسان … شهوات و …
که … افعال … نظر ایشان … ذات احدیت …
هر یک … خیر و شر … ثواب و عقاب … ذات احدیت … جسم …
نیست که … زبان … هر یک … تکلم … نمی نماید …
… افعال خود … علم ربانی … بندگان …
درگاه پادشاهی که واسطه باشد میان خداوند عالمیان و بندگان که … صورت انسانی …
با بندگان … صفت ملکیت … علوم و معارف
از جانب خداوند عالم … بندگان … اوامر و نواهی بر بندگان …
و رسول گویند … نبی … رسول …
چنانکه در حدیث صحیح … حضرت باقر العلوم علیه السلام … تفسیر این آیه …
… رسول … گویند … بعض از احکام …

نبیند و رسول پیغمبری را گویند که در خواب ببیند و صدای ملک را بشنود و ملک را بصورت ملکی یا بشری ببیند و بسند معتبر مرویست از محمد بن
نعمان که گفت پرسیدم از آنحضرت از رسول و نبی و محدث فرمودند که رسول پیغمبری را گویند که جبرئیل بروی نازل شود و با وی مکالمه نماید و معاینه
جبرئیل را ببیند و نبی پیغمبری را گویند که در خواب ببیند چنانکه ابراهیم علیه السلام در خواب دید که بروی گفتند اسمعیل را قربان کن و چنانکه حضرت
خاتم النبیین پیش از بعثت در خواب اکثر امور و علامات نبوت را میدید و وقتی که جبرئیل بروی نازل شد و رسالت برای وی آورد و بعد از آنکه
که رسالت و نبوت برای او مقرر شد جبرئیل را میدید و با وی مکالمه مینمود و وحی بر او نازل میشد و با وی سخن میگفت و محدث کسی را گویند که ملائکه با وی حدیث
گویند و ملک را نبیند و در خواب هم نبیند **سوال** اگر ملحدی گوید که چرا خداوند عالم خود را مخفی داشته از بندگان که بندگان او را نمی بینند
اگر خود را بر خلق ظاهر کردی و اوامر و نواهی را چنانکه بر انبیا القا نموده بر بندگان خود القا میکرد بهتر بودی برای این نظام و شکوک و شبهات
از میان برخاستی **جواب** گوییم که خداوند عالم جسم نیست که خود را بر بندگان خود ظاهر سازد و بندگان چیزی را نمی توانند دید که جسم یا [illegible]
باشد و انبیا نیز ذات اقدس حق را نمی توانند دید بلکه از راه تقرب با ملائکه احکام الهی بر ملائکه القا میشود و ملائکه بر ایشان میرسانند و در حدیث
صحیح مرویست از ابو حمزه ثمالی که گفت عرض کردم بخدمت حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه که چرا پوشیده گردید خداوند عالم
خود را از نظر مخلوقات آنحضرت فرمودند که خداوند عالم آفریده جمیع بندگان را از سرشت جهل و نادانی اگر خداوند عالم چنین میکرد که خلق
او را میدیدند و پوشیده از ایشان نمی شد هیبت خداوند عالم در نظرهای ایشان نمیماند و تعظیم آنحضرت چنانکه حق تعظیم اوست نمیکردند و مثلش
که نظر این خانه کعبه است که هرگاه از شما اول او را میبینید در مرتبه اول عظمت و هیبتش در دل او جا میکند و وقتی که چند روز بگذرد و که هر روز او را
ببیند نه عظمت در دل او میماند بلکه بسا باشد که هرگز نخواهد بروی نظر کند و در حدیث دیگر وارد شده که یکی از ملاحده پرسید از حضرت
امام رضا علیه التحیة و الثنا که چرا خداوند عالم پوشیده شده از نظرها فرمودند که سبب پوشیده شدن خداوند عالم از بسیاری گناهان بندگان است
اما خداوند عالم را هیچ پوشیده نیست برای آنچه بندگان میکنند در ساعات شب و روز سایل پرسید که چرا دیده ها او را
وی نمیبینند فرمودند که برای فرق میان مخلوقات که دیده ها او را میبینند و خالق عالم که هرگز دیده ها ادراک نتوانند نمود
سوال اگر یکی از ملاحده گوید که وجود پیغمبر میان خلقان ضرور نیست زیرا که بعثت پیغمبر یا برای امریست که موافق مقتضای
عقول بشریست و در دانستن آن امور عقل کافیست و یا از برای امریست که مخالف مقتضای عقول است و امری که مخالف عقل باشد
معقول نیست **جواب** گوییم امری که موافق عقلست بعضی از برای دانستن آن امر دو گونه پیدا امری که در دریافت وی
عقل مستقل است چون شناخت صانع عالم و آفریدگار بنی آدم و امری که در شناخت وی عقل عاجز است چون تکالیف شرعیه
و دانستن احوال معاد و در حقیقت در قسم اول نیز معقول مستقل نیست زیرا که اگر با شد عقل حکم کند بوجود حق خالق عالم
و وصف نماید او را باوصافی که لایق ذات اقدس [illegible] نیست و در حدیث صحیح منقول است که [illegible]
حضرت صادق علیه السلام [illegible] دلیل اثبات انبیا و رسل [illegible] آنحضرت فرمودند که چون ما ثابت کردیم که خداوند

که خالق و صانع

که خالق و صانع ماست و منزه است از صفات ما و صفات جمیع مخلوقات او صانع حکیم است و بالای جمیع امور [illegible] حکمت و مصلحت است
و خلق او را نمی توانند دید و [illegible] نمی توانند نمود و جسم نیست که [illegible] مکالمه و محاجه [illegible] ثابت شد
که بر وفق حکمت باید رسولان در میان او و خلق باشند که ایشان را دلالت نمایند بر آنچه مصلحت ایشان در آنست و باعث
نفع ایشان و [illegible] که باعث بقای نوع ایشان است و [illegible] ایشانست پس ثابت شد که
باید باشند که از جانب حکیم علیم مردم را امر و نهی نمایند و تکالیف الهی و احکام ربانی را بر خلق برسانند و ایشان پیغمبران و اوصیا
ایشانند که برگزیده خداوند از میان خلق که ایشان را [illegible] حکمت نموده و کامل کرده و مبعوث گردانیده [illegible] در اخلاق و اوصاف
با خلق شریک نیستند و در خلقت و صورت و ترکیب با ایشان شبیه اند و از جانب حق مؤید اند بدلایل و معجزات و براهین و شواهد
که بر حقیقت ایشان دلالت کند و هرگز زمین خدا از یکی از ایشان خالی نمیباشد که کمال علم و معجزه ایشان دلالت کند بر حقیقت ایشان
و بسند صحیح مرویست از ابی بصیر که مردی سوال کرد از حضرت صادق علیه السلام که برای چه چیز فرستاد خداوند عالم پیغمبران را
بر خلایق فرمودند برای آنکه در روز قیامت مردمان حجت نگیرند بر خداوند و تا اینکه در [illegible] احکام خداوند عالم را از ایشان
نگویند خداوند [illegible] بشارت دهنده و ترساننده از عذاب تو چنانکه خداوند عالم حکایت فرموده از جهنمیان [illegible]
کافران و مشرکان که الم یأتکم نذیر قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا و قلنا ما نزل الله من شیء ان
انتم الا فی ضلال کبیر یعنی آیا نیامد بشما پیغمبر ترساننده از عذاب خدا مشرکان گویند بلی آمد در میان ما پیغمبر پس تکذیب کردیم و گفتیم
که نازل نکرده خداوند عالم هیچ چیزی [illegible] نیستید شما مگر در گمراهی بزرگ [illegible] خداوند عالم
نوعی [illegible] حیف و میل و ظلم نباشد [illegible] و در نفوس مردمان اثر نماید و [illegible] مردم [illegible] منقاد [illegible]
از افراد متکلفین [illegible] امور معاش [illegible] بسیار [illegible]
منفعت برای خود خواهد و دفع مضرت از خود نماید [illegible] ظلم [illegible]
[illegible] کمالات ایشانست [illegible] انبیا و رسل [illegible] علوم و معارف [illegible] مردمان [illegible]
در زمین [illegible] علوم و معارف [illegible] مردمان [illegible] انوار آفتاب
نبوت [illegible] کمالات ایشان [illegible] عالم [illegible] انبیا و رسل چون روح در دل [illegible] نظام [illegible]
[illegible] نظام این عالم [illegible] روح [illegible]
[illegible] اعضا و قوی [illegible] انبیا نازل شود [illegible]
مردمان [illegible] انبیا [illegible] **عقیده در بنا** انبیا افضلند از ملائکه [illegible] جمیع ملائکه [illegible]
عالم [illegible] انبیا و اوصیا سلام الله علیهم بوده اند از جانب خداوند عالمیان و حجتی [illegible]

می آورده اند همه ملائکه مامور شدند بسجده آدم علیه السلام بلکه اکثر مامور اند بخدمت نوع انسان چون حفظه و حمایت الشان و مرتبه مخدوم برتر
از مرتبه خادم است و حضرت آدم علیه السلام منطوق ابکرنبی انبئهم باسمائهم معلم ایشان بود و مرتبه علم در غایت بلندی است از مرتبه
متعلم در حدیث صحیح مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمودند چون خداوند عالم خواست که بدست قدرت خود ایجاد این خلق
نماید بعد از بیرون کردن جان که در روی زمین بودند پیش از ارسال اراده الهی تعلق گرفت بایجاد آدم علیه السلام
بر ملائکه امر نمود که نظر کنید بسوی اهل آسمانها و زمین بسوی اهل زمین از مخلوقات من که جن و نسناس چون ملائکه مطلع شدند
بر افعال و احوال ایشان از انواع معاصی و کسب سیئات و ریختن خونهای ناحق و اقسام فساد را در روی زمین ملائکه غضبناک
شدند بر اهل زمین و مناجات کردند که پروردگارا تو پادشاه حق قاهر و غالب این مخلوقات که در روی زمین اند تو آفریده و ذریه ضعیف
بید قدرت تست و روزی ایشان [illegible] ایشان مبتلی انواع معصیتها در روی زمین میکنند چرا انتقام از ایشان نمیکشی خطاب الهی
شد بر ایشان که من خواهم که خلقی نمایم و بر زمین فرستم و او را خلیفه و حجت خود گردانم در روی زمین ملائکه گفتند پروردگارا
منزه و سبحانی آیا میفرستی بروی زمین خلیفه از جنس انسان که در روی زمین انواع فساد را از ایشان سرزند اگر خلیفه
میفرستی از جنس ما ملائکه خلیفه بفرست زیرا که از ما فساد و ما سرنزند خطاب الهی شد که انی اعلم ما لا تعلمون من میدانم چیزی را که شما نمیدانید
میخواهم خلقی کنم بدست قدرت خود مخلوقی را که گردانم از ذریت او پیغمبران مرسل و بندگان صالح و شایسته و پیشوایان
هدایت کنندگان گردانم خلیفهای خود در بین کائنات که نهی کنند ایشان را از معاصی و سیئات و ترسانند ایشان را از عذاب
و انتقام من و دلالت کنند ایشان را بر خیرات و طاعات و بگردانم ایشان را حجت خود بر بندگان خود و بر طرف کنم نسناس را
از روی زمین و بیرون کنم سرکشان جن را از روی زمین و جدا کنم ایشان را از لطیفات خود و از اطراف زمین و ساکن گردانم در روی
زمین بهترین مخلوقات مرا که ذریه نوع انسان است و جدا کنم بنای ایشان را و بنای جن اندازم که بالایشان مخلوط و آمیزش نکنند پس کرامت
شود این خلیفه که برای خود برگزیده ام و جا دهم او را در مسکن جن صلحاء ملائکه مناجات کردند که پروردگارا بکن هرچه خواهی که ما را دانائی نیست
مگر به آنچه ما را تعلیم نمائی خطاب الهی شد که من بشری را خلق خواهم کرد از خاک و گل پس چون او را آفریدم و کالبد او درست کردم و دمیدم
در وی از روحی که خود خلق کرده ام پس بیفتید جهت او سجده کنان و این مخفی بود از جانب پروردگار عالم بر ملائکه پس خداوند عالم امر کرد جبرئیل
علیه السلام را که قبضه خاک از کل روی زمین برداشت و بایکدیگر بیامیخت و جسد آدم علیه السلام را از وی خلق کرد و ملائکه چون جسد
آدم علیه السلام را دیدند بامر الهی او را برداشتند و آوردند بدر بهشت جسد آدم علیه السلام افتاده بود و ابلیس لعین
از روی تعجب بسوی او نظاره میکرد و از دهان او داخل میشد و از پس او بیرون می آمد و از [illegible]
گرفتن و گفت در غایت [illegible] و بعد از چهل سال که خداوند عالم روح را بر بدن آدم دمید تعلیم کرد بروی جمیع نامها را و تمام
همه چیزها او را دارا و بر روی جمیع صنعتها او همه زبانها [illegible] انبئونی از ملائکه پرسید از نامها که بر آدم تعلیم کرده بود و گفت خبر دهید

الملائکه من

ایها الملائکه من این نامها اگر راست گوئید که ما بهتریم از آدم و ملائکه از گفتن نامها عاجز آمدند خطاب الهی که ای حضرت
آدم که خبر ده بر ملائکه این نامها را چون آدم نامها را بر ایشان خواند خطاب الهی شد بر ملائکه که آیا نگفتم بر شما که من داناترم از همه شما
ظاهرها و نهانها بعد از آنچه [illegible] پوشیده [illegible] پس حق ملائکه امر شد که سجده کنند آدم را پس همه ملائکه سجده کردند و ابلیس چون در میان
ملائکه بود و متصف بصفات ملائکه شده بود و مشمول امر شد ابلیس از اهل شیطنت ذاتی که مخلوق از آتش بود گفت چگونه سجده نمایم خاکی را
و حال آنکه نور و آتش من زیاده میباشد سجده نکرد و حقا که خداوند عالم میفرماید که فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین
یعنی همه ملائکه سجده نمودند مگر شیطان که اباء نمود و تکبر ورزید و بود شیطان از کافران و در حدیث صحیح از آنحضرت مرویست که حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند عالم تبارک خلق نکرده خلقی که فاضلتر از من باشد و عزیزتر از من پس حضرت
پرسید که یا رسول الله تو فاضلتری یا جبرئیل حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که یا علی خداوند عالم تبارک تفضیل داده پیغمبران مرسل
خود را بر ملائکه مقربان و مرا تفضیل داده بر جمیع انبیاء و رسل و فضیلت بعد از من برای تو و برای فرزندان تست زیرا که ملائکه خادمان ما و خادمان
دوستداران ما ست یا علی ملائکه حاملان عرش خداوند عالم را بر دوش دارند و ملائکه در حوالی عرش طواف مینمایند و استغفار میکنند برای
جمعی که ایمان آورده اند بولایت ما یا علی اگر وجود ما نمیشد خداوند عالم آدم و حوا را خلق نمیکرد و بهشت و دوزخ را نمی آفرید و آسمان و زمین را
ایجاد نمیکرد و چگونه ما بهتر و فاضلتر از ملائکه نباشیم و حال آنکه ما پیشی گرفتیم بر ایشان در شناخت خداوند عالم و در تسبیح و تهلیل و تقدیس او زیرا
که خداوند عالم اول مرتبه ارواح ما را خلق کرد [illegible] پس ملائکه را خلق کرد و ملائکه چون دیدند انوار
ارواح ما را عظیم شمردند شان ما را پس ما تسبیح گفتیم تا ملائکه دانستند که ما مخلوقیم و مخلوق الهی پس ملائکه با ما تسبیح گفتند [illegible] چون عظمت
شان ما را مشاهده کردند تهلیل گفتیم تا ملائکه دانستند که [illegible] پس ملائکه نیز تهلیل گفتند چون بلندی
مرتبه ما را ملاحظه کردند تکبیر گفتیم تا ملائکه دانستند که [illegible] پس ملائکه نیز تکبیر گفتند چون عزت و قدرت و قوت
ما را ادراک نمودند گفتیم لا حول و لا قوة الا بالله تا ملائکه دانستند که حول و قوه نیست مگر بوسیله الله پس حق تعالی چون نعمتها
کرد بر ما عطا کرده بود الحمد لله گفتیم تا ملائکه دانستند که حمد و شکر نعمتهای خالق عالم واجب و لازم است پس ملائکه نیز حمد
گفتند پس بزبان جاری کردند پس ملائکه بسبب ما هدایت یافتند بمعرفت [illegible] چون خداوند عالم آدم را خلق کرد انوار ما را
در صلب او ودیعه گذاشت و ملائکه را امر فرمود بسجده آدم برای تعظیم ما و گرامی داشتن ما و سجده ملائکه اظهار بندگی بود برای خداوند عالم
و تعظیم بود برای ما چگونه ما افضل و بهتر از ملائکه نباشیم و حال آنکه در شب معراج که مرا باسمان بردند جبرئیل اذان و اقامت گفت
گفت یا محمد پیش بایست [illegible] جبرئیل گفتم که بر تو پیش بایستم فرمود که بلی خداوند عالم تفضیل داده پیغمبران خود را بر جمیع ملائکه و تفضیل داده ترا
بر سایر انبیا پس من پیش ایستادم و نماز کردم [illegible] که ملائکه افضلند از انبیا
کار ملائکه [illegible] مقام خوف و خشیت و الطاعت و الانقیاد [illegible]

از آنجا که اکمل انواع موجودات بنی نوع انسانست که در بدن هر فردی از افراد ایشان چهار هزار ملک در خدمت اند چگونه مخدوم بر خادم تفضیل ندارد

سوال اگر تفضیل بندگان ملائکه بر انبیا و رسل گویند که مقرب‌ترین مخلوقات الهی و مطیع‌ترین ایشانست و همیشه مشغول طاعت

و فرمانبرداری بوده اند چنانکه خداوند عالم فرموده که لا یعصون الله ما امرهم یعنی عاصی نشدند ملائکه بر خداوند عالم بقدر چشم

بر هم زدنی و بنی نوع انسان همیشه مرتکب گناه اند و بسا معصیتها اندر انواع فساد از ایشان صادر شود چگونه این جنس را تفضیل توان داد بر آن

جنس که هیچ عصیانی از ایشان صادر نشده جواب گوییم جمعی که انبیا و رسل افضلند از ملائکه گویند که جنس بشری افضل است از جنس ملک که

تفضیل میدهند نوعی را از این جنس بر آن جنس نه آنکه هر فردی از افراد انسان لازم نیست که مرتکب معصیت نشوند بلکه انبیا و رسل و ائمه و سایر

همیشه در طاعت و فرمانبرداری خداوند عالمند پس باید که انبیا و رسل افضلتر و بهتر از ملائکه باشند سوال اگر ملائکه گویند که [illegible]

از جانب خداوند عالم واجب نیست زیرا که اگر پیغمبران مبعوث شدند لازم آید تقدیم مفضول بر فاضل زیرا که ملائکه افضل از ایشانند

جواب گوییم که بعثت انبیا واجب است و تقدیم مفضول بر فاضل لازم نیست بلکه تقدیم فاضل است بر مفضول زیرا که انبیا امنای زبان گویای

الهی اند در میان بندگان و ملائکه در حکم مخلوقات عالمند و شرف ایشان بر هر صاحب شرفی ظاهر است و در حدیث وارد شده که خداوند عالم

ملائکه را از عقل آفریده و انسان را از عقل و شهوت پس هر که عقل خود را غالب گرداند بر شهوت بهتر از ملک است و هر که شهوت را

غالب گرداند بر عقل حکم حیوانات بلکه بدتر از ایشان دارد پس اگر خداوند عالم در ملائکه شهوت خلق میکرد و در باره بعضی از نوع انسان مرتکب معاصی نمیشد

مبعث شدند برای شرافت بنی نوع انسان که قابل تحمل تکلیفات الهی و اوامر و نواهی هستند و مستحق مثوبات اخروی و درجات

الهی اند از کثرت الطاعت نمایند تذنیب باید دانست که ابلیس از ملائکه نیست بلکه مخلوقست از آتش و از اهل طایفه جن است چنانکه در کریمه

الا ابلیس کان من الجن ظاهر میشود و احادیث بسیار از ائمه اطهار سلام الله علیهم وارد شده که ابلیس از جن است و آیات

کتاب الهی نیز شاهد است بر آنکه از جن است و ملک نیست زیرا که خداوند عالم در صفت ملائکه گوید لا یعصون الله ما امرهم یعنی

ملائکه عاصی نمیشوند بر خداوند عالمیان بقدر چشم بر هم زدنی و معصیت از ابلیس صادر شد پس ابلیس از اهل ملائکه نیست و در آیه دیگر

خداوند عالم میفرماید که جاعل الملائکة رسلا یعنی گردانیدیم ملائکه را پیغام بر بندگان بر انبیا و رسل و پیغمبران کفر و فسوق و معصیت

روا نیست و بعضی گویند که ابلیس پدر جن است چنانکه آدم علیه السلام پدر بشر است و ابلیس را ذریت بسیار است چنانکه خداوند عالم میفرماید

که افتتخذونه و ذریته اولیاء من دونی یعنی آیا فرا گرفتید بجای کافران ابلیس و ذریت او را اولیای خود و غیر از من و در احادیث

وارد شده که هر روز ابلیس را بتعداد فرزندان آدم تولد میشود و در اخبار آمده که شیطان از زبان و دور آتش بهم رسید و در کتاب دیگر است

گویند و ملطبعانش از جن و طرفه خانه وارد شده که نام ابلیس حارث بود و بلیس یعنی از رحمت نا امید شد قدرت او هر چه بر ایشان آمد

وارد شده که مقارنت اجنه بدین نحو است که کاف را با ناف گذارند و یکدیگر را میدیدند و از آن بعد حتی از ایشان بهم رسید و اکل

و شرب در میان ایشان هست چنانکه در حدیث وارد شده که استخوان خوراک جنیان است و سرگین حیوانات خوراک چهارپایان ایشانست

او هر چه بخوردن ایشان حلال است کرامی بود بخلاف انسان که هر چه بر نمیدارند نیست گر اکثر احادیث ظاهر میشود آنست که خوردن ایشان بوییدن

و ابلیس را از آنجا ابلیس گویند که نا امید شد از رحمت الهی و جمعی گویند که ابلیس از ملائکه بود و از جمله خازنان بهشت بود و ظاهر کرد

از این سخن گویند که سلطنت آسمان دنیا با او بود و استدلال میکنند بر این آیه که فسجدوا الا ابلیس یعنی سجده کردند

ملائکه مگر ابلیس گویند که ابلیس داخل ملائکه نبود و استثنا در این آیه منقطع است و جمعی گویند که استثنا متصل است

دلالت میکند بر آنکه ابلیس از ملائکه بود زیرا که ابلیس در عالم آسمان که صفات ملکی کرده بود و اصل او از آتش بود و او از جن

بود و چون جن در روی زمین سرکشی کردند خداوند عالم ملائکه را فرستاد که با ایشان جنگ کردند و اکثر ایشان را هلاک کردند

و ابلیس را باسیری گرفتند و بعالم آسمان بردند و در آنجا بعبادت خدا مشغول بود در آسمانها و قتی که ملائکه مامور بسجده

شدند ابلیس نیز از آنکه صفت ملکیت در او بود داخل ایشان بود پیدا است امر الهی شامل او نیز شد و حال آنکه خداوند

عالم بعلم ازلی میدانست که او سجده نخواهد کرد و جمعی گویند که ابلیس ملک بود عظیم الشان که مسلط بود از جمله ملکهای ساکنان

زمین بود و شیخ طوسی رحمه الله از علمای امامیه نیز قائل است باینکه ابلیس از ملائکه بود و طاوس ملائکه گویند که ملائکه موکل زمین

جن گویند برای آنکه از نظرها پوشیده اند و جمعی از ملاحده ثنویه گویند که خداوند عالم از نفسهای خود وحشت کرد و از وحشت

کندی ظاهر شد و از آن کند ابلیس خلق کرد و ملاحده صوفیه لعنهم الله ابلیس را بار موحدان دانند و از مستکبر نجات و کمال

شمارند و جمعی از بطالیه گویند که خداوند عالم برای امتحان بندگان بصورت شیطان جلوه نماید و شیطان در میان

نیست و گویند که در هنگام امر ملائکه بسجده آدم هم منکر شدن شیطان آدمی و ملکی و شیطانی نبود بلکه همه ذات

احدیت الهی بود که گاهی بصورت آدم جلوه نمود و گاهی بصورت شیطان چنانکه ملحد اخلاقی گوید نعل وارون زد بر این

آن نگار آن ناپیش میکند اقبال نیست غافل از منکر مثوبات بی محوز انکی انکار او اقرار نیست عز الی از آن باره کشید

که بود حسنی ظاهر جا چون طلبکار نیست وظاهر است که مراد این ملحد از نکار خداوند عالم است و از شیطان و غیر این احتمال

ندارد و نعل وارون که صورت معکوس لعن است بر مرکب جهود شیطان زده شده در حقیقت شیطان بار شده و غبار

نباشد و نعل وارون بر مرکب چه شکل است این ملحد ملعون که در رشد روی و نیز روی در بیابان ضلالت و گمراهی قصب السبق

از شیطان برده نسبت داده اند بوهم شد و زبان نعل بر شکل ابلق صفات شیطان کرده و بسبب او ابلیس شد و در جای دیگر

این ملعون در گناه خالق بیچون گوید زخلوت خانه بیچون بیچون بر آمد بسی خرقه عصیت موزون بر آمد وجود پاک الا لا یزالی

بچندین رنگ گوناگون بر آمد لباس جسم و جان پوشید جانان چه شیرین بر سر گلگون بر آمد بسی فیض جاودان و جسم و آورد

گهی لیلی گهی مجنون بر آمد گهی در صورت ارکان جهان شد گهی چو کوکب گردون بر آمد بقدر بدو هر چیزی شده او محیط او بجلوه چون

بر آمد چو دید او خلق را بدل و دین بر آمد ز آدم رفت دیگرگون بر آمد و در جای دیگر گوید که نسبت لعن خدای بر ابلیس بی انصافیست

اوست نه از خداوند عالم میفرماید وان علیک اللعنة یعنی ای شیطان بر تست لعنت من و گویند که این نسبت چون نسبت خلیلی

و نبی ورودی است برای آنکه ابلیس در توحید سجده بر غیر خداوند عالم اختیار نکرد و بطلان این مقالات اقتضای این است که

نه بر غیر است که بلباس ناویلات نوان پوشید چنانکه بعضی از کفرات ایشان در حق گویند که مقالات کفرآمیز این مشایخ تاویلات دارد

که اصحاب می فهمند و دانایان از دانستن آنها باز مانده اند حتی لعنهم الله وا خزاهم وقطع من العالمین اثارهم و باید دانست

که در بیانچه گذشت خلق شده اند مؤمن و کافر و یهودی و نصرانی و سایر دینهای مختلف میباشند و همه شیاطین کافر اند که

بکفر زنند ابلیس که او را حام گویند در حدیث وارد شده که روزی حام آمد بخدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله

حضرت چون عظمت و هیبت و غرابت خلقت او را دیدند از او پرسیدند که کیستی گفت منم حام پسر هیم پسر لاقیس پسر ابلیس و هیچند

سال داشتم در زمانی که قابیل هابیل را کشت و من ایشان را امر میکردم بانواع فساد ها و وسوسه میکردم آنحضرت فرمودند که چه بد

بوده حام گفت یا رسول الله چنین مگو که من در دست نوح علیه السلام توبه نمودم و با نوح در کشتی بودم و سرزنشها کردم بر قوم وی که

نفرین کرد بر قوم خود و همه کشت ها را خواندم و در کتابها و صحیفها دیده ام در همه انبیا شنیده ام که سلام بر تو

رسانیده اند و گفته اند که تو افضلترین انبیا و گرامی ترین اولیا در نزد خداوند عالم حضرت خاتم الانبیاء ای رسول آمده ام بخدمت تو

پس تعلیم کن مرا چیزی از قرآن مجید که بر تو نازل شده آنحضرت با امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که یا علی تعلیمش کن حام گفت یا رسول الله

ما اطاعت نمیکنیم مگر پیغمبری یا وصی پیغمبری آن جوان کیست که تعلیم من خواهد نمود آنحضرت فرمود که این برادر و وصی و وزیر و وارث من

علی بن ابیطالب علیه السلام است حام گفت یا رسول الله راست میگوئی در کتابهای آسمانی خوانده ام که نام وی الیاس است پس امیر المؤمنین

بروی آیات بسیار تعلیم نمود و از بیشتر آنحضرت سوره البلد و المزمل و جمعی حفظ کرد با امانت و اعتقاد امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شد

و از جنیها که بر اکثر مردمان رسید از گفتن چون رسیدن چون خلق و بلواکی و بازبدن سنگ بر خانه چنانکه در اکثر احادیث وارد شده و

مؤمنان از جن می آمدند بخدمت انبیا و اوصیا سلام الله علیهم و آداب دین و مسایل حرام و حلال از ایشان می پرسیدند چنانکه در

حدیث صحیح مرویست از سعد که گفت روزی گفتم بخدمت حضرت باقر العلوم علیه السلام رفتم و اذن طلبیدم که در خانه آنحضرت

رفتم و پس از آنکه بر ایشان قایم میکنند صفحه صفحه اند و شنیدم که صداها در توی خانه بلند شد پس دیدم که جمعی از اندرون خانه آن

حضرت بیرون آمدند عمامه ها در سر داشتند شبیه بسیاهان چون داخل شدم بخدمت آنحضرت عرض کردم فدای تو گردم

امروز بر خدمت رسیدم بخدمت تو دیدم که از اندرون خانه جمعی بیرون آمدند که من هرگز ایشان را ندیده بودم فرمودند که آیا شناختی

که کیستند ایشان سعد گوید که عرض کردم نه فرمودند که برادران تو از جن که می آیند پیش ما و سوال مینمایند از حلال و حرام و آداب

دین حضرت سید الانام علیه التحیة والسلام و در حدیث دیگر از سعد بن طریف مرویست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مکه معظمه بود

و من او را خدمت میکردم آنحضرت بر شترها بر من گذر کرد در وقتی که آمد چون از مکه معظمه بیرون آمدیم در بعضی از منازل دیدم که شخصی پیش ما

بر بحر عظمت

بهجه مکان بردم که شنیدم مطهرش خود را بر مردم مشتبه کرده و از آنجا که در آنجا مانده و بر مراد خود و در این سخن رسید که ایشان کیستند و در آنچه دیدم که

هنوز مرکب نگشته بود نظر کردم جمعی را دیدم که خدمت حضرت باقر العلوم علیه السلام ایستاده اند پرسیدم از آنها که چه وقت از نزد حضرت

گذشتند و گفتند این ساعت پس نظر کردم در انگشتان دیدم که آنحضرت بر ایشان اشاره ها میکرد و از ایشان گشتم که از جن

دیگر او را ندیدم و فهمیدم که چون آنحضرت بزرگوار اینجا حکایت کردم این برای آنحضرت نقل کردم آنحضرت فرمودند که مار اخوان از جن

هست که از کار ضروری رو به ما آورند ایشان را مشکلی میشد که از اهل الارض در رو میروند و در این حدیث صحیح وارد شده که حکیمه دختر امام موسی کاظم

گوید که دیدم برادر حضرت امام رضا علیه السلام را که در میان ایستاده بود بگفتگو میکرد و هیچکس را نمیدیدم که باوی گفتگو کند عرض کردم

که مولای من با که گفتگو میکنی فرمودند که عامر زهرائی که از جن است آمده است و شکوه آورده من حکمش گویم عرض کردم که مولای من

میخواهم که بشنوم کلام او را آنحضرت فرمودند که اگر بشنوی صدای او را تا یکسال تب خواهی کرد عرض کردم که مولای من

میخواهم که بشنوم صدای او را آنحضرت فرمودند که گوش دار پس گوش داشتم صدای شنیدم چون صدای مرغ بعد از آن تب

کردم و یکسال تب کردم و احادیث در این باب بسیار است و گر عمده در این مختصر گنجایش ندارد **فصل در بیان** روح القدس که با انبیا

و اوصیا سلام الله علیهم میباشد بدانکه روح القدس روحیست که با انبیا و اوصیا میباشد و ایشان به آن علوم الهی در می یابند و الهام او سبب آن ارواح

ثابت و جاودانی است و در عصمت در ایشان سبب آن روحست و آن روح در سایر بشر نیست و در حدیث صحیح مرویست از حضرت صادق

که آنحضرت گفت که در بیان آیه کریمه که خداوند عالم خلق کرده از بنی آدم سه طایفه خلق کرد چنانکه خداوند عالم در کتاب خود اشاره کرده و کنتم ازواجا

ثلاثة فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة و اصحاب المشأمة ما اصحاب المشأمة و السابقون السابقون اولئک

المقربون یعنی بودید شما سه صنف اصحاب یمین و اصحاب شمال و سابقان که مقربان درگاه احدیت اند اما سابقان پس

ایشانند انبیا و رسل و بندگان خاص خدا که خداوند عالم در ایشان پنج روح خلق کرده یکی روح القدس که سبب آن خدس ایشان عظمت برای خود بدی

القدس اوصیا روح الایمان که بسبب آن رسیدند از عظمت خداوند عالم و دیگری روح قوت که بسبب آن قوی اند بر فرمان برداری و اطاعت پروردگار

شهوت که بسبب آن خواهان طاعت و گریزان از معصیت شده اند و دیگری روح بدن که بسبب آن در حرکت اند و از زمین و آمدن را کسب

دیگر اما اصحاب یمین خداوند عالم در ایشان چهار روح آفریده روح الایمان که بآن خداوند عالم را شناخته اند در ایشان روح قوت که بآن

قوت یابند ایشان بر طاعت و روح شهوت که بسبب آن خواهان ایشانند بر خیرات و روح بدن که بسبب آن حرکت و جنبش اند

ایشان اما اصحاب شمال در ایشان سه روح آفریده روح قوت و روح شهوت و روح بدن و در ایشان بسایر حیوانات شبیه اند

شبیه اند و در حدیث دیگر وارد شده که جابر جعفی از آنحضرت پرسید که دانایان انبیا و اوصیا بر علم چیزها چگونه است آنحضرت

فرمودند که خداوند عالم در ایشان پنج روح آفریده روح القدس و روح الایمان و روح زندگانی و روح قوت و روح شهوت پس بروح

القدس انبیا میدانند آنچه در زیر عرش خداست تا زیر زمین پس فرمودند که این چهار روح دیگر آفات میرسد و روح القدس تغییر نمیپذیرد

روح قدس که هرگز لهو و لعب نکرده و به مستی هرگز تغیر نیابد و هرگز حالت او از حالی به حالی بر نگردد و همیشه به نصرت الهی مؤید است از امام علیه السلام منقول است
که کوید مردی آمد نزد امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد که جمعی میگویند که بنده زنا نمیکند در حالت ایمان و دزدی نمیکند در حالت ایمان
و شراب نمیخورد در حالت ایمان و ربا نمیخورد و خون حرام نمی ریزد در حالت ایمان بلکه در هنگام مرتکب شدن بنده بعضی از کبایر از ایمان بیرون
میرود و این سخن بر من گران آمده و باعث تنگی سینه من گردیده برای آنکه می بینم که مرتکب میشوند کبایر مثل ما نماز میکنند و دعا و مناجات
و عبادات میکنند و ما در و دختر از ایشان میگیریم و ایشان از ما میراث میبرند و ما از ایشان میراث میبریم و در همه احکام
با مؤمنان یکسانند چگونه باشد که بعضی گناهی از ایشان صادر شود از ایمان بیرون روند آنحضرت فرمودند که راست میگویند شنیدم
از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که فرمودند که خداوند عالم مخلوقات بنی آدم را سه طبقه خلق کرده و در سه مرتبه ایشان را جا داد
که خداوند عالم که اصحاب الْمَیْمَنَةِ و اَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ وَ السَّابِقُونَ گویا حضرت که آنحضرت اما سابقان ایشان پیغمبران مرسل
و غیر مرسلند که خداوند عالم در ایشان پنج روح آفریده روح قدس که به سبب آن خداوند عالم مبعوث کرده است پیغمبران مرسل و غیر مرسل را و به
آن روح پیغمبران دانایند به همه چیزها و بیش بر حوادث روزگار و احوال آینده و روح ایمان که به سبب روح ایمان عبادت پروردگار خود کرده اند و او را
برای وی قرار نداده اند و روح قوت که به سبب او جهاد با دشمنان الهی کرده اند و کسب معیشت حلال نموده اند و روح شهوت که به سبب آن خوش
طعامهای لذیذ و خوش هستند و نکاح زنان کرده اند و روح بدن که به سبب آن راه رفته اند و حس و حرکت نموده اند پس اصحاب مقربین را پنج روح در ایشان آفریده
شده از غرضه ایشان خداوند عالم در کتاب خود در شأن ایشان گفته تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ
مِنْهُم مَّن كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ یعنی این پیغمبران را
تفضیل دادیم بعضی را بر بعضی دیگر از جمله تفضیلات ایشان آنکه با بعضی خداوند عالم در مقام تکلم در آمده و بلند کردیم درجات
بعضی را نسبت بعضی و دادیم به عیسی بن مریم آیات بینات و مؤید کردانیدیم او را به روح قدس و در جای دیگر فرموده وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ
مِّنْهُ یعنی مؤید کردانیده خداوند عالم پیغمبران را به روحی از جانب خود که روح قدس است پس آنحضرت فرمودند که اصحاب یمین
مؤمنانند که خداوند عالم در ایشان چهار روح آفریده روح ایمان و روح قوت و روح شهوت و روح بدن پس همیشه بنده مؤمن
در کامل کردانیدن این چهار روح است به سبب طاعات و عبادات تا آنکه برسد به این حالات راوی گوید که پرسیدم که حالات
چیست فرمودند که اما اول این حالات آنست که خداوند عالم فرموده وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ یعنی بعضی از شما بنی
آدم هستند که برگردانیده شود به پست ترین عمر از پس که پیر شده جمیع روحهای او برای مصلحت حالش چنین نسبت کرده
بیرون رفته باشد برای آنکه خالقش چنین کرده پس چنین کسی ناقص است و وقت نماز نماز را چنانکه مؤمنان دیگر میبستانند و طاقت
برخواستن برای نماز شب ندارد چنانکه دیگران دارند و استطاعت ایستادن در صف بسیار ندارد چنانکه دیگران دارند
و اینها همه از نقصان روح ایمان است و هر حال ضرر ندارد و باز حسنه کرد قوت روح ایمان کم است پس ایشان طاقت

وانوار علما بها

کاری پیشه نیز که از ائمه سلام الله علیهم صریحا تمام تمام ایشان را لعن نکرده اند جهت بطلان دین ملکوت آمده تا نظیر ایشان را در دین حق والی است
بلکه جهت بطلان ایشان برای فریب ایشان عوام است که عوام ایشان را فاضل و کامل دانند و گویند که البته از روی فضل و دانش احتیاط میکنند
و از نظر الفقه بهتر از طریقه عالمان دیگر است که از راه دلائل و جهل و حیرت سخن میکنند گویند که حال ایشان بر ظاهر شریعت
این جماعت علم امر احمد دام مقولات بیرون کرده اند و جواهر کران بهای ایمان را به مزدوران شریعت سید المرسلین چند ولالی تام
توحید المهر های شرک خفی مبدل ساخته اند و خطا بقیه اگرچه بظاهر در راه اهل سلوک خود را احد پرست میدانند لیکن بعید از جلب
قلوب اصحاب سوائل و حسد کردن دردان و حیران صحرای سلوک به جای رساند که خود را معبود شمارند و از راه منی الف حقیقت
راه جهنم پیمایند و بار دوستان ضلالت گرفتار عذاب ابدی میشود اللّهم العنهم و اشیاعهم و اتباعهم الی یوم الدین عقیده
در بیان خلقت طینت انبیاء و اوصیاء و ارواح طینت ایشان به سند صحیح روایت از جابر بن عبد الله انصاری که گوید پرسیدم از حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله که اول چیزی که خداوند عالم آفریده چه بود فرمودند که نور پیغمبر تست یا جابر که خداوند عالم اول نور پیغمبر را خلق
کرد و از او آفرید چه چیزها را در هنگامی که خداوند عالم نور پیغمبر را خلق کرد و داشت او را در مقام قرب خود دوازده هزار سال پس آن نور را چهار
حصه کرد از یک حصه دیگر کرسی را آفرید و از حصه دیگر حاملان و خازنان کرسی را آفرید و حصه چهارم را داشت در مقام محبت دوازده هزار سال
پس آن حصه را نیز چهار حصه کرد از یک حصه قلم و از حصه دیگر لوح را آفرید و از حصه دیگر بهشت را و حصه چهارم را در مقام
خوف داشت دوازده هزار سال پس آن حصه را چهار حصه کرد از یکی جزو ملائکه را آفرید و از جزو دیگر آفتاب را خلق کرده و از حصه دیگر ماه و
ستاره کان را آفرید و حصه چهارم را داشت در مقام رجا دوازده هزار سال پس آن حصه را باز چهار حصه کرد از یک حصه عقل را آفرید و از
حصه دیگر علم و حلم را خلق کرد و از حصه دیگر عصمت و توفیق را آفرید و حصه چهارم را در مقام حیا داشت دوازده هزار سال دیگر پس نظر
رحمت الهی بسوی آن نور کرد پس آن نور از انفعال حیاء الهی غرق عرق شد و از عرق وی صد و بیست و چهار هزار قطره چکید
خداوند عالم از هر قطره روح پیغمبری را آفرید پس ارواح انبیا نفس کشیدند خداوند عالم از نفس ایشان خلق کرد ارواح او
سعدا و شهیدان و صلحا و مؤمنان را پس عرش و کرسی از نور مشبه کروبیان و روحانیان از ملائکه آسمانها از نور
بهشت و آنچه در بهشت است از نعمتها و آفتاب و ماه و سایر ستاره کان از نور مشبه کرده اند شهیدان و صالحان عاقبهای روح مشبه پس خداوند عالم
دوازده هزار حجاب خلق کرد و نور مرا که حصه چهارم بود در هر حجابی هزار سال داشت و آن حجابها حجاب کرامت و حجاب سعادت و حجاب
هیبت و حجاب رحمت و حجاب رأفت و حجاب حلم و حجاب علم و حجاب وقار و حجاب سکینه و حجاب صبر و حجاب صدق و حجاب یقین پس آن نور
در هر حجابی هزار سال عبادت خدا میکرد پس در هنگامی که نور پیغمبر از آنجا بیرون آمد خداوند عالم او را نازل کرد به زمین و از آن
نور زمین روشن شد مشرق و مغرب آن نور مانند چراغ در شب تار پس خداوند عالم خلق کرد آدم را از گل زمین و آن نور را در پیشانی وی قرار
داد و چنین آن نور انتقال نمود از پشت به پشت انتقال نمود در پیشانیهای پیغمبران مرسل و غیر مرسل تا رسید به پشت عبد الله و از پشت

وی بر حرم مادرم آمنه پس بیرون کرد خداوند عالم سر از رحم مادر بعالم دنیا و گردانید سر اسپید میان خاتم او لبیار رحمت بر سرای عالیان

و سر از شیبه آن نور ازل پس چنین بود آن جابر خلقت پیغمبر بود پس بسند صحیح از امیر المؤمنین علیه السلام که اول چیزی که خداوند عالم

خلق کرد نور حضرت خاتم النبیین بود و پیش از خلق کردن آب و عرش و کرسی و آسمانها و زمین و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملائکه

آدم و حوا بچهار و هفتاد و بیست و چهار هزار سال چون خداوند عالم نور آنحضرت را خلق کرد هزار سال مشغول تسبیح و تمجید الهی بود و خداوند عالم

بنظر رحمت بر وی نظر میکرد و میگفت ای بنده من توی مراد من از خلقت عالم و توی برگزیده مخلوقات من قسم بعزت و جاه و جلال

خود که اگر وجود شریف تو نمیشد هر آینه افلاک را خلق نمیکردم کسی از مخلوقات من که ترا دوست دارد من او را دوست دارم و کسی که

دشمنی با تو کند با وی دشمنی کنم پس آن نور ساطع شد و شعاعش بلند گردید پس خداوند عالم دوازده حجاب خلق کرد حجاب قدرت

و حجاب عظمت و حجاب عزت و حجاب هیبت و حجاب جبروت و حجاب رحمت و حجاب نبوت و حجاب کبریا و حجاب منزلت و حجاب رفعت و حجاب

سعادت و حجاب شفاعت پس امر الهی شد بر نور حضرت خاتم النبیین که داخل حجاب قدرت شو پس آن نور داخل حجاب قدرت شد

دوازده هزار سال در این ذکر میگفت سبحان ربی العلی الاعلی پس امر شد که بحجاب عظمت داخل شو نور آنحضرت بحجاب عظمت داخل شد

دوازده هزار سال در آن حجاب ذکر الهی میکرد و ذکرش سبحان عالم السر و الخفی پس داخل حجاب عزت شد و ده هزار سال ذکرش

این بود که سبحان الملک المنان پس داخل حجاب هیبت شد و نه هزار سال در آن حجاب بود و ذکرش این بود که سبحان من هو

غنی لا یفتقر پس داخل حجاب جبروت شد و هشت هزار سال ذکرش در آن حجاب این بود که سبحان الکریم الاکرم

پس داخل حجاب رحمت شد و هفت هزار سال میگفت سبحان رب العرش العظیم پس داخل حجاب نبوت شد و شش هزار سال

ذکرش این بود که سبحان رب العزة عما یصفون پس داخل حجاب کبریا شد و پنج هزار سال در آن حجاب میگفت سبحان العظیم

الاعظم پس داخل حجاب منزلت شد و چهار هزار سال میگفت سبحان العلیم الکریم پس داخل حجاب رفعت شد

و سه هزار سال میگفت سبحان ذی الملک و الملکوت پس داخل حجاب سعادت شد و دو هزار سال میگفت سبحان

من یزیل الاشیاء و لا یزول پس داخل حجاب شفاعت شد و هزار سال در آن حجاب میگفت سبحان الله و بحمده سبحان

الله العظیم پس آنحضرت فرمود که خداوند عالم آفرید از نور خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بیست دریا از نور در دریا از علم

و دانایی الله است که غیر از جناب احدیت کسی نداند پس خطاب الهی شد بر نور پیغمبر که داخل دریای عزت شو پس آن نور

داخل شد و از آنجا امر شد که داخل دریای خشوع شو … داخل شد بامر الهی داخل دریای تواضع و رجا و دریای علم و تقوی و خشیه

و امانت و حلم و مزید و هدایت و صیانت و حیا شد پس چون نور آنحضرت از آن دریاها برآمد خداوند عالم خطاب کرد که ای حبیب

و ای سید پیغمبران و ای اولین مخلوقات من و ای آخرین از پیغمبران من توی شفاعت کننده در روز قیامت پس نور

آنحضرت بشکر این نعمت بسجده افتاد و چون از سجده برخاست از جبینش قطره عرق از وی جدا شد و شمردش صد و بیست

قطره بود

قطره بود خداوند عالم از هر قطره پیغمبری از پیغمبران را آفرید و انوار پیغمبران در حوالی نور پیغمبر آخر الزمان طواف میکردند چنانکه حاجیان

در حوالی خانه کعبه طواف میکنند و انوار ایشان تسبیح و تمجید الهی میکردند و میگفتند سبحان من هو عالم لا یجهل سبحان من هو

حلیم لا یعجل سبحان من هو غنی لا یفتقر پس خطاب الهی شد بجمیع انوار پیغمبران که آیا میشناسید این نور محمدی صلی الله

علیه و آله را پس گفتند … نور پیش از همه انوار که توی مستحق ستایشی که نیست معبودی بحق بغیر از ذات احدیت … در ذات

و … صفات پس خطاب الهی شد که توی برگزیده مخلوقات من انسان تو بهترین امتان شد که جواهر آفرید

پس خداوند عالم خلق کرد از نور محمد صلی الله علیه و آله جوهری را و آن جوهر را دو حصه کرد پس نظر هیبت نظر بحصه اول کرد آب

شیرین و گوارا شد و از هیبت لرزان و حیران شد و بنظر رحمت نظر کرد بر قسم دوم پس آن را آفرید از آن عرش را

در روی آب قرار داد پس کرسی را از نور عرش آفرید و از نور کرسی لوح را آفرید و از نور لوح قلم را آفرید و بر قلم خطاب کرد که بنویس قلم …

پس قلم هزار سال بیهوش شد از خطاب الهی پس چون بهوش آمد مناجات کرد که پروردگارا چه بنویسم خطاب الهی شد که بنویس

لا اله الا الله محمد رسول الله چون قلم نام محمد صلی الله علیه و آله را شنید بسجده افتاد و گفت سبحان الواحد القهار سبحان

العظیم الاعظم پس سر از سجده برداشت و نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله پس مناجات کرد که پروردگارا کیست محمد که نام

او را قرین نام خود گردانیدی خطاب الهی شد که ای قلم اگر وجود محمد صلی الله علیه و آله نمیشد هر آینه خلق نمیکردم و مخلوقات را آفریدم

محمد پیغمبر است بشارت دهنده بندگان من ببهشت و ترساننده عاصیان از دوزخ و شفاعت کننده در روز قیامت پس قلم

از شیرینی نام محمد شکافته شد و بر زبان آمد گفت السلام علیک یا رسول الله خداوند عالم در جواب قلم گفت و علیک السلام منی و رحمة الله

پس از آن جهت سلام دادن سنت شد و جواب سلام گفتن واجب و بطرق عامه وارد شده که خداوند عالم اول مرغی که خلق

کرد طاووس و شجره یقین که … چهار شاخ بر وی قرار داد پس خلق کرد نور محمد صلی الله علیه و آله را در آن شجره و آن را در سفیدی … بنور

محمدی چون شکل طاووس … و آن نور را … پس نور محمدی در آن درخت تسبیح خدا میگفت هفتاد هزار سال

پس خداوند عالم آینه حیا را خلق کرد و در برابر آن نور داشت چون طاووس نظر کرد بر آینه حسن و صورت خود را …

کرد حیا کرد از خداوند و پنج مرتبه سجده کرد از این جهت پنج وقت نماز بر امتان وی واجب شد پس خداوند عالم نظر رحمت

بر آن نور نظر کرد و آن نور از حیا و انفعال عرق کرد پس از عرق سرش ملائکه را آفرید و از عرق رویش عرش و کرسی و لوح و قلم

و آفتاب و ماه و ستاره و کاه کشان … بهار را خلق کرد و از عرق سینه‌اش انبیا و مرسلین و علما و شهیدان و صالحان را آفرید و از عرق

ابروهایش امتان … خلق کرد و از عرق گوشها یهود و نصاری و کبر و مجوس را خلق کرد پس خطاب الهی شد که ای نور

نظر کن پیش روی … پس نور محمدی نظر کرد پیش روی و پشت سر و جانب راست و جانب چپ … در هر طرف نوری مشاهده

… گفت … هزار سال دیگر خداوند عالم از انوار انبیا و ارواح ایشان خلق کرد پس … گفتند لا اله الا الله محمد

محمد رسول الله پس خداوند عالم قندیلی خلق کرد از عقیق سرخ که از شفافیت ظاهرش از باطنش و باطنش از ظاهرش نمایان بود پس خداوند عالم
آفرید صورت محمد را که در دنیا بآن صورت بود و آن صورت را در آن قندیل جا داد و آن صورت در میان قندیل ایستاده بود چنانچه ایستاده
در نماز و ارواح انبیا در حوالی آن قندیل طواف مینمودند و تسبیح و تهلیل میگفتند هزار سال پس خطاب الهی شد بجمیع ارواح که نظر نمایید
بر صورت محمد همه ارواح مشغول نظاره شدند پس بعضی از ارواح سر آنحضرت را در میان قندیل عقیق دیدند ایشان در دنیا پادشاهان
و حاکمان شدند و پاره‌ای چشم مبارکش را دیدند در دنیا حافظان کتاب الهی شدند و پاره‌ای ابروهای مبارکش را دیدند ایشان در دنیا
نقاشان شدند و پاره‌ای گوشهای آنحضرت را دیدند ایشان نیکوکاران و عاقلان گردیدند و پاره‌ای بینی آن را دیدند در دنیا حکیمان و طبیبان شدند
پاره‌ای لبهای مبارکش را دیدند ایشان صاحب حسن و جمال گردیدند و پاره‌ای دهان مبارکش را دیدند ایشان در دنیا روزه‌داران شدند
پاره‌ای زبان مبارکش را دیدند ایشان ایلچیان و رسولان شدند میان پادشاهان پاره‌ای حلقش را دیدند واعظان و مؤذنان [illegible] شدند پاره‌ای
محاسن مبارکش را دیدند ایشان جهاد کنندگان با دشمنان گردیدند و پاره‌ای گردن مبارکش را دیدند تاجران و سوداگران شدند
و پاره‌ای بازوهای مبارکش را دیدند نیزه‌داران و جلادان و شمشیرزنان شدند و پاره‌ای کف دست راستش را دیدند در دنیا صرافان شدند
و پاره‌ای کف دست چپش را دیدند در دنیا کیالان و ترازوداران شدند و پاره‌ای هر دو دستش را دیدند ایشان اسخیا و جوانمردان شدند
و پاره‌ای پشت دستش را دیدند بخیلان و لئیمان شدند و پاره‌ای انگشتان مبارکش را دیدند کاتبان و نویسندگان شدند و پاره‌ای
پشت انگشتانش را دیدند خیاطان و دوزندگان شدند و پاره‌ای سینه مبارکش را دیدند عالمان و مطیعان شرع گردیدند و پاره‌ای
شکم مبارکش را دیدند قانعان شدند و پاره‌ای زانوهای مبارکش را دیدند در دنیا رکوع و سجده کنندگان شدند و پاره‌ای
پاهای مبارکش را دیدند صیادان و شکاربانان شدند و پاره‌ای از ارواح نظر نکردند ایشان یهودی و نصاری و گبران و مشرکان
گردیدند و خداوند عالم افعال نماز را که حرکات و سکنات رکوع و سجود و قیام است بر صورت محمد صلی الله علیه و آله قرار داد زیرا
که قیام چون الف احمد است و رکوع چون حای احمد و سجود چون میم محمد و قعود چون دال احمد و همه مطابق است بر شکل محمدی خلق
کرده سر جای بندگان را چون میم محمد مدور خلق کرده و دستها را چون حای محمد و شکم را چون میم میان و پاها را چون دال پس شبیه
از شکل محمد که کتابت کرده شده ظاهر است و خداوند عالم هیچ یک از کفار را در جهنم بدین شکل عذاب نکند بلکه صورتهای ایشان را
مبدل گرداند بصورت سگ و خوک [illegible] روایت عامه است و بسند صحیح از محمد بن مروان مرویست که گفت شنیدم از حضرت
صادق علیه السلام فرمود که خداوند عالم خلق کرد ارواح ما را از نور عظمت خود پس مصور گردانید بدن ما را از طینتی که مخزون بود
در زیر عرش الهی و ساکن گردانید ارواح ما را در آن صورت پس بحسب روح و بدن نورانیم و خلق کرد ارواح شیعیان ما را
از طینت بدنهای ما و بدنهای ایشان را خلق کرد از طینتی که پست تر از طینت ما بود و خداوند عالم نگردانید برای هیچ یک از خلق [illegible]
و نصیبی از آن طینت مگر پیغمبران را از این جهت که انبیا و ما و شیعیان ما بندگان خداییم و سایر مردم آتش جهنم اند و

و بسند معتبر

و بسند معتبر مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که خداوند عالم نهری در زیر عرش دارد و پایین از آن نهر نوریست و در
دو کنار آن نهر دو روح هست مخلوق یکی روح قدس و یکی روحی که از امر اوست و خداوند عالم اراده فرمود ده طینت [illegible] پنج طینت از
از بهشت و پنج طینت از زمین پس تفسیر فرمود که هیچ پیغمبری نیست که مخلوق شود از آن ده طینت مگر آنکه دمیده شود در وی
یکی از این دو روح و فرمود که خداوند عالم خلق کرده بدنهای ما را از بهترین ده طینت و دمیده در بدنهای ما از هر دو روح و آنحضرت تفسیر فرمود
که پنج طینت بهشت طینت جنت عدن و جنت نعیم و جنت فردوس و جنت خلد و طینت اعلا علیین و پنج طینت زمین
مکه و مدینه و کوفه و بیت المقدس و حایر امام حسین علیه السلام است و بسند موثق مرویست از ابو حمزه ثمالی که گوید شنیدم
از حضرت باقر العلوم علیه السلام فرمود که خداوند عالم خلق کرد بدنهای ما را از طینت اعلا علیین و خلق کرد روحهای شیعیان
ما را از طینت بدنهای ما و خلق کرد بدنهای ایشان را از طینتی که پست تر از طینت ما بود از این جهت است که دلهای شیعیان ما
خواهان ملاقات بدنهای ماست و خلق کرد خداوند عالم دشمنان ما را از سجین که چاهیست در جهنم و خلق کرد ارواح تابعان
و پیروان دشمنان ما را از طینت سجین و بدنهای ایشان را از طینتی که پایین تر از سجین است از این جهت است که دلهای پیروان
ایشان خواهان ایشانست پس آنحضرت فرمود که کلا ان کتاب الابرار لفی علیین و کلا ان کتاب الفجار لفی سجین
و بسند صحیح مرویست از صادق آل محمد علیه السلام که خداوند عالم چون خواست که آدم را خلق کند فرستاد جبرئیل را در ساعت
اول از روز جمعه برای برداشتن تربتش پس گرفت جبرئیل علیه السلام بدست راست خود مشتی از خاک که رسیده بود از آسمان هفتم تا آسمان
دنیا و بدست چپ گرفت مشتی از خاک زمین از طبقه هفتم تا طبقه اول پس خداوند عالم امر کرد [illegible] قبضه را [illegible]
خود پس [illegible] خداوند عالم شکافت [illegible] جبرئیل [illegible]
پس خطاب الهی شد بقبضه خاک که در دست راست جبرئیل بود که از تو خلق میکنم پیغمبران و رسولان و غیر رسولان و اوصیا و صدیقان [illegible]
و نیکبختان را [illegible] و خطاب شد بآنکه در دست چپش بود که از تو خلق خواهم کرد گردنکشان و مشرکان و کافران و [illegible]
پس امر الهی شد که هر دو طینت را با یکدیگر ممزوج گردانید از این جهت است که از صلب کافر مومن و از صلب مومن کافر بوجود میآید چنانکه خداوند عالم
فرموده یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی یعنی بیرون میکند خداوند عالم مومن را از صلب کافر و بیرون میکند
کافر را از صلب مومن و در حدیث دیگر نیز از آنحضرت مرویست که چون خداوند عالم اراده کرد که آدم را خلق کند و طینت خلق
کرده جدا کرد [illegible] طینت [illegible] راست و چپ جبرئیل علیه السلام پس کف طینتی که در دست راست جبرئیل بود که مخلوق [illegible]
[illegible] بوجود آیند [illegible] پس از آن طینت [illegible] ظاهر شد [illegible] مورچگان [illegible] خطاب [illegible] طینتی که بدست
چپ جبرئیل بود [illegible] بوجود آیند ایشان نیز [illegible] مورچگان [illegible] پس آتش [illegible] الهی رسید [illegible]
دست راست امر شد که داخل آتش شوید [illegible] اول کسی که [illegible] آتش [illegible] حضرت [illegible]

بود پس پیغمبران اولوالعزم و اوصیای ایشان و اتباع ایشان پس خطاب جلیله بآتش رسید که دست چپ پیش کردند بزرگ آتش رسید که ایشان
در مقام حجت آمده گفتند پروردگارا اقرار کردیم که بآتش بسوزانی ما را پس باین حجت عاصی شدند پس خطاب الهی شد که جمعی که بخود
بآتش رسیده بودند در میان آتش بودند که هرگاه از آتش بفرمان الهی پس ایشان از میان آتش صحیح و سالم برآمدند و ضرری
از آتش بایشان نرسیده بود و مخلوقات دست چپ چون ایشان را دیدند که صحیح و سالم برآمدند گفتند پروردگارا از لغزش ما درگذر
مرتبه دیگر ما را امر کن بداخل شدن آتش خطاب الهی شد که در گذشتم تو را بآتش رسید ایشان نیز در گرد آتش آمدند چون
زبانه آتش را مشاهده کردند همگی برگشتند و گفتند پروردگارا ما را طاقت دخول آتش نیست پس مرتبه دیگر عاصی شدند
باز اصحاب یمین را امر شد که مرتبه دیگر بآتش روند ایشان اطاعت کرده داخل آتش شدند اصحاب شمال چون دیدند که ایشان
داخل آتش شدند و باز صحیح و سالم برآمدند باز گفتند که پروردگارا ما را نیز امر کن پس مرتبه سیم امر شد همگی بجانب آتش رسیدند
باز برگشتند و عاصی شدند پس خداوند عالم آب و طینت را یکجا مخلوط کرد پس هرچه در دنیا از ایشان تکلیفات
صفتهای خوب است سبب آنست که اثر طینت مؤمنان است که بایشان رسیده و هرچه در مؤمنان از صفتهای ذمیمه سبب اثر طینت
کافران است که بایشان رسیده و در حدیث دیگر منقول است از امیرالمؤمنین علیه السلام که چون خداوند عالم اراده کرد که آدم را خلق
کند جبرئیل را امر کرد که نازل زمین شو و قبضه خاکی بردار ابلیس پیش از جبرئیل خود را بزمین رسانید و گفت ای زمین خداوند
عالم میخواهد از تو خلقی خلق نماید و در آخر بآتش عذاب کند وقتی که ملکه پیش تو بیاید که قبضه خاک بردارد بر او بگو پناه
میبرم بخداوند عالم از دست شما که از من قبضه خاک بردارید و در آخر آتش را بر روی نصیب شود پس جبرئیل نازل شد
بر زمین و زمین جبرئیل را قسم داد که از خاک بر ندارد که او را بآتش عذاب کنند پس جبرئیل برگشت و مناجات کرد که پروردگارا
زمین بذات احدیت تو پناه برد و مرا بنام بزرگوار تو سوگند داد رحم بوی کردم و خاک از وی بر نداشتم پس میکائیل را امر شد که بر زمین
نازل شود و قبضه خاک بردارد و میکائیل مثل جبرئیل بپناه بردن زمین برگشت و قبضه خاک بر نداشت پس اسرافیل امر
شد اسرافیل نیز بی قبضه خاک برگشت پس عزرائیل را امر شد عزرائیل نازل شد بر زمین زمین او را قسم داد عزرائیل گفت که وعده
امر الهی نتوانم کرد پس قبضه خاک برداشت که از روی زمین از بلندی و پستی و سیاه و سفید و درشت و نرم از این جهت
مختلف شد اخلاق مردم و اوصاف ایشان که پاره سیاه و پاره سفید و پاره درشت خو و پاره خوش خلق و نرم چون عزرائیل
قبضه خاک را آورد خداوند عالم خطاب کرد که ای عزرائیل با زمین ترا قسم داده بنام من عزرائیل گفت پروردگارا بقسم او من التفات
نکردم و اطاعت امر ترا اختیار کردم پس خطاب الهی شد که چرا رحم نکردی بر زمین چنانکه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بوی رحم کردند
عزرائیل گفت پروردگارا فرمان برداری ترا بهتر دیدم از رحم کردن بوی خطاب الهی شد که ای عزرائیل میدانم که تمام خلق از
پیغمبران و بندگان صالح و طالح و عاصی ایشان و مکروه [illegible] ارواح ایشان عزرائیل بکه سپرده آید خداوند عالم خطاب کرد که

اما عزرائیل

اما عزرائیل [illegible] یکی عزرائیل گفت پروردگارا وقتی که چنین شود بندگان تو مرا میخواهند و از من اکراه دارند پس خطاب الهی شد که جمیع
من از برای ایشان علتها میسازم که مرگ را به آن علتها نسبت دهند پس خداوند عالم امر کرد جبرئیل که بیاور قبضه خاک سفید از کرسی اعلی اوست
جبرئیل علیه السلام قبضه خاک سفید از مکان اعلی برداشت و او را خمیر کرد با آب تسنیم که نهر است در زیر عرش خدا و بآب
تکوین و بآب رحمت و بآب رضا و بآب عطوفت خمیر کرد خداوند عالم از بدایت سر آدم را از شفقت سینه ایشان را از سخاوت سینه
و از سر بایشان را از عصمت فرج ایشان را از شرافت پا ایشان را از یقین دل ایشان را از بوهای خوش نفس ایشان چون جسد آدم
تمام شد بیرون کرد خداوند عالم از پشت او ذریت او را چون مورچگان پاره بر دست راست ایستادند و پاره بر دست چپ خطاب
الهی شد بجمعی ذریت آدم علیه السلام که گفت پروردگار شما اول کسی که جواب گفت که پروردگار ما آری پیغمبر آخر الزمان
بود و بعد از او ارواح انبیا و اوصیای ایشان پس خطاب الهی شد که ای بندگان من آیا اقرار میکنید بیگانگی و یکتایی ذات من
و اقرار میکنید به پیغمبری حضرت خاتم النبیین و اقرار میکنید بولایت و خلافت اوصیای او از ذریت او که آخرین ایشان قائم آل
محمد است که بوجود او زمین را پر خواهم کرد از داد و عدل بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم [illegible] اول کسی که اقرار کرد
پروردگارا ایمان آوردیم حضرت خاتم النبیین و ابراهیم و نوح و موسی و عیسی صلوات الله علیهم بودند پس ایشان [illegible] آدم
که این پنج تن اولوالعزم شدند و آدم علیه السلام بزبان اقرار کرد و بدل عزم نداشت [illegible] فرزندان
بلکه [illegible] از این جهت اولوالعزم نشد و چون خداوند عالم خواست که آدم را [illegible] خلق کرد و امر نمود که به بدن
آدم علیه السلام داخل شود روح چون پیش آمد دید جای تنگ و تاریکی [illegible] روح توقف نمود خطاب الهی شد که ای روح داخل شو باکراه و بیرون
آمد باکراه پس روح داخل شد [illegible] تا چشم آدم رسید آدم نظر میکرد [illegible] تسبیح ملائکه را وقتی که روح
بسر آدم رسید آدم علیه السلام عطسه کرد پس خداوند عالم الهام کرد به آدم که بگو الحمد لله پس خداوند عالم در جواب گفت
یرحمک الله یا آدم برای این خلق کردم ترا [illegible] فرزندان ترا که ایشان پیغمبر محمد [illegible] است که
و این عطسه [illegible] پس چون آدم علیه السلام چشم گشود بر ساق عرش نوشته دید لا اله الا الله محمد رسول الله
و چون روح بساق پای آدم رسید آدم با عجله برخاست [illegible] خواست که برخیزد طاقت نداشت خداوند
عالم فرمود خلق الانسان من عجل یعنی آدمی خلق شده از عجله [illegible] پس روح صد سال در سر آدم
بود و صد سال در سینه او و صد سال در پشت او بود و در رانهای او صد سال و صد سال دیگر در ساق پاهای او چون آدم علیه السلام
روح در کل بدن او قرار گرفت شنید از پشت خود صدای چون صدای مرغان مناجات کرد که پروردگارا این چه صدا است که میشنوم
خطاب الهی شد که این صدای تسبیح حضرت خاتم النبیین است که در صلب تو [illegible] خداوند عالم
خلق کرد سر آدم را از خاک بیت المقدس و رو و سینه او را از خاک [illegible] و دست ها و پشت او را از خاک کعبه

و استخوانهای ایشان را از خاک جبل و عروق ایشان را از خاک بابل و پشت را از خاک عراق و دل ایشان را از طینت فردوس و روی ایشان را از خاک طایف
و چشمهای ایشان را از خاک حوض کوثر و چون سر ایشان از خاک بیت المقدس بود پس محل عقل گردید و چون روی ایشان از خاک بهشت بود
پس محل زینت گردید و چون دهنهای ایشان از خاک هند بود پس موضع حلاوت و شیرینی گردید و چون دستهای ایشان از خاک کعبه بود
پس دستها محل کسب معیشت گردید بسبب عطا کردن و چون تن ایشان از خاک طایف بود پس ایشان مکان قوت گردید و چون عورت ایشان
از خاک بابل بود موضع شهوت و خواهش گردید و چون استخوانهای ایشان از خاک جبل بود پس موضع صلابت و سختی گردید و چون دل ایشان
از خاک فردوس بود محل ایمان شد و چون زبان ایشان از خاک طایف بود مقام شهادت گردید و چون خداوند عالم روح را در بدن وی
جا داد روح در بدن وی چون آفتاب در آسمان چهارم میگردید و خلعت از بهشت بر آدم پوشانید و نور محمدی صلی الله علیه و آله در پیشانی
[illegible] چون ماه چهارده شبه و تختی برای وی خلق کرد و آدم ع بر بالای آن تخت بود و ملائکه تخت او را بر دوش گرفته
و در آسمانها میگردانیدند مدت صد سال پس خداوند عالم برای وی اسپی خلق کرد [illegible]
میگفتند پس آدم ع را ملائکه سوار اسپ کردند و جبرئیل ع لجام اسپ را گرفت و میکائیل از جانب راست و اسرافیل از جانب چپ [illegible]
استقبال میکردند چنانچه حضرت آدم ع بهر نوعی از ملائکه که میرسید سلام میکرد و ملائکه جواب ایشان میگفتند خطاب الهی شد که ای آدم
این تحیت تو و تحیت فرزندان تو تا روز قیامت و بطریق دیگر چنانچه نقل کرده اند که خداوند عالم آدم را بدن ایشان را از خاک هفت اقلیم
خلق کرد سر را از خاک اقلیم اول و گردن ایشان را از خاک اقلیم دوم و سینه ایشان را از خاک اقلیم سوم و دستهای ایشان را از خاک اقلیم چهارم
و پشت و شکم ایشان را از خاک اقلیم پنجم و رانهای ایشان را از اقلیم ششم و پاهای ایشان را از اقلیم هفتم و بسند صحیح مرویست از حضرت صادق ع
که خداوند عالم حوا را از گلی که از استخوان پهلوی چپ آدم ع زیاد مانده بود خلق کرد در روزی که آدم ع در خواب بود چون بیدار شد
در بالای سر خود حوا را دید پرسید که کیستی حوا گفت که خداوند عالم مرا خلق کرده برای تو پس وحی الهی شد که ای آدم این کنیزک
من حوا است و تو بنده منی خلق کردم شما را برای بهشت [illegible] آدم خواستگاری کن حوا را از من و مهر او این
بود آدم ع مناجات کرد که پروردگارا مهر [illegible] خطاب الهی شد که مهر وی ده مرتبه صلوات فرستادن بر دوست من محمد صلی الله علیه و آله
آدم علیه السلام گفت پروردگارا جزای تو [illegible] پس حوا را خواستگاری کرد و جبرئیل ع خطبه عقد جاری
کرد و همه ملائکه گواه شدند و چون نور محمدی صلی الله علیه و آله در پیشانی آدم بود ملائکه در پس سر آدم ع صف کشیدند آدم ع مناجات کرد که پروردگارا
چرا ملائکه در پس سر من صف کشیدند و پیش روی من نمی ایستند خطاب الهی شد که ای آدم برای آنکه نور محمدی در پیشانی تست
آدم ع مناجات کرد که پروردگارا چنین کن که نور محمدی در پیش روی من باشد که ملائکه را در پیش روی خود ببینم خداوند عالم نور محمد را در پیشانی وی
قرار داد و ملائکه در پیش روی آدم ع ایستادند آدم علیه السلام مناجات کرد که پروردگارا [illegible] که نور محمد را در جای قرار ده که من ببینم خداوند
عالم نور محمد را در انگشت ابهام و نور امیر المومنین ع را در انگشت [illegible] و نور فاطمه را در انگشت میان و نور حسن مجتبی را در انگشت خنصر

و نور حسین

و نور حضرت امام حسین علیه السلام را در انگشت ابهام ایشان جا داد و نور اصحاب عبا در انگشت آدم ع چون آفتاب میدرخشید و حکمت الهی
در خلق کردن انگشتان پنج تا اشارت بیکدیگر زدن بدامن اصحاب عبا است شعر [illegible] پنج انگشت عطا
شد بوی از صنع خدا [illegible] که اقرار نمودی ز ازل که چه [illegible] از دامن اصحاب عبا و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام که آدم ع هر مرتبه که اراده مقاربت با حوا میکرد حوا را امر میکرد بطهارت و استعمال بوهای خوش و میگفت
که خداوند عالم روزی کرده بر تو این انوار را [illegible] چون حوا علیها السلام حامله شد بشیث ع [illegible]
تابیده بود و نور محمدی از آدم ع انتقال نمود بشیث ع ملائکه می آمدند و تهنیت و مبارکباد وی چون حوا وضع حمل شد شیث
بوجود آمد نور محمد صلی الله علیه و آله در پیشانی وی ساطع بود جبرئیل ع [illegible] از بهشت [illegible] پانصد سال
بود و در پیش روی شیث علیه السلام کشید [illegible] آدم ع [illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible]
آدم ع سر بلند کرد [illegible] خداوند عالم [illegible] آدم ع [illegible] خطاب [illegible]
[illegible] آدم ع [illegible]
خطاب الهی شد که بگو با آدم [illegible] پس آدم ع گفت پروردگارا [illegible]
[illegible] نور محمد [illegible]
که عهد و پیمان [illegible] خطاب الهی شد [illegible]
پس خداوند عالم جبرئیل را امر کرد [illegible] جبرئیل ع [illegible]
[illegible] خلق شده بود جبرئیل ع گفت یا آدم خداوند عالم سلام میرساند [illegible] عهد و پیمان از شیث ع بگیر
پس عهد نامه نوشته شد و جبرئیل و میکائیل و سایر ملائکه شاهد شدند و جبرئیل ع [illegible] نور محمدی
صلی الله علیه و آله در پیشانی شیث ع بود [illegible] که خداوند عالم نازل کرد [illegible]
[illegible] چون حوا [illegible] انتقال نمود [illegible]
[illegible] خداوند عالم نور محمد را [illegible] الوش [illegible]
شد شیث [illegible] عهد و پیمان گرفت و نور محمدی از وی انتقال نمود [illegible]
و از او [illegible] و از نوح بسام و از سام [illegible]
و از تارخ بابراهیم و از وی باسمعیل و از وی [illegible]
و از نزار بمضر و از وی بالیاس و از الیاس [illegible] و از لوی بغالب [illegible] و از وی بعبد المناف

و از عبد المناف به هاشم و نور محمدی در جبین هاشم نمایان بود چون آفتاب در وسط السماء و در حدیث صحیح مرویست از حبیب سجستانی
که گوید شنیدم از حضرت باقر العلوم علیه السلام فرمودند که چون خداوند عالم ذریت آدم را از پشت وی بیرون کرد تا آنکه عهد و پیمان
از ایشان گیرد بر ربوبیت پروردگار خود و به نبوت و رسالت انبیا اول پیغمبری که عهد و پیمان از مخلوقات گرفته شد بر رسالت وی محمد بن
عبد الله صلی الله علیه و آله بود پس خداوند عالم خطاب کرد به آدم که نظر کن بذریت خود چون آدم علیه السلام نظر کرد ذریت خود را چون مورچگان
دید که عالم را پر کرده اند مناجات کرد که پروردگارا چه بسیارند ذریت من و برای چه چیز خلق نمودی ذریت مرا و از ایشان عهد و پیمان
گرفتی جواب خطاب الهی رسید که آفریدم ذریت ترا تا آنکه عبادت من کنند و شریک برای من قرار ندهند و ایمان آرند به پیغمبران
من و پیروان ایشان کنند آدم علیه السلام مناجات کرد که پروردگارا از چه راست که ذریت خود را بعضی را بزرگتر و بعضی را کوچکتر و بعضی
با نور بسیار و بعضی را با نور کم می بینم خطاب الهی رسید که چنین آفریدم تا امتحان کنم ایشان را در جمیع حالات ای آدم گفت پروردگارا
رخصت هست که در خصوص ذریت خود سخن گویم خطاب الهی رسید که یا آدم سخن بگو که روح ترا من آفریدم و طبیعت سرشت تو خلاف
همت است آدم گفت کاش که ذریت مرا همه را بر یک صورت و یک اندازه و یک لون و یک طبع خلق میکردی و روزی همه را برابر
میدادی اگر چنین میشد ظلم نمیکردند بیکدیگر و حسد و نزاع و اختلاف در میان ایشان نمیشد خطاب الهی رسید که یا آدم بقوت
روحی که در تو آفریدم سخن گفتی و بضعف و ناتوانی سوال نمودی از چیزی که مراد آن نمیدانی بدان که منم آفریدگار عالم العلیم و دانا بحکم
ذریت ترا مختلف آفریدم و بمشیت خود و امضای امر خود بر ایشان کرده ام و به تدبیرات و تقدیرات من خواهند بود و بازگشت
ایشان بجانب من خواهد شد و آفریدم جن و انس را تا آنکه عبادت من کنند و آفریدم بهشت را برای کسی که عبادت
من کند و پیروی پیغمبران من نماید و آفریدم دوزخ را برای جمعی که کافر شوند بمن و عصیان من نمایند و پیروی پیغمبران نکنند
و آفریدم ترا و ذریت ترا بی آنکه حاجتی بایشان داشته باشم بلکه آفریدم شما را برای امتحان که کدام یک از شما در زندگانی دنیا
عمل نیکو و افعال پسندیده بجا آورد و برای این امتحان آفریدم دنیا و آخرت و زندگانی و مردن و طاعت و معصیت و بهشت
و دوزخ را و همچنین اراده کرده ام در تقدیرات و تدبیر خود و بعلم نافذ خود مختلف گردانیدم خلقت و صورتهای ایشان را و رنگها و جثه ها
و روزیهای ایشان را بعضی از ایشان را در میان ذریت تو شقی و سعید و بینا و کور و کوتاه و بلند و خوش رو و بدترکیب و دانا و جاهل و توانگر
و فقیر و مطیع و عاصی و بیمار و صحیح تا آنکه صحیحان نظر نمایند بر بیماران و شکر من بجا آورند و بیماران نظر نمایند بر صحیحان و دعا در درگاه من
کنند و طلب عافیت از من نمایند و صبر کنند بر بلاهای من تا آنکه ثواب جزیل بایشان دهم و نظر کنند توانگران بر فقیران و حمد و شکر
من کنند بر آن نعمتی که بایشان داده ام و فقیر نظر کند بر توانگر و دعا در درگاه من کند و طلب حاجت از من نماید و مومن بر کافر
نظر نماید و شکر نعمت هدایت بجا آرد از این جهت ذریت ترا آفریدم تا آنکه امتحان نمایم ایشان را در حالت خوشحالی و بدحالی
ایشان و عافیت و مبتلا بودن ایشان و منم پادشاهی که در کار توانائیم و مرا میرسد که جاری گردانم بر ایشان جمیع تقدیرات

[illegible]

خود را و مرا میرسد که تغییر دهم از تقدیرات خود بهر نحوی که خواهم و پیش میدارم چیزی را که تاخیر انداخته ام و چیزی را که پیش انداخته ام
و منم پادشاهی عالم و مستحق پرستش کسی که کننده هرچه خواهم کسی را نمیرسد که سوال نماید از کردهای من و منم سوال کننده از بندگان
خود از آنچه ایشان بعمل آورند و بسند صحیح مرویست که مردی پرسید از حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله که بچه چیز سبقت جستی
بر سایر پیغمبران و حال آنکه از همه آخر مبعوث شدی و خاتم ایشان فرمودند که چون اول مرتبه ایمان آوردم به پروردگار خود و اول مرتبه جواب دادم
در روز عهد و پیمان از بندگان در روزی که خداوند عالم فرمود الست بربکم یعنی آیا نیستم پروردگار شما پیش از همه کسی که گفتم بلی اقرار
کردن بیگانگی خداوند عالم و از عبد الله بن فضل هاشمی مرویست که پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام که برای چه علت خداوند عالم
ارواح را از ملکوت اعلی که در غایت تنزه و نور بود بعالم سفلی به بدنهای کثیف فرستاد و در بدنها جا داد فرمودند که خداوند عالم
از احوال خود میدانست که اگر ارواح را در مرتبه شرافت و محلی که از ملکوت اعلی بود بحالت خود میگذاشت اکثر ایشان از راه
لوازم طبیعت ادعای پروردگاری میکردند پس خداوند عالم از راه رحم و مهربانی ایشان را در بدنها جا داد و محتاج گردانید بعضی
ببعضی و در حاجات بعضی را بلندتر گردانید از درجات بعضی و فرستاد در میان ایشان پیغمبران و فرا گرفت بر ایشان حجتها که راه
عبادت و اطاعت بر ایشان نمایند و دلالت کنند ایشان را بطلب معیشت و کسب حلال و منع نمایند ایشان را از اختلاف
و عقوبت و نافرمانی برابری تا آنکه دانسته که ایشان بندگان مخلوق و مصنوع اند و اقبال نمایند بر عبادت پروردگار خود و کسب
عبادت و مستحق نعمتهای ابدی گردند و بسند صحیح مرویست از آنحضرت که در بهشت درختی است که آن را مزن میگویند پیروان علی ابن ابی طالب
گویند وقتی که خداوند عالم اراده نماید که پیغمبری یا وصی یا مومنی را خلق کند قطره از آن درخت بر زمین نازل میکند آن قطره را هر گیاه
یا میوه رسد هر که آن گیاه یا میوه را تناول کند از صلب او آن پیغمبر یا وصی یا مومن ظاهر گردد و بوجود آید و در حدیث دیگر وارد است
که طینت انبیا و اوصیا و مومنان از علیین است و طینت طاغیان و کافران از سجین است و بسند صحیح مرویست از حضرت
صادق علیه السلام که مردی از آنحضرت پرسید که علت چیست که بعضی از کفار و منافقان بعد از مدتی که راه کفر پیموده اند
نجات یابند و بشرف اسلام مشرف شوند آنحضرت فرمودند که منافقان و کفار که دین نشان بعد از مدتی مسلمان میشوند
ایشان داخل جماعتی بودند که روز الست در تکلیف اول خود را بآتش نزدند و در تکلیف دوم خود را بآتش زدند از جهت
کردار بنا مدتی عمر که کفر میکنند از آنست که آخر مسلمان میشوند و بسند صحیح مرویست از ابراهیم لیثی که گوید عرض کردم بخدمت حضرت
باقر العلوم علیه السلام که یابن رسول الله خبر ده مرا از مرد مومن بینا که نور معرفت و ولایت شما بر دل او تابیده آیا زنا
میکند فرمودند نه پرسیدم که آیا لواطه میکند فرمودند نه گفتم که دزدی میکند فرمودند نه گفتم شراب میخورد گفتند نه پس
پرسیدم که از این گناهان کبیره آیا هیچ مرتکب میشود فرمودند نه پس عرض کردم که آیا گناه میکند فرمودند که بلی مومن گناه میکند ولیکن
مسلم است از آن که بدبخت باشد پرسیدم که مسلم است یعنی چه فرمودند که از گناه بری نمیشود و قسم بر حضرت قسم سبحان الله

چهارم عجب است که مؤمن زنا کند و لواطه بجا بیاورد و روزه نگیرد و شراب بنوشد و مرتکب گناهان کبیره شود فرمودند که تعجب مکن از امر خدا
در کار طینت خداوند عالم میکند هر چه خواهد ای ابراهیم پس از روی عناد و عجب مپرس زیرا که این علم را با دیگری مگو
معاند مکن و نه مردی که از قبیل احمقان جدا کنند و نپرسید راوی که دیگر عرض کردم که یا ابن رسول الله من می بینم در میان شیعیان
شما جمعی را که شراب میخورند و زنا میکنند و لواطه میکنند و مرتکب گناهان کبیره میشوند و بجا نمی آورند نماز و روزه و زکوة و حج و میرسانند قطع
صله رحم میکنند پس چگونه مؤمن میشوند فرمودند که آیا چیز دیگر در دل داری بغیر از این عرض کردم که بلی فرمودند که چیز دیگر در دل داری بیان کن
عرض کردم که یا ابن رسول الله می بینم در میان دشمنان شما جمعی را که نماز بسیار میکنند و روزه های سنتی میگیرند و زکوة مال خود میدهند
و حج و عمره بجا می آورند و جهاد میکنند و صله رحم بجا می آورند و حقوق برادران را ادا میکنند و از گناهان اجتناب مینمایند از شراب
و لواطه و سایر گناهان پس ... این تفسیر ... در دنیا کن زیرا که من ... که این ... و جواب ... و تحقیق این
مسئله ... پس آنحضرت تبسمی کردند فرمودند که یا ابراهیم بیان شافی بر تو کنم و علم مکنون از علمهای مخزون
ملکه بر تو القا نمایم ... یا ابراهیم که چگونه یافته اعتقادات مؤمنان و اعتقادات مخالفان را عرض کردم که یا ابن
رسول الله شیعیان شما را ... صفت که عرض کردم ام دیده ام و اعتقاد شما را چنین یافته ام که اگر به ایشان مشرق و مغرب عالم را طلا
و نقره بدهند که از ولایت شما و محبت شما برگردند ممکن نیست که دست بردارند اگر چه ایشان را بشمشیر پاره پاره کنند
و اعتقاد مخالفان را چنین یافته ام که اگر به ایشان مشرق و مغرب پر از طلا و نقره بدهند که دست از محبت خلفای ملعونه و کفر
کفر بردارند امکان ندارد و اگر چه ایشان را بشمشیر پاره پاره کنند و اگر از مخالفان کسی بشنود فضیلتی از فضایل شما و اکبر بشنود رو
در ایشان متغیر میشود و آثار غضب در روی ایشان ظاهر میگردد پس آنحضرت تبسم کردند و فرمودند که از این جهت است که هلاک شدند
مخالفان که در روز قیامت با آتش عذاب معذب خواهند شد و از آبهای گرم جهنم کاسه کاسه خواهند آشامید و این
جهت خداوند عالم در شان ایشان میگوید که وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا یعنی متوجه شدیم و مکرر
بر آن عملهای مخالفان کرده اند پس گردانیم عملهای ایشان را هباء منثورا یا ابراهیم میدانی که سبب این چیست که بر تو
پوشیده است عرض کردم که یا ابن رسول الله نمیدانم بیان کن و شرح نما سبب این قصه را پس فرمودند که خداوند
عالم قدیم علی الاطلاق است بعلم ازلی خود خواست که این عالم را ایجاد کند نا چیز را ایجاد کرد و کار کسی که دیگری از چیزی ایجاد کرد تحقیق
کار نیست حکیمی که ذات احدیت بود خواست که ایجاد این عالم کند زمین پاکیزه خلق کرد و آب شیرین که دارای همه چیز ...
و محبت و ولایت ما اهل بیت را بر آن زمین و بر آن آب عرض کرد زمین و آب قبول کردند بسبب ولایت ما شیرین و پاکیزه گشتند پس
خداوند عالم آبرا بر آن زمین جاری گردانید هفت شبانه روز که تمام زمین را آب گرفت پس یک مشت گل از آن زمین گرفته شد
کل طینتی ما خداوند عالم از صاف آن گل طینت ما اماما و انبیا را برداشت از دُرد آن طینت شیعیان ما را یا ابراهیم از طینت شما

بکمال خود

بکمال خود میکند اشتباه چنانکه طینت ما را بکمال خود گذاشته اند نه طینت میان ما و شیعیان ما فرقی ندارد راوی گوید عرض کردم یا ابن رسول الله
پس طینت مخالفین را چه کرد فرمودند که خواهم گفت پس فرمودند که خداوند عالم بعد از این زمینی خلق کرد و آن را آفریده محبت ولایت ما را بر آن
زمین و آب عرض کرد ایشان قبول نکردند زمین شوره زار و آب تلخ گشت هفت شبانه روز آب تلخ را بر زمین شوره زار جاری گردانید
پس زمین الوان الحی آبها گشته شده و گل باقی ماند خداوند عالم از آن گل طاغیان و ظالمان و مخالفان و پیروان ایشان را خلق کرد
پس خداوند عالم ممزوج کرد این طینت را با آن طینت پس اگر طینت ایشان را بکمال خود میگذاشت و ممزوج طینت شما نمیکرد
هرگز شیعیان از ایشان صادر نمیشد و نماز و روزه و زکوة و حج و سایر اعمال حسنه از ایشان ظاهر نمیشد و در صورت ... دشمنان شما
نمیشدند و بلکه نیست شیعیان شما مخالفان و دشمنان ما را بصورت انسان نمی بینند اگر چنین نمیشد و چگونه مخالفان را در
ابتدای شما غصب کردن مال شیعیان شما و اسیر کردن اولاد شما میشد راوی گوید پرسیدم که خداوند عالم چه کرد باید طینت را فرمودند
که هر دو طینت را ممزوج کرد انبیاء نوشته شد چون زراعت اجداد شیرین ... برداشته شد فرمودند که این مشت گل را که شیعیان بود
دیگر برداشت فرمود که انبیا و صلحا و شیعیان بار دیگر ممزوج کرد انبیاء هر طینت را بیکدیگر پس از طینت شیعیان اثری رسید بطینت
مخالفان و از طینت مخالفان اثری بطینت شیعیان رسید پس یا ابراهیم هر چه میبینی از شیعیان ما از صفات ذمیمه چون زنا و لواطه
و ترک نماز و روزه و خیانت و سایر گناهان کبیره پس آنها از اثر طینت مخالفان است که بطینت شیعیان رسیده و هر چه میبینی از صفات
حسنه در مخالفان از مداومت نماز و روزه و خیرات و طاعات و اجتناب از سیئات و معاصی از اثر طینت
شیعیان است که بطینت مخالفان رسیده پس چه گناهی که عمل ایشان شود بجناب احدیت عز و جل خداوند عالم چون پادشاه قادر است
که هرگز جور و ظلم بر بندگان خود نمیکند ... که ممکن سازد عملهای ... شیعیان صادر شده مخالفان زیرا که از اثر
طینت ایشان است که کرده اند و ملحق سازد طاعات و خیرات و سایر حسنات مخالفان را بشیعیان زیرا که از اثر طینت شیعیان
است که کرده اند و هر یک را باصل خود بر گرداند پس بیرون کسی که منم پادشاهی کردم ... مظالم بر دلهای بندگان خود در حکم
و ظلم میکنم پس آنحضرت فرمودند که یا ابراهیم بخوان این آیه را عرض کردم که کدام آیه فرمودند که این آیه را که معاذ الله ان
ناخذ الا من وجدنا متاعنا عنده انا اذا لظالمون یعنی پناه میبرم بجناب احدیت جل و علا اینکه فرا گیریم بعد و لکن کسی که از نزد او
متاع خود را در نزد او کار غیر از او در جور کسی دیگر را ابدال کردیم هر آینه از ظالمان باشیم آنحضرت فرمودند که ظاهر این آیت در قصه یوسف
و برادرش ابن یامین است که پیمانه پادشاه را یوسف در میان بار ایشان پنهان کرده بود و او را بتهمت دزدی نگاه داشتند و مردم را جهالت
چنین می فهمیدند اما در باطن اشارت بدزدی مخالفان است اعمال حسنه شیعیان را یا ابراهیم بدان که این آیت که ظاهر و حکم
متشابه و ناسخ و منسوخ دارد پس فرمود که یا ابراهیم خبر دهم ترا از قرص آفتاب و قتی که طلوع کند که شعاع آفتاب کل از زمین است که یکی بر
آیا جدا است شعاع از قرص عرض کردم که در وقت طلوع شعاع آن از قرص جدا است فرمودند وقتی که غروب کند شعاع خود را همراه خود

جبر دیانه عرض کردم که بلی فرمودند که حسنات محبان نیز چنین است یعنی که روز قیامت شود و آفتاب ایمان از این محاکات دنیا
سر بر زند آنحضرت فرمود که شعاع حسنات که در سرزمین مخالفان است با خود میبرد و در روز قیامت میکند چه گناه محبان انصار ابر
و بر طینت شیعیان منتقل میکنند و حسنات شیعیان را بر طینت مخالفان منتقل کرده اند یا ابراهیم یعنی که چنین شود یا ظلم است
شد عرض کردم که پس آنحضرت فرمودند که این حکم قاطع الهی و عدل است یا ابراهیم این حکم از احکام ملکوت است عرض کردم
که یا ابن رسول الله حکم ملکوت چیست فرمودند که حکم خداوند و حکم پیغمبران وی فرمودند که قصه خضر و موسی در حکایتی که موسی با خضر همراه
شد و خضر گفت یا موسی تو طاقت مصاحبت من نداری و چگونه طاقت داشته باشی بر چیزی که علم آن بوی نرسد پس منکر افعال
خضر شد او را نیز مشمر زنانکه خضر گفت من نکردم آنرا از امر پروردگار خود پس فرمودند یا ابراهیم قرآن در میان است که مردم
میخوانند و اخبار و احادیث بسیار در میان است که نقل میکنند کسی که رد کند از قرآن و اخبار پیغمبر را با کلمه کافر و مشرک گردد را وی
گوید آنحضرت آیت بسیاری خواندند که من مدت چهل سال بود که قرآن میخواندم گویا که هرگز آن آیات را نفهمیده بودم عرض کردم که
یا ابن رسول الله عجب است اینکه حسنات محبان و دشمنان شما را افزایند و شیعیان را میدهند و سیئات شیعیان را برایشان بار نمایند
دهند فرمودند که چنین است قسم بخداوندی که غیب میداند بغیر از ذات یگانه و خلق کننده آسمانها و زمین است آنچه بر تو
گفتم و خبر دادم حقیقت و خداوند عالم ظلم نکرده بر محبان و ظلم کننده نیست بر بندگان و هر چه گفتم از روی آیات کتاب الهی
گفتم عرض کردم که آیا این حکم در قرآن هست فرمودند که در زیارة این جا اشارت بدل شده چنانکه در آیه کریمه ولیحملن اثقالهم
واثقالا مع اثقالهم یعنی هر آینه بار خواهند کرد بر پشت مخالفان سیئات ایشان و سیئات دیگر که سیئات شیعیان
با سیئات ایشان و در جای دیگر فرموده فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات یعنی خداوند عالم تبدیل کند سیئات
شیعیان را بحسنات که خداوند عالم تبدیل کند سیئات شیعیان ما را بحسنات که مخالفان کرده اند و تبدیل کند حسنات مخالفان
بسیئات شیعیان ما و این تبدیل عدل الهی است یا ابراهیم آیا بیان نکردم بر تو قصه طینت ها و ممزوج شدن ایشان را عرض کردم
که بلی فرمودند که بخوان این آیه را که الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش الا اللمم ان ربک واسع المغفرة یعنی شیعیان ما
جمع اند که اجتناب میکنند از کبایر گناهان و از فواحش مگر از گناهانی که از راه ممزوج شدن طینت مخالفان مرتکب شوند بدرستی
که پروردگار تو آمرزش گناهان شیعیان دارد هو اعلم بکم اذ انشاکم خداوند عالم داناتر است باحوال شما در حکایتی که شما را ایجاد کرد شما را
از زمین پاک خود و بعد از آن کندیده فلا تزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی پس تزکیه نکنید و خود را بستایید مباشید و فخر نکنید بسیار
روزه و نماز و زکوة شیعیان مخالفان زیرا که خداوند عالم داناتر است باحوال متقیان پس اگر گناهی از شیعیان ما صادر شود از راه
امتزاج طینت است پس فرمودند که یا ابراهیم زیاده بر این گویم عرض کردم که بلی فرمودند که خداوند عالم فرموده کما بدأکم تعودون
فریقا هدی و فریقا حق علیهم الضلالة انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء یعنی چنانکه آفریده شما را از طینت پاک و گندیده

در نتایج چنین

در نتایج چنین خواهد بود و طایفه هدایت یافتند بسبب طینت پاک و طایفه گمراهی ثابت و لازم شد بسبب طینت گندیده
برای آنکه ایشان قرار گرفتند شیاطین را اولیا بجز خود و پیشوایان ضلالت را امامان خود و یحسبون انهم مهتدون و گمان
میدارند که هدایت یافته اند بسبب پیروی پیشوایان باطل یا ابراهیم قرار گیر آنچه بر تو گفتم زیرا که آنچه بر تو گفتم از رموز
و مکنون علم ما است و مکتوم ما اگر مؤمن کامل که دیده باشی از شرم محبت ما کشش یابد و اگر کافر مشرکی ملامت اسرار ما بر او تابد
بلای بر تو خواهد رسید در مال یا در فرزندان یا در خویشان که خلاصی نتوانی جست مقصده در بیان دلایل نبوت انبیا
و ظهور معجزات و خوارق عادات که مشهور شده در صحت دعاوی ایشان بدانکه خداوند عالم چون پیغمبران را بر بندگان مبعوث
گردانید برای هر یکی از ایشان نشانه و علامتی داد که مردم تصدیق نبوت و رسالت ایشان بدان علامتها دانند و آن علامات
معجزات است که کل بشر عاجز بودند از اتیان بوی چون عصا را اژدها کردن و مرده زنده کردن و ماه را شق نمودن زیرا که اگر این علامات
با پیغمبران نمیشد خلایق تصدیق ایشان نمیکردند و تعطیل در دین خدا بهم میرسید پس هر پیغمبری از پیغمبران خداوند عالم که مبعوث
شد بر طبق دعوی پیغمبری امر غریبی که خارج از طوق بشر بود اظهار نمودند خلایق دانستند که ایشان فرستاده خداوند عالم اند
در هر عصر و زمان که خلایق مشغول بودند بامری که او را بکمال خود میدانستند و مهارت تمام در وی داشتند معجزه آن زمان را خداوند
عالم از روی حکمت و مصلحت مناسب صنایع که اهل آن زمان ظاهر گردانید چنانکه در حدیث صحیح وارد شده که ابن السکیت از
علمای عامه آمد بخدمت حضرت امام رضا علیه التحیة والثناء و سوال کرد که چرا خداوند عالمیان موسی بن عمران را با ید بیضا و عصا و معجزاتی که
از شبیه سحر بود بر قبطیان فرستاد و حضرت عیسی را بطبابت و حکمت فرستاد و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله را بمعجزه سخن کلام فرستاد
آنحضرت فرمودند که خداوند عالم چون موسی را فرستاد در اهل آن زمان خود سحر غالب بود و ساحران در آن زمان بسیار بودند لهذا
خداوند عالم موسی را با معجزه چند فرستاد که بآن امری که ایشان در آن مهارت داشتند شبیه بوده و سحر ایشان را باطل کرده بید
و ایشان عاجز شدند از برای آن و بدین نحو حجت را بر ایشان تمام کرد و حضرت عیسی را در زمانی فرستاد که مرضهای مزمن
و بلاهای عظیم در اهل آن زمان بسیار بود و مردم محتاج علم طب بودند و اطبای ماهر و حکیمان حاذق در میان ایشان بود پس خداوند عالم
عیسی را بمعجزات چندی فرستاد چون مرده زنده کردن و کور و پیس را شفا بخشیدن که اهل آن زمان از امثال آنها عاجز بودند و حجت
الهی بر ایشان تمام شد و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله را در زمانی مبعوث گردانید که مدار اهل آن زمان بر خطبها و کلامهای بلیغ و فصیح
و اشعار بود و تفاخر مردم بیکدیگر بصنعت کلام بود پس آنحضرت از کتاب الهی و مواعظ و احکام چیزی چند آورد که باعث
عجز ایشان شد و حجت خدا بر ایشان تمام شد ابن السکیت گفت والله که مثل تو عالمی در این زمان من ندیده ام بگو که امروز حجت
خدا بر مردم چه چیز است فرمودند که حجت خدا در این زمان عقل است که بآن میتوان یافت میان کسی که راست بر خدا گوید و تصدیق
او نماید و بگفته وی عمل نماید و کسی که دروغ بر خدا بندد و او را تکذیب کند ابن السکیت گفت که والله که جواب حق همین است

و باید دانست که اعلی معجزات ظاهره پیغمبر ما صلی الله علیه و آله کلام مجید ربانی است که جمیع فصحا و بلغای عرب از معارضه [illegible]

برابر یک سوره وی عاجز و قاصر بودند و معجزه بودن قرآن که فصحا از اتیان بمثل وی عاجز بودند از روی فصاحت و اسلوب [illegible]

غریب و نظم های عجیب وی بود که مخالف اسلوب کلام فصحا و نظم بلغا بود اگرچه فصحای عرب [illegible]

از آیات بود [illegible] اظهار عجز نمودند چون [illegible] محمد صلی الله علیه و آله قرآن میگوید [illegible]

میگویم الفیل ما الفیل و ما ادریک ما الفیل [illegible] طویل [illegible]

معارضه چون اکثر آیات [illegible] در نهایت فصاحت و بلاغت [illegible]

و انکار بعضی از روی عناد بود [illegible]

کفتند چنانکه مشهور است [illegible]

[illegible]

نمایند که یا رسول الله این مرد که گفت آنحضرت فرمود باید که ایمان ... که خداوند عالم هرگز توبه ... این

محبت ... سید المرسلین ... در آنجا ...

ملک ... ملائکه ... زیاده گردد و حسن و جمال او ... زیاده ... مناجات کنند که پروردگارا این بنده

نوازش ... اورا و صفات ... مرتبه ... در جنت ...

پس آنجا ... العظیم الجلیل ... خداوند عالم خطاب کند که ای محبت من

زمین ... کلام ... شفاعت ... شفاعت ...

خداوند عالم گوید که ... قرآن گوید پروردگارا ... من ...

و ... حق ... من ... که ... جمیع بندگان ...

عالم گوید ... جلال ... قرآن ...

... قرآن ... صورت ... عرض کردم ... صورت ...

... قرآن ... روی ...

میکرد ... بنده ...

بصورت ... قرآن ...

... حضرت ...

رسید ... قرآن ... پروردگارا این بنده ...

و محافظت ... خداوند عالم گوید ... این بنده ...

بهشت ... قرآن ...

گوید پروردگارا ... خداوند عالم گوید ... جلال ...

بروی ... بهشت ... باشند ...

و همیشه زنده باشند پس آنحضرت ... لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی یعنی ...

در بهشت ... از عالم دنیا ... عرض کردم که یا رسول الله با قرآن ...

پس آنحضرت فرمودند ... خداوند عالم رحم کند ... قبول میکنند

فرمودند که ای سعد قرآن ... نماز ... باشند ...

گر شنیدم ... عرض کردم که یا رسول الله ... مردم ... فرمودند که

مردم بغیر از

مردم بغیر از ... پس ... فرمودند که یا سعد ... از قرآن ...

اثبات ... نماز ... خداوند عالم فرموده ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر ولذکر الله

... خداوند ... ذکر الهی ...

امیر المؤمنین علیه السلام ... رسول است صلی الله علیه و آله ... مراد ...

قرآن ... امیر المؤمنین علیه السلام باشد که کلام ناطق الهی بود ... آنحضرت ...

که تحقق ... مراد ... لعنهم الله ...

کفر ... انشاء الله ...

نمایند ... قیامت ... الهی شوند ... حدیث

از حضرت باقر العلوم علیه السلام که قاریان قرآن ... قرآن خوانده است ...

... قرآن ...

که قرآن خوانده است ... احکام ...

گوش ... خداوند عالم ... حاملان قرآن ... قرآن خوانده ...

... القرآن ... قرآن ...

در مساجد ... خداوند ...

از ... خداوند عالم باران از آسمان ...

... قرآن ... قرآن ...

... سید المرسلین ... القرآن مائدة الله یعنی قرآن ...

... پادشاهان ...

... قرآن ...

حضرت خاتم النبیین ...

و ... مردم ...

... قرآن ...

و ... علیهم السلام ... قرآن ...

... حضرت ...

مستحق قهر و غضب پادشاهی گردند و بلعن ابدی گرفتار آیند و قرآن باعث نجات بندگان است و راه نماینده ایشان است براهها
چنانکه در حدیث وارد شده که قرآن هادی است از ضلالت و بیان کننده است از کوری جهالت و دست گیرنده است از لغزشها
و نور است در ظلمتها و ظاهر کننده بدعتهاست و نگاه دارنده از مهالک است در گمراهیها و راه غایت و بیان کننده فتنههاست
و رساننده است از دنیا بآخرت و کمال دین شما در قرآن است و هیچ کس از آن عدول ننمود مگر بسوی آتش و در حدیث دیگر منقول است
از حضرت سید المرسلین که هرگاه مشتبه شود بر شما فتنهها و جستها مانند پارههای شب تاریک پس بر شما باد بقرآن بدرستی که قرآن
شفاعت کننده است که شفاعتش را قبول میکنند و با هر که مجادله نماید و حجت بر او تمام کند تصدیق نمایند و هر که آنرا
جلو گرداند به بهشت میرساند و هر که آنرا پشت سر اندازد و بآن عمل ننماید او را بسوی جهنم میراند پس باید که آدمی رعایت آداب
خود کند و قدر آن را بداند که قرآن کلام الهیست که گویا خداوند عالم با بنده خود سخن میکند چنانکه بندگان و غلامان پادشاهان
مجازی در هنگام مکالمه رعایت کمال ادب میکنند و نهایت ادب رعایت بسیار می نمایند آدمی نیز در خواندن قرآن باید که آنچه شرایط و آداب خواندن است
ملاحظه نماید تا بهره یابد و از شقایق حقایق گلستان قرآن که در انجمن الست شکفته گردیده چیند زیرا که آیات کتاب الهی هر یک بمنزله
گلزاری اند که گلهای معارف و هدایت و انواع ریاحین لطف و عنایت الهی در وی رسته و بانواع انوار نامتناهی خوشبو [illegible]
کرده پس کسی که اراده سیر این انجمن کند و خواهد که در جاهای باغهای علوم و معارف سیر و گشت نماید باید که با ادب تمام سیر نماید و با برگ
گلهای معارف [illegible] و نادانی نکند و [illegible] و از جمله رعایت آداب خواندن کتاب الهی با طهارت بودن است
چنانکه در حدیث صحیح روایت از محمد بن فضیل که بحضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که من قرآن میخوانم و مرا بول میگیرد
و بعد بیرون میروم و بول میکنم و استنجا میکنم و بعد بر میگردم و شروع بتلاوت میکنم آنحضرت فرمودند که من رخصت نمیدهم تا وضو نسازی
و از انجهت است که منع نموده اند بعضی از علما جنب را از خواندن قرآن اگر چه رخصت است بر ایشان [illegible] و زیاده از آن
مکروه دانسته اند و سنت است که آدمی در حین تلاوت رو بقبله باشد چنانکه در حدیث وارد شده که بهترین مجالس آنست که رو
بقبله باشد و در هنگام شروع استعاذه کند بهترین نحو که مشهور است میان خاصه و عامه که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
پناه میبرم بخداوند شنوای دانا [illegible] که همیشه دشمنی با آباء و اجداد ما کرده
و [illegible] از شر شیطان دور از رحمت الهی و رانده شده از درگاه خداوند و استعاذه در ابتدای هر کار
خیر که بنده شروع نماید بهتر است زیرا که شیطان همیشه در کمین بندگان نشسته هر کاری که اراده نمایند [illegible]
خود چون شهوات نفسانی [illegible] از طریق مستقیم صراط
قوم [illegible] بر ایشان تسلطی نیست انما سلطانه علی
الذین یتولونه [illegible] درگاه چون سگ [illegible] دیگران

دوستان

دوست که در خیمه [illegible] و محافظ ایشان [illegible] بدان خیمه [illegible] بیگانه
کناره [illegible] با صاحب خیمه [illegible] حمله برای کشتن [illegible] که تو بهر درگاه [illegible]
باید که توسل جوییم بصاحب این خیمه عالی که سپهر نیلگون نمونه ایست از بارگاه [illegible] سرادقات [illegible] بلطف و مرحمتش
سگ [illegible] شیطان را [illegible] توفیقات [illegible] بدان درگاه [illegible] باید که بعد از استعاذه
بنده که تلاوت کلام الهی میکند ابتدا بنام معبود حقیقی نماید که بسم الله الرحمن الرحیم یعنی مدد میجویم در کارهای خود باسم ذات
مستحق پرستشی که مهربانست بر جمیع بندگانش بارسال رسل و انزال کتب و بخشاینده است بهر کس هر چیز که لایق اوست
برای آنکه از جمله آداب [illegible] پادشاهان که خواهند مطلبی عرض نمایند [illegible] اولا ستایش و ثنای نسبت بجناب آن پادشاه
کنند و عرض مطلب نمایند پس بعد از استعانت حق شروع نمایند بتلاوت کتاب الهی بترتیل در قرائت چنانکه خداوند عالم
فرموده و رتل القرآن ترتیلا یعنی بتأنی بخوان که حروف و کلمات از یکدیگر ظاهر شود و هر حرفی از مخرجش نمایان گردد و بتأنی خوانده
که حروف از هم [illegible] و اتصال کلام بر هم نخورد و چون [illegible] از یکدیگر [illegible] خوانده که مشتبه شود بخواندن اشعار [illegible]
که تلاوت آن [illegible] تدبر و تأمل و تفکر [illegible] از مواعظ و نصایح وی متذکر شود و از احوال گذشتگان عبرت گیرد و در آیات رحمت
در مقام مطالبه در آید و در آیات عذاب استعاذه نماید چنانکه در حدیث وارد شده که خیر و بهره نیست در قرآن خواندنی که در وی تدبر
نباشد و در حدیث دیگر وارد شده که آیات قرآن خزینههای حکمت ربانی است پس هر خزانه را که میگشایی باید که در آن نظر نمایی
و تفکر در جواهر معانی و حکمتهای آن بیرون آوری و از روی حزن و اندوه خوانده زیرا که قرآن بحزن نازل شده و بصدای نیکو خوانده بصدای
نیکو که طرب آور نباشد [illegible] خواندن اشعار و در حدیث وارد شده که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر چیزی را زینتی
هست و زینت قرآن صدای نیکوست و در حدیث صحیح مرویست که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه هر وقت که قرآن میخواندند
سقایان که بدر خانه آنحضرت میگذشتند از حسن صوت آنحضرت می ایستادند و گوش میدادند و از صوت آنحضرت گریه میکردند و
بسند معتبر منقولست که خداوند عالم وحی فرستاد بموسی بن عمران علیه السلام که ای موسی وقتی که بعبادت در مقام [illegible] بایستی
از قبیل بندگان ذلیل بایست و وقتی که تلاوت تورات کنی بصدای حزین و نیکو بخوان و باید که خواندن میانه باشد نه بسیار بلند
خوانند و نه بسیار پست چنانکه در حدیث صحیح مرویست از ابو بصیر که عرض کردم بحضرت باقر العلوم علیه السلام
که هر وقت که اراده تلاوت قرآن میکنم صدا را بلند میکنم و شیطان مرا وسوسه میکند [illegible] فرمودند که
بخوان چنانکه میانه باشد و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مرویست که بخوانید قرآن را بلحن عرب و طریقه و صدای
ایشان و بپرهیزید از طریقه فاسقان و صاحبان گناهان کبیره بدرستی که بعد از من جمعی خواهند بهم رسید که ترجیع کنند در قرآن خواندن
چنانکه ترجیع میکنند در خواندن [illegible] و نوحه میکنند و قرآن از حنجره و گردنهای ایشان نگذرد و دلهای ایشان سرنگونست و دلهای جمعی که

که خواندند که ایشان را ابلیس شمارند نه بشر نیکو است و آنچه در حدیث اشارت است بطریق تلاوت صوفیه لعنهم الله که در ابتدای حلقه
ذکر ایشان آیات چندی از کتاب الله میخوانند بطریق دوبیتی خواندن بنغمات و اصول که هر ذی شعوری که بشنود البته حکم کند
با آنکه روش تلاوت قرآن نیست و [illegible] باشد که در هنگام خواندن قرآن از غلبه وساوس شیطان که باعتقاد باطل ایشان
عشق الهی گویند و صدا را بلند کنند و از خود روند و بیهوش گردند چنانکه در حدیث دیگر وارد شده که جابر جعفی بخدمت حضرت
باقر العلوم علیه السلام عرض کرد که جمعی هستند که اگر یاد کنند چیزی از آیات قرآن یا اگر دیگران بخوانند بیهوش میشوند و از خود میروند بمرتبه
که اگر دست و پای ایشان را ببرند خبردار نمیشوند حضرت فرمودند که سبحان الله این عمل از وساوس شیطان است باین مأمور نشده‌اند
بلکه بخشوع و [illegible] و رقت و ترس مأمورند که کتاب الهی را باین نحو خوانند نه آنکه از خود روند و بیهوش گردند و صدا را
بلند کنند و همین حدیث کافیست در رد این طایفه لعنهم الله [illegible] افضل اذکار [illegible] کتاب الهی که در تلاوت کتاب الهی
صدا بلند کردن و بنغمات و اصول خواندن و کف زدن و [illegible] و از خود رفتن جایز نباشد [illegible] از اذکار [illegible] چگونه جایز باشد در حالی
آنکه خداوند عالم [illegible] ادعوا ربکم تضرعا و خفیة یعنی بخوانید پروردگار خود را [illegible] از روی تضرع و پنهانی
و در جای دیگر فرموده یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول یعنی ای جماعتی که
ایمان آورده‌اید [illegible] مکالمه با پیغمبر صلی الله علیه و آله آواز بلند مکنید و صدا بلند مکنید در سخن گفتن با او هرگاه حضرت
پیغمبر [illegible] سخن نتوان گفت چگونه [illegible] صدا بلند توان کرد و در آیه دیگر فرموده و اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفة
و دون الجهر یعنی یاد کن ای محمد پروردگار خود را در دل خود از روی تضرع و ترس و پست‌تر از جهر و صدا بلند کردن و در حدیث
صحیح وارد شده که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در غزای خیبر بر گذشتند جمعی را دیدند که بذکر جهر مشغول بودند پس آنحضرت
ایشان را منع کردند و فرمودند که با خود تأمل نمایید آیا شما میخوانید و ندا میکنید کسی را که کر است یا غایب است بلکه میخوانید خداوندی را
که شنوا و نزدیک است بهر یک از شما [illegible] و در حدیث دیگر از آنحضرت مرویست که خیر الذکر الخفی و خیر الرزق ما یکفی
یعنی بهترین ذکرها ذکر خفیست و بهترین روزیها روزی‌ایست که کفایت حال آدمی کند و زیاده بر قدر کفایت نباشد و امثال این احادیث
بسیار است [illegible] جمعی که خود را از مسلمانان شمارند [illegible] آیات کتاب الهی را [illegible] بطور [illegible] تصنیفات [illegible]
دوبیتی‌های [illegible] در اثنای [illegible] رقص و سماع و وجد [illegible] جمعی بیهوش گردند آیا پیغمبر [illegible] چنین کرده
یا ائمه سلام الله علیهم چنین [illegible] آیا [illegible] این حق [illegible] اگر کسی در خدمت [illegible]
بلند [illegible] بگوید [illegible] بندگان خدا چنین کنند
و [illegible] خدا [illegible] پیغمبر خدا [illegible]
نشنیده [illegible] کالانعام بل هم اضل سبیلا [illegible] چنانکه پیران نتوانند [illegible]

شیطان نتوانند

شیطان نتوانند؛ و هر یک از جنود شیطان که بین قوم پنهان شده و در کمین ایمان توانند؛ پس هر کس باید که در دین خود بر حذر و فطن
باشد که راه حق را از راه باطل [illegible] طریق سنت را از بدعت [illegible] تحصیل اعتقاد [illegible] امتحان [illegible]
[illegible] احتیاج [illegible] عقاید [illegible]
نکرد و وفقنا الله و ایاکم بحسن العقیدة و رعایة السنة و بهتر در تلاوت کتاب الله آنست که از روی مصحف تلاوت کنند
هر چند که در لوح سینه محفوظ باشد چنانکه در حدیث صحیح مرویست از حضرت صادق علیه السلام که تلاوت قرآن از روی مصحف
[illegible] عذاب [illegible] والدین [illegible] کافر باشند [illegible] مرویست از اسحق بن عمار [illegible] حضرت صادق علیه السلام که فدای
تو شوم من حفظ قرآن کرده‌ام [illegible] از سینه خود [illegible] بهتر است یا [illegible] مصحف [illegible] فرمودند که تلاوت از روی مصحف
[illegible] نظر کردن بر قرآن عبادتست و در حدیث دیگر وارد شده که نظر کردن بر مصحف قوت چشم را زیاده کند [illegible] ختم
قرآن کمتر از سه روز خوب نیست چنانکه در حدیث صحیح مرویست از ابو بصیر که پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام که در ماه مبارک
رمضان [illegible] ختم کنم فرمودند که نه پرسیدم [illegible] ختم کنم فرمودند [illegible]
که ماه رمضان را حق و حرمتی دیگر [illegible] ایام دیگر [illegible] منقولست [illegible]
عرض کردم [illegible] فرمودند [illegible] ختم [illegible]
آنحضرت [illegible] قرآن [illegible] قسمت [illegible] دوازده
قسمت کرده‌اند و در حدیث دیگر منقولست از آنحضرت که قرآن عهد [illegible] بندگان [illegible]
در قرآن الهی نظر نمایند هر روز پنجاه آیه بخوانند و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که هر که در شبی ده آیه بخواند او را از غافلان
نمی‌نویسند و اگر در شبی پنجاه آیه بخواند او را از ذاکران مینویسند و اگر صد آیه بخواند او را از قانتان مینویسند و اگر دویست آیه
بخواند او را از خاشعان مینویسند و اگر سیصد آیه بخواند او را از رستگاران و فایزان مینویسند و اگر پانصد آیه بخواند او را مینویسند
از جماعتی که سعی بسیار میکنند در عبادت و اگر هزار آیه بخواند برای او قنطاری مینویسند از نیکی که هر قنطاری پانزده هزار مثقال
از طلا باشد و هر مثقالی بیست و چهار قیراط باشد و قیراط کوچکش مثل کوه احد باشد و قیراط بزرگش مثل ما بین آسمان و زمین باشد
حضرت باقر العلوم علیه السلام منقولست که هر که در مکه ختم کند قرآن را از جمعه تا جمعه [illegible] روز جمعه ختم کند [illegible]
از اجر و ثواب [illegible] برای او مینویسند از اول جمعه که در دنیا بوده [illegible] تا آخر جمعه که خواهد بود و همچنین اگر در سایر جاها ختم کند [illegible] قرآن
و [illegible] ولی [illegible] گوش [illegible] ثواب بسیار [illegible] چنانکه در حدیث صحیح
منقولست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که خانه که قرآن در آن خوانده شود [illegible]
و شیاطین از آن خانه دور میشوند [illegible] چنانکه ستاره [illegible] اهل زمین [illegible]

از آنحضرت منقولست که گاهی حق تعالی [illegible] که خداوند عالم قصد میکند عذاب اهل زمین را چون نظر میکند بسیار پیران که قدم بر مسجد میزنند بسوی [illegible]
و اطفال که قرآن یاد میگیرند از ایشان رحم مینماید و عذاب را از ایشان دور میگرداند و بسند صحیح مرویست از حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه
که هر که یک حرف از کتاب خدا را گوش دهد بی آنکه بخواند حق تعالی برای او حسنه مینویسد و گناهی از او محو نماید و درجه برای او بلند کند و کسی
که نظر در قرآن [illegible] بخواند حق تعالی ده حسنه برای او مینویسد و ده سیئه از او محو نماید و ده درجه برای او بلند گرداند و فرمود که [illegible]
[illegible] بهر حرفی و هر که حرفی از قرآن نشسته در نماز بخواند خداوند عالم پنجاه حسنه برای او ثبت نماید و پنجاه گناه از او محو نماید
و پنجاه درجه برای او بلند گرداند و هر که حرفی ایستاده در نماز بخواند خداوند عالم صد حسنه برای او ثبت نماید و صد سیئه از او محو
فرماید و صد درجه برای او بلند گرداند و هر که عمداً قرآن را فراموش کند مستحق جهنم گردد چنانچه در حدیث صحیح مرویست از حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله که هر که قرآن را یاد گیرد و عمداً فراموش کند چون بمحشر وارد شود دستش در گردنش بسته خداوند عالم بعدد
هر آیه ماری بر او مسلط گرداند که در جهنم قرین او باشد و ظاهر آنست که فراموشی سهو و نسیان بسبب ضعف قوت حافظه اگر فراموش کند
قصوری ندارد و ظاهر امر او فراموش کردن [illegible] است که عمل بمعانی قرآن نکند [illegible] اگر چه فراموشی الفاظ و کلمات کتاب الهی
نیز باعث پستی درجات میشود و بسند صحیح مرویست از یعقوب بن احمر که بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم
که مرا [illegible] بخاطرم [illegible] قرآن را فراموش کرده ام [illegible] حضرت فرمود [illegible]
و فرمود که بدرستی که شخصی که فراموش کرده است سوره از قرآن را آن سوره در قیامت [illegible] درجه بلندی از درجات بهشت [illegible]
[illegible] و میگوید که السلام علیک [illegible] جواب میگوید که و علیک السلام تو کیستی میگوید من فلان سوره ام که مرا ضایع کردی و ترک نمودی
اگر تو متمسک میشدی بمن [illegible] امروز ترا باین درجه میرسانیدم پس آنحضرت فرمود که [illegible] بر شما باد که [illegible] قرآن را
که جمعی قرآن را یاد میگیرند که ایشانرا قاری بگویند و جمعی قرآن را یاد میگیرند که باواز خوش بخوانند و پروا ندارند که کسی [illegible]
دانست که کلمات قرآن [illegible] بکمال [illegible] چون خداوند عالم [illegible] ایجاد
کرد [illegible] لوح [illegible] جبرئیل انتقال نمود [illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible] نبوی صلی الله علیه و آله [illegible] معانی
متعدده دارد چنانچه در حدیث صحیح مرویست از عبد الله بن سنان که پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر
بسم الله الرحمن الرحیم فرمود که با اشارتست [illegible] و بلندی منزلت او [illegible] و سین اشارتست [illegible] و مجد و بزرگواری او [illegible]
از تفاسیر وارد شده که با اشارتست [illegible] نبوتست [illegible] که عبارتست از [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] و سین اشارتست
بسر نبوت [illegible] که ائمه کرام علیهم السلام [illegible] و میم اشارتست [illegible] و بسند صحیح مرویست از حضرت صادق
علیه السلام که الف الله اشارتست بآلاء الهیست [illegible] و لام اشارتست [illegible]
خداوند عالم [illegible] و ها اشارتست بهوان و خواری مخالفان [illegible] و رحمن اشارتست [illegible]

خداوند عالم

خداوند عالم است [illegible] اشارتست بمهربانی او [illegible] و بسند معتبر مرویست از حضرت امام
رضا علیه السلام که اول چیزی که خداوند عالم برای تعلیم بندگان [illegible] حروف معجم بود [illegible] از امیر المؤمنین علیه السلام
مرویست در تفسیر حروف معجم که الف اشارتست بآلاء الهیست و با اشارتست به بهجت و بقای ذات الهیست و تا اشارتست [illegible]
[illegible] قائم آل محمد [illegible] و ثا اشارتست بثواب [illegible] و جیم اشارتست بجلال و جمال الهیست و حا اشارتست بحلم
الهیست [illegible] گناهکاران و خا اشارتست بخمول [illegible] و دال اشارتست بدین خداوند و ذال اشارتست
بجلال و بزرگواری خداوند عالم و را اشارتست برأفت و رحمت خداوند عالم و زا اشارتست بزلزلهای روز قیامت و سین اشارتست
[illegible] و شین اشارتست [illegible] و صاد اشارتست بصدق [illegible] خداوند عالم [illegible]
که گروه چون گذرند کل خلق از پل صراط [illegible] ظالمان [illegible] و ضاد اشارتست بضلالت [illegible] و طا اشارتست
بطوبی [illegible] که برای شیعیان خلق شده و ظا اشارتست بظن [illegible] مؤمنان [illegible] بکافران [illegible]
و عین اشارتست بعلم [illegible] خداوند عالم و غین اشارتست [illegible] و فا اشارتست
بفوجی از افواج آتش و قاف اشارتست بقرآن که [illegible] خداوند عالم [illegible] چنانچه فرموده إنّ علینا جمعه و قرآنه [illegible] و کاف
اشارتست بکفایت [illegible] خداوند عالم [illegible] و لام اشارتست [illegible] کافران [illegible]
[illegible] ملکیت خداوند عالم [illegible] چنانچه خداوند عالم فرموده لمن الملک الیوم یعنی برای کیست امروز
مملکت و پادشاهی [illegible] لله الواحد القهار یعنی مملکت [illegible]
برای [illegible] و نون اشارتست بنوال [illegible] بندگان صالح [illegible]
[illegible] و ها اشارتست بهوان و خواری [illegible] برای کافران و لام الف اشارتست بکلمه طیبه
لا اله الا الله [illegible] و یا اشارتست بید قدرت الهیست [illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible] نازل گردانید قرآن را [illegible]
که جمیع فصحای عرب [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] در حدیث [illegible] مرویست [illegible] صلی الله علیه و آله و
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام در خدمت آنحضرت [illegible] یا رسول الله [illegible] امیر المؤمنین
[illegible] امیر المؤمنین
[illegible] الف اشارتست [illegible]
[illegible] اشارتست [illegible] مؤمنان است

تحیت و سلام و صلوات کردن و در زبان بکبکر راتم کمک خداست که هرگز زایل نشود نون اشارتست بآیه نون والقلم وما یسطرون کرکم
نور بیست از انوار الهی که در لوح محفوظ نگاشته که مقربان درگاه احدیت بشناسند و بخوانند سعفص صاد اشارتست بمجازات
صاع بالصاع است یعنی صاع جزا و مکافات برابر صاع عمل کردار است قرشت یعنی جمیع نمایند حشر کنند در روز قیامت و حکم کنند
در میان ایشان بحق و راستی و ظلم و میل برایشان نکنند و در حدیث دیگر وارد شده که شمعون پرسید از حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله از ضرورت مهر حرف که ابجد چیست معنی ابوجاد چیست هوز و حطی و کلمن چیست سعفص و قرشت چیست کجا ثخذ چیست
فرمودند اشارتست بعقل پدر ما آدم علیه السلام است که چون دو خوبی گندم خوردن کند دو هوز اشارتست بهوا در ساقط شدن آدم است
از آسمان و نازل شدن او بسوی زمین حطی احاطه کردن تبرک الهی است یعنی کلمن کلمه الله است سعفص اشارتست بمکافات صاع
بالصاع است قرشت اقرار نمودن پدر ما آدم است بتبرک الهی خود که خداوند عالم است قبرش ارض الغیر شوهای کم گرفت
و کتب اشارتست بنوشته ابجد است در لوح محفوظ پیش از خلقت آدم علیه السلام بدو هزار سال که آدم را از خاک ایجاد کنند و علیه السلام
بدو هزار سال کند چون بنا بکلمات الهی وجهها برسانه مبین حروف ابجد از این آنچه مسطور در انسان است تجا حروف ثخذ ضظغ تا آنجا است
که هر کاغذی که عقلا انها باشد از علوم معارف بهره است چه جمیع کتب و صحف که از آسمان نازل شده برانبیا مجموع صد و بیست و چهار هزار نبی
که بعضی از انبیای رسل نازل شده در بعضی انبیا صد و بیست و چهار هزار تمر مذکور صد و سیزده از ایشان مرسل و پنج نفر از اولوالعزم
و چهار نفر پیغمبر صاحب کتاب بوده اند چون آدم و شیث و ادریس و نوح علیه السلام و از جمله صحف نجاه صحیفه بر شیث نازل شده سی صحیفه بر ادریس نازل شد
و بیست صحیفه بر ابراهیم علیه السلام نازل شده و ماه مبارک رمضان زبور بر داود نازل شد در دوازدهم ماه مبارک رمضان و تورات بر موسی
علیه السلام نازل شده در ششم رمضان المبارک و انجیل بر عیسی علیه السلام نازل شده در سیزدهم ماه مبارک رمضان و قرآن بر حضرت خاتم
النبیین صلی الله علیه و آله نازل شده در شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان و آنچه بر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله نازل شده از احادیث قدسی و جمیعا
آنچه سوای قرآن که آیات قرآن مختوم شود و مجموعش شش هزار و ششصد و شصت و شش آیه باشد و بعضی کلام خدا میست که جبرئیل علیه السلام آورد و او جبرئیل را اسرافیل
بمیکائیل رسانید و میکائیل بجبرئیل که حضرت جبرئیل بر حضرت خاتم النبیین و گاهی با آنحضرت خطاب بی واسطه میشد و حالت
ملکوت و حالت آنحضرت بیهوشی میشد چنانکه در حدیث وارد شده که گاهی آنحضرت با صحابه نشسته بودند و بیهوشی میرسید
حضرت را سر مبارک و نفس که بیهوشی هم عرق از سر و روی مبارکش جاری میشد و بعد فرمودند که خداوند عالم چنین و چنان
گفت و چنین امر و چنان نهی کرد و اکثر عامه و خاصه گویند که غشیت و بیهوشی آنحضرت در حین نزول جبرئیل میشد و آنحضرت
هیچ بر روایت کرد از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از بیهوشی پیغمبر که آیا در حین نزول جبرئیل بود چنین میشد فرمودند که جبرئیل
هر وقت که برای آنحضرت نازل شد در حضور آنحضرت مطلب مینمود و وقتی که بخدمت آنحضرت می‌رسید مثل بنده می‌نشست در برابر آنحضرت و اشارت
بیهوشی بند کانش در نزد آیات خدا نمود بلکه بیهوشی آنحضرت در حکم مخاطبات بی واسطه بود که ملکی در میان واسطه نبود و در حدیث

در ستی ناحق حیم جلالت و کبریا که و ای ثنای اوست حا اشارت بحق و حق و حلیم است خا خبیر داری خداوند عالم است از احوال بندگانش دال
اشارتست بدیان یوم الدین است ذال اشارتست بذی الجلال والاکرام است را رحمت اوست بر بندگانش زا زینت معبود بر حق است
سین اشارتست بسمیع شنوای مطلق است شین شکر کنی خداوند عالم است بر بندگان مؤمن صاد صادق وعده وعیدهای اوست ضاد ضار
بضار و نافع است طا طاهر و مطهر است ظا ظاهر و هویدا است علیم عالم بکردارهای بندگانست غین غیاث و فریادرس است بندگانش فا فاطر
بخالق الحب و النوی است قاف قادر است بر جمیع خلق کاف کافی است لا لطیف است بر بندگانش میم مالک الملک عالم است
نون نور آسمانها و زمین از عرش اوست واو واحد و یکتا است که مقصود است در جمیع حاجتها ها هادی است کنندگانش خلایق است لام
اشارت بکلمه طیبه لا اله الا الله است یا ید قدرت اوست که بر سر همه خلق بسط است حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که
تفسیر امیر المؤمنین برای حروف تهجی تفسیر نیست که خداوند عالم راضی شده و پسندیده و ارزانی بندگانش بود و چون این کلام
معجز نظام از آن امام همام شنیدند مسلمان شدند و اسلام بعدی روایتست از حضرت باقر العلوم علیه السلام که چون حضرت عیسی علیه السلام
از مادر متولد شد در روز اول چون اطفال دو ماهه بود و چون نه ماهه شد مادرش او را گرفته آورد به پیش معلم که تعلیم نماید
نماید معلم بوی گفت که بگو بسم الله الرحمن الرحیم حضرت عیسی بسم الله بر زبان جاری کرد و نشد معلم گفت بگو ابجد عیسی
سر بالا برداشت و گفت ای معلم میدانی که معنی ابجد چیست معلم تازیانه بر روی بلند کرد و عیسی علیه السلام گفت ای معلم مرا مزن مرا اگر
میدانی بگو و الا از من بپرس تا تفسیرش تمام معلم گفت چیست تفسیر ابجد عیسی علیه السلام گفت الف آلاء و نعمای الهی است و با بهجت
عظمت خداست و جیم جمال و جلال اوست دال دین خداست که تعریف و تنزیه است و اول بیست برای دوزخیان وزا زفیر و شهیق
کشیدن آتش است حطی یعنی ریخته شده و بخشیده شد بدو کنندگان کلمن کلام خداست که تبدیل کننده نیست برای کلمه
سعفص صاعی از روزی در برابر صاعی از عمل و برابر صاع از جزا است قرشت یعنی خداوند عالم جمع خواهد نمود جمیع
در روز حشر معلم بمادر عیسی علیه السلام گفت که بگیر ای زن فرزند را که علم علمی و فطری دارد که محتاج بمعلم نیست و این روایت
علیه السلام مرویست که عثمان بن عفان از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله پرسید از تفسیر ابجد فرمودند که بیاموزید تفسیر ابجد را
که در وی عجایبها است وای بر عالمی که تفسیر او را نداند عرض کردند که یا رسول الله تفسیرش چیست فرمودند که ابجد الف اشارتست
بالاء الهیست و با بهشت است و جیم جهنم است دال دین خداست هوز ها اشارتست بهاویه
وای بر کسی که در آتش جاوید باشد واو ویل است برای جهنمیان زا زاویه ایست در جهنم پناه میبریم بجناب احدیت از آنچه در وست
حطی حا حطه است یعنی آمرزش گناهان از توبه کنندگان در شب قدر طا اشارت بطوبی است که درختی است که خداوند عالم بید قدرت
آفریده و دمیده و میوه‌های انواع حور در شاخهایش بالا از حصارهای بهشت دیده شود که میوه‌اش زیور و حلیها باشد یا ید قدرت
الهیست کلمن کاف کلام الهیست که تبدیل کننده برای او نیست لام اشارت بملاقات بهشتیان است با یکدیگر و با سبب زیارت

دیگر

در حدیث صحیح مرویست از ابن عباس که جبرئیل شصت هزار مرتبه بر حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله نازل شد و در بسته در بعضی روایات [illegible]
که حارث بن هشام پرسید از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله که چگونه آمدن وحی میشود گفتند گاهی بر من میرسد چون صدای
جرس و این حالت بر من دشوارتر است که گویا میکند دل مرا از جای خود و عرق عرق میشوم و گاهی است که مصور میشود ملکی بصورت
مردی و بر من نازل میشود و با من سخن میگوید و در حدیث دیگر وارد شده که در هنگام نزول وحی بر آنحضرت در پیش روی آنحضرت
صدای ظاهر میشد چون صدای زنبور و در بسته معتبر مرویست که در روزهای سرد که وحی بر آنحضرت نازل میشد پیشانی مبارکش عرق
عرق میشد و رنگ روی مبارکش متغیر میشد و سر در پیش می‌انداخت و اکثر اصحاب در خدمت آنحضرت میشدند [illegible]
نزول وحی از شرم و انفعال سرها در پیش می‌انداختند و در حدیث دیگر وارد شده که در اوایل نبوت آنحضرت چون وحی بر آنحضرت
که نازل میشد لبهای مبارکهای خود حرکت میداد در بیم آنکه کلام [illegible] نازل شد که لا تحرک به
لسانک یعنی حرکت مده یا محمد در حین نزول قرآن زبان خود را و در هنگام نزول وحی بر آنحضرت الم [illegible] مرسید و صداع
در سر مبارکش بهم میرسید که در سر مبارک [illegible] چنانکه در این آیه کریمه انا سنلقی علیک قولا ثقیلا اشارت بدین
معنی شده و باید دانست که قرآن ناسخ جمیع کتابها است و شریعت آنحضرت ناسخ جمیع شرایع گردید اما انجیل و توریة از آسمان
[illegible] نصاری و یهود دیگر گو میباشد توریة و انجیل در میان است [illegible] دعوی باطل و افترای محض است [illegible] تواریخ نصرانیان
که موسوم بتواریخ فرنگیست معلوم میشود که در زمان مسیح علیه السلام از مردمان [illegible] از زمان [illegible]
و اعتقاد بمسیح داشتند و با وجود این [illegible] یهود [illegible] پنهان میبودند و در زمان مسیح و بعد از رفع مسیح [illegible] دعوت بدین مسیح
[illegible] که مطلع بر احوال ایشان میشد بقتل ایشان می‌آوردند چنانکه یوسف بن یعقوب نجار را سنگسار کردند
و اندراوس و شمعون بطرس و شمعون برادر یوسف نجار و فلیپس و بولس را صلب نمودند و یعقوب برادر یوحنا [illegible]
نجار و برثلوما و [illegible] و توما را بشمشیر کشتند [illegible] و انجیل که کتاب آسمانی بود [illegible] مفقود
گردید و بعضی از فصول آن که [illegible] حفظ نموده [illegible] ایشان [illegible] غلط [illegible] اشارت
بحضرت خاتم النبیین است و بقای دین او تا آخر الزمان و بالجمله بعد از آنکه مسیح از اقلیم خاک باوج سماک افلاک رفت و اکثر فصول
انجیل در میان مفقود گردید و بعضی از مردمان که بدین مسیح بودند بعد از رفع مسیح [illegible] سال چون انجیل را در میان ندیدند
برگردیدن از دین مسیح گشتند پس متی که از شاگردان مسیح بود متوجه تالیف انجیل گردید و آنرا انتظام داد بلغت یونانیان
در شهر انطاکیه که از شهرهای روم است و بعد از رفع مسیح [illegible] سال مرقس [illegible] متوجه تالیف انجیل گردید و بعد از
آن لوقا الطبیب انطاکی شاگرد شمعون بطرس و بعد از آن یوحنا بن [illegible] که از شاگردان عیسی بود تالیف انجیل نمود که
و از این جهت است که نصاری [illegible] انجیل در میانست و بالجمله نقل احکام از مسیح علیه السلام منحصر شد بچهار نفر یعنی بطرس و یوحنا

و یعقوب

و یعقوب [illegible] بود و جمعی که نقل احکام از ایشان نموده اند [illegible] لوقای طبیب انطاکی و مرقس همراه بولس [illegible]
در پنهان ایشان بودند و امر نصرانیان بدین منوال بعد از رفع مسیح سیصد سال مستور بود و بعد از آن پادشاهی عاشق دختر نصرانیه [illegible]
[illegible] شد و او را بزنی گرفت و از او پسری بوجود آمد و آن دختر پسر خود را در مهد تعلیم دین عیسی نمود و بعد از آنکه آن پسر پادشاه شد [illegible]
بر اظهار دین نصاری [illegible] شهرهای [illegible] میگفتند و چون آن پسر را نام قسطنطین
بود نام شهر را قسطنطنیه کرد و قسطنطین [illegible] دعوت [illegible]
که اولی ولایت [illegible] مسیح شد و الا سزاوار حکومت و سلطنت [illegible] تثلیث [illegible]
از بولس داشت [illegible] اعتقاد آن بود [illegible] مسیح [illegible] مصلوب گردید [illegible]
مسیح [illegible] و بعد از رفع مسیح سیصد سال [illegible] از تاریخ [illegible] این انجیل [illegible] انجیل است [illegible]
بر مسیح علیه السلام نازل گردید [illegible] حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله در توریة و انجیل [illegible]
و حافظان ایشان محو شد [illegible] در توریة و انجیل [illegible] در فصل [illegible] از سفر اول کتاب توریة اشارت بنبوت حضرت خاتم
النبیین صلی الله علیه وآله شده و آنحضرت را [illegible] گویند بدین عبارت که [illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] اسمعیل [illegible]
بخشیده و صاحب ثمره و میوه [illegible] و اولاد او را بسیار خواهم کرد [illegible] دوازده [illegible]
[illegible] احکام [illegible] توریة [illegible] موافق شریعت سید المرسلین [illegible] مخالف [illegible] در فصل چهارم
از سفر [illegible] توریة وارد شده [illegible] در فصل [illegible] حرام است
و در آخر این فصل [illegible] در فصل چهارم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] احکام [illegible] انجیل نصاری است [illegible]
احکام [illegible] انجیل [illegible] احکام [illegible]
پس ثابت شد که توریة و انجیل که یهود و نصاری ادعای [illegible] آن کتابها که [illegible] نازل شده [illegible] عیسی علیهم السلام
نیست بلکه حافظان ایشان جمع کرده اند [illegible] و الله العالم بحقایق
الاحوال عقبه [illegible] سبب تسمیه [illegible] علیهم السلام [illegible] آدم مرویست از
حضرت صادق علیه السلام که حضرت آدم ابو البشر را آدم از آن جهت میگفتند که از ادیم زمین خلق شده و در حدیث دیگر وارد شده

که آنحضرت را آدم میگفتند برای آنکه رنگش گندم گون بود **حوا** بسند صحیح مرویست از ابو بصیر مرادی که شنید از حضرت
صادق علیه السلام فرمودند که حوا را از آن جهت حوا گفتند که مخلوق شده بود از حی و زنده که آدم علیه السلام بود چنانکه خداوند عالم فرموده خلقکم من
نفس واحدة وخلق منها زوجها یعنی آفرید شما را خداوند عالم از یک نفس و آفرید از آن نفس جفتش را **ادریس** بسند
صحیح مرویست که ادریس علیه السلام مردی بلند بالا بود و شکمی بزرگ داشت و سینه اش عریض بود و موی بدنش بسیار بود و
دیگر گوشش بزرگتر از دیگری بود و او را ادریس از آن جهت میگفتند که درس حکمتهای الهی و معارف بسیار به بندگان خداوند عالم گفت
و ادریس علیه السلام مدتی در میان قوم تفکر در عظمت و جلالت معبود عالم میکرد و تدبر مینمود در خلقت آسمانها و زمین و گردش آفتاب
و ماه و نازل شدن باران و باد و خود میگفت الهی این نظام را صانعی و مدبری هست که بقدرت کامله او این عالم بر پاست
تا آنکه روزی [illegible] از قوم خود خطابت کرد و پند و موعظه میگفت و نصیحت مینمود و میترسانید ایشان را از عذاب الهی و ایشان را دعوت
کرد بعبادت خالق این عالم پس قوم وی شنیدند بیکبار آمدند بنزد وی و دعوت او را قبول نمودند تا آنکه هفت نفر جمعیت
کردند و را اطاعت و فرمان برداری وی [illegible] زیاده شد تا هفتاد نفر و بعد از مدتی تا پانصد نفر جمعیت کردند تا آنکه جمعیت
ایشان هزار نفر گردید پس ادریس علیه السلام از آن هزار نفر صد نفر را اختیار کرد و از صد نفر هفتاد نفر و از هفتاد نفر ده نفر را برگزید
از ده نفر هفت نفر را اختیار کرد و فرمود که ای قوم این هفت نفر دعا کنند و ما آمین گوییم شاید خداوند عالم دین خود را بر ما ظاهر
کند پس ایشان دستها بر زمین گذاشتند و دعا میکردند چیزی بر ایشان ظاهر نشد پس دستها بجانب آسمان بلند کردند تا آنکه خداوند
عالم وحی کرد بحضرت ادریس علیه السلام و نبوت و پیغمبری او را داد و آنحضرت درس حکمتهای الهی بر قوم خود گفت و قوم ایمان
آوردند تا وقتی که حضرت ادریس علیه السلام را بآسمان بردند پس از رفع ادریس اختلاف در میان قوم بهم رسید و بدعتها
در میان ایشان پدید گردید تا زمان نوح علیه السلام **نوح** بسند معتبر منقولست از حضرت صادق علیه السلام که نام نوح
عبد الغفار بود و او را نوح نامیدند برای آنکه بر نفس خود نوحه میکرد و در حدیث دیگر از آنحضرت مرویست که نام نوح عبد الملک بود
و او را نوح میگفتند برای آنکه پانصد سال گریه میکرد بر نفس خود و در حدیث دیگر وارد شده که نامش عبد الاعلی بود و در حدیث
دیگر وارد شده که او را نوح میگفتند برای آنکه در گریه و نوحه بود و خود را از آنچه قومش در وی بودند از ضلالت و گمراهی و نوح علیه السلام
بنده شکور نیز میگفتند چنانکه در حدیث صحیح مرویست از حضرت باقر العلوم علیه السلام که نوح را خداوند عالم عبد شکور نامید برای
آنکه صبح و شام میگفت اللهم انی اشهدک انه ما امسی و اصبح بی من نعمة او عافیة فی دین او دنیا فمنک وحدک لا
شریک لک لک الحمد و لک الشکر بها علی حتی ترضی و بعد الرضا **ابراهیم** در احادیث بسیار وارد شده که آنحضرت را ابراهیم
میگفتند برای آنکه [illegible] و نیکوکاری کرد در دنیا و قصد آخرت نمود و بعضی از محدثان علما گفته اند چون بیزاری جست از دنیا
و قصد آخرت نمود او را ابراهیم گفتند که اشتقاقش [illegible] بود [illegible] یعنی بیزار شد و قصد نمود و او را خلیل میگفتند

در حدیث صحیح

و در حدیث صحیح منقولست از حضرت امام علی نقی علیه السلام که خداوند عالم حضرت ابراهیم را خلیل خود گردانید برای آنکه بسیار
میگفت بر محمد و آل او و در حدیث دیگر مرویست از حضرت صادق علیه السلام که خداوند عالم ابراهیم را خلیل خود خواند برای آنکه
سجده بسیار میکرد بر زمین و از جابر بن عبد الله انصاری مرویست که شنیدم از حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله که خداوند
عالم ابراهیم را خلیل خود گردانید برای آنکه اطعام فقیران میکرد و در شبها نماز میکرد در حالتی که مردم در خواب بودند و در حدیث معتبر
مرویست که چون خداوند عالم ابراهیم را بمرتبه خلت رسانید ملک موت بصورت جوانی نیکوروی که در جامه سفید پوشیده بود
به بشارت خلت داخل ابراهیم علیه السلام شد و آنحضرت مرد غیوری بود و هر وقت که از خانه بیرون رفتی در خانه را بستی و کلید را
همراه خود بردی پس روزی ابراهیم علیه السلام از بیرون آمد و در خانه را گشود دید جوانی خوش صورت در میان خانه ایستاده و رنگش از غیرت متغیر گشت
بحرکت آمد و پرسید که ای بنده خدا کیستی و که ترا داخل کرد در خانه من ملک موت گفت صاحب خانه مرا داخل کرد ابراهیم گفت صاحب خانه
سزاوار تر است بر خانه خود از من کیستی تو ملک موت گفت من ملک الموتم ابراهیم علیه السلام در فزع شد و گفت آمده ای که
قبض روح من کنی ملک موت گفت یا ابراهیم برای قبض روح نیامده ام بلکه خداوند عالم ترا خلیل خود خوانده به بشارت این
آمده ام ابراهیم علیه السلام گفت چون چنین است [illegible] عبادت [illegible] **یعقوب** بسند صحیح
مرویست از حضرت صادق علیه السلام که یعقوب و عیص دو برادر بودند و در یک شکم اول عیص از مادر متولد شد و یعقوب
در عقب وی از مادر بیرون آمد یعقوب از آن جهت گویند که در عقب برادرش آمد و یعقوب را اسرائیل نیز میگفتند برای آنکه اسر بمعنی بنده است
و ایل خداوند عالم یعنی بنده خدا و در حدیث دیگر وارد شده که اسر بمعنی قوت است و ایل اسم خداست پس اسرائیل یعنی
قوت الله است و در حدیث دیگر مرویست از کعب احبار که یعقوب علیه السلام را اسرائیل از آن جهت گویند که او خادم بیت المقدس
بود و هر شب اول داخل بیت المقدس [illegible] میشد و آخر از همه مردم بیرون میرفت
و هر شب چراغها را [illegible] روشن میکرد [illegible] خاموش [illegible] تعجب میکردند [illegible]
در بیت المقدس [illegible] یعقوب علیه السلام جن را گرفت و نام
جن ابلیس بود [illegible] اسرائیل **یوسف** بسند صحیح مرویست از حضرت صادق علیه السلام که یوسف را یوسف از آن جهت
میگفتند که یعقوب علیه السلام در فراق وی تأسف بسیار [illegible] برادران او [illegible] یوسف [illegible]
که فضایل و کمالات او [illegible] **موسی** بسند صحیح مرویست از مفضل بن [illegible] که خداوند عالم برکات و رحمات خود را نازل کرد
بر موسی علیه السلام در حالتی که در شکم مادر بود [illegible] فرعون [illegible] موسی را در تابوتی [illegible]
آب [illegible] موسی نامیدند برای آنکه مو بزبان قبطیان آب است و سی بزبان ایشان چوب است و آنحضرت را کلیم نیز میگفتند زیرا

که خداوند عالم با وی تکلم نمود چنانکه در حدیث صحیح منقول است از حضرت باقر العلوم علیه السلام که خداوند عالم وحی کرد بحضرت موسی
بن عمران علیه السلام که یا موسی آیا میدانی که چرا برگزیدم ترا از میان بندگان خود بکلام خود موسی گفت نه ای پروردگار پس ندا از خطاب
الهی شد که یا موسی برگزیدم و دیدم دلهای بندگان خود را از پشت و رو پس نیافتم دلی که نرم تر از دل تو باشد و شکسته تر
از تو باشد برای آنکه در هنگام نماز گونهای روی خود را بسیار بخاک میمالی پس ترا برگزیدم بوحی و کلام خود **خضر** بسند صحیح
مرویست از حضرت صادق علیه السلام که خضر پیغمبری بود مرسل خداوند عالم او را فرستاد بمیان قوم که ایشان را دعوت نماید
بعبادت و اطاعت پروردگار عالم و دلالت نماید بر پیغمبران و کتابهای آسمانی و علامت پیغمبری وی آن بود که بر هیچ
چوب خشکی که میرسید سبز میشد و هر زمین خشک و خالی که میرسید به برکت وی سبز میگردید و از این جهت او را خضر میگفتند و نامش
تالیا پسر ملکان و او پسر عابر و او پسر ارفخشد و او پسر سام و او پسر نوح علیه السلام **داود** بسند صحیح مرویست از سلیمان [illegible] که
شنید از حضرت امام رضا علیه السلام که از حضرت صادق علیه السلام نقل میکرد در تفسیر آیه کریمه فتبسم ضاحکا من قولها که
تبسم کرد سلیمان علیه السلام از سخن گفتن مورچه فرمودند که چون مورچه بزرگ مورچگان بود و چون عظمت و حشمت سلیمان
علیه السلام را دید بمورچگان گفت که یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان وجنوده یعنی ای مورچگان داخل
شوید بمسکنهای خود که درهم نشکنند شما را سلیمان و لشکریان او پس باد سخن مورچه را بگوش سلیمان رسانید سلیمان امر نمود
باحضار مورچه چون مورچه را حاضر کردند سلیمان علیه السلام با وی گفت که ای مورچه آیا نمیدانستی که من پیغمبرم از جانب خداوند عالم
و هیچ ظلم نمیکنم چرا تحذیر نمودی مورچگان را از من و از لشکریان من مورچه گفت یا نبی الله ترسیدم که مورچگان
نظر بزینت لشکریان تو نمایند و فریفته گردند و از یاد خداوند عالم خود غافل گردند پس مورچه پرسید که یا سلیمان
تو بزرگتری یا پدرت سلیمان علیه السلام فرمودند که پدرم داود علیه السلام مورچه گفت که پس چرا حرفی در نام تو زیاده از حروف نام پدرت
افزوده اند سلیمان علیه السلام گفت نمیدانم مورچه گفت یا سلیمان چون پدرت داود زخم دل خود را بدوای محبت مداوا نمود
او را داود گفتند و امید دارم که تو نیز ملحق شوی بپدر خود پس مورچه گفت آیا میدانی که چرا باد در فرمان تو شد سلیمان گفت
نمیدانم مورچه گفت یا سلیمان این اشاره است ببشارت و کرامت از جانب خداوند عالم بر تو یا سلیمان اگر جمیع ممالک را در فرمان تو کنم
چنانکه باد را در فرمان کردانیدم زوال و فنای همه از دست تو چون زوال باد باشد که بگذرد و ناپیدا گردد پس از هر طرف شد سلیمان علیه السلام
از حکمتهای که مورچه بروی گفت تبسم کرد **ایوب** مرویست بسند صحیح که ایوب را ایوب میگفتند برای آنکه برگردید بعافیت و نعمت
و مال و فرزند بعد از مبتلا شدن بالوان مصیبت و انواع بلیت و اشتقاق آن از آب یئوب است [illegible]
رجوع است **یونس** در حدیث صحیح وارد شده که چون یونس علیه السلام از میان قوم رفت در حالتی که غضبناک بود بر قوم
و انس او با خداوند عالم بود و بعد از برگشتن بمیان قوم [illegible] از این جهت یونس گفته شد **مسیح** در حدیث صحیح وار

شده که عیسی

شده که عیسی را مسیح گفتند برای آنکه سیاحت بسیار میکرد در روی زمین و در حدیث دیگر وارد شده که مسیح از آن میگفتند برای آنکه هر
آفت و علامت که داشت بمالیدن دست او صحیح و سالم میگشتند **محمد** بدانکه اسما و القاب آنحضرت بسیار است و اکثر آنها در این
مختصر گنجایش ندارد پس ببعضی اکتفا نمایم بسند صحیح مرویست از حضرت امام حسن علیه السلام که جمعی از یهودان آمدند بخدمت
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و عالم ایشان از آنحضرت مسائل بسیار پرسید و از جمله سوالات این بود که یا محمد چرا نامیده اند
ترا محمد و احمد و ابوالقاسم و بشیر و نذیر و داعی پس آنحضرت فرمودند که نام محمد است برای آنکه پسندیده ام در زمین و مرا احمد گویند
برای آنکه پسندیده ام در آسمانها و کنیت مرا ابوالقاسم گویند برای آنکه خداوند عالم قسمت بهشت و دوزخ را در روز قیامت
بمن تفویض نموده قسمت خواهم کرد هر که در دنیا ایمان آورده باشد داخل بهشت خواهد شد و هر که کافر شده بمن و منکر من بوده داخل
دوزخ خواهد شد و در حدیث دیگر وارد شده که آنحضرت را ابوالقاسم میگفتند برای آنکه آنحضرت پدر مهربان امت بود و علی بن ابیطالب
امیرالمومنین علیه السلام بود و چون امیرالمومنین علیه السلام در روز قیامت بفرمان الهی قسمت کننده بهشت و دوزخ است پس
آنحضرت پدر قسمت کننده بهشت و دوزخ باشد و آنحضرت فرمودند که مرا بشیر گویند برای آنکه مژده و بشارت میدهم مطیعان و مومنان را
به بهشت و مرا نذیر گویند برای آنکه میترسانم عاصیان را از آتش دوزخ و مرا داعی گویند برای آنکه دعوت کننده و خواننده خلایقم
بدین الهی آنحضرت را یتیم میگفتند برای آنکه در اولین و آخرین مثل و مانند نبود چنانکه دُر یتیم گویند و از جمله
نامهای آنحضرت ماحی است برای آنکه محو کننده عبادت بتان بود یا آنکه ماحی کفر و سیئات بود و مشهورترین اسمهای
آنحضرت محمد است صلی الله علیه و آله و تفصیل معانی از نامهای آنحضرت بدین نحو است **حاشر** یعنی در روز قیامت در حضور آنحضرت
خلایق محشور شوند **عاقب** یعنی بعد از او پیغمبری نخواهد بود و در حدیث دیگر وارد شده که آنحضرت را عاقب برای آن گویند
که آنحضرت از عقب انبیا مبعوث شد **سراج** یعنی چراغ برای دنیا بوجود لازم الجود آنحضرت نورانی بود و ظلمت ایامی که پر از کفر بود
برطرف شد **نبی الرحمه** یعنی پیغمبری که رحمت است برای عالمیان و در حدیث وارد شده که آنحضرت را نبی الرحمه
میگفتند برای آنکه وجود آنحضرت رحمتی بود از جانب خداوند عالم که عذاب بر ایشان نازل نشد و در حدیث دیگر
وارد شده که آنحضرت فرمودند که وفات من نیز رحمت است برای شما زیرا که عملهای شما را بر من عرض میکنند
اگر از سیئات باشد من برای شما استغفار میکنم و اگر حسنات باشد خدا را حمد میکنم **نبی الملحمه** [illegible] آنحضرت
[illegible] بود برای آنکه مبعوث شد بکفار [illegible] **ضحوک** یعنی بسیار خنده روی [illegible] آنحضرت فرمودند که
[illegible] میکنم اما بغیر حق [illegible] چنانکه روزی آنحضرت بر سبیل مطایبه به پیره زنی گفتند که هیچ پیره زنی به بهشت نخواهد رفت پیره زن
گریست فرمودند که [illegible] جوان شوند و به بهشت روند آنحضرت [illegible] **قثم** دو معنی دارد یکی
[illegible] و آنحضرت [illegible]

هر سایلان و که ایمان داده بود و در بکری جمع است و آنحضرت جامع جمیع فضایل و کمالات بود **فاتح** یعنی گشاینده و آنحضرت گشاینده درهای
ایقان و ایمان بود در قلوبی که قفل کفر و نفاق بر او گشوده بود یا آنکه فاتح بمعنی حاکم است چنانکه در آیه کریمه فتح بمعنی حکم آمده که ربنا افتح بیننا یعنی پروردگارا
حکم کن در میان ما و آنحضرت بآیات بینات و معجزات باهرات حاکم بود در اظهار دین خدا یا آنکه حاکم متعلقات و مفصلات علوم بود
خاتم برای آنکه ختم رسالت بوی شد که پیغمبر در رتبه مقدم بود چنانکه فرموده که نحن الآخرون السابقون یوم القیامة یعنی ما
آخر مائیم که بحسب رتبه پیش همه مائیم در روز قیامت **امین** مأخوذ از امانت است و آنحضرت را از آن امین گویند با صدق ...
قبل از بعثت پیغمبر آنحضرت را محمد امین میگفتند **امی** و آنحضرت را امی میگفتند برای آنکه از ام القری که مکه است ... یا آنکه ...
یعنی خط ننوشت چنانکه در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام مرویست که حضرت سید المرسلین کتابها میخواندند و خطی نوشتند
و بسند معتبر مرویست که جعفر بن محمد صوفی که پرسیدم از حضرت امام محمد تقی علیه السلام که چرا حضرت سید المرسلین را امی میگفتند
فرمود که عامه اهل سنت چه میگویند گفتم عامه میگویند که از جهت آنکه نمیدانست خط نوشتن را فرمود که دروغ میگویند که
بر ایشان باد لعنت الله چگونه چنین باشد و حال آنکه خداوند عالم فرموده و هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم
آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمة یعنی خداوند عالم پادشاهیست که مبعوث گردانید در میان امیان که جماعت عرب اند پیغمبری از
ایشان که تلاوت کند بر ایشان آیات الهی را و تزکیه کند ایشان را و تعلیم کند بر ایشان کتاب الهی و حکمت خدا را پس
آنحضرت چگونه تعلیم میکرد چیزی را که نمیدانست والله که حضرت سید المرسلین میخواندند بهفتاد و دو زبان یا بهفتاد و سه زبان و مینوشتند
و آنحضرت را امی برای آن میگفتند که از ام القری که مکه است ... متولد شده و مکه از جمله شهرهاست چنانکه خداوند عالم فرموده لتنذر
ام القری و من حولها یعنی مبعوث گردانیدیم پیغمبر را برای آنکه بترساند مردم مکه را و کسانی که در حوالی مکه اند و شاید که ننوشتن آنحضرت
معجزه باشد از آیات باهرات آنحضرت که با آنکه منبع چشمهای علوم و معارف بود و مخزن جواهر و لآلی حکمتها بود ...
از جانب خداوند عالم علما و حکمتها ... برای آنکه اگر تعلیم خط و علم در میان قوم شهرت میکرد ...
از کسب کمالات ... چنانکه در آیه کریمه ولا تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون یعنی خط ننویسی ...
هر آینه شک کنند باطلان و گویند که محمد کتابها را از پیش خود نوشته ... پس امی بودن آنحضرت ... است که ...
بر نوشتن بلکه ... خط ... نوشت ...
صد مدرس ... و تفصیل معنی سایر اسما و القاب ... در رساله علحده نوشته شود و اما معنی اسامی و القاب اوصیای
کرام آنحضرت بدین نحو است **علی** در حدیث صحیح مرویست که آنحضرت را خداوند عالم نامی از نام خود ... کرد و ... علی نامید و آن
حضرت را علی میگفتند برای آنکه بلندی و زیادتی میکرد بر هر که مبارزت با آنحضرت میکرد و در حدیث دیگر وارد شده که علی از آنجهت میگفتند
که خانه آنحضرت ... و در حدیث بلندی بر سایر خانهای ... و در حدیث دیگر وارد شده که علی برای آن میگفتند که پا بر کتف پیغمبر

بهم نگذاشت

بهم نگذاشت و بلند شد برای کندن بتان از خانه کعبه و در حدیث دیگر وارد شده که آنحضرت را علی میگفتند برای آنکه نزد حق تعالی از همه
بالاتر ... در بالای ... شد و در حدیث دیگر وارد شده که علی از آنجهت میگفتند که اعلی ترین همه مردم بود در علم ...
بعد از حضرت خاتم النبیین و آنحضرت را امیر المؤمنین نیز میگفتند برای آنکه پادشاه مؤمنان بود در دنیا و آخرت ...
... جعفی مرویست که پرسیدم از حضرت باقر العلوم علیه السلام که چرا علی بن ابی طالب را امیر المؤمنین میگفتند فرمود برای آنکه
طعام روحانی از علوم و معارف به بندگان خدا اطعام میکند چنانکه در آیه کریمه ... یعنی طعام میدهیم ...
... طعام آمده و از جمله القاب آنحضرت یعسوب الدین است و یعسوب پادشاه زنبور عسل را گویند و آنحضرت پادشاه
مؤمنان بود ... زنبوران شهد حلاوت ایمان در سینهها داشتند و ... فرمان پادشاه خود ...
و ... دیگر از القابش قاید الغر المحجلین است یعنی سردار شیعیان نورانی و محجل اسبی را گویند که چهار دست و پایش سفید باشد
... گویند و در حدیث دیگر وارد شده که مواضع وضو ... و دستها و پاها است
از شیعیان در روز قیامت سفید خواهد بود از ... پس آنحضرت سردار شیعیان نورانی باشند و ... مبارک آنحضرت
... مختلف بود چنانکه در حدیث صحیح از آنحضرت مرویست که نام من در انجیل الیاس است و بزبان عرب ...
... است ... بود ... کفر ... حق ...
گویند ... در اوصاف حضرت خاتم النبیین گویند
... گویند ...
... مرغ ...
... یعنی ...
... یعنی ...
... از حضرت باقر العلوم علیه السلام ... آنحضرت را ... میگفتند ...
... امیر المؤمنین علیه السلام ... ابی طالب ...
آنحضرت ... برادر رضاعی ... آنحضرت ...
برادر رضاعی آنحضرت ... آنحضرت ...
... مبارک ...
... آنحضرت ...
... آنحضرت ...

آنحضرت را میمون و مبارک نمیدانند و نقلست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که نام من در آسمان و زمین فاروق است یعنی جدا کننده
حق از باطل که حق را از باطل و بطلان و شبهات جدا کرد و از روی ... ظاهر است و لقب ... آنحضرت الطهر است که بدور
آنحضرت جمع میکرد فرزندان خود را و امر میکرد ایشان را که ... آنحضرت در طفولیت ... بالای ... و در فرق و بازوی ...
دور میکرد و همچنانکه دانستی ... میگرفت جمیع برادران از بزرگ و کوچک ... الاعمام ... مشکلت
که ظهور ما علی ... غالب ابو علی ... پس نام آنحضرت ... بزرگوارش ظاهر شد و سایر اسما و القاب آنحضرت در باب ... انشاء الله
ذکر خواهد شد **فاطمه علیها السلام** به سند صحیح مرویست که آنحضرت را فاطمه میگفتند برای آنکه خداوند عالم ... دوستان او را از آتش جهنم
کند ... آتش نباشد و به سند صحیح مرویست از ... که گوید شنیدم از حضرت باقر العلوم علیه السلام که فرمود که فاطمه علیها السلام ...
... از حساب و ... روز قیامت ... آتش جهنم ...
باشد ... جون ... آنحضرت ... که ...
نا امیدی مرا فاطمه ... روز دوستان من ... آتش ... وعده های خود را ... که ...
راست میگوید ... وعده ... دوستان تو را و دوستان ذریت ترا از آتش ... خود ... اختلاف ...
امرکردم ... فاطمه ... شفاعت ترا قبول ... پیغمبران ...
... فاطمه ... مرتبه ... آنحضرت را ... بتول ...
... برابر ... آنحضرت را از ...
به سند صحیح از حضرت باقر العلوم علیه السلام وارد شده که خداوند عالم فاطمه را خلق کرد از نور عظمت خود چون آن نور درخشید ...
تمام آسمان و زمین را روشن کرد ... ملائکه ... سجده افتادند و گفتند ... این چه نورست
وحی آمد ... که این نوریست که از نور من ... ساکن کردانیده بودم ... آسمانها ... عظمت خود ... بیرون آورم ... از
از صلب پیغمبری که تفضیل نهاده‌ام او را بر جمیع انبیا و ازین نور بیرون آورم امامانی که قیام نمایند بامر من و هدایت
کنند خلق را ... من و خلیفه باشند در زمین من بعد از انقضای وحی من و به سند معتبر از ابان بن تغلب منقولست
که پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام که چرا حضرت فاطمه را زهرا گویند فرمود برای آنکه نور از روی مبارکش ... در روز سه مرتبه
یکی در وقت صبح که آنحضرت در محراب عبادت برای طاعت پروردگار ... ایستاد نور از روی مبارکش ... میدرخشید که
خانهای مدینه را ... احاطه میکرد و مردم مدینه ... میکردند و می‌آمدند بخدمت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله و می‌پرسیدند
که یا رسول الله این ... آنحضرت میفرمود که بروید بخانه دختر من فاطمه که نور از آنجا ساطع شده ... بخانه آنحضرت
می‌آمدند ... در محراب عبادت ... آن نور از روی مبارکش ساطع شده و وقتی که زوال ... روز ... مدینه را

نور از روی

نوری زردی احاطه میکرد و مردم ... میکردند و می‌آمدند بخدمت حضرت سید المرسلین و استفسار مینمودند آنحضرت بخانه فاطمه را
... چون می‌آمدند می‌دیدند که آنحضرت در محراب عبادت ... نور از روی مبارکش ... و هنگامی که آفتاب ... میشد
در هنگام غروب آفتاب ... سرخ ... مدینه را احاطه میکرد و مردم می‌آمدند بخدمت حضرت رسالت ... آنحضرت ... میفرمود
که بروید بخانه فاطمه ... نور از آنجاست چون می‌آمدند می‌دیدند که حضرت فاطمه علیها السلام در محراب عبادت نشسته و نور از روی مبارکش
ساطع ... پس آنحضرت ... آن نور در روی مبارک آنحضرت ... تا آنکه حضرت ... از روی او ... آن
نور انتقال نمود بحضرت حسین بن علی علیه السلام و از روی او انتقال نمود بحضرت سید الساجدین و از روی او بحضرت باقر العلوم ... جنین
انتقال مینماید در امام بعد از امامی تا روز قیامت **حسن علیه السلام** به سند صحیح مرویست از ابو حمزه ثمالی که از حضرت سید الساجدین
علیه السلام شنیدم که چون فاطمه علیها السلام حضرت امام حسن علیه السلام را زایید منقولست که امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا علی ... برای
فرزند ... آنحضرت فرمود که من ... پیش ... نخواهم کرد ... حضرت خاتم النبیین ... چون ... ولادت
آنحضرت ... حضرت سید المرسلین رسید بخدمت حضرت ... حضرت امام حسن ... آنحضرت ... زردی ...
... آنحضرت ... اطفال ... در خرقه سفیدی پیچیدند و ... گفتند
و امیر المؤمنین علیه السلام گفت که یا علی فرزند خود را نامیده ... گفت یا رسول الله ... پیش ...
شما نکرده‌ام ... حضرت سید المرسلین فرمودند که یا علی من ... پیش ... نخواهم کرد ...
خداوند عالم جبرئیل علیه السلام را وحی نمود که حبیب من محمد را ... پسری ... و سلام ... حبیب ...
تهنیت ... و بگو ... علی بن ابی طالب ... چون ... موسی ... نام پسر هارون را ... که ... از
... تهنیت کفت و فرمود که یا رسول الله نام پسر هارون ... علی ... فرزند ...
فرمود که نام پسر هارون ... جبرئیل گفت که ... بگذار ... بگذارید
شبر ... حسن ... بود ... **حسین** در حدیث صحیح مرویست از حضرت سید الساجدین علیه السلام
که چون ... حسین بن علی ... جبرئیل ... خاتم النبیین ... تهنیت ... گفت
که یا رسول الله علی بن ابی طالب ... هارون ... نام فرزند ... آنحضرت ... نام پسر هارون ...
بود جبرئیل گفت که نام پسر هارون شبیر ... آنحضرت فرمود که زبان ... جبرئیل گفت که نامش را حسین بگذار
در زبان ... حسین ... زبان عربی ... پس نام حضرت را حسین نامیدند **علی بن الحسین** ... زین العابدین ...
میگفتند در حدیث صحیح مرویست ... آنحضرت ... عبادت ... شیطان ... بصورت ... بر روی
... آنکه او را ... عبادت ... آنحضرت ... شیطان ... مبارکش ...

بای آنحضرت را بدندان گرفت و آنحضرت با وجود آن الم التفات بدو نکرد و نماز خود را قطع ننمود و چون فارغ شد تنها دندان عالم برو منکشف
ساخت که آثار شیطانست پس آنحضرت شیطان را تپانچه درشتی بر روی زد و فرمود که خاموش شو ای ملعون پس آنگاه آواز
شنید که قایلش را نمیدید که میگفت انت زین العابدین حقا سه نوبت این را میگفت پس این کلمه سمت ظهور پذیرفت
و لقب آنحضرت بدین اشتهار یافت و بسند معتبر مرویست که زهری هر وقت که حدیث از آنحضرت نقل میکرد میگفت که چنین
حدیث کرد زین العابدین علیه السلام سفیان بن عیینه پرسید که چرا آنحضرت را زین العابدین لقب میسازی زهری گفت
که من شنیدم از سعید بن مسیب که از ابن عباس نقل میکرد که حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله میفرمودند که روز قیامت
برپا شود منادی از جانب رب العزت ندا کند که کجاست زینت عابدان که بنظر میکنم که ناگاه فرزندم علی بن الحسین را که در میان
صفهای خلایق قدم علم کند و حاضر شود برای اجابت منادی پس آنحضرت را از آنجهت زین العابدین گویند و آنحضرت را سجاد نیز گویند
برای آنکه سجده بسیار میکرد و آثار سجود در مواضع سجود آنحضرت ظاهر بود و بسند صحیح مرویست از حضرت باقر العلوم علیه السلام که پدرم
علی بن الحسین علیه السلام هر وقت که نعمتهای الهی بخاطر آوردند سجده میکردند و هر آیتی از آیات کتاب الهی که بخواندند برای تعظیم سجده
میکردند و از هر نمازی که فارغ میشدند سجده میکردند لهذا آنحضرت بسجاد مشهور شدند و در حدیث دیگر وارد شده که آتش در خانه
آنحضرت افتاده بود و آنحضرت در نماز بود و در حالت سجده آنحضرت مردم بودی که میگفتند النار النار یابن رسول الله سر از سجده
بردار آنحضرت سر از سجده بر نداشت تا آتش فرو نشست آنگاه پرسیدند که چه چیز باز داشت ترا از آنکه سر مبارک از سجده
برداشتی فرمود که آتش آخرت مانع من شد و آنحضرت را ذو الثفنات نیز میگفتند برای آنکه مواضع سجودش پینه کرده
از بابت کفهای شتر و آنحضرت هر سالی دو مرتبه پوست پینه های مواضع سجودش را بدست مبارک میبرید شنیدند
و در هنگام رحلت آنحضرت این جماعت … آثار سجده در بدن مبارکش میدیدند و اثر دیگر در دوش مبارکش دیدند
که چون … بود از حضرت باقر العلوم علیه السلام پرسیدند که این چه نشانست فرمودند که پدرم شبها
بدوش مبارک انبان پر از طعام در کوچهای مدینه میگشت و بفقیران میرسانید و این اثر انبان است که بر دوش
مبارکش را میبرید و در حدیث دیگر وارد شده که آنحضرت چون وفات یافت مردم دانستند که صد خانه در مدینه بوده که
آنحضرت قوت ایشان را … شبها بدیشان میرسانید محمد بن علی و آنحضرت را باقر میگفتند برای آنکه شکافنده مشکلات
علوم و معارف بود و در حدیث صحیح مرویست از جابر بن عبد الله انصاری که گوید شنیدم از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
میگفت یا جابر بعد از من باقی خواهی ماند تا آنکه ملاقات کنی فرزندم را که نام من دارد و در تورات … باقر … که چون
فرزندم را … سلام مرا برسان که او شکافنده علم اولین و آخرین است چون جابر بعد از وفات آنحضرت بود تا زمان
امامت حضرت باقر العلوم علیه السلام روزی جابر در بعضی از کوچهای مدینه بخدمت آنحضرت رسید و از وی پرسید که کیستی

آنحضرت فرمود

آنحضرت فرمود که محمد بن علی بن الحسین ام جابر گفت اقبل فرزند پیش آمد پس آنحضرت پیش آمد جابر گفت عقب برو پس آنحضرت
چند قدم عقب رفت جابر گفت والله که شکل و شمایل حضرت پیغمبر است پس جابر سلام حضرت خاتم النبیین را بآنحضرت
رسانید آنحضرت نیز سلام بر آنحضرت رسانیدند جابر گفت بر آنحضرت که تو شکافنده علم اولین و آخرین پس از آن
حضرت در مدینه شهرت کرد بباقر العلوم و در حدیث دیگر وارد شده از ابا الزبیر محمد بن مسلم مکی که او گفت که نزد جابر بن عبد الله
بودم که آمد علی بن الحسین با پسرش محمد بن علی علیهم السلام با وی بود و آنحضرت فرمود فرزند خود محمد بن علی که ببوس سر عمو خود را پس
حضرت باقر العلوم پیش آمد و از سر جابر بوسه داد جابر گفت که یابن رسول الله این کیست پس حضرت … جابر را از پیری بر رو …
گرفته بود آنحضرت فرمود که یا جابر این پسر منست محمد جابر حضرت باقر العلوم را در بر گرفت و گفت یا محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
بتو سلام رسانیده جابر را پرسیدند که چگونه بود سلام پیغمبر جابر گفت روزی در خدمت پیغمبر بودم و امام حسین علیه السلام
طفل بود و نزد آنحضرت بازی میکرد فرمود که این پسر من حسین را پسری شود علی نام و علی را پسری باشد محمد نام ای جابر چون
به بینی او را از من سلام برسان و بدان یا جابر که بقای تو بعد از دیدن تو او را اندکی خواهد بود و جابر بعد از این واقعه زیست
مگر اندک زمانی و بعد از آن وفات کرد جعفر بن محمد و آنحضرت را صادق میگفتند بسند صحیح مرویست از ابو حمزه ثمالی که گوید
شنیدم از حضرت سید الساجدین علیه السلام فرمودند که حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله فرمودند که هرگاه بوجود آید و از مادر
متولد شود فرزندم جعفر پسر محمد نامش را صادق گذارید برای آنکه زود باشد که از فرزندان وی هم نامی برادری برسد و دعوی
امامت کند بظلم و ستم و مردم او را کذاب گویند و مشهور بجعفر کذاب شد … نام آنحضرت صادق شد و در حدیث
دیگر وارد شده که آنحضرت را صادق میگفتند برای آنکه میان دوست و دشمن آثار صدق او ظاهر گردیده بود و هیچ کس گمان دروغ و خیال
کذب بر وی نمیکرد موسی بن جعفر از جمله اسماء مبارک آنحضرت کاظم است برای آنکه فرو برنده خشم بود از دشمن و در حدیث
دیگر وارد شده که یکی از کنیزان آنحضرت … آنحضرت … پس آنحضرت چون سر بالا
برداشتند کنیز گفت والکاظمین الغیظ یعنی بندگان شایسته خدا فرو برندگان خشمند از تو … پس آنحضرت کنیز را
آزاد کردند و آنحضرت مشهور بود در عراق بباب الحوائج الی الله که انجاح مطالب متوسلان … کرامات و مقامات او بود … بقضا
در امور او … بود … حوائج دین داران از خانه منیع الارکان احسانش روا میگردید علی بن موسی و آنحضرت را رضا میگفتند
برای آنکه دوست و دشمن از وی راضی بودند بسند معتبر مرویست از ابن ابی نصر بزنطی که گوید بخدمت حضرت امام محمد تقی
علیه السلام عرض کردم که جمعی از مخالفان میگویند که پدر بزرگوار تو علی بن موسی را مامون ملقب بلقب رضا گردانید برای آنکه راضی شد بولایت
عهد مامون آنحضرت فرمودند که دروغ میگویند و افترا بسته اند بلکه آنحضرت را خداوند عالم رضا نامید برای آنکه خداوند عالم
از وی راضی بود و پیغمبر از او راضی بود گفتم که یابن رسول الله آیا جمیع پدران شما چنین نبودند که خدا از ایشان

راضی بود آنحضرت فرموده‌اند که بلی گفتم چرا رضا نام شد برای پدر بزرگوارش فرموده‌اند برای آنکه مخالفان و دشمنان از وی راضی
بودند چنانکه مؤمنان و دوستداران راضی بودند و مخالفان برای سایر پدران راضی نبودند پس از آنجهت نام آنحضرت رضا شد
محمد بن علی ع و آنحضرت را تقی میگفتند برای آنکه تقوی بیشتری بود که بسبب تقوی و ورع وی خداوند عالم نگاه داشت او را از شر مأمون در
هنگامی که مست داخل شد و آنحضرت را شمشیر زد و گمان برد که آنحضرت را کشته و آنحضرت را جواد نیز میگفتند برای آنکه جود و بخشش وی
در میان دوست و دشمن مشهور بود چنانکه فقرا و مساکین از یکدیگر قرض می‌نمودند و وعده میکردند که در هنگام بخشش آنحضرت ادا نمایند
و عسکری نیز میگفتند برای آنکه در عسکر که محله بود از محلات سر من رای که خانهٔ آنحضرت در آن محله بود علی بن محمد ع و آنحضرت را نقی و هادی
میگفتند برای آنکه پاکیزه بود بحسب محاسن مرتبه و اطوار پسندیده در نزد دوست و دشمن و بنهایت خلایق را بود در هنگام حیرت و ضلالت
و از جملهٔ القابش متوکل بود و از غایت تقیه این لقب مشهور نشد برای آنکه خلیفه معتصم متوکل بود حسن بن علی ع و آنحضرت را عسکری
میگفتند برای آنکه منزل شریفش در عسکر بود که محله است از محلات سر من رای محمد مهدی ع و آنحضرت را قائم آل محمد گویند بسبب
از ابو حمزه ثمالی که پرسیدم از حضرت باقر العلوم علیه السلام که جمیع امامان قائمند بامر الهی چون نسبت که امام دوازدهم را قائم گویند حضرت
فرمودند که چون جدم حضرت سید الشهدا را شهید کردند ملائکه بضجه و ناله آمدند و فغان برداشتند و مناجات کردند
که پروردگارا آیا انتقام نمیکشی از جمعی که برگزیدهٔ خلق ترا بقتل رسانیدند و بوده‌اند ... خطاب الهی شد که ای ملائکه من قرار بگیرید
و آرام گیرید قسم بعزت و جلال خود که انتقام خواهم کشید از ایشان اگر چه بعد از مدتی باشد پس خداوند عالم امر کرد و کشف حجب انوار
امامان بر ملائکه ظاهر شد یکی از انوار ایشان ایستاده بود و نماز میکرد خطاب الهی شد بر ملائکه که باین نور قائم ایستاده انتقام
از دشمنان حسین بن علی خواهم کشید پس نام آنحضرت قائم شد و انا الله [illegible] عقد و در بیان
نسب و ولادت و رضاع حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بدانکه نسب آنحضرت چنانکه عامه و خاصه وارد شده چنین است محمد بن
عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک
بن النضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان است در حدیث صحیح وارد شده که آن
حضرت فرموده‌اند که هرگاه نسب من بعدنان رسد نگاه دارید و از وی بگذرید و اتصال نسب آنحضرت بعد از عدنان تا آدم
ابوالبشر در سیر و تواریخ و کتب احادیث مختلف وارد شده و لیکن آنچه اصح اقوال است ذکر کنیم بیان آنکه بعد از عدنان سلسله
نسب آنحضرت چنین عدنان ادد بن همیسع بن سلامان بن نبت بن حمل بن قیدار بن اسمعیل بن ابراهیم بن تارخ بن
ناحور بن ساروغ بن ارغو بن فالغ بن عابر بن شالخ بن هود بن ارفخشد بن سام بن نوح بن ملک بن متوشلخ بن اخنوخ
بن یرد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیه السلام و چون حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله نسب خود را
از ذکر سلسله نسب بالاتر از عدنان نهی فرموده اکتفا نمائیم بذکر انساب او الاعدنان بدانکه معد بن عدنان از اجداد پیغمبر بود نزار

و بنقل ابو

قیص و ابو او نزار سه پسر بود مضر بن نزار و ربیعه بن نزار و ایاد بن نزار و از مضر دو پسر بود الیاس بن مضر و عیلان بن مضر و از
ایشان از قوم جرهم بود و مادر نسب حضرت خاتم النبیین است بعد از مضر الیاس پسر شد مدرکه و طابخه و قمعه و مادر نسب پیغمبر صلی الله
علیه و آله مدرکه است مادر ایشان از یمن بود خندف بنت عمران بن الحاف بن قضاعه گفته‌اند که نام مدرکه اول عامر بود
و نام طابخه عمرو و بسبب اینکه مدرکه و طابخه این نام یافتند آن بود که روزی با پدر خود در صحرا شتر میچرانیدند شکاری کردند
و در میان شکار شتران رمیدند عامر بعمرو گفت که تو میروی که شتران را بیاوری یا من شکار را طبخ نمایم
طبخ کن عمرو گفت تو برو شتران را بیاور پس گفت من طبخ شکار کنم عامر رفت شتران را برگردانید و عمرو شکار را طبخ کرد
پس چون هنگام شب بخانه برگشتند بر پدر خود نقل کردند عامر را پدر گفت تو مدرکه و عمرو را گفت تو طابخه و از قمعه عمرو بن
لحی ظاهر شد و قبیله خزاعه از وی ظاهر شد عمرو بن لحی اول کسی بود که در میان عرب بت پرستیدن از وی ظاهر شد
و تغییر دین اسماعیل علیه السلام کرد چنانکه حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله فرموده‌اند انه کان اول من غیر دین اسمعیل
و نصب الاوثان و بحر البحیرة و سیب السائبة و وصل الوصیلة و حمی الحامی یعنی عمرو اول کسی بود که تغییر دین اسمعیل
کرد و بتها را برپا کرد و بحیره و سائبه و وصیله و حامی را بدعت گذاشت و این بدعتها بود که عمرو بن لحی بعد از بت پرستیدن پیدا
کرد و خداوند عالم در کتاب کریم خود از این بدعتها خبر داده که ما جعل الله من بحیرة و لا سائبة و لا وصیلة و لا حام
یعنی خداوند عالم نگردانیده و امر نفرموده به بحیره و سائبه و حام و بحیره آن بود که چون شتر ماده در میان عرب پنج فرزند می‌آورد
گوش آن شتر را می‌شکافتند و سوار شدن و بار کردن و کشتن وی را حرام میدانستند و سائبه شتر را میگفتند که بسبب نذری
که میکردند او را از بار کردن آزاد میکردند و او را سر خود میگذاشتند و وصیله آن بود که گوسفندی که هرگاه ماده آوردی میگفتند
که این از ما است و اگر بچه نر بیاوردی میگفتند که این از بتان است و حامی شتر نر را میگفتند که از صلب او ده فرزند بوجود آمدی
آن شتر را آزاد میکردند و بار بر وی نمیکردند و سبب بت پرستیدن عمرو بن لحی این بود که عمرو بن لحی از بهر تجارت بجانب شام
میرفت در [illegible] بلقا رسید عمالقه را دید که در آنجا بت پرستی میکردند و عمالقه جمعی بودند از فرزندان سام
بن نوح و عمرو [illegible] بود از ایشان پرسید که این چیست که شما او را میپرستید عمالقه گفتند که اینها بتان است که ما ایشان را
میپرستیم عمرو از ایشان پرسید که فایده پرستیدن بت چیست ایشان گفتند که چون ما را باران نباید باران از ایشان خواهیم
باران برای ما میفرستند و اگر جنگ با دشمن کنیم نصرت از ایشان طلب کنیم ما را نصرت میدهند عمرو بن لحی سخن ایشان را باور کرد
[illegible] از عمالقه التماس نمود که یکی از ایشان را بمن بدهید که بمیان عرب برم و قبایل عرب نیز همگی پرستش او
کنند پس عمالقه هبل آورده بعمرو دادند و نام آن بت هبل بود عمرو بن لحی هبل را برداشته بمکه آورد و در اندرون خانهٔ کعبه نهاد
و امر بپرستیدن وی کرد و عمرو نیز دعوت مینمود بپرستیدن هبل پس [illegible] بت پرستیدن و دین اسمعیل را تغییر

کردند و دیگری از خود وضع کردند و هبل را در خانهٔ کعبه نهاده بودند و عمرو بن لحی بر شکل آنها می‌ساخته بود و هر یکی که عرب به کعبه
با هبل تقرب می‌جستند و در آن عمرو بن لحی آنها ساخته بود و بعضی دیگر بر سر چاه زمزم وا داشتند و ستایش می‌کردند که یکی را نام اساف بود
و دیگری را نام نایله و بعضی گویند اساف و نایله مردی و زنی بودند که در خانهٔ کعبه با هم زنا کردند خداوند عالم ایشان را مسخ کرده هر دو
سنگ گردانید و قوم هذیل سواع را می‌پرستیدند و قوم قضاعه ود را و قوم ذوالکلاع نسر را و قوم بنی کنانه عزی را و قوم دوس و خثعم
ذوالخلصه را می‌پرستیدند و قوم حمیر در صنعا بتی را که نامش رئام بود و بنی ربیعه بتی را ستایش می‌کردند که نام وی ذوالکعبات بود
و اینها بتان بزرگ بودند و هر کس در خانهٔ خود بتی را داشت که او را می‌پرستید و چون به سفر می‌رفت همراه خود می‌برد و ستایش می‌کرد
و رسم بت‌پرستی در میان عرب چنین پیدا شد و از مدرکه که پسر الیاس بن مضر است یکی خزیمه بود و مدار نسب پیغمبر بر او است و دیگری
هذیل و از خزیمه چهار پسر شد یکی کنانه و دیگری اسد و سیم [illegible] چهارم هون و از کنانه نیز چهار پسر شد نضر بن کنانه و مالک
و عبد مناف و ملکان و قریش از نضر بن کنانه به وجود آمده و قریش را بعضی گفته‌اند که اشتقاق وی از تقرش است و تقرش
بمعنی تفرق آمده و قریش را از آنجهت قریش گفتند که همهٔ ایشان تجارت و سفر کردند و از احوال خویشان جدا شدند و دیگر
آنکه اشتقاق از تقرش بمعنی جمع باشد و از نضر بن کنانه دو پسر شد یکی مالک و دیگری مخلد و مدار نسب حضرت خاتم النبیین
بر مالک است و از مالک یک پسر شد فهر و از فهر غالب بن فهر و حارث بن فهر و اسد بن فهر و محارب بن فهر و از غالب دو پسر شد لوی
بن غالب و تیم بن غالب و از لوی که مدار نسب محمد صلی الله علیه وآله بر وی است کعب بن لوی و از کعب سه پسر شد مره بن کعب
و عدی بن کعب و هصیص بن کعب و از مره سه پسر به وجود آمد کلاب بن مره و تیم بن مره و یقظه بن مره و از کلاب دو پسر شد قصی بن
کلاب که مدار نسب پیغمبر بر او است و زهره بن کلاب و از قصی بن کلاب چهار پسر به وجود آمد عبد مناف بن قصی و عبد العزی بن
و عبد بن قصی و [illegible] بن قصی و از عبد مناف چهار پسر به وجود آمد هاشم بن عبد مناف و عبد شمس بن عبد مناف و مطلب بن
عبد مناف و نوفل بن عبد مناف و از هاشم چهار پسر شد عبد المطلب بن هاشم که جد حضرت خاتم النبیین است و اسد
بن هاشم و ابو صیفی بن هاشم و نضله بن هاشم و از عبد المطلب ده پسر بود و مشهورترین ایشان عبد الله و عباس و حمزه و حارث
و ابو طالب و زبیر و حجل و مقوم و ضرار و ابو لهب و دختران ایشان صفیه و ام الحکم البیضاء و عاتکه و امیمه و اروی و بره و باید دانست که اسماعیل
که پدرش خلیل الرحمن بنای خانهٔ کعبه کرد ولایت خانهٔ کعبه با ایشان بود و چون اسماعیل علیه السلام از این خاکدان فانی
رحلت فرمود [illegible] بزرگترین اولاد وی که نابت بود ولایت خانهٔ کعبه با وی بود و چون نابت از دنیا رفت فرزندان
نابت در حجر مضاض بن عمرو بودند و اهل مکه در آن وقت دو قوم بودند یکی قوم جرهم و رئیس ایشان مضاض بود و دیگری قوم قطورا و رئیس
ایشان سمیدع بود و قوم جرهم و قطورا هر دو خویشان بودند و از جانب یمن آمده بودند و در مکه مقام گرفته بودند مضاض با قوم خود در بالای
مکه می‌نشستند و سمیدع با قوم خود قطورا پایین مکه و هر چه از طرف بالا بود در حکم مضاض بود و هر چه در طرف پایین بود در حکم سمیدع بود

مدتها از این

مدتها از این [illegible] گذشت خصومت و نزاع در میان هر دو قوم افتاد و مضاض سمیدع را کشت و حکم و ریاست تمام مکهٔ معظمه با وی شد و کار او رونق [?]
بسیار گشت و احوال مکه را اصلاح کرد و در زمان وی [illegible] شد و ولایت کعبه برای فرزندان اسماعیل به تولیت داشت تا آنکه مضاض بن
عمرو از دنیا مفارقت کرد و ولایت کعبه در دست قوم جرهم افتاد و ایشان از جهت مادر خویشان اولاد اسماعیل علیه السلام بودند و ولایت
در دست ایشان بود تا آنکه فرزندان اسمعیل بسیار شدند و ایشان را در مکه جای نماند و چندین تن از ایشان از مکه بیرون رفتند
و در سایر بلاد مقام گرفتند و قوم جرهم در مکه دست ظلم و تطاول گشادند و هر مرد از ایشان که [illegible] و در مال کعبه خیانت کردند و [illegible]
کعبه را برای خود خرج نمودند و در زمان جاهلیت چنین بود که هر که در مکه ظلم نمودی او را [illegible] هلاک می‌کردند و از این جهت مکه را
بکه می‌گفتند برای آنکه گردن جباران و ستمکاران را در هم می‌شکست چون قوم جرهم دست تعدی گشودند از فرزندان اسمعیل علیه السلام
فرزندان بکر بن عبد مناف بن کنانه با جماعتی اتفاق کردند و پیغام بقوم جرهم فرستادند که ولایت کعبه از ما است [illegible]
حرمت [illegible] اکنون دست ظلم و بیداد [illegible] مصلحت آنست که شما از مکه بیرون روید و دست از ولایت
بردارید [illegible] چون قوم جرهم [illegible] پیغام فرزندان اسمعیل را گوش نکردند جمعیت
کرده مستعد جنگ شدند و فرزندان اسماعیل از فرزندان بکر و قبیلهٔ خزاعه جمعیت نموده بر سر قوم جرهم آمدند و [illegible] قوم جرهم
تاب مقاومت ایشان نیاوردند [illegible] طلبیدند [illegible] شد که قوم جرهم از مکه بیرون روند چون قوم
جرهم چنین دیدند بزرگ ایشان عمرو بن حارث حجر الاسود را از رکن خانهٔ کعبه کنده و [illegible] که برای کعبه ساخته بودند و دو آهوی طلا که کعبه
[illegible] در خانهٔ کعبه بود [illegible] در چاه زمزم انداخت و چاه را از خاک پر کرد [illegible] قوم خود را [illegible]
رفتند و چاه زمزم کور گردید و فرزندان بکر و خزاعه داخل مکه شدند و ولایت کعبه با ایشان شد چون مدتها از این بگذشت قوم خزاعه
ولایت خانهٔ کعبه را از دست فرزندان بکر گرفتند و آخر کسی که ولایت خانهٔ کعبه از وی گرفتند حلیل بن حبشیه بن سلول بن
کعب بن عمرو الخزاعی بود و قصی بن کلاب دختر حلیل بن حبشیه را [illegible] گرفت و از وی چهار پسر به وجود آمد چون پسران قصی
بزرگ شدند و جمعیت و مال و نعم وی بسیار شد [illegible] ولایت کعبه باید فرزندان من باشد و از راه رعایت حلیل [illegible]
بود اظهار نکرد تا آنکه حلیل از دنیا رحلت نمود قصی طلب ولایت کعبه نمود و با بکر [illegible] اتفاق نمود که قوم خزاعه را از مکه بیرون کنند و قصی برادری
بود از طرف مادر که او را رزاح بن ربیعه می‌گفتند و از قبیلهٔ قریش بود [illegible] اعانت طلب نمود و او با جمع بسیار بمدد قصی آمد و قوم
[illegible] و قصی و فرزندان بکر و برادر قصی [illegible] جمعیت نموده با قبیلهٔ خزاعه و قبیلهٔ صوفه که در مکه بودند و بزرگ ایشان غوث بن مر
[illegible] بود و از قبیلهٔ صوفه [illegible] و ایشان در مکه تسلط داشتند [illegible] حاجیان بی اذن ایشان از عرفات [illegible] نمی‌توانستند کوچ کنند [illegible]
اول [illegible] سبب اختصاص ایشان آن بود که مادر غوث بن مر فرزند نمی‌شد تا آنکه نذر کرد که اگر خداوند عالم
پسری فرزندی کرامت کند او را خادم کعبه گرداند پس از وی پسری شد غوث بن مر نام چون بزرگ شد او را خادم کعبه کرد [illegible]

بوی [illegible] قریش بود و بعد از این قبیله [illegible] در موسم حاج با قبیله خزاعه جمعیت کردند چون کثرت لشکریان قصی [illegible] کشیدند

پس قصی ایشانرا از کعبه بیرون کرد و ولایت را خود متصرف شد و [illegible]

[illegible] حجابت خانه کعبه بود و یکی سقایت حاج و یکی ضیافت حاج و یکی [illegible]

[illegible] قریش و سایر قبایل عرب [illegible] چون قصی پیر شد [illegible] عبد الدار [illegible]

دیگر باوی بودند چون عبد الدار و عبد مناف [illegible] فرزندان عبد الدار

بود [illegible] فرزندان عبد مناف [illegible] قریش [illegible] عبد شمس و هاشم و مطلب و نوفل [illegible] عبد المطلب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بان بازار رسیدند پس ایشان شعاع نور محمدی تابید بر آن مکان مردم آن بازار همگی از حیرت و تعجب از آن نور بیرون آمدند که تا ملاحظه
نمایند که این نور از کیست سلمی نیز در میان ایشان نظاره میکرد دیدند که جماعت نوزده نفر چون ستاره که ازشش جهت در میان
ایشان چون قرص آفتاب تابان متوجه آن مکان اند همگی متعجب گردیدند و عمرو خود را بسلمی رسانید و گفت مژده باد ای دختر که آفتاب
سپهر معالی مشتری و مشتری دیدار تو گردیده و جوهر سعادت اقبال بر تو روی آورده این قوم که عالیان بیت الله الحرام و سادات کرام‌اند و از اولاد عبد مناف
بخواستگاری تو آمده‌اند برای این جوان که چون قرص آفتاب تابانست چون گفته پدر خود را شنید از راه حیا هیچ نگفت و ساکت شد
پس گفت ای پدر تو را در ری این جوان والا نسب کیست که بر مروت و احسان وی من نیز خواهان این جوان هستم لیکن مهر بسیار
از ایشان باید خواست برای عظمت قدر و منزلت ما نیز ایشان پس چون هاشم با برادران نازل گشت مردم بوج
تماشای نور جمال او می آمدند و بیکدیگر میگفتند که این جوانیست که بخواستگاری سلمی آمده آتش حسد در دل ایشان مشتعل گردید
شیطان نیز آمد مصور بصورت مرد پیری گشته خود را برابر رسانید و بسلمی گفت ای سلمی من از اصحاب بیابان هاشم و از روی اخلاص
و خیرخواهی آمده‌ام که نصیحت تو کنم بدان ای سلمی که هاشم که بزرگ ایشانست این حسن و جمال و فضل و کمال مردیست ناسازگاری بازنان
میکند و هیچ زن در نزد وی زیاده بر دو ماه نمیماند که همه را طلاق میگوید بدرستی بسیار کرده و همه را طلاق گفته و دیگر آنکه هاشم پیر
در جنگ نسبت بلکه پیران است سلمی گفت ای پیر دور شو از من که کسی سخن ترا تصدیق نمیکند و من دیگر قبول این
نخواهم کرد و در غیبت سخن آن کس من در این باب نخواهم بود پس شیطان از نزد سلمی برگشت و مصور بصورت جوانی شد
پیش سلمی و نصیحت آن کس کرد سلمی گفت ای جوان اگر بعد از این رسولی دیگر از نزد هاشم بیاید
وی پس شیطان بغض و عداوت هاشم در دل سلمی قایم گردید بر آن کار که هاشم امید خواهد گرفت پس عمرو پدر سلمی داخل شد سلمی او را دید
با غم و الم و پریشان خاطر نشسته پرسید که ای دختر تو را چه پیش آمده که اندوهگین شده‌ای سلمی گفت ای پدر پیر آمد
من نو شدی مرا رسوا کرد و گفت در میان قوم خود نخواهی که هاشم خواستگاری کند برای جوانی که ناسازگاری بازنان دارد و کجا پیران است
از جنگ عمرو گفت ای دختر این چه کار تو میگوید مرا از اوصاف اولاد عبد مناف سخن بلکه ایشان با شجاعت و علامات و سخاوت ایشان ظاهر است
از آفتاب سلمی گفت ای پدر پس این اصحاب بیابان وی از اوصاف هاشم این نقل کردند که او جوان است و در جنگ دلیر است
ندارد و ناسازگاری با زنان عمرو گفت ای دختر مگر از یاران و اصحاب وی نیز تو نیامده بلکه شیطان بوده که از راه عداوت
و شماتت برای تو ظاهر شده سلمی چون از خیمه بر آمده بر سمت دروازه هاشم بر آمده بود اتفاقا هر دو در راه بیکدیگر رسیدند
و نظاره بر جمال یکدیگر نمودند و سلمی بر سر رسوای آن سلمی ایستاده که مدت هاشم عرض کرد که ای عمرو خیمه و جند مناف
و الصاحب کمالات و اوصاف اصحاب تو اول تو کرم و لطف ملت تو بی کسی فرزند امر اخطبه کن از پدر من عمرو و هر چه پدرم از تو خواهد
در برابر مهر من راضی شو که من اعانت تو بنمایم پس چون صبح گردید مجلس عالی آراستند و جمیع قوم سلمی از شرف

عمرو اولاد

عرب اولاد عبد مناف در آن مجلس حاضر شدند و در صدر مجلس نشستند و شیطان نیز بصورت مرد پیری در آن مجلس در پهلوی عمرو نشست
پس عبد المطلب برادر هاشم گفت ای صاحبان شرف و کرامت و ای ارباب فضل و نعمت ما اهل حرم خدائیم شرافت و نسب و حسب
شما بنی هاشم برادر من هاشم که مخصوص است بحسن و جمال اراده خواستگاری دختر شما سلمی دارد عمرو در جواب عبد المطلب گفت ای صاحبان
حرم خدا شرف شما بر ما ظاهر و هویداست اجابت قول شما نمائیم و وصلت شما را شرافت خود میدانیم و شما نیز مطلب خود را
بما بگوئید که مهر در میان ما و شما باشد چنانکه طریقه آبا و اجداد ما بوده عبد المطلب گفت ای عمرو در برابر مهر سلمی صد شتر از جنس الاغ
خدمت ما شیطان که در پهلوی عمرو نشسته بود بعمرو اشارت کرد که زیاده طلب کن عمرو گفت ای عبد المطلب کفش بلابق ما و دلایل
شما نیست عبد المطلب گفت با عمرو هزار مثقال طلا نیز خدمت کنیم پس شیطان باز اشارت کرد بعمرو که زیاده طلب کن عمرو گفت یا عبد المطلب
حق مهر دختر ما از این کم نباشد گفت ای عبد المطلب صد شتر و هزار مثقال طلا نیز شما را باشد و ده خلعت از جامه‌های نفیس
مصری نیز در برابر مهر سلمی بدهیم پس شیطان اشاره کرد بعمرو که زیاده طلب کن عمرو گفت ای عبد المطلب کفش بلابق نیست دیگر ای عبد المطلب گفت
پنج کنیز ترک بر رسم خدمت نیز بدهیم شیطان باز اشارت نمود بعمرو که زیاده طلب کن عمرو گفت ای عبد المطلب حق مهر ما زیاده از این باید
تا بدین عمل حق شماتت بازار و عار ما که بر شما خواهد رسید عبد المطلب گفت ای عمرو و ده و قنطار مشک و پنج قدح کافور نیز خدمت کنیم
آنگاه راضی شد پس شیطان باز خواست که اشارت نماید بعمرو که راضی مشو عمرو صدا بلند کرد که ای پیر جدل بیرون رو از این
مجلس که مرا خجل نمودی پس شیطان بیرون رفت از مجلس و جمعی از یهودان که در آن مجلس بودند با شیطان بیرون آمدند پس
شیطان بعمرو گفت ای عمرو من نخواهم که از سادات حرم برابر مهر دختر تو بنای عالی از ایشان طلب نمائی که باعث فخر
دختر تو باشد عمرو گفت چون بنا باید شیطان گفت میخواستم که ایشان شرط کنم که قصری بنا کنند که طول آن قصر صد ذرع باشد
و عرض صد ذرع باشد و در بالای آن قصر عمارت بنا کنند که قصر کسری و ایوان وی از آن قصر کمتر باشد و جمیع شبها
کور در باب جاری شود و همه از آن قصر دیده شود و نهری از زیر آن قصر جاری کنند که عرض صد ذرع باشد که تشنه مادر دل
جاری شود و در حوالی آن نهر گلستان بسیاری جز از تا بهبند عبد المطلب گفت ای پیر دوای بر تو کیست که با اشکر کنار شد بدینها
دور شو ای ملعون پس عمرو نیز صدا بلند کرد که ملعون دور شو از نزد ما که مرا رسوا کردی و خجل ساختی و صدا در میان قوم بلند شد
از معون بن قبطون که بزرگ قوم بود در میان قوم گفت ای اشراف حرم ما دختر را به میهمانان سپرده و از مجلس بیرون رفت و چهار
صد یهودی در آن مجلس بودند همه از آن مجلس بیرون رفتند عبد المطلب برآشفته شد و از پیش او بیرون آمد هاشم نیز برآشفته شد
و اراده ابلیس چون رفت هاشم ابلیس را گفت بزبان زد و بر سینه اش نشست شیطان متحیر گشت و از زیر هاشم
چون بار بیرون رفت عبد المطلب از معون بن قبطون گشت هاشم نیز بر آن افتاد و مدینه یهودان و جمع کثیری از یهودان کشته شدند
در مدینه اما پس یهودان منهزم شدند عمرو پیش آمده سر آتش قوم خود را دور کرد و بر آن نقدیل ساخت تا بنده و ختم پس

مردم متفرق شدند و هاشم و برادرانش آمدند بخیمه پس عمرو آمد به نزد سلمی و گفت ای سلمی گفتم این جوان شجاع عرب است والله
اگر هاشم التماس نمیکردم از این قوم یکی را زنده نمیگذاشت سلمی گفت ای پدر او بسیار با شرف [illegible] مردم کن پس عمرو
از پیش مطلب و هاشم آمد و عرض کرد ای سادات کرام و اکابر باشید که دختر من بهر شما است پس با عمرو مصافحه کردند و صلح نمودند
و عمرو از ایشان مطلب [illegible] بسیار نثار کرد و گفت ای هاشم [illegible] تو را آوردم [illegible]
[illegible]

[illegible]
کسی [illegible] سلمی [illegible] پس [illegible]
[illegible]

پدرم از زنجیر خلاص [illegible] و اطعام مردمان [illegible] کرد [illegible] در خدمت [illegible] تنها مانده ام پس گفت [illegible] ای [illegible] گفت [illegible]

شیبه چگونه گفت اگر [illegible] بر تو گفتم [illegible] اطعام مردم [illegible] گفت [illegible] پدرت هاشم که اطعام مردم [illegible] سلام شیبه چون [illegible]

روی سلام مرا به فرزندان عبد المناف برسان و بگو [illegible] فراموش [illegible] هاشم را پس [illegible] وقت [illegible]

نمود و دیگر داخل مدینه شد [illegible] فرزندان عبد المناف [illegible] قوم [illegible] مجلس [illegible]

سلام کرد و گفت [illegible] فرزندان عبد المناف شما معلوم باشد که [illegible]

کرد دیگران [illegible] فرزندان عبد المناف گفتند [illegible] گفت [illegible] شما هاشم را [illegible]

حسن و جمال [illegible] مطلب [illegible]

مدینه [illegible] مطلب [illegible] مدینه [illegible] داخل مدینه شد [illegible] شیبه [illegible]

بود [illegible] هاشم [illegible] مطلب [illegible] شیبه [illegible]

چون شیبه [illegible] مطلب گفت [illegible]

و رفت مطلب [illegible] هاشم [illegible]

[illegible] مطلب [illegible] شیبه [illegible]

[illegible]

گفت ای عم

گفت [illegible] مطلب [illegible] شیبه [illegible]

[illegible] تحقیق نوری [illegible]

[illegible] عبد المطلب [illegible] شیبه [illegible]

[illegible] یهودان [illegible]

[illegible] مطلب [illegible] یهودان [illegible]

[illegible]

پس سلمی [illegible] مطلب گفت [illegible]

تزویج نماید اگر من در ازمنهای دنیا باشم و اینکه از نسل طاهره او این تزویج نماید پس سلمی وداع کرده از فرزند خود شیبه جدا گشت
بطرف مدینه و مطلب برگشته و شیبه را بر شتر خود سوار کرده متوجه مکه شد مردم دیدند که مطلب طفلی را همراه خود آورده پرسیدند که ای ابن عبد مناف
این طفل کیست که از روی جمالش صبح عالم تابیده مطلب گفت غلامیست از غلامان من پس شیبه مشهور شد بعبد المطلب و در کنج
بزرگ شد و نشو و نما کرد و بعد از مطلب حکم سقایت حاج و کلید خانه کعبه بوی منتقل شد و رونقی زیاده بدست آورد و قریش او را
عظیم دوست داشتندی و چون قوم جرهم چاه زمزم را پر کرده بودند و اثری از آن در میان نبود عبد المطلب او را بار دیگر ظاهر
کرد اینچنانکه در حدیث صحیح روایت است از امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرمودند که از جدم عبد المطلب چنین روایت شنیده
که او گفت روزی در حجر الاسود خوابیده بودم در خواب دیدم کسی مرا گفت که حفر کن طیبه را گفتم کیست طیبه
جواب نگفت روز دیگر در آنجا خوابیده بودم در خواب دیدم کسی میگوید که حفر کن بره را گفتم بره چیست جواب
نگفت روز دیگر باز در همان مکان خوابیده بودم دیدم کسی میگوید که حفر کن مضنونه را گفتم که مضنونه چیست جواب نداد و روز
چهارم باز در آنجا خوابیده بودم کسی در خواب بمن گفت که حفر کن زمزم را گفتم زمزم چیست جواب گفت زمزم
چاهیست که هرگز آب آن کم نشود و حاجیان را سیراب کند و برای تحفه بشهرها برند پرسیدم که این چاه کجاست گفت
میان [illegible] که قریش آنجا قربان کنند و نشان آن آنست که موران بسیار آنجا خانه ساخته‌اند و علامت دیگر آنست
که چون بدان مکان رسی کلاغی ظاهر شود و منقار بر آنجا زند پس از خواب بیدار شدم پس آمدم بدان مکان و آن علامات را دیدم پس
کلنگ بر زمین زدم و پاره از آن زمین کندم دیدم که سنگها از آنجا پیدا شد از شادی تکبیر گفتم چون قریش آواز تکبیر را شنیدند
جمعیت نمودند و دانستند که مقصود من چیست حسد کردند و بخصومت مشغول شدند گفتند ای عبد المطلب این چاه از پدر ما اسمعیل است
و ما همه فرزندان اوییم ما را درین شریک کن عبد المطلب گفت این کار خاصه منست مرا الهام فرموده اند چگونه کسی را با خود شریک کنم
قریش بسبب معاندت کردند و مانع شدند عبد المطلب گفت ای قوم میان من و شما حکمی باید تا حکم نماید قریش گفتند
بهر کس که [illegible] کار کند چنین کنیم قریش باین اتفاق کردند بزن کاهنه که در یکی از شام مقام داشت پس عبد المطلب
با قبایل قریش یکجا بیرون رفتند چند روز در راه بودند در یکی از منزلها آب قوم عبد المطلب تمام شد و تشنگی بر ایشان
غالب شد و بهلاکت رسیدند و در میان قریش آب بود و از ایشان آب خواستند [illegible] پس قریش ندادند و از تشنگی
عاجز شدند تا آنکه عبد المطلب گفت ای قوم [illegible] طاقتی نداریم [illegible] بر پای شتر عبد المطلب چشمه آب روان
گردید چون عبد المطلب این معجزه مشاهده کرد تکبیر گفت و قوم تکبیر گفتند و تعجب نمودند چون چشمه آب زلال مشاهده کردند قوم فرود آمدند
و از آب خوردند و مشکها پر کردند و شتران خود را آب دادند و قریش نیز آمدند و خواهش آب کردند گفتند ای عبد المطلب [illegible] چاه زمزم حق
تست و ما را در آن دخلی نیست زیرا که خداوند ترا درین بیابان آب داد [illegible] چاه زمزم را تنها [illegible] پس عبد المطلب

همراه قوم از آنجا برگشتند و چاه زمزم را بعبد المطلب مسلم داشتند پس عبد المطلب خود با پسرش حارث همراه برده چاه را کندند آهوی زر
زرین و سلاحها که قوم جرهم در زمزم پنهان کرده بودند ظاهر بدست آمد چون قوم چنین دیدند باز بخصومت آمدند گفتند ما را از این
مالها بدهید عبد المطلب گفت اگر چه شما را در آن حقی نیست لیکن از روی انصاف بسهام قرعه زنیم قوم راضی شدند پس عبد المطلب دو تیر
از برای نام خود و کعبه و دو تیر بنام خود و دو تیر بنام قریش [illegible] آن مالها را قرعه کرد [illegible]
[illegible] آهوی زر بنام کعبه برآمد و شمشیرها و سلاحها بنام عبد المطلب از آن سلاحها
درهای آهنین برای کعبه ساخت و آهوی زر را [illegible] در خانه کعبه [illegible]
چاه زمزم را آبادانی فرمود و عمارت آن چنانکه می باید [illegible] عبد المطلب [illegible] عظیم [illegible]
عبد المطلب [illegible] ظهور آمد و شرف و بزرگی وی افزود حکایت ابرهه و اصحاب فیل بود و تفصیل این قصه چنانکه واقدی در کتاب
الانوار و طبری در تاریخ نقل کرده اند آنست که در زمان نجاشی پادشاه حبشه ارباط ملک یمن بود و دو سال پادشاهی کرد از جانب نجاشی
بعد از دو سال ابرهه با ارباط خلاف کرد و آغاز جنگ نمود [illegible] لشکر جمع شد برای جنگ ابرهه پیغام فرستاد با ارباط که
غرض از جنگ [illegible] لشکر [illegible] در میان حبشه [illegible] تو تنها بجنگ من [illegible]
بجنگ [illegible] ارباط گفت این غایت انصاف است که ابرهه میگوید [illegible] ابرهه مردی کوتاه [illegible]
ابرهه [illegible] بود [illegible] چون ارباط [illegible]
[illegible] ارباط [illegible] لشکریان [illegible] ابرهه [illegible]
[illegible] ارباط [illegible] ابرهه [illegible]
[illegible] ابرهه [illegible]
و ارباط [illegible] لشکریان ارباط [illegible] ابرهه [illegible] چون خبر پادشاهی ابرهه در یمن به نجاشی رسید
نجاشی [illegible] خشم کرد و گفت ابرهه [illegible] چنین کاری کند قسم خورد که [illegible]
[illegible] ابرهه [illegible] شنید که نجاشی چنین قسم خورده [illegible]
[illegible] نجاشی فرستاد و رسول خود را گفت [illegible] نجاشی برسان که ارباط بنده [illegible]
[illegible] ارباط [illegible] مردم [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] شنیدم که پادشاه قسم خورده [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] چون رسول ابرهه [illegible] نجاشی رسید [illegible] ابرهه [illegible] پادشاه

رسانیدند نجاشی را خوش آمد و دست از انتقام ابرهه کشید و ملک یمن باو واگذاشت پس ابرهه فرمود که در صنعای یمن کنیسه بنا کردند و آنرا

قلیس نام نهادند چون کنیسه را تمام کردند پیغام بنجاشی فرستاد که ای پادشاه کنیسه بنام تو در صنعای یمن بنا کردم و مرا اراده آنست که تا

پادشاهی حج عرب بدینجا اندازم و دیگر مردم را بزیارت کعبه نگذارم پس ابرهه فرمود که خادمان بسیار در آن کنیسه بنشاندند و جامهای نیکو

پوشانیدند عربان چون شنیدند که ابرهه چنین کنیسه بنا کرده و میخواهد که مردم را از زیارت خانه کعبه باز دارد از روی غیرت جمعی از ایشان

برخواستند و اراده نمودند که استخفافی و خواری بدان کنیسه رسانند که عبرت مردم ظاهر گردد پس مردی از قبیله بنی کنانه [illegible]

ره یابان بدان کنیسه رسید و داخل کنیسه شده زیارت کرد و در شب نشست [illegible] آن کنیسه [illegible] پس خادمان کنیسه

آمدند گفتند بیرون رو آن مرد گفت القوم من از مسافت دور آمده ام بقصد زیارت پس باید که شب در اینجا باشم آنچه حق زیارت است

بجا آرم [illegible] خادمان چون شنیدند که از بهر زیارت آمده است [illegible]

کنیسه را [illegible] پس آن مرد چون جای خالی دید [illegible] کنیسه را بنجاست ملوث کرد پس چون

خادمان آمدند [illegible] که مردم [illegible] بیرون رفت پس خادمان دیدند که کنیسه ملوث شده بود

پس ابرهه [illegible] نجاشی [illegible] سوگند خورد که خانه کعبه را خراب کند و سنگهای او را [illegible]

[illegible] و صد هزار [illegible] چون این خبر بنجاشی رسید ابرهه را [illegible]

که لشکریان بردارد و متوجه مکه شود و خانه کعبه را خراب کند [illegible] و جمیع اموال و اسباب مردم مکه را غارت کند

و مردان [illegible] لشکریان [illegible] صد فیل فرستاد و پیلی [illegible] اسود [illegible] مقصود

[illegible] لشکر [illegible] و گفت [illegible] مردان و زنان ایشان را [illegible]

[illegible] مکه [illegible] رسیدند و اهل مکه خبردار شدند [illegible] ابرهه

اراده [illegible] عبد المطلب [illegible] ایشان بود گفت القوم [illegible]

[illegible] گفت [illegible] پادشاه [illegible] خانه کعبه را خراب کند [illegible] عبد المطلب

گفت [illegible] لشکریان [illegible] القوم [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] بیرون رفتند [illegible] عبد المطلب [illegible]

[illegible] عبد المطلب [illegible] صاحب [illegible] خانه [illegible]

[illegible] باقی نماند مگر عبد المطلب [illegible] عبد المطلب [illegible]

[illegible] خانه [illegible] صاحب خانه [illegible]

رسید [illegible] ابرهه [illegible] چهار صد فیل جنگی جمع [illegible]

بستند ابرهه

بستند و از لشکریان کی گرد [illegible] گفت [illegible] چون لشکریان ابرهه بطایف رسیدند

مردم طایف دانستند که تاب مقاومت ایشان ندارند تحفها و هدیها پیش آوردند و عرض کردند که ای ابرهه ما بندگانیم که پادشاه آمده

برای خراب کردن کعبه [illegible] لات [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] ابو رغال [illegible] لشکر ابرهه [illegible] منزل [illegible]

چون [illegible] ابو رغال [illegible] و در آنجا دفن کردند و عربان [illegible] سنگسار کردند

لشکریان ابرهه [illegible] منزل [illegible] کنند ابرهه چون بدان

منزل رسید لشکریان وی رمهای گوسفندان و شتران اهل مکه را غارت کردند و [illegible] شتران عبد المطلب [illegible]

[illegible] شتر از آن عبد المطلب بود [illegible] عبد المطلب [illegible] ابرهه [illegible]

[illegible] ما خانه کعبه را خراب کنیم [illegible]

[illegible] عبد المطلب [illegible] ابرهه [illegible] عبد المطلب [illegible]

[illegible] خلیل ابراهیم است [illegible] رسول ابرهه گفت [illegible] عبد المطلب [illegible]

[illegible] عبد المطلب [illegible] ابراهیم خلیل الرحمن [illegible]

[illegible] عبد المطلب [illegible] گفت [illegible]

جبار و پادشاه ستمکار [illegible] عبد المطلب [illegible]

[illegible] عبد المطلب گفت القوم [illegible] فضل و احسان [illegible]

[illegible] عبد المطلب [illegible] لشکریان ابرهه [illegible]

[illegible] ابرهه [illegible]

[illegible] عبد المطلب گفت [illegible] ابرهه گفت [illegible]

[illegible] عبد المطلب گفت القوم [illegible]

[illegible] عبد المطلب [illegible] لشکریان [illegible] ابرهه [illegible]

[illegible] عبد المطلب [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] مردم [illegible]

[illegible] ابرهه [illegible] لشکریان [illegible] فیل [illegible]

[illegible] فیل [illegible]

حرب اهل شوند موم اسرو مید که او از سر دست و پا عاجز و کند پس عبد المطلب را رخصت دادند چون عبد المطلب را اهل شد مرد با هیبت
با شکوه و هیبت و صعود رستگی و قامت بلند داشت چون ابرهه را نظر بوی افتاد و طلعت او را بدید وقار عظیم از وی بدل ابرهه
افتاد از تخت فرو خواست [illegible] فیل را اشاره کرد که فیل اسود [illegible] چون فیل را سر او [illegible] دید تا اگر رسید [illegible]
بر زمین افتاد و سجده بر زمین کرد و خواب دید ابرهه [illegible] که با وی حقا [illegible] از تخت پایین آمد و عبد المطلب را بر تخت خود
نشاند و خود در زیر تخت نشست [illegible] از هیبت عبد المطلب پس اسود ابن مقصود را که ترجمان [illegible]
گفت بپرس از بزرگ [illegible] که چه حاجت دارد ترجمان از عبد المطلب پرسید حاجت او عبد المطلب گفت حاجت من آنست
که دویست شتر از مال من [illegible] پادشاه فرماید تا [illegible] ترجمان گفت عبد المطلب را [illegible] ابرهه گفت ای بزرگ
چون من او را دیدم هیبت عظیم از وی بدل من افتاد [illegible] کل مملکت خود میکردم قبول میکردم و دست از خراب کردن مکه و خانه کعبه
میکشیدم چون ترجمان گفت ابرهه را عبد المطلب گفت من خداوند [illegible] دویست شتر [illegible] از من خود
میکنم و این خانه را خداوند است که [illegible] ابرهه فرمود تا شتران عبد المطلب را پس [illegible] ابرهه گفت ای بزرگ
قریش [illegible] آمده و خانه را خراب خواهم کرد پس عبد المطلب شتران را [illegible] بر گشت و جمعی [illegible] بود [illegible]
که بکوه بهار رفتند عبد المطلب [illegible] برگشتن [illegible] ابرهه رسید [illegible] فیلان بود [illegible] چون فیل اشاره کرد که [illegible]
عبد المطلب گفت [illegible] آورده اند که خانه خدا را خراب کنی [illegible] اشاره کرد [illegible] خواهم کرد پس عبد المطلب
حلقه کعبه [illegible] و گفت [illegible] صاحب خانه [illegible] خانه خود را [illegible]
و عاجز گردان دشمنان خود را [illegible] پس عبد المطلب [illegible] گفت [illegible]
و نصرت [illegible] پس [illegible] لشکریان [illegible] چون رسیدند [illegible] فیل [illegible]
بروی راست [illegible] بقدرت کامله الهی [illegible] قوم ابرهه عاجز ماندند عبد المطلب
در این حالت دعا و زاری [illegible] عبد المطلب [illegible] دعای ترا اجابت [illegible]
باش چون [illegible] فیل را [illegible] بطرف یمن [illegible] روی فیل بطرف یمن کردانیدند حرکت
کرده [illegible] چون قوم ابرهه [illegible] شدند و دانستند
که دیگر قدرت خراب کردن خانه کعبه ندارند پس [illegible] اسود ابن مقصود [illegible] قریش [illegible]
[illegible] ابرهه [illegible] رسالت [illegible]
گفت [illegible] رسالت [illegible] قبول صلح [illegible] عبد المطلب
چون [illegible] عبد المطلب [illegible] عبد المطلب [illegible]

گفت ای

گفت ای بزرگ [illegible] پادشاه ابرهه [illegible] شمار [illegible] خانه کعبه [illegible] خراب کردن
و لی [illegible] عبد المطلب گفت
[illegible] خراب کردن خانه [illegible]
و در صاحب [illegible] عبد المطلب [illegible] عبد المطلب [illegible]
[illegible] ابرهه [illegible]
عرض کرد و گفت [illegible] اسباب [illegible]
پس [illegible] لشکریان [illegible] عبد المطلب [illegible] گفت
[illegible] کوه ابو قبیس [illegible] عبد المطلب [illegible]
ظاهر شود پس [illegible] بقدرت کامله الهی [illegible]
[illegible] اسود ابن مقصود [illegible]
خدای [illegible] مرغان [illegible] بر کافران [illegible]
کرد پس مرغان شروع کردند [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] هلاک [illegible]
و اسود ابن مقصود [illegible] سنگی [illegible]
بیرون رفت [illegible] هلاک [illegible]
دیگر [illegible] بقدرت خداوند عالم [illegible]
و ابرهه چون [illegible] سنگی [illegible]
[illegible] سنگی [illegible]
حکایت [illegible] سنگ [illegible]
و هلاکت [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible] حبیب [illegible]
المرسلین [illegible] الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل [illegible] محمد [illegible]
[illegible] الم یجعل کیدهم فی تضلیل [illegible] و ارسل علیهم طیرا ابابیل [illegible]
از [illegible] مرغان [illegible] بحجارة من سجیل [illegible] مرغان [illegible]

آتشین و آن سنگها بر مثال آتش بود و که بهر جا که بر سید ابرهه بیکرد و از زخم آن سنگ اعضا و جوارح او بپوسید و در بدن او بشد [illegible]
کعصف مأکول پس [illegible] آن سنگها ایشان را چون برگ کاه زرد شده و در هم شکسته چون خداوند عالم اصحاب فیل را هلاک کرد
شرافت و بزرگی عبد المطلب از پیش زیاده و آوازهٔ عظمت او در اکثر شهرها منتشر شد و چون قریش سر بر خط فرمان وی نهادند و اولاد وی [illegible] گشت
پس عبد المطلب [illegible] حارث که کلابیه از وی [illegible] بوجود آمد و نام [illegible] بود و در [illegible] ابو
ازوی متولد شد و نامش عبد العزی و سعد دختر حبیب کلابیه که ضرار و عباس ازوی بوجود آمد و فاطمه دختر عمرو مخزومی که ابو طالب
و او عبد مناف [illegible] و عبد اللّه ازوی شده و سمرا دختر [illegible] و هاله دختر وهیب [illegible] اولاد عبد المطلب
عبد اللّه بود و نور محمدی در پیشانی وی تابان بود و جمیع اولاد عبد المطلب ده نفر بودند حارث ابو لهب عباس حمزه و مقوم
حجل زبیر ابو طالب عبد اللّه و چون عبد المطلب فاطمه را [illegible] آورد شبی در [illegible] خانهٔ کعبه خوابیده بود خوابی [illegible]
کرد چون بیدار شد آمد نزد بزرگان قریش [illegible] گفت ای معشر [illegible] دیشب [illegible] که از پشت من [illegible] بر آمد و [illegible]
سفیدی و انوار [illegible] چهار شاخه داشت یک شاخه در مشرق و یک شاخه در مغرب و یکی در بالای زمین و شاخهٔ دیگر در زیر زمین
و در زیر آن درخت دو کس را دیدم که در غایت حسن و جمال بودند از ایشان پرسیدم که شما کیستید یکی گفت که من نوح نجی اللّه‌ام
و دیگری گفت که من ابراهیم خلیل الرحمانم و گفتند که آمده‌ایم که از سایهٔ این درخت بهره گیریم خوشا حال کسی که در زیر این سایه
باشد و وای بر کسی که [illegible] کاهنان عرب و معبران قریش گفتند یا عبد المطلب اگر خواب تو راست باشد [illegible]
تو کسی ظاهر گردد که پادشاه مشرق و مغرب شود پس عبد المطلب [illegible] بشکار شد چون بصحرا رفت تشنگی بر وی
غالب شد رسید بر سر چشمه که آب آن شیرین‌تر از عسل بود و سفیدتر از شیر [illegible] آن آب نوشید [illegible]
بوی رسید [illegible] چون بخانه داخل شد [illegible] فاطمه [illegible] نور نبوی از صلب عبد المطلب انتقال نمود [illegible]
مدتی از میان گذشت عبد اللّه از فاطمه متولد شد نور محمدی در جبین وی تابان گردید و ولادتش بر [illegible] رسید
و یهودان که جبهٔ یحیی بن زکریا نزد ایشان بود و خون خشک شدهٔ وی [illegible] آن جبه بود و در کتابها خوانده بودند که چون [illegible]
علامت [illegible] آن جبه [illegible] نظاره [illegible] قطرات خون از وی [illegible]
پیغمبر آخر الزمان نزدیک شده [illegible] عبد اللّه [illegible] نشو و نما [illegible] و حسن و جمال وی
بر مردم ظاهر بود [illegible] عبد المطلب بود و عبد المطلب نذر کرده بود که اگر خداوند عالم [illegible]
[illegible] را قربان کند چون عبد اللّه بوجود آمد عبد المطلب [illegible] پسران [illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible] کعبه رفت [illegible]

کعبه کرد او قرعه بزد [illegible] عبد المطلب [illegible] قرعه بنام عبد اللّه طاهر گردید چون قرعه بنام او بر آمد عبد المطلب
دست عبد اللّه را گرفته بقربانگاه برد تا او را قربان کند قریش [illegible] عبد المطلب [illegible] و عبد اللّه [illegible]
گرفتند و گفتند [illegible] عبد المطلب [illegible] فرزند خود را قربان کنی [illegible] شدن [illegible]
[illegible] کاهنه [illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible]
عرض [illegible] کاهنه گفت [illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible]
[illegible]
[illegible] شتران [illegible] قربان [illegible]
[illegible] شتران [illegible] قرعه [illegible]
شتر [illegible] قربان [illegible] عبد المطلب [illegible] شتران
[illegible] عبد اللّه [illegible]
[illegible] عبد اللّه [illegible] شتران [illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible] عبد اللّه [illegible]
شتران را قربان کردند عبد اللّه [illegible] حسن و جمال [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد اللّه [illegible]
[illegible] یهودان [illegible] عبد اللّه [illegible]
[illegible] نور محمدی [illegible] یهودان [illegible]
[illegible] یهودان [illegible]
[illegible] عبد اللّه [illegible] عبد مناف [illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible] عبد اللّه [illegible] یهودان [illegible]
[illegible]

و از عبد الله بدیدم که مقاومت با وی [illegible] بجانهٔ عبد المطلب و دختر خود را [illegible] عرض نماید که

عبد الله خواستگاری [illegible] گفت [illegible] از اطراف [illegible] دختران خود را [illegible] عرض کردند

و او قبول نکرد [illegible] قبول کند [illegible]

[illegible] بخانهٔ عبد المطلب [illegible] سلام [illegible] عبد المطلب گفت ای [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بود از راه

نه ماه که گذشت حضرت آمنه در عالم رؤیا دید هزار ملک سلام نمودند که جبرئیل نازل شود پس هزار ملک نازل شدند در دست هر یک قندیلی بود که پر روغن

شعله میکشید و بر بالای هر قندیل نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله و ستاره گان از آسمان نزدیک بر سر مردم رسیدند و مردم در روی

زمین میدیدند که در آسمان ستاره گان نزدیک بر سر خود رسیدند چون نه ماه تمام گردید آمنه از مادرش [illegible] حضرت گفت [illegible]

که بخانه خلوت داخل شوم و دایه که برای خدمت تمام پس آمنه داخل خانه شد و چراغی روشن کرد و حجره را [illegible] بود و [illegible]

بسیار ناگاه در روز [illegible] از آن حضرت [illegible] که از خانه بیرون رود دید که در خانه [illegible] شد [illegible]

هر حال چون دید که سقف خانه شکافته شد و چهار حوری از آسمان نازل شدند که نور روی ایشان خانه را روشن کرد [illegible] داخل

خانه شدند و سلام بر آمنه دادند و گفتند ما آمده ایم که برای خدمت تو آمده ایم پس یکی از آن حوران در جانب [illegible] نشسته

و یکی در جانب چپ و یکی پیش روی و یکی پایین [illegible] آمنه [illegible] دست داد چون [illegible] پیغمبر آخر الزمان بر روی زمین افتاده

پیشانی مبارکش بر زمین [illegible] سجده برای پروردگار عالم کرده و انگشتان [illegible] بر آسمان [illegible] لا اله الا الله و ولادت آن

حضرت [illegible] جمعه [illegible] طلوع صبح بود در [illegible] ماه ربیع الاول و در حدیث صحیح وارد شده که چون آمنه بر روی پیغمبر آخر الزمان

نظر کرد دید که سر [illegible] چشمهای مبارکش سرمه کشیده و در خالی [illegible] نقش کرده [illegible] مبارکش [illegible]

ساطع گردید که سقف خانه را شکافته و بعالم [illegible] و در آن شب [illegible] ایوان کسری افتاد و آتشکده های فارس [illegible]

و هر [illegible] در آن شب [illegible] بتهای روی زمین [illegible] بر بالای تختها سرنگون بر زمین افتادند [illegible]

در هر جا که بود سرنگون شد [illegible] که بر بالای تختها بودند [illegible] افتاده و سرنگون بر زمین افتادند و دریای [illegible]

خشک گردید شیطان چون [illegible] دید [illegible] سر برکرد و [illegible] جمیع لشکریان وی جمع شدند [illegible]

شیطان گفت [illegible] که باعث هلاک [illegible] متولد شده که او را محمد بن عبد الله گویند باطل کننده [illegible]

[illegible] شیطان خود [illegible] چهارم [illegible]

[illegible] و در حدیث [illegible] وارد شده که [illegible] حضرت خاتم النبیین [illegible] نور [illegible]

[illegible] جبرئیل و میکائیل داخل [illegible] بصورت آدم [illegible] جبرئیل [illegible]

بود از طلا و میکائیل ابریقی بود از عقیق سرخ پس جبرئیل علیه السلام آنحضرت را گرفته [illegible] مبارکش [illegible]

و میکائیل آب [illegible] فرزند [illegible] جبرئیل گفت [illegible] آمنه [illegible]

[illegible] چون [illegible] فارغ شدند [illegible] و خالی

[illegible] نقش [illegible] مبارکش [illegible] مهر نبوت [illegible]

جبرئیل علیه السلام [illegible] خانه [illegible] آمنه [illegible]

وجمیع

وجمیع ملائکه فوج فوج داخل شدند و میگفتند السلام علیک یا محمد السلام علیک یا احمد السلام علیک یا حامد [illegible]

که چون از [illegible] ولادت آنحضرت [illegible] گذشت خداوند عالم جبرئیل را امر کرد که چهار علم [illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible]

[illegible] نازل شد علم سبز بر بالای کوه قاف نصب کرد [illegible] نقش شده بود لا اله الا الله محمد رسول الله و علم دیگر بر بالای کوه [illegible]

نصب کرد [illegible] نوشته بود لا اله الا الله [illegible] و علم دیگر بر بالای

بام خانه کعبه [illegible] نوشته بود لا اله الا الله و در [illegible] نوشته بود [illegible] بالله و [illegible]

[illegible] علم دیگر بر بالای بام بیت المقدس نصب کرد [illegible] لا غالب

الا الله و در [illegible] نوشته بود [illegible] و در حدیث صحیح [illegible] خداوند عالم [illegible] امر کرد که بر بالای

کوه [illegible] رسول [illegible] بالای خانه کعبه [illegible]

[illegible] زعفران و مشک و عنبر نثار کرد [illegible] جمیع [illegible] حجر الاسود [illegible]

[illegible] جبرئیل علیه السلام قندیلی از یاقوت سرخ [illegible] از بهشت [illegible]

[illegible] جاء الحق و زهق الباطل [illegible] آنحضرت [illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible]

[illegible] نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله

باذنه و سراجا منیرا [illegible] کعبه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible]

عالم [illegible] فصاحت [illegible]

[illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible]

با نافه مشکی و در دست دیگر طشتی از زمرد سبز که چهار گوشه داشت و بر هر گوشه مرواریدی بود درخشنده پس گفت که قرار این طشت ... حبلی
پس محمد صلی الله علیه وآله را در میان آن طشت گرفت و دست دیگری که سپید از حریر سفید بود پس دیدم که فرزند مرا بان آب که از ابریق بود
هفت مرتبه شستند و از انگشتری که مهر او در آن بود پس پیچیدند او را در آن حریر سفید و دیدم که یکی از ایشان گفت ای امان الله
و حفظه و کلاءته پر کردم یا محمد دل ترا از نور علم و یقین و عقل و شجاعت محمد تو بهترین بشری خوشا حال کسی که پیروی تو کند و بد احوال
کسی که سرکشی با تو کند پس یکی از ایشان که رضوان نام داشت فرزند مرا در زیر پر خویش ساعتی گرفت پس گفت که مژده باد العزت ... و آخرت
نوری در روی فرزند خود دیدم که ساطع گردید تا آنکه بعالم آسمانها بلند گردید که من در میان آن نور قصرهای شام را دیدم و در ...
وارد شده که آمنه گوید چهار کس را دیدم که حاضر شدند و فرزند مرا بر پشت خوابانیدند و یکی از ایشان پیراهن خود را بر سینه وی مالید شکمش
شکافته گردید پس دل او را از میان سینه بیرون آورد و در طشت ابریق شستند پس دیدم که کیسه سبزی بیرون آوردند و در میان انگشت ... داری
بود چون نار بر مهر و بر دل وی پاشیدند و دل او را بجای خود گذاشتند و باز پیراهن خود را مالید شکمش درست گردید و کیسه دیگر که سفید بود بیرون آورده
و در میان آن مهری بود و بر آن نوشته بود ... که بر دل وی بستند و معتبر روایتست از حضرت صادق علیه السلام که چون آمنه را درد زاییدن
گرفت فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام که حاضر بود ... در نزد وی بود تا آنکه وضع حمل آمنه شد پس آمنه گفت ای فاطمه آیا چیز را
که من می بینم فاطمه گفت چه چیز را آمنه گفت این نور را که از میان مشرق و مغرب ساطع گردید پس ابوطالب داخل خانه شد و گفت ای
فاطمه از چه چیز تعجب میکنی گفت تعجب کرده‌ام از این نوری که عالم را گرفته ابوطالب گفت ای فاطمه میخواهی ترا مژده دهم فاطمه گفت بلی ابوطالب گفت
ای فاطمه زود باشد که از تو نیز فرزندی شود که وصی فرزند آمنه باشد و بسند موثق مرویست که عبدالمطلب گوید که در شب ولادت آن
حضرت در نصف شب دیدم که خانه کعبه از جای خود بلند گردید به چهار گوشه سجده بر مقام ابراهیم کرد پس کعبه بجای خود قرار گرفت و صدای
بلند گفت الله اکبر پروردگار الحال مرا پاک گردانید از نجاسات کافران و لوث مشرکان پس دیدم که جمیع بتها سرنگون افتاده
پس دیدم که جمیع کوههای مکه مشرف شدند بر خانه آمنه و سجده کردند و ابر سفیدی را دیدم در خانه آمنه پس آمدم بدر خانه آمنه و دق الباب
کردم ای آمنه من در خوابم یا بیدارم فرمود که ای عبدالمطلب بیداری پس نظاره بر روی آمنه کردم نور محمد را در پیشانی وی
ندیدم گفتم چه کردی ای آمنه نور محمد را گفت الحال از من جدا گردید و فرزندی از من شد و مرغی حاضر گردید و با من نزاع میکند
و میخواهد که فرزند مرا ببرد و در آشیانه خود ببرد و ابر آمده مانع گردید گفتم ای آمنه فرزند خود را بیاور تا ببینم آمنه گفت ممکن
نیست ای عبدالمطلب تا سه روز انتظار کشیدم پس شمشیر خود را کشیدم و گفتم ای آمنه یا آنکه فرزند را برای من حاضر کن یا آنکه
ترا بدین شمشیر پاره کنم پس دیدم که از آن خانه مردی بیرون آمد و گفت ای عبدالمطلب برگرد که هیچ کس از فرزندان آدم ممکن نیست
که دیدن پیغمبر آخرالزمان تا بدین سه روز زیرا که ملائکه آسمانها و زمین دیدن او میکنند پس ... و صاحب کتاب انوار گوید چون
آمنه از آن خانه بیرون آمد مادرش رسید و دید ... و گفت ای نور دیده چه حالی من غافل شده از حال ... آمنه ...

گذشت و وضع

گذشت و وضع حمل من شد و علاماتی که دیده بود همه را بعرض ... رسانید پس حضرت ... خود را طلبید و مژده برای عبدالمطلب فرستاد
پس عبدالمطلب را با کرید بخانه آمنه و جمیع سادات بنی هاشم همگی حاضر شدند دیدند که نور جمال محمدی از ... تسبیح
و تهلیل میگوید پس عبدالمطلب تعجب کرده بر آمنه گفت ای آمنه علامات فرزند خود را کتمان کن و بگو که فرزند ترا در مکه دشمنان بسیار
پس خبر آنحضرت را که مشتهر کرده بود اکثر علامات ولادت آنحضرت را بجماعت قریش ... و حاسدان ... از حسد در رهای ایشان
مشتعل گردید و غلغله در میان ایشان افتاد پس عبدالمطلب برای اسکات ایشان آمده محمد را بر دامن گرفت ... آنکه آنحضرت ...
لات و عزی بر زمین افتادند و غلغله از میان حاسدان بر طرف گردید پس عبدالمطلب چون بر در خانه کعبه ... شنیدند که پیغمبر آخرالزمان میگوید بسم الله
الرحمن الرحیم و شنیدند صدای از خانه کعبه که السلام علیک یا محمد و رحمة الله و برکاته و شنیدند که هاتفی میگوید جاء الحق و زهق الباطل
ان الباطل کان زهوقا پس عبدالمطلب تعجب کرده ... از خانه ... گفت کتمان کنید ... و شنیدند پس عبدالمطلب ... لات و عزی
کرده ... که ... محمد صلی الله علیه وآله را ... پس عبدالمطلب ...
در خواست که ... بر ... کسی ... بر گشت ... کسی ... اما ... شنید که ...
د شنید که کسی میگوید العبد المطلب ... عبدالمطلب ... آنحضرت را
بر ... روز سیم ولادت برای آنحضرت گهواره گرفت ... بود و با انواع ...
با انواع جواهر ... گهواره ... سفید ... بر روی گهواره ... مروارید ... سایر انواع جواهر ... گهواره ...
حضرت را در آن گهواره بستند و آنحضرت ... بیدار شد ... سیم ولادت
آنحضرت عبدالمطلب ... در خانه ... بود ... بنی هاشم ... عالم ...
شنیدم که عبدالله ... بود ... میخواهم ... عظیم ...
پس عبدالمطلب ... عبدالمطلب ... آنحضرت ...
آمده ... از روی مبارک آنحضرت ... انبیا در ... آنحضرت ... نمایان شد
که سقف خانه را شکافت و بعالم آسمانها ... پس ... آن ...
بر کوههای ... مبارک آنحضرت ... و گفت یا عبدالمطلب ... ایمان آوردم ... فرزند ... آنحضرت ... کرده
... آنحضرت ... اطفال ... سال ... آنحضرت ... عالم رحلت نمود ...
کو ... گردند و چون ... ولادت آنحضرت آمنه ... عالم ... رحلت نمود ... آنحضرت
... ابوطالب ... آنحضرت ... مبارک آنحضرت ...
و بعد ... ابوطالب ... آنحضرت ... عبدالمطلب ...

خود را عاتکه و صفیه را حاضر کرد که آنحضرت را با تمام شیر دهان ... [illegible] ... پس عاتکه و صفیه ... [illegible]

... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible] ... عبد المطلب ... [illegible]

... [illegible] ... عبد المطلب گفت ای ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... عبد المطلب گفت ... [illegible]

حارث بن ... [illegible]

... [illegible] ... عبد المطلب گفت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... عبد الله ... [illegible]

... [illegible] ... عبد المطلب ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... عبد المطلب گفت ... [illegible]

... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

کرد بر پستان

کرد بر پستان ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... عبد المطلب گفت ... [illegible]

... [illegible] ... عبد المطلب ... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible] ... عبد المطلب ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible] ... عبد المطلب ... آنحضرت ... [illegible]

... [illegible] ... عبد المطلب گفت ... [illegible]

بیرون رفتند برای شبانی در عقب شتران شبی از شبها بازگشتند در حالی که غمگین بودند حلیمه از فرزندان خود پرسید که چیست گریه
شما چیست ایشان گفتند امروز گرگی آمد و دو گوسفند ما برد حلیمه گفت ای فرزندان من خلف و عوض با خداست غمگین مباشید
آنحضرت به برادران رضاعی خود گفت غمگین مباشید که من فردا گوسفندان شما را از گرگ بستانم برادران آنحضرت تعجب کردند
و گفتند عجب است اینکه گرگ گوسفندان ما را خورده محمد فردا از برای ما گوسفندان ما را از گرگ خلاص کند پس آنحضرت فرمودند که عجب
از قدرت خدا چون صبح شد آنحضرت فرمودند برادران خود و حمزه را که از برای ایشان [illegible] مکان گرگ گوسفندان برده بود بروند پس حمزه
آنحضرت را برد و نشان داد [illegible] مکان [illegible] پس آنحضرت بر زمین افتاده سجده کرد و گفت [illegible] حلیمه
[illegible] گوسفندان [illegible] خداوند عالم [illegible] گرگ [illegible] گوسفندان
[illegible] برادران آنحضرت [illegible] گوسفندان [illegible] آنحضرت سلام کرد و گفت یا محمد
گوسفندان [illegible] گوسفندان را [illegible] حبیب خدا محمد است [illegible]
[illegible] گوسفندان [illegible] یا محمد [illegible] گوسفندان [illegible] گفت
یا محمد [illegible] عبدالمطلب [illegible] چون آنحضرت [illegible]
آنحضرت [illegible] حلیمه گفت [illegible] برادران [illegible]
[illegible] برای رعایت شتران و گوسفندان آنحضرت فرمودند که من [illegible] برادران [illegible]
[illegible] حلیمه گفت ای فرزند من [illegible] آنحضرت فرمودند [illegible] حلیمه [illegible]
آنحضرت [illegible] مبارک [illegible] طعام [illegible]
آنحضرت [illegible] فرزندان خود [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] برادران چون آفتاب [illegible]
[illegible] السلام علیک یا محمد السلام علیک یا احمد السلام علیک یا حامد السلام علیک
یا صاحب [illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible] برادران آنحضرت [illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] برادران [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
برادران [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]

محمد سنبل

صحرا است تا ایشان برادران وی گفتند که ما نیز در خدمت تو باشیم آنحضرت فرمودند که ای برادران شما مشغول کار خود باشید من به تنهائی
میروم و سیر میکنم [illegible] برادران گفتند یا محمد اختیار با تست پس آنحضرت متوجه [illegible]
بالای تل آمده کوه بلندی به نظر درآورد و با خود گفت میخواهم که بالای کوه روم و سیر [illegible] خداوند عالم [illegible] جبرئیل [illegible]
کوه را [illegible] بالای [illegible] پس جبرئیل بر کوه خطاب کرد که ای کوه پیغمبر آخرالزمان اراده سیر تو دارد پس کوه شاد گردیده [illegible]
و آنحضرت [illegible] بر بالای آنکوه و سیر [illegible] دامنه آنکوه مارها و عقربها بود [illegible] آنحضرت [illegible]
نمودند جبرئیل بر ایشان خطاب کرد که ای [illegible] پیغمبر آخرالزمان [illegible] چون آنحضرت از کوه پایین آمدند [illegible]
[illegible] پس آنحضرت [illegible] جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل نازل شدند [illegible]
گفت السلام علیک یا محمد السلام علیک یا احمد السلام علیک یا حامد السلام علیک یا محمود السلام علیک یا ابا القاسم السلام علیک
یا [illegible] السلام علیک یا طاها السلام علیک یا [illegible] السلام علیک یا طاسین السلام علیک یا [illegible] السلام علیک
یا [illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله پس [illegible] سلام [illegible] آنحضرت [illegible] سلام ایشان [illegible] و پرسید که شما کیستید گفتند
بندگان خداییم پس آنحضرت نظر به جبرئیل کرد و گفت که نام تو چیست گفت عبدالله و با اسرافیل نظر کرد و نام او را پرسید گفت [illegible]
میکائیل نظر کرد و نام او [illegible] گفت عبدالجبار [illegible] گفت عبدالرحمن پس [illegible] بندگان خداییم [illegible]
طشتی بود از یاقوت سرخ و با میکائیل ابریقی [illegible] پس جبرئیل [illegible] آمده و دهان بر دهان آنحضرت
گذاشت [illegible] گفت یا محمد [illegible] خداوند عالم نور روی آنحضرت [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] پس جبرئیل [illegible] گفت یا محمد [illegible] آنحضرت [illegible]
باید [illegible] پس جبرئیل [illegible] میکائیل گفت [illegible] خداوند عالم محمد را حبیب خود گردانیده [illegible]
آنحضرت را [illegible] مبارک [illegible] آنحضرت [illegible] برادر من جبرئیل چه خواهی کرد [illegible]
گفت یا محمد [illegible] پس جبرئیل [illegible] شکم مبارک آنحضرت را شق نمود و دل مبارک
آنحضرت را بیرون آورده [illegible] میکائیل [illegible] جبرئیل [illegible] آنحضرت را
شست پس منادی ندا کرد که ای جبرئیل [illegible] جبرئیل [illegible] سینه [illegible]
[illegible] روایتست که ابن عباس [illegible] آنحضرت که یا رسول الله [illegible] آنحضرت فرمودند [illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible] پس [illegible] گفت یا محمد نام [illegible]
چیست آنحضرت فرمودند محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف [illegible] اسرافیل گفت یا محمد [illegible]
بگو [illegible] آنحضرت فرمودند [illegible] اسرافیل [illegible] آنحضرت را [illegible]

بر پشت محمد را خوابانید و انگشتری مهر برون آورد که دو سطر در نگین وی نقش بود که لا اله الا الله محمد رسول الله و آن نگین را در میان دو شانه آنحضرت
نقش کرد که چون مهر بر گوشت آنحضرت جا گرفت پس جبرائیل پیش آمد و گفت یا محمد آیا میخواهی که ساعتی بخسپی آنحضرت سر مبارک
بر کنار جبرائیل گذاشته خوابش برد و در خواب دید که شجره عظیمه بر بالای سر آنحضرت رسته و شاخهای عظیم دارد و سایه اش
در زمین و شاخهایش بر هوا بلند گردیده پس منادی را دید که ندا میکند یا محمد میدانی که این درخت چیست آنحضرت فرمود که نه والله
پس منادی گفت این درخت کسی است که نبوت و شاخهایش اهل بیت تو و پیشوایان خلف صدق و سبز [illegible] در حوالی این درخت
میباشند دوستداران تواند پس مژده باد ترا یا محمد به نبوت و رسالت و ریاست خلایق پس جبرائیل ترازوئی بیرون آورد و گفت
که هر که شما چه برابر بود با زمین و آسمان آنحضرت را در یک کفه گذاشت و صد نفر از امت را در کفه دیگر آنحضرت بر آنها زیادتی داشت پس جبرائیل
نصف امت را در کفه گذاشته با آنحضرت سنجید آنحضرت بر همه زیادتی کرد پس تمام امت او و انبیا را و ملائکه را و کوهها را و جمیع مخلوقات خدا را
در یک کفه گذاشت و با آنحضرت سنجید باز آنحضرت بر همه سنگینی کرد از آن جهت مخلوقات خدا که دید آنحضرت سنگینی نمود [illegible]
دید پس جبرائیل گفت یا محمد خوشا احوال امتان تو و بدا احوال کافران و منکران تو پس ملائکه با آسمان عروج کردند و برادران آنحضرت
از اولاد حلیمه آنحضرت را نیافتند گریان و نالان آمدند میان قبیله و حلیمه را اعلام نمودند پس حلیمه در میان قوم خود ندا داد که فرزند
گم کرده ام و صیحه میکرد و نوحه می نمود و میگفت وا محمداه و جمیع زنان قبیله بنی سعد همراه حلیمه بیابانها میگردیدند و عبدالله پدر حلیمه با مردان
قبیله سوار گردیده در صحراها میگشتند و میگفتند ای قبیله بنی سعد اگر فرزند ما یافت نشود شمشیر در میان قبیله گذارم [illegible]
حلیمه خود را رسانید بمکه گریان [illegible] عبدالمطلب [illegible] محمد را گم کرده ام عبدالمطلب [illegible] حضرت [illegible]
دست داد چون بهوش آمد گفت لا حول و لا قوة الا بالله [illegible] عبدالمطلب [illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] ندا داد ای آل غالب ای آل عدنان ای آل کنانه ای مضر ای سادات [illegible] جمعیت نمودند و گفتند ای بزرگ
عرب [illegible] فرزند من محمد گم شده پس [illegible] قوم همراه عبدالمطلب سوار شدند و در صحراها نهادند عبدالمطلب گفت
که قسم [illegible] محمد را نیابم [illegible] ابو مسعود ثقفی و ورقه
بن نوفل و عقیل بن [illegible] عظیمی که هرگز ندیده بودند و ورقه با ابو مسعود گفت یا ابا مسعود
[illegible] را هرگز ندیده درخت را ندیده بودیم عقیل گفت با ورقه راست میگوئی بیائید برویم پیش این درخت
تماشا کنیم چون نزدیک درخت رسیدند طفلی را دیدند که حسن و جمال او را وصف نتوان نمود و نور روی او عالم را گرفته و رطب [illegible]
[illegible] چیده میخورد و دو جوان [illegible] چون پیش آمدند جوانان غایب شدند عقیل و ورقه گفتند الله اکبر [illegible]
ابو مسعود گفت [illegible] بیشان [illegible] سخن میگفتند آنحضرت [illegible] پس آنحضرت [illegible] ابن
مسعود پیش آمده گفت [illegible] آنحضرت فرمود [illegible] ابو مسعود گفت نام تو چیست گفت نام من محمد بن عبدالله

بن عبدالمطلب

بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف ابو مسعود گفت تو فرزند عبدالمطلبی آنحضرت گفت بلی ابو مسعود گفت پس چرا اینجا آمده ای
حضرت قصه خود را بیان کرد ابو مسعود از شتر پائین آمد گفت یا محمد میخواهی که ترا پیش جدت عبدالمطلب برم آنحضرت
گفت بلی میخواهم پس ابو مسعود آنحضرت را بر بالای شتر سوار گردانیده متوجه مکه شدند چون نزدیک قبیله بنی سعد شدند
آنحضرت را نظاره بر جمال بیکران [illegible] جد خود عبدالمطلب را با سایر قریش آنحضرت فرمود که آیا میبینید آنچه من میبینم ابو مسعود گفت
یا محمد نظر تو از باب نظر پیغمبران است [illegible] آنحضرت فرمود که [illegible] نمایم پس [illegible] آمدند عبدالمطلب
با سایر قریش چون [illegible] عبدالمطلب آنحضرت را دید از اسب پائین آمده آنحضرت را از بالای شتر ابو مسعود گرفته از سر و روی بوسید
و گفت ای میوه دل من کجا بودی که من در اشتیاق تو در صحراها میگشتم و گریه و ناله می نمودم آنحضرت قصه خود را با عبدالمطلب
عرض کرد پس آنحضرت را برداشته داخل مکه گردیدند و پنجاه شتر با ابو مسعود مژده دادند و صد شتر دیگر به ورقه و عقیل
دادند و حلیمه حاضر شده التماس نمود از عبدالمطلب که محمد را باز بقبیله ببرد عبدالمطلب راضی نشده [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] رضاعی آنحضرت [illegible] آنحضرت که حلیمه [illegible] بود
در کتب سیر و تواریخ و کتب مفصله مذکور است اگر کسی خواهد رجوع بدان کتاب نماید و چون [illegible] سال [illegible] عبدالمطلب
از این خاکدان فانی بعالم باقی رحلت نمود و عمر عبدالمطلب [illegible] سال بود و ما صدو بیست سال [illegible] آنحضرت [illegible]
عبدالمطلب با ابوطالب [illegible] ابوطالب و عبدالله [illegible] ابوطالب [illegible] آنحضرت [illegible]
در رعایت آنحضرت بود و [illegible] حاسدان [illegible] کاهن [illegible]
در حق [illegible] عظیم [illegible] احوال [illegible] ابوطالب
[illegible] آنحضرت [illegible] کاهن چون نظاره بر طالع آنحضرت کرد [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] ابوطالب [illegible] اگر این طفل را [illegible] کاهن [illegible] آنحضرت را [illegible]
ابوطالب [illegible] کاهن در خصوص آنحضرت [illegible] پس آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ابوطالب آنحضرت [illegible] معجزات آنحضرت ظاهر گردید [illegible]
آنحضرت و خوارق عادات که از وی بظهور آمده [illegible] معجزات [illegible]

عقیده دویم در بیان شکل و شمایل

و اوصاف و اخلاق و خواص حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله [illegible] آنحضرت [illegible] علیه السلام [illegible] حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه و آله [illegible] عظیم و معظم بود و نور روی مبارکش [illegible] خورشید چون [illegible] نور [illegible]
چهارده [illegible] میانه بالا بود گندم گون بود و موی سر [illegible] بود [illegible]
[illegible] ابرو [illegible] روی مبارکش [illegible] بود و موی [illegible] بود و دهان مبارکش [illegible]

از سینه تا ناف مبارکش موی باریک بود چون خط کشیده و گوشهای روی مبارکش هموار بود و دندانهای مبارکش گشاده بود و گردن
مبارکش چون شمع نقره و بلور بود و سینه و شکمش برابر بود میان دو دوشش وسیع بود و سینه‌اش پهن بود و پستان مبارکش خالی بود
از مو بازوهای مبارکش محکم بود و گشاده دست بود و درست مبارکش درشت بود و استخوانهای مبارکش درشت بود و کف پاهایش
از زمین بلند بود و گوشت میان مبارکش میانه انگشتان مبارکش میانه بود و چون نظر کردی [illegible] بود و چون که [illegible] پیش
دستی می‌کرد و سلام دادن ابتدا کردی آنحضرت بود و [illegible] خاموش بود و [illegible] خلق [illegible] پسندیده فعال بود و [illegible]
بزرگ [illegible] نعمت بود و [illegible] بود و [illegible] در بار خدا بود و [illegible] بود [illegible] امتان نبود و [illegible]
بود و سخی و جواد و بخشاینده [illegible] بود و [illegible] دل [illegible] کردانیدی و [illegible] معاونت [illegible]
و مراقبت [illegible] در مجالس [illegible] و در مجالس [illegible] بود و [illegible]
وی بود با غلامان در روی خاک [illegible] سوار شدی و [illegible]
مردان [illegible] مجالس [illegible] بود و ذات [illegible] اوصاف حمیده [illegible] خصال [illegible]
از همه [illegible] و وفا از همه تمامتر در حلم و تواضع از همه کاملتر [illegible] شجاعت و قوت از همه [illegible]
از همه [illegible] اخلاق [illegible] و در صیانت [illegible] و در سیرت [illegible] و زبان [illegible] در صورت [illegible] در همه کار
[illegible] در همه شغل [illegible] بود و اما خواص آنحضرت [illegible] از آنجمله وجوب مسواک [illegible] که بر آنحضرت واجب شده
و بر سایر امت سنت چنانکه در حدیث صحیح روایت از آنحضرت [illegible] خداوند عالم [illegible] و بر امتان من [illegible]
[illegible] مسواک کردن [illegible] از اهل سنت [illegible] بر آنحضرت و بر امتان [illegible]
[illegible] منسوخ کردید و از آنجمله اداکردن [illegible] که بر آنحضرت واجب بود چنانکه در حدیث صحیح از آنحضرت منقولست [illegible]
[illegible] از برای [illegible] است [illegible] و از آنجمله مشاورت نمودن [illegible]
[illegible] چنانکه خداوند عالم فرموده و شاورهم فی الامر یعنی مشورت کن ای محمد با اصحاب خود در هر کاری مشورت نمودن بر آنحضرت واجب بود
و بعضی از علما گویند که بر آنحضرت [illegible] و واجب نبود [illegible] بر آنحضرت [illegible] از آنجمله
مخیر بودن زنان آنحضرت بود در مفارقت و مصاحبت آنحضرت چنانکه خداوند عالم فرموده که یا ایها النبی قل لازواجک ان
کنتن تردن الحیوة الدنیا وزینتها فتعالین امتعکن واسرحکن سراحا جمیلا وان کنتن تردن الله ورسوله والدار
الاخرة فان الله اعد للمحسنات منکن اجرا عظیما یعنی یا محمد بگو مر زنان که [illegible]
[illegible] که شما را [illegible] از شما [illegible] اگر اراده ثواب [illegible] و رضای پیغمبر دارید
[illegible] سرای آخرت را [illegible] خداوند عالم [illegible] برای نیکوکاران شما [illegible] برای

آن بود که

آن بود که یکی از ازواج آنحضرت [illegible] از آنحضرت خواست آنحضرت [illegible] و بر او درست کرد و بعد از [illegible]
از روی [illegible] زنان [illegible] اراده مفارقت [illegible] چون آنحضرت [illegible]
[illegible] مصاحبت آنحضرت [illegible] خداوند عالم حرام کردانید [illegible] زنان [illegible]
حکم منسوخ کردید و زنان بر آنحضرت مباح کردید بآیت انا احللنا لک ازواجک [illegible] از اهل سنت [illegible]
[illegible] که بر آنحضرت [illegible] و از جمله خواص آنحضرت [illegible] بر آنحضرت [illegible]
آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible] در حدیث صحیح از آنحضرت [illegible]
رسالت [illegible] و جمعی از علمای امامیه رضوان الله علیهم [illegible]
زکوة [illegible] هاشمی [illegible] حلال [illegible] بر آنحضرت [illegible]
و [illegible] هاشمی حرام بود [illegible] امام زمان [illegible] صدقه [illegible] بر آنحضرت حرام بود [illegible]
[illegible] خلاف [illegible] که حرام است بر آنحضرت و جمعی گویند که [illegible] و از جمله خواص آنحضرت [illegible]
که آنحضرت [illegible] و پیاز [illegible] نخوردی [illegible]
و در حدیث صحیح روایت [illegible] آنحضرت [illegible] سیر و پیاز [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] از این طعام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] طعام [illegible] در حدیث [illegible] روایت [illegible]
[illegible] علما [illegible] بر آنحضرت حرام بود [illegible]
چنانکه [illegible] و از آنجمله [illegible] شعر [illegible]
[illegible] و ما علمناه الشعر [illegible] و از آنجمله حرام بود لباس [illegible] تا آنکه [illegible] چنانکه از آن
حضرت [illegible] که [illegible] بر آن [illegible] دشمنان [illegible]
اگر چون آنحضرت [illegible] حرام بود [illegible] آنکه تمام [illegible] خلاف [illegible]
و [illegible] بر آنحضرت حرام بود [illegible] چنانکه خداوند عالم فرموده و لا تمدن عینیک یعنی یا محمد [illegible]
[illegible] بر آنحضرت حرام بود [illegible]
و [illegible] حرام بود بر آنحضرت [illegible] حرام است [illegible]
در حدیث صحیح وارد شده که آنحضرت [illegible] در احکام [illegible] عایشه و حفصه و ام سلمه [illegible]
[illegible] و ام حبیبه [illegible] سفیان و [illegible] حارث [illegible]

تخییری او زینب بنت جحش و جمیع زنان که آنحضرت [illegible] در او و پانزده زن بود و بسیزده زن دخول کرده و از دو تا مفارقت
کرد یکی زنی بود از قبیله کلبیه که آنحضرت در ران وی لکه سفیدی چون برص دید او را طلاق داد و یکی دیگر زنی بود که مشرکان او را
تعلیم داده بودند که چون پیغمبر بگو اعوذ بالله منک که این کلمه پیغمبر را خوش آید چون آن زن پیش آنحضرت این کلمه گفت حضرت او را مفارقت
کرد و در روایت [illegible] وارد شده که آنحضرت [illegible] زن گرفتند و سه کنیز [illegible] شدند و ماریه از اصل کنیزان بود که آنحضرت
او را آزاد کرده و بعقد خود در آورد و وطی کنیزان بر آنحضرت مباح بود خواه مسلمه باشند خواه مشرکه و خلاف است میان علما در اینکه
[illegible] را بعقد در آوردن برای آنحضرت جایز بود چنانکه در سایر امت جایز است [illegible] اند بجهت آنکه نکاح کنیز
مشروط است [illegible] از شرکت [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وآله معصوم بود و [illegible] شهوت
غالب بود و جمعی [illegible] قول اول اشهر است [illegible] آنحضرت [illegible] زنان [illegible] آنحضرت [illegible] جایز
بود و بر سایر امت جایز نیست و برای آنحضرت وصال در روزه جایز بود و برای امت حرام بود چنانکه در حدیث وارد است
که آنحضرت [illegible] عرض کردند که یا رسول الله شما وصال روزه میکنید فرمودند که من مثل شما نیستم من در نزد پروردگار خود [illegible]
خداوند عالم مرا طعام و شراب میدهد و دیگر آنکه بر آنحضرت جایز بود که از غنیمت مسلمانان هر چه خواهد برای خود انتخاب نماید چون
کنیز [illegible] شمشیر [illegible] و دیگر برای آنحضرت داخل شدن بر مکه بی احرام جایز بود و برای امتان حرام بود و دیگر
آنکه حلال بود [illegible] و دیگر غنیمتها [illegible] سایر انبیا [illegible] حلال نبود و جمیع غنایم را در [illegible]
پیدا میشد و همه را میسوزانید و دیگر آنکه مباح بود بر آنحضرت [illegible] برای خود [illegible]
کنند و برای امتان حرام است مباح بود بر آنحضرت حکم کردن برای نفع [illegible] گواهی دادن برای خود و برای
[illegible] آنحضرت [illegible] و برای آنحضرت جایز بود که جنب داخل مسجد شود
آنحضرت [illegible] احتلام در خواب که از فعل شیطان است بر وی جایز نبود و چنین است
حال امامان در جنابت و احتلام [illegible] احادیثی که وارد شده [illegible] امام [illegible] بعضی امام زمان [illegible]
[illegible] احتلام [illegible] زنان در بیداری و دیگر آنکه [illegible]
[illegible] شوهر [illegible] اجابت آنحضرت واجب [illegible]
[illegible] طلاق [illegible] چنانکه از حدیث [illegible] معلوم میشود [illegible] حکم الهی [illegible]
[illegible] امتحان [illegible] آنحضرت [illegible]
آنحضرت بعد از وفات آنحضرت بر امت حرام بود چنانکه [illegible] وما كان لكم أن تؤذوا رسول الله ولا
أن تنكحوا أزواجه من بعده أبدا [illegible]

[illegible]

طریقه [illegible] است که سرگشتگان دین و باغیان شریعت سید المرسلین اختراع نموده اند برای خواهش [illegible]
و [illegible] ابلهان مریدان شمارند [illegible]
[illegible] از اطاعت شرع پیچیده اند و [illegible] علما [illegible] گرفتار دام بدعت و ضلالت
شیطان شده مستحق لعن ابدی گردیده اند [illegible] علما [illegible] حرفهای دنیوی [illegible] مردم
ساخته [illegible] لباس [illegible] مرید و مقتدای خود کرده [illegible] صحبت [illegible]
[illegible] صحبت [illegible] نمایند و در مجالس [illegible]
نمایند و حال آنکه در حدیث صحیح وارد شده [illegible] سلام [illegible]
[illegible] ارباب بدعت [illegible] صاحب بدعت [illegible] حدیث [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که [illegible]
[illegible] عالم زبان آور فاسق [illegible] مردم را از دین خدا بیرون کنند [illegible]
از طریق حق باز دارد [illegible] دین خدا [illegible] مردم را از دین بیرون میکنند [illegible]
[illegible] صحبت [illegible]
[illegible] ملعون [illegible]
[illegible] ضلالت [illegible] جاهلان عوام
در میان [illegible] علما [illegible] معاشرت [illegible]
[illegible] جاهلان [illegible]
[illegible] تقوی [illegible] خلق [illegible]
[illegible] حق و باطل [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] بعضی [illegible]
[illegible] اسلام الله علیه [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] عوام [illegible]
[illegible]
[illegible]

در حدیث صحیح مروی است از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه فرمود که هرگاه مردی را ببینید
که نیکو باشد علامات و طریقه او و هیئات او و [illegible] اهل خیر بنماید در سخن گفتن ملاحظه بسیار بکند و با ضبط سخن بگوید و خضوع
و شکستگی در حرکات خود ظاهر سازد زود فریب او مخورید که بسیار است که کسی عاجز میشود از طلب دنیا و مرتکب شدن محرمات برای
سستی بنیت و بیقینی و ترس [illegible] پس دین خود را دام تحصیل دنیا و حرام میکند و مردم را [illegible] ظاهر
نیک خود میفریبد پس چون مال حرام او را میسر شود خود را در آن می افکند و اگر ببینید که از مال حرام عفت ورزد و خود را ضبط میکند
باز فریبش مخورید زیرا که شهوات مردم مختلف میباشد بسیار است که کسی از مال حرام اجتناب میکند و اما بحرام [illegible]
گرفتار [illegible] نفس [illegible] و اگر ببینید که از این نیز عفت ورزد باز فریبش مخورید تا ملاحظه عقل و فهم
کنید زیرا که بسیار است که ترک اینها میکند اما عقل محکمی ندارد و آنچه بنا دارد [illegible] زیاده از آنست که بعقل خود اصلاح مینماید و اگر عقل
او را محکم ببینید باز فریبش مخورید تا ملاحظه کنید که در هنگام [illegible] هواهای نفس آیا تابع [illegible]
یا تابع عقل و نظر [illegible] محبت [illegible] برای ریاستهای باطل و مطاع مردم بودن و [illegible] ریاستهای
باطل [illegible] است زیرا که در میان مردم جمعی هستند که [illegible] دنیا و آخرت شده و دنیا را برای دنیا ترک میکنند و لذت ریاست و معتبر
بودن نزد خلق در نزد ایشان بیشتر است از لذات اموال و نعمتهای حلال پس جمیع لذتهای حلال را ترک میکنند از برای ریاست و [illegible]
و اعتبار بعد از آن [illegible] که خداوند عالم میفرماید که چون با او گویند که بترس از خدا [illegible]
[illegible] و او را از آن [illegible] مشغول میشود پس [illegible] جهنم برای [illegible]
[illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible] حلال [illegible] حرام [illegible]
[illegible]
پس [illegible] عذاب [illegible]
مرد کامل [illegible] مردم کسی است که [illegible] خود را تابع فرموده خدا گرداند و [illegible] خود را در رضای الهی صرف [illegible]
حق [illegible] آخرت [illegible]
[illegible] نیکو [illegible] آخرت [illegible] زوال ندارد [illegible]
[illegible] حوا [illegible]
کسی [illegible] کامل [illegible] دعای او [illegible]

خدا را بگو

خدا را [illegible] ضلالت [illegible] ریاست [illegible] معلوم [illegible]
که [illegible] بخود [illegible]
و محال [illegible] شهوت [illegible] طریق باطل [illegible]
[illegible] حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله
که خداوند عالم توبه صاحب بدعت قبول نمیکند پرسیدند که یا رسول الله چرا توبه او قبول نیست فرمود برای آنکه محبت بدعت
در دل او [illegible] صاحب [illegible] اسلام [illegible]
حضرت صادق علیه السلام مروی است که در زمان سابق مردی طلب دنیا کرد از حلال [illegible] از حرام [illegible] شیطان
[illegible] نیافت [illegible]
شیطان گفت [illegible] مردم [illegible] بسیار [illegible]
و بعد از مدتی [illegible] برای آنکه دینی اختراع کردم و مردم را گمراه کردم توبه [illegible]
[illegible]
بود [illegible]
[illegible] خداوند عالم توبه [illegible] قبول [illegible]
[illegible] صاحب بدعت [illegible] ضلال [illegible]
[illegible] قبول [illegible]
[illegible] صاحبان بدعت [illegible] طلب دنیا [illegible]
[illegible] خلق [illegible] معراج [illegible]
[illegible] مریدان [illegible]
[illegible] معراج [illegible]
[illegible] عوام کالانعام [illegible] نعوذ بالله من
[illegible] الشیاطین [illegible] المتعصبین الضالین [illegible] که معراج حضرت خاتم النبیین
[illegible] در حدیث صحیح مروی است از حضرت صادق علیه السلام [illegible] خداوند عالم پیغمبر خود را [illegible] معراج [illegible]
تا [illegible] امامت [illegible] امیرالمؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام [illegible]

مرادی که گو بدو پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام که اقتدا نکردم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چند مرتبه بمعراج رفت فرمودند
که دو مرتبه و شاید که [illegible] مرتبه دیگر [illegible] شده باشد [illegible] دو مرتبه آنحضرت [illegible] رفته باشد و در
بسایر آسمانها با آنکه دو مرتبه معراج جسمانی شده باشد و باقی معراج روحانی یا آنکه آنحضرت در مرتبه از مراتب [illegible] شده و سایر مرتبه
که گفتیم شده و بر خلاف است که در چه شب آنحضرت بمعراج رفته اند در بعضی از احادیث وارد شده که در شب بیست و هفتم ماه مبارک
رمضان شش ماه پیش از هجرت آنحضرت بمعراج رفته اند و در بعضی وارد شده که در شب هفدهم ماه مبارک که شب شنبه بود و بعضی گویند
شب دوشنبه اول از ماه ربیع الاول بعد از دو سال از بعثت و علما [illegible] که در شب بیست و هفتم از ماه رجب سال دوم
از هجرت واقع شده و هر یک از حروف معراج اشاره بمرتبه ایست از مراتب آنحضرت چنانکه میم اشارت بمقام عزت آنحضرت
در نزد خداوند عالم و عین اشارت بعزت او است در درگاه احدیت و را رفعت و بلندی شان او است در بارگاه صمدیت و الف
انبساط و تکلف آنحضرت است با سایر آسمانها و [illegible] حجاب جبرئیل است در ملکوت اعلی و غرض از معراج آنحضرت آن
بود که چون خداوند عالم آسمانها و زمین را خلق کرد و نور محمد را در عالم آشکار [illegible] آسمانها بشرافت آن نور بر زمین
فخر کردند و زمین را فخر نبود تا آنکه حضرت خاتم النبیین بنور قدوم خود ظلمت سرای دنیا را منور گردانید پس زمین
فخر کرد بر آسمانها [illegible] کردند که [illegible] چون زمین را بنور قدوم حبیب خود [illegible] گردانیدی و زمین را شرف ساختی
میخواهیم که بنور قدوم وی ما را نیز منور گردانی و مشرف سازی پس خداوند عالم پیغمبر خود را بعالم آسمانها برد تا [illegible] رسیدن
پای مبارک آنحضرت آسمانها را نیز مشرف گردانید و شاید که مراد الهی از معراج پیغمبر [illegible] نمودن آسمانها و [illegible]
قبض روح باشد بر کل بدن زیرا که آسمانها و زمین [illegible] بدن [illegible] حضرت خاتم النبیین بمنزله روح این تن است
که [illegible] و اعضای او این بدن معطل باشد چنانکه قبض روح بر کل بدن [illegible] فیض رحمت و برکت آنحضرت
بر کل آسمانها و زمین رسید و کیفیت معراج بطریقی [illegible] ولیکن [illegible] علمای امامیه [illegible] است که
بسند صحیح روایت است از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند در شب معراج آنحضرت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل نازل شدند و براق را حاضر
کردند و براق مرکبی بود که از استر کوچکتر و از الاغ بزرگتر بود و [illegible] بلند [illegible] و چشمش
[illegible] زین [illegible] سفید [illegible] از طلا [illegible]
مکلل بانواع جواهر [illegible] بر پیشانی او نوشته بود لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد رسول الله چون به بلندی میرفت پاهایش [illegible]
و دستهایش کوتاه میشد و چون به پستی میرفت دستهایش بلند و پاهایش کوتاه میشد پس جبرئیل [illegible] گرفت
و میکائیل [illegible] و اسرافیل جامهای آنحضرت [illegible] و براق سرکشی میکرد و جبرئیل علیه السلام لطمه بر روی وی زد و گفت ساکن

شو ای براق

شو ای براق که پیغمبر آخر الزمان بر پشت تو سوار خواهد شد [illegible] پیش از این حضرت بر تو سوار شده و بعد از این کسی بر تو سوار نخواهد
شد پس براق ساکن شد [illegible] آنحضرت سوار گردیده متوجه بیت المقدس گردیدند چون رسیدند [illegible]
در [illegible] داخل شهر شدند و در بیت المقدس نماز گزاردند و جبرئیل علیه السلام اذان بگفت و جمیع انبیا [illegible]
هزار پیغمبر بودند [illegible] اقتدا بآنحضرت نمودند چون آنحضرت از نماز فارغ شد نظر بجانب راست [illegible] ابراهیم خلیل الرحمن [illegible]
سبز پوشیده و دو ملک از جانب راست وی و دو ملک از جانب چپ وی و چون نظر بجانب چپ [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام
دید که دو جامه سفید پوشیده و دو ملک از جانب راست وی و دو ملک از جانب چپ وی آنحضرت مصافحه با جد خود ابراهیم کرد [illegible]
گفتند مرحبا بالابن الصالح و الوصی الصالح [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
بود و چون شب معراج آنحضرت [illegible] دروازه های شهر [illegible]
و نگهبانان [illegible] دروازه [illegible] آنحضرت داخل شهر شدند [illegible]
فرمودند [illegible] چون محاذی مسجد کوفه شدند جبرئیل علیه السلام گفت یا محمد [illegible] آنحضرت فرمودند که [illegible]
گفت که [illegible] آنحضرت نازل شدند [illegible] نماز [illegible] جبرئیل علیه السلام پرسید که
بنای این مسجد از چه زمان شده جبرئیل گفت [illegible] این مسجد [illegible]
بود و [illegible] حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چون [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] منادی از جانب راست [illegible] یا محمد [illegible] منادی از جانب چپ [illegible]
[illegible] یا محمد [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] یا محمد [illegible] نماز کردم جبرئیل [illegible]
[illegible] جبرئیل گفت [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] نماز کردم [illegible]
[illegible] بیت المقدس [illegible] نماز [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] پیغمبران [illegible]
جبرئیل [illegible] بیت المقدس [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]

کرد و پس گامی در پیش نهادم و ایستاده بودم پس جبرئیل گفتند یا محمد مرحبا بالنبی و نعم المجیء جاء گفت یا محمد چه دیدی در راه
گفتم منادی را شنیدم که از جانب راست من داد و منادی را دیدم که از جانب چپ من صدا کرد جبرئیل گفت یا محمد جواب ایشان
دادی گفتم نه گفت نیک کردی یا محمد اگر جواب آن منادی اول دادی یهودان بودی و اگر جواب آن منادی دوم دادی امتان تو بعد از تو ترسا شدندی و منادی ثانی
داعی نصاری بود و اگر جواب آن میگفتی امت تو نصاری شدندی گفت یا محمد چه چیز دیدی گفتم زنی پیش من آمد با زینت تمام
آیا گفتگو با وی کردی گفتم نه گفت اگر گفتگو میکردی و التفات مینمودی هر آینه امتان تو بسیار دنیا بگزیدندی بر آخرت بدرستیکه آن زن
دنیا بود با همه زینت و صورت جلوه نمود پس شنیدم صدائی که باعث ترس من شد جبرئیل گفت یا محمد آیا شنیدی این صدا را گفتم بلی
گفت یا محمد این صدا صدای سنگی بود که من هفتاد سال پیش از این از کنار جهنم سر دادم و الحال بجهنم رسید پس صعود کردم بعالم
آسمان و جبرئیل نیز صعود کرد پس چون رسیدم بآسمان دنیا دیدم ملکی را که موکل بود بآسمان دنیا نامش اسمعیل و هفتاد هزار ملک در فرمان
وی بودند که در زیر دست هر ملکی هفتاد هزار ملک بود اسمعیل از جبرئیل گفت که کیست همراه تو جبرئیل گفت محمد اسمعیل گفت آیا محمد مبعوث شد
که مبعوث شده پس اسمعیل در آسمان اول را گشود و ملائکه را در حظیره میگفتند چنانکه خداوند عالم فرموده است الا من خطف الخطفة
فاتبعه شهاب ثاقب دیگر اسمعیل سلام دادم و او بر من سلام داد و استغفار برای امتان من کرد و بر من گفت مرحبا
بالاخ الصالح و النبی الصالح و جمیع ملائکه پیش آمدند بر من سلام دادند و اظهار شکفتگی کردند و خندان و بشاش بودند پس
ملکی دیدم که پیش آمد و بر من سلام داد و دعا کرد و آثار غضب در روی وی ظاهر بود پس از جبرئیل پرسیدم که این ملک کیست که من از روی
… جبرئیل گفت … این مالک خازن جهنم است از آن روزی که خداوند عالم او را خلق کرده هرگز
نخندیده و هر روز خشم وی بر دشمنان خدا زیاده گردد … اگر بر روی کسی بخندیدی … تو خندان کردی پس جبرئیل را گفتم
بگو تا سرپوش از جهنم بردارد جبرئیل با مالک گفت سرپوش از دوزخ بر داشت و آتش از آنجا بیرون آمد و زبانه میزد چنانکه شعلها
وی در هفت آسمان … جبرئیل را گفتم بگو تا سرپوش … بگذارد که مرا طاقت دیدن این
آتش نیست جبرئیل با مالک گفت … از آنجا گذشتم ملکی دیدم
نشسته ارواح آدمیان بر وی عرض میکنند چون بعضی بوی عرض کردند شادی کرد و خرمی نمود و ایشان را دعا و ثنا گفت
و چون بعضی دیگر بر وی عرض کردند عبوس شد … بر ایشان نفرین کرد و لعنت بر ایشان نمود از جبرئیل پرسیدم که این کیست
جبرئیل گفت این پدر تو آدم علیه السلام که ارواح فرزندان وی عرض میکنند … پس از آنجا گذشتم جماعتی را دیدم که لب
و دندانهای ایشان … سنگهای آتشین … از پشت ایشان بیرون
می آمد از جبرئیل پرسیدم که اینها کیستند گفت اینها جماعتی اند که مال یتیمان خورده اند و ظلم و تعدی در حق ایشان کرده اند
خداوند عالم ایشان را بدین بلا مبتلا کرده و چون از ایشان گذشتم جمعی را دیدم که شکمهای ایشان را آماس کرده بود و بزرگ

شده بود

شده بود و راه ایشان را … قوم فرعون نشانده بود و هر گاه ایشان را عذاب میکردند قوم فرعون از جهنم بیرون می آوردند بر ایشان
… چون آتش … ایشان را پایمال میکردند … از جای خود برخیزند از جبرئیل
پرسیدم که اینها چه جماعتند گفت ربا خواران اند که خداوند عالم ایشان را بدین عقوبت مبتلا گردانیده و چون از ایشان گذشتم جماعتی
دیگر دیدم که پیش ایشان گوشت فربه نیکو بود و در پهلوی آن گوشت گوشت گندیده بود و ایشان از آن گوشت گندیده میخوردند
و دست بر آن گوشت فربه نمیزدند از جبرئیل پرسیدم که این چه قوم اند گفت اینها جماعتی اند که زنان حلال خود را گذاشته
… بزنان حرام مرتکب میشدند و چون از ایشان گذشتم جماعتی از زنان دیدم که ایشان را از پستان آویخته بودند
پرسیدم که ایشان کیستند گفت اینها جماعت زنانند که با شوهران خود خیانت کرده و با مردان بیگانه … شوهران
… از ایشان گذشتم جمعی را دیدم که روهای ایشان … از جبرئیل پرسیدم که اینها کیستند فرمود که اینها
جماعتی اند که در نماز عشا غافل بوده خوابیده اند پس گذشتم ملکی … و لوحی از نور در پیش روی او بود
و نظر بر آن لوح میکرد … نگهبان بود از جبرئیل پرسیدم که این ملک کیست گفت یا محمد این ملک موت است که قابض
ارواح بندگان خداست … جبرئیل مرا نزدیک برد … سلام … جبرئیل گفت
ای ملک موت محمد است صلی الله علیه و آله رحمت عالمیان است پس ملک موت … گفت … بشارت باد ترا یا محمد که
من … پرسیدم … کیفیت قبض روح … گفت یا محمد
کل دنیا در دست من چون … یا محمد … نظر …
آنجا گذشتم و ملکی را دیدم که نصفش از برف بود و نصفش از آتش … آتش … برف …
… صدای بلند میگفت سبحان الذی … بعضی …
از برف … آتش …
بندگان … از جبرئیل پرسیدم که این ملک کیست گفت … خداوند عالم موکل گردانیده …
آسمانها و اطراف زمین از آن روزی که خلق شده دعا از برای مؤمنان میکند و از آنجا گذشتم دو ملک را دیدم که در آسمان
دنیا … میگفت اللهم اعط کل منفق خلفا یعنی پروردگارا عطا کن هر نفقه کننده عوضی و دیگری میگفت
اللهم اعط کل ممسک تلفا یعنی پروردگارا هر ممسک را مال تلف کن پس از آنجا گذشتم رسیدم بملائکه بسیاری که
روها بر زمین گذاشته در سجده بودند از جبرئیل پرسیدم که اینها کیستند گفت از آن روزی که خداوند عالم ایشان را خلق
کرده سر از سجده بر نداشته اند و با یکدیگر سخن نگفته اند پس سلام بر ایشان دادم و ایشان با بشارت سر … سلام من … جبرئیل
بر ایشان گفت که این پیغمبر رحمت و رسول … محمد بن عبدالله است که مبعوث گردیده به رسالت … مکالمه میان ایشان

از جبرئیل این مقاله را شنیدند سر از زمین برداشتند و پیش آمدند و سلام بر من دادند و مژده خیر بر من دادند و دعا و استغفار
برای امتان من کردند بعد از آنکه در آسمانها دیدم این عجایبها بر من نمودند از آسمان اول بیشتر دوم بر رسیدند آسمان دوم گروهی دیدم
از جبرئیل پرسیدم که اینها کیستند گفت پسر خاله یحیی و عیسی علیهما السلام اند پس سلام بر ایشان دادم و ایشان سلام بر من دادند
و استغفار برای امتان من کردند گفتند مرحبا بالاخ الصالح والنبی الصالح و از آنجا گذشتم و مرا به آسمان سیم بردند شخصی را دیدم که روی او
چون صورت ماه بود در شب چهارده از جبرئیل پرسیدم که این کیست گفت برادر تو یوسف است و دیدم جمعی از ملائکه در خضوع
و خشوع بودند بر ایشان سلام دادم ایشان نیز سلام بر من کردند جبرئیل به ایشان گفت که محمد است صلی الله علیه وآله که مبعوث گردیده پس
ایشان پیش آمدند و دعا و ثنا گفتند و استغفار برای امتان من کردند پس از آنجا گذشتم مرا به آسمان چهارم بردند شخصی نورانی دیدم
پرسیدم که این کیست جبرئیل گفت ادریس است که خداوند عالم در شأن او فرموده و رفعناه مکانا علیا پس سلام بر وی دادم
و او نیز بر من سلام داد و استغفار برای امتان من کرد پس دیدم ملکی بسیار که همگی سلام بر من دادند و دعا برای امتان
من کردند پس شخصی را دیدم که بر بالای تختی نشسته بود و هفتاد هزار ملک در خدمت او بودند و زیر دست هر ملکی هفتاد هزار ملک دیگر بود
پس حال من افتاد که این چه عظیم است جبرئیل صدا کرد و دیدم ملکی که [illegible] خود را [illegible] روز قیامت
ایستاده است پس مرا به آسمان پنجم بردند و در آنجا شخصی را دیدم که مردم زیاد و مجلس عظیم داشت چنانکه من هرگز مجلسی بدان زیبایی
ندیده بودم پرسیدم که این مرد کیست جبرئیل گفت هارون برادر موسی است که قوم وی او را عظیم دوست میداشتند و جمعی
از امتان او را دیدم که در حوالی او بودند پس سلام بر وی دادم او نیز بر من سلام داد و دعا برای امتان من کرد پس مرا به آسمان
ششم بردند مردی دیدم بلند بالا گندم گون با شکوه و هیبت از جبرئیل پرسیدم که این مرد کیست گفت برادر تو موسی بن
عمران پس سلام بر وی دادم او نیز سلام بر من کرد و دعا برای امتان کرد و استغفار برای ایشان نمود و ملائکه بسیار در آنجا
دیدم همگی سلام بر من کردند و دعا برای امتان من بجا آوردند و مرا به آسمان هفتم بردند پس هیچ ملکی ندیدم مگر آنکه مرا امر نمودند
بحجامت و بیت المعمور را دیدم [illegible] که در [illegible] بیت المعمور نصب کرده بود و در زیر آن مردی با شکوهی دیدم
که بر بالای کرسی نشسته از جبرئیل پرسیدم که این مرد کیست گفت پدر تو ابراهیم خلیل الرحمن است پس سلام بر وی دادم او نیز
سلام داد و گفت مرحبا بالنبی الصالح والابن الصالح والمبعوث فی الزمن الصالح پس ملائکه بسیار دیدم که در حوالی بیت المعمور
طواف میکردند و داخل اندرون خانه میرفتند و بیرون می آمدند از جبرئیل پرسیدم که اینها کیستند و کجا میروند گفت
این ملائکه که می بینی در این ساعت میروند تا روز قیامت نوبت به ایشان نمیرسد [illegible] از نور دیدم که ملائکه ایشان
چشمه [illegible] دیدم [illegible] از جبرئیل پرسیدم که چه عظیم است خلق خداوند
عالم جبرئیل گفت یا محمد تنها خداوند عالم [illegible] هفتاد هزار حجاب است [illegible] مخلوقات خدا [illegible]

هم اسرافیل

هم اسرافیل و میکائیل [illegible] ذات احدیت شش حجاب است حجابی از نور و حجابی از ظلمت و حجابی از آب پس دیدم حجابها
از خلقت ملکی را دیدم که به پهنای [illegible] زبان بود و همیشه در نزد عرش خدا بود و [illegible] یکی در شرق و یکی در غرب
و در هنگام [illegible] میگفت سبحان الملک الحق [illegible] سبحان الکبیر المتعال پس داخل بیت المعمور شدم و دو رکعت نماز کردم
و با من جمعی از اصحاب من بودند پس بیرون آمدم و دو نهر دیدم که یکی را کوثر میگفتند و دیگری را نهر رحمت پس از آب کوثر
آشامیدم و در نهر رحمت غسل کردم پس داخل بهشت شدم و دیدم خانههای [illegible] امتان خود را در آن دیدم که خاک بهشت از مشک
و زعفران بود و کنیزکی خوشبو [illegible] دیدم که در نهرهای بهشت [illegible] پرسیدم که برای کیستی گفت [illegible] یا محمد از برای
[illegible]
جبرئیل گفت یا محمد این درخت طوبی است که خداوند عالم فرموده که طوبی لهم و حسن مآب و از آنجا گذشتم به سدره المنتهی
رسیدم دیدم که در زیر هر برگی از درخت [illegible] امتان [illegible] پس از آنجا گذشتم و قطع [illegible] نمودم و به قرب قاب
قوسین رسیدم جبرئیل باز ماند و [illegible] پیش آمدن ندارم پس ندایی شنیدم از جانب پروردگار خود که
آمن الرسول بما انزل الیه من ربه یعنی ایمان آورده پیغمبر [illegible] نازل شد از جانب پروردگار او پس من جواب
گفتم که والمؤمنون کل آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله وقالوا سمعنا واطعنا
غفرانک ربنا والیک المصیر یعنی مؤمنان ایمان آوردند به خداوند عالم و به ملائکه وی و کتابهای وی و پیغمبران وی
و فرق نمیکنیم در میان هیچ یک از پیغمبران وی و همگی مؤمنان گفتند که شنیدیم و اطاعت نمودیم و میخواهیم آمرزش ترا
ای پروردگار ما و بازگشت همه بجانب تست پس خطاب الهی شد که لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت
وعلیها ما اکتسبت یعنی خداوند عالم تکلیف نفرموده هیچ نفسی را مگر به قدر وسعت او برای او نفع [illegible]
کرده های نیکو کرده اند و بر ضرر ایشان [illegible] های بد که کسب نموده اند پس جواب [illegible] کردم که ربنا لا تؤاخذنا ان
نسینا او اخطانا یعنی پروردگارا مواخذه مکن ما را اگر فراموش کنیم یا خطا کنیم پس خطاب الهی شد که یا محمد مواخذه نکنم
[illegible] پس گفتم که ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا یعنی پروردگارا بار مکن بر دوش ما امر سنگین
گناهان چنانکه بار کردی بر دوش جمعی که پیش از ما بودند خطاب الهی شد که یا محمد بار گناهان بر دوش امت تو [illegible]
ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین یعنی پروردگارا
بار مکن بر ما از عملها چیزی را که ما طاقت آن نداریم و درگذر از گناهان ما و بیامرز گناهان ما را و رحم کن بر ما که تویی بزرگ [illegible]
بر ما و غالب گردان ما را بر جماعت کافران خطاب الهی شد که یا محمد عطا کردم و مستجاب کردم دعای ترا در باره امت تو [illegible]
[illegible] شنیدم که ملکی اذان میگوید [illegible] الله اکبر شنیدم

که خطاب الهی شد که راست میگوید بنده من بزرگترم از آنکه واصفان وصف من توانند کرد پس شنیدم که ملک گفت
اشهد ان لا اله الا الله دو مرتبه خطاب الهی شد شنیدم که راست میگوید بنده من نیست سزاوار پرستش غیر از ذات
من پس موذن گفت اشهد ان محمد رسول الله دو مرتبه باز خطاب الهی را شنیدم که راست میگوید بنده من محمد بنده من
و فرستاده منست بر بندگان من او را برگزیدم برسالت پس موذن گفت حی علی الصلوة دو مرتبه باز خطاب شد که راست
میگوید بنده من میخواند بندگان مرا بعبادت من کسی که راغب شود بعبادت من و هر نماز حاضر شود جمیع گناهان او را ببخشم پس
موذن گفت حی علی الفلاح دو مرتبه باز خطاب الهی شنیدم که نماز فلاح و رستگاری بندگان منست پس من پیشنمازی ملائکه
کردم در عرش چنانچه پیشنمازی پیغمبران کردم در بیت المقدس پس از هوش رفتم و چون بهوش آمدم بسجده رفتم
پروردگار من خطاب کرد مرا که یا محمد هر پیغمبری که پیش از تو بوده پنجاه نماز بر ایشان واجب کرده بودم بر امتان تو نیز واجب
گردانیدم و چون از آن مرتبه برگردیدم بحضرت موسی علیه السلام رسیدم از من پرسید که خداوند عالم بر امتان تو چند نماز واجب
کرده گفتم یا موسی پنجاه نماز حضرت موسی گفت یا محمد بسیار است امت تو ضعیف اند برگرد از خداوند خود تخفیف این
امر طلب کن پس برگشتم و مناجات کردم ده نماز از امتان من ساقط کرد پس باز برگشتم و بحضرت موسی رسیدم باز حضرت
موسی گفت یا محمد بسیار است این نماز بر امتان تو برگرد و تخفیف در نماز برای امتان خود طلب کن پس باز برگشتم تا پنج مرتبه
تا آنکه امر الهی شد بپنج نماز و چون بحضرت موسی رسیدم گفت یا محمد هنوز بسیار است برگرد و تخفیف در نماز طلب کن
گفتم یا موسی از بس که رفتم و آمدم مرا از پروردگار خود شرم آمد که بار دیگر برگردم پس آنحضرت برگشتند بزمین چون مشرکان قریش
حکایت معراج را از آنحضرت شنیدند مردم تعجب کردند و بعضی گفتند یا محمد این سخن که تو میگویی باور نداریم که تو یکشب از مکه به بیت المقدس
رفته باشی و بازآمده باشی اگر نشان داری بگو تا باور کنیم فرمودند که نشانه سخن من اینست که چون به بیت المقدس میرفتم
در فلان وادی کاروان فلان قوم دیدم که در آنجا منزل کرده بودند و شتری … و چهارپایان ایشان چون صدای … مرا شنیدند
همه از جای خود رمیدند و یک شتر از ایشان گم شد و من از بالای سر ایشان آواز دادم که شتر شما در فلان جا ایستاده است و برگشتم
از بیت المقدس … و چون از بیت المقدس برگردیدم در فلان موضع بر کاروان دیگر گذشتم و ایشان نیز خوابیده
بودند و کوزه آبی دیدم که بر بالای سر یکی گذاشته بودند و سر او گرفته بودند و من تشنه بودم و از آن کوزه آب خوردم و سر او را
گرفتم و اینک خبر دهم که کاروان بمنزل تنعیم رسیده باشند و نشانه ایشان آنست که پیش کاروان شتری است خاکستری رنگ و بر
او دو جوال است یکی سفید و یکی سیاه پس قریش انتظار کشیدند تا آنکه پیش کاروان … از تنعیم پیدا شد …
بعد از آنکه آنحضرت نشان داده بود … پرسیدند گفتند شتری گم شده بود … کوزه …
گفتند که ما خوابیده بودیم … چون … سر کوزه گرفته بود … برداشته …

آنحضرت سؤال

آنحضرت سؤال کردند … از پیش ما گذشت پس قوم دانستند که حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله راست گفته و احادیث
در غرایب معراج بسیار است چنانکه در حدیث صحیح مرویست که چون مرا باسمان بردند قصری مشاهده کردم از نقره سفید و در
آن قصر دو ملک ایستاده بودند از جبرئیل پرسیدم که این قصر از کیست جبرئیل از آن دو ملک پرسید که این قصر از آن کیست گفتند
از علی بن ابیطالب علیه السلام و چون باسمان دوم رسیدم قصری از طلا دیدم که دو ملک نیز در پیش ایستاده بودند جبرئیل را
گفتم که از ایشان بپرس که این قصر از کیست چون جبرئیل از ایشان پرسید ایشان گفتند که از علی بن ابیطالب است و چون باسمان
سیم رسیدم قصری دیدم از یاقوت سرخ و دو ملک نیز در پیش ایستاده بودند از ایشان پرسیدم که این قصر از کیست گفتند
از علی بن ابیطالب است و چون باسمان چهارم رسیدم قصری دیدم از زر سفید و در آسمان پنجم قصری دیدم از زر زرد و در آسمان ششم قصری
دیدم از مروارید سفید و در آسمان هفتم قصری دیدم از نور عرش و در هر یک احوال پرسیدم گفتند از علی بن ابیطالب است حضرت
خاتم النبیین است و در حدیث دیگر از آنحضرت مرویست که چون قطع حجب کردم قصری دیدم از نور جبرئیل را گفتم که این قصر از
کیست گفت نمیدانم پس پیش آمدم دو ملک دیدم که در در ایستاده اند از ایشان رخصت گرفتم و داخل شدم شبیهی دیدم که
مثال علی بن ابیطالب … قصر … و در حدیث صحیح مرویست از ابا برزه اسلمی که شنیدم از حضرت سید المرسلین که بعلی بن
ابیطالب میگفت یا علی خداوند عالم حاضر کرد ترا با من در هفت جا اول شب که مرا باسمان بردند جبرئیل بمن گفت
یا محمد کو برادرت علی بن ابیطالب گفتم یا جبرئیل در زمین گذاشتم و آمدم گفت یا محمد دعا در درگاه خداوند خود کن تا برادرت حاضر
شود پس دعا کردم دیدم مثال ترا که نزد من حاضر شد و دوم در وقتی که مرا مرتبه دیگر بمعراج بردند جبرئیل از من پرسید که برادرت را
چه کردی یا محمد دعا کن تا برادرت حاضر شود پس دعا کردم مثال ترا دیدم که با من سیر هفت آسمان نمود و سیم در هنگامی که بمیان
جن رفتم و در میان ایشان مبعوث شدم جبرئیل بمن گفت یا محمد دعا کن تا برادرت حاضر شود و چون دعا کردم مثال تو حاضر شد و با من
بودی … چهارم در شب قدر که تو با من بودی که روح و ملائکه بر ما نازل شدند پنجم …
تو دعا کردم … مثال تو با من بود خداوند عالم بر تو جمیع کمالات … ششم
در هنگامی که در آسمان انبیا جمعیت کرده بودند … مثال تو … هفتم …
بودی و در حدیث دیگر مرویست … که شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که حضرت سید المرسلین میفرمود
که چون مرا باسمانها بردند جمیع ملائکه بشارت مرا میدادند … جبرئیل را دیدم که با ملائکه بسیاری پیش آمدند …
بشارت بمن گفتند که یا محمد اگر امتان تو همگی جمعیت میکردند بر دوستی علی بن ابیطالب خداوند عالم جهنم را خلق
نمیکرد و در حدیث صحیح مرویست از حضرت صادق که چون حضرت خاتم النبیین بمرتبه قاب قوسین رسید خطاب الهی شد که یا محمد
کیست از امتان تو که خلافت و وصایت بندگان من بعد از تو بالاو باشد آنحضرت مناجات کردند که پروردگارا تو میدانی

خطاب الهی رسید که هرگز [illegible] نگاه مکن چون آنحضرت برگشت مثال امیرالمؤمنین علیه السلام علی بن ابیطالب را دید خطاب
الهی رسید که یا محمد دیدی نور حبیب خود علی بن ابیطالب را [illegible] پس آنحضرت فرمودند که ولایت و خلافت علی بن ابیطالب
از آسمانها نازل شد و بسند صحیح مرویست از امیرالمؤمنین علیه السلام که شنیدم از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که
چون مرا بسیر آسمانها بردند و از آسمان چهارم گذشتم دیدم از مروارید سفید که آن قبه را چهار رکن بود و چهار در از [illegible] جبرئیل پرسیدم که
این قبه چیست [illegible] جبرئیل گفت یا محمد این صورت شهریست [illegible] که بندگان صالح خدا در روز
علی بن ابیطالب [illegible] شفاعت [illegible] و بسند معتبر مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند که
چون حضرت خاتم النبیین را بسیر آسمانها بردند فرمودند که جبرئیل مرا [illegible] و نظاره و بر زمین میکردم
در زمین جبل البقعه را دیدم که رنگ خاکش [illegible] زعفران بود و بوی [illegible] مشک بود دیدم که پیری کلاه خود [illegible]
کلاهی بر سر گذاشته و در روی آن زمین نشسته از جبرئیل پرسیدم که این بقعه کدام بقعه است [illegible] بدین پاکیزگی زمین
ندیدم جبرئیل گفت بقعه شیعیان تو و شیعیان علی بن ابیطالب است گفتم پرسیدم که این پیر کیست که کلاه کامی بر سر گذاشته
و در این زمین نشسته گفت شیطانست پرسیدم که در این زمین چه میخواهد گفت میخواهد که ایشان را باز دارد از ولایت
علی بن ابیطالب و ایشان را دعوت نماید بفسق و فجور [illegible] پس جبرئیل گفت [illegible] جبرئیل
چون برق جهنده بدان زمین رسید چون نازل شدم شیطان گفتم برخیز ای ملعون [illegible] دوستان
من [illegible] ایشان شریک شدی در مال ایشان و اولاد ایشان [illegible] و بسند موثق
مرویست از حضرت سید المرسلین که چون مرا بسیر آسمانها بردند جمعی را دیدم که [illegible] گوشتهای ایشان [illegible]
از جبرئیل پرسیدم که اینها چه جماعتند گفت اینها جمعی بودند که [illegible] جمعی را دیدم که گوشتهای [illegible]
[illegible] میکردند [illegible] پرسیدم که ای جبرئیل اینها
کیانند جبرئیل گفت اینها جماعتی اند که در دنیا قرض [illegible] اراده ادای آن [illegible]
و بسند صحیح مرویست از حمران بن اعین که پرسیدم از حضرت باقر العلوم علیه السلام از تفسیر آیه کریمه ثم دنی فتدلی فکان
قاب قوسین او ادنی یعنی نزدیک شد حضرت خاتم النبیین پس نزدیکتر شد [illegible] بقدر [illegible] کمان بود یا نزدیکتر
فرمودند که خداوند عالم [illegible] پیغمبر خود را [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible] یا محمد [illegible] آنحضرت گفتند
[illegible] علی بن ابیطالب [illegible] یا محمد [illegible]
[illegible] معراج آنحضرت [illegible] عقیده در بیان معجزات و خوارق عادات که

از حضرت رسید

از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ظاهر گردیده پیش از بعثت و بعد از بعثت و آثار و علامات عجیبه که پیش از ولادت آنحضرت
در میان خلق پدید آمده بدانکه معجزات که از آنحضرت ظاهر گردیده در عهد حیات [illegible] تا بعد از وفات [illegible] چهار هزار و چهار صد و چهل
معجزه بوده و بزرگترین معجزه قرآن بوده و در این مختصر بعضی از آنها [illegible] ذکر میکنیم [illegible] عوام و خواص را بهره باشد معجزه اول بسند
صحیح مرویست از حضرت صادق علیه السلام که چون از ولادت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله دوازده سال گذشت ابوطالب
کفالت حال او میکرد کاروان قریش اراده شام کردند ابوطالب نیز با ایشان عزم شام کرد آنحضرت گفت ای عم مرا نیز با خود
ببر ابوطالب [illegible] گفت [illegible] آنحضرت را [illegible] شام
متوجه شد تا آنکه رسیدند [illegible] که او را بصری میگفتند و در آنجا کاروان [illegible] صومعه بحیرا [illegible] راهبی بود از نصاری
چندین مدت بود که [illegible] بکمال رسیده بود و در علم [illegible] از انجیل احوال سید المرسلین
معلوم کرده بود و نعت و صفات [illegible] دانسته بود و چندین سال در آن صومعه بود با انتظار ظهور حضرت خاتم النبیین [illegible] در انجیل
خوانده بود که پیغمبر آخر الزمان از آن مکان عبور خواهد کرد [illegible]
بر بام صومعه [illegible] و نظاره میکرد تا علامتی ببیند [illegible] علامات حضرت خاتم النبیین [illegible]
[illegible] اسلام مشرف گردد [illegible]
میکرد و با مردم قافله سخن نمیگفت تا آن نوبت که حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله در میان کاروان قریش [illegible]
بحیرا آمد بر بالای بام [illegible] نظاره میکرد دید که [illegible] السلام علیک یا رسول الله [illegible]
پاره ابری سفیدی بر بالای سر کاروان [illegible] آمدند [illegible] فرود آمدند
دید که [illegible] در زیر آن درخت نشست ابر بر بالای [illegible] چندین سال بود که خشک [illegible] بحیرا دید
که آن درخت [illegible] سبز [illegible] چون این علامات دید تحقیق کرد که حضرت
خاتم النبیین در میان آن کاروانست پس از بالای دیر فرود آمد و فرمود که طعامی مهیا کردند [illegible]
میان قافله و گفت بگو بمردم قافله که بحیرا طعامی برای شما مهیا کرده [illegible] بحیرا چون آن راهب
قافله آمد و مردم قافله [illegible] بحیرا [illegible] گفتند چندین سال است که ما از این مکان عبور میکنیم
هرگز این راهب [illegible] احوال ما نپرسیده [illegible] بحیرا [illegible] مردم [illegible]
و آنحضرت را [illegible] بر سر بارهای خود [illegible] بحیرا [illegible]
میکرد و [illegible] شمایل حضرت خاتم النبیین را که در انجیل خوانده بود [illegible]
[illegible] اسباب [illegible] گفت [illegible]

کفت اینست نام بحیرا کفت ای عرب نشنیده ای که او را کوید کی مکو بیند و پیغمبر ما نامید که او صاحب قران و پیغمبر آخر الزمان است بحیرا کفت محمد
آنحضرت آمده آنحضرت را بر داشت و بر سر خود برد و بر روی آنحضرت نظاره میکرد و میکفت والله هو هو یعنی قسم بخدا که او است پیغمبر
که او است پیغمبر آخر الزمان چون جماعت قریش از طعام خوردن فارغ شدند با آنحضرت کفت که ای پیغمبر آخر الزمان ترا قسم میدهم بحق لات
و عزی که جواب سؤالهای من دهی چون آنحضرت نام لات و عزی شنید کفت ای بحیرا قسم بلات و عزی یاد مکن که در روی
زمین برین دشمن تر از لات و عزی نیست بحیرا کفت پس قسم میدهم بحق خدا که جواب سؤالهای من بکوئی حضرت
فرمود هر چه خواهی از من سؤال کن پس بحیرا مسائل چندی از آنحضرت پرسید همه را جواب شنید التماس کرد که آنحضرت
جامه از دوش مبارک دور کند پس آنحضرت جامه دور کرد بحیرا نظاره مهر نبوت کرد بهمان صفتی که در انجیل خوانده بود مهر نبوت را
دید خود را انداخت بر بالای قدم مبارک آنحضرت و بوسه داد آنگاه پرسید از ابوطالب که بایستی بکلوت [illegible] کفت ای ابوطالب
این پسر کیست ابوطالب کفت فرزند منست بحیرا کفت لا والله که فرزند تو نیست و نمیبایست که پدر وی زنده باشد ابوطالب کفت
ای بحیرا این پسر برادر منست و پدرش چون مادر بوی حامله بود از دنیا رفت بحیرا کفت راست کفتی پس کفت ای ابوطالب زنهار
او را از چشم حسودان نکه دار برای آنکه او پیغمبر آخر الزمان است و مهتر و بهتر عالمیان است شرع وی همه عالم بگیرد و دینها را
منسوخ کرداند و زود تر او را بمکه رسان و از یهود و نصاری او را پنهان دار چه اگر ایشان او را بشناسند در صدد هلاکت وی شوند ابوطالب
چون شغل تجارت کذرانید آنحضرت را باز بمکه آورد و در آن سفر سه نفر از یهود آنحضرت را شناختند و قصد کشتن وی کردند بحیرا ایشان را
پیش خود خواند و نصیحت کرد و مانع ایشان کردید **معجزه بیست و پنجم** روایتست از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که مردی
از قبیله اراش شتری چند بمکه آورد برای فروختن ابوجهل شتران از وی گرفت و در ضمن آن مرافعه میکرد و مطالبه بها
و از این [illegible] ابوجهل سر کردان شده بود و هیچ جا نمیرسید تا روزی که جمع قریش در کعبه جمع آمده بودند آن مرد بیامد و فریاد
برآورد و از ابوجهل تشنیع کرد و کفت ای جماعت قریش چند روز است که ابوجهل چند شتر از من خریده است و بها باز نمیدهد و مرا
سر کردان میدارد من مردی غریبم و بمکه آمده ام بجای خود رفتن کنون روا مدار که مردی غریب را ظلم کنند جوانان و روز کار شتر بکیرند و بها آن ندهند
پس جمعی از قریش بر سبیل استهزا کفتند ای مرد اکر میخواهی که حق تو بتو رسد پیش آن مرد که در کوشه مسجد نشسته است برو که او حق ترا از ابوجهل
بستاند اشارت بحضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله کردند و غرض ایشان از آن سخن آن بود که افسوس بر پیغمبر صلی الله علیه و آله کنند
آن مرد چون ندانست که ایشان از حسد میکویند برخواست و پیش آنحضرت آمد و کفت ای محمد من مردی غریبم و ابوجهل حق مرا
بستانی و حال آنحضرت کفت ای برادر بیا که والله با تو بیایم و حق ترا بستانم و بر تو سپارم پس آنحضرت برخواست
و با آن مرد روان شد چون آنحضرت روان کردید قریش یکی را از پس ایشان فرستادند تا ببیند که میان آنحضرت و ابوجهل چه حادثه خواهد
شد چون آنحضرت بدر سرای ابوجهل رسید در زد ابوجهل از اندرون خانه آواز داد که کیست کفت منم آنحضرت فرمود که تو

برخیز بیرون

برخیز بیرون آی پس ابوجهل در حال بیرون آمد رنگش پریده بود و کونه روی وی زرد شده بود و کفت یا محمد چه خبر است که تو بدر خانه من
آمده آنحضرت فرمود که آمده ام تا حق این مرد بدهی ابوجهل کفت که اسمعا و طاعة یعنی شنیدم و اطاعت نمودم پس کفت لحظه
توقف کن تا بروم و حق وی بیاورم ابوجهل باندرون خانه شد و حق آن مرد تمامی آورده بوی تسلیم نمود و آن مرد کرفت پس
فرستاده ای که قریش فرستاده بودند باز کشت و حال را چنانچه دیده بود باز نمود آن مرد اراشی که صاحب شتر بود و حق خود را کرفت از روی شادی و خرمی خود را بمسجد
رسانید پیش از آنکه فرستاده قریش باز آید و قریش در مسجد منتظر بودند چون مرد اراشی را بدیدند پرسیدند که ابوجهل چکونه با محمد رفتار کرد
مرد اراشی کفت که من از وی کسی ندیدم در میان عرب که محمد در حال برخواست و با من بیامد و حق مرا کرفت بمن داد قریش تعجب
کردند و کفتند چون تواند بود که ابوجهل سخن محمد بشنود و حق اراشی را بدهد و بدین سخن بودند که فرستاده ایشان رسید و از وی
پرسیدند که حال چون بود کفت ای قریش من امروز سری عجیب دیدم که هرکز ندیده بودم کفتند که چه دیدی کفت چون محمد بدر خانه
ابوجهل رفت و در زد ابوجهل با حیرت بیرون آمد و طلب ابوجهل بیرون آمد رنگ او پریده بود کفت پس محمد کفت
برو حق این مرد بیار ابوجهل کفت سمعا و طاعة بخانه رفت و حق اراشی را بیرون آورده بوی تسلیم کرد قریش تعجب نمودند
کردید کفتند که این هم از ابوجهل نباید بعد از ساعتی ابوجهل حاضر شد قریش کفتند ای ابوجهل امروز از تو عجب حالتی دیدیم
و چه حرکت بود که کردی که ما از سر استهزا آن مرد را کفتیم برو با محمد حق ترا بستاند از ابوجهل ما کمان نبردیم که تو بقول محمد بشنوی و بشفاعت او قبول
کنی ابوجهل کفت ای قریش معذور دارید مرا که من در خانه بودم که ناکاه محمد در زد چون کفتند محمد بدر سرای است آمده آواز او بکوش
من افتاد که رعب او تمام من را فرو کرفت چون بیرون آمدم نظاره کردم بر بالای سر وی اژدهائی دیدم بر مثال شتری از سر وی کشیده
بود و دهن باز کرده بود چون محمد مرا کفت حق این مرد بده اکر من میکفتم نمیدهم آن اژدها مرا هلاک میکرد از این سبب حق وی بیاوردم
و بوی دادم **معجزه محمد بن اسحق طبری در تاریخ خود نقل کرده** که رکانه پسر عبد یزید بن هاشم در میان قریش از همه قوی تر بود و خصومتها
در مصارعه و کشتی کرفتن و هیچ کس با وی مقاومت نمیکرد روزی اتفاق افتاد که در وادی از وادیهای مکه حضرت سید المرسلین
رکانه را تنها دید و کفت ای رکانه وقت آن نیامده که بیائی و بمن ایمان آوری رکانه کفت یا محمد اکر در کشتی که تو انجه میکوئی راست میکوئی
و حق است بر تو ایمان آورم آنحضرت فرمود که اکر رکانه اکر من با تو کشتی کیرم و ترا بیفکنم تو بمن ایمان آوری رکانه کفت بلی رکانه
چنان تصور کرده بود که بیک بار او را از پای در میاورد رکانه نزدیک آنحضرت رسید با آنحضرت در مصارعه در آمد چون آنحضرت دست
مبارک بوی نهاد او را بکرفت و بر زمین زد رکانه برپا خواست و کفت یا محمد یکبار دیکر با من کشتی بکیر آنحضرت بار دیکر با وی کشتی
کرفت و او را بیفکند رکانه خجل شده برپا خواست و کفت یا محمد این عجب است که تو مرا بیفکندی زیرا که قریش یکی از ایشان مرا
بیرون نیاورند آنحضرت کفت ای رکانه خواهی عجیب تر از این ترا بنمایم بشرط آنکه بمن ایمان آوری و متابعت من کنی رکانه کفت آن چیست

فرمود تا که اینه درخت که در برابر تو ایستاده است اشارت کنم که بجنبد و از زمین بر آید و بکردد و باز بجای خود رود و قرار گیرد ابوجهل گفت یا محمد اگر
تو چنین کنی من بتو ایمان آورم پس آنحضرت اشارت بآن درخت کردند آن درخت از جای خود برخاست و از بیابان غلامان در خدمت
آقای خود بشتافت تا نزدیک آنحضرت رسید باز آنحضرت اشارت کردند آن درخت برگردید و رفت بجای خود قرار گرفت ابوجهل که
شقاوت دامن گیر شده بود ایمان نیاورد و در پیش رفت و گفت العجب که ساحران بروی زمین جمع آیند با محمد برابری نکنند
در سحر و کهانت معجزه و بیست و چهارم مرویست از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که روزی از طرف ابطح سواری پیدا شد که
همه شتر بود که بارهای همه جامهای دیباج بود و بر بالای هر شتر غلامی سیاه سوار بود و آن سوار آمد و در میان مکه ندا میکرد که پیغمبر آخر الزمان
در میان شما کیست که این شتران با اسباب و غلامان ببر وی تسلیم نمایم و حجت بجا آرم پس جمعی از قریش جمع شدند
پس ابن ابی البختری بآن سوار اشارت کرد که آن شخص که تو میخواهی ابوجهل است چون آن سوار نزد ابوجهل آمد نظاره بسوی
وی کرد و گفت ابوجهل تو نیستی من میخواهم تو نیستی پس در میان مکه میگردید تا آنکه بحضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله رسید
و از شکل و شمایل آنحضرت را شناخت و از سر و روی آنحضرت بوسه داد پس آنحضرت گفتند ای رفیع تو ناجی بسر مندر سکاکی گفت بلی
یا رسول الله آنحضرت فرمودند که بیمه این شتران آورده که بار ایشان از طلا و نقره و یاقوت و مروارید و سایر اقسام جواهر است و بر بالای هر شتری
غلام سیاه حبشی است که نامهای ایشان فلان و فلان است و نامهای ... و فلان و فلان است تا نامهای جمله ایشان را گفت و گفت ای
ناجی آنها را تسلیم من کن که من محمد بن عبد الله ام پس ناجی آن شتران را تسلیم آنحضرت نمود ابوجهل آتش حسد در دلش مشتعل شد و در میان
قریش ندا در داد که یا آل غالب ابن ملحان ای آن که غنیمت محمد شتر ها و اموال کعبه را تصرف نمود پس ابوجهل سوار شد و همراه او قومی از قریش
و ادکه بیرون رفت و قصد جنگ با آنحضرت کرد پس ابوطالب همراه سادات بنی هاشم و فرزندان عبد المطلب سوار شدند و حضرت
خاتم النبیین را در میان گرفتند و بیرون رفتند ابوطالب پیش قوم آمده گفت که مرا ای شما چیست ابوجهل گفت ای ابوطالب پسر برادر
تو خیانت بسیار در میان ما کرده است تو چرا غضب میکنی ... پس بجهت ابوطالب پرسید که ای ابوجهل پسر برادر من چه خیانت
با شما کرده ابوجهل گفت که محمد هر روز مال کعبه را مالک شده و از روی سحر و کهانت صاحب شتران بسیار شده خود را خواند و آن شتران مال کعبه
کعبه بود ابوطالب گفت ای ابوجهل تو توقف کن تا من از پسر برادر خود این ماجرا بپرسم پس ابوطالب پیش آنحضرت آمد و گفت
که یا محمد این شتران از بهر قریش است یا کدام است آنحضرت فرمودند که یک حصه از این مال برای ابوطالب عم خود خواهم داد پس ابوجهل بر آن شتران
بر قریش مده تا از آن تو باشد آنحضرت ابا کردند و گفت ای عم من با ابوجهل بگو که شتر را از او قطع نماید بگذار ای عم ابوجهل پس اگر
اجابت نماید حال او بشد ابوطالب پیش ابوجهل آمد و گفت ای ابوجهل پسر برادر من با انصاف سخن میگوید و میفرماید که اگر تو را تو مشکو
آنکه شتران را حاضر کنیم و از شتران استعلام نماییم اگر اجابت ابوجهل کنند مال ابوجهل شود هر چه خواهد بکنند و اگر اجابت

من نماید مال من بشد ابوجهل گفت خوب است پس آن شتران حاضر کردند همه در آن ملک متفرق گردانیده بود و داخل مکه شد و آمدند بر جای ایستادند و ابوجهل گفت
ای ابوجهل مدت چهل سال است که ستایش تو میکنم و هیچ حاجت از تو نخواستم امروز از تو میخواهم که شتران را چنین کنی که
با من مکالمه نمایند و اجابت من کنند تا محمد بر من شماتت نکند اگر اجابت دعای من کنی ده حجت مرا روا کردانی
برای تو قبه بنا کنم از مروارید سفید و درختها از طلا برای تو سازم و تاجی مکلل با انواع جواهر برای تو مهیا کنم چون آن ... مخاطب ... شد
و آفتاب طالع گردید شتران را حاضر کردند آنحضرت حاضر شد ابوجهل گفت مکالمه شتران کن پس ابوجهل
هر چند مکالمه نمود جواب نشنید و حضرت خاتم النبیین چون مکالمه با ایشان کرد و هر یک از آن شتران بفصاحت تمام شهادت
بنبوت آنحضرت دادند پس آنحضرت شتران را بر دوش جمیع مال ها در میان فقرا بخش کرد معجزه بیست و پنجم مرویست از امام
یعقوب که پرسیدم از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که آیا از برای حضرت خاتم النبیین معجزات بود چون معجزه موسی علیه السلام
آنحضرت فرمودند که معجزه که در زمان پیغمبران سابق بود مثل آن از برای حضرت سید المرسلین ظاهر شده اما عصای موسی که متقلب
اژدها شد و فرو برد چیزها که ساحران تعبیه کرده بودند از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله از جمیع ظاهر شد زیرا که جمعی از یهودان آمدند
تحدی نمودند که یا محمد اگر تو راست گویی که پیغمبری برای ما ظاهر کن چون عصای موسی آنحضرت فرمودند که معجزه من
بزرگتر از عصای موسی است برای آنکه معجزه من که قرآن است تا روز قیامت باقیست و لیکن پس برای معارضه او نیست
کفتند ای یهودان بر شما معجزه ظاهر سازم که عظیم تر از عصا باشد زیرا که موسی عصای اندا خت و اژدها می شد کافران
فرعون میگفتند که موسی حیلت در عصا کرده و عصا فرو میبرد چون چیزها که از وی حاصل کردند که ... بودی و رسیده باشد که شما بران
کمان نکنید ای یهودان ستری در میان مجلس خود در نظر آورید که هر دو عالم ستونهای سقف خانه شما است بصورت افعیان کرد و اکثر پس
ایشان نزهره چهار نفر از شما است ستونها ... شما را ... هنگام صبح چون صبح شود یهودان دیگر پیش شما آیند
این معجزه را ببینند نقل کنید ایشان باور نکنند باری دیگر یقین دیگر شد ... ستونها افعیان شوند و بر ایشان مسلط کردند و جمعی از ایشان
سازند و جمعی بیهوش کنند پس از آن یهودان معجزه آنحضرت را ستونها آنحضرت کردند و میگفتند که محمد ساحر است چون بیرون رفتند و در خواب
عاقبتی بکند و خنده ها میکردند پس آنحضرت فرمودند که ای یهودان اگر الحال معجزه باشد که برو شنیده چشم نرمی است بدانی
یهودان را شما ... بیعت کنیم که اگر انجا فرموده بود هر چه شما بستونی کرده بودید که شما از دیدن آن گشته این کلمات میخواندید
کردند که اللهم بجاه محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهراء و الحسن و الحسین و الائمة من ذریتهم الذین علیهم و اخفیته نجاة الصراط
... و اگر کسی از شما بمیرد و او ازده زنده شدن ولی که شما بیجا ... کلمات بر زبان جاری ساز بدان که زنده کرده ... پس
برگشتند و بجهت نمودند و جمع شدند که ستونها از آنحضرت بر کار زدند و گفتهای آنحضرت را قبول نکردند و بشبهها میکردند پس ناگاه

صدای شنیدند از سقف خانه نظاره بر سقف خانه کردند دیدند که جمیع ستونها که زیاده بر صد ستون بود همه بصورت مارهای افعی گردیده و

و سرها گردانیده‌اند بطرف ایوان و متوجه یهودان شده‌اند ناگاه دیدند که بقدرت حضرت الهی آن مارها فرو بردند هر یک از یهودان که در ستون بود ستونها شدند بعضی گردیدند

که آنچه پیغمبر خدا فرموده است که چهار نفر از ایشان از ترس بی‌هوش شدند آب بر رو ایشان ریختند بحال خود آمدند و جمعی از ایشان مختبط شدند و بودند تا مردند

جمعی دیگر که از خود رستند و دعایی که از حضرت خاتم النبیین شنیده بودند بر زبان جاری کردند نجات یافتند و قدرت الهی را

ایشان معلوم شد و مردکان خود را یافتند که اظهار ندامت کردند و دانستند که اینها همه از معجزات است برای مطالب یکدیگر گفتند که محمد دروغگو نیست

گفتار او بوده و بعد از تصدیق وی سکوت کردند و کار او باید که بایشان از خداوند عالم خواهیم که دلهای ما را نرم کند بر تصدیق و ایمان و اقرار به

نبوت و رسالت آنحضرت پس ایشان دعا کردند خداوند عالم دعای ایشان را مستجاب کرد و ایشان را محبوب دلهای ایشان گردانید

پس ایمان بخدا و پیغمبر وی آوردند چون صبح کردند یهودان دیگر که در حوالی ایشان بودند جمیع ایشان حاضر شدند و آن قصه شنیدند و باور

نمیکردند و تکذیب ایشان مینمودند ناگاه دیدند که جمیع ستونهای آن خانه همگی مارهای افعی شدند و متوجه ایشان شدند و آن یهودان چون این معجزه

دیدند در عناد زیاده گوشیدند در انشقاقات شکی نیست که ... بسیار سعید شدند اما یدبیضای موسی که یکی از معجزات موسی بود از برای

حضرت خاتم النبیین زیاده بر وی بود بهزار مرتبه زیرا که هر مرتبه که آنحضرت میخواستند که حضرت حسنین را ببینند در شبهای

بعیدان ایشان انگشت سبابه خود را از خانه بیرون میکردند نوری ظاهر میشد زیاده بر نور آفتاب و آن نور ساطع

میگردید تا بخانه امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت حسنین در شبهای تاریک بجای آن نور میرفتند تا نزد آنحضرت می‌آمدند و بابی

محبت بازمیگشتند و چون آمدند معصوم که میخواستند که بخانه خود برگردند بار انگشت مبارک خود را بیرون میکردند همان نور ظاهر میشد

حضرت حسنین علیهما السلام بدلالت آن نور بخانه خود برمیگشتند و اما طوفانی که خداوند عالم بر قبطیان مسلط کرد در زمان موسی

برای آنحضرت نیز ظاهر گردید زیرا که مردی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله که او را ثابت بن ابی الافلح میگفتند سر یکی از مشرکان

در بعضی از غزوات کشته بود و زن آن مشرک نذر کرده بود که در کاسه سر ثابت شراب بخورد بقصد انتقام از وی چون روز احد بر پا

شد و بر مسلمانان شکست عظیم رسید ثابت در آن روز بدرجه شهادت فایز شد بر بالای تل از خاک پس چون مشرکان برگشتند

و آنحضرت مشغول شد بدفن کردن شهیدان آن حضرت آن مشرک بنزد ابوسفیان آمد و از وی التماس نمود که یکی از لشکریان خود

باوی فرستد که مکان شهادت ثابت بروی نماید و سر ثابت را بیاورد و نذر خود را بعمل آورد و در شهادت ثابت یکی از غلامان

از زن بوی رسید و بود در برابر آنمرده غلام خود را آزاد کرده بود و ابوسفیان در بیست نفر از سپاهیان لشکریان خود را از عقب فرستاد

که سر ثابت را بیارند چون ایشان رسیدند بدان تل که ثابت در آنجا افتاده بود بقدرت کامله الهی بادی ظاهر شد و بدن ثابت

غلطانید بسمت دره که نزدیک آن تل بود و پس بخاک آن دوبیست نفر آنچه بدن ثابت را آن کردند و بینا زره درآمد برای عظیم بهم

گرفت و برا

گرفت و بینا در دره بر ایشان سیلابی شد و همه ایشان در آن دره غرق شدند و اثری از آثار ایشان ظاهر نگردید اما ملخی که خداوند عالم

در زمان موسی علیه السلام بر قبطیان عذاب فرستاد که تمامی زراعت ایشان را خوردند برای آنحضرت زیاده بر این ظاهر گردید زیرا که آن

حضرت شبی یکی از سفرهای شام بودند که دویست نفر از یهودان از پی آنحضرت بودند و میخواستند که آنحضرت را هلاک سازند

نا این یهودان بر طرف لشکر رفتند و ایشان در میان قافله آنحضرت بودند پس چون فرصت نیافتند آنحضرت را عادت چنین که

هر مرتبه که اراده قضای حاجت میکردند از قافله دور میگردیدند و در موضع دور از عمارات یا در پناه درختی قضای حاجت میکردند که آنحضرت

بقضای حاجت بیرون تشریف بردند یهودان فرصت یافته شمشیرها کشیدند و از پی آنحضرت رفتند و احاطه برای آنحضرت کردند خداوند عالم

از زیر پای مبارک آنحضرت در میان ریگ ملخی کرد و بر ایشان مسلط گردانید و ملخ بر سر و روی ایشان افتادند و ایشان از خود دور

میکردند تا آنکه آنحضرت قضای حاجت نمودند چون فارغ شدند بقدرت کامله الهی ملخ جمیع یهودان را با اسباب و اسلحه و رخوت ایشان

بود چون میان قافله آمد مردم قافله از آنحضرت پرسیدند که جمعی که از پی شما آمدند چرا برنگشتند آنحضرت فرمودند که ایشان

بقصد قتل من آمده بودند خداوند عالم ملخی بر ایشان مسلط کرده همه را ضایع کرد جماعت قافله بیرون رفتند بسیر ایشان دیدند که

جمیع را ملخ خورده و جمعی از ضعف گرده و از جمعی استخوانها و اسلحه باقی مانده و اما شپش که خداوند عالم بر قبطیان مسلط گردانید برای آن

حضرت زیاده بر این ظاهر گردید زیرا که آنحضرت چون در مدینه پیغمبری وی رواج گرفت رؤسای مکه معظمه میکردند و اصحاب حضرت را

خداوند عالم ابتلا و امتحان میکرد و انواع بلیات ایشان را صبر میساختند بر مشقت و بسیار از اطاعت علی بن ابیطالب و آنحضرت برای

ایشان میگفتند که در میان رکن و حجرالاسود و مقام ابراهیم قسم خوردند که پیغمبر را از ایشان بافتد از گرسنگی و عالب ایشان بشپش نزد آن خانه شدند

و صبر نمودند بعضی از ایشان انقیاد نمودند و در کشتن قریش با هم جمعیت نمودند و مشاوره کردند که محمد را باید هلاک کرد پس چنین کردند

بر عمیران رفتند در روزی آنحضرت از مدینه بیرون رفته بود که دویست نفر از ایشان از پی آنحضرت رفتند که آنحضرت را هلاک سازند خداوند

عالم بر یک یک از ایشان شپش مسلط کرد و بدن هر یک از ایشان در جامه خود شپش بسیار داری ریخته از تنک حاجت و فرار شدند که بچشم و دهن و گردن

رسیدند که خارش در سر و سینه و پشت ایشان بهم رسید هر یک از ایشان از ترس و حیا از یکدیگر جدا شدند و شپش در بدن ایشان ستونها

شد و بر طعام و شرابی که بخوردند هرچه بخوردند شپش میریخت روز بروز هلاک شدند بعضی در دره و بعضی در روز بروز همگی ایشان نابود و از گرسنگی شپش خوار

در بادیه شپش هلاک گردیدند اما وزغ که خداوند عالم در زمان موسی علیه السلام بر قبطیان مسلط گردانید برای آنحضرت نیز زیاده بر آن

ظاهر شد زیرا که از کفار حرب و مشرکان یهودان دویست نفر جمعیت نمودند و موسم حج و با یکدیگر عهد و پیمان بستند که بمدینه

روند آنحضرت را هلاک سازند و از مکه بیرون آمدند و متوجه مدینه گردیدند و در بعضی از منازل آب آن بر کم برگردیدند از آنجا کوچ کردند رسیدند

بزمینی که موش بسیار در آن زمین بود و در آن زمین فرود آمدند خداوند عالم موشهای آن را مسلط گردانید بر جنگها و ظروفهای ایشان

پس خیکهای ایشان را [موشها] سوراخ کردند و همگی آب ایشان ریخته شد و ضایع گردید و ایشان خبر از آن نبودند چون تشنه شدند خواستند که آب
بخورند هیچ خیک و مطهره که درست باشد ندیدند که همه خالی شده و سوراخ گردیده و تشنگی بر ایشان غالب شد از ترس هلاکت گریستند
هر سه آن سر که خداوند عالم [illegible] را امر کرد که پیش از ایشان [illegible] حاضر گردیدند و هر که را سوراخ نمودند و آب [illegible] اجابت
شد و آب [illegible] نماند چون ایشان بر سر [illegible] حاضر شدند دیدند که قطره از آب [illegible] نمانده و ایشان همه از تشنگی هلاک شدند
مگر یک نفر از ایشان که از تشنگی [illegible] غالب شد بر روی زبانش نام محمد را نقش کرده و بر روی شکمش نام علی را نوشته و میگفت
که الصاحب محمد و علی توبه و بازگشت نمودم از آزار رسانیدن بمحمد تشنگی را از من رفع کن خداوند عالم ببرکت نام آنحضرت تشنگی
و [illegible] از او رفع نمود تا آنکه قافله بدان منزل رسیدند و آب بروی دادند و او را بر داشتند [illegible] که هلاک شده بودند
بعد [illegible] بخدمت آنحضرت و آنحضرت جمیع اسباب و اموال و شتران ایشان را [illegible] که ایمان آورده بود داد و اما خون که
خداوند عالم بر قبطیان مسلط کرد و آبهای ایشان را [illegible] و در طعامهای ایشان ممزوج میکرد [illegible] برای حضرت خاتم
النبیین زیاده بر این ظاهر گردید زیرا که آنحضرت روزی حجامت کردند و خونی که از بدن مبارکش بیرون آمده بود بابو سعید
خدری دادند که آن خون را دفن کند در زمین ابا سعید برای تبرک خون آنحضرت را خورد پس آنحضرت پرسیدند که چه کردی خون
حجامت مرا ابوسعید گفت یا رسول الله آشامیدم آنحضرت فرمودند که آیا بتو نگفتم که او را دفن کن ابوسعید گفت یا رسول الله دفن کردم
در [illegible] آنحضرت فرمودند که دیگر [illegible] مکن و بدان که خداوند عالم حرام کرده خون و گوشت ترا بر آتش جهنم برای
آنکه خون من مخلوط شده بخون تو و چون منافقان این را شنیدند استهزا بر آنحضرت میکردند که محمد ادعا میکند که خدری را از آتش آزاد
گردانید برای آنکه خون وی بخون خدری مخلوط شده محمد [illegible] دروغ [illegible] ایشان [illegible] بودند چون
[illegible] آنحضرت [illegible] مبارک آنحضرت رسید [illegible] خداوند عالم ایشان را هلاک ساخت [illegible]
خون هلاک نکرد [illegible] مرض رعاف گرفتار گردیدند و خون از [illegible] دندانهای ایشان سیلان میکرد و طعام
و شراب ایشان بخون ممزوج شده چهل روز [illegible] عذاب گرفتار بودند تا آنکه همگی بعد از چهل روز بدار البوار رسیدند معجزه دیگر
صحیح مروی است از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که چون جنگ احد واقع شد و شکست عظیم بمسلمانان رسید چند روزی
از میان گذشت که عمار یاسر و حذیفه یمانی در مدینه با هم بودند رسیدند بمجلسی که جمعی از یهود در آنجا بودند یهودان چون حذیفه و عمار را
دیدند زبان به تشنیع گشوده سرزنش میکردند و میگفتند از راه شماتت که آیا دیدید که شکست بر شما رسید در روز احد که محمد
پیغمبر شما بر حق نبوده و الا شکست بر شما نمیرسید [illegible] حذیفه گفت ای یهودان [illegible]
[illegible] عمار با ایشان [illegible] برای [illegible] ایشان گفت ای یهودان

پنجم دیم

پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله در روز [illegible] وعده نصرت و فتح بر ما [illegible] کرده بود [illegible] فتح با ایشان شد و در روز احد
نیز وعده فتح کرده بود بشرط صبر مسلمانان و ایشان صبر ننمودند و از جنگ متفرق گردیدند برای آن بود که شکست بایشان رسید یهودان
گفتند ای عمار پیغمبر شما محمد [illegible] عرب نتوانست [illegible] امثال تو کسان [illegible] غایت باریکی است و ضعیف
جثه است عمار گفت ای یهودان [illegible] حقیر شمارید قسم بخدایی که محمد را براستی بخلق فرستاده که محمد را براستی بخلق فرستاد
که محمد مرا وعده داده [illegible] از حکمتهای رسالتش [illegible] از فضیلت برادر و وصیش
و تسلیم و فرمان برداری اولاد گرامش و یاوران [illegible] مصیبت [illegible] دعا کنم اگر خواهم [illegible] آسمان
بر زمین نازل کنم و اگر خواهم زمین را بر آسمان بلند کنم [illegible] نامهای اعظم محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
یهودان گفتند ای عمار بسیار بلند پروازی میکنی [illegible] محمد [illegible] که کمتر از دعای تو باشد پس یهودان با عمار
بخدمت خاتم النبیین آمدند و عرض کردند یا محمد عمار دعوای [illegible] میکند [illegible]
که این سنگ را بر دارد و اشاره کردند بسنگی که در برابر آنحضرت بود و آن سنگ چنان بود که اگر دویست نفر جمعیت [illegible]
از حرکت دادن وی عاجز بودند پس یهودان گفتند یا محمد عمار اگر این سنگ را بر دارد ساق پایش شکست کرد آن
حضرت فرمودند که حقیر مشمارید ساق پای عمار را که ساق پای او در میزان عمل سنگینتر از کوه ثور و ثبیر و حرا و ابو قبیس [illegible]
بلکه سنگینتر از تمام زمین و آنچه بر روی زمین است و بدانید که خداوند عالم سبک گردانید بسبب صلوات فرستادن بر من
و آل من چیزی را که سنگینتر از این سنگ بود زیرا که خداوند عالم سبک گردانید عرش اعظم را بر دوش ملکی از ملائکه
بعد از آنکه همگی ملائکه عاجز بودند از برداشتن وی بسبب صلوات فرستادن بر من و آل من پس آنحضرت گفت ای عمار بگو خداوندا
بجاه محمد و آل او توانایی و قدرت بر من ده تا آنکه خداوند عالم آسان گرداند بر تو برداشتن این سنگ را چنانکه آسان گردانید [illegible]
[illegible] برداشتن [illegible] عمار [illegible]
کرد و آن سنگ را از زمین برداشته بالای سر بلند کرد و گفت یا رسول الله قسم [illegible] خداوندی که ترا بحق [illegible]
که این سنگ در دست من [illegible] آنحضرت فرمودند که سنگ را [illegible]
نمودند [illegible] عمار سنگ را [illegible] بلند [illegible] کوه [illegible] و آن سنگ [illegible]
فرار کردند پس آنحضرت بیهودان گفتند [illegible] قوت عمار [illegible] یهودان گفتند [illegible] محمد [illegible] عمار گفتند
که [illegible] بالای [illegible] این کوه [illegible] سنگ [illegible] پس عمار [illegible]
[illegible]

حاضر گردانید آنحضرت فرمودند که ای عمار بزن این سنگ را بر زمین پس عمار سنگ را بلند کرد و چنان بر زمین زد که از خوردی ریزه ریزه گردید
چون ذرات گردید چون یهوداران چنین دیدند ترس ایشان مستولی شد پس آنحضرت بدیشان گفت ای یهوداران
دیدید آیات الهی را پس ایمان آوردند جمعی از ایشان ایمان آوردند و جمعی را شقاوت باده گردید و در عناد کوشیدند پس آنحضرت
رو بمسلمانان کرده گفتند ای گروه مسلمانان دیدید که مثل سنگ که عمار بر زمین زد چه شد گفتند بلی یا رسول الله دیدیم آنحضرت
فرمود که قسم بدان خدایی که مرا مبعوث کرده است بحق که اکثر مردی از شیعیان ما ارکان ایمان و ثبات بیشتر باشد بزرگتر از کوه احد [illegible]
از همه زمینها و آسمانها اگر تو بر کسند و تجدید و ولایت در دل تا باید انگشت ریزه کنان مانند خورد را بر زمین زیاده بر زدن عمار این سنگ را
بر زمین چون عمار هر گنه همهای اصحاب شنیدند قوت و جلالت و شجاعت را خود شاد کرده عرض کردند که یا رسول الله رخصت
میدهی که جهاد کنیم و جدال نماییم با جمیع یهوداران و همگی را بهلاک رسانیم آنحضرت فرمودند که خداوند عالم فرموده فاعفوا واصفحوا
حتی یاتی الله بامره یعنی عفو نمایید و درگذرید از کفر شهادتهای ادیبهای کفار با ایشان تا وقتیکه بیاید امر الهی در عذاب ایشان

معجزه بیست و پنجم روایت از حضرت امام علی نقی علیه السلام که روزی نفر از یهوداران عهد و پیمان با هم نمودند که بخدمت حضرت سید
المرسلین صلعم آیند و از آنحضرت پرسش کنند و مسئله‌ها از وی نمایند که باعث خواری آنحضرت پس ایشان بخدمت
آنحضرت آمدند و اراده سوالات داشتند که اعرابی از بیابان گرم حاضر شد و عصا بر دوش گرفته و از سر عصا [illegible]
او بجنبه و سر انبانچه را انداخته گرفته بود آنحضرت آمد عرض کرد که یا محمد جواب مسئلت من بگو آنحضرت فرمودند که ای
برادر عرب یهوداران پیش از تو آمده اند صبر کن تا یهوداران جواب مسئله‌های خود را شنوند اعرابی گفت یا محمد من مرد غریب
هستم و مسافرم پس آنحضرت فرمودند که ای اعرابی چون غریبی و مسافری سزاوارتری بسوال اعرابی گفت یا محمد این جماعت
یهوداران اهل کتابند و کتاب نزد ایشان حق میدانند من ایمن نیستم از اینکه شاید تصدیق قول تو نمایند باعث فریب [illegible]
مردم شوند از دلیل پیغمبری تو بخواهم بیان شافی پس آنحضرت فرمودند که ای اعرابی مسئلت کردی از من
بیان شافیه پس آنحضرت علی بن ابیطالب طلبیدند چون امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شد اعرابی گفت یا محمد چه
[illegible] آنحضرت فرمودند که ای اعرابی مسئلت کردی از من بیان شافیه و این صاحب مردی شافی و علم کافیست من
شهرستان حکمت و دانشم و اینمرد دروازه آن شهرست پس هر که اراده شهرستان علم و دانش نماید باید از دروازه داخل
گردد چون امیرالمؤمنین علیه السلام در برابر آنحضرت ایستاد آنحضرت بصدای بلند فرمودند که ای بندگان خدا هر که خواهد که نظر کند بجلالت
آدم نماید باید نظر کند بحکمت شیث و زهد ادریس و بنظر بعلم و بنا [illegible] نظر کند بشکر نوح و خلعت ابراهیم و بغضب موسی [illegible]
خدا کند باید نظر کند [illegible] باید که نظر نماید بر علی بن ابیطالب چون مؤمنان این فضیلت شنیدند ایمان ایشان زیاده

گردید و منافقان

گردید و منافقان را مرض نفاق افزون گردید اعرابی گفت یا محمد چنین مدح میکنی پسر عم خود را اعرابی [illegible]
گفته ترا قبول نمیکنم مگر بگواهی چیزی که گواهی پیش قول باطلان و فساد و نقصان نمیکند یا محمد اگر این سوسمار که با من است
شهادت به پیغمبری تو دهد و صاحب پسر عم تو را آن گفتهای ترا قبول کنم پس آنحضرت فرمودند که ای اعرابی سوسمار را بیرون
کن از انبانچه تا گواهی دهد به پیغمبری من و صاحب پسر عم من اعرابی گفت یا محمد امروز تعب کشیدم [illegible] شکار کردم از برای
وی [illegible] اگر از انبانچه بیرون آرم میگریزد آنحضرت فرمودند که مترس اگر بگریزد [illegible] میخواهد
ایستاده و گواهی بر ما خواهد داد اعرابی گفت یا محمد مترسم که بگریزد آنحضرت فرمودند که اگر بگریزد دلیل بر تکذیب ما باشد و نخواهد
گریخت [illegible] که شهادت به پیغمبری من دهد و او را از آن دور کن [illegible] اعرابی سوسمار را از انبانچه بیرون آورد و در زمین
گذاشت سوسمار آمده در برابر آنحضرت [illegible] بر خاک مالید و تواضع [illegible] آنحضرت اظهار نمود [illegible]
فصیح گفت گواهی میدهم که نیست معبودی بجز [illegible] بجانب الهی [illegible] گواهی میدهم که محمد بن عبدالله
بنده و فرستاده او و برگزیده اوست [illegible] و سید و سرکرده پیغمبران و بهترین همه مخلوقات و خاتم انبیا و سرکرده [illegible]
نور است و گواهی میدهم یا محمد اینکه برادر تو علی بن ابیطالب [illegible] صفتهاست که [illegible] فضیلتهاست
که ذکر کردی دوستداران او در بهشت جای دارند و دشمنان او در آتش دوزخ [illegible] اعرابی بگریه در آمده گفت
یا رسول الله من هم گواهی میدهم بدان چه سوسمار گواهی داد و برای آنچه دیدم و شنیدم آیات و علامات [illegible]
از آنها باعث کوری دل میشود پس اعرابی ایمان آورده رو بیهوداران کرده گفت ای یهوداران وای بر شما [illegible] معجزه بعد از این
پیغمبری خاتم النبیین میخواهید پس ایمان آورید و بهلاکت [illegible] یهوداران در آن مجلس ایمان آوردند و گفتند
ای اعرابی [illegible] سوسمار تو [illegible] پس آنحضرت فرمودند که ای اعرابی سوسمار را
از دست گذار [illegible] که خداوند عالم عوض بگو بر تو [illegible] اگر این سوسمار ایمان آورد [illegible]
سزاوار نیست که [illegible] باید که این سوسمار پادشاه سوسماران شود پس سوسمار بزبان فصیح گفت یا رسول الله مرا
از دست گذارد و عوض از من [illegible] اعرابی گفت ای سوسمار چه عوض برای [illegible] سوسمار گفت ای اعرابی [illegible]
آن سوراخ که مرا در آنجا صید کردی در سوراخ من ده هزار [illegible] است [illegible] عوض من [illegible]
گفت یا رسول الله چه علاج کنم سوسمار چنین نشانی داده و من مانده شده ام حاضران مجلس [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] سوسمار گفت ای اعرابی [illegible] که خداوند عالم [illegible] از انوار آل محمد [illegible]
عالم او را [illegible] اعرابی از آن مجلس بیرون آمده [illegible] سوسمار شنیده بود رفت

بهر سوسماری وی حاضر گردید به هر یک گوسفندی داد اگر هر سوسماری گوسفندی را می‌خورد دست بشانه زده همه را هلاک گردانید تا آنکه اعرابی
خود را رسانید دید که آنجا جمع کثیری هلاک شده‌اند پس پیش آمده گفت الحمد لله ای اعرابی می‌بینی که چگونه خداوند عالم ترا موفق
گردانید و حفظ و نگاه داشت مال ترا پس ای اعرابی آنچه مال تست بردار پس اعرابی گوسفندان را بیرون آورده در پیش ایشان گذاشت
که هر یک از پیش بردار در فرار شده از برداشتن وی عاجز مانده مار افعی پیش آمده گفت الحمد لله ای اعرابی بیستم که در کمر داری بکش پیش ایشان
بنه و بکمر دیگر ... که زرهای ترا بیارم پس اعرابی چنین کرد مار افعی همه جا ... تا زر اعرابی رسانید
اعرابی زرها را صرف ... کرده صاحب ثروت و ... تعجب گردید ببرکت آنحضرت **معجزه ...**
صحیح از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله هرگاه که ... بودند
چون اراده غزوه تبوک کردند اصحاب را امر کردند که از زاد و توشه در آن سفر بردارند برای آنکه مشقت در آن راه بیشتر بود و ...
بار به بود ... اصحاب ... گوشت و ... عسل و حلوا همراه برداشتند چون چند روز راه رفتند جمیع طعامهای که همراه برده بودند
شده ... تمام شد ... طعام نداریم آنحضرت فرمودند که چه چیز همراه دارید گفتند یا رسول الله گوشت ...
سوره و عسل و حلوا آنحضرت فرمودند که مثل شما مثل قوم موسی است که به موسی علیه السلام گفتند که ما صبر بر یک طعام نداریم
چیزی خواهش داریم ... اصحاب ... گفتند یا رسول الله گوشت ... مرغان خواهش داریم و عسل و حلوا
و شیرینی داریم آنحضرت فرمودند که بر یک چیز ... از قوم موسی ... زیرا که قوم او سبزی و خیار و پیاز و عدس
... خواستند ... قوم گفتند یا رسول الله ما جمعی هستیم که سبزی و خیار و پیاز و عدس ... آنحضرت
فرمودند که زود باشد که خداوند عالم ... برای شما ... تصدیق پیغمبر ... زیرا که چون قوم
موسی ... عیسی علیه السلام ... مائده ... خداوند عالم مائده از آسمان برای شما نازل خواهد کرد ...
از شما بعد از نزول مائده کافر گردد معذب ... عذاب ... خواهد گردید چون خداوند عالم خوان نعمت بر ایشان نازل کرد هر که کافر شد
صورتش ... به صورت خوک و میمون ... چهار صد نوع از ... قوم عیسی ظاهر گردید ...
که رحمة للعالمین ... نمی‌خواهم که نازل شود بر شما عذابی که بر قوم عیسی نازل گردید پس آنحضرت نظر کرد ... در هوا دید یکی
از اصحاب ... گفتند ... مرغ ... که حضرت خاتم النبیین ترا امر کرده ... نازل شوی بر زمین پس آن مرغ ...
مرغ ... بر زمین نازل شد و آنحضرت بر آن مرغ خطاب کرد که ای مرغ خداوند عالم ترا امر کرده که بزرگ گردی
... پس آن مرغ بقدرت کامله الهی بزرگ شد ... پس آنحضرت اصحاب ... امر کرد ...
کشیدند ... که آن مرغ ... جمیع اصحاب ...

در کردوی

در کردوی یک صف ... پس آنحضرت بر آن مرغ گفت که خداوند عالم ترا امر کرده که پرها و موهای خود را دور نمائی پس ...
پرهای وی ریخت و گوشتی ... باقی ماند پس آنحضرت خطاب کرد که ای مرغ خداوند عالم امر کرده که استخوانهای خود را دور اندازی
پس بقدرت کامله الهی استخوانهای بدن و پاهایش ... آنحضرت خطاب کرد ...
استخوانها که امر الهی ... مقدور ... خطاب کرد که امر الهی شده ... سبزی ...
آن مرغ انواع سبزیها گردید ... پس آنحضرت خطاب بر اصحاب کرد که ای بندگان خدا ...
آن مرغ پاره کنید پس اصحاب چنین کردند بعضی از منافقان ... خوردن گوشت مرغ ... گفتند که محمد ...
که ... مرغان ... جنت ... گوشت ... پس خداوند عالم
گفتند منافقان ... پیغمبر ... آنحضرت فرمودند که ای بندگان خدا هر یک ... بسم الله الرحمن الرحیم
و صلی الله علی محمد و آله الطیبین ... چنین کردند ...
حلوا ... گوشت ... بعضی گوشت ...
و ... آنحضرت فرمودند که ای بندگان خدا ... گفتند یا رسول الله ... آنحضرت
فرمودند که ای بندگان خدا ... زبان ... ایشان ...
... چنین کردند ... اصحاب ... آنحضرت خطاب بر آن مرغ کرد که ای مرغ امر الهی ...
اول ... اصحاب ... سبزیها ... استخوان ... آن مرغ ... گردید
و آنحضرت گفت ای مرغ خداوند عالم امر کرده ... اصحاب ... آن مرغ ...
... بقدرت الهی ... **صحیح مرویست** ... حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ...
یهود و مشرکان ... حضرت سید المرسلین ... گفتند یا محمد ... از جانب خداوند عالم ...
... اوصاف ... نبوت و رسالت ... انبیا ... علامتی ... چون آیات و علامات
معجزه پیغمبران سابق چون نوح علیه السلام که در زمان وی طوفان شد و جمعی از مؤمنان با نوح در کشتی ... نجات یافتند و چون
ابراهیم که آتش نمرود بر وی گلستان شد و سرد و سالم گردید و چون موسی که کوه طور را ... چون عیسی که ...
... مرده ... معجزه ... ایشان ... فرقه ...
معجزه نوح ... فرقه دیگر ... معجزه ابراهیم ... فرقه دیگر معجزه موسی ... فرقه دیگر ...
ایشان ... معجزه ... آنحضرت ... معجزه ... قرآن ... جمیع معجزات انبیا ...

امم از هر جانب بمعارضه برابری بادلی عاجز شدند هر نبی که معجزه دیگر طلب نمایم پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت یا محمد صلواة
علیک سلام رب العزه میفرماید که قبول سؤالات مشرکان کن که زود باشد که ظاهر سازم من آیات خود را [illegible] مشرکان اعجاز دیدند
معجزات که [illegible] خواهند کرد [illegible] بر ایشان [illegible] گردد و نجات [illegible] ایشان شود و عذر ایشان منقطع گردد [illegible]
[illegible] معجزه که از نوع طلب نمودند [illegible] کوه ابو قبیس [illegible] معجزه نوح بر ایشان ظاهر خواهد گردید و بعث
ایشان [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] فرزند [illegible] خواهد بود [illegible] معجزه ابراهیم [illegible] طلب نمودند [illegible] بیرون [illegible]
معجزه ابراهیم بر ایشان ظاهر گردد [illegible] سیدة النساء خواهد بود [illegible] معجزه موسی [illegible] خواستند
که [illegible] دیوار خانه کعبه [illegible] معجزه موسی بر ایشان ظاهر گردد [illegible] حمزه اسد الله خواهد بود [illegible]
[illegible] ابوجهل است [illegible] معجزه [illegible] ایشان [illegible] پس آنحضرت گفتند
بدان [illegible] معجزه نوح [illegible] کوه ابو قبیس [illegible] معجزه [illegible] ایشان از خدمت آنحضرت بیرون رفتند
بدامنه کوه ابو قبیس [illegible] ابر [illegible] باران
گرفت [illegible] آب [illegible] غرق شدن [illegible] کوه [illegible]
کوه [illegible] آب [illegible] علی بن ابی طالب
[illegible] طفل [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
آنجماعت مشرکان [illegible] طفل [illegible]
علی بن ابی طالب [illegible] طفل [illegible] آنحضرت [illegible] کوه [illegible]
کوه [illegible] آنحضرت [illegible]
آنحضرت [illegible] گریان و نالان [illegible] یا رسول الله گواهی میدهیم که تو سید پیغمبرانی و بهترین خلق خدائی [illegible]
مثل طوفان نوح [illegible] طفل [illegible] آنحضرت فرمودند [illegible]
[illegible] فرزندان من حسن و حسین [illegible] علی ابن ابی طالب [illegible]
اهل [illegible] آنحضرت فرمودند [illegible] مسلمانان [illegible]
عمیق که غرق شده [illegible] کشتی نجات [illegible] اهل بیت [illegible] علی بن ابی طالب
و فرزندان او [illegible] کشتی [illegible] نجات [illegible] غرق [illegible] عالم آخرت [illegible]
و روز [illegible] کشتی نجات [illegible]

آنحضرت با

آنحضرت با ابوجهل گفت که یا اباجهل شنیدی معجزه را گر این قرقره دیدند ابوجهل گفت یا محمد شنیدم [illegible]
دیگر معجزات خود را چون خواهند دید [illegible] آنحضرت فرمودند [illegible] معجزه ابراهیم [illegible] ایشان [illegible]
ایشان [illegible] معجزه خود را دیدند گریان و نالان آمدند بخدمت آنحضرت و گفتند یا رسول الله گواهی میدهیم که تو پیغمبر بر حقی از
جانب خدا [illegible] یا رسول الله [illegible] آتش [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] گفتند [illegible]
[illegible] مشرکان [illegible]
[illegible] آتش [illegible] خانه [illegible]
[illegible] معجزه [illegible]
پس آنحضرت با ابوجهل گفتند که این معجزه [illegible] شنیدی ابوجهل گفت یا محمد [illegible] معجزه [illegible]
و آنحضرت [illegible]
یا رسول الله [illegible] آنحضرت [illegible] حضرت فاطمه [illegible] روز قیامت [illegible]
[illegible] حضرت خاتم النبیین [illegible]
[illegible] حسن و حسین [illegible] علی [illegible] اولاد حسین [illegible]
[illegible] روز قیامت [illegible] عالم [illegible]
فاطمه و اولاد [illegible] روز قیامت [illegible] فاطمه و اولاد او [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible] آنحضرت فرمودند [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] خانه کعبه [illegible] معجزه موسی [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] گریان و نالان آمدند و گفتند یا رسول الله گواهی میدهیم که تو [illegible] بهترین خلق خدائی و علی [illegible]
بهترین [illegible] اصحاب [illegible] اصحاب [illegible] بهترین [illegible] معجزه
[illegible] آنحضرت [illegible] یا رسول الله [illegible] دیوار خانه
کعبه [illegible]
[illegible] حمزه اسد الله [illegible]

داشت پس آمد حمزه را بر زبر خانه زد و خانه را با بالای سر بلند کرد و بر پا گفت بیرون رو بعد چون از زیر خانه بیرون آمد خانه که بر

سر زمین گذاشت و حمزه خود را کشید آنحضرت با ابوجهل گفت ای ابا جهل اینک پسر عم من حمزه خود را دید ابوجهل گفت

یا محمد ندیدم که این پسر عم تو است سحر و جادو میکند با دروغ می بندند با آنکه شیطان منظرهای ایشان چنین در آورده که ایشان از [illegible]

کند آنحضرت فرمود که ای ابوجهل اگر این خبرها دروغ باشد پس باید که خبرهای که از آبا و اجداد تو نقل میکنند همه دروغ باشد ابا جهل

حجت بر پسر عم تو تمام گردید با آنچه دیدی و بر تو نیز حجت تمام شد برای آنحضرت شنیدی پس آنحضرت بر طالع گفت ای

بندگان خدا منم حمزه [illegible] نجات [illegible] در روز قیامت [illegible] دوستداران خود را خبر نجات [illegible]

کردند که یا رسول الله چگونه نجات خواهد داد آنحضرت فرمود که در روز قیامت میان بهشت و [illegible] قیامت [illegible]

خواهد شد [illegible] دوستداران حمزه [illegible] قیامت خواهند [illegible]

[illegible] حمزه [illegible] پس حمزه [illegible] و علی بن ابی طالب [illegible] یا رسول الله

[illegible] رسول الله [illegible] دوستداران [illegible] پس [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] گفت

نجات [illegible] دوستداران [illegible] حمزه [illegible] علی ابن ابی طالب حمزه با خود برادر [illegible] حمزه [illegible]

رسول الله [illegible] دوستداران [illegible] دوستداران خود پس [illegible]

[illegible] دوستداران خود [illegible] حمزه [illegible]

[illegible] پل صراط [illegible] داخل کند پس آنحضرت با ابوجهل گفت که [illegible] حجت بر تو کامل شد

ابوجهل گفت یا محمد معجزه که من طلب نموده ام [illegible] پس یا محمد [illegible] خبر ده که [illegible] خورده ام [illegible]

در خانه خود [illegible] خبر ده [illegible] خوردن [illegible] زیرا که تو دعوی [illegible]

[illegible] بلند [illegible] آنحضرت فرمود که ای ابوجهل آنچه خورده [illegible] خبر دهم [illegible] خوردن [illegible]

[illegible] خداوند عالم [illegible] معجزه [illegible]

رسوا [illegible] رسوائی [illegible] رسوائی آخرت [illegible] ابوجهل گفت یا محمد [illegible]

آنچه [illegible] آنحضرت فرمود که تو امروز [illegible] بریان [illegible]

[illegible] ابوالبختری [illegible] مرغ بریان [illegible]

[illegible] ابوجهل گفت یا محمد دروغ [illegible]

[illegible] مرغ بریان [illegible] آنحضرت فرمود

که از مال خود

کز مال خود [illegible] مرغ [illegible] صد مرغ [illegible] بودند با خود [illegible]

[illegible] خانه خود [illegible] خداوند [illegible]

پس آنحضرت گفت ای ابا جهل [illegible] جبرئیل [illegible] خداوند عالم [illegible]

ابوجهل گفت یا محمد [illegible] مرغ [illegible] صد مرغ [illegible] مردم [illegible]

حضرت [illegible] جبرئیل [illegible] گفت ای جبرئیل [illegible] مرغ بریان [illegible] مرغ بریان شده

[illegible] ابوجهل [illegible] ابوجهل گفت [illegible] مرغ بریان [illegible]

[illegible] عالم [illegible] پس آنحضرت خطاب کرد [illegible] ابوجهل [illegible] جبرئیل [illegible] خداوند عالم [illegible]

[illegible] ابوجهل پس [illegible] بقدرت خداوند عالم [illegible] آدم زنده کرد [illegible] گفت یا رسول الله

گواهی میدهم [illegible] گواهی میدهم که تو [illegible] پیغمبرانی [illegible] خلق خدا

و گواهی میدهم که ابوجهل دشمن خدا است [illegible] ابوجهل [illegible] خداوند [illegible]

[illegible] پس ابوجهل [illegible] یا رسول الله ابوجهل [illegible]

[illegible] ابوالبختری [illegible] ابوجهل [illegible]

[illegible] پس یا رسول الله [illegible] ابوجهل گفت [illegible] پس آنحضرت با ابوجهل گفت [illegible]

آیات و علامات [illegible] ابوجهل گفت یا محمد گمان دارم [illegible]

[illegible] پس آنحضرت [illegible] بقدرت خداوند عالم [illegible] آنحضرت گفت

یا ابا جهل [illegible] ابوجهل [illegible] گفت یا محمد [illegible] ابوجهل گفت یا محمد [illegible]

[illegible] پس آنحضرت جبرئیل علیه السلام خطاب کرد [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] امانت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] امانت [illegible]

[illegible] صد مرغ [illegible] آنحضرت فرمود که ای ابا جهل [illegible] صد مرغ خود را [illegible] ابوجهل

گفت یا محمد ایمان نخواهم آورد [illegible] پس ابوجهل [illegible]

حضرت خطاب کرد [illegible] مرغ [illegible] ابوجهل [illegible] ابوجهل [illegible]

[illegible] بالای بام خانه [illegible] پس آنحضرت [illegible] مسلمانان [illegible]

خداوند عالم آیتی و علامتی ظاهر گردانید برای ابوجهل پس ابوجهل عناد ورزید و هلاکت را اختیار نمود و فرمودند که اگر زنده گردد
در میان مرغان بهشت خواهد بود و فخر بر سایر مرغان خواهد نمود معجزه بیست و پنجم مرویست که حضرت باقر العلوم علیه السلام
که چون حضرت خاتم النبیین بنور قدوم مدینه را منور گردانید آیات نبوت و بینات رسالتش بر همه ظاهر گردید جمعی از کفرۀ
قریش و معاندان یهود چون مالک بن صیف و کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و حدی بن اخطب و ابو یاسر بن اخطب و ابو لبابه
بن عبد المنذر بخدمت آنحضرت آمدند و عرض کردند یا محمد ادعای پیغمبری مینمایی آنحضرت فرمودند که خداوند عالم مرا فرستنده
از میان چنین مقرر داشته که از جانب او پیغمبر شوم و خلق را هدایت نمایم گفتند یا محمد اگر تا بیاریم بر نبوت و رسالت تو ما گواهی
قریشی که در زیر پا است و ما بر ورقش نشسته ایم اقرار کند و ایمان آورد و گواهی دهد بر رسالت تو و ابی لبابه از میان قوم معجزه دیگر طلبید
گفت یا محمد اگر تا بیاریم بر تو اگر گواهی دهد بر نبوت تو [illegible] که در دست منست و کعب بن اشرف گفت یا محمد اگر تا بیاریم بر تو [illegible]
الالاعی که بر وی سوارم اقرار کند و گواهی دهد بر نبوت تو آنحضرت فرمودند که بنده را نمیرسد که طلب معجزه نماید از خداوند عالم بلکه بر
بندگان واجبست تسلیم و فرمان برداری امر وی آیا کافی نبود شما را آنکه تورات و انجیل و زبور و صحف [illegible] اقرار نمودند و گواهی دادند
بر رسالت من و وصایت و خلافت برادرم علی بن ابی طالب و آنکه قرآن که معجزه منست که همه خلایق از معارضه وی عاجز شدند
آیا کافی نیست بر صدق و راستی من آن معجزاتی که شما خواستید از خداوند عالم [illegible] ظاهر گرداند [illegible]
[illegible] نماید و ظاهر بسازد و البته معجزه قرآن کافی بوده چون حضرت از این مقاله فارغ شد خداوند عالم گویا گردانید [illegible]
فصیح گفت گواهی میدهم که مستحق پرستش نیست بغیر از ذات احدیت خداوند عالم که او را شریک و نظیر نیست و گواهی میدهم
آنکه تو بنده و پیغمبر اویی که ترا فرستاده بر راستی و اظهار دین حق تا دین حق را بر سایر دینها ظاهر گرداند و غالب سازد و گواهی
میدهم آنکه علی بن ابی طالب برادر و وصی و خلیفه تست در میان امتان تو هر که اطاعت وی نماید اطاعت خداوند عالم نموده و به
سعادت رسیده و هر که نافرمانی او کند نافرمانی خداوند عالم کرده و به درک شقاوت رسیده پس آن گروه کافران
از سخن گفتن درخت تعجب نمودند و گفتند که این سحر ظاهر است که محمد در کار ما کرده آنگاه [illegible] از زمین بلند گردید و به طیران در آمد و سرنگون
گردید [illegible] مالک بن صیف [illegible] او را سرنگون بر زمین زد [illegible] بزبان فصیح گفت یا محمد من [illegible] که خداوند عالم مرا گویا گردانید
با آنکه گویا گردانید [illegible] بشهادت بر توحید [illegible] و اقرار نمودن بر پیغمبری تو و ولایت علی بن ابی طالب [illegible] دوستان خداوند [illegible]
دشمنان او است [illegible] سزاوار نیست کافر [illegible] که پا بر روی من گذارند و بر روی من بنشینند بلکه باید که مومنان بر روی من بنشینند آن
حضرت فرمودند [illegible] سلمان و مقداد و ابوذر و عمار که از مومنان [illegible] بنشینند [illegible] گواهی داده
[illegible] در روی فرش [illegible] بنشستند [illegible] پس خداوند عالم [illegible] گویا گردانید بزبان فصیح گفت

گواهی بدهم

گواهی میدهم که مستحق پرستش نیست بغیر ذات خداوند عالم که آفریننده خلایق و قسمت کننده روزیست و قادر بر کارها و دانا
بر همه چیزهاست و گواهی میدهم یا محمد که تو بنده و پیغمبر و برگزیده و دوست خداوند عالمی [illegible]
[illegible] و گواهی میدهم آنکه علی بن
ابی طالب [illegible] ملکوت آسمانها [illegible] خلایق است [illegible] هدایت کننده و دوستان خدا
[illegible] دشمنان خداست [illegible] پس [illegible] ابولبابه [illegible] سرنگون
بر زمین زد ابولبابه [illegible] ابولبابه گفت [illegible] پس خداوند عالم
[illegible] گفت [illegible] خداوند عالم مرا گرامی داشته [illegible] توحید و تمجید خود [illegible]
گردانیده و تصدیق پیغمبر خود و گردانیده مرا از دوستان بهترین خلق خدا بعد از خاتم انبیا علی بن ابی طالب که مخصوص است
[illegible] زبان عالمیان [illegible] خلافت [illegible] کننده حلال و حرام و شرایع و احکام [illegible]
سزاوار نیست کافر [illegible] ابی لبابه [illegible] ایمان آوری و
تصدیق نمایی پیغمبر آخر الزمان را پس ابی لبابه اظهار ایمان کرده گفت [illegible] اقرار نمودم [illegible]
گفت ای ابی لبابه [illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible] اظهار اسلام کرده [illegible]
که محمد ساحر است [illegible] چون سوار [illegible]
او را سرنگون بر زمین زد [illegible]
[illegible] گفت [illegible] خداوند عالم مرا گرامی داشته
[illegible] گواهی میدهم که [illegible] خداوند عالم [illegible] و گواهی
میدهم که محمد بنده او و پیغمبر اوست [illegible] و گواهی میدهم که علی بن ابی طالب
سردار [illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible] سزاوار نیست کافر [illegible]
سواری [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] خداوند [illegible]
در خدمت آنحضرت [illegible]

بانس الاغ کلب الصید مسخ گردند و شقاوت بر کمیت و بسیار بر یهودان زیادتی کرد و از مجلس آنحضرت بیرون رفتند و با یا
مادر وندر خداوند عالم این آیت نازل گردانید که ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون
یعنی جماعتی که کافر شدند یکسانست بر ایشان خواهی بترسان یا محمد ایشانرا بآیات و علامات و خواهی مترسان که ایشان ایمان نخواهند
آورد پس آنحضرت در باب کفت اجابت سزاوار است این الاغ برای تو زیرا که تو ایشانرا آوردی و این الاغ نیز ایشانرا آورده برای تو
بنگو در پسندیده است و خوب و زیبنی است برای تو معجزه بیست و هفتم و بیست از حضرت امام علی نقی علیه السلام که حضرت خاتم
النبیین صلی الله علیه و آله چون هفت ساله گردید در میان اطفال قریش بچنگ [illegible] و قدرت و قوت با ابلی برابری میکرد و بعضی
از یهودان شام وارد مکه شدند آنحضرترا دیدند و شکل و شمایل و اوراشناختند و بیکدیگر گفتند که والله این طفل با برکت محمد باشد
که در آخر الزمان ظاهر خواهد شد و دین یهودان غالب خواهد گردید و دولت یهود را باطل خواهد کرد پس یهودان بیکدیگر گفتند
که باید این طفل را حیله نمائیم و هلاک سازیم شاید که دولت یهودان باطل نگردد و بعضی از ایشان گفتند شتاب منمائید تا امتحان نمائیم
که این محمد است شاید که شکل و شمایل مردم بیکدیگر شباهت داشته باشد و ما در کتابهای خود خوانده ایم که محمد [illegible] را پرهیز کار
عالیشان که دارد از خوردن حرام و مالهای شبهه پس یهودان تصدیق این قول نمودند و بیکدیگر گفتند که باید این طفل را بضیافت
طلبیم و مال حرام و مالهای شبهه برای وی آوریم اگر اجتناب کند معلوم شود که او محمد است و او را هلاک سازیم و اگر اجتناب ننماید
محمد نیست [illegible] آمدند نزد ابو طالب و التماس نمودند که آنحضرت را بضیافت طلبیدند چون ایشان را [illegible] و مهمانی
نمودند یهودان مرغ بریان را برای ایشان حاضر کردند و همه مردم بخوردن در آمدند آنحضرت هر گاه اراده نمود که لقمه بردارد دست آن
حضرت [illegible] و ممکن نشد که آنحضرت لقمه بردارد یهودان گفتند یا محمد چه میشود ترا که
تناول نمیکنی آنحضرت فرمود که [illegible] لقمه بردارم ممکن نمیشود البته این طعام حرام است که پروردگارم
مرا نگاه داری میکند یهودان گفتند یا محمد این طعام حلال است لقمه بدست بگیر آنحضرت فرمود که اگر توانید چنان کنید
یهودان چون خواستند که لقمه بردارند دست آنحضرت [illegible] و ممکن ایشان نیز نشد آنحضرت فرمودند که ای یهودان شما نیز ممنوع گردید البته اعمال حرام است که این طعام را
پس یهودان مرغی دیگر از همسایه آوردند برای آنحضرت بریان نمودند و حاضر گفتند و شنیدند که صاحب مرغ حاضر گردد قیمت
و اگر خواهش آنحضرت از او لقمه [illegible] شنیدند که لقمه کرده از دست آنحضرت افتاد
هر چند که بگیرد از دست آنحضرت میافتاد و بر زمین می افتاد یهودان گفتند یا محمد چرا تناول نمیکنی از این مرغ که حلال است آنحضرت فرمودند که ای
این مرغ را [illegible] که از دست من ساقط میکرد یهودان گفتند یا محمد لقمه بر دست نمی گیرد پیش آمده هر لقمه
که بر میداشتند در دست ایشان [illegible] کرده بر زمین می افتاد آنحضرت فرمودند که این طعام را نیز شبهه ایست که

خداوند عالم

خداوند عالم مرا نگاه داری مینماید پس یهودان دانستند که آن طفل محمد است که در آخر الزمان مبعوث خواهد گردید و شروع
کردند بعداوت و دشمنی وی تا آنکه او را هلاک کنند چنان از ایشان شمشیرهای خود را بزهر آب داده و در شبی از پی آنحضرت
بیرون رفتند بسمت کوه حرا چون آنحضرت بالای کوه رفتند یهودان نیز از پی آن حضرت بالای کوه رفتند شمشیرها را
کشیدند که آنحضرت را بشمشیر هلاک کنند دیدند که بحکمت بالغه الهی هر دو طرف کوه بیکدیگر ملحق گردیدند مابین آنحضرت و ایشان حایل شدند
یهودان عاجز شدند و کوه در میان ایشان مانع گردید شمشیرها بر غلاف کردند دیدند که دامنهای کوه از هم واشد و آنحضرت از دور
می بینند بار دیگر شمشیرها کشیدند و قصد آنحضرت نمودند باز دیدند که دامنهای کوه بیکدیگر متصل شدند و آنحضرت از نظر ایشان غایب
شد شمشیرها بر غلاف کردند باز دیدند که دامنهای کوه از هم جدا گردیده و آنحضرترا باز دیدند و اراده آنحضرت نمودند همان
مرتبه اراده کردند دو مرتبه کوه حلقه میزد و آنحضرت از میان ایشان میرفت تا آنکه آنحضرت از نماز فارغ گردید یهودان
از کوه پایین آمدند و آنحضرت نیز پایین آمد یهودان در عقب آنحضرت افتاده شمشیرها کشیدند قصد آنحضرت نمودند که باز
دامنهای کوه از جای خود بلند گردیده آنحضرت را در میان گرفت یهودان مایوس شدند و شمشیرها بر غلاف کردند دیدند که
آنحضرت بر روی زمین راه میرود باز قصد کردند هر مرتبه که کوه حلقه زده آنحضرت را در میان گرفت تا بعدد چهار مرتبه و هر مرتبه
چون شمشیر کشیدند که آنحضرت را هلاک سازند و هر مرتبه آنحضرت شد بقدرت الهی کوه حلقه زد بر ایشان و ایشان را در میان
گرفت و نشر و صداها استخوانهای ایشان خورد شد آنحضرت شنیدند که منادی ندا میکند که یا محمد با سرور نظاره کن و ببین
که خداوند عالم ایشان را از دشمنان تو چگونه انتقام کشید آنحضرت نظاره کرده دید که دامنهای کوه از هم جدا گردید یهودان افتاده بودند
از دست ایشان افتاده و جمیع سنگهای کوه نشر و استخوانهای ایشان را خورد کرده و از بدن ایشان خون جاری گردیده آن
حضرت شکر خدا بجا آورده و دید که جمیع کوهها و سنگها و درختان همگی ندا کردند که یا محمد مبارک باد بر تو لطف الهی و نعم ربانی
در روز بشد یا محمد در هنگامی که امر رسالت تو ظاهر گردد و خداوند عالم یاری کند ترا بوزیر با زوی علی بن ابیطالب
که انتقام از دشمنان تو کشد معجزه بیست و هشتم و بیست که روزی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله با جمعی از اصحاب
نشسته بودند از مهاجرین و انصار فرمودند که امروز دل من میخواهد چیزی که از روغن و عسل پخته شده باشد امیر المؤمنین ع
فرمودند که یا رسول الله دل من نیز این میخواهد که شما میخواهید آنحضرت با ابا الفضل گفتند یا ابا الفضل دل تو چه میخواهد
ابو الفضل گفت یا رسول الله من گوشت بریانی میخواهم و عمر و ابا بکر گفتند دل شما چه چیز میخواهد ایشان گفتند
یا رسول الله دل ما گوشت بریانی با سبزیها میخواهد آنحضرت فرمودند که کدام یک از شما است که امروز ما را ضیافت کند
با اصحاب حبیب الله ای که از جمله منافقان بود با خود گفت که امروز توان محمد را با یاران او خشنود سازم پیش آمده
گفت یا رسول الله من ضیافت میکنم شما را بهر چه که از روغن و عسل پخته شده باشد و آنچه برای شما بریان میکنم

آنحضرت فرموده اند که بیرون ندارک ضیافت کن پس عبد الله بن ابی آمده در میان حجره بزرگ بسیاری داخل کرده و حجره را بیرون
کرده زیر آلود کرده بنهاد آمد بخدمت آنحضرت و گفت یا رسول الله تدارک ضیافت بخشید بیایید آنحضرت فرمود که با جماعت عبد الله
گفت یا رسول الله شما و علی و سلمان و ابا ذر و مقداد و عمار پس آنحضرت اشارت کردند با ابی بکر و عمر و عثمان که شما نیز
ایشان بیایید عبد الله بن ابی گفت یا رسول الله ایشان را نمی خواهم و عبد الله بن ابی در نفاق با ایشان شریک بود و در نوع طعام
رفیق ایشان بود آنحضرت فرمودند که ای عبد الله نمی خواهم که تنهایی بی اصحاب بجایی بضیافت روم عبد الله گفت یا رسول الله
تدارک ضیافت برای اصحاب نیز دیده ام ... آنحضرت فرمودند که خداوند عالم با برکت ... برای ... علی
نازل کرده بنهید که چهار فرسخ ... روی ... بوده ... چهار هزار و هفتصد نفر ... سیر شدند ... اگر صرف
اصحاب عبد الله گفت یا رسول الله ... پس آنحضرت ... در میان مهاجر و انصار و همه الضیافت ... عبد الله
بن ابی طلبید ... هزار نفر ... اصحاب ... عبد الله ... منافقان گفت ... که ما را از کشتن محمد آرام
اصحاب بسیار ... جمع شدند ... از طعام ... هلاک کرده اصحاب ... صلال ... عبد الله بن ابی ...
از منافقان ... که ... حاضر شوند در حوالی خانه ... که چون محمد صلی الله علیه و آله ... شوند
ایشان در میان ... پس آنحضرت داخل خانه عبد الله بن ابی شدند ... بشارت ... خانه ... که
پنج نفر در روی ... یا رسول الله شما و علی و سلمان و مقداد و عمار در آنجا نشستند و سایر اصحاب ...
و فضای صحن خانه ... بنشستند و ... طعام خوردند و ... آنحضرت فرمودند که خداوند ... برکت ... طعام
اندک ... و وسعت ... خانه ... پس آنحضرت ... اصحاب ... طلبیدند ... آن
حضرت خانه ... که هفت هزار نفر ... در میان هر ... یک ... بود ...
داخل خانه شده ... وسعت خانه و آنحضرت گفتند یا عبد الله ... از طعام ... حاضر کن ... عبد الله
حجره ... حاضر کرد و گفت یا رسول الله ... بعد از آن سایر صحابه آنحضرت فرمودند که ...
بشد پس آنحضرت دست بر بالای آن طعام نهادند و علی بن ابی طالب نیز دست مبارک بر آن طعام نهاد
عبد الله بن ابی ... گفت یا علی ... اصحاب ... آنحضرت فرمودند ...
که ای عبد الله علی بن ابی طالب ... خداوند عالم ... خداوند عالم ... محمد و علی
... خداوند عالم ... آسمانها و زمین ... جمیع مخلوقات ... خوشحالی ...
... عبد الله بن ابی اشارت کرد ... منافقان ... که هلاک ...
... شدند و ... منافقان ... در حوالی آن خانه ... بودند که چون آنحضرت

هلاک شوند جمیع اصحاب آنحضرت را هلاک سازند پس آنحضرت و امیر المؤمنین علیهما السلام از آن طعام سیر خوردند و عبد الله نظاره
میکرد ... که ... نشاط و خوشحالی ایشان زیاده گردید پس آنحضرت فرمودند که ای عبد الله ...
شده ... عبد الله ... آنحضرت با امیر المؤمنین علیه السلام گفتند یا علی این ... در میان خانه
بگذار آنحضرت ... در میان خانه ... عبد الله گفت یا رسول الله چگونه ... آنحضرت فرمودند
که خداوند ... خانه را وسیع گرداند ... بلند کرد ... خداوند عالم ... اصحاب
بلند ... اطراف ... چون اصحاب ... شدند ... از آن ...
استخوانها ... آنحضرت ... استخوانها ... امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا علی ...
... آنحضرت ... کردند ... اصحاب ...
... یا رسول الله ... طعام ... آنحضرت فرمودند
که ... خداوند عالم ...
کند پس آنحضرت ... استخوانها ... مبارک ... استخوانها ... گفت ...
برکت ... اصحاب ... آنحضرت ...
... آنحضرت فرمودند که کاسه ها ...
کاسه ها ... آنحضرت ... مبارک ... اصحاب ...
پس آنحضرت فرمودند که ...
در میان ...
... اصحاب ... آنحضرت فرمودند
که ... خداوند عالم ... عبد الله بن ابی ... طعام اندکی
... منازل بهشت ...
... خداوند عالم ... بهشت ...
...
... خداوند عالم ...
...
... ملائکه ... خداوند عالم

خطاب کند که ای ملائکه هرگز تکلیف نکردم بر بندگان خود چیزی را که طاقت و توانایی آن نداشته باشند شما چه قدر مدد برای خود
میخواهید از ملائکه گویند پروردگارا هر ابری باو باره باشد که مدد طلبند بقدر هزار هزار برابر خود پس حق تعالی بعدد
کرانهای خواسته اند اعداد ایشان از ملائکه و هر زمان که ملکی سستی کند در صبر نمودن ما بر طعام زهر آلود که حکمت خداوند عالم او زن اوزارها
دور کرده نسبت خاطری انداخته صبر نباشد خود را بر تغذیه کردن که خداوند عالم ایشان را بدان صبر و درجات عالیه نشده صبر شما
و ساکن میگرداند ایشان را در بهشت نعمتهای بی اندازه و بیرون از عدد و شماره و ملائکه ایشان گویند که ای صابران گوارا
باد برای شما این نعمتها و مبارک باد برای شما این منزلها معجزه بسند صحیح روایت از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
که حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله در تفسیر این آیه مذکور فرمود که در مذمت دلهای ایشان و این آیه میخوانند ثم قست قلوبکم
من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة یعنی ای جماعت یهودان قسوت گرفته و سخت شده دلهای شما
بعد از آیات ظاهرات پس دلهای شما در سختی چون سنگی است یا سخت تر از سنگ یعنی در گران آمده چیزی از آنچه مدد
روا یا بان ایشان آمد محمد بعد حضرت گفتند یا محمد تو اسرار نشان میکنی و دلهای ما را سخت از سنگ میدانی و حال
انکه خیرات بسیار و حسنات بیشمار از ما سر میزند و روزه میداریم و تصدق میدهیم و مواسات با درویشان میکنیم اگر
دلهای ما سخت بودی چنین نبودی خیرات از ما صادر نشود آنحضرت فرمود که خیرات و طاعات که برای رضای
پروردگار عالم باشد نفعی بکمال خواهد بخشید اگر در هر چه از غرض ازدواجی ریا و سمعه و عناد باشد پیغمبر آخر الزمان باشد از خیر نیست
بلکه بدترین شرها است که خواهش آن است انما عذاب آن بسیار یهودان گفتند یا محمد تو چنین میدانی و این دعوی
میکنی یا در ما خیرات و طاعات ظاهر میسازیم برای باطل گردانیدن سحر تو و دفع نمودن ریاست تو و متفرق گردانیدن
اصحاب تو و ابرا جهاد میداریم امید ثواب از خداوند عالم داریم نه از چه فضیلت است بر ما آنحضرت فرمود که ای گرامیان
میگویند ای یهودان که در دعوا مبطل و محق یکسان اند و محق را دلیل و حجتی هست و دلایل در راه این را شناسایی کرده من
خواهم که شما هدایت به حقیقت دعوی خود ظاهر سازم چه امید خواهید گفت که محمد سحر کرده و حیله نموده اگر شما خود شاهدی طلبید
از من که مراد از خصوص ... حیله نباشد بزودی شد که حقیقت خود را بر شما ظاهر سازم زیرا که پروردگار من بر من وعده
نموده که ظاهر سازد معجزه اگر شما خواهید تا باعث بر این عذر شما باشد و موروث بینایی مومنان گردد یهودان گفتند
یا محمد با انصاف سخن گفتی و الا جواب است که درست از دعوی نبوت بر اداری پس آنحضرت گفت بندای یهودان هر چه
خواهید از معجزات از من طلب نمایید یهودان گفتند یا محمد چون تو ادعا میکنی که دلهای ما سخت تر از سنگ است
و سنگها فرمان بردار تر است از دلهای ما اینک این کوه را حاضر کن که هست یا محمد اگر گواهی دهند بر طبق دعوای تو و بر تکذیب
ما حق با تست نسبت تو نمائیم اگر تکذیب تو کنند باکی که کردیم و جواب بگویند دانیم که دعوای تو باطل است

و تو معاند

و تو معاند بابی آنحضرت فرمود که ای یهودان بیایید همراه من به هر کوهی که خواهید تا گواهی از وی طلب کنیم پس یهودان همراه آن
حضرت بیرون آمده بکوه عظیمی رسیدند گفتند یا محمد ازین کوه شهادت طلب کن آنحضرت خطاب به آنکوه کرده
گفت ای کوه بجاه محمد و آل اطهار او که بوسیله نام ایشان آسمان گرد انید خداوند عالم بر دوش حاملان عرش و بر دوش
ملک میخواهم گواهی دهی برای محمد در صدق دعوای او و در تکذیب یهودان پس یهودان دیدند که کوه بحرکت درآمد و آب
آب مانند جاری گردید و ندا داد که یا محمد گواهی میدهم اینکه تو پیغمبر خدایی و بهترین خلقی و گروه یهود و گواهی میدهم اینکه
دلهای یهودان سخت تر از سنگ است که از دلهای ایشان هرگز خیری صادر نشود و از سنگ گاهی آب جاری گردد و گواهی میدهم
یا محمد اینکه یهودان دروغ میگویند بر تو و افترا بر خداوند پروردگار عالمیان پس آنحضرت فرمود که ای کوه ترا امر کرده خداوند
عالم بطاعت و فرمان برداری در آنچه از تو طلب نمایم گواه شد بر آن فصیح گفت بلی یا محمد گواهی میدهم برای آنکه طلب نمایی
از پروردگار خود که جمیع مردان و زنان را بصورت میمون و خوک گرداند هر آینه التماس ترا قبول نماید و اگر خواهی که همه را بصورت
ملائکه گرداند البته چنین کند و اگر خواهی که گل آتش را برای ایشان گرداند برای اجابت تو چنین کند و اگر خواهی که گل روی زمین
آتش شود هر آینه چنین کرده و گواهی میدهم که خداوند عالم گردانیده زمین و آسمانها را مطیع تو و دریاها و کوهها را فرمانبردار
تو یهودان گفتند یا محمد بر ما مشتبه شده است بدرستیکه تو جمعی از اصحاب خود را در پشت سنگهای این کوه پنهان کرده که این صدا
کنند و جواب ترا بگویند از چه دانیم که کوه است یا مردان اصحاب تو در قریب تو بوده هر گاه معجزه ضعیف العقلان
اگر راست میگویی از اینجا دور شو و این کوه را امر کن از جای خود حرکت کند و حاضر گردد امر کن که دو حصه گردد از قله تا به زیر
چون دو حصه گردد و حصه زیرین بالا آید و حصه بالا بزیر رود تا ما یقین داریم که حیله نکرده پس آنحضرت اشارت کرد به
سنگی از آن کوه که قدرش پنج رطل بود و گفت ای سنگ بغلط از جای خود پس سنگ از آن کوه غلطید و آنحضرت گفت
یهودان گفت که این سنگ را بردارید و نزدیک گوش خود دارید که بشنوید از این سنگ آنچه از کوه شنیدید
آن سنگ را برداشته نزدیک گوش خود داشتند و از آن سنگ شنیدند شهادت کوه را پس آنحضرت فرمود که ای یهودان
شنیدید شهادت سنگ را بر حقیقت دعوی من گفتند یا محمد شنیدیم فرمود که آیا در پهلوی این سنگ مردی بود که شهادت
شهادت دهد یهودان گفتند یا محمد ظاهر کن معجزه را که ما میخواهیم پس آنحضرت از آنجا دور شد و در زمین صحرایی
ایستاد و ندا داد که ای کوه بجاه محمد و آل اطهار او که بوسیله نامهای ایشان بندگان خدا مطالب و مقاصد رسیدند میخواهم
که از مکان خود جدا گردی و بجهت من آیی و آنحضرت دست مبارک خود اشاره کرد بزمین یهودان دیدند که کوه حرکت کرد
و از جای خود جدا گردید از قبیل است رفتاری به راه افتاد و جایی آمد بدان مکانی که آنحضرت دست مبارک برای اشاره
بدانجا گذاشته بود و در آنجا ایستاد و به زبان فصیح صدا بلند کرد و گفت یا محمد شنیدم فرمان ترا و فرمان بردار تو ام هر چه

مرا بهر چه خواهی که اطاعت کنم آنحضرت فرمود که این کوه یهودان از من میخواهند که تو در حضیض کردی حضیض زیرین تو بالا رود و حضیض
بالایت زیر آید کوه گفت یا رسول الله آیا امر میکنی مرا بدین کار آنحضرت فرمود بلی یهودان دیدند که کوه از بنیاد برکنده شد
بالا زیر آمد و حضیض زیر بالا رفت و از کوه صدای شنیدند که ای گروه یهودان این معجزه که دیدید آیا کمتر است از معجزهٔ موسی که کوه
طور بر سر قبطیان نگه داشت پس یهودان بیکدیگر گفتند که دیگر معجزه بالاتر از این نباشد که ما را از ایمان آوردن خلاصی نیست بعضی
گفتند که محمد سحر و ساحر و ظاهر گشت سعید و ناسعید با فریب محمد رسید پس کوه به صدا آمد که ای دشمنان خدا و دشمنان پیغمبر آخر الزمان
همین گفته باطل گردانید نبوت موسی را که شما ایمان بدو دارید اگر معجزهٔ محمد سحر است پس باطل است که معجزهٔ موسی نیز
سحر شد پس ایشان ایمان آوردند و جمعی را شقاوت دامن گیر شد و راه جهنم پیمودند

معجزه [illegible] بسند صحیح مرویست از حضرت

امام علی نقی علیه السلام که روزی سلمان فارسی رضی الله عنه میگذشت جمعی از یهود چون یهودان سلمان را دیدند التماس
نمودند از وی که با ایشان بنشیند و از گفتههای پیغمبر آخر الزمان بدیشان نقل کند سلمان از برای طمع در اسلام ایشان
با ایشان نشست و گفت شنیدم از حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند عالمیان فرموده که ای بندگان
من هر که را حاجتی باشد در درگاه من باید که وسیلهٔ خود گرداند بهترین خلق مرا که محمد و علی است و فرزندان ایشان است
تا اگر حاجت شما را برآورم و هر که مصیبتی پیش آید یا مضطر بوی رو دهد دعا کند در درگاه من و نام محمد و علی و اولاد ایشان را بر زبان
جاری کند تا دفع مضرت و مصیبت از وی نمایم پس یهودان از روی سخره و استهزا گفتند یا سلمان چون چنین بوده چرا
نام ایشان را شفیع نمیکردانی تا آنکه خداوند عالم ترا غنیترین اهل مدینه گرداند سلمان گفت ای یهودان دعا کرده ام و نام ایشان را
شفیع گردانیده ام خداوند عالم بهترین نعمتی از ارزاق داشته که بهتر از کل دنیاست ای خداوند عالم خواستم که بهترین زبان عطا
کند که شکر او گویم بهترین ارزاق داشته و مسئلت نمودم که بدنی بهترین دهد که در مصیبتها صابر باشد خداوند عالم بهترین عطا
کرد و اینها در نزد من بهتر است از دنیا بعد از آن هزار هزار مرتبه یهودان استهزا کرده گفتند یا سلمان مرتبهٔ عظیمی برای خود ادعا کنی
باید که امتحان تو کنیم تا راستی گفتههای تو بر ما ظاهر گردد گفتند یا سلمان این تازیانها که در دست داریم ترا با اینها صد ضرب میزنیم
و بدن ترا مجروح میگردانیم تا از پروردگار خود مسئلت کنی تا عذاب [illegible] از تو باز دارد پس یهودان هر یک بر پا ایستادند و تازیانها
کشیدند و حضرت سلمان را بر تازیانه انداختند و [illegible] هر روی میزدند و سلمان میگفت که ای پروردگار بر من صبر ده
که بر من مصیبت صبر نمایم پس یهودان از زدن سلمان عاجز گردیدند و مانده شدند گفتند یا سلمان دیگر گمان نداریم که تو زنده بمانی
چرا از خداوند خود مسئلت نکردی و محمد و علی را شفیع خود نگردانیدی که از تو دفع نماید سلمان گفت ای یهودان
اگر دعا میکردم خلاف صبر بجا آورده بودم لیکن کردم که خداوند عالم صبر بر من کرامت فرماید چون یهودان راحتی گرفتند
مرتبهٔ دیگر برپا ایستادند و تازیانها کشیدند و بر سلمان میزدند و میگفتند یا سلمان دست از کشتن تو بر نداریم تا آنکه کافر گردی

فقال سلمان

محمد سلمان گفت من هرگز کافر نگردم زیرا که خداوند عالم بر پیغمبر خود نازل گردانیده که الذین یؤمنون بالغیب تعبیر مؤمنان
جمعی اند که ایشان ایمان آورده اند بغیب و من از جملهٔ مؤمنانم صبر میکنم بر این مشقت و چنین مشقت بر من سهل است پس یهودان
آنقدر تازیانه بر سلمان زدند که مانده گردیدند پس نشستند و گفتند یا سلمان اگر ترا در نزد پروردگار منزلتی قدری و منزلتی هست
برای ایمان آوردن تو بر محمد مبالغه است دعای ترا مستجاب گرداند و ما را از تو دور سازد سلمان گفت ای جاهلان خداوند
عالم بر من صبر داده و من مسئلت صبر از وی نمودم دعای مرا مستجاب گردانید [illegible] یهودان بر خواستند و سلمان را
زیر تازیانه انداختند و میزدند سلمان میگفت پروردگارا صبر ده بر من در این بلا که باعث امتحان تست و محبت دوستان
محمد پس یهودان گفتند یا سلمان آیا پیغمبر تو ترا رخصت نداده در تقیه که تقیه نمایی و کلمهٔ کفر گویی سلمان گفت ای یهودان خداوند عالم
رخصت تقیه بر من داده ولیکن واجب نگردانیده و این منزلت را اختیار کرده ام که در محبت پیغمبر آخر الزمان مشقت کشم
پس یهودان مرتبهٔ چهارم بر پا ایستادند و تازیانه بسیار بر سلمان زدند که بدن مبارکش مجروح گردیده و خون از وی
جاری شد و گفتند از روی استهزا ای سلمان دعا میکنی که خداوند عالم مضرت ما را از تو رفع نماید چرا دعا نمیکنی بر هلاکت ما
اگر راست میگوئی در این که خداوند عالم دعای ترا بوسیلهٔ نام محمد و علی مستجاب میگرداند سلمان گفت من میترسم اگر نفرین
بر هلاکت شما دعا کنم که در میان شما کسی باشد که خداوند عالم ایمان آوردن او را داند گفتند ای سلمان دعا کن بر هلاکت جمعی از ما که
در علم خدا کافر اند و هرگز امید ایمان آوردن ایشان ممکن نیست سلمان دید که حجابها از نظر وی برداشته شد حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله را دید که همراه جمعی از اصحاب در مجلس نشسته اند و آنحضرت میگفت یا سلمان نفرین بر هلاکت یهودان کن
در میان ایشان کسی نیست که ایمان آورد و همچنانکه نوح بر قوم خود کرد سلمان گفت ای یهودان چگونه نفرین کنم بر هلاکت
شما یهودان گفتند که راست میگوئی دعا کن که خداوند عالم تازیانهای ما را در دست ما مار گرداند که استخوانهای ما را خورد کنند
و فرو برد پس سلمان دعا کرد و محمد و علی را شفیع خود گردانید خداوند عالم تازیانهای یهودان را مصور بصورت مار گردانید و هر
دو سر داشتند یک سر از سرهای یهودان را گرفت و سر دیگر از دستهای ایشان پس یهودان را مارها خورد گردانیدند و استخوانهای
ایشان را فرو بردند حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در آن مجلس میگفت ای گروه مسلمانان خداوند عالم نصرت داد
برادر شما سلمان را بر چهل و چند نفر از یهودان و منافقان که تازیانهای ایشان را مارهای افعی گردانیده و ایشان را فرو برده اند
پس مسلمانان برخاستند که بسوی [illegible] مارهای افعی که بنصرت سلمان موکل گردیده اند آنحضرت همراه صحابه بر خواسته آمدند
بدان خانه که سلمان را یهودان در آنجا جمع گردیده بودند و چون یهودان را مارها خورده بودند و فرو برده [illegible] و صدای آن [illegible]
همسایگان ایشان از یهودان و منافقان خبردار گردیده از خانهها بیرون آمدند و مارهای افعی را دیدند از ترس ممکن نبود
که پیش روند و در حوالی آن خانه جمعیت کرده بودند دیدند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله همراه مسلمانان حاضر

شدند و راه آنجا که نزد او تنگی بود خداوند عالم به برکت قدوم آنحضرت وسیع گردید و آنحضرت با مسلمانان از آن راه عبور کردند بعضی دعا
مثل امیر عبد مداومند که السلام علیک یا محمد السلام علیک یا سید المرسلین الاولین والآخرین السلام علیک یا سید الوصیین
السلام علیکم یا ذریة الطیبین الطاهرین و گفتند یا محمد ما نزد بانهای بعضی از آن بودیم که خداوند عالم مارا حاکر رسید و دعا
بنده مؤمن که مسلمان است آنحضرت فرمودند که شکر و سپاس خدایرا است که گردانید از امتان من کسی که دعای ایشان
بشکند بارها های تو چه هس با زبان فصیح گفتند یا رسول الله غضب باره کرده بودیم بر این کافران حکم تو و حکم وصی تو امیر المؤمنین
جاری است که مالک تدبیر کار عالمیان است ما از خداوند عالم مسئلت نمائیم که مارا از افعیان جهنم گرداند تا
عذاب این کافران نماییم چنانکه در دنیا انتقام از ایشان کشیدیم آنحضرت فرمودند که اجابت التماس شما نمودم
که در طبقه پایین جهنم باشید و عذاب کافران نمایید بعد از آنکه فرمود بر زید جسد های این کافران از شکمهای خود بیرون [illegible]
زبان تا باعث رسوایی کافران و منافقان گردد و صورت سرزنش مؤمنان گردد بر ایشان پس [illegible]
آنحضرت فرمودند جسدهای کافران از شکم ایشان آمده بدنهای نجس ایشان را [illegible] کردند چون این معجزه را دیدند گروهی از
منافقان و کافران به شرف اسلام مشرف گردیدند و شقاوت بر بعضی غالب شد و گفتند که این سحر آشکار است آنحضرت
به سلمان گفتند ای بنده خدا انوار خاصان درگاه خدا را که از [illegible] نور در ملکوت آسمان [illegible]
آفتاب [illegible] دنیا معجزه [illegible] آنحضرت صادق علیه السلام که روزی حضرت سید المرسلین با اصحابه
نشسته بودند ناگاه راعی از اعرابیان عرب حاضر شد در حالتی که [illegible] حسرت [illegible] نشسته بود چون
آنحضرت اعرابی را بدان حالت دیدند با صحابه خود گفتند که [illegible] عظیم رو داده چون راعی نزدیک آنحضرت حاضر شد آنحضرت
فرمودند که ای راعی خبر ده مرا از آنچه باعث حسرت تو شده است راعی گفت یا رسول الله امر عجیبی رو داده در میان
گوسفندان خود بودم که گرگی آمد و گوسفندی را برداشته متوجه بیابان گردید به سنگ فلاخن او را دور کردم و گوسفند را
از دست او گرفتم دیدم که از طرف دیگر خود را به میان گوسفندان رسانید و گوسفند دیگر برداشت که ببرد به سنگ فلاخن دور
کردم و گوسفند از وی گرفتم دیدم که از طرف دیگر بمیان گوسفندان در آمد باز گوسفندی برداشت به سنگ فلاخن دور کردم
و گوسفند از وی گرفتم تا پنج مرتبه چنین کرد و در مرتبه پنجم خواستم که او را به سنگ فلاخن دور کنم بر بالای [illegible]
به زبان فصیح گفت ای راعی آیا حیا نمیکنی که حایل و مانع من میشوی از روزی من که خداوند عالم برای من روزی کرده پس من
گفتم بسیار عجب است که گرگ سخن میگوید و به زبان آدمیان گفتگو مینماید گرگ گفت عجیبتر از این خبر دهم [illegible]
نمودی آنکه محمد خاتم انبیا و پیغمبر خدا در میان کوه های [illegible]
در کتابهای خود خوانده اند که او است [illegible] راعی [illegible] ایمان [illegible]

تا ایمن نشوی

تا ایمن نشوی از عذاب الهی [illegible] سرداری او کن [illegible] گفتم اگر تعجب نمودی [illegible] گفتگوهای تو و بعد گردم از آن تعجب [illegible]
تر از گوسفندان خود اگر [illegible] من [illegible] گفت ای بنده
خدا [illegible] شکر خدا کن [illegible] مجاهی که [illegible] الله [illegible] فرمان [illegible]
مردم مجاهی [illegible] علامات پیغمبر آخر الزمان و برادر او علی بن ابی طالب [illegible] فضایل و مناقب
که خداوند عالم برای او مقرر داشته انکار مینماید و حال آنکه علی بن ابی طالب در علم و [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] گفتم اگر [illegible] گفت [illegible]
تمام [illegible] شهید گردانند [illegible] ایشان [illegible] مسلمان [illegible]
خداوند عالم [illegible] روز قیامت [illegible] گفتم اگر گوسفندان مانع [illegible]
که بارها [illegible] گفت [illegible] محمد [illegible] گوسفند
[illegible] گفتم اگر [illegible] گوسفندان [illegible] گفت ای بنده خدا [illegible]
که [illegible] گوسفندان [illegible] محمد و علی [illegible]
و [illegible] که خداوند عالم نگهبان گوسفندان [illegible] حفظ و حمایت [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] گوسفندان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] منافقان [illegible] محمد [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] منافقان [illegible] آیات [illegible]
و برادر من علی بن ابی طالب [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] علم [illegible]
این راعی [illegible] آنحضرت فرمودند [illegible] منافقان [illegible] گوسفندان [illegible]
[illegible] گوسفندان [illegible] آنحضرت [illegible]
از [illegible] گوسفندان [illegible] منافقان گفتند ای راعی [illegible]
راعی گفت [illegible] گوسفندان [illegible] آنحضرت فرمودند [illegible]
[illegible] گفتند یا رسول الله آنحضرت فرمودند [illegible]
[illegible] راعی گفت [illegible] آنحضرت [illegible]

و رای پیش آمده اگر کجاوه بسیار گفت محمد در میان آنجماعت است پس کسی پیش آمده نظاره در روی هر یک بسیار کرد و در میان مجمع گرد
شده در میان آنجماعت آنحضرت را یافتند پس زانو زده بزبان فصیح گفتند السلام علیک یا رسول الله و سید الخلق اجمعین پس
بر خاک مالیده و تواضع برای آنحضرت کرد و نظر نموده گفتند یا رسول الله ما اعیان قوم بودیم و این را عیسی آنحضرت تو بر سلام
در حضرت تو برای دین اسلام آوردیم پس آنحضرت نظر نموده بزبان فغان و گفتند که چاره دار بعد از ایمان تسلیم نیابید و اطاعت
کنید و فرمودند که این یکی از هواهای شماست که صدق نیت علامت کرده اگر خواهید که صدق در راستی دعوی داریم پیش کرد اظهار بر کیم ابراهیم
علی بن ابی طالب تو پس اصحاب گفتند بر علی بن ابی طالب در میان کیست شهادت از کان طلب نماییم پس علی بن ابی طالب را
قوم در میان گرفتند آنحضرت که کجا را ما داده گفت اگر گواهی میدهید خدا و محمد را شناختید اشارت نمود که در میان قوم شعبان نجوید
علی بن ابی طالب است ابن تقیه شعبان نمایید هر قوم من بشناسید و نمود که آمده در میان قوم هر روی هر یک نظر میکنیم ما اگر در میان قوم
علی ابن ابی طالب است بجز بندو برای تعظیم وی رو بر زمین مالیدند و گفتند السلام علیک یا طالبا بجافی الصحف الاولی و وصی المصطفی و
گفتند سلام الحق بر تو باد ای کسی که خدا در عالم محبت تو تکلیف کرده اید عجبان تر از سبب عبادت تو شفی در دنیا بهشت نمیتواند
تو پس صحابه گفتند یا رسول الله ما نیندیشیم که علی بن ابی طالب را این مرتبه و منزلت هست تو بر زمین زنده گان آنحضرت فرمودند که شما
چه میدانید مرتبه علی را بزرگ که جمیع حیوانات بر بر و بحر عالم و در آسمانها و زمین و عرش و کرسی و حجب مطیع و منقاد علی بن ابی طالب
والله من دیدم در شب معراج تواضع و شکستگی ملکهای سدرة المنتهی که چگونه اطاعت مثال علی بن ابی طالب بسیار نمودند که تواضع نمیکنند
اشد و کرد ... تواضع ایشان که نمیکنند بر علی بن ابی طالب ... جلال که خدا او را
عالم قسم باد که بجاه و عزت که بعد جو علی تواضع برای علی کنند در جات ... بعد رسالت صد هزار سال راه
بلند کرد و تواضع که کجا را بر تو این تواضع که ملکه میکنند چه بود داده و چه قدر و منزلت دارند شکسته است **قصه پانزدهم معجزه روایت**
ام سلمه گوید که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در خانه من بود و بیرون فرستاده فرمودند که ای ام سلمه اگر علی بن ابی طالب
بخانه تو آید بگو ... مطهره و ... علی بن ابی طالب حاضر شود و بلال حاضر شد بر بلال بگو که آن
مطهره و ... ام سلمه گوید که دیدم بلال حاضر شد من پیغام پیغمبر را بوی رسانیدم بلال خواست که مطهره را ... دیدم که علی بن
ابی طالب حاضر شد گفته پیغمبر آنحضرت رسانیدم آنحضرت به بلال خطاب کرده فرمود که همراه من بیا و آنحضرت مطهره را بر
روانه شده بدان کوه رسیدند آنحضرت ایشان در شعبه کوه ... بر روی که بر چیزی عصا کرده بود و در رکوب خیل
بود چون شبانان امیرالمومنین علیه السلام بدانجا رسید خطاب کرد و فرمود که آیا پیغمبر را دیدی که گفت که پیغمبر خدا ...
غضبناک شده سنگی برداشت و بر ... مظهر عظیم از آن ... پس ... مجلل رو بروی زمین ... سواران و پیادگان
کشیده ... پیدا شدند یکی از جانب راست امیرالمومنین و دیگری از جانب چپ ... سواران ... شده ...

ازایشان علاقه

ازایشان نماند علی بن ابی طالب بلال گفت از پی ایشان میدوید و من میدانستم که حضرت رسالت
پس بلال از آنجا بیرون از مرغان افتاده مکان پیغمبر آخر الزمان کرد ... علی بن ابی طالب را خبر داد که رو چون حضرت رسالت
امیرالمومنین دید بعد شکر کرده و فرمودند که یا علی ترا مضطرب میبینم پس علی بن ابی طالب قصه را بیان کرد حضرت
رسالت فرمودند که امر ابلیس بود حوا ... که بگذاری بیرون نیاید ... جبرئیل و میکائیل بودند و در نزد من بودند صدای ترا شنیدند
که با ابلیس مجادله میکنی برای اعانت تو حاضر گشتند **معجزه شانزدهم روایت** از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که جمعی
از مشرکان عرب نجد ... سید المرسلین آمده گفتند یا محمد پروردگار تو هبل است که شفا دهد بیماران ما را و علاج بیماران کند آن
حضرت فرمودند که ای مشرکان دروغ گفتید از هبل هیچ یک از اینها نیاید بلکه شفا دهنده و علاج کننده خداوند عالمیان است
کشیشان مشرکان گفتند یا محمد نیز بپرسی از هبل که نفی خدای او میکنی از آنکه ترا مبتلی گرداند بمرض لقوه و فالج و جذام و کوری آن
حضرت فرمودند که هیچ یک از اینها کار هبل نیست بلکه کار خداوند عالمیان است مشرکان گفتند یا محمد اگر ترا پروردگار است
که تو عبادت او میکنی پس سلب کند از وی که ما را باین بلیات مبتلا گرداند تا ما از هبل التماس نماییم که ما را اخلاص از آن دهد
تو دانی که هبل شریک پروردگار است ... در وقت جبرئیل علیه السلام نازل شده گفت یا محمد تو بر بعضی نفرین کن و علی بن ابی طالب
بر بعضی دیگر پس آنحضرت نفرین بر بعضی از ایشان کرد و علی بن ابی طالب بر بعضی از ایشان نفرین کرد پس مشرکان
از جای خود حرکت نکردند تا آنکه ایشان بمرض جذام و برص و لقوه و فالج و کوری گرفتار گردیدند و اعضای ایشان از یکدیگر جدا
شده و بر نخست ... عضو ایشان باقی نماند مگر زبانها و گوشهای ایشان چون مشرکان بنفرین آنحضرت ...
گردیدند مشرکان دیگر ایشان را برداشته پیش هبل بردند و گفتند ای هبل محمد و علی نفرین کرده اند بر این جماعت
که شفا دهی و ایشان را اخلاص کنی پس مشرکان صدای شنیدند از هبل که میگفت ای دشمنان خدا مرا چه قدر است که شفا
دادن ... محمد را ... که مبعوث کرده است بنده محمد را بر جمیع خلقان و او را بهتر و سرکرده همه انبیا گردانیده و اگر نفرین بر من
نیز کند ... اعضای من از هم بریزد و متلاشی گردد و مرتبه کمتر از اجزای من چون ذرات گردد که دیگر اثری از من
باقی نماند چون مشرکان از هبل چنین شنیدند زاری و تضرع بر آنحضرت کردند و گفتند یا محمد امید از دیگران بریده
شده بغیر از ما ... برای اصحاب که دیگر ایشان از ... بر تو در سیاسند پس آنحضرت فرمودند که ... نفر
از ایشان را آنحضرت ... علی بن ابی طالب آنحضرت ... فرمودند بدان میت نظر کرد و چشم ها از ...
دیگو ... پروردگار بجاه ... اگر ما را مبتلا گردانیده ... بجاه محمد و علی ... ایشان و علی
ابن ابی طالب ... چون ایشان ... سالم ... ایشان را شفا بخشید آورده
وشقاوت دیگران زیاده در کفر و عناد گوشتند **معجزه هفدهم روایت** از حضرت صادق علیه السلام که حضرت امام

النبیین ص گفتند که جماعت یهودان که آنچه در توریة بود از نبوت و رسالت آنحضرت کتمان میکردند در اظهار آن نمودند که ای یهودان
آثار [illegible] ظلم بیاید بانکه توریة محکم باشد میان من و شما زیرا که در توریة بشما نبوت من و امامت علی بن ابیطالب ثابت است پس
یهودان توریة آوردند و چون طوماری که یک سر آن در دست یکی بود و سر دیگر در دست دیگری بود و میخواندند خلاف چیزی که در توریة
بود پس خداوند عالم طومار توریة را متصور بصورت مار افعی کرد که دو سر داشت یک سر [illegible] و هر که در دست او بود و سر دیگر
دیگری را که سر طومار در دست او بود و آثار ایشانرا میگزید و استخوانهای ایشانرا در هم میشکست و آنمردم یهود زاری و تضرع میکردند
و طومارهای دیگر که در توریة در آنها نوشته بودند بیکی بزبان فصیح خدا امر کردند و گفتند که ای یهودان این عذاب بر شما مسلط است
تا آنکه بخوانید صفت پیغمبر آخر الزمان و نبوت و رسالت او را و صفت علی بن ابی طالب و امامت او را آنچه که خداوند عالم بر موسی
نازل کرده است پس آنمردم یهودی آنچه در توریة از صفت حضرت سید المرسلین و صفت سید الوصیین بود بزبان جاری کردند و مار افعی
بصورت طومار گردید و اکثر آنها در دین خود اعتقاد بنبوت آنحضرت و امامت علی بن ابی طالب کردند و نجات یافتند معجزه بیست و پنجم
مرویست از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اظهار نبوت و رسالت در مدینه کرد
عبد الله بن ابی بر آنحضرت حسد کرده تدبیر کرد که چاهی در یکی از خانههای خود کنده فرشی بر روی آنچاه گسترانید و در زیر
آنچاه سنان نیزه و کارد و خنجر قائم کرده و همه را زهر آلود کرده بود و طرفهای فرش خانه را بدیوار محکم بست که آنحضرت را [illegible]
طلب نماید چون آنحضرت بنشیند [illegible] بروی فرش بر آن چاه افتد پس بعد از تدبیر آمد بخدمت آنحضرت گفت
یا رسول الله طعامی برای شما مهیا کرده ام میخواهم که [illegible] بخانه من تشریف آورید جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد عبد الله
ابی چنین تدبیری کرده و خداوند عالم میفرماید که هر جا که عبد الله ترا بخواند برو و طعام که شما را طعام نماید قبول کن تا آیات
و معجزات خدا برای شما ظاهر گردد آنحضرت اجابت عبد الله نمود و آنحضرت امیر المؤمنین را با سایر اصحاب [illegible]
آمدند در آنخانه که چاه کنده بود و بر بالای چاه نشستند امیر المؤمنین از جانب راست و سایر اصحاب بر جانب چپ نشستند
و عبد الله بن ابی از منافقان [illegible] در کمین نگاه داشته بود که چون آنحضرت بچاه افتد ایشان بکشند
امیر المؤمنین علیه السلام را [illegible] چون آنحضرت بر بالای چاه نشستند و قرار گرفت اثری ظاهر نشد از افتادن
حضرت عبد الله پیش آمد نظاره کرد زیر فرش [illegible] چاه در هم آمده و زمین مسطح گردیده و تعجب نمود و رفت طعامی که مهیا
کرده بود زهر بروی داخل کرده و پیش آنحضرت آورد آنحضرت بعلی بن ابی طالب گفت یا علی بگو افسون بر این طعام [illegible]
منقبض شود پس امیر المؤمنین علیه السلام دست بر بالای کرده گفتند بسم الله الشافی بسم الله الکافی بسم الله الذی
لا یضر مع اسمه شیء ولا داء فی الارض ولا فی السماء و هو السمیع العلیم پس از آن طعام تناول نمودند و آنحضرت [illegible] سیر شدند
و آنحضرت با اصحاب بیرون رفتند عبد الله بن ابی با یاران خود از بقیه طعام تناول نمودند بگمان آنکه البته زهر بروی داخل

نشده بود

شده بود زیرا که زهر [illegible] آنحضرت را هلاک کند و دختر عبد الله بن ابی چون بدانخانه که چاه بود در آمد و بر چاه
نشست که زمین محکم گردیده بود با مطلبیان تمام خداوند عالم ملائکه را امر کرد تا چاه را خالی کردند و دختر عبد الله سرنگون بچاه افتاد تا آنکه
[illegible] بعد از آنکه طعام بعد از آنحضرت خورده بودند همگی متغیر گشته چون خبر
بآنحضرت رسید از عبد الله پرسید که باعث وفات دختر تو چه بود گفت یا رسول الله از بام خانه افتاد پرسید که قوم ترا
چه رسید که همگی [illegible] عبد الله گفت یا رسول الله از راه امتلا و پرخوردن مرض بر ایشان مستولی شد و همگی مردند آنحضرت
فرمودند که من سبب مردن ایشانرا بهتر میدانم معجزه بیست و ششم مرویست از حضرت امام علی نقی علیه السلام که روزی حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله در سفری بودند ما بین مکه و مدینه و در میان لشکریان آنحضرت جمعی از منافقان بودند بیکدیگر
میگفتند که محمد از قبیل ما طعام میخورد و فضلات از وی جدا میشود و با این صفت ادعا میکند که پیغمبر آخر الزمان است بعضی گفتند
که این منزل بیابان هموار است حائلی و حصاری نیست وقتی که محمد کنار آبی قضای حاجت رود از پی او میرویم و نظر میکنیم بر زمین
که [illegible] قضای حاجت [illegible] خداوند عالم
گفتگوی منافقان را بر آنحضرت الهام کرد آنحضرت بزید بن ثابت گفت بیا برو در بیابان به پیش آن دو درخت که از راه بعید
[illegible] ایشانرا بگو توقف کن و ندا ده که ای دو درخت پیغمبر آخر الزمان شما را امر کرده که بیکدیگر ملحق شوید تا آنکه پیغمبر آخر الزمان
در پناه شما قضای حاجت نماید [illegible] آنحضرت رفته ندا داد که آن دو درخت از ریشه کنده شدند و نزد یکدیگر
و متصل گردیدند پس آنحضرت رفته در پناه آن دو درخت قضای حاجت نمود منافقان از پی آنحضرت رفتند از
هر طرف که [illegible] نظاره [illegible] آنحضرت [illegible] از قبیل حصاری گردیدند منافقان چون دیدند
بیکدیگر گفتند بیایید که از همه اطراف احاطه کنیم [illegible] چون احاطه نمودند هر دو درخت [illegible]
آنحضرت [illegible] فارغ شد [illegible] ثابت گفت برو و [illegible]
و بر ایشان بگو که پیغمبر آخر الزمان شما را امر کرده که از یکدیگر جدا شوید [illegible]
چنانکه پیغمبر خدا امر کرده بود ادای رسالت نمود [illegible] درخت از یکدیگر جدا شدند [illegible]
[illegible] منافقان گفتند محمد [illegible] ما را منع کرد [illegible] چون [illegible]
[illegible] تعجب نمودند [illegible] درخت
در بازگشت [illegible] ملائکه [illegible] خدمت محمد و علی [illegible] و محبان ایشان [illegible]
دو درخت [illegible] معجزه بیست [illegible]
مرویست از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که چون حضرت خاتم النبیین اظهار نبوت نمود در مکه امیر المؤمنین

علیه السلام در بطن آنحضرت بود و ابو طالب سنگها را طاعت ولی نموده بابت در خدمت آنحضرت بود روزی آنحضرت در کوچهای مکه میرفتند
و امیر المؤمنین علیه السلام در بطن آنحضرت بود و ابو طالب سنگها را دست که میرفت بر ساق پای آنحضرت میزد و ساق مبارکش را مجروح
میکرد [illegible] که اگر گروه قریش محمد پسر برادر من را [illegible] و ساحر است [illegible] کشید و [illegible] و مجروح میکرد قریش را
تحریص میکرد برآنکه آنحضرت را آزار رسانند و سنگ و خار زنند و هر سنگ که بر آنحضرت میزدند امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
بعضی از منافقان از روی شماتت گفت [illegible] تعصب محمد میکشد و حال آنکه در شجاعت [illegible] نظیری [illegible] محمد میکشی در دفع دشمنان
از روی تعصبا امیر المؤمنین علیه السلام گفتند اگر گروه قریش [illegible] برادرم محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
و جلادت [illegible] آنکه آنحضرت از مکه بیرون رفت منافقان و معاندان سنگها از کوهها [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] گفتند [illegible] این سنگها کار محمد را تمام کنند و مشرکان از ترس [illegible] سنگها صدای ایشان بر خود [illegible]
کشیدند و دیدند که سنگها [illegible] آنحضرت ایستادند و بصدای بلند [illegible] گفتند السلام علیک یا محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف السلام علیک یا علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف السلام علیک
یا رسول رب العالمین السلام علیک یا سید المؤمنین و یا خلیفه رسول رب العالمین و چون قریش سلام سنگها را شنیدند
ده نفر از سرکشان ایشان گفتند که سنگها سلام نمیدهند بلکه محمد حیلتی کرده در بطن این سنگها جمعی را پنهان کرده که این
سلام میدهند [illegible] چون منافقان چنین گفتند دیدند که از آن سنگها ده پاره سنگ از زمین بلند
گردیده و در میان زمین و آسمان بر بالای سر آن ده نفر بلند گردیدند و بقدرت خداوند عالم بر سرهای ایشان [illegible]
مغز سرهای ایشان از ضرب سنگها از دماغشان جاری گردید و در آن مکان [illegible] بدنهای ایشان [illegible]
حاضر شدند و [illegible] میگفتند این مصیبت [illegible] مصیبتها [illegible] از ضرب سنگ هلاک گردیده
است معجزه برای محمد شده تا سایر خلایق [illegible] بدنهای ایشان [illegible] خداوند عالم
مردگان ایشان را گویا کرد [illegible] گفتند ای جماعت مشرکان محمد [illegible] دروغ [illegible] که محمد را [illegible] نسبت میدهید
پس [illegible] ایشان [illegible] دشمنان خدا [illegible]
زیر سنگ [illegible] ابو جهل گفت [illegible] قریش محمد [illegible] مردگان شما که [illegible] کرده بود و سنگها
که بر وی سلام داده [illegible] سلام سنگها و هلاک [illegible] ده نفر معجزه است [illegible] سنگ [illegible]
ثابت [illegible] گردانند [illegible] منافقان [illegible] گفتند یا محمد [illegible] مردگان [illegible]
حضرت امیر المؤمنین ع گفت [illegible] منافقان [illegible] مردگان ایشان ده نفر اند [illegible]
از سنگ [illegible] منافقان [illegible] خداوند عالم [illegible] مردگان زنده کند امیر المؤمنین ع

گفت یا رسول الله

گفت یا رسول الله [illegible] فرمودند که [illegible] حضرت سید المرسلین [illegible]
دعا برای چهار نفر [illegible] دعای برای [illegible] نفر [illegible] دعا کردند [illegible] و بصدای بلند گفتند [illegible]
بدانید که محمد و علی [illegible] ایشان [illegible] بزرگ است [illegible] صورت محمد [illegible]
بیت المعمور [illegible] صورت علی بن ابی طالب [illegible] در بیت المعمور [illegible] ملکهای آسمانها
در زمین [illegible] صورت ایشان [illegible] ایشان [illegible]
شفیع [illegible] حاجات [illegible] نفر [illegible] سعادت [illegible]
معجزه [illegible] روایت از حضرت صادق علیه السلام [illegible] یهودان [illegible]
منع کرده [illegible] محمد [illegible] نموده [illegible]
باید که محمد [illegible] حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله [illegible]
طلب نموده [illegible] چون محمد [illegible] چون محمد [illegible] آنحضرت [illegible]
گفتند یا محمد تو [illegible] پیغمبران [illegible] مانند موسی [illegible] سایر پیغمبران آنحضرت [illegible] پیغمبر [illegible]
و اما اینکه مانند موسی [illegible] سایر پیغمبران [illegible] خداوند عالم [illegible] تفضیل [illegible] پیغمبران [illegible] با محمد
فضیلت تو بر سایر پیغمبران [illegible] چون فضیلت [illegible] بر سایر بندگان [illegible] یهودان چنین شنیدند [illegible]
در سینههای ایشان [illegible] آنحضرت [illegible]
پس یهودان [illegible] آنحضرت [illegible] یهودان [illegible] خداوند عالم [illegible]
پیغمبر [illegible] معجزه و نبوت [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] یهودان [illegible]
و مالهای شما [illegible] نموده [illegible] یهود [illegible] یا محمد [illegible]
در سستی نبوت [illegible] آنحضرت [illegible]
بر صدق دعوای من [illegible] خداوند عالم [illegible] مالهای یهود [illegible]
حساب بشما موافق بود [illegible] حساب [illegible] حاضر [illegible] حساب [illegible]
از جوارح و اعضای ایشان طلب [illegible] آنحضرت [illegible]
موکل بر خدمت من حاضر گردانید [illegible] مالهای یهود [illegible]
و مسلمانان و منافقان دیدند که [illegible] و سایر اجناس از لباس [illegible] آنحضرت

مرتبه دیگر خطاب ... فرمود که حاضر شوید ... [illegible]

کردند ... آنحضرت فرمود که این دفتر ... [illegible]

[illegible] ... آنحضرت فرمود که ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... آنحضرت فرمود که ... [illegible]

[illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... محمد ... [illegible]

[illegible] ... علی ابن ابیطالب ... [illegible]

[illegible] ... محمد ... آنحضرت فرمود ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... محمد ... [illegible]

[illegible] ... علی ابن ابیطالب ... [illegible]

[illegible] ... آنحضرت فرمود ... [illegible]

معجزه بیست و ... روایت [illegible] ... حضرت سید المرسلین

صلی الله علیه و آله ... [illegible]

[illegible] ... امیر المؤمنین علیه السلام ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... حضرت رسالت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... دیگر آنکه جمعی از ... [illegible] ... ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و از

آنحضرت ... [illegible]

[illegible]

معجزه بیست و ... روایت [illegible] ... حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

[illegible] ... یا رسول الله ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله **معجزه بیست و ... روایت** که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ... [illegible]

[illegible] ... محمد ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت فرمود ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... **معجزه بیست و ... روایت** ... حضرت سید المرسلین

[illegible]

[illegible]

حضرت ... [illegible]

و خوشبوی مثل عنبر بر سر رسته که از آن میخورد سیر میشد و هر تشنه که از آن تناول میکرد سیراب میگشت و هر بیمار که از وی بخورد
شفا می یافت و هر گوسفندی و شتری که از برگ آن میخورد شیرش بسیار میشد و او را شجره مبارکه نامیدند و برگ او را
باطراف و جوانب میبردند بجهت شفا و آن درخت باقی بود تا زمان رحلت آنحضرت ام معبد گوید که روزی صبح بیدار شدیم دیدیم
که میوه های آن درخت فرو ریخته و برگهایش کوچک گردیده و نقصان در بنا افتاده ناگاه خبر رحلت آنحضرت بما رسید بعد از
آن درخت بسال اول آمده میوه میداد تا مدت سی سال از آن گذشت صبح دیگر برخواستیم دیدیم که آن درخت خارناک
گردیده از سر تا پا میوه اش فرو ریخته در این غم بودیم که خبر شهادت امیر المؤمنین علیه السلام رسید بعد از آن دیگر میوه نداد
لیکن مردم از برگهای وی شفا میجستند چون چند گاه دیگر گذشت دیدیم که از ساق آن درخت خون تازه روان گشته
و برگهایش پژمرده گردیده در آن اندیشه بودیم که خبر شهادت امام حسین علیه السلام رسید بعد از آن آن درخت خشک گردید
معجزه باسناد صحیح مرویست که چون حضرت سید المرسلین ص از مکه هجرت نموده بمدینه متوجه شدند قریش از برای آنحضرت
سراقه بن مالک را فرستادند که آنحضرت را گرفته هلاک سازد و سراقه در اثنای راه بآنحضرت رسید چون نزدیک رسید
حضرت بر سراقه دعا کرد که پروردگارا شر سراقه را از من دفع کن فی الحال دستهای اسبش فرو رفت بزمین
و محکم شد چون سراقه دید که دیگر قدرت ندارد بهیچ حرکت کردن گفت یا محمد دانستم که این کار از تست اکنون دعا کن
تا از این ورطه خلاصی یابم که عهد کردم که باز گردم و هر که از عقب تو آید باز گردانم آنحضرت دعا کرد از زمین دستهای اسبش
کشاده شد برگردید معجزه باسناد صحیح معتبر مرویست که آنحضرت در مدینه هنگام خطبه تکیه میزد بر ستونی که از تنه درخت خرما
و مردم را موعظه میگفتند تا آنکه مسلمانان التماس نمودند که یا رسول الله رخصت ده که منبری برای تو سازیم که چون مردم خطبه ها
و موعظه های تو بهتر شنوند آنحضرت رخصت داد و منبری ساختند چون آنحضرت از پیش ستون بمنبر بالا رفتند ستون
منبر رفتند ستون بنالید و نوحه در آمد مثل ناله طفلی که از برای مادر مهربان بنالد تا آنحضرت از منبر فرود آمده ستون را در بر
گرفت و تسلی داد او را بهشت وعده فرمود آن ستون از ناله ساکت گردید معجزه باسناد معتبر مرویست از حضرت
صادق علیه السلام که حضرت سید المرسلین ص در سفر تبوک بودند که اصحاب بشکایت از کمی آب کردند و از تشنگی بیقرار
گردیدند و نزدیک بآن شد که بمرض تلف ایشان شوند آنحضرت بر این معنی واقف شده فرمود که [illegible]
بوی کرده ام ظرفی بیارید اگر از آب چیزی باشد در آن ظرف بریزید فرستادند ظرفی آوردند و در آن جمیع آنچه در میان ایشان
بود که یکی سیراب نمیشد در آن ظرف ریختند و نزد آنحضرت آوردند آنحضرت دست مبارک در آن آب نهاد و وادی بسیار
از میان انگشتان آنحضرت منفجر گشته مطابق [illegible] تمامی عسکر حاضر شده تمامی بنوبت از آن آب سیراب شدند و چهار پایان را

سیراب کردانیدند

سیراب کردانیدند و آنحضرت در آن حال میگفت که گواهی میدهم که من پیغمبر خدایم و عدد آن خلق زیاده بر ده هزار نفس بود
معجزه باسناد صحیح مرویست که حضرت سید المرسلین ص چون از مکه بمدینه هجرت میکردند در اثنای راه بخیمه ام معبد رسیدند
طلب نمودند گوسفندی که از شیر آن بیاشامند نیافتند و در خیمه ام معبد گوسفندی بود از لاغری از گله باز مانده بود و پستانهایش
از خشک شده چون چشم آنحضرت بر آن گوسفند افتاد فرمود که یا ام معبد این چه گوسفندیست گفت گوسفند لاغریست که از گله
مانده و در گوشه خیمه افتاده آنحضرت فرمود که هیچ شیر ندارد گفت از آن لاغر تر و ضعیف تر است که او را شیر باشد آنحضرت گفت
اگر تو رخصت میدهی من شیرش را بدوشم ام معبد گفت پدر و مادرم فدای تو باد رخصت است اگر تو میدانی که در وی شیر است
او ممکن است پس آنحضرت او را دعا کرده دست مبارک بر پستانهای او فرو کشیدند و فرمودند اللهم بارک لنا فی
شاتها فی الحال پستانهای او پر شیر گشته بود از هم دور نهاد آنحضرت ظرفی طلبیدند و پر شیر کردند از دوشیدن آن
گوسفند پس دست ام معبد داد او سیراب گردید بعد از آن باصحاب [illegible] تا همه سیراب شدند چون خالی شد باز دوشیدند
تا همه از شیر سیر شدند آخر از همه آنحضرت خود آشامیدند و از آنجا کوچ کردند چون شوهر ام معبد از بیرون آمد و گوسفندان لاغر را
دید که ظرف شیر در خیمه پر شیر است پرسید که این از کجاست و حال آنکه شما را گوسفند دوشیدنی نیست ام معبد گفت
مردی مبارک امروز باینجا رسیده و برکت او این گوسفند آنقدر شیر داد که جمیع اصحاب سیراب گردیدند و باقی احوال را باو نقل نمود
گفت معجزه باسناد صحیح مرویست از حضرت صادق علیه السلام که معاذ بن عفرا آمد بخدمت حضرت سید المرسلین ص
و دست بریده اش که ابو جهل دستش را بریده بود و او را بخدمت آنحضرت آورد گفت یا رسول الله دعا کن تا دستم سالم گردد
آنحضرت دست بریده او را گذاشتند بر بالای ذراع وی و آب دهان مبارک بر آن مالیدند بقدرت خداوند عالم [illegible]
آنحضرت دست معاذ درست گردید صحیح و سالم شد معجزه باسناد معتبر مرویست که جابر بن عبدالله انصاری روز خندق چند دانه خرما برای
پدر خود میبرد بر سر رسید بخدمت حضرت سید المرسلین آنحضرت پرسید که این خرما برای کیست گفت یا رسول الله برای
پدرم [illegible] آنحضرت فرمود که بر زمین ریز و آنها خرما را بر آنحضرت داد و نظاره میکرد بعد آنحضرت نطع طلبیدند و آنچه بود بر آن
نطع گذاشتند و دست مبارک بر روی نطع کشیدند و برکت دست آنحضرت خرما زیاده گردید و حکم کردند که اصحاب را طلب نمودند
تا آنکه سه هزار نفر از آن خرما سیر شدند معجزه باسناد صحیح مرویست که زاهده نام کنیزکی بود در مدینه بخدمت حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه وآله می آمد شبی آمد بخدمت آنحضرت و عرض کرد یا رسول الله در خانه عمل کرده بودم برای نان و هیزم
بصحرا رفتم که هیزم جمع کنم سواری آمد که نیکوتر از وی جوانی ندیده بودم بمن گفت حال محمد چگونه است گفتم [illegible]
خدا [illegible] از عذاب آتش بمن گفت بخدمت محمد برو سلام مرا بوی برسان و بگو که رضوان خازن بهشت

میگوید یا محمد که خداوند عالم بهشت را برای ایشان تو قسمت کرده جمعی داخل بهشت شوند بی حساب و جمعی بسهل الکاری حساب
نموده داخل بهشت شوند و جمعی از تو شفاعت خواهی کرد به سبب شفاعت تو داخل بهشت شوند چون آنجوان از من دور گردید بنه
هیچ جیح کردم و خواستم که برادرم را سنگی ملکی نبود که برادرم آنجوان بر گشته نظر برادر بدر پیش آمده چوب سرخی در دستش بود
بامان چوب شتر برا افشرد پس نظر کردم بر سنگی میان سنگ گفت ای سنگ این اشتر را بر دار و بخانه این زن برسان
پس دیدم که آن سنگ شتر را بر داشت و روانه گردید بخانه من اشتر را انداخته متوجه بیابان گردید معجزه پنجم
مرویست از حضرت سید المرسلین در بعضی از غزوات سید عبدی که تیری کشیده بود و قصد مشرکی داشت آنحضرت
دست بر بالای تیر گذاشته فرمودند که بینداز چون آنمرد تیر را انداخت بسمت آنمشرک آنمرد کافر از پیش تیر گریخته تیر
که میرفت تعقیب با القوم کلی تیر از پیش و آن میرفت تا آنکه بر سرش خورد و او را بجهنم واصل کرد خداوند عالم این آیت فرستاد
که وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی معجزه پنجم مرویست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در کنار برکه آبی بودند
در طرف دیگر برکه تلی عظیمی بود عکرمه بن ابی جهل گفت یا محمد اگر راست میگوی که پیغمبری از جانب خداوند عالم پس دعا کن که از آن طرف
این تل سنگی بر روی آب راه رود پس آنحضرت سنگی بزرگ که در آن تل بود طلبیدند دیدند مردم که سنگی عظیمی بر روی آب راه
میرفت و می آمد تا آنکه از روی آب گذشته بخدمت آنحضرت آمد پس آنحضرت امر کرد او را به برگشتن همگی مردم دیدند که آن سنگ
چنانکه از روی آب آمده بود باز بر روی آب راه گرفته راه میرفت تا آنکه رفت بر بالای تل و در جای خود قرار گرفت معجزه ششم
مرویست از حضرت صادق علیه السلام که بعضی از انصار را بزغاله بود و بزغاله را کشته بزنش داد و گفت که گوشت این بزغاله را
بار نما بریان کن و بار را اندیکن شاید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را با فطار طلب کنم که آنحضرت بخانه ما را مشرف گرداند و مرد انصاری را
دو پسر کودک بود ایشان را تماشای کشتن بزغاله دیدند که پدر ایشان چگونه بزغاله را کشت یکی از ایشان بدیگری گفت بیا
تا من ترا ببیچ نمایم کارد را برداشته یکی از برادران برادر دیگر را سر برید چون مادر ایشان خبردار گردید صدا بلند کرد و فرزند
دیگرش از ترس خود را از غرفه خانه انداخت او نیز وفات یافت آن مرد طفل را برداشته در جای پنهان کرد و گوشت
بریان کرده تهیه ضیافت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله میکرد و مرد انصاری بخدمت آنحضرت آمده تکلیف ضیافت نمود
آنحضرت اجابت کرده آمده بخانه انصاری در آنحال جبرئیل علیه السلام نازل شده گفت یا رسول الله فرزندان انصاری را حاضر کنید
در طعام خوردن چون طعام حاضر کردند آنحضرت فرمودند که امروز فرزندان خود را نیز حاضر گردان مرد انصاری بیرون آمده استفسار
فرزندان از زن خود نمود زنش گفت در خانه نیستند و بیرون رفته اند پس مرد انصاری برگشته بخدمت آنحضرت آمد و
عرض کردند که یا رسول الله در خانه نیستند آنحضرت فرمودند که ناچار است از حاضر کردن ایشان مرد انصاری مرتبه دیگر

پیش زن

پیش زن آمده استفسار کردند زنش حالت فرزندان برای عرض کرد و مرد انصاری نعش هر دو فرزند برداشته بخدمت
آنحضرت آورد آنحضرت دعا در درگاه قاضی الحاجات نموده فرزندان انصاری زنده شدند و به برکت دعای آنحضرت چندین
سال در دنیا بودند معجزه هفتم مرویست از حضرت صادق علیه السلام که چون آیه کریمه فاصدع بما تؤمر و اعرض عن
المشرکین نازل گردید حضرت سید المرسلین بامر رب العالمین در ایام موسم حج بر بالای کوه صفا آمده بصدای بلند گفت
ای گروه خلایق بدانید که من پیغمبر از جانب پروردگار عالمیان و این ندا سه مرتبه دادند همگی مردم این صدا شنیدند تعجب نمودند پس
آنحضرت بر بالای مروه آمده سه مرتبه دیگر این ندا دادند ابوجهل چون این ندا شنید سنگی برداشته به پیشانی نورانی آن
حضرت را مجروح گردانید و مشرکان هر یک از اطراف سنگ میزدند تا آنکه آنحضرت متوجه کوهی گردیدند و پشت را دادند
بر مکان کرار و اما مشرکان در تعقیب آنحضرت بودند خبر بامیر المؤمنین علیه السلام رسید که محمد را مشرکان کشتند
آنحضرت گریان و نالان بدر خدیجه آمده در را زدند خدیجه را اعلام نمودند و گفتند یا خدیجه نگذار آب بنده و خدیجه را
همراه خود بردار تا بطلب آنحضرت برویم شاید که آنحضرت را بیابیم پس امیر المؤمنین در صحراهای مکه صدا بلند کرده میگفت یا محمد
ای جان من فدای تو باد و حضرت خدیجه نیز گریان و نالان در فراق آنحضرت می نالیدند در آنوقت جبرئیل علیه السلام نازل گردید
بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نازل گردید چون آنحضرت جبرئیل را دید نزد اظهار شکوه از دست قوم جفاکار کرد جبرئیل
گفت یا محمد دست بمن ده آنحضرت دست بدست جبرئیل داده آنحضرت را در بالای کوه جا داد و پس جبرئیل از زیر پر خود
کرسی بیرون آورد از کرسیهای بهشت که آن را از زر و یاقوت و انواع جواهر ساخته بودند و بساط دیباجی از بساطهای بهشت
بر روی کرسی انداخته بودند و آنحضرت را بر بالای آن کرسی نشانیدند و گفتند یا محمد میخواهی که کرامت و منزلت خود را از نزد خداوند
عالمیان بدانی آنحضرت فرمودند که میخواهم جبرئیل گفت یا محمد طلب این درخت را و اشاره کرد بدرختی که در دامن کوه بود آن
آنحضرت درخت را طلبیدند دیدند که درخت از جای خود حرکت کرده براه افتاد تا بخدمت آنحضرت رسید و سلام داد
جبرئیل گفت یا محمد امر کن تا درخت بجای خود برگردد آنحضرت امر کردند درخت بجای خود رفته قرار گرفت اسمعیل ملک
آسمان دنیا نازل گردید و گفت السلام علیک یا رسول الله گفت یا محمد خداوند عالم مرا امر کرده که مطیع و فرمان بردار تو باشم
اگر امر میکنی مرا که ستاره ها را بر مشرکان بریزم تا همگی را هلاک سازم و ملک ... نازل شد
و گفت السلام علیک یا رسول الله اگر امر میکنی که ... بر سر مشرکان ... ملک ... نازل شد
نازل شد و سلام داد و گفت السلام علیک یا رسول الله اگر امر میکنی که زمین را امر نمایم که همگی مشرکان را فرو برد و ملک ... حاضر گردیده سلام
داد و گفت السلام علیک یا رسول الله و گفت یا محمد امر میکنی که کوهها را امر کنم که از جا کنده بر سر مشرکان فرو ریزند ...

در بیابان حاضر شده سلام داد که السلام علیک یا رسول الله گفت یا محمد خداوند عالم مرا امر کرده که مطیع و فرمان بردار تو باشم
اگر امر میکنی مرا که دریا را امر کنم که همه مشرکان را غرق کند آنحضرت بهر ملکه گفت که آیا شما مامور شده اید باطاعت من ایشان
گفتند بلی رسول الله پس آنحضرت رو بطرف آسمان کرده مناجات کرد که پروردگارا من مبعوث شده ام برای آنکه عذاب ایشان باشم
خداوندا مرا مبعوث کرده بسوی ایشان که رحمت عالمیان باشم پس رو بملائکه گفت واگذارید مرا با قوم من که ایشان جاهلند جبرئیل آمد گفت یا محمد
خدیجه در بیابانها از فراق تو گریانست و همه ملائکه از گریه وی در نوحه اند بخوان خدیجه را که برای وی قصری در بهشت مهیا کرده اند مکلل
بطلا و انواع جواهر پس آنحضرت صدا بلند کرد خدیجه را ندا داد و امیر المؤمنین علیه السلام و خدیجه از پی صدای آنحضرت رفتند آنحضرت را
یافتند دیدند که خون از پیشانی مبارکش جاری میکرد خدیجه گفت یا محمد مگذار که خون بر زمین بریزد آنحضرت فرمود که میترسم که چون
بر زمین رسد خداوند عالم مردم روی زمین را غضب کند و آنحضرت خون از پیشانی مبارکش پاک میکرد چون شب آمد آنحضرت
و علی بن ابی طالب و خدیجه داخل مکه شدند آنحضرت داخل خانه شد که دیوار حائلش سنگ بود بقدرت کامله الهی سنگ عظیم
آمده بر بالای سقف خانه ایستاد و حفظ و حمایت آنحضرت کرد **معجزه با سند صحیح روایت** از حضرت صادق علیه السلام که
چون حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله مبعوث گردید کسری در صبح بعثت آنحضرت چون بیدار شد دید که طاق عمارتش از
از میان شکسته و افتاده گفت شاه شکست پس کاهنان و منجمان خود را طلبید و گفت نظر نمایید در این امر ایشان چون
بعلم خود نظر کردند گفتند ای پادشاه منشاء این امر آنست که پادشاهی در حجاز خروج خواهد کرد که پادشاهی او عالم گیر شود و [illegible]
او را زائل نماید و فرمان او در روی زمین ظاهر گردد و در حدیث دیگر روایت کرده که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله پرسید [illegible]
خدا بکسری در بعثت تو چه بود آنحضرت فرمودند که خداوند عالم ملکی را فرستاد که دست [illegible] دیوار عمارت کسری بیرون آورد
و نور از دست وی ساطع گردید چون کسری چنین حالت مشاهده کرد ترسید [illegible] ملک گفت ای کسری
چرا نترسی خداوند عالم پیغمبری فرستاده و کتابی بر وی نازل کرده [illegible] او را [illegible] بیار تا نجات یابی ارتباطی [illegible]
در حدیث صحیح روایت کرده اند که خداوند عالم ملکی فرستاد بکسری در ایوان خود نشسته بود و خلوت کرده بود دید که
کسی [illegible] بر بالای سر او ایستاده و عصائی در دست دارد کسری متحیر گردید و آن ملک گفت بزبان فارسی [illegible]
پس آن ملک از ایوان وی بیرون رفت کسری حاجبان و دربانان را طلبید و تهدید ایشان کرد و گفت که کدام یک از شما این مرد را راه داد
ایشان گفتند ای پادشاه ما کسی را ندیدیم که برای وی رخصت دهیم و یکسال از این گذشت سال آینده در همان وقت آن ملک حاضر شد
و همان سخن که در سال اول گفته بود بکسری گفت کسری در جواب [illegible] گفت [illegible] ملک از مجلس وی غائب گردید باز [illegible]
طلبیده تهدید ایشان کرد ایشان گفتند ای پادشاه ما را خبری نیست پس سال سیم شد باز ملک را در وقت معین حاضر گردیده تهدید کسری

نمود و در سال

نمود و در سال چهارم آن ملک حاضر گردیده و دو شنبه در دست داشت بکسری گفت مسلمان شو کسری اباء نموده ملک آن [illegible] یکدیگر
زد کسری هلاک گردید **معجزه با سند صحیح روایت** از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که چون حضرت سید المرسلین مبعوث
گردید بر سالت و جبرئیل امین بر وی نازل شد خدیجه بنت خویلد رفت بنزد عداس راهب که مردی پیری بود از [illegible] و از پیری ابرو [illegible]
چشمهایش را گرفته بود و گفت یا عداس مرا خبر ده از جبرئیل جبرئیل کیست عداس چون نام جبرئیل را شنید گفت قدوس قدوس
و بسجده افتاد و گفت ای خدیجه نام جبرئیل از کجا ذکر میکنی در این شهری که بندگان عبادت خداوند نمیکنند خدیجه گفت مرا خبر ده
که جبرئیل کیست عداس گفت ای خدیجه مرا بگو که نام جبرئیل از کجا شنیدی خدیجه گفت عهد و پیمان میکنی که مخفی داری این
سر را بر تو جبرئیل را گویم عداس گفت عهد و پیمان بستم که کتمان کنم خدیجه گفت که محمد مرا خبر داده که جبرئیل بروی نازل میشود عداس
گفت ای خدیجه جبرئیل ناموس اکبر و ملک مقربست که بر موسی و عیسی و سایر انبیا نازل میشده و وحی برسالت و نبوت ایشان [illegible]
میکرد که جبرئیل بر زمین آمده البته خیر و برکت بر زمین نازل شده و اگر محمد دروغ میگوید بشارت که چون بروی [illegible] شد
همراه تو آیم و او را علاج کنم تا عاقل گردد پس عداس کتابی خود را برداشته همراه خدیجه داخل خانه آنحضرت شدند دیدند که
آنحضرت با جبرئیل نشسته و این آیات بر آنحضرت میخواند که ن و القلم و ما یسطرون ما انت بنعمة ربک بمجنون
و ان لک لاجرا غیر ممنون چون خدیجه این آیات شنید از شادی بیهوش گردید پس عداس پیش آمد گفت یا محمد
جامه از پشت خود بردار چون آنحضرت جامه از پشت مبارک دور کرد عداس دید که مهر نبوت میان دو کتف او نمایانست
آفتاب [illegible] عداس راهب با خویش خدیجه گفت ... بسجده افتاد و گفت قدوس قدوس [illegible] یا محمد تویی و الله پیغمبری که موسی و عیسی
علیهما السلام بوجود تو و رسالت تو زبان ببشارت گشاده بودند پس گفت ای خدیجه و الله محمد رسول پیغمبری است که ظاهر گردد و دینش
بر کل بلاد عالم برسد پس عداس گفت یا محمد اگر زنده بمانم در خدمت تو با مشرکان جهاد میکنم و گفت الحال مامور شده ام که
از جانب خداوند عالم ملائکه را امداد و نصرت تو حاضر کرده اند پس عداس الوان [illegible] بیرون رفت **معجزه تکلم** در بیان معجزات
چند که از آنحضرت ظاهر گردید در تجارت آنحضرت بجانب شام و کمال خدیجه و خواستگاری آنحضرت خدیجه را [illegible]
در تاریخ خود [illegible] در کتاب شرف المصطفی و زمخشری در ربیع الابرار و ابن بطریق در کتاب [illegible] و در کتاب [illegible] ابی الحمید
و عمر بن الحضر [illegible] علماء [illegible] در کتاب [illegible] بسند عالی خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند
که روزی حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بیک شنبه در پیش خانه خدیجه و جمعی از زنان و کنیزکان و خادمان نشسته بودند
حالی از عالم بهود در مجالس خدیجه بود چون آنحضرت از آن مکان گذشت مرد عالم یهودی گفت ای خدیجه جوانی که میگذرد
نور سیده از در خانه تو گذشت کسی را از خادمان خود بفرست تا او را حاضر کند خدیجه کنیزی را فرستاد از پی آنحضرت

کنیز خدیجه آنحضرت را گفت که این سید و بزرگ عرب است و من خدیجه را بشارت میدهم که آنحضرت را داخل خانه خدیجه شد خدیجه مراتب
یهودی گفت الحال راهب این جوان بود گفت بلی این جوان محمد بن عبدالله است پس گفت یا محمد جامه از دوش
مبارک دور کن و بنده عالم یهودی نظاره مهر نبوت کرد گفت یا خدیجه این است مهر نبوت خدیجه گفت ای عالم اکرم او در را
چنین میدید که نظاره مهر بروش او میکردی زیرا که هلاک میکرد زیرا که اعلام این جوان و مرا مخفی میدارند یهودان و
در میان ایشان یهودی گفت ای خدیجه کسبت که غیرت ... شد زیرا از نسب محمد قسم بحق کلیم که رسول ملک عظیم
که آخر زمان این جوان مبعوث خواهد گردید برسالت برای هدایت خلایق پس آنحضرت از خانه خدیجه بیرون آمد
و صحبت آنحضرت و وصال خدیجه را اثر کرد و از عالم یهودی پرسید خدیجه چه پرسید یا مخفی محمد را که او پیغمبر آخر الزمانست گفت
آنچه خدیجه در توریت خوانده ام که محمد را آخر زمان مبعوث خواهد گردید و صفت آنست که پدر و مادر وی فوت خواهد شد
در خورد سالی وی و کفیل عابت و تربیت او جد او و عم او خواهد بود و زود باشد که تزویج نماید زنی را از قریش که از زنان بزرگ
قوم باشد و عالم یهودی بدست خود اشاره بر خدیجه کرد و گفت الحق البته تو خواهی بود پس گفت ای خدیجه در خاطر تو
دارد آنچه بر تو میگویم و فراموش مکن گفتهای مرا از آنچه خاطر است و مطلب و مقصد نیست از وی حاصل کن ای خدیجه تحقیق بدان که
این جوان پیغمبر آخر الزمانست در انجیل و توریت پیغمبری او را خوانده ام و زود باشد که اینها بر وی نازل شود و چون خدیجه او را صاحب
آنحضرت را از انعام نشنید دلش مایل آنحضرت شد و چون عالم یهودی از مجلس خدیجه بیرون رفت و گفت ای خدیجه
جهد کن و رغبت نما در تزویج وی که مبادا از دست تو فوت شود زیرا که شرف دنیا و آخرت با اوست و خدیجه را علمی بود
در فهم کتب که جمیع کتب سماوی از توریت و انجیل و صحف خوانده بود و صفت پیغمبر آخر الزمان را دیده بود و خوانده بود که پیغمبر آخر الزمان
زنی از بزرگان عرب که بی مثال قوم باشد و بی نظیر تزویج خواهد کرد و در فرد انسته بود که در میان عرب بغیر از خدیجه نیست
بحسب ثروت و جمعیت و حسن و جمال بر خدیجه میگفت ای خدیجه زود باشد که وصلت کنی بمردی که شرف یابی بر اهل آسمان
و زمین باشد و خدیجه را اموال بسیار و اسباب بیشمار بود و کالا و رخت بجایی جانب و چون مصر و حبشه و شام و یمن بود و از جانب
هشتاد هزار شتر داشت و از کوسفندان الله قدر که خدا داند عالم را اندر و زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
داخل خانه عم خود ابوطالب شد دید که ابوطالب غمگین و دلگیر است آنحضرت پرسید که ای عم چه میبود مرا که دلگیری ابوطالب
گفت ای پسر برادر من حس من بالا رفته و پیر شده ام و از سفر باز مانده ام و ملکم شده و سرمایه جهانی ندارم و دلم بخواهد که برای
تو زنی خواستگاری نمایم که باعث خوشحالی من گردد زیرا که عمر من آخر شده و تن دیگری دیده که از این خاکدان فانی بعالم بقا
رحلت نمایم آنحضرت فرمود که ای عم هر تدبیری که میکنی نیکوست ابوطالب گفت یا محمد میدانم که خدیجه مال بسیاری دارد و کرا

بهمه برای

مبیعه بهر برای تجارت آن بمنوال است که من از خدیجه بعلی و از وی سرمایه تجارت نمایم که سرمایه بهر تو بود و تجارت نمایی تا بدستی که مالی تحصیل کنی
برای سرانجام خود آنحضرت فرمود هر چه که نیکوست ای عم گفت ای عم بروم هر چه خواهی چنان کن که من رانه ام پس گرد و هامی تو پس ابوطالب
برادران خود را جمع کرده با ایشان مشورت نمود که ایشان را بر آن داشته و متوجه خانه خدیجه گردید و چون بخانه خدیجه رسیدند خدیجه
خانه بود که جمیع احوال که در آنجا جا ب شده سر بالای آن قبه بر پا کرده بود و مدار و حریر کرده بود و صف آفتاب بر بام و سایر ستارگان از طلا و نقره
بر روی نقش کرده بود و طنابهای حریر از اطراف ملک کشیده بود و حرمتهای آنها بیاضی ملکم بسته بود و در خانه ابیات نوشته
طلبید خدیجه در خانه با هم خود در رفته گفتگو میکرد و هم خود را طلبیده بود برای مشورت تزویج زیرا که خدیجه را از شوهر بود بکی شرماب
که عمرو کند مقلب بود و پس از مردن وی عتیق نام بخدیجه رفت بود پس از مردن عتیق عقبه بن ابی معیط و صلت بن ابی الداب
و ابو جهل بن هشام و ابوسفیان خواستگاری خدیجه نموده بود خدیجه خواهان هیچیک نبود زیرا که دلش مایل بجمال محمد صلی الله علیه و آله
بود و ورقه طلبیده بود برای مشورت نمودن و ورقه گفت ای خدیجه بر آنچه خواهی که خبر دهم بر تو از عجیب و حکایت بجنب خدیجه گفت ای عم
حکمت آن است ورقه گفت بیان کن تا بدانست آنچه می گویی ورقه گفت طلب نما که بگو آنچه ای خدیجه پس رفتی کن تا طلسمات از زیر
دخترهای انجیل ما بنویسم و بدین خود بگذار و در وقت خواب نماید که در خواب بینی شوهر خود را که بنام و لقب و کنیت او را بشناسی
پس خدیجه قبول کرد ورقه گفت ای عم طلسمات حرز را برای من بنویس پس طلسمات حرز را برای وی نوشت و غسل کرد و دو رکعت نماز بگزارد
سرگذاشته بخوابید در خواب دید مردی بر آن مکان بالا است بر سر بلند و تنومند با شمایل خوش بزرگ و سیاه بود و ابروها چشمهایش
باریک و مقوس لبهای مبارکش چون عقیق سرخ و دندانهایش چون ایطیق لالی کرده و ریش ملکه ابری بر روی سایه بر افتاده چون
روی شب مانند آفتاب و سر بلند شده و از نور که او را بی آسمان طلا مرصع با نواع جواهر عمامه ایش طلا و سیمی آن آسمان جیحون روی
از میان پاها پیش چون پای گاو که گوشش سکانه که او ... پس خدیجه بیدار شد و دید که آن جوان از خانه ابوطالب برآمد خدیجه
او را در بغل گرفته نشسته تا صبح چون از خواب بیدار گردید بر بسترش ورقه نقل کرد و رفته گفت ای خدیجه آن خواب نور بر ببرسد سعادت
و بیکت بهر تو روی آورده بدان که آن جوان که تو در خواب دیدی آن جوانست که تزویج اسم گرامی او مشتق است از اسم اعظم الهی
سید عرب و عجم میبود و آن محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم و ابو یوسف که برای تزوج خدیجه را داخل کرده بود
که وی از اولاد عبدالمطلب بسیار است و عرب و عجم از آن شرافت مرتبت و بزرگی اسناد بر خدیجه طلب یافت خدیجه بر آنچه گفته بود
هر کس را کفت این بر سیادت عبدالمطلب مرا داخل خانه کن و بنگو و عابت از آن که بسیم رفته پس آمد و ابوطالب با سایر برادران داخل خانه
گردید و انواع فرشهای رنگین و گستردنی و انواع طعامهای مهیا نموده برای ایشان آورد بعد از طعام شروع بگفتگو کرد و ورقه خدیجه رسید
پس ورقه گفت ای سادات عرب چه شده است که امروز بخانه ما تشریف ساختید بگو شما را حاجتی هست بر ما اجابت کنیم

ابوطالب گفت ای خدیجه برای حاجتی آمده ایم که نفع عظیمی بر تو دارد خدیجه گفت ای بزرگ عرب چه حاجت است ابوطالب گفت
ای خدیجه آمده ایم برای سرانجام محمد بن عبدالله خدیجه چون نام محمد شنید از شادی نزدیک بود که روح از بدن مفارقت کند
خدیجه گفت [illegible] محمد [illegible] عباس گفت ای خدیجه برو [illegible] محمد را بیارم عباس بیرون آمده بخانه ابوطالب
آمد آنحضرت را [illegible] عباس [illegible]
بر فرزند ابراهیم خلیل الرحمن رسیده دید که آنحضرت [illegible] خوابیده است [illegible]
طاقت [illegible] آنحضرت را [illegible] عباس [illegible]
آورد عباس [illegible] محمد [illegible] آنحضرت از خواب بیدار شد عباس [illegible]
[illegible] آنحضرت گفت [illegible] عباس [illegible] گفت یا محمد [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] ابا العباس [illegible]
[illegible] گفته است که یا محمد [illegible]
[illegible] عباس گفت یا محمد [illegible] بخانه خدیجه [illegible] آنحضرت [illegible]
آمده [illegible] آنحضرت [illegible]
ناگاه خدیجه [illegible] میسره [illegible] گفت [illegible]
[illegible] میسره [illegible]
لیکن عباس با حضرت خاتم النبیین [illegible] آنحضرت [illegible] خدیجه [illegible]
من نور محمد [illegible] خدیجه بیرون آمده [illegible] جمال محمدی [illegible] آنحضرت [illegible]
داخل خانه شدند [illegible] طعام [illegible]
کردند پس از صرف شدن طعام خدیجه [illegible] گفت یا محمد [illegible]
راضی [illegible] این مالهای من [illegible] تجارت [illegible] آنحضرت [illegible] راضی هستم لیکن اراده
شام دارم که به تجارت شام روم خدیجه گفت یا محمد [illegible] خدیجه گفت [illegible] این مالهای من [illegible]
[illegible] ابوطالب گفت ای خدیجه محمد [illegible] گفت [illegible] محمد [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] خدیجه گفت ای میسره [illegible] محمد [illegible]
[illegible] عباس [illegible]

[illegible]

دیوانه است [illegible] محمد را امتحان نماید آنحضرت فرمود که
ابو العباس [illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] زبان فصیح گفت [illegible]
[illegible] خدیجه [illegible] خدیجه گفت
[illegible] محمد [illegible] زبان فصیح گفت [illegible]
محمد [illegible] عبد المطلب [illegible]
آمده شروع کردند [illegible] خدیجه [illegible] آنحضرت گفت ای حبیب من [illegible] آنحضرت فرمودند
[illegible] خدیجه [illegible] گفت ای سید من [illegible]
[illegible] آنحضرت فرمود [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] خدیجه [illegible] خدیجه گفت
ای سید من [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] خدیجه [illegible] محمد [illegible]
[illegible] خدیجه [illegible] میسره [illegible] گفت ای میسره محمد را [illegible]
[illegible]
[illegible] میسره گفت ای سید من محمد [illegible]
[illegible] آنحضرت از خدیجه وداع نموده سوار شتر گردیده [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] جمال محمدی
[illegible] جمال محمد [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] یا محمد [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] عباس [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]

گروه خداوند عالم با جبرئیل امر کرد که داخل بهشت شو و در رضوان بگیر و پاره‌ای از ابر که خداوند عالم پیش از خلق کردن آدم
به دو هزار سال آفریده بود برای حضرت خاتم النبیین پس جبرئیل داخل بهشت شده و ابر را آورده بر بالای سر آنحضرت سایه‌بان
کرده و مردم چون چنین دیدند تعجب کردند گفتند که محمد گرامی است نزد خداوند عالم که سخن ... مثل من و آن ابر بر بالای
سر آنحضرت راه میرفت تا آنکه مردم قافله رسیدند به ثنیة الوداع و بارها را پایین آوردند تا آنکه مردمان دیگر از شهر بیرون آمدند
در آن منزل با ایشان ملحق شوند مطعم بن عدی در میان کاروان گفت ای گروه قریش شما اراده سفر عظیمی کرده‌اید و چهار هزار شتر شمارا
از سرکرده‌ای لازم است و مردم کاروان با او بیعت ... گفتند نیکو گفتی پس بنو مخزوم گفتند که سرکرده باید برادر ما عمرو
بن هشام مخزومی باشد و بنو عدی گفتند که سرکرده ما مطعم بن عدی است بنو النضیر گفتند که امیر و سرکرده ما نضر بن حارث است
بنو زهره گفتند که امیر ما ... بن ... است بنو لوی گفتند که سرکرده ما ابو سفیان بن حرب است ... گفت ...
بغیر از محمد بن عبد الله بن هاشم ... گفتند که سرکرده ما محمد است ابو جهل گفت اگر محمد را سرکرده کاروان کنید من خود را هلاک
سازم حمزه شمشیر خود را کشید که قصد ابو جهل کند و گفت ای بدفعال ... والله ... خداوند عالم ... دست
بریده کرد ... چشمهایت را کور کنند ... شمشیر ... حضرت فرمود که ای عم ... حمزه شمشیر در غلاف کن
و در ابتدای سفر شر ظاهر مکن ... اول روز کوچ ... تا روز آخر ... نباشد پس مردم
کاروان ... به منزل ... ابو جهل اول روز کوچ ... بنی هاشم و محمدیان را در آخر روز تا آنکه رسیدند
به وادی ... گفتند برای آنکه ... سیلها ... جاری ... شد ... آنحضرت
فرمودند که من ... این وادی ... مردم کاروان ... بارهای خود را ... کوه ... محمد ...
... آنحضرت ... کرد که منادی در میان قافله ... مردم کاروان بارهای خود را ... کوه ... سیلاب
... پس ... مردم بارهای خود را آوردند ... جمع کردند ... بسیاری ...
... العلوم ... سیلاب ... علوم ...
... برق و باران پیدا شد و سیلاب عظیمی جاری گردید ... مردم کاروان از ...
سیلاب ... گفت ... محمد ... سیلاب ...
بهتر ... آنحضرت ... ساعتی ...
... محمد ... صبح ... کوچ کردن ... توقف کن ...
...

بردوبکو

بروید بگو بسم الله و بالله مردم کاروان ... که این کلمه بر زبان جاری کند ... قوم ... سالم از آب گذرند
و هرکه ... غرق شود پس آنحضرت ... شد ... کاروان ... کوچ نمایند
پس ... بارهای خود ... گفتند ... این آب ... ممکن نیست ...
... محمد چنین امر کرده و من مخالفت او ... مردم کاروان گفتند که ... مخالفت محمد نمیکنیم ... کاروان ...
وادی شدند آنحضرت پیش آمده در کنار وادی ایستاد و ... سفیدی حاضر شد ... آب ...
چون ... آنحضرت بسم الله گفت داخل آب شد ... آنحضرت ...
مردم کاروان ... این کلمه بر زبان جاری کرده داخل آب شدند ... بسم الله گفته داخل آب شدند ...
از ... بسم الله ... گفت بسم الله ... العزی ...
و سالم از آب ... اموال غرق شد مردم ... گفت برای آنکه ...
محمد ... ابو جهل ... شده گفت ... محمد ... ابو جهل ...
از برکت ... محمد بود ابو جهل ... ابو جهل ... کوچ کرده ...
... رسیدند ... ابو جهل ...
... مردم کاروان گفتند ای ابو جهل ... گفت برای آنکه کاروان بنی هاشم
چون بدین مکان رسند از تشنگی هلاک گردند ابو جهل ... غلام ...
... بنی هاشم ... رسند ... از تشنگی هلاک ...
... ابو جهل ... مردم کاروان ...
... غلام ... کاروان بنی هاشم ... از تشنگی ...
... آنحضرت ...
... مردم کاروان ...
... آنحضرت ... مردم کاروان ...
... ابو جهل ... ابو جهل ...
... محمد ... ابو جهل ...
... کوچ کردند ... رسیدند ...

در آن منزل بود از مینار رقصان اثر [illegible] در رخت خرما بیرون آمده و دهان باز کرده و آتش از دهان او شعله میکشید
شتر ابو جهل از دیدن او بترسید و رم کرد ابو جهل از شتر بر زمین زرد و استخوانهای پهلویش را بشکست ابو جهل بیهوش گردید چون
بهوش آمد به غلامان خود گفت که شتران برگردانید تا طرف دیگر فرود آیید چون کاروان بنی هاشم بآن مکان رسند
شاید که شتر محمد از این اژدر رم خورده آنحضرت را بر زمین زند و هلاک گرداند پس کاروان ابو جهل در پایین راه فرود آمدند بعد
که کاروان بنی هاشم رسیدند [illegible] پیش آن محمد صلی الله علیه و آله چون آنحضرت به مینار رسیدند گفت [illegible] سلام
چرا فرود آمدید در این مکان فرود آمدن نیست ابو جهل گفت یا محمد [illegible] از آنکه [illegible] پیش تو باشیم زیرا که تو [illegible]
عرب و عجم و نسب از ما بزرگتری یا محمد تو پیش [illegible] تا در پی تو روانه شویم عباس که از مقالات ایشان شاد گردیده خواست
که پیش رود آنحضرت منع کرد و گفت [illegible] پیش رفتن ایشان ما را از راه [illegible] نگاه کند [illegible]
پس آنحضرت پیش افتاده داخل [illegible] که در رقصان بسیار [illegible] بود از دیر [illegible] در راه ایستاده شتر
آنحضرت خواست که رم کند آنحضرت خطاب کرد که ای شتر از چه ترسی و حال آنکه حضرت خاتم النبیین بر پشت
پس آنحضرت خطاب به ثعبان اژدر کرده گفت بر گرد بمکانی که از آنجا آمده و بر هیچ یک ضرر رسانیدن بمردم کاروان اژدر
پیش آمده سلام داد و گفت السلام علیک یا محمد السلام علیک یا احمد آنحضرت در جواب او گفت السلام علی من اتبع الهدی تا
آن اژدر گفت یا محمد من مار نیستم بلکه من پادشاه پادشاهان جنم نام من هام بن هیم [illegible] و من ایمان آورده ام [illegible]
پدر تو ابراهیم خلیل الرحمن و از وی [illegible] شفاعت نموده ام [illegible] گفت که شفاعت برای حضرت خاتم النبیین است
که در آخر زمان از نسل من ظاهر خواهد گردید [illegible] وعده داده بود که در این مکان [illegible]
انتظار مقدم تو میکشیدم و حضرت عیسی را دیدم در آن شب که به آسمان می بردند [illegible]
تو با محمد [illegible] شفاعت [illegible] آنحضرت فرمود که ضامن شفاعت [illegible] شدم پس
از نظر مردم کاروان [illegible] پس آن اژدر از نظر مردم غایب شد و همه مردم کاروان تعجب نمودند از گفتگو کردن مار و جواب
دادن آنحضرت [illegible] از آنجا [illegible] رسیدند بمنزلی
که در قدیم در آن منزل آب بوده و چون بآن مکان رسیدند آب نیافتند آنحضرت [illegible]
کردند [illegible] انگشتان مبارکش چون نهر جاری گردید [illegible] عباس [illegible] آنحضرت
الناس [illegible] با محمد [illegible] که آب [illegible]
هر کس [illegible] چهارپایان و شتران [illegible] آنحضرت [illegible] گفت [illegible]

پس سره

پس سر ورفت و قدری از خرما حاضر کرد آنحضرت دست دراز کرد و خرما تناول نمود و استخوان خرما بر زمین فرو میبرد عباس
گفت یا محمد [illegible] آنحضرت فرمود که ای عباس [illegible] خواهد کرد آنحضرت فرمود [illegible] خواهد کرد و از [illegible]
خواهیم خورد عباس گفت یا محمد عادت درخت خرما چنین است که تا پنج سال باید بگذرد تا میوه دهد آنحضرت فرمود که ای عم
من [illegible] باشد که از آیات الهی [illegible] مشاهده کنی پس آنحضرت از آن مکان روان شدند پس آنحضرت فرمود [illegible] عباس
که بر گردید بآن مکان که خرما خورده بودیم و استخوانهایش را [illegible] کردیم از خرماهای آن درختان [illegible] عباس بر گشته بآن مکان آمد
که نخلهای بلند [illegible] پر از خرمای سرخ و زرد و قدری از خرما چیده بر شتر بار کرد و در میان کاروان آمد آنحضرت خرما را بخشش
میکرد و مردم تعجب میکردند ابو جهل [illegible] گفت [illegible] این خرما که محمد [illegible] ظاهر کرد [illegible] و از آنجا [illegible] گذشتند
تا آنکه رسیدند [illegible] راهبان [illegible] ایشان راهبی بود که بزرگ [illegible] بود نامش فلیق
بن یوحنا بن عبد الملک [illegible] تورات و انجیل [illegible] و صفت پیغمبر آخر الزمان
در آن سفر بود [illegible] انجیل [illegible] صفتهای آنحضرت [illegible] میکرد [illegible] میگفت
که ای فرزندان من [illegible] مژده قدوم پیغمبر آخر الزمان از زمین حجاز [illegible] کرامت و شرف
[illegible]
که ظهور [illegible] فلیق گفت ظاهر شده در بیت الله الحرام [illegible] اسلام [illegible] که از زمین
حجاز [illegible] چون کاروان بنی هاشم بآن مکان رسیدند نور جمال محمد [illegible] چون آفتاب [illegible]
راهبان [illegible] نظاره [illegible] کاروانیان میکردند [illegible] بلند
گردیده و ابری [illegible] فلیق آمد گفت که ای بزرگ کاروان [illegible]
نور از روی [illegible] بلند گردیده و ابری [illegible] فلیق گفت شاید که [illegible]
پس فلیق [illegible] دعا میکرد [illegible] یا محمد [illegible]
کنعان [illegible]
گردیده [illegible] فلیق گفت [illegible]
گردیده [illegible] کاروان فرود آمدند [illegible] درخت [illegible] پیغمبر آخر الزمان [illegible]
درخت [illegible] از زمان عیسی علیه السلام خشک گردیده [illegible]
که پیغمبر آخر الزمان آب از آن چاه [illegible] کاروان در آن مکان فرود آمدند [illegible]
دیدند که پیغمبر آخر الزمان [illegible] درخت [illegible] آنحضرت [illegible]

حضرت آنجا بر خواسته بر سر چاه آمده آب دهان بر آنجا انداخت آب بسیار از آنجا جوشیدن گرفت چون راهب این
معجزات و علامات مشاهده کرد و بر راهبان گفت آنچه مطلوب من است حاصل گردید پس ضیافت کنید شاید که [illegible]
که صاحب کیست و هرکه بضیافت ما آید و عهده [illegible] برای راهبان از روی کرم راهبان تدارک ضیافت دیده و طلیق برایشان گفت
برو و بدین خبر و بزرگ این کاروان و از زبان من سلام رسانید و بگو که بزرگ ما برای تو طعامی مهیا کرده [illegible]
دیر او [illegible] رسانید پس راهبی از دیر فرود آمده در میان کاروان آمد ابوجهل را دید که جامه‌های فاخر پوشیده حضرت سید المرسلین را
ندید چنان دانست که بزرگ کاروان ابوجهل است سلام راهب بوی رسانید و او را تکلیف ضیافت نمود ابوجهل در میان
قوم ندا داد که یا قوم راهب این دیر برای من ضیافت مهیا کرده اجابت طعام وی نموده‌ام مردم کاروان گفتند ای ابوجهل
کرا در میان مالها گذاریم ابوجهل گفت که محمد امین است مالها را بوی بسپارید پس قوم همگی [illegible] آنحضرت [illegible] نمودند که
نگهداری مالهای ایشان کند آنحضرت قبول کرده در میان مالها ماند و همگی قوم متوجه دیر شدند و ابوجهل پیشاپیش جمع بود چون
داخل دیر شدند طعام برای ایشان حاضر شد و ایشان مشغول طعام خوردن شدند راهب کلاه را از سر برداشته در روی
در روی مردم کاروان نظاره میکرد در میان القوم کسی که صفات پیغمبر آخر الزمان در روی باشد ندید گفت ای سادات قریش و ای بزرگ
عرب آیا کسی از شما در میان مالها و اسباب شما مانده است ابوجهل گفت یک طفل خورد سالی که اجیر ماست از زبان مکه است در میان مالها [illegible]
حمزه از جای خود جسته [illegible] ابوجهل [illegible] گفت [illegible] نام محمد بن عبدالله [illegible] بر زبان
جاری کنی [illegible] ایمان در میان [illegible] ماند [illegible]
راهب گفت [illegible] پیغمبر آخر الزمان در روی [illegible] راهب [illegible] حاضر [illegible] گفت ای حمزه
آنچه در این [illegible] پیغمبر آخر الزمان [illegible] میان دو [illegible] مهر [illegible]
سایه [illegible] حمزه گفت [illegible] راهب [illegible]
راهب گفت ای حمزه [illegible] همراه من بیا [illegible] راهب همراه حمزه [illegible]
رسیدند [illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت گفت [illegible] السلام علیک [illegible] آنحضرت [illegible] السلام [illegible]
[illegible] عبدالمطلب [illegible] راهب [illegible] نام [illegible]
و نام جدم عبدالمطلب آنحضرت گفت [illegible] پیغمبر آخر الزمان [illegible] راهب [illegible]
آنحضرت [illegible] اجابت طعام من [illegible]
کرد آنحضرت [illegible] مردم کاروان مالهای خود را [illegible] راهب گفت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] حضرت سید المرسلین [illegible]

[illegible]

راهب را در دیر [illegible] آنحضرت [illegible] معجزات و کرامات آنحضرت را
مشاهده نماید چون طلیق [illegible] آنحضرت داخل شد چون قوم
آنحضرت را دیدند همگی [illegible] آنحضرت [illegible] طلیق [illegible] آنحضرت
غلامان [illegible] آنحضرت [illegible]
طلیق [illegible] خداوند [illegible] جبرئیل [illegible]
آنحضرت [illegible] مهر نبوت [illegible] طلیق [illegible]
چون سر از سجده برداشت گفت [illegible] محمد [illegible] پیغمبر آخر الزمان [illegible] ابوجهل [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] راهب گفت [illegible]
[illegible] اسلام خواهد [illegible]
[illegible] آخر الزمان باقی [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] سلام [illegible]
[illegible]
[illegible] پیغمبر آخر الزمان [illegible] آنحضرت [illegible]
کاروان [illegible] مردم کاروان با آنحضرت کوچ کردند [illegible] شام [illegible]
[illegible] مردم مالهای خود [illegible] آنحضرت [illegible] ابوجهل گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ابوجهل [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] پیغمبر آخر الزمان [illegible]
چون آنحضرت [illegible] آنحضرت پیغمبر آخر الزمان [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] طعام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]

کرده داخل خانه شد و بر زن گفت میخواهم که یاری من نماید بر هلاک این جوان که داخل شد و بر بهانه [illegible] گفت

چون کنم یهودی گفت سنگی [illegible] گرفته بر بالای در خانه بایست چون من او را مشغول کرده باشم [illegible] سنگ را بر سر وی

بزن و او را هلاک کن پس آن یهودی سنگ گرفته بر بالای بام خانه رفت آنحضرت داخل شد [illegible] یهودی گرفته بیرون آمد

زن یهودی خواست که سنگ را بر سر آنحضرت بیندازد خداوند عالم دست او را خشک گردانید [illegible] مشغول شد ناگاه

[illegible]

[illegible]

مار شده [illegible]

محمد بن عبد الله میسره گفت ای سید من تو از من وداع نمودی که بمکه روی چرا برگشتی آنحضرت فرمود که ای میسره در خواب دیدم که بازگشتم
میسره تعجب کرده گفت ای سید من گفتهای تو همه صدقست آنحضرت فرمود که آنچه گفتم صدقست اکنون خبر [illegible] تو خدیجه برو
و اینک آب بنزدم [illegible] راه [illegible] آنحضرترا مشاهده کرده در میان قافله [illegible] ای قبیله بنی زهره و ای
سادات بنی هاشم [illegible] محمد [illegible] از روز ساعت با مکه رفت از شما جدا گردیده گفتند ای میسره بلی میسره گفت اینک محمد که رفته بود برگشته
و خبر از خدیجه آورده و آب بنزد ایشان آورده پس مردم کاروان تعجب نمودند ابو جهل حسد [illegible] کرده گفت از ساحر دور نیست چون
مردم کاروان نزدیک مکه شدند مردم مکه خبردار گردیدند و [illegible] آنحضرت [illegible] آمدند و هر یک
از ایشان [illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible] مردم متفرق
متفرق گردیدند خدیجه [illegible] و سلام [illegible] خدیجه تعجب نمود [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] و سلام [illegible] آنحضرت [illegible] اموال خدیجه [illegible]
فرود آوردند و جمیع بارها را [illegible] خدیجه [illegible] آنحضرت در میان خانه [illegible]
[illegible] خدیجه [illegible] آنحضرت [illegible]
محمد [illegible] خدیجه [illegible] آنحضرت [illegible] گفتند ای پدر
[illegible] محمد [illegible] محمد مبارک [illegible] میسره
[illegible] محمد [illegible] میسره گفت ای سید من [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] خدیجه [illegible] خدیجه گفت ای میسره [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] میسره [illegible]
[illegible] خدیجه [illegible] گفت ای سید من [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible] احوالات سفر و کیفیت تجارت
[illegible] آنحضرت [illegible] خدیجه [illegible] گفت محمد [illegible]
[illegible] آنحضرت فرمود [illegible]
بیرون آمده بخانه عم خود ابو طالب [illegible] ابو طالب [illegible] آنحضرترا [illegible] گفت ای
نور دیده من [illegible] خدیجه [illegible] آنحضرت گفت [illegible] خدیجه [illegible] ابو طالب گفت [illegible]
مال بسیاری [illegible]
[illegible] آنحضرت فرمود که [illegible]

[illegible]

هر چه خواهی چنین کن چون صبح شد آنحضرت غسل کردند و جامههای [illegible] خدیجه [illegible]
میسره [illegible] خدیجه [illegible] گفت [illegible] ای سید من [illegible]
حضرت [illegible] مبارک [illegible] آنحضرت
گفتگو میکرد [illegible] ای سید من [illegible] آنحضرت فرمود [illegible] خدیجه
[illegible] آنحضرت فرمود [illegible] خدیجه [illegible] خدیجه گفت [illegible]
آنحضرت گفت [illegible] ابو طالب [illegible]
برای [illegible] خدیجه [illegible] گفت ای سید من [illegible]
[illegible] آنحضرت فرمود [illegible] خدیجه گفت ای سید من [illegible]
[illegible]
و لیکن [illegible] آنحضرت فرمود [illegible] خدیجه گفت [illegible]
حضرت فرمود [illegible] خدیجه [illegible] آنحضرت [illegible] مبارکش
[illegible] گفت خدیجه [illegible] گفت ای سید من [illegible] آنحضرت فرمود [illegible] خدیجه [illegible]
[illegible]
[illegible] خدیجه گفت ای سید من [illegible]
[illegible]
[illegible] خدیجه گفت ای سید من [illegible] محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] ابو طالب [illegible] ابو طالب
آنحضرترا [illegible] گفت یا محمد مبارک [illegible] آنحضرت فرمود [illegible] ابو طالب گفت
یا محمد [illegible] آنحضرت فرمود [illegible] خدیجه [illegible] ابو طالب گفت [illegible]
[illegible] خدیجه [illegible]
[illegible] خدیجه [illegible]
[illegible] گفت یا محمد [illegible] خدیجه [illegible]
[illegible] گفت [illegible] خدیجه [illegible] محمد [illegible]

مانند کمال محمد است قسم برب کعبه اگر در این خواستگاری خدیجه از وی مالی خواهد سوار مرکب خود کرده بدوار پادشاهان برای
محمد القدر بهر بیارم که زیاده بر مال خدیجه باشد تا چه را ابند قدر محمد را پس صفیه دختر عبد المطلب گفت که ای برادر من در
گفتهای خود راستگوی است و احتمال است که خدیجه تراضی کرده باشد من بروم امتحان خدیجه بکنم پس جامهای فاخر پوشید
متوجه خانه خدیجه شد یکی از کنیزان خدیجه صفیه را دید خبر به خدیجه برد خدیجه گفت که خواب من درست شد چون خبر آمدن صفیه
شنید از شادی بیخود گشت [illegible] صفیه چون این کلام شنید گفت این گفته خدیجه دلیل ظاهر است
بر محبت وی با محمد صفیه آنگاه داخل شد خدیجه برخواست و تواضع [illegible] و دستور داد که طعامهای برای صفیه حاضر
کردند صفیه گفت ای خدیجه من برای ضیافت نیامده ام بلکه آمده ام از تو خبری معلوم کنم که آیا راست است یا دروغ و احوال از
خدیجه پرسید خدیجه گفت یا صفیه آنچه گفته ام راست گفته ام محمد را بشوهری خود اختیار کرده ام و مهر خود را خود قبول نموده ام
که از مال خود دهم پس صفیه تبسم کرده گفت ای خدیجه معذور می باشی که عاشق جمال محمد گردیده باشی صفیه چون خواست که
از خانه خدیجه برآید خدیجه التماس کرد که ساعتی درنگ کن پس خدیجه خلعتی فاخر بر صفیه پوشانید [illegible]
با صفیه فرستاد و سوگند داد که اعانت و یاری من کنی بر وصال محمد صفیه بیرون آمده بخانه ابو طالب رفت برادران وی
پرسیدند که چه خبر آوردی صفیه گفت بر خیر بود خواستگاری خدیجه [illegible] خدیجه را خواهش بسیاری است بر وصال
محمد صلی الله علیه و آله پس جمیع اعمام آنحضرت شاد گردیدند مگر ابو لهب که حسدش زیاده گردید عباس برادران گفت [illegible]
برخیزید تا این مقصد را حاصل کنیم پس ابو طالب برخاست جامهای فاخر [illegible] حضرت سید المرسلین پوشانید و شمشیر [illegible]
حضرت [illegible] کرده بر مرکب خود [illegible] و اعمام آنحضرت در حوالی اطراف آنحضرت جمعیت نمودند و اراده خانه خدیجه
خویلد کردند در اثنای راه ابو بکر پیش آمد و گفت ای اولاد عبد المطلب کجا میروید من حاجتی بشما دارم عباس گفت چه حاجت
داری ابو بکر گفت خوابی دیده ام که ستاره در خانه ابو طالب آمده بلند گردید بطرف آسمان [illegible] و نورانی گردید [illegible]
ما پس دیدم که آن ستاره افتاد در میان خانه‌های مکه من در تفحص وی رفتم دیدم که بخانه خدیجه داخل شده و دیدم در زیر جامه
خدیجه پنهان گردید تعبیر خواب من چیست ابو طالب گفت ای ابو بکر ما هم قصد خانه خدیجه داریم میخواهیم خواستگاری
وی نمائیم پس اعمام آنحضرت [illegible] بخانه خویلد آمدند کنیزکان خبر به خویلد بردند خویلد مست شراب بود چون
نظرش بر بنی هاشم افتاد بر پا ایستاد و تواضع برای ایشان کرد و گفت خوش آمدید [illegible] السادات بنی
هاشم ابو طالب گفت ای خویلد حاجتی داریم از تو خویلد گفت چه حاجت دارید ای بزرگان حرم ابو طالب گفت آمده ام برای
خواستگاری دختر تو خدیجه برای سید محمد بن عبد الله خویلد گفت که خواستگاری کننده کدام است ابو طالب آنحضرت را
نشان داده [illegible] که نامش محمد بن عبد الله است خویلد [illegible] متغیر گردیده گفت ای سادات بنی هاشم شما بزرگترین عرب هستید

لیکن دختر

لیکن دختر من خدیجه اگر شما پادشاه باشید یا از اولاد پادشاهان خواستگاری وی نمودند من راضی نشدم محمد جوان درویشی
است چیزی از سرمایه و دنیا مال ندارد چگونه راضی شوم [illegible] حمزه برپا ایستاد و گفت ای کاهل بی بخت و ای سرمایه شقاوت
پسر برادر ما محمد را به چیزی میدانی [illegible] جمیع مالهای [illegible] جامهای خود را فدای جان او میکنیم [illegible]
برای محمد [illegible] پس حمزه غضبناک گشته از آن مجلس برخواست و جمیع اعمام آنحضرت برخواستند خبر به خدیجه رسید
که خویلد اولاد عبد المطلب را از خواستگاری وی رد نمود [illegible] ورقه را طلبید چون ورقه حاضر شد خدیجه او را گفت
[illegible] خدیجه گفت ای عم من [illegible] ورقه گفت [illegible] تزویج نموده حال آنکه
پادشاهان خواستگاری تو نمودند راضی نشدی خدیجه گفت میخواهم [illegible] ورقه گفت [illegible] از بزرگان
[illegible] خواستگاری نمودند [illegible] ابو جهل [illegible] شنیدم که محمد بن عبد الله خواستگاری تو
نموده ورقه گفت [illegible] خدیجه گفت ای ورقه عیب محمد [illegible]
اصل محمد ثابت و اصیل است [illegible] خلقش جمیل [illegible] عظیم است خدیجه گفت ای ورقه [illegible]
صفتهای نیکویش [illegible] عیبهایش را بگو ورقه گفت [illegible]
از سنگ خدیجه گفت عیبش را بگو ورقه گفت [illegible] صاحب کرم و معالی [illegible]
[illegible] خدیجه گفت ای ورقه عیبش را بگو [illegible] ورقه گفت [illegible] وصف محمد تمام و کمال
اگر دوست [illegible] خدیجه گفت ای ورقه [illegible] اگر محمد مال ندارد من مال بسیار دارم ای ورقه من
خواهان او ام و وصال او را خواهم ورقه گفت ای خدیجه [illegible] خدیجه گفت ای عم [illegible]
من [illegible] ورقه گفت ای خدیجه من دنیا نمیخواهم بلکه میخواهم که شفاعت من [illegible] محمد [illegible] در روز قیامت
ای خدیجه بدان [illegible] حساب و کتاب و سوال [illegible]
محمد [illegible] خدیجه گفت ای ورقه [illegible] پس ورقه بیرون آمده بخانه برادرش خویلد رفت [illegible]
غضب کرده گفت ای برادر [illegible] خویلد گفت [illegible] اولاد عبد المطلب قسم
خورده اند [illegible] ورقه گفت [illegible]
خیانت نموده ام ورقه گفت شنیده ام که تو محمد را [illegible] خویلد [illegible]
او در صغر سن [illegible]
و اراده خواستگاری وی [illegible]
از دو چیز [illegible]

اگر خدیجه را با خود رفیق خواستگاری محمد راضی نیست در فکر گفت ابوجهل [illegible] قبایل بزرگان عرب بشنوید [illegible]

بر محمد دهند خدیجه از آن روز که آیات و علامات فضل او را دیده راضی شده [illegible] برای خود و دشمنان [illegible] بنی هاشم

[illegible] کرده گمان ندارم که دیگر زنده [illegible] شجاعت و [illegible] صولت [illegible] حمزه [illegible]

دیگر زنده نگذارد [illegible] همراه من بیایید و بخانه بنی هاشم رویم و دختر خود خدیجه را بتزویج محمد [illegible]

زنده [illegible] برای [illegible] گفت ای برادر [illegible] بخانه [illegible] روم و [illegible] گفت [illegible]

[illegible] پس [illegible] عبد المطلب [illegible] بنی هاشم [illegible]

و حمزه [illegible] آنحضرت [illegible] این کلمات [illegible]

که [illegible] گفت [illegible] آنحضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله [illegible]

آمده [illegible] پس [illegible] دست [illegible] دست [illegible]

گفتند [illegible] ای اولاد [illegible] ابو طالب گفت [illegible]

[illegible] محمد [illegible] حمزه [illegible] گفت [illegible]

گفت السادات [illegible] خدیجه [illegible] راضی شده [illegible]

حمزه گفت [illegible] گفت السادات بنی هاشم محمد [illegible]

ای بنی هاشم [illegible] حاضر و غایب [illegible] حمزه گفت [illegible]

چنین [illegible] گفت ای بنی هاشم [illegible]

سخن [illegible] گفت [illegible] خطبه خدیجه [illegible] اجابت [illegible]

کرده ام حمزه گفت [illegible] ای اولاد بنی هاشم [illegible]

[illegible] خواستگاری [illegible] خدیجه [illegible] گفت السادات بنی هاشم [illegible] این عقد و کالت [illegible]

خانه کعبه [illegible] بخانه کعبه [illegible] جمعیت [illegible] مقام ابراهیم [illegible]

مرحبا یا ابا البیان [illegible] گفت [illegible] خدیجه [illegible]

گفت [illegible] صاحب [illegible] جمال و کمال [illegible] گفت [illegible]

[illegible] خدیجه [illegible] قوم گفتند [illegible] گفت [illegible]

در امر خدیجه و خدیجه [illegible] که او [illegible] وکالت [illegible]

[illegible] خدیجه [illegible] خانه خدیجه [illegible]

دلالت

و ای [illegible] گفت السادات عرب گواه باشید که من وکالت امر دختر خود خدیجه [illegible]

[illegible] گفت السادات عرب [illegible] خدیجه [illegible] گفت [illegible]

[illegible] خانه کعبه بیرون آمدند [illegible] خدیجه [illegible] گفت [illegible]

[illegible] حمزه [illegible] گفت [illegible]

[illegible] گفت [illegible] محمد [illegible] گفت [illegible]

[illegible] قوم [illegible]

[illegible] خدیجه [illegible]

ابو طالب [illegible] گفت [illegible] خدیجه [illegible]

تزویج [illegible] سید المرسلین [illegible] گفت [illegible]

[illegible] مشغول [illegible]

قبایل [illegible] خدیجه [illegible] ابوجهل [illegible]

[illegible] خانه خدیجه [illegible] بنی مخزوم [illegible]

[illegible]

[illegible] بنی مخزوم [illegible] ابوجهل [illegible]

[illegible] حمزه [illegible] ابو طالب [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] عبد المطلب [illegible]

[illegible] عبد المطلب [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] ابوجهل حمزه [illegible]

گفت [illegible] ابوجهل [illegible] حمزه [illegible] ابوجهل

[illegible] گفت ای ابوجهل [illegible]

[illegible] گفت ای خدیجه [illegible] خواستگاری [illegible]

[illegible]

مجلس آمد گفت [illegible] حضرت محمد [illegible]

آنحضرت [illegible] ابوطالب [illegible]

[illegible] ابوطالب

[illegible] ابوطالب [illegible]

[illegible] ابوطالب [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] ابوطالب [illegible]

[illegible] عبدالله [illegible]

[illegible]

[illegible] ابوطالب [illegible]

[illegible]

بر دیگر داد

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] عبدالمطلب [illegible]

[illegible]

در اصناف الفاظ و عبارات محرر گردد بعون الملک الصمد مقصد دوم در بیان وجوب وجود امام معصوم در میان خلقان بدانکه
چون خداوند عالم بر حکمت شامله و بعنایات کامله تمامی انواع انسان را از کتم عدم بفضای [illegible] وجود آورد و از برای هدایت
و راهنمایی ایشان جمعی از پیغمبران که چراغ دانش و بینش ایشان از زیت مصابیح انوار ربانی روشن بود پیغام گذار میان
خلقان فرستاد تا بوسیله ایشان مصالح و مفاسد و اوامر و نواهی الهی که غرض اصلی است دریابند و بنا بر متابعت و پیروی ایشان
مستحق مثوبات اخروی گردند و بحوزه صحابت ایشان از [illegible] شیاطین ضلالت و گمراهی که در کمین گاه [illegible] نشسته اند
ایمن باشند پس چنانکه [illegible] در زمان حضرت خاتم النبیین محتاج بوجود لازم الجود آنحضرت بوده اند که بسبب
وی از مهلکات دنیا نجات یافته رستگاری آخرت یافتند بعد از افول آفتاب نبوت آن حضرت [illegible] دنیا
محتاج بوده اند بوجود شخصی که ذات شریف او بذات پیغمبر مناسبت تامی در بارگاه الهی داشته باشد که بسبب اطلاع
بر مقاصد ربانی بر مسند نیابت و خلافت حضرت رسالت متمکن گردد و آثار شریعت و احکام نبوت را از زیاده
و نقصان نگاه دارد و [illegible] محتاج الیه ایشانست در مصالح و مفاسد دینی و دنیوی در رتق و فتق نظام جهانبانی بدو
رجوع نموده از حیرت خلاصی یابند [illegible] مناسب منصب پیغمبری باشد او را امام و پیشوا و خلیفه و وصی و ولی گویند و امام
گویند که حاکم خلق است از جانب خداوند عالم بواسطه پیغمبر در امور دین و دنیای خلقان و جمیع از ملاحده و جمعی از معتزله و
اهل سنت گویند که مراد از امام و خلیفه که در میان خلقان بوده باشد لازم نیست پیغمبر باشد و سوای پیغمبران وجود امامان دیگر در کار
نیست و استدلال جسته اند بدو آیت از کتاب الله که اول آنست جاعلک للناس اماما گویند که خداوند عالم خطاب
بر خلیل خود کرده مراد از امام پیغمبر است و دوم انا جعلناک خلیفة فی الارض که خطاب بداود کرده او را خلیفه نامیده و خلیفه و امام
مخصوص پیغمبران بوده و فرقه ناجیه در جواب ایشان برآمده گویند که اطلاق امام و خلیفه بر ابراهیم و داود بمعنی لغوی استعمال شده
نه بمعنی اصطلاحی که مراد ما از امام است چنانکه بمعنی لغوی هر پیشوایی را امام گویند و آیت کریمه انما انت منذر و لکل قوم
هاد دلیلیست واضح و برهانیست شافی بر آنکه نظام احوال بنی آدم مقصور بر وجود پیغمبر نبوده بلکه بر طالبان [illegible] باید که بعد از پیغمبر
بهدایت او روی از ظلمات [illegible] برآمده از خسران و نقصان در دین و دنیا ایمن باشند و لهذا چون آیت واضحه
هدایت نازل گردید حضرت سید المرسلین با امیر المؤمنین علیه السلام خطاب کرده فرمودند که یا علی [illegible] این آیت
بوجود تو هدایت یابند [illegible] و دلیل دیگر هدایت این آیت است ایحسب الانسان ان یترک سدی
یعنی گمان کند آدمی که [illegible] بی سردار و صاحب اختیار گذاشته [illegible] مطلوب نفس انسان باشد چنانکه
هدایت [illegible] بی سردار و صاحب اختیار [illegible] گمان عدم امام و خیال عدم خلیفه [illegible] گمان [illegible]
و خیال [illegible] زیرا که مقاصد الهی و اوامر ربانی بی وجود امیر و سرداری صورت نبندد [illegible] در زمانه نباشند بغیر از دو کس

البته باید

البته باید که یکی از آنها امام زمان باشد چنانکه در حدیث صحیح مروی است از حضرت صادق علیه السلام که اگر در زمانه نماند الا دو کس یکی
از ایشان البته باید که بصفت امامت موصوف باشد و دیگری رعیت وی باشد و بسند موثق از اسحق بن عمار مروی است که شنیدم از
حضرت صادق علیه السلام که روی زمین خالی نماند از وجود امام تا آنکه اگر مؤمنان چیزی را در دین زیاد کنند تغییر خطای ایشان
کند و اگر چیزی کم کنند امر را تمام آن نماید و از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا مروی است که چون خداوند عالم مردمان را [illegible]
تکلیف فرموده و اندازه چند از برای اوامر و نواهی خود مقرر ساخته و امر فرموده که ایشان از آن حدود تعدی نکنند که موجب
فساد ایشان است پس ناچار است که بر ایشان امینی بگمارد که مانع ایشان گردد از تعدی کردن و ارتکاب محارم نمودن زیرا که
اگر چنین شخصی نباشد هیچکس لذت و منفعت خود را از برای مفسده و ضرری که بدیگری عاید گردد ترک نکند چنانکه ظاهر است
از نفوس و طبایع مردم پس لهذا حق تعالی امامی برای ایشان مقرر فرمود که ایشان را منع نماید از فساد و حدود و احکام الهی را در میان
ایشان جاری سازد [illegible] ظالم از مظلوم [illegible] پس اگر امامی در میان مردم نباشد که حافظ دین پیغمبر باشد هر آینه [illegible]
[illegible] برطرف شود و احکام الهی متغیر و متبدل گردد و ارباب بدع و ملاحده در امور دین و احکام شرع زیاده و کم
بسیار کنند و شبهات در میان مسلمانان پیدا کنند زیرا که خلق چنانچه می بینیم [illegible] ناقص اند و در طبایع و آرا و هواهای ایشان اختلاف
بسیار است و هر یکی [illegible] اختراع مینمایند پس اگر حافظی از برای دین نباشد دین بزودی باطل شود [illegible]
نباید معمور و بدن انسانی که مدینه ایست از مداین ربانی است [illegible] نظام [illegible] ظاهری و باطنی [illegible]
بیدل [illegible] اعضاء و جوارح [illegible] عقل [illegible]
[illegible] و کمالات [illegible] حضرت سید المرسلین اشارت [illegible] الا ان فی الجسد لمضغة
[illegible]
ان صلحت صلح الجسد و ان فسدت فسد الجسد الا و هی القلب [illegible]
[illegible]
[illegible]
و از اینجهت بود که هشام [illegible] امام با عمرو بن عبید بصری در مقام استدلال [illegible] اعضاء و جوارح و احتیاج ایشان
بوجود دل [illegible] معتبر است که [illegible] اصحاب
[illegible] حضرت صادق علیه السلام در خدمت آنحضرت بودند هشام بن الحکم [illegible]
آنحضرت [illegible] هشام [illegible] عمرو بن عبید بصری [illegible] هشام گفت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] هشام گفت [illegible]
[illegible] عمرو بن عبید [illegible] مسجد بصره [illegible] مسجد [illegible]

دو جامه سیاه پوشیده و یکی را لنگ کرده و دیگری را ردا و مردم از او سؤال میکنند داخل مجلس شدم و بعد از آن در آخر ایشان
نشستم و گفتم ایها العالم مرد غریبم رخصت میفرمائی که از تو سؤالی کنم گفت بلی پرسیدم که چشم داری گفت ای فرزند این چه سؤال
که میکنی گفتم سؤال من چنین است جواب بگو گفت بپرس اگر چه سؤال تو احمقانه است بار دیگر پرسیدم که چشم داری گفت
بلی گفتم بآن چه میکنی گفت رنگها و شخصها را بآن می بینم پرسیدم که بینی داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می آید گفت بوها را بآن می بویم
پرسیدم که دهان داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می آید گفت مزه چیزها را بآن می یابم گفتم زبان داری گفت بلی پرسیدم که بچه کار
تو آید گفت بزبان گفتگو میکنم گفتم گوش داری گفت بلی گفتم بچه کار تو آید گفت بآن صداها را میشنوم پرسیدم که دل داری گفت بلی
گفتم بچه کار تو آید گفت بآن تمیز میکنم میان چیزها که بر این اعضا و جوارح وارد میشود گفتم آیا این جوارح از دل مستغنی نیستند گفت نه
گفتم چرا این اعضا با آنکه صحیح و سالمند و نقصی ندارند گفت ای فرزند هرگاه که این جوارح شک میکنند در چیزی
که بوییده باشند یا دیده باشند یا لمس کرده باشند رجوع بدل میکنند و دل احکام را مقرر میسازد و یقین حاصل میسازد و شک را
برطرف میگرداند گفتم پس خداوند عالم دل را برای دفع شک و اختلاف جوارح مقرر ساخته گفت بلی گفتم پس لابد است از دل و بدون
دل جوارح مستقیم نمیشوند گفت بلی گفتم ای ابا مروان انصاف ده که هرگاه خداوند عالم اعضا و جوارح بدن ترا بی امام نگذاشته
و امامی برای ایشان مقرر کرده که اعضا در شکوک رجوع باو کنند [illegible] که کل خلق را در حیرت
و شک و اختلاف واگذارد و برای ایشان امامی مقرر نسازد که خلایق از ظلمت شک بسوی او رجوع نمایند پس عمرو
بن عبید ساکت شد و بمن گفت تو هشامی گفتم نه گفت از جلیسان اویی گفتم نه گفت پس از اهل کجائی گفتم از اهل کوفه
پس البته تو همانی و مرا در بر گرفت و بر جای خود نشانید و تا من حاضر بودم سخن نگفت پس حضرت خندید و فرمود
که ای هشام این سخن را از که آموخته بودی گفت یا ابن رسول الله همچنین بر زبانم جاری گردید حضرت فرمود که ای هشام
والله این در صحف ابراهیم و موسی نوشته است [illegible] در میان بندگان
و حاکمی باشد از جانب خداوند و صاحب حکم و نایب او که مردم را امر کند بطاعات و عبادات و نهی نماید ایشان را از معاصی و سیئات
و محافظ دین خدا و شریعت مصطفی باشد که محتاج شرع نماید [illegible] و داد مظلوم از ظالم بستاند
و حل مشکلات نماید البته مردم با طاعت و فرمان برداری او نزدیکتر بحق باشند و دورتر از معصیت و نافرمانی
باشند پس چگونه چنین کسی میان خلقان و این شریعت [illegible] لطفی است از جانب خداوند عالم بر بندگان
و لطف بر او واجب است [illegible] از معصیت و نزدیک گردانیدن او است
بر طاعت سؤال اگر کسی گوید باید که لطف خداوند عالم هر بنده‌ای را توفیق باشد که بسبب توفیق با آن مرتکب طاعات شود و اجتناب
از معاصی نماید [illegible] از مرتکب طاعات و مجتنب از معصیت شوند جواب گوئیم که [illegible]

اکرم

بیاسلت و نونات فانهم اهل ذلک و اهل ذو شئونات عقیده دوازدهم اوصاف و اخلاق و علامات امام و خلیفه حضرت
سید الانام بسند موثق مرویست از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا که امام را چند علامت است داناترین مردم است
و از جمیع اهل عصر بهتر کار فرماست و پرهیزکارتر و بردبارتر و دلیرتر و سخی‌تر است از همه و بیشتر عبادت میکند از همه و ختنه کرده متولد میشود
و در هنگام ولادت خون و کثافت با او نمی‌باشد و از پشت سر می‌بیند چنانکه از پیش رو می‌بیند و او را سایه نمیباشد و چون
از مادر متولد میشود دست بر زمین میگذارد و آواز بشهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود و دیده‌اش بخواب میرود و دلش بیدار
واقع میشود و در خواب مطلع میشود و ملک با او سخن میگوید و زره حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بر قامتش راست می‌آید و هرگز
بول و غایطش را کسی نمی‌بیند زیرا که خداوند عالم زمین را موکل گردانیده که بول و غایط او را فرو برد و بدن او از مشک خوشبوتر میباشد
و او اولیست بمردم از جان ایشان یعنی باید که مردم جان خود را فدای جان او کنند و بمردم مهربانتر است از پدر و مادر ایشان
و تواضع و فروتنی او از برای خدا از همه کس بیشتر است و آنچه را امر میکند بمردم باید خود پیش از دیگران بآن عمل نماید و هرچه
از آن منع میفرماید خود زیاده از دیگران از آن اجتناب نماید و دعای او مستجاب میشود حتی اگر بر سنگی دعا کند دو نیم شود و سلاح
و حربه حضرت پیغمبر نزد او میباشد و شمشیر او ذو الفقار و صحیفه‌ایست که نام شیعیان تا روز قیامت در آن هست و صحیفه‌ای که نام دشمنان در آن نوشته است و جامعه
نزد او هست و آن نامه‌ایست که طولش هفتاد ذرع است که جمیع آنچه بنی آدم بآن محتاجند از احکام در او هست
و جفر اکبر و اصغر نزد وی میباشد که یکی از پوست بز و دیگری از پوست گوسفند است و در آنها جمیع علوم هست حتی ارش خراش
که کسی بدیگری کند و حتی حکم یک تازیانه و نیم تازیانه و ثلث تازیانه و مصحف فاطمه نزد او هست و بسند صحیح مرویست از ابو بصیر
مرادی که روزی بخدمت حضرت موسی الکاظم علیه السلام رفتم و گفتم فدای تو شوم امام را بچه چیز توان شناخت فرمود که بچند
خصلت اول آنکه پدر او مردم را بامامت او خبر داده و نصب کرده برای امامت که حجت بر مردم تمام شود چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام
نصب کرد دوم آنکه از وی هرچه پرسند عاجز نشود و جواب بگوید و اگر نپرسند خود بیان کند و مردم را خبر دهد بآنچه در آینده
واقع خواهد شد و بهر زبانی با مردم حرف گوید و بعد از آن فرمود که پیش از آنکه برخیزی علامتی برای امامت بتو بنمایم که حاضر
شوی [illegible] در آن حال مردی خراسانی از در درآمد و بعربی از آنحضرت سؤال کرد آنحضرت بفارسی جواب او فرمود و خراسانی گفت
که من بزبان خود سؤال نکردم بگمان اینکه نمیدانی فرمود که سبحان الله اگر من زبان ترا ندانم و جواب تو نتوانم گفت پس
چه برتری خواهم داشت پس بمن گفت ای ابا بصیر امام بر او مخفی نیست زبان هیچیک از مردم و نه زبان مرغان و حیوانات و زبان
هر ذی روحی را [illegible] پس اگر اینها در او نباشد امام نیست و بسند معتبر مرویست
از محمد بن فیض که گوید شنیدم از حضرت باقر العلوم علیه السلام فرمودند که عصای موسی از آدم علیه السلام بود و از آدم ع
بشعیب رسید و از شعیب بموسی و آن عصا نزد ما است [illegible]

از قبیل امور است که از حضرت پیغمبر مروی است و مهیا است برای قائم علیه السلام آل محمد که در زمان ظهور وی معجزات انبیا اظهار گردد و در وقت
آنحضرت چنانکه در وقت موسی ثابت گردید و فرو بردن حیله‌های ساحران و معنی آنست که هر زمان که در جهان واقع گردد بصورت
بصورت مار کرده و در روی ایشان بکرید حیال را بریج باشد چنانکه در حدیث صحیح روایت از سعید بن سمان که گوید که در خدمت حضرت
صادق علیه السلام بودم که دو مرد از زیدیه داخل شدند و گفتند آیا جماعت ما در میان شما امام واجب الاطاعة هست حضرت
فرمود که نه ایشان گفتند مردان معتبر ما خبر داده‌اند که حضرت صادق علیه السلام بر آن شیوه خود فتوی میدهد و خبر از احکام
الهی بر ایشان میرساند و مخبران مردمان هر چیز که روایت کرده‌اند هرگز دروغ بر زبان ایشان جاری نشده آنحضرت
غضبناک شده فرمود که من کی امر کرده‌ام ایشان را باین خبر چون دیدند که آثار غضب در روی آنحضرت پدید آمد بیرون رفتند
آنحضرت فرمود که آیا سعید آیا شناختی این دو مرد را گفتم بلی این دو مرد از زیدیه‌اند و ایشان ادعا میکنند که شمشیر رسول الله
نزد عبد الله بن حسن است آنحضرت فرمود که دروغ میگویند عبد الله حسن هرگز شمشیر پیغمبر را ندیده و پدرش نیز ندیده مگر آنکه نزد حضرت
سید الساجدین علیه السلام دیده باشد اگر راست میگویند که شمشیر پیغمبر را دیده‌اند نشان دهند از قبضه وی که چه علامت
در وی هست بدرستی که در نزد منست شمشیر پیغمبر و رایت وی و زره و کلاه‌خود وی اگر پیغمبران راست گویند که عبد الله
بن الحسن امام است باید که جمیع سلاح پیغمبر در نزد او باشد پس جبر [illegible] از نشانهای زره پیغمبر در نزد منست لوحهای موسی
و عصای وی در نزد منست انگشتری سلیمان و طشتی که موسی علیه السلام در وی قربانی میکرد و در نزد منست اسم اعظم که پیغمبر در جمیع
غزوات هر روی مشرکان می‌خواند و میان او و ایشان بر مسلمانان ... مثل سلاح پیغمبر در نزد ما مثل تابوت سکینه بود
در بنی اسرائیل چنانکه تابوت بنی اسرائیل در خانه هر کس که یافت میشد پیغمبر بود پس همچنین هر کس که سلاح پیغمبر نزد
او باشد امام زمان خلفان باشد و بسند معتبر روایت است از حضرت باقر العلوم علیه السلام که نصب امام بالله مرهم است
رنگ امام زمان است که این آنست که از شکم مادر سخن میکند و اکرم ... و وقتی که از مادر متولد شود نگیتی از سر حضرت منسجد میرود
که ونمت کلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته وهو السميع العليم و وقتی که از جانب خدا مامور میشود با آن
امامت و رسیدن آنها که پرتو خدای بلند میکند که برای وی در هر شهری مناره کند که از آن مناره با عمال بندگان نظر نماید
و از احوال همه خبردار گردد و در حدیث دیگر روایت کرده است که یونس بن ظبیان عرض کرد بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام که
رسول الله مرهم در معنی مناره که برای امام زمان بلند میشود اختلاف دارند آنحضرت فرمود که مردم چنین پندارند که مناره است
از سنگ یا آهن چنان نیست بلکه مراد از مناره ملکیست موکل بر شهری که اعمال بندگان و ساکنان آن شهر را بر امام زمان رساند
و در حدیث صحیح روایت است از محمد بن مروان که گوید شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که امام زمان در شکم مادر صدا میشنود
و وقتی که از مادر متولد شود در میان دو دوش وی نوشته شده که وتمت كلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته وهو السميع

العليم و وقتی که نوبت خلافت بوی رسد خداوند عالم در نظر وی ستونی از نور خلق میکند که بوسیله آن نور اعمال
کل عباد را می‌بیند و در حدیث صحیح روایت کرد امام عسکری که مادران ایشان با ایشان حامله میشوند مثل سایر زنان درد می‌کشند
بشنود که نطفهٔ ایشان مرده فرزند میشود میتوانیم و چون از خواب بیدار شود در خانه آواز میشنوند که صدا ایشان میکند
کراهتی حامله شدی که بهترین خلق خداوند است و سعادت بر تو رسید برای آنکه فرزند ایشان با روح القدس
یکی از مردمی چند که گمان کند حامله نشده باشد چون نه ماه از آن روز گذرد در خانه صدای بسیار نیکو
شب ولادت نور ایشان ظاهر شود در خانه برای ایشان نوری ظاهر گردد که غیر از ایشان و غیر از شوهران ایشان کسی دیگر نبینند
... وضع حمل ایشان شود و امامان زمان از مادر چهار زانو نشسته بیرون آیند و چون بر زمین رسند رو بقبله کنند و سه مرتبه
عطسه کنند و با انگشت اشاره کنند که حمد الله گویند و ناف بریده و ختنه شده از مادر متولد شوند دندانهای ایشان از بالا
و پائین در ولادت ایشان باشد و یک شبانه روز از انگشتان ایشان نور طلا مانند بیرون آید ظاهر گردد و بسند صحیح مروی است
از ابی بصیر که گفت که بودم در خدمت حضرت صادق علیه السلام در سالی که حضرت امام موسی کاظم متولد شد که آنحضرت مرا با خود
چون بمنزل ابوا رسیدیم و فرود آمدیم غلامان آنحضرت چاشت آوردند از طعامهای گرم و باز چیزی خوردن بودیم
ناگاه کسی از جانب حمیده بمیان آمد که امام موسی علیه السلام متولد شده آنحضرت برخاست و رفت و اندکی گذشت باز آمد
شکر خدا کرد و فرمود که ضعف او بسته و جهد بیاید در حالی که بنشسته درد مرا در حالی که نوری از ... و علامت امامت او بر من ظاهر گشت
... حمیده فرمود که من بعد از ساعتی ... گفتند که آن رسول الله خداوند عالم تر او را کمال
کرامت و مادر او را در ... صحت جمیده ... گفت خداوند عالم اسلام مسلمانان
هر روی من کرامت فرمود که بهترین خلق خدا بود بعد از من او فرمود که حمیده خبر داد که از علامت
ولادت هر امامی آنست که چون متولد شود دست بر زمین گذارد و سر بسوی آسمان بلند کند و من ... حمیده گفتم که این علامت امام است
... بعد از ولادت او ... و این علامت پیغمبر و علامت امام بعد از او ... فرمود که چون شب حمل امام
حاضر شد ملکی می‌آید با شربتی که از عسل شیرین‌تر است پس شربت بر لب او میرساند و چهارم حضرت
از آن بگیرد ... آنگاه امام ... نطفه امام از آن ...
او نیز از آنجام آنکه ... شود و چون او بر مادر حامله ... آنجا امام ... شود
چون من امر امامت ... رسیدم ... از آنجام امامت ... حضرت موسی الکاظم بوجود آمد ...
که چون نطفه امام در رحم مادر قرار گیرد در چهار ماه ... ملکی ... آن ... کو ... حاضر شود در ... ای ...

امام زمان در رحم مادر مبعوث شد که «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» و چون که امام از
مادر متولد شود دست بر زمین گذارد و سر بجانب آسمان بلند کند و در وقت گذاشتن دستش بر زمین بر این آیت گواهی
علی که خداوند عالم از آسمان بر زمین فرستاده همه را اقرار کرده و بعضی تصرف نموده در آن و رو سر بلند کردنش بر این آیت که منادی
از آسمان ندا میکند امام را بنام او و نام پدرش و منادی میگوید که ای فلان بن فلان ثابت باش که توئی صراط مستقیم و صراط
قویم خلق کریم ما باعث مهابت دیگران گردی پس ای امام زمان تو برگزیده خدائی و موضع اسرار الهی و امین وحی حق و
و خلیفه خدائی در روی زمین خوشا حال جمعی که اطاعت و فرمان بردار تو کنند بد احوال جمعی که مخالفت و انکار تو کنند
چون منادی چنین ندا میکند امام زمان سر بالا کرده در جواب میگوید «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ
قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» و چون که امام چنین جواب گوید خداوند عالم جمیع علمهای اولین و آخرین را برو
عطا کند و زیاده بر علم و حرامبری نازل کند ابا بصیر گوید که عرض کردم یا ابن رسول الله روح چیست آنحضرت فرمود که روح ملکی
که در مرتبه و منزلت عظیم تر از جبرئیل و میکائیل است که با هر شخصی است بر امام زمان نازل میشود و از جمله علامات امام مصافحه ملائکه
و مومنان حق است که انکار شدن ملائکه است بر خانه امام چنانکه در حدیث صحیح مرویست از حسین بن ابی العلا که حضرت صادق
علیه السلام فرمود که یا حسین خانهای ما محل وحی الهیست و بعد از آن آنحضرت دست بر بالین دارند که از آنجا بود فرمودند که سبیلهای
که والله بسیار از ملائکه بر آن تکیه کرده اند بسیار است که از پر ایشان بر می چینیم و بسند معتبر از مسمع مرویست که بخدمت حضرت
صادق علیه السلام عرض نمودم که گوشت بر اعارض شده و هر گاه طعام دیگر از آن بخورم آزار میکشم و چون طعام شما بخورم آزار
نمیکشم فرمود که تو طعام جمعی را میخوری که ملائکه با ایشان مصافحه میکنند در فرش ایشان و عرض کردم که ملائکه بر شما ظاهر میشوند
فرمود که با اطفال ما مهربانتر اند از ما و از مفضل بن عمر مرویست که روزی بخدمت آنحضرت رفتم و چون نشستم حضرت سکی الکلام
آمد و در گردن آنحضرت قلاده بود که در آن پرها کند بود آنحضرت را بوسیدم و در بر گرفتم از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که
این پرها چیست که در گردن حضرت امام موسی علیه السلام است فرمودند که اینها از بال ملائکه است گفتم ملائکه بخدمت شما می آیند
فرمود که می آیند و بر فرش ما می مالند و آنچه در گردن امام موسی است از بالهای ایشان است و بسند معتبر مرویست از سعد اسکاف
که گفت رفتم بخدمت حضرت باقر العلوم علیه السلام و رخصت طلبیدم فرمودند که صبر کن القدر در خانه آنحضرت ماندم که هوا گرم شد
پس جماعتی بیرون آمدند بارهای زرد و عباها بر سر کشیده و کلاهها خضر و سرخ چون داخل شدم فرمود که ایشان برادران
شما بودند از جن پرسیدم که بخدمت شما می آیند فرمود که بلی می آیند و از مسایل دین و حلال و حرام می پرسند چنانکه در زمان حضرت
امیر المومنین علیه السلام بر منبر کوفه نشسته بود روزی که ناگاه اژدهای از در مسجد داخل شد مردم بسیار شد که او را بکشند
حضرت فرمود که متعرض او نشوید و آمد تا نزدیک منبر و بلند شد و بر حضرت سلام کرد حضرت اشاره فرمود که باش من

از خطبه فارغ

از خطبه فارغ شوم چون فارغ شد پرسید که تو کیستی گفت منم عمرو بن عثمان که پدرم مرا بر جن خلیفه کرده بود و
هم پدرم مرا وصیت کرده که بخدمت تو آیم و آنچه برای تو اقتضا نماید عمل کنم اکنون آمدهام که آنچه فرمائی اطاعت کنم حضرت فرمود
که ترا وصیت میکنم بتقوی و پرهیزکاری و امر میکنم که برگردی و جانشین پدرت شوی که من ترا از جانب خود بر ایشان خلیفه و جانشین
کردم و از جمله امامات و شرایط امام آنست که قادر شد بر زنده گردانیدن مردگان و شفا دادن بیماران و بینا گردانیدن
کوران و بسند صحیح مرویست از ابو بصیر که شخصی از اصحاب بیت حضرت صادق علیه السلام بحج رفت و چون داخل مدینه
شد زنش بیمار گردیده فوت شده و او گریه کنان بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو باد
زنم را گذاشتم فوت شد و تنها ماندم حضرت فرمود که سبب او را دوست میداشتی گفت بلی فدای تو شوم فرمود که چون بخانه
خود برگردی او را در خانه خواهی دید که چیزی میخورد راوی گوید که چون بخانه بازگشتم او را چنان دیدم نشسته و چیزی میخورد
و بسند معتبر مرویست از ابو بصیر مرادی که روزی بخدمت حضرت باقر العلوم علیه السلام رفتم و حضرت صادق علیه السلام
نیز حاضر بود بحضرت گفتم شما وارث پیغمبر اید حضرت باقر العلوم فرمود که بلی گفتم که حضرت سید المرسلین وارث جمیع
پیغمبران بود و آنچه ایشان میدانستند آنحضرت میدانست فرمود که بلی گفتم شما میتوانید مرده را زنده کنید و کور را شفا دهید
فرمود که بلی باذن الهی آنگاه فرمود که نزدیک من بیا پس دست بر چشم من مالید چشمم روشن شد آفتاب و زمین و آسمان و آنچه در خانه
بود دیدم فرمود که میخواهی که چنین باشی و ثواب [illegible] یا برگردی بحال اول [illegible]
بهشت گفتم بحال اول راضیم پس دست بر چشم من کشید بحال اول برگشتم و امام زمان باید که زبان جمیع مرغان و از کار [illegible]
ایشان را بداند چنانکه مرویست بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام که جمعی از یهودان بعد از وفات حضرت سید المرسلین
بمدینه آمده سوال از وصی خاتم النبیین صلی الله علیه و آله کردند مردم اشاره بابوبکر کردند یهودان نزد ابی بکر آمده
گفتند ای خلیفه پیغمبر اگر وصی پیغمبری از کار مرغان و جواب ایشان را بگو ابوبکر عاجز گردید گفت سر زنش من نمیکنم زبان
ندارم یهودان گفتند که تو وصی و خلیفه پیغمبر نیستی زیرا که وصی پیغمبر باید که زبان و از کار مرغان را بداند پس سلمان فارسی رحمة الله یهودان را
دلالت کرد بر امیر المومنین علیه السلام و یهودان نزد آنحضرت آمدند آنحضرت شاد شد از آنسلمان [illegible] آنحضرت امام حسین را
خطاب کرد و فرمود که ای فرزند من جواب یهودان بگو آنحضرت فرمود که ای یهودان [illegible] میگوید الغوث
ادم بر روی شکی [illegible] میگوید که ای داناهای پنهانها و ای دفع کننده بلاها و عطاها و [illegible]
ظلم کردم و پرهیز نمیکنم [illegible] پس [illegible] میگوید الرحمن علی العرش استوی [illegible]
بادا و [illegible] میگوید خداوندا تو حق و گفته تو حق است [illegible] میگوید ایمان آوردم [illegible]
کو [illegible] میگوید که توکل بر خدا [illegible] میگوید بر طاعت [illegible] میگوید سبحان الله

حقا حقا جعفر میگوید که در روز الست از مردم پسندیده است کلام خدا میگوید که ای روشنی دهنده و روزی جلال الکبریا ملکت

میگوید خداوند آنکه دارد مرا از شر دشمن ایمن میگوید هر که از مردم تنها باشد از بهتان نجات یافت اگر [illegible] میگوید خداوند

امر [illegible] میگوید هر چه بسیار شنیدی [illegible] که معصیت خدا کند قمری میگوید ای دانای پنهان و رازها ای خداوند

عالم [illegible] میگوید خداوندی که غیر از تو نیست خدایی [illegible] میگوید طلب آمرزش

میکنم از خدا از هر چیز [illegible] میگوید لا اله الا الله حقا حقا فاخته میگوید یا احد یا صمد [illegible] میگوید

مولای من مرا آزاد کن از آتش جهنم [illegible] میگوید [illegible] اگر گناه مرا [illegible] میگوید

بغیر از خدا نیست [illegible] محمد [illegible] میگوید ای قبول کننده توبه گناهکاران خداوند تراست حمد [illegible]

[illegible] میگوید [illegible] کناهم [illegible] میگوید [illegible]

[illegible] خدا [illegible] گناه [illegible] خدا [illegible]

[illegible] خداوند [illegible] میگوید [illegible]

پروردگارا [illegible] میگوید [illegible] عذاب [illegible] گناه [illegible]

که بر گناه خود [illegible] میگوید [illegible] خدا [illegible] هلاک [illegible]

[illegible] میگوید [illegible] پروردگاری [illegible]

[illegible] میگوید [illegible] خداوند [illegible]

که [illegible] میگوید [illegible] پروردگار [illegible] میگوید [illegible] پروردگار [illegible]

از رحمت [illegible] میگوید [illegible] پروردگاری [illegible] آنحضرت [illegible]

و او را [illegible] امامت [illegible] آنحضرت [illegible] علامات آنکه امام زمان باید که [illegible]

و [illegible] از روی زمین [illegible] از وفات [illegible] امام زمان [illegible]

تعیین نماید و سایر علامات امامت ان شاء الله در ذکر معجزات ائمه علیهم السلام ذکر خواهد شد عقیده دربیان آنکه امام باید که

منصوص باشد امامت و خلافت از جانب خداوند عالم و تصریح بر امامت وی از جانب حضرت رسالت شده باشد اگر چون امام

زمان نایب مناب حضرت پیغمبر و خلیفه و نایب الهی است در روی زمین پس باید که نص از جانب خدا و رسول بر تعیین وی [illegible]

سایر [illegible] مردم [illegible] در خلافت و امامت [illegible] اهل [illegible] چون امامت [illegible] از جانب خدا لطف [illegible]

و امامت باجماع امت [illegible] تعیین خلیفه [illegible] پیغمبر [illegible] و نفاق [illegible]

کوشیدند [illegible] امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام است [illegible] نصوص

و دلایل بر امامت

و دلایل بر امامت ایشان و اکثر احادیث و اخبار از فریقین وارد شده که خلفا بعد از حضرت خاتم النبیین دوازده نفر اند

چنانکه در کتاب جامع الاصول ابن اثیر مذکور است بروایت جابر بن سمره که لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة یعنی همیشه اسلام

عزیز و گرامی باشد و اهل اسلام معزز باشند تا آنکه دوازده خلیفه از ایشان باشد و [illegible] در این کتاب ذکر شده که حضرت

رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمودند که بعد از من دوازده امیر و حاکم باشد و احمد حنبل در مسند خود روایت کرده از عباس بن

عبد المطلب که حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله [illegible] از فرزندان من دوازده خلیفه

و بیرون خواهد آمد از فرزندان من مهدی [illegible] از فرزندان من خداوند عالم [illegible] خواهد نمود و صاحب کتاب

نصوص روایت کرده از عبد الله بن عباس که یهودی آمد بخدمت حضرت سید المرسلین [illegible]

یا محمد از تو سوال چند میکنم اگر جواب گفتی مسلمان شوم حضرت فرمودند که بپرس [illegible] پس آن یهودی سوال کرد

[illegible] خبر ده که کیست وصی تو که هیچ پیغمبری نبوده که وصی نداشته باشد و وصی موسی بن عمران یوشع بن نون پس آنحضرت فرمود که وصی

من و خلیفه من بعد از من علی بن ابی طالب است و بعد از وی دو فرزند دیده من حسن و حسین و بعد از آن نه کس از نسل حسین

که امام و پیشوا باشند گفت یا محمد [illegible] بعد از حسین پسرش علی و بعد از او پسرش محمد

و بعد از او پسرش جعفر و بعد از او پسرش موسی و بعد از او پسرش علی و بعد از او پسرش محمد و بعد از او پسرش علی و بعد از او پسرش حسن و بعد

از او پسرش محمد بن الحسن [illegible] دوازده امام اند بعدد نقبای بنی اسرائیل [illegible]

حضرت [illegible] گواهی میدهم که تو رسول خدایی و گواهی میدهم که ایشان اوصیای

تواند بعد از تو [illegible] بتحقیق [illegible] کتب متقدمه [illegible] موسی بن عمران [illegible] آخر الزمان بیرون آید و ظاهر

شود پیغمبری که نام او احمد باشد و خاتم پیغمبران باشد و بعد از وی پیغمبری نباشد و بیرون آیند از صلب او ائمه ابرار بعدد اسباط

و باز در همین کتاب [illegible] از عبد الله بن عباس که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود که خداوند عالم نظر کرد

رحمت بر روی زمین و مطلع گردید بر احوال بندگان [illegible] از جمله اهل زمین مرا اختیار کرد پس مرا پیغمبر ساخت و برسالت [illegible]

پس نظر دوم خداوند عالم [illegible] علی [illegible] امام [illegible]

پس [illegible] خداوند [illegible] علی [illegible]

[illegible] حسن و حسین [illegible]

[illegible] امامت [illegible]

[illegible] احوال و افعال [illegible]

[illegible] خدا [illegible]

عدل پس چگونه روا دارد که عدل چنانکه گفته شد بجور و ظلم و باسناد صحیح مرویست از ابی سعید خدری که گوید شنیدم از حضرت
خاتم النبیین صلی الله علیه و آله که میگفت امامان بعد از من دوازده اند نه امام از صلب حسین باشند نهم ایشان قائم ایشانست پس چون ثابت شد احوال
کسی که دوست دارد ایشان را او دوای برکسی که دشمن دارد ایشان را او [illegible] در کتاب نصوص و مسند حنبل و سایر کتب اهل سنت مرویست
از سلمان فارسی رحمة الله که حضرت سید المرسلین روزی خطبه گفته و فرمودند که ای گروه مردم زود باشد که از دنیا بسلامت کوچ
کنم و بعالم باقی انتقال نمایم [illegible] شما را در خصوص عترت خود را با مری که نیکوست [illegible] بعد از من [illegible]
کم اهمیت و کم اعتنا [illegible] ای گروه مردم هرکه از شما گم کند آفتاب را پس باید که چنگ زند بماه و کسی که گم کند ماه را پس
چنگ زند بفرقدین و دو فرقد [illegible] گم کند فرقدان را چنگ زند به ستارگان درخشنده بعد از من اینکه سخن بشما گفتم و از شما
که استغفار میکنم برای خود و برای شما پس آنحضرت از منبر پایین آمدند و من از پی آنحضرت روان گردیدم تا آنکه آنحضرت
داخل خانه عایشه شدند پس داخل شدم بخدمت آنحضرت و عرض کردم که پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله شنیدم
که فرمودید [illegible] گم کند آفتاب را پس چنگ زند بماه و اگر ماه را گم کند چنگ زند بفرقدان و هم گفتهای آنحضرت را نقل کرد
پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که آفتاب منم و ماه علی بن ابی طالب و ستارگان درخشنده امامانند از
فرزندان حسین و نهم ایشان مهدی ایشانست پس معلوم شد که ایشانند اوصیا و خلفای من بعد از من و عترهٔ ایشان بعدد
شمرهٔ اسباط یعقوب و شمرهٔ حواریان عیسی است [illegible] عرض کردم که یا رسول الله پس نام ایشان را برای من بگو
فرمود که اول ایشان و سرکرده ایشان علی بن ابی طالب است پس [illegible] و بعد از ایشان علی و بعد از وی محمد و بعد از وی جعفر
و بعد از وی موسی و بعد از وی علی و بعد از وی محمد و بعد از وی علی و بعد از وی حسن و بعد از او قائم آل محمد که مردم منتظر
ظهور وی [illegible] ایشانند [illegible] علم ایشان از علم منست و حکم ایشان از حکم منست [illegible] از خصوص شان
پس خداوند عالم [illegible] شفاعت مرا و بار [illegible] کتاب [illegible] عمر بن خطاب که گوید شنیدم از حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله میفرمودند که امامان بعد از من دوازده نفرند نه نفر از فرزندان حسین اند [illegible] اهل بیت رسالتند و مهدی
[illegible] بعد از من بدانند [illegible] تحقیق [illegible] ایشان [illegible] و درو [illegible] ایشان تحقیق و روی
جمعی از خداوند عالم و امثال این احادیث در کتب [illegible] بخاری و مسلم و ترمذی و تفسیر ثعلبی و کتاب
کفایة المطالب و کتاب [illegible] و کتاب [illegible] و جامع الاصول و مسند احمد حنبل و صحیح مسلم و کتاب [illegible]
اخطب خوارزمی و کتاب نصوص و سایر کتب [illegible] لیکن چون [illegible] کور دل [illegible] اگر [illegible] انصاف از زبان
برخواسته بعداوت ذاتی [illegible] الارکان و مخالفت [illegible] حضرت سید المرسلین
در مسند عناد و جدال [illegible] احادیث مذکوره را [illegible] امیر المؤمنین و حضرت حسنین علیهم السلام [illegible]

تا وبل محالی نموده اند چنانکه در کتاب شرح الفتاوی شیخ جلال سیوطی و فصل الخطاب خواجه پارسا و سایر کتب اهل سنت مذکورست
هر که بدیده انصاف بی میل و اعتساف نظر نماید داند که چنین حمل تاویل از تحریر دل و بی بصیرتی خود و بیرون رفتن از منهج سداد و طریق
کفر و عناد است و بعضی از نا بجیبه امامیه گویند که چون خداوند عالم اوصیای هر یک از پیغمبران اولوالعزم را پیش از بعثت حضرت
خاتم النبیین دوازده نفر تعیین کرده چنانکه در خصوص اوصیای موسی علیه السلام فرموده که ومن قوم موسی امة یهدون
بالحق وبه یعدلون وقطعناهم اثنتی عشرة اسباطا و در جای دیگر فرموده ولقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل
وبعثنا منهم اثنی عشر نقیبا و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نیز در لیلة العقبه که از انصار بیعت میگرفت فرمودند که
بیرون کشید از میان خود برای من دوازده نقیب چنانکه نقبای بنی اسرائیل نیز دوازده عدد بودند پس باید که اوصیای حضرت خاتم
النبیین که هادیان راه دین و مروجان شریعت سید المرسلین اند نیز دوازده نفر باشند و چنانکه گردش عالم علوی و نظام
آسمان بدوازده برج است پس همچنین که گردش نظام سلطنت عالم ارضی بوجود دوازده امام است و چنانکه در عالم آسمان منتهای بروج
برج حوتست پس همچنین منتهی بروج امامت و خلافت بقائم آل محمد است و گفته اند که بعضی آنست که چنانکه قوام عالم ارضی بوجود
ماهیست که عبارت از حوت است پس همچنین قوام عالم دین و نظام آسمان و زمین بوجود شریف قائم آل محمد است و چون
راه هدایت مظهر کلمه لا اله الا الله و منبع زلال محمد رسول الله اند و این دو کلمه هر یک دوازده حرف اند پس باید که عدد ایشان
نیز دوازده باشد و دیگر در بنا حدیث الائمة من قریش که اکثر اهل سنت نقل کرده اند و اخبار [illegible] در تفسیر کتاب [illegible]
که بر [illegible] حضرت سید المرسلین دوازده نفر بودند پس بعد از آنحضرت نیز دوازده امام باشد و نیز آنکه حضرت خاتم النبیین
در [illegible] و وجود چون مرکز [illegible] در کتب آسمانی چون تورات و انجیل و زبور اشارت باسمای مقدسه ایشان شده چون الیا و شبر و شبیر
و شمعون و [illegible] و مسطور [illegible] که بزبان عبری عبارت از علی و حسن و حسین و علی و محمد
و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و مهدی است و اثبات کرامات و خوارق عادات ایشان اکثر بر یک از اسما و القاب ایشان دوازده
حرف است و تفصیل اسما و القاب ائمه علیهم السلام هر یک دوازده حرفست فاطمة بنت رسول الله البتول الزهراء الامام الثانی الحسن المجتبی
وارث المرسلین الامام الثالث خلیفة النبیین والد الوصیین الامام الرابع الامام السجاد علی بن الحسین سید العابدین
الامام الخامس محمد بن علی امام المؤمنین الامام السادس محمد بن علی الامام الصادق جعفر الصادق الامام السابع موسی بن جعفر
الامام الکاظم الامام الثامن الامام الرضی الامام التاسع محمد بن علی الجواد الامام العاشر علی بن محمد خلیفة المنتجب الامام الهادی
امام المسلمین الامام الخاتم الامام القائم محمد بن الحسن خاتم الوصیین هولاء الغرة المعز المیامین سادات اهل الجنة
محبهم مومن تقی عدوهم کافر شقی که هر یک از این اسما دوازده حرف شده و باسناد معتبر از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا مرویست
که حضرت سید المرسلین چون بمقام قرب سید در شب معراج ندا بوی رسید یا محمد تو بنده منی و من پروردگار توام

عبادت کن و بس من و بر من توکل کن در جمیع امور خود بدرستی که تو نور منی در میان بندگان و نشانهٔ منی بسوی خلق و حجت منی بر جمیع
خلایق از برای تو و متابعان تو بهشت را خلق کرده‌ام و از برای مخالفان تو جهنم را خلق کرده‌ام و از برای اوصیای تو
کرامات خود را واجب گردانیده‌ام و از برای شیعیان ایشان ثواب خود را لازم گردانیده‌ام پس آنحضرت سؤال کرد که خداوندا
اوصیای من کیستند ندا رسید که یا محمد وصیّ تو آنهایند که بر ساق عرش من نام ایشان نوشته است چون بر ساق عرش
نظر کرد دوازده نور دید بر هر نوری سطری سبزی بود که بر آن نام وصیی از اوصیای آنحضرت نوشته بود اول ایشان علی بن ابی طالب
و آخر ایشان محمد مهدی است بعد از آن آنحضرت مناجات کرد که خداوندا اینها اوصیای من اند بعد از من خطاب رسید که یا محمد
اینها اولیا و دوستان و اوصیا و برگزیدگان من اند و حجتهای من اند بعد از تو بر جمیع خلایق و اوصیا و خلیفه‌های تو اند و بهترین
خلق من اند بعد از تو و بعزت و جلال خود قسم که با ایشان دین خود را ظاهر گردانم و کلمهٔ خود را با ایشان بلند گردانم و با آخر ایشان
زمین را از دشمنان پاک گردانم و او را بر مشرق و مغرب زمین مسلط گردانم و باد را مسخر او کنم و ابرهای صعب را ذلیل او گردانم
و او را بر آسمانها بالا برم و او را بلشکرهای خود یاری کنم و ملائکه را مدد کار او کنم تا آنکه دین حق بلند شود و جمیع خلق بیگانگی
من اقرار کنند پس ملک او را پادشاهی او را دائمی گردانم و دولت او را تا روز قیامت در دوستان من میگردانم و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که خداوند عالمیان بر پیغمبر نامه فرستاد پیش از وفات او و فرمود
که یا محمد این وصیت تست بسوی نجیبان از اهل بیت فرمود که کیستند نجیبان ای جبرئیل گفت علی بن ابی طالب و فرزندانش
و بر نامه مهرها از طلا بود پس حضرت سید المرسلین آن نامه را بامیر المؤمنین علیه السلام داد و فرمود که یک مهر از آن بگیرد
و بآنچه در تحت آن مهر است عمل نماید آنحضرت چنین کرد و آنچه گردد از روی آن نامه الهی بود در هنگام وفات حضرت امام
حسن علیه السلام تسلیم نموده و آنحضرت یک مهر دیگر را برگرفت آنچه در تحت آن بود عمل نمود پس آنحضرت امام حسین
تسلیم نمود و آنحضرت مهر خود را برداشته نوشته بود که خروج کن با جماعتی بسوی شهادت که ایشان با تو شهید شوند
و جان خود را در راه خدا بفروش پس آنحضرت چنین کرد و نامه را بعلی بن الحسین داد آنحضرت مهر خود را گشود نوشته بود
که سر در پیش افکن و خاموش شو و ملازم خانهٔ خود باش و مشغول بندگی پروردگار خود باش تا مرگ ترا در رسد آنحضرت چنین کرد و نامه را
بامام محمد باقر علیه السلام داد چون مهر را برداشته نوشته بود که مردم را حدیث بگو و فتوی بده و از غیر خدا اندیشه مکن که هیچ
کس ترا ضرری نمیتواند رسانید پس آن نامه را بحضرت صادق علیه السلام سپرد و آنحضرت مهر را برداشت که مردم را
حدیث کن و فتوی بگو و علوم اهل بیت خود را پهن کن و تصدیق پدران شایسته خود را بکن و از غیر خدا
مترس که تو در حرز و امان خدائی و همچنین هر یک بدیگری تسلیم مینمایند و بمقتضای آن عمل میکنند تا قیام مهدی آل محمد صلوات
علیهم اجمعین و احادیث در این باب بسیار است و اگر همه نوشته شود این مختصر گنجایش ندارد و بهمین قدر اختصار شد عقیده ربانیان

انکه اهل

انکه اهل بیت رسالت منصوص از آیات طهارت و مقصود از آیت مباهلت و دلایل خلافت و اطاعت الهی
آنحضرت سلام علیهم آمده اگر احادیث از طرق عامه و خاصه بحد تواتر رسیده که آیت تطهیر در شان پنج آل عبا نازل
شده و ایشان مسمی بآل عبا و اصحاب کسا و اهل بیت مصطفی اند چنانکه ابی داود سجستانی از علمای عامه در صحیح خود از ام سلمه
روایت کرده است که گفت آیت تطهیر در خانه من نازل شد و در آنخانه حضرت رسول و علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین بودند
و من در خانه نشسته بودم پس حضرت رسول بر ایشان کلیمی پوشانید و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند از ایشان دور
گردان و هر طرف کن رجس و گناه را و پاکیزه گردان ایشان را از بدیها پاکیزه گردانیدنی من گفتم یا رسول الله من از اهل بیتم
فرمود تو از زنان منی و عاقبت تو بخیر است و صاحب کشاف تفسیر روایت کرده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بیرون آمد و عبای پوشیده بود از موی سیاه پس حضرت امام حسن آمد او را داخل عبا کرد و بعد از آن امام حسین آمد او را داخل
عبا کرد پس حضرت فاطمه و علی بن ابی طالب آمدند هر دو را داخل عبا کرد و این آیه را خواند که انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و صاحب کتاب سلسلة المتعبدین ابو حفص روایت کرده از ام سلمه روایت
کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله عبا را بر خود پوشیده بود و پس مرتضی را بسوی سینهٔ خود کشید و دست فاطمه را بسوی آن
کرد و امام حسن و امام حسین از دست راست و چپ خود و بعد از آن همه را باستر اتمام عبا پوشانید تا حدی که اطراف
و کنارهای کسا را در زیر قدم خود استوار کرد و بعد از آن نظر بسوی آسمان کرده با انگشت سبابه اشاره کرد و حال آنکه بردی
آنحضرت پوشیده بود و گفت بار خدایا اهل بیت منند و خاصان منند و شیعیان من این گروه اند بعضی با آنکه با ایشان
صلح کنند و بجنگم با آنکه با ایشان جنگ کنند بار خدایا دوست دار دوستی آنکه ایشان را دوستی کند و دشمن باش با کسی
که با ایشان دشمنی کند و یاری کن هر که ایشان را منصور گرداند و خذلان کن هر که ایشان را مخذول گرداند و حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرمودند که جبرئیل رحمتی و رضائی بعد از آن جبرئیل گفت یا محمد من از این اهل بیت سلام آنحضرت
فرمود که بی در تفسیر واحدی که موسوم است باسباب نزول از ابن عباس روایت کرده که چون آیت قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله کیستند این گروه که الله تعالی امر بمحبت و مودت ایشان
امر کرده آنحضرت فرمودند که علی و فاطمه و فرزندان فاطمه و زمخشری در کشاف و احمد بن حنبل در مسند از ابن عباس روایت نموده
و در کتاب سلسلة المتعبدین روایتی نقل کرده که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود که بدرستی که خداوند عالم اجر و مزد
مرا بر شما همین دوستی با اهل البیت کرده و من در روز قیامت شما را از محبت ایشان خواهم پرسید و بدرستی که خداوند عالم
بعضی از واجبات و تکالیف شرعیه را بسبب عذری بر مردم ساقط کرده است چون صوم در سفر مباح و حج و زکوة از فقیر
و بعضی را تخفیف داده چون قصر و جمع دو نماز در سفر مباح و دوستی آل که خاندان نبوتند بر اهل اسلام فرض کرده و در هیچ حال

از این ستاره وضع و تخفیف نفس بوده و هر که دوست ایشان دمار اگر شاهزادگان بنو تمیم که بر بادها و نظر طریق اعتدال در [illegible]
از روات خاصه و عامه مروی است که بزرگان نصارای نجران بخدمت حضرت سید المرسلین آمده نزاع نمودند در باب عیسی علیه السلام
که حضرت عیسی را بنده گفتن روا نیست زیرا که چون عیسی بی پدر بوده پدری خدا داند عالم شد و در این معنی اصرار کردند
زیرا که نجرانیان نصرانیت را از عیسی رسانیده بودند و در الفاظ خود استقامت داشتند و نجران شهری بود از شهرهای
عرب [illegible] مردم آن شهر بسیار بودند و همه کافر بودند و سبب ظاهر شدن نصرانیت در نجران مردی آن بود که مرد
بود فیمیون نام که در علم و فضل مشهور شده بود و هر جا که میرفت [illegible] دعا [illegible] بود که مستجاب میکرد و در [illegible]
هر روزی مقام میکرد و اگر در جایی او را [illegible] آنجا میگریخت و با کسی اختلاط نکرد و بنایی میکرد [illegible]
کسب دست خود میخورد و روز یکشنبه را [illegible] تعظیم میکرد و در آن روز کار نمیکرد و بامداد تا شب بعبادت خدا مشغول
بود اتفاقا مردی رسید از اهالی شام و در آن ده مردی بود که او را صالح میگفتند او بر احوال فیمیون واقف شده دوست
گردید [illegible] از خدا [illegible] فیمیون الفت گرفت [illegible] فیمیون [illegible]
طور [illegible] صالح میکرد تا آنکه روز یکشنبه فیمیون بصحرا رفت برای عبادت صالح از عقب وی بیرون رفته در جایی
پنهان شد و فیمیون نماز ایستاد و صالح نظاره میکرد که ناگاه اژدهایی قصد فیمیون کرد [illegible]
صالح [illegible] اژدها فیمیون را هلاک کند آواز برداشت و گفت ای فیمیون [illegible] اژدها [illegible]
فیمیون [illegible] التفات [illegible] نماز مشغول بود اژدها چون [illegible]
فیمیون [illegible] چون از نماز فارغ شد [illegible] صالح را دید گفت [illegible]
که این آواز [illegible] صالح گفت [illegible] اژدهایی [illegible] قصد تو کرده بود [illegible] فیمیون گفت
[illegible] صالح [illegible] اژدها [illegible]
[illegible] فیمیون [illegible] گفت [illegible] خدا [illegible]
گفت [illegible] صحبت من [illegible] صالح گفت [illegible]
[illegible] فیمیون چون [illegible]
داده صالح [illegible] فیمیون چند روز [illegible]
بود [illegible] فیمیون [illegible]
[illegible] فیمیون [illegible]
چون [illegible] مردم [illegible] گفتند [illegible]

[illegible]

[illegible] فیمیون [illegible] گفت ای فیمیون [illegible] جواب [illegible]
[illegible] فیمیون گفت [illegible] بر خواست [illegible]
بود [illegible] چون فیمیون [illegible] صالح [illegible]
خواب [illegible] چون فیمیون [illegible] فیمیون [illegible]
[illegible] فیمیون [illegible] دعای [illegible] در حال [illegible]
[illegible] چون فیمیون [illegible] صالح [illegible]
[illegible] بیرون [illegible]
او فیمیون [illegible] صالح گفت [illegible] فیمیون
گفت [illegible] خدا [illegible]
[illegible] صالح [illegible] فیمیون [illegible]
[illegible] صالح و فیمیون [illegible] خدا [illegible] نماز [illegible] فیمیون
و صالح [illegible]
[illegible] نجران [illegible] اهل نجران [illegible]
[illegible] اهل نجران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فیمیون [illegible]
خواب [illegible] فیمیون [illegible]
[illegible] فیمیون [illegible] فیمیون [illegible]
و این چه [illegible] فیمیون گفت این حق است و این دین که من دارم دین عیسی علیه السلام است [illegible]
نجران [illegible] این دین باطل است و این درخت [illegible]
[illegible] فیمیون [illegible] گفت [illegible] این دین [illegible] باطل است فیمیون گفت
اگر [illegible] این دین شما باطل است [illegible] فیمیون گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible]

هر با علیم و جمله اهل نجران [illegible] چون خلق نجران بقاعده خود بیرون رفتند [illegible]

رنگین و زیورهای [illegible] بیرون رفت [illegible] و حکایت [illegible]

نجران گفت [illegible] دعوی کرده است [illegible]

[illegible]

دست [illegible]

نجران چون [illegible]

[illegible] حضرت سید المرسلین [illegible] عیسی [illegible]

[illegible] کرده اند که ان مثل عیسی عند الله

کمثل آدم خلقه من تراب یعنی خلقت [illegible] آدم [illegible]

[illegible]

[illegible] کرده اند که و من حاجك فيه من بعد

ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءكم ونساءنا ونساءكم وانفسنا وانفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة

الله على الكاذبين یعنی ای محمد اگر جماعت نجران [illegible] قبول [illegible]

[illegible] فرزندان ما و فرزندان شما و زنان ما و زنان شما [illegible] نفسهای شما [illegible]

[illegible] حضرت سید المرسلین [illegible]

[illegible] حضرت خاتم النبیین [illegible] زنان و فرزندان [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین و حسنین و فاطمه صلوات الله علیهم از خانه بیرون آمد [illegible]

[illegible] حضرت امام حسین را در کنار خود [illegible] امام حسن [illegible]

در دست مبارک [illegible] حضرت فاطمه [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] سیدة النساء [illegible]

[illegible]

[illegible] فرمود که چون من دعا کنم شما آمین گویید [illegible]

[illegible]

روایت حمیدی

روی حمیدی می بینم که اگر از خدا درخواهند که کوه را از جای خود بردارد البته بردارد زنهار ای نصاری مباهله مکنید

که هلاک خواهید شد و از قوم نجران اثری باقی نماند حتی مرغان که در شاخهای درختان نشسته باشند [illegible]

و صلح کنید نصاری از مباهله پشیمان شده مراجعت نمودند و بصلح قرار دادند و جزیه قبول کردند صاحب کشاف [illegible]

آیه با آنکه حنفی مذهب است گوید که هیچ دلیلی قائم تر و روشن تر از این دلیل بر افضلیت [illegible]

اصحاب [illegible]

[illegible] سید المرسلین [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت سید المرسلین [illegible]

[illegible] معلوم است که [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام که خداوند عالم [illegible]

در جمیع حالات و کمالات [illegible]

سید المرسلین [illegible] اهل اسلام [illegible] حضرت سید المرسلین

افضل از جمیع انبیا است [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] افضل از جمیع انبیا باشد سؤال اگر کسی گوید

[illegible] افضل از انبیا [illegible] امیر المؤمنین [illegible] انبیا [illegible]

افضل [illegible] حضرت سید المرسلین [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

نباشد جواب گوییم که افضلیت آنحضرت بر انبیا [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

خداوند عالم امیر المؤمنین را [illegible]

از رواة عامه و خاصه [illegible] حضرت سید المرسلین چون امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین را [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

پادشاه [illegible] حضرت [illegible]

در جمیع حالات و کمالات حضرت خاتم النبیین [illegible]

بیرون کرده و بپرده عصمت کشیده گمراهی از مشاطه چشمهای ما مینا کشیده و در کتاب مواقف نقیصه در نفی نبوت انقلبت

شاه ولایت کرده و میگوید که مراد بانفسنا در این آیه نه همانا علی است بلکه جمیع اقربا و خدم که بمنزله نفس اند و اطلاق نفس بر ایشان

صیغه جمع که انفسنا است دلالت بر این دارد که صیغه جمع برای تعظیم شان آنحضرت است مخالف قوم نمود کرده زیرا که صاحب کشاف

و بیضاوی و صاحب کتاب سبیل المتقین و سایر مفسران عامه همه در سبب نزول این آیت آورده اند که مراد از ابنائنا حسن و حسین

و مراد از نسائنا فاطمه است علیها السلام و مراد از انفسنا نفس علی است زیرا که علی و محمد هر دو یکنور اند و در صحیح مسلم از عامر بن سعد

ابی وقاص مرویست که چون آیت مباهله نازل گردید حضرت پیغمبر علی و فاطمه و حسن و حسین سلام الله علیهم را طلبید و گفت اللهم

اهل بیتی هولاء پس همه اصحاب عبا اهل بیت پیغمبر شدند و دیگری را از مخالف و موالف یارای نسبت با ایشان نباشد چگونه جمع آمده تا

داخل نفس پیغمبر شوند سوال اگر کسی گوید که اهل بیت و آل پیغمبر شدند زیرا که معنی آل و اهل بحسب معنی فرق نباشد و حضرت

سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده اند که کل تقی آلی یعنی هر پرهیزکاری آل و اهل من باشند پس تمام سایر اصحاب و خواص

آنحضرت که متصف بصفت تقوی باشند داخل اهل بیت باشند جواب گوییم که وضع آل و اهل بحسب حقیقت مخصوص قرابت

و اطلاق آل بر سایر بنهج مجاز باشد زیرا که هر که متابعت دین و ملت کسی کند او را آل گویند مجازا چون آل موسی و آل

و آل فرعون پس کل تقی آلی از روی مجاز باشد برای آنکه مثلا اگر شخصی وصیت کند که مال او را با آل رسول الله دهند فقها حکم کنند

آنکه آل که صدقه بر ایشان حرام است مراد از عشیرت آنحضرت فرزندان فاطمه علیها السلام اند و اولاد فاطمه عشیره و اقربای

نزدیک پیغمبر اند بدلیل قول خداوند عالم که در خصوص ابراهیم فرموده که و من ذریته داود و سلیمان تا آنجا که فرمود و عیسی والیاس

کل من الصالحین چه عیسی علیه السلام ذریت ابراهیم نبود مگر از جهت مریم و بدلیل حدیثی که در کشف الاخبار از جابر بن عبدالله انصاری

مرویست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود که هر رسولی که خداوند عالم ذریت و فرزندان هر پیغمبر از پشت آن پیغمبر قرار داده

ذریت مرا از پشت علی گردانیده است و آل در عرف لغت عرب بمعنی اهل و اقربا است اگر حقیر امر مشکلی است گویند آل

گویند و بعضی گویند که سعیدی که ماننده آب سحر ابانا کرده و اگر مثل از ظهور شد آل گویند و اگر بعد از ظهور بود سراب گویند

و چون خیمه را نیز آل گویند و حضرت را نیز آل گویند و عترت در لغت بمعنی نافه مشک آمده و اصل و نبات درخت را نیز عترت

گویند و همین معنی مختار است و صاحب کتاب سبیل المتقین از عمر بن خطاب روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که

من و علی و فاطمه و حسن و حسین در حظیره قدس در گنبدی سفید که نام آن قبة المجد است یعنی گنبد بزرگواری است در زیر عرش

روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ما فرزندان عبدالمطلب چون جعفر و حمزه و علی و فاطمه و حسن و حسین سادات

اهل بهشتیم و باز از انس روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ما خاندان پیغمبریم ما را با هیچکس قیاس نباید کرد و بر من و آل

من صدقه حرام است و صاحب کفایة الطالب و حافظ ابو نعیم از علمای اهل سنت از ابو سعید خدری روایت کرده اند که فاطمه زهرا

صلوات الله

صلوات الله علیها در مرض رسول الله بر سبیل عیادت آمد چون آنحضرت را ضعیف و نحیف دید گریست آنحضرت فرمود که ای فاطمه

اهل بیت ما را بهفت خصلت فضیلت و منقبت داده شده است که بهیچکس داده نشده است از اولین که انبیا اند و نه آخرین

پیغمبر ما از اول انبیا است و بهترین انبیا است و او پدر تست دویم آنکه وصی ما بهترین اوصیا است و او شوهر تست سیم آنکه شهید ما

بهترین شهدا است و آن حمزه عم پدر تو چهارم آنکه از ما است آنکس که او را دو بال است که می پرد با آن دو بال در بهشت هر جا که خواهد

و او جعفر طیار است پنجم و ششم آنکه از ذریت ما است دو فرزند زاده که در این امت یکتا باشند و ایشان پسران تو اند امام حسن

و امام حسین علیهما السلام هفتم آنکه از نسل ما است مهدی این امت که عیسی در عقب او نماز کند بعد از آن آنحضرت دست بر دوش امام

حسین علیه السلام نهاده فرمود که از نسل این است مهدی این امت و در صحیح بخاری از جبیر بن مطعم مرویست که گفت من و عثمان بن

عفان بسوی رسول الله رفتیم و گفتیم یا رسول الله فرزندان عبدالمطلب فرزندان هاشم را نسبت بما یکسان میدانیم آنحضرت فرمود

عبدالمطلب و فرزندان هاشم هر دو یکی اند نسبت بما ایشان نسبت غیرشان نیست و حدیث و سایر احادیث بنی

هاشم و ذریت آنحضرت بشرف و کرامت از سایر صحابه ممتاز باشند و اگر نه حکم سایر صحابه مساوی میبودند خداوند عالم ایشان را حکم

ذوی القربی که خمس است مخصوص نساختی و ابن مغازلی در کتاب مناقب از ابن عباس روایت کرده که از حضرت سید المرسلین

صلی الله علیه و آله پرسیدند از تفسیر کریمه فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه یعنی آدم از پروردگار خود کلمات تعلیم

فرا گرفت تا توبه او را قبول کرد ابن عباس گوید که پرسیدند که آدم به برکت و وسیله کدام کلمات مقبول التوبه شد آنحضرت فرمود که

آدم علیه السلام این پنج نام را وسیله خود گردانید و گفت خداوندا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که مرا ببخشا قبول فرمان

پس معلوم گردید که مراد از اهل بیت رسالت همان صاحبان عصمت و طهارت اند که مردم مامور اند باطاعت و فرمانبرداری ایشان امیرالمومنین

و اولاد اطهار او است و خداوند عالم امر بمتابعت و پیروی ایشان امر کرده فرموده که و اتبعوا ملة ابراهیم حنیفا یعنی پیروی ملت

ابراهیم کنید و پیروی همه نبیان او کنید و چون ظاهر است که مراد از پیغمبر آخر الزمان از ذریت ابراهیم باشد که خداوند عالم امر بمتابعت

او نموده باشد بهیچکس سزاوار نباشد بجز ابراهیم منسوب نبود مگر علی بن ابیطالب و اولاد اطهار او پس آنحضرت مخصوص باشد

بدین آیت سوال اگر کسی گوید بجهت استحقاق که هر که منسوب بابراهیم باشد احتمال وصایت و ولایت داشته باشد پس عباس

که عم پیغمبر بود از نسل ابراهیم باشد او نیز احتمال خلافت دارد جواب گوییم اگر چه عباس از نسل ابراهیم است لکن نیکی در

خصوص وی نیست و دیگر آنکه عباس با آنحضرت مهاجرت نکرد و بدین جهت آنحضرت ... خداوند عالم در شان کسانیکه مهاجرت

نکرده اند فرموده که والذین آمنوا و لم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء یعنی آنان که ایمان آوردند و هجرت نکردند شما را ولایت ایشان

نباشد پس ثابت شد که ولایت با علی بن ابیطالب است پس ظاهر شد که هدایت کتاب منحصر شد در متابعت اهل بیت رسالت

و خاندان طیبین و طاهرین حضرت خاتم النبیین و خلافت رسول و نیابت ائمه در روی زمین مخصوص بامیرالمومنین علیه السلام

و اولاد طاهرین او است سوای این دعوی نمودن همچون راه اهتمام است اظهار مخالفت سنت پیغمبر است جعلنا الله
و ایاکم من المحبین لعلی و اولاده المعصومین و عترته الطیبین الطاهرین و لعن الله من خالفهم الی یوم الدین

عقیده دویم در بیان دلایل بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام از آیات و اخبار که خاصه و عامه باتفاق فریقین در کتب خود ذکر کرده اند
بدانکه آیات و روایات متواتره مشهوره بین الطرفین که دلالت بر خلافت شاه ولایت دارد در رسائل [illegible]
و مستنبط است محال است که ابر تیره عقیده مخالفان و معاندان در روی آفتاب جهانتاب خلافت آن سرور دین و دنیا تواند
پوشید و علمای اهل سنت رسالت از آیات بینات کتبی چند در بیان امامت آنحضرت ذکر کرده اند و سیصد هزار حدیث بطریق
متفق بین الفریقین در امامت آنحضرت وارد شده و مشهورترین اخبار و آثار که شعشعه اشتهارش بر جمهور دل مخالف و مؤالف
تابیده و صیت آثار اخبارش تمامی اقطار و اطراف عالم رسیده و حدیث متواتر در غدیر است که در ثبوت و وضوح چون
آفتاب جهانتاب اظهار و اشهر از سایه شبه حور گردانیده و ثمره طیبه اش شجره مبارکه نبوت بر خاص و عام رسیده و بتصدیق آن
از طریق عامه وارد شده و در بنا اهل سنت کتابها و مجلدات در تفصیل آن حدیث جمع نموده اند چنانچه شیخ عمر محدث علاء الدین
بن کثیر شامی شافعی در تاریخ کبیر در ترجمه محمد بن جریر شافعی ذکر کرده که او را کتابیست مشتمل بر دو مجلد که احادیث غدیر خم را در آن
جمع کرده و نقل نموده که ابو المعالی جوینی شافعی که مشهور است بامام الحرمین تعجب میکرد و میگفته که در بغداد مجلدی در دست صحافی
دیدم در پشت آن نوشته بود که مجلد بیست و هشتم از طرق من کنت مولاه فعلی مولاه و شیخ محمد جزری شافعی که از اکابر اهل
حدیث اهل سنت است رساله مشهوره در تواتر حدیث غدیر دارد و از ابو علی عطاری همدانی منقول است که میگفته من آن حدیث را
از دویست و پنجاه طریق روایت دارم و آنچه بتتبع بر بنده بی بضاعت ظاهر گردیده زیاده بر چهل طریق از طرق مخالف بمضمون این
حدیث را مشاهده کرده ام از کتب صحاح عامه چون صحیح مسلم و بخاری و صحیح نسائی و ابو داود و مسند حنبل و کتاب مناقب ابن
مغازلی و کتاب سلسلة المتعبدین و کتاب کفایة الطالب و تاریخ محمد بن اسحق جریری و تفسیر ثعلبی نیشابوری و کتاب ابن طلحه
و کتاب حلیة الاولیا که تصنیف حافظ ابو نعیم است و غزالی در کتاب سر العالمین و کتاب زاد السایرین که تصنیف محمود بن محمد
الطالبی الرکنی و کتاب سنن ترمذی و کتاب مناقب خوارزمی و کتاب فردوس الاخبار شیرویه الدیلمی و کتاب مناقب ابی بکر احمد بن
موسی بن مردویه و سایر رسایل اهل سنت و همگی ادعای تواتر نموده اند پس اگر جمعی از گمراهان امت و معاندان بد بدعت
در جاده جحد و معاندت پا بر جا [illegible] ظلمتکده غلو [illegible] کار از علاج [illegible]
شجره کثیر الاثمار [illegible] امامت سرور اتقیا و سردار [illegible] صاحب روز غدیر و صاحب ذو الفقار [illegible]
باد و ابن طلحه در کتاب [illegible] که حدیث غدیر را [illegible] نقل کرده اند از آنجمله عمر بن خطاب و براء بن عازب
و سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبید الله و عباس و عبد الله بن مسعود و حضرت سید الشهدا الحسین بن علی و عمار بن یاسر و ابو ذر غفاری

و ابو ایوب

و ابو ایوب و عمر بن عمر و عمران بن الحصین و زید بن الحصین و ابو هریره و جابر بن عبد الله و ابو رافع مولی النبی و جریر بن عبد الله
و انس بن مالک و حذیفة بن اسید الغفاری و زید بن ارقم و عبد الرحمن بن عمر و یعلی و زید بن شراحیل و عامر بن لیلی [illegible]
بن حمزه و وحشی بن حرب و سعد بن عباده و عمرو بن شراحیل و جابر بن سمره و مالک بن حویرث و ابو ذویب شاعر و عبد الله بن
ربیعه و ملخص این حدیث آنست که چون حضرت خاتم النبیین ص از طواف حجة الوداع فارغ شد عازم مدینه گشت جبرئیل علیه السلام
نازل شده پیغام الهی رسانید که علی بن ابی طالب را امام انام گردانید و عهد امامت و بیعت خلافت او را بر جمیع مکلفین لازم
گردان و پیغام من به بندگان برسان و بگو که علی بنده من و خلیفه پیغمبر و جانشین اوست و طاعت او مقرون طاعت و مخالفت او
مخالفت پیغمبر است و منکر خلافت و معاند امامت او باشد در زمره کفار و در سلسله فجار باشد حضرت سید المرسلین از شرف
خلوت [illegible] این اسرار [illegible] مصالح حفظ الهی که در خبر آن حبل المتین بطریق [illegible] امانت [illegible]
بود تمامی اسرار در جریده معالم مرتضوی اندراج داده و با جناب ولایت مآب [illegible] این اسرار ربانی را برشته تقریر [illegible]
در آورد و عایشه [illegible] صادره بابن النبی [illegible] و در تحقیق آن از حضرت رسالت مبالغه بسیار نموده آنحضرت
در اخفای این راز بعایشه نهایت اهتمام فرموده تصریح کرد که اگر [illegible] آگاه سازم [illegible] افشای آن نموده خلاف امر من نموده
[illegible] در زمره کفره داخل گردی و چون عایشه باخبار نبوی [illegible] جبرئیل را امر الهی بخلافت امیر المؤمنین مطلع گشت مبالغه بسیار
در باب اخفای آن حکایت اعتبار نموده همان لحظه حفصه دختر عمر را خبردار کرده و باتفاق عمر را آگاه گردانیدند و مضمون کل سر
جاوز الاثنین فهو شایع از عمر با ابو عبیده جراح و عبد الرحمن بن عوف خبر رسید و در مدینه باقی منافقان این خبر منتشر گردیده
منافقان [illegible] اندیشه ها نموده [illegible] الامر را [illegible] تعلیم شیطانی [illegible]
قرار گرفته که چون در راه عقبه [illegible] سید المرسلین بعد انعام رسید [illegible]
[illegible] شاید [illegible] رسید و موجب هلاک او گردد و چون [illegible] منبر و خاطر حضرت
سید المرسلین پیغام جهان [illegible] بر لوح [illegible] عایشه [illegible] و الله مجاز [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] حضرت [illegible] رسانید بعد از آن [illegible] مسافت [illegible] مدینه مطهره [illegible]
[illegible] منزل [illegible] جبرئیل علیه السلام نازل شده فرمود که [illegible]
[illegible] الیک و [illegible] که [illegible]
این [illegible] اهتمام الهی بر خلافت آنحضرت [illegible]
[illegible] رسالت [illegible] موضع موسوم بغدیر خم
[illegible] جبرئیل [illegible] امر مذکور فرود آمده این آیه آورد که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان

و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس یعنی ای پیغمبر برسان به بندگان من آنچه از خدای تو نزول

یافته و اگر بجا نیاوری آنچه مراد است به بندگان نرسانده پس تبلیغ رسالت نکرده باشی و اگر ترا از منافقان ترسیدن [illegible]

باشد خداوند عالم حافظ و نگهبان تست از شر ایشان بنابراین حضرت سید المرسلین صلعم در میان جماعت [illegible] که با آنحضرت [illegible]

فرود آمدند و هر کس [illegible] بود امر شد که هر که [illegible] بود بر گردد [illegible] و منبری از جهاز شتران

بابیضع از احجار [illegible] الاختلاف الاخبار [illegible] آنحضرت بر بالای آن منبر بر آمده خطبه [illegible] مشتمل بر حمد و ثنای الهی [illegible]

[illegible] خطبه آنحضرت [illegible] کتاب [illegible] شرح [illegible] ندارد [illegible] مشتمل بر فواید بسیار [illegible]

[illegible] لیکن برای تفریح دل مؤمنان و بشارت [illegible] مقصود [illegible] ذکر [illegible]

که آنحضرت خطاب [illegible] کرده [illegible] که ای گروه [illegible] میان [illegible] خداوند عالم

[illegible] فرموده از برای شما [illegible] در امر دین [illegible] که طاعت او فرض است بر جمیع مهاجرین و انصار

[illegible]

[illegible] مخالفت [illegible] اطاعت او فرض است [illegible]

[illegible] مخالف او ملعون [illegible] و مرحوم [illegible] حکایت

[illegible]

[illegible] علی ولی و امام شما است [illegible] خداوند عالم و بعد از آن امامت [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible] اولی بالمؤمنین

من انفسکم [illegible]

[illegible] من کنت مولاه

فهذا علی مولاه [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible]

[illegible]

الانصاف

الانصاف [illegible] مولی [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] رسول الله

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] سید المرسلین [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] سید المرسلین [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible] من کنت مولاه فهذا علی مولاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] السلام علیک یا امیر المؤمنین [illegible]

مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه [illegible]

در نعت این اکر گفته و ثنا ثابت از حضرت رسالت پناه طلبیده قصیده نظم کرده خواند و عمرو عاص با اخلاص هم در آن روز قصیده
گفت و از آنجمله در کتابهای خاصه نقل شده و چون ذکر شده که بآل محمد عرف الصواب و فی ابیاتهم نزل الکتاب و بعد از ذکر اسم
مبارک آنحضرت و اتیان بعضی از القاب العالی نسبت بتکرار نیست قد فرض سیفه کبیعة یوم خم معاقد من الیوم الرقاب
یعنی جای تحل قرن و آمدن شمشیر او گردن مردم است و تحل بیعت روز غدیر گردن است یعنی قائل نمودن بر گردن مردم لازم است
و در وجه که منصور شمشیر این باشد که بجای تیغ او بر گردن مردم یعنی زمره کفره موجب آنست که ایشان بود بیعت او نیز بر گردن
مردم لازم شد و لیکن وای روشن نشده و این حکایتی است که خالی از معنی نیست که اگر جماعت روز غدیر نفاق نمیداشتند
و فرموده خدا و رسول از روی صدق و خلوص نیت اطاعت می نمودند بعد از دو ماه از وفات غدیر مخالف حرف نموده بیعت
اله و ترددات جبرئیل و صحابهای نبی از فراموش نکردندی و از ابن عباس و حذیفه و ابوذر رحمهم الله ذکر شده که بعد از اتمام
روز غدیر هنوز اهل بیعت متفرق نشده جبرئیل علیه السلام نازل شده آیت مبارکه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا را برای بشارت آنحضرت و حاضران روز غدیر بلکه بشارت کل عالمیان آورد
بآنکه تکمیل دین اسلام در امروز شده و نعمت الهی در امروز بر بندگان اتمام یافته و رضا و خوشنودی خداوند عالم از دین اسلام
در امروز شده و نعمت الهی و ارزمره مسلمانان در امروز حصول یافته و از سیاق این آیت هدایت معلوم گردد که واجبات
و دینیه خواه از اصول و خواه فروع باشد نزد خداوند عالم مثل امامت و ولایت علی بن ابی طالب نبوده اکمال دین و اتمام نعمت
رب العالمین بر زمره مکلفین منوط بامیری و سرداری و صاحب اختیاری آنکه دایره ولایت و سرکرده سلسله امامت و هدایت
اوست زیرا که صحت عبادات واجبه و مندوبه موقوف بولایت لازم الهدایت اهل بیت رسالت است و تارکان ولایت
در زمره کفره و جاحدان اوامر رب العالمین و اعتقاد بولایت ایشان و محبت و مودت خاندان ولایت و امامت ایشان
داشتن با ترک واجبات ایمان باعث آمرزش و موجب مغفرت باشد چنانکه مفاد اکثر احادیث و آیات است و بعد از نزول
آیه السابق الیوم اکملت لکم دینکم ظاهر و هویداست که مراد آنحضرت از مولی اولی بتصرف در امور مسلمانان باشد و حرف اعتراض بعضی از
معاندان که سبیل کوری در دیده دل ایشان راه گرفته و انوار چراغ معرفت از ظلمت جهل و عناد با اهل بیت رسالت خاموش گردیده و گویند که
اگر خلافت علی از جانب خدا باشد چرا حضرت خاتم النبیین ص اظهار او در روز غدیر و در میان مردم در شهر احکام نفرموده تا بر همه
خلایق ظاهر گردد و اظهار آنحضرت ولایت علی را بمثابه کار در زدیت که پنهان کنند از درجه اعتبار ساقط و از حیز سوال بیرون است
زیرا که مثل این اعتراض از ارباب اعتراض وارد است که هرگاه خداوند عالم گوید که چرا در بیان وجوب نماز اقیموا الصلوة گفتی و شرح
نکردی که فرایض چند و سنن چند است و شیخ فاضل باقی عبدالجلیل رازی در جواب آن نامه فرموده که اگر اظهار امر ولایت
امیرالمؤمنین علی از باب ارزی ... و جهالت که کار خدایی در وادی مقدس در شب تار و باران که بر موسی علیه السلام اظهار و

از حجره و بعد

از حجره مبارکه گردد و در آن باشد چرا این نامی و لا اعتراض بر خدا نکرده که کلام بغیر از دری و اندایا فاعل شده از آنکه موسی شب
سمعت و معرفت امام علی زیاده بر این نامی بر خدا و خلاف فاضل عضد ایجی است که موافق گویند که حدیث غدیر را اکثر اهل
حدیث نقل نکرده اند پس بصحت نپیوسته و استدلال بر آن شیعه تمام نتوان نمود فرقه ناجیه امامیه بر فاضل گویند که آنچه
حدیث اگر چه کسی آنحدیث را نقل کرده باشند و در کتب صحیحه ثبت نموده باشند برای احتجاج و استشهاد ما کافی نیست و دیگر
فاضل گوید که علی در روز غدیر همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله نبود بلکه در یمن بود فرقه ناجیه گویند که در صحیح بخاری چند جا ذکر شده و کرمانی
مکرر آمده و با رسول الله حج گذارده و قربانی کرده و در آن حج بجهت علی قربانی فرستاده و قربان نکرده که مصطفی صرف نفی آن کس که فاضل متکلم
مکابره آنکه کند از غفلت اهل سنت مبرا باشد و دیگر فاضل گوید که اگر صحت آنحدیث مسلم داریم اما اکثر راویان حدیث ذکر
الست اولی بالمؤمنین من انفسهم روایت نکرده اند فرقه ناجیه گویند که غرض تواتر صحت حدیث است که اکثر راویان
آنرا روایت نکرده باشند با وجود این کلام اکتفا نمودن جایز نیست چنانکه زید بن ارقم و براء بن عازب انصاری و ابن عباس و سلمان روایت
کرده باز فاضل گوید که مولی در این حدیث بمعنی ناصر است بدلیل آخر حدیث که اللهم وال من والاه فرقه ناجیه گویند که اول
حدیث که الست اولی بالمؤمنین است مقدم و تمهید کلام است تا دلالت کند بر آنکه مولی بمعنی اولی بتصرف است حمل
آخر حدیث که من کنت مولاه باشد حمل کردن بر اول که مقدمه و تمهید است اولی و اصوب از قول شده و باز فاضل گوید که مولی
در کلام عرب بمعنی اولی نیامده فرقه ناجیه گویند که قول خداوند عالم شاهد بمعنی است که مولی بمعنی اولی آمده چنانکه فرموده
مأویکم النار هی مولیکم یعنی جای شما ایمان نفاق آتش است که آن بشما اولیست و اگر گویند که مولی در هی مولیکم مقرون مال
و عاقبت الامر است بغیر مذهب المصیر گوییم که این تصریح اهل اسلم نیست زیرا که مولی در ... مفهوم مدار
از ارکسند ... از ارکسند ... بحساب ... ناصر اولی بتصرف ... بمعنی مقرون مآل و عاقبت الامر قطعا نیامده است
و باز فاضل ... مثل الفریق ... تجل خشیت ... اجوانی و عذر گویند
بگیرد از حضور راضی کنند گویند اگر چه مسلم داریم که مولی بمعنی اولیست بدلیل صحیب برانکه مراد از اولی اولی بالتصرف است
بلکه جایز است که مراد از آن اولویت باشد در امری از امور چنانکه خداوند عالم فرموده است ان اولی الناس بابراهیم للذین
اتبعوه یعنی بدرستی که سزاوارترین مردمان بابراهیم علیه السلام آنکسانند که اتباع او کرده اند در این اولویت بابراهیم نشاید که
از جهت قرب باشد از جهت اتباع و اختصاص تواند شد و اولی بتصرف اینجا مراد نیست فرقه ناجیه گویند که دلیل بر آنکه اولی بار
مراد است قرینه من انفسهم نیست چه این قرینه محقق میشود که مراد از اولی در این حدیث جز اولی بالتصرف نیست مراد اولویت
در امری از امور بنا بر آنکه مردان اولی بودن از نفس ایشان بغیر اولی بالتصرف بودن ایشان بهیچ معنی ندارد چنانکه در آیت
دال بر این آیت انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی حاکم

شما داود اولیا بتصرف در امور شما نیست مگر خدا و رسول او و آنکسانی که ایمان آورده اند و نماز بجا می آورند در اثنای نماز و حالت رکوع زکوة می‌دهند
سبب شد دلیل معنی اولی بتصرف امت و اتفاق جمیع مفسران از عامه و خاصه شده بر اینکه این آیت در شان امیر المؤمنین علیه السلام
نازل شده چنانکه صاحب کشاف که عمدۀ علمای اهل سنت و متعصب مذهب سنی و متعصب و علامۀ نیشابوری که شافعی مذهب است و حافظ
ابونعیم در کتاب حلیه و صاحب زین العبد و ثعلبی و صاحب مسند احمد حنبل و مناقب ابن مغازلی و صحیح نسائی و سایر مفسرین عامه ذکر
نزول آیت ذکر کرده اند که روزی سایلی در مسجد مطهره نبوی باتفاق اصحاب مشغول نماز شده بود که شخصی فقیر بهیات درویشان
مسکین گرسنه آمده چیزی سوال نمود و هیچکس از اصحاب بدو چیزی نداد و حضرت ساکت بود او ایشانرا نیز بگفت انک
محروم واماند ... بر فلک حاجت بیار کاه قاضی الحاجات نموده رو بدرگاه رحیم ... گردانیده بزبان مسکنت ... اصحاب نمود
میگفت الهی تو میدانی که در مسجد پیغمبر تو سوال کردم محروم گردیده و خاک ... بر سر و روی ... چون عبارات
با سامعه مرتضوی رسیده با اشارت خفیه درویش را طلب نموده انگشت مبارک را که آن در حالت رکوع بود در ویش معلوم شد که خوش
آنحضرت ... انگشتر آنحضرت را از دست او بیرون آورد و خوشدل و فرحناک از مسجد بیرون آمد و بعضی از بزرگان
اهل سنت و جماعت ... در کتاب ... العالمین تصریح نموده که انگشتری که حضرت امیر المؤمنین بسایل داده خاتم
که در آن ... سلیمان بود ... اخر الزمان نمود ... آنحضرت شاه ولایت عطا بخشیده الغرض
بسایل که ... علیه السلام بود ... چون حضرت رسالت ... از نماز فارغ شده بر تصدق مذکور واقف گردید و روی بجانب آسمان
نموده ... عبارات ... مشتمل گردانید که ... موسی
که ... و ... برادر ... و ... ثابت ... قبول ... موسی ... بیرون
بود ... موسی ... انبیا ... بود ... علی
از اهل من که برادر ... سایل ... مسلمانان ... صاحب
من کرد ... آنحضرت تمام شده جبرئیل علیه السلام نازل شده این آیت را ... انما ولیکم الله برای بشارت
دعای آنحضرت نازل گردانید و این آیت با اعتراف ... دست ... امیر المؤمنین ... و اظهار
مناقب ... شاه ولایت ... این آیت ... خداوند عالم ... رسول الله ... وصف ... آنحضرت ... گم
مذکور توصیف نموده ... اهل اسلام ... علوم ... الله ... صاحب ... رسول الله ... مطلع
داوای بتصرف ... مسلمانان امیر المؤمنین علیه السلام ... بوده
از امر و نهی ... آنحضرت ... علامه نیشابوری
بعد از ذکر ... و امثال ذلک ... طاعت ... نماید

رسالۀ آن

بآن اینکه ... ابن ابیطالب ... الصفات الانبیا ... جمیع ... تعظیم ... برای ... الفعل ... ترکیب
... الله علیهم ... در حین نماز و حالت رکوع ... بسایل داده اند ... افعال
المجمع ... علیه السلام ... الناس فی مثل فعله ... الفاضل ... جمیع ... رغبت نمایند
بمثل ... امیر المؤمنین ... صدقه داده ... آنحضرت ... آنکه ... ثبوت
... مردم ... عابد ... مثل فعل ... آنحضرت ... امکان ... عمل
از غیر علی بن ابیطالب ... خلفای ثلثه ... عمر بن الخطاب ... در حین نماز ... تصدق
کردم ... بمن نازل شود ... این آیت ... سایل ... چون ... حاضر شود
و در حالت رکوع انگشتر از دست من بیرون کن بسایل ... عمر در حالت نماز ... مردم ... دست
بر انگشتر ... بسایل ... انگشتر ... بیرون آرد ... چنان ... انگشت ... عمر ... سایل ... عثمان
از ... حقه ... واولی بالتصرف
عبارت ... ولی ... معنی ... این آیت ... معنی ... که حصر ... کلمه
انما ... ثابت ... حضرت رسالت ... مصطفی ... جمیع مومنان ثابت است ... نکه
خداوند عالم فرموده که والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یعنی جمیع مومنان ... بر ... دلی
... اولی بالتصرف ... امام ... مقام ... سید الانام ... عام ... که ولی ... این آیت بمعنی
... اینچنین ... ابن الان که ... علی علیه السلام امام و اولی بالتصرف ... در حالت حیات رسول
و این معنی ... حضرت رسالت امیر المؤمنین ... حیات ... امام المتقین و امام الغر المحجلین و امام
الاولیا نامیده چنانکه حافظ ابونعیم در کتاب حلیه ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... علی ... مرحبا
بسید المسلمین و امام المتقین ... علی بن ابیطالب ... سید ... مسلمانان ...
و صاحب کتاب ... الاخبار از انس بن مالک روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرموده ... علی بن ابیطالب ... یوم
او و در مسند احمد حنبل ... روایت ... در کتاب مناقب ... عمار ... در جمل
در جنگ ... کرده ... معرکه ... علی ... از ... ابن ... عمار ... علی کرده
گفت ... علی ... سنة ... جنگ ...
از ... رسول صلی الله علیه و آله ... علی ... قاسطان و مارقان
و منصور ... آنحضرت ... علی ... هیچ جا

واشال این احادیث در کتب اهل خلاف بسیار است که دلالت میکند بر امامت آنحضرت در حین حیات حضرت رسالت
و هر یک در جای خود بتفصیل ذکر خواهد شد و قاضی را چون زبان تکلم بسبب این اعتراض لنگ گردیده از راه معاندت با صاحب
خلافت و امامت [illegible] اعتراض دیگر رفته در مواقف که ولی در آیت بمعنی اولی التصرف نیست زیرا که
در آیت قبل از این آیت و آیت بعد از این آیت ولی بمعنی ناصر و محب آمده [illegible] آیت قبل این است که یا ایها الذین
آمنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض یعنی ای مومنان باید که [illegible] یهود [illegible]
دوست و ناصر خود [illegible] آیت بعد این است که ومن یتول الله ورسوله والذین آمنوا فان حزب الله
هم الغالبون هر که محب و ناصر خدا و رسول و مومنان باشد غالب خواهد بود پس آیت انما ولیکم الله باید که ولی بمعنی محب
و ناصر باشد برای [illegible] کلمات [illegible] نظم [illegible] جواب [illegible] غلط [illegible]
که آیت انما ولیکم الله با آیات مقدم نازل شده بلکه آیات قرآنی منجم و متفرق فرود آمده است [illegible]
سابق و این آیت [illegible] واسطه است قیاس این آیات با آیات سابق و لاحق قیاس مع الفارق است [illegible] قاضی [illegible]
[illegible] گویند که الذین
آمنوا جمع است [illegible] علی [illegible] سستول [illegible] مراد از الذین
آمنوا علی است [illegible] قاضی [illegible]
[illegible] اهل سنت [illegible] کرده اند که این آیت مخصوص علی است [illegible] جمع [illegible]
برای تعظیم آنحضرت است [illegible] مخالف اصحاب [illegible] معاندت و مخالفت با اهل بیت رسالت [illegible]
[illegible]
[illegible] ساکنان خانقاه ابوبکر [illegible] عثمان [illegible]
قاضی رعایت [illegible] مذهبی [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] مراد از الذین آمنوا علی است [illegible] امیر المومنین [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] الفضل المقدم [illegible]
قاضی [illegible] خانه [illegible]
[illegible] علی است [illegible] امیر المومنین [illegible] انگشتری [illegible] سایل در اثنای نماز
[illegible] فعل کثیر کرده [illegible] مبطلان نماز [illegible] اصحاب [illegible] آنحضرت [illegible] انگشت
مبارک در اثنای نماز اشارت بسایل کرده سایل خود انگشتری [illegible] بیرون کرده [illegible]

گردن [illegible]

گردن [illegible] شده که باعث فعل کثیر [illegible] قاضی [illegible] سایل جبرئیل بوده [illegible] جبرئیل
[illegible] عبادت [illegible] اعتراض [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] قاضی [illegible] اعتراض کند پس ظاهر شد که مراد از ولی و مولی اولی التصرف
و صاحب اختیار کل [illegible] امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب الدین و قاید الغر المحجلین امام المشارق
والمغارب مطلوب کل طالب اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب است و چون قصه یوم الغدیر [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] حارث بن نعمان [illegible] صاحب تفسیر ثعلبی روایت نموده [illegible]
که از قبایل معتبر عرب بوده و حارث از جمله سرداران بنی فهر بوده [illegible] شنیدن این قصه [illegible] باتفاق جمعی از
عشایر [illegible] بجانب مدینه مقدسه روان گردیدند و چون داخل مدینه شدند حارث [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible]
[illegible] محمد [illegible] و سایر واجبات [illegible] قبول [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] علی [illegible]
آنحضرت [illegible] این امر [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
شنیدن آن [illegible] آسمان [illegible] العذاب [illegible] الملعون [illegible]
که سنگی از آسمان [illegible] جبرئیل نازل شد این سوره
[illegible] سال سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله [illegible] سوال نمود [illegible]
[illegible] واقع شد [illegible] این سوره در کتب اهل خلاف [illegible]
[illegible] العالمین [illegible]
[illegible] غزالی [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] غزالی [illegible]
[illegible] آن [illegible] نقصان [illegible]

ازوی واقع گردیده و در کتاب الوفا سبط ابن جوزی که از علمای عامه است گفته که امام غزالی که از سر العالمین نقل کرده که گفتار
و این غزالی دلالت بر کفر عمر کند و از احادیث اهل سنت و اکابر رشده که در روز غدیر چون حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام را نصب کرد عبدالله زبیر نقل میکرد شیطان صیحه کشید و جمیع لشکریان وی جمعیت نمودند گفتند ای بزرگ ما
چه شد شیطان گفت امروز علی بن ابی طالب بامامت منصوب گردید باعث گمراهی بازار ما کرد بعد در استحکام عهد ابوبکر گفت
که نظر کن بر چشمهای عمر که در وی میرود از بدعتهای ربوا ایشان و عصبیت کینه ایشان آمده و در جمیع بسر عم او که امیر المؤمنین
و خلیفه سیگردانند بار عمر گفت ای ابوبکر اگرچه امروز امیر گردید نهایت دایم که امارت و خلافت بکیست چون صدای کرد نفاق
شیطان بر گوش شیطان رسید خوشحال گردید و فرمان شد از شادی بود زیرا که نفاق از ایشان شنید که باعث رواج کار
ما باشد و چون عمر و ابوبکر چشمک بر آنحضرت در روز غدیر میزدند جبرئیل این آیت فرود آورد اِنْ يَكَادُ الَّذِيْنَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُوْنَكَ
بِاَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُوْلُوْنَ اِنَّهُ لَمَجْنُوْنٌ وَمَا هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعٰلَمِيْنَ یعنی یا محمد بدرستی که نزدیک بود که بچشمهای
کافران و منافقان ترا از پا بلغزانند بچشمهای خود وقتی که شنیدند امامت علی بن ابی طالب را و میگفتند یا محمد که تو از میل و دیوانگی
و فرط عطای محبت بعلی بن ابی طالب نسبت امامت و خلافت علی امروز بکرار و جهد نمودی که در روز الست ابلاغ آن کردیم
پس هرکه دیده انصاف بسبیل عداوت نپوشیده و بشیر از پستان مادر تعصبات نکشیده و از چاشنی جهل و عناد نچشیده
داند که تقدیم ابوبکر بر علی در باب امامت و خلافت از بیت ابوبکر بدان بر روی آفتاب علم ثابت و عیان است سیما این جماعه
از ابیت بر ابری و محلّ اولی روباه و محلّ کار شیر است بر شیر ابد و رو بدشمن کجا چه بار او بود و روباه بار از در برابر نجه شیر شیر که قدم جرأت
گذارد و ابوبکر را در امامت بتقدیم رسانند با قهرمان عقل و نقل درست که سیان گردد و شمشیر ذوالفقار جان گداز شیر جدا گشا
گردد و دشمن محیل برین مثنوی جلال الدین رومی که مشهور بمولوی است غایت مشی با این روز روان و اظهار عداوت اهل
خاندان از روی انصاف گفته نو بنا بر کی علی را دیده از آن سبب غیر را بر وی گزیده و چون در روز غدیر بگوش عالم رسید
امیر المؤمنین علیه السلام منصب جلیل القدر خلافت و امامت و خلعت ریاست لعنت خطابات نهایت رتبه سرافراز گردیده منافقان را
مرض نفاق بتلاطم آمده و مشکی مرض ذات الصدر حسد و کینه در سینه منافقان ناخت آورده و عساکر ذات الجنب غضب و غیضه
اطراف وجوه انسان ایشان را گرفته بهیچ گونه خلاصی نمی بینند و از این جهت جگر ایشان معاند نزاع گرفته عاره مرض کفر و نفاق را
بر ایشان اراده رسیده شاد و انتقام در آمدند و چون از آن رسیت بود که کار طغیان نور وجود و چراغ دود و دمان بنی عدنان کشید چهارده
نفر از ایشان که ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و عبدالرحمن و سعد بن ابی وقاص و معاویه و عمرو عاص و ابو عبیده و ابوموسی اشعری و مغیرة
بن شعبه و اوس بن حدثان البصری و ابوهریره و ابو طلحه انصاری بود با هم اتفاق نموده و هم قسم شدند که اگر فرصت یابند آنحضرت را
هلاک سازند و اجتمع در عقب و کشف صدر شان بود تا آنکه حضرت سید المرسلین مدینه را بنور قدوم خود منور گردانید

و اراده غزوه

و اراده غزوه تبوک کرد و امیر المؤمنین علیه السلام را در مدینه خلیفه و جانشین خود کرد و در این جمع منافقین باقی مرض نفاق کرده
و مخلص انبوه افزون که مرکب از آیات و روایات است که دلالت بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام دارد و جهت که بیهقی از سلم روایت کرده
ترمذی و غیره از علمای حدیث روایت کرده اند از ابن عباس که حضرت سید المرسلین بغزای تبوک رفت امیر المؤمنین علیه السلام
در مدینه گذاشت علی علیه السلام گفت یا رسول الله مرا با زنان و کودکان میگذاری آنحضرت فرمود که راضی نیستی که از من بمنزلت
داشته باشی که هرون از موسی داشت و حدیث اَنْتَ مِنِّيْ بِمَنْزِلَةِ هَارُوْنَ مِنْ مُوْسٰى اِلَّا اَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِيْ آنحضرت بر زبان
معجز بیان جاری گردانید و تبوک قلعه بود در راه شام و بسیار دور امیر المؤمنین علیه السلام را در مدینه گذاشت از خوف بهم الم ایمان
در مدینه بر اهل و عیال خود قایم مقام گذاشت و فرمود که الله تعالی من وعده داده است که تبوک را فتح کنم که غنیمت بی کلفت
و مشقت از آن فتح خواهیم کرد و امیر المؤمنین علیه السلام در حین غزوه آنحضرت سید المرسلین متخلف شده و مکرر الغرض الشیطان بر زبان
و بطعن کشاده و مکر علی را در حساب زنان و کودکان کرد چون امیر المؤمنین علیه السلام این سخن از منافقان شنید سلاح و درع پوشیده و کوفته
شده در اول منزل با آنحضرت سید آنحضرت فرمود که چون موسی بکوه طور میرفت هارون را قایم مقام خود کرد و از خدای کریم
خدا وند عالم در کلام مجید خود از موسی حکایت میکند که بهارون گفت اُخْلُفْنِيْ فِيْ قَوْمِيْ وَاَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيْلَ الْمُفْسِدِيْنَ
یعنی خلیفه من باش بر قوم من و اصلاح کن بر بنای اسلام و پیروی راه اهل فساد و مکن یا علی تو از من منزلت داری که هارون
از موسی داشت مگر آنکه فرق اینست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود و بطریق دیگر صاحب سلسلة المتقین گوید که پیغمبر
در غزای تبوک از مدینه بیرون فرمود و امیر المؤمنین گفت یا رسول الله من همراه تو خواهم آمد آنحضرت فرمود که نه امکان تو در کار است
پس علی علیه السلام گریست حضرت سید المرسلین فرمود که اَمَا تَرْضٰى اَنْ تَكُوْنَ مِنِّيْ بِمَنْزِلَةِ هَارُوْنَ مِنْ مُوْسٰى اِلَّا اَنَّهُ لَا
نَبِيَّ بَعْدِيْ لَا يَنْبَغِيْ اَنْ اَذْهَبَ اِلَّا وَاَنْتَ خَلِيْفَتِيْ یعنی یا علی نمیخواهی که تو از من بمنزلت باشی که هرون از موسی
داشت مگر آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود که شاید که من بجای بروم الا که تو قایم مقام و خلیفه من باشی و این اخبار
چند فایده ظاهر گردد اول آنکه نص صحیح است بر خلافت و امامت آنحضرت دوم بیان اخوت که فرموده الحق بنا بر آنحضرت در شاه
ولایت منعقد شده که از اخوت هرون ابوی ظاهر کرده سیم آنکه اظهار رتبه مرتضوی که اگر کسی بعد از زمان رسالت در مرتبه
نبوت ممکن بودی در بارهٔ شاه ولایت تحقیق یافتی چهارم آنکه بنا بر فرض نبوت بر ای آنحضرت اگر ممکن میبودی خلافت
و نیابت بطریق اولی جایز باشد پنجم آنکه چون اخوت و خلافت هرون در حیات موسی علیه السلام بود خلافت آنحضرت
نیز در حال حیات حضرت سید المرسلین بوده لیکن تصرف در امر خلافت و کفایت امور کافه خلایق در بارهٔ آنحضرت بود و بعد
بر آنکه حضرت رسالت پناه بار کاه وصال متوجه اورنگ قرب اتصال شدند و قاضی عامی را بجهت که اتفاق ثقلین
و اجماع طایفتین است سر آسیمه و حیران کرده بغبار وسوسی ابوبکر دیده انصاف را کور و بی نور کرده و در جواب گفته که اگر

چهره صبا از رو چیره شسته بکلمه فاحشه سالکان هیئت اللطف نسبت او ابو اهل مخالفت شورا انداخته و بنابر قانون لکم اکبر شتم بکوه
کبری محمد ابو بکر مانند عائشه از در هوای عمر کشیده عثمان را بالکلیه از خویش مقدار بعرض در آورده گویند که علی خلیفه پیغمبر شد در حین
رفتن بغزای تبوک چنانکه هارون خلیفه موسی شد در حین رفتن بکوه طور پس خلافت حضرت جمیع منازل را اعم و شامل نباشد
برای آنکه از جمله منازل هارون یکی برادری و یکی پیغمبر بودن است فرقه ناجیه امامیه گویند که قول که [illegible] از آیه بحکم نص طرف کبری کلام
حضور [illegible] که حضرت رسالت منزلت پیغمبری را لا نبی بعدی استثنا فرموده پس نفی غیر آن [illegible] و دیگر
برادری آنحضرت با رسول الله در غایت شهرت است بین الفریقین و در مواضع متعدده حضرت رسالت پناه و ولایت
برادر خوانده و حق سبحانه و تعالی نیز از خلقت [illegible] برادر شبت نوشته که محمد رسول الله علی اخو رسول الله
و اگر قائلی گوید که مراد اخوت مادرست گوییم که اخوت [illegible] و اخوت نسبی و صلبی است تا آنکه قائلی گوید که خلافت
آنحضرت در غزوه تبوک شد و شامل جمیع منازل نیست گوییم که حضرت رسالت [illegible] چند موضع
فرموده است در فتح خیبر و در غزوه [illegible] بعبارات مختلفه در مواضع متکثره و اثبات
برادری و خلافت و نیابت برای شاه ولایت فرموده چنانکه از انس مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که
انت اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی و قاضی دینی یعنی یا علی تو برادر منی و وصی منی بعد از من و کسی که قضای دین من نماید و در
مسند احمد حنبل که [illegible] امیر المؤمنین [illegible] روایت [illegible] سلمان [illegible] که از
حضرت رسالت [illegible] سلمان از آنحضرت سوال نمود فرمود که وصی و وارثی من بعد از من [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] وصی من و وارث من بعد از من و قضا کننده دین من [illegible] وعده
من علی بن ابی طالب علیه السلام است و احادیث بدین مضمون در کتب خاصه و عامه بسیار است [illegible] حضرت امام
حسن عسکری علیه السلام مرویست که چون امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] و زبان [illegible]
رفتند و آنحضرت سید المرسلین رسیدند و حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی از حضرت سید المرسلین
شنیدند باز بطرف مدینه برگشتند در اثنای راه منافقان اقدام بر اهلاک آنحضرت نمودند [illegible]
[illegible] از قبیل [illegible] حیله [illegible] کرده در سر راه آنحضرت [illegible] ذراع بود کندند [illegible]
بنا نهادند و [illegible] چون یوسف جمال [illegible] مصطفوی [illegible]
رسید بچاه افتاده هلاک گردد و در حوالی چاه زمین [illegible] منافقان تدبیر [illegible] کرده بودند که چون ماه
آسمان دین بچاه [illegible] فرو رود [illegible] مجروح گردانند [illegible] وجود
پر نور [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

امام بوصی

امام بوصی [illegible] سلام کرد [illegible] سر را برگردانیده لبها بر گوش آنحضرت رسانیده بزبان فصیح گفت یا امیر المؤمنین منافقان
در این مکان چنین حیلت کرده اند و چنان تدبیر نموده اند [illegible] منافقان باید که از این مکان بگذری
آنحضرت فرمود که خداوند عالم ترا جزای نیکو دهد [illegible] این خبر خواهی که اظهار نمودی [illegible] باشد که خداوند عالم قدرت
کامله و حکمت بالغه خود را اظهار گرداند پس آنحضرت رسیدند بر سر چاه مرکب آنحضرت توقفی نموده اقدام بر رفتن [illegible]
نمود آنحضرت فرمودند که بگذر باذن الله صحیح و سالم خواهی گذشتن خداوند عالم ملائکه زمین را امر کرد که چاه را پر کردند
و زمین سخت شده مرکب آنحضرت صحیح و سالم گذشت باز سر را گردانیده لبها بر گوش آنحضرت رسانیده بزبان فصیح
گفت یا امیر المؤمنین چه گرامی و چه بزرگواری در نزد خداوند عالمیان که ترا از چنین مکانی گذرانید پس آنحضرت
مرکب را نگاه داشته جمعی از منافقان که در عقب آنحضرت بودند [illegible] این زمین را چون [illegible] چاه [illegible]
دیدند چاه را خالی در سر راه کنده اند همگی اظهار تعجب نمودند آنحضرت فرمود که میدانید که این کار تدبیر کیست منافقان
بر روی انکار برآمده گفتند یا امیر المؤمنین نمیدانیم آنحضرت فرمود که اسب میداند پس خطاب بر اسب [illegible] کرده
فرمود که بگو که تدبیر این کار از کیست و کیفیت این امر چه بوده است آنحضرت بزبان فصیح گفت خداوند عالم [illegible]
تدبیرات [illegible] منافقان [illegible] غالب بر تدبیرات [illegible] یا امیر المؤمنین که این تدبیر فلانی و فلانی کرده
و نام ده نفر از منافقان را برد و گفت این ده نفر و دیگر از منافقان که در خدمت حضرت سید المرسلین اند و ایشان
تدبیر کرده اند که در عقبه [illegible] آنحضرت را هلاک گردانند و خداوند عالم حفظ و حمایت حضرت رسالت خواهد نمود چون [illegible]
آنحضرت و منافقان گفتهای اسب آنحضرت را شنیدند بعضی از اصحاب حضرت خلافت مآب [illegible] عرض کردند که یا امیر المؤمنین
باید خبر تدبیر منافقان را بر هلاک آنحضرت اعلام آنحضرت نمایی و بزودی قاصدی [illegible] آنحضرت فرمود که [illegible] قاصد
[illegible] خبر [illegible] برسد [illegible] حضرت سید المرسلین [illegible] عقبه [illegible]
[illegible] فرمودند [illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible] منافقان [illegible]
[illegible] در راه [illegible] چاه کنده بودند [illegible] هلاک آنحضرت نموده بودند خداوند عالم بالطاف کامله [illegible]
آنحضرت صحیح و سالم از آن مکان گذشتند [illegible] منافقان [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] چون حضرت سید المرسلین خبر [illegible] اصحاب [illegible] منافقان عقبه که
[illegible] بوده بودند [illegible] از عقبه [illegible] نامه آورده که امیر المؤمنین [illegible]
حضرت سید المرسلین خبر [illegible] منافقان [illegible] هلاک [illegible]
[illegible] منافقان [illegible] اظهار [illegible]

علی بن ابی طالب گفت ... عرض کردند که یا رسول الله خبر ده از علی بن ابی طالب که آیا آنحضرت فاضل‌تر است نزد خدا یا ملائکهٔ مقرب
آنحضرت فرمود که شرافت ملائکه و تقرب ایشان در درگاه احدیت به محبت و ولایت علی است ... که از بنی آدم که محبت علی [illegible]
و ... [illegible] ... خالی گرداند البته از ملائکه افضل باشد آیا چگونه علی افضل نباشد از ملائکه و حال آنکه چون نور علی [illegible]
آدم بود از آن جهت ملائکه را امر شد که سجدهٔ آدم نمایند و احادیث بسیار و آیات بیشمار در فضیلت علی بن ابی طالب ... اصحاب [illegible]
نقل کرده‌اند چون ... آمده آنحضرت ... کوچ کرد ... منادی ... اصحاب ... [illegible] ... آنحضرت
نکنند تا آنکه آنحضرت ... حذیفه را امر نمود که در دامنهٔ عقبه ... بشنید و خبر منافقان برای آنحضرت ... حذیفه گفت یا رسول
... [illegible] ... منافقان ... چون منافقان ... آنحضرت فرمود ... حذیفه
... [illegible] ... عقبه ... آنحضرت خاتم النبیین ... [illegible]
... [illegible] ... حذیفه ... [illegible]
... کامل ... حضرت رسالت پناهی ... حذیفه ... [illegible]
... حذیفه ... منافقان ... [illegible]
... [illegible] ... بالای عقبه ... هلاک ... [illegible]
... [illegible] ... بالای عقبه ... منافقان ... خداوند عالم ... [illegible]
... حذیفه ... منافقان در آن عقبه متفرق گردیدند ... [illegible]
... حذیفه گفت یا حذیفه ... منافقان ... آنحضرت ... حذیفه گفت ... [illegible]
منافقان ... [illegible] ... حذیفه ... [illegible]
منافقان ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]
... خداوند عالم ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]
خبر منافقان ... آنحضرت ... گفت یا رسول الله منافقان ... [illegible]
... منافقان ... آنحضرت ... حذیفه ... منافقان ... [illegible]
... [illegible] ... خداوند عالم حافظ و نگهبان ... [illegible]
پس آنحضرت ... حذیفه ... عمار یاسر و سلمان فارسی ... [illegible]
... [illegible] ... سلمان ... عقبه ... منافقان ... [illegible]
... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible] ... رسالت ... عقبه ... [illegible]

کشف الملاعین

کشف ملاعین بی آزرم ... [illegible] ... عظیم از آن کوه ... [illegible]
... [illegible] ... حضرت ... فرمود ... [illegible]
... [illegible] ... عقبه ... حضرت ... [illegible]
... [illegible] ... حضرت رسالت ... [illegible]
... [illegible] ... حضرت رسالت پناه ... [illegible]
اصحاب عقبه ... [illegible]
... [illegible]
در آن حال حضرت رسالت ... حذیفه و عمار ... [illegible]
بآن امر ... حذیفه ... تحقیق جماعت منافقان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... منافقان ... [illegible]
... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]
... [illegible] ... منافقان ... منافقان ... [illegible]
... [illegible] ... منافقان ... [illegible]
... [illegible] ... نفاق و عداوت ... [illegible]
... [illegible] ... حذیفه ... آنحضرت ... منافقان ... [illegible]
آنحضرت ... [illegible] ... حذیفه گفت یا رسول الله ... [illegible]
... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]
... [illegible] ... حضرت رسالت ... [illegible]
... [illegible] ... حذیفه ... آنحضرت فرمود ... [illegible]
هلاک ... حذیفه و عمار ... آنحضرت فرمود ... [illegible]
منافقان حذیفه و علی بن ابی طالب ... [illegible]
... [illegible] ... حذیفه ... منافقان حذیفه ... [illegible]

کرسول الله نیز از احوال منافقان خبر داده و بگوید که من از ایشان در پناه خدا که گفت من افشای سری که رسول الله بمن گفته نخواهم کرد و

عمر نوبت حضرت خلافت رسید خواست که انتقام از حذیفه بگیرد روزی حذیفه را طلبید و در مقام اعتراض و انتقام در آمد گفت

شنیده ام که جمعی از اصحاب پیغمبر را بنفاق منسوب ساخته و ایشان را در میان گشته ام حذیفه انکار نمود و راست و انکار کرده

خواست که چیز دیگر بگوید حذیفه گفت ساکن باش ای عمر تو نیز از ایشانی جهت عمر غلظت و انتقام ... حذیفه را بر زمین زد

بر سر او نیاورد و اظهار نساخت و تشریع در نوشتن کرده حذیفه را تسکین داد و حکایت عقبه که دلالت بر کفر و نفاق خلفای

ثلثه لعنهم الله میکند اتفاق بین الفریقین است و مجلسی از اسماء بن یاراللکافرین لیکن چون علمای مخالفان کردند

الاسلام شنیدند که عقبت ابوبکر و عمر است شنیدند این آیات و روایات که دلالت و ... جمله نقل کرده اند بجانب ابوبکر و عمر از و

کذاشت شاید و چون علم نفاق بهم رسانیدند لاجرم در عاقبت الامر بعقوبت نار و خسرو رفتند و در درک اسفل با ابوبکر و عمر ...

وکر جا کرد هنداللهم احشرهم فی زمرة الشیطان فالدرک الاسفل من النار و بحق محمد و آله الابرار **عقیده دیگر** و دلائل متفرقه بر اعیان ... مرتب

در خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام که اتفاق بین الفریقین است آیات و احادیث چند است که در کتب اهل سنت مسطور است

آیات در کتاب حلیة الاسلیه و کتاب مناقب خوارزمی مرویست از ابن عباس که روزی در خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

بودیم با جمع کثیری از بنی هاشم که ناگاه ستاره درخشان از آسمان نازل شده و متوجه زمین بود آنحضرت فرمود که ... ستاره افتاده

فرمود که بر خانه که این ستاره در وی نزول نماید صاحب آن خانه بعد از من وصی و خلیفه و جانشین من خواهد بود چون مردم دیدند

که آن ستاره بخانه آفتاب ... در حضرت امیرالمؤمنین نازل گردید جمعی خبث نهاد از بنی امیه حسد حاسدان شدند ...

بر زبان آمد که گفتند یا رسول الله در باره دوست و اختیار علی بن ابیطالب سخن بگو که ... تبلیغ نمود ...

جبرئیل علیه السلام نازل شده سوره والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی

یوحی علمه شدید القوی یعنی قسم بحق ستاره درخشان که از آسمان نازل گردید که گمراه نبوده صاحب و کل ... شما

در محبت ... از هوای نفس و در باره خلافت علی بن ابیطالب مقتضای خود ... سخن نگفته بنا که

نیامده و ما جبرئیل پیغام گذاری نکرده **حجت** از مقاربات آیت ثانی هدایت ظاهر گردد که خلافت و امامت علی بن ابیطالب ... بوده

خدای بوده نه خلافت از مردمان علی ایشان که سنت و طریقه الهی است که خلافت ایزد ... پیغمبر مرون ... چنانکه

در آیه کریمه شنیده من ارسلنا قبلک من رسلنا و لا تجد لسنتنا تحویلا اشارت بدین سنت شده که با محمد طریق ... بود

سایر انبیا باشد در امر خلافت ... شیخ ... ابوجعفر احمد بن علی الطبرسی نقل کرده که چون ... ابی ... آثار و اخبار ...

علما و تواریخ معلوم ... ظاهر شد که خلیفه و قایم مقام انبیا از اولاد و ذریت و اقربای ایشان بوده و ... نکته ...

به تغیر نبوده چنانکه آدم را شیث و نوح را سام و ابراهیم را اسمعیل و یعقوب را یوسف و موسی را هرون و در حال حیات یوشع بن نون

بعد از وفات

بعد از وفات او وزیر ... او سلیمان را آصف ... و عیسی را شمعون ... و در ... خلافت ... جانب حضرت سید المرسلین ...

برای امیرالمؤمنین علیه السلام شد پس هر که در میان باطل خیالات ... گشته و ... شیطان ...

کرشاه او ... باکدام ... ابوبکر را باو ... خلافت ... بنا ...

صحیح ... صاحب مناقب خطیب خوارزمی و صاحب ... بروایت از عبدالله بن مسعود روایت کرده اند

که او گوید با حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بودم در حالتی که ... آهی سرد کشید گفتم یا رسول الله چه حالت است

گفت ای پسر مسعود خبر مرگ من بمن رسید گفتم استخلاف کن و خلیفه تعیین کن آنحضرت فرمود که را خلیفه کنم گفتم ابوبکر را پس آنحضرت

یکساعت خاموش ماند بعد از آن آه سرد کشید دیگر حال پرسیدم و جواب شنیدم این نوبت گفتم عمر را خلیفه کن

آنحضرت جواب نداد و یکساعت گذشت و آه سرد کشید چون گفتم که علی بن ابیطالب را خلیفه گردان فرمود که آنگاه

و خلیفه ... است که ... اطاعت ... الجنة ... **حجت** از این حدیث ظاهر گردید که نجات ...

آنحضرت ... امامت حضرت شاه ولایت ... آنحضرت بوده چنانکه در احادیث متواتره

بین الفریقین ثابت شده که شیعة علی هم الفائزون یعنی شیعیان علی بن ابیطالب رستگارانند و خطیب خوارزمی در کتاب

مناقب ذکر کرده که حضرت سید المرسلین خطاب با امیرالمؤمنین علیه السلام کرده فرمود که یا علی اگر کسی تمام عمر روز روزه دارد و شب

عبادت ... بر ... در ... تا آنکه ... در میان صفا و مروه کشته شود

و ... ولایت تو ایمان نیاورده باشد ... او را بوی بهشت ... سال راه میرود ... **سوال**

اگر ... گوید که ... در ولایت علی ... نجات ... در اطاعت ... خداوند عالم است و ولایت ... بنیاد

جواب گویم که مدار ... اعتقاد و ... طریق ... نجات ... روز ... منحصر است

بر محبت و ولایت ... از ... منبع الارکان حضرت سید المرسلین و ... درجات گردد و اصل عقیدت

نجات ... در حدیث صحیح مرویست از سلمان فارسی که ... در خدمت حضرت سید المرسلین بودم

در یکی از مقابر ... آنحضرت ... شخصی متکلم است ... آنحضرت فرمود و ان ... ان ...

... خدمت رسول الله عرض کردم ... آنحضرت ... جبرئیل علیه السلام ... نازل

شده سلام الهی رسانید و گفت یا رسول الله خداوند عالم میفرماید که بشارت ده علی بن ابیطالب را که شیعیان او ...

... بهشت ... جبرئیل ... گفتم ... و در کتاب مشارق

ذکر کرده و در رسایل ... سطور ... روزی ... حضرت صادق علیه السلام ... گفت ان من شیعتنا

من ... علی الطریق ... آنحضرت ... فرمود الحمد لله الذی

جعلهم علی الطریقه و ان شرب الخمر یعنی [illegible] اگر راه راست ایشان نمودی که عبارت از محبت خاندان رسالت

اکر بشراب محبت سیراب نماید و در کتاب عیون اخبار الرضا از شیخ عالم صدوق ابن بابویه قمی قدس الله سره روایت است که ریان بن آدم که از

اکابر ثقات و عالی مرتبه در میان اصحاب ائمه است در راه مکه معظمه بیمار بود بحضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا التماس

راه [illegible] صحبت و کلمات [illegible] خاندان رسالت و هدایت آنحضرت خطاب نموده گفتند [illegible]

[illegible] شیعه امیر المؤمنین مرفوع القلم بوده گناهی و خطیئتی [illegible] ثبت نشود [illegible]

[illegible] این حکایت [illegible] خاطر آنحضرت برای تسلیه خاطر و اطمینان باطن و ظاهر وی فرمود که [illegible]

اثنی عشریه [illegible] که مصدر گناهی و خطایی گردد در جهان [illegible]

بالتسلط ظالمی [illegible] و امثال آن [illegible]

روز [illegible] گناه [illegible] داخل کردد و چون [illegible]

[illegible] مال و فرزند [illegible]

[illegible] بهشت [illegible] آیت کریمه و لنبلونکم

بِشَیْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ اشارت بدین معنی است و محبت اکثر صورت

شاه ولایت [illegible] عذاب الیم [illegible]

چنانکه اتفاق بین الفریقین است که حب علی بن ابیطالب یاکل الذنوب کما تاکل النار الحطب یعنی محبت [illegible]

سلسله ولایت [illegible]

[illegible] بشارت عظیمه نزول فرمود و حضرت رسالت را مژده داد که خداوند عالم سلام میرساند و میفرماید که

بشر اخاک علیا لا اعذب من والاه و لا ارحم من عاداه یعنی بشارت ده برادرت علی بن ابیطالب را که [illegible]

[illegible] و محبت او [illegible]

مرویست که روزی حضرت رسالت [illegible] علی بن ابیطالب داخل شد [illegible] سلام [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام

کرد جواب سلام [illegible] امام [illegible] علی بن ابیطالب [illegible] یا رسول الله [illegible]

رسالت فرمود [illegible] جبرئیل [illegible] یا رسول الله [illegible] سلام

میرساند [illegible] علی بن ابیطالب [illegible] شاه ولایت [illegible]

از حضرت رسالت [illegible] فرمود که خداوند عالم

گواه گرفتم [illegible] حسنات خود را [illegible] پس حضرت فاطمه [illegible] حسنات خود را [illegible] بخشید

پس حضرت

پس حضرت حسنین هر یک نصف حسنات خود را بخشیدند حضرت رسالت فرمود که شما کریمتر از من نیستید

من نیز نصف حسنات خود را بدیشان بخشیدم پس جبرئیل علیه السلام بر حضرت رسالت نازل شد و گفت یا رسول الله

خداوند عالم میفرماید که ایشان از من کریمتر نیستند بدانید که من بخشیدم و آمرزیدم شیعیان علی را و محبان ایشان

و محبان محبان ایشان را و در کتاب غایت المطلوب از طریق اهل خلاف مرویست از ابن عباس که حق سبحانه و تعالی

از نور علی بن ابیطالب هفتاد هزار فرشته خلق نموده که تا روز قیامت جهت شیعیان آنحضرت استغفار نمایند و چون

هفتاد هزار ملک مستجاب الدعوه برای ایشان استغفار نمایند گناهان ایشان همه بخشیده و آمرزیده شده [illegible]

روز قیامت رستگار شوند و ابن جوزی در کتاب خصایص از حضرت باقر العلوم علیه السلام نقل کرده در ذکر حالات [illegible]

روز قیامت [illegible] که چون حضرت رسالت در صحرای محشر ملاحظه نماید که جمعی از شیعیان اهل بیت [illegible]

[illegible]

[illegible] شیعه علی [illegible] حضرت خداوند عالم فرشته بخدمت حضرت رسالت [illegible]

حضرت سوال نماید در جواب گوید که منع نمودن شیعیان امیر المؤمنین را از ورود حوض کوثر [illegible]

دوزخ [illegible] سلامت [illegible]

[illegible]

نموده اند [illegible] حضرت باقر العلوم علیه السلام فرمود [illegible]

[illegible]

[illegible] آیت [illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible] آیت کریمه إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ نازل شد [illegible]

آگاه [illegible] حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود که انا المنذر

و علی الهادی [illegible]

[illegible] راه یابند [illegible] فخر رازی و ثعلبی [illegible] در تفسیر این آیت چنین روایت کرده اند که آنحضرت

فرمود که انا المنذر یعنی منم ترساننده [illegible] اشاره بعلی بن ابیطالب کرده فرمود که و انت الهادی [illegible]

[illegible] این آیت چنین نازل شده انما انت منذر للعباد و علی لکل قوم هاد حجت این آیت [illegible]

باتفاق فریقین بر امامت و خلافت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام [illegible]

همچنان هدایت [illegible] معیار [illegible]

رب الارباب است از آنجهت که از آنحضرت تعبیر بصراط مستقیم شده چنانکه خداوند عالم فرموده که وانّ هذا صراطی
مستقیما فاتبعوه یعنی علی بن ابیطالب صراط مستقیم منست یعنی راه من در رسیدن بی تشویش در نهایت استقامت که منتهی
بمقصد شده از شر دزدان و دیگران ایمن و مرفه الحال است پس اطاعت و متابعت وی نمایند و پیروی افعال و اقوال او را
صحیح شمارید و پیرا نگیرید متابعت آن سرور فرموده که ولا تتبعوا السبل یعنی تابع راههای دیگر مشوید که بدست غولان دین
و دزدان شرع بیفتید سید المرسلین هلاک گردید و بدو امیت وانی هدایت قل انّی هدانی ربی الی صراط مستقیم خبر شده است
بر آنکه آنحضرت سرحلقه سلسله هدایت است و مؤمن معنی آیات از خطاب ملکیه و خطاب بر جناب حضرت رسالت مآب است
که یا محمد بگو بر سید کان من که مرا هدایت نمود خداوند عالم بمحبت علی بن ابیطالب و این مرتبه فوق مراتب کمال بشریه است که حضرت
خاتم النبیین بامر رب العالمین اظهار نمایات هدایات بتاثیر محبت اقتضای منزلت علی بدو در احادیث اهل بیت رسالت وارد
شده که هدایت جمیع انبیا از آدم تا خاتم بمحبت علی بن ابیطالب بود و چنانکه در کتب فریقین مسطور است خصوصا در کتاب خطیب
خوارزمی که چون در لیلة المعراج صفوف انبیا استقبال خاتم النبیین نمودند خطاب مستطاب الهی شرف صدور یافت که یا محمد سئل
الرسل بما ارسلتم یعنی یا محمد سوال کن از پیغمبران از سبب ارسال ایشان تحقیق چون آنحضرت بر طبق امر الهی از ایشان سوال نمود
در جواب گفتند بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله وعلی الاقرار بنبوتک والولایة لعلی بن ابیطالب علیه السلام عرض از فرستادن ما
بخلق این بود که اقرار کنیم بوحدانیت حق و رسالت محمدی و ولایت مرتضوی و از این حدیث ظاهر شود تفاضل میان آنحضرت
و سایر سلسله انبیا و فی الحقیقه تفاوت درجات و طبقات انبیا در درگاه الله قدر تفاوت مراتب محبت آن شاه ولایت است
و در کتب عامه و خاصه مذکور است که عبدالله عمر از حضرت سید المرسلین الساجدین سوال نمود که جماعتی گویند که اعتقاد تو
اینست که چون ولایت حضرت مرتضوی را بر یونس عرض نمودند وی فی الجمله تامل نموده از آنجهت حق سبحانه و تعالی او را گرفتار
ساخته چهل شبانروز در شکم ماهی حبس نمود و استغفار و اشتغال داشت تا توبه وی مقبول گشت از آن ظلمات نجات یافت
و چون آنحضرت تصدیق این حکایت نمود عبدالله در این باب طالب دلیل بود حضرت چشم او را عصابه بسته بعد از
لحظه بگشودن آن اشارت نمود عبدالله خود را در کنار دریای متلاطم مواج ملاحظه نمود عبدالله را از مشاهده عظیم لرزه
منتهت بازبان کمال و جلال آنحضرت گشته و همچنین بر حیرت طلب دلیل یافته بود حضرت خطاب بحکایت نموده فرمود
که ایها الحوت دیگر از این کلام موج ماهی عظیم جسم از دریا برآورده گفت لبیک یا ولی رسول الله و آنحضرت از حقیقت حکایت
وی سوال نمود در جواب گفت که منم آن ماهی که بامر الهی یونس را بشکم من چهل شبانروز ممسک داشت سبب آن بود
که در ولایت حضرت علی مرتضوی فی الجمله تاملی نموده بود عبدالله مذکور ملزم شده بحالت خود معاودت نمود و چون جمیع انبیا
و رسل کرام بجهت هدایت خلق عالم مبعوث بودند پس هدایت خلایق امیرالمؤمنین علیه السلم جامع جمیع کمالات و صفات ایشان

بوده از این

بوده از این جهت هدایت همه با او است چنانکه ابن طلحه شافعی از بیهقی که از اکابر اهل سنت است روایت کرده او از حضرت
رسالت نقل کرده که آنحضرت فرموده هر که خواهد که نظر کند بآدم صفی الله در علم او که بهترین اوصاف اوست هر که خواهد نظر نماید
بتقوی نوح و بعلم ابراهیم و بهیبت موسی و بعبادت عیسی باید که نظر کند بر علم علی بن ابیطالب بحلم و تقوی و عبادت از آنکه
این صفات در علی بن ابیطالب در غایت کمال است و صاحب کتاب فردوس الاخبار احادیث زاید حسنه و فواید لطیفه ذکر کرده
و گفته که من اراد ان ینظر الی اسرافیل فی هیبته والی میکائیل فی رتبته والی جبرئیل فی جلالته والی آدم فی علمه
والی نوح فی صبره و دعوته والی ابراهیم فی سخاوته والی سلیمان فی ملکه و حشمته والی موسی فی شجاعته والی
عیسی فی عبادته والی محمد فی شرفه و نسبه فلینظر الی علی بن ابیطالب یعنی پیغمبر فرموده هر که خواهد نظر نماید به بلندی مرتبه
اسرافیل و بعظمت رتبه میکائیل و بعظمت منزلت جبرئیل و بهیبت و شکوه آدم و بصبر و دعوت نوح و سخاوت ابراهیم و ملک
و عظمت سلیمان و شجاعت موسی و حسب و شرافت عیسی و کرامت و منزلت محمد که نظر نماید بر علی بن ابیطالب و امثال
این احادیث در کتب فریقین بسیار است و از این احادیث لازم آید که حضرت امیرالمؤمنین جامع جمیع صفات انبیا
و اولیا بوده و بحکم جامعیت افضل از همه انبیا و سلسله اولیا باشد و دشمن خاندان نبوی قاضی عضدالدین در شرح مواقف برای
طرف کبری ابوبکر بر اوج خیال ظلمت مثال شمس اعتراض نموده که بدین بحجت حدیث مذکور لازم آید که علی بن ابیطالب
افضل از انبیا باشد و این معنی خلاف اجماع است و گفته الاجماع منعقد قبل ظهور المخالف علی ان الانبیاء افضل من الاولیاء یعنی
خلاف اجماع است برای آنکه اجماع امت منعقد شده پیش از آنکه مخالف ظاهر شود بر آنکه انبیا افضل از اولیا باشند و علی بن ابیطالب از اجمل اولیا
چگونه علی افضل از انبیا باشد و فرقه ناجیه شیعه به سنگی بر شیشه خیال او چنین زده گویند که اگر حکمی در طریق دوست و دشمن
بعبارات مخصوصه متصل بحضرت رسالت پناه نقل شده باشد بتواتر رسیده استبعاد انکار آن و معارضه با وی نمودن مجادله
کردن با پیغمبر و مجادله نمودن با آن سرور است و کدام این اجماع منعقد شده بر گفته قاضی و حال آنکه اجماع فرقه ناجیه بر خلاف ادعای
اجماع قاضی است و شاید که این اجماع قاضی در این معتقد است چون ادعای اجماع بر خلافت ابوبکر شد که باجماع شیطان بامداد
کفر و طغیان ابوبکر و عمر و عثمان لعنهم الله اجماع شده و حال آنکه کتب اهل خلاف مشحون باحادیث صحاح است که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که انا جامع العلم و علی جامع الکلم یعنی جامع علوم و علی جامع جمیع کلمات بروجه علوم و هرگاه که
مظهر اسما و صفات و جامع جمیع کلمات ذات باری کمالات آن سرور باشد چگونه افضل از انبیا نباشد و در این معنی گفته اند بیت
ای مصحف آیات الهی رویت ؛ موی سلسله اهل ولایت مویت ؛ سرچشمه زندگی لب دلجویت ؛ محراب نماز عارفان
ابرویت ؛ ابلیس زبان قاضی بریده و بنیان عبادت شکافته گردیده خنجر زهر آلود محبت ابوبکر بر دلش رسیده بهای کوس
از هیبت سرنگون بر پشت افتاده در دست خصم گرفتار گردیده زبان تسلیم میان آورده باز دیگر اظهار عداوت با خاندان

رسالت نموده کوید که اگر چه روایت انی هادیست انما انت منذر ولکل قوم هاد در روایت مذکوره هر دو تقدیر اگر مرتضی هادی
و افضل باشد و نص بر امامت نیست بنا بر تقدیر تسلیم که نص بر امامت مرتضی باشد حدیث اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم
اهتدیتم یعنی اصحاب من مثل ستاره اند که بهر یک پیروی نمایید راه یابید معارض نص است بر امامت خلفای ثلثه فرقه امامیه
کویند که این حدیث متواتر نیست و داخل احادیث موضوعه است و آثار بطلان این حدیث در غایت ظهور است زیرا که بسیاری
از اصحاب مرتکب کبایر شدند و از دین برکشتند پس ایشان چون اهتدا توان یافت اگر این حدیث حق و صدق باشد پس جمعی
که قصد کشتن عثمان کرده بودند اقدام بر قتل عثمان نمودند پس باید که ایشان بر هدایت باشند و حال آنکه [illegible]
عثمانست و [illegible] در محبت عثمان [illegible] اگر کوید که مراد بعضی اصحاب است تخصیص [illegible] بعضی [illegible]
که در علم و کمال و فضل و جلال و سایر صفات کمال بر همه [illegible] اهل سنت [illegible] این حدیث
چون قاضی عیاض مالکی شارح کتاب شفا کوید این حدیث [illegible] اهل سنت [illegible] در طریق [illegible]
راوی مجهول الحال است و بنا بر تقدیر تسلیم حدیث البته مخصوص امیر المؤمنین و اولاد اطهار اوست که ایشان ستارکان
آسمان دین و هادیان طریق رب العالمین اند اللهم احشرنا فی زمرتهم وفی زمرة محبیهم الی الیوم الدین روایت
صاحب مناقب خطیب خوارزمی در مناقب [illegible] از سلمان فارسی که کوید شنیدم که حضرت سید المرسلین [illegible]
حضرت فاطمه زهرا [illegible] چون [illegible] ضعف [illegible] روان شد آنحضرت
فرمود یا فاطمه [illegible] بعد از وفات [illegible] آنحضرت [illegible] یا فاطمه
که الله تعالی بسوی زمین نظری فرمود [illegible] پدر ترا اختیار کرد و بعد از آن نوبت دوم نظر کرد [illegible]
شوهر ترا اختیار کرد [illegible] وحی کرد [illegible] نکاح [illegible]
خداوند عالم [illegible] اقدم ایشانست در اسلام
پس فاطمه علیها السلام [illegible] صاحب کتاب کفایة الطالب [illegible] حافظ ابو نعیم [illegible] صاحب [illegible]
هر سه این حدیث [illegible] روایت کرده اند و قاضی عضد [illegible] و کفته که حضرت رسالت
پناه با فاطمه کفت که [illegible] الله تعالی بسوی اهل اطلاع نظری فرمود و پدر ترا اختیار نمود و دوم
نوبت اطلاع فرمود شوهر ترا اختیار نمود [illegible]
منتظم [illegible] کوید [illegible] اختیار کردن علی عام و من جمیع الوجوه نباشد [illegible] شوهری
فاطمه باشد [illegible] اختیار الهی مصطفی و مرتضی را دلیل افضلیت مرتضی باشد
و [illegible] حدیث که متفق علیه فریقین است [illegible] اختیار الهی علی [illegible]

مطلق است

مطلق است و مقید بقید جهاد و شوهری فاطمه نیست بنا بر تقدیر تسلیم جهاد کویند که آیا اختیار علی برای جهاد و جنگ این بود [illegible]
سر لشکر [illegible] و ولایت [illegible] ضرب ذو الفقار [illegible] زنک کفر و نفاق [illegible] — و وصایت
حضرت [illegible] که امام از جانب خدا منصوب است [illegible] کفر [illegible] ایمان و اختیار برای شوهری فاطمه
نیز دلیل بر فضیلت آنحضرت است [illegible] سایر صحابه [illegible] امامت و خلافت از جانب حضرت رسالت [illegible]
شاه ولایت حجة الله علی الخلق علی [illegible] حجت [illegible] امثال این احادیث [illegible]
[illegible] اهل سنت [illegible] خلفا [illegible] امامت [illegible]
[illegible]
بلند کردیده [illegible] علوم نبوت [illegible] کلید خزاین [illegible] کمالات
و مظهر اسرار الهی و منبع انوار لا متناهی است و عقل کل [illegible] آدم [illegible]
ایمان مرتضوی [illegible] کفر و نفاق [illegible] بیت عقل جزوی کی تواند کشت
بر قرآن محیط / عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغ شکار / [illegible] روح القدس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عثمان [illegible]
[illegible] اللهم العنهم [illegible] الی یوم الدین
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] روایت صاحب کتاب حلیة الاولیا حافظ ابو نعیم و صاحب کتاب [illegible]
[illegible] محمد بن طلحه و خوارزمی و صاحب کتاب [illegible] و صاحب کتاب کفایه [illegible] روایت [illegible]
[illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] عشیرتک الاقربین [illegible]
خبر [illegible] آنحضرت [illegible]
و فرزندان ابو طالب [illegible] جمع کرده [illegible] کندم [illegible]
[illegible] کندم [illegible]
[illegible] طعام [illegible]

بدرستی که خدا ابتدا مرا بکافهٔ خلایق فرستاده است و خصوصا بر شما فرستاده است که قبیلهٔ خود را آگاه و بیم دهم و من شما را بخوانم بدو کلمه
که هر دو سبک است بر زبان و گران اند در میزان و متضمن ثواب بسیار اند بدو مالک عرب و عجم شوید و جملهٔ امم مطیع
و منقاد شما گردند و به سبب آن مستحق بهشت شوید و از آتش دوزخ دور گردید و آن اقرار کردنست بیگانگی خدا و رسالت من
هر کس اجابت کند مرا درین کار و مدد دهد مرا تا نیابم کنم درین امر او برادر من باشد و وارث و خلیفهٔ من باشد پس از من آنحضرت
خاتم النبیین چون این کلمات را اظهار کرد هیچکس اجابت ننمود الا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب که گفت انا یا رسول الله اوازرک علی
هذا الامر یعنی یا رسول الله من ترا معاونت کنم درین کار پیغمبر فرمود بنشین یا علی پس آنحضرت بعد بر سخنان اول تکرار کرد
هیچکس جواب نداد و امیرالمؤمنین علیه السلام برپا ایستاد و گفت یا رسول الله من اعانت تو میکنم درین امر باز پیغمبر فرمود که
بنشین پس آنحضرت مرتبهٔ سیم اظهار کرد و جواب از کسی نشنید بغیر از علی بن ابیطالب فرمود که یا علی بنشین که تو برادر و وصی
و وارث و خلیفهٔ منی پس از من پس آن جماعت از خدمت آنحضرت بیرون رفتند بطریق استهزا با ابوطالب میگفتند که چون پسر برادرت
پسر ترا سردین خود بر تو امیر کرد باید که تو متابعت پسر خود کنی و این حدیث که در تفسیر آیهٔ مذکوره از علمای عامه روایت
نص است قاطع و برهانیست ساطع بر آنکه امامت و خلافت امیرالمؤمنین ع از روز بعثت بوده زیرا که ولایت باطن نبوت است و نبوت
ظاهر ولایت و چون نبی باطن و با ظاهر باشد پس بعد از بعثت آنحضرت رسالت و ولایت و خلافت و وصی علی بوده و چون ظاهر مبنی از باطن است پس آنچه
در ظاهر شد از صفات کمالیه در باطن نیز باشد تا به نوری که در وقت ظهور کرده و در سر پرده الوهیت بالفعل باشد و چون ثابت شد که امام
و نایب پیغمبر باید که دانا باشد و ثابت شد که امام منتخب باشد از خلق و معلم ایشان و مطلع بر مقاصد ربانی و آنچه باشد موافق مقصود و سنت
مقامات بندگان او را فرمود پس باید که نایب بر حق پیغمبر بعد از وی امیرالمؤمنین و امام المتقین باشد که بمنزلهٔ نفس و روح اقدس
ذات مقدس حضرت خاتم النبیین بوده در علوم و کمالات او از آنحضرت بوده در عصمت و طهارت و سبق حضرت بر همه کس و او پیشوا و ولی
بر وراثت و یمن الظهور حضرت بوده و پسر عم و داماد و ولی و رحم او بوده زیرا که بر جمیع آنها که دانا از دین که اکثر آنها در پی او هستند که
روبهای بر خیر خصم الکن شیر زبانی انداز ندو دفع نمایند که ابی بکر را بعد از رسول خلیفه میر از و مسلمانان شمارند با انکار و انکار
و دلایل بر این کاسد و روشن است که اسید خیر بر نتیجه خلافت ابوبکر بنده است که چیست بر سبیل آنان حجت و عناد و در چاه ظلمت و ضلالت الی الابد
و بابت شده ابی سفری کم حسال و را را می معمود بر جماعه میر و را ستد اگر خصم شیر الکن کرد و بر پنجه حجت خاندان ولایت بر نتیجه کبر آن
بیدوبان کرده است و باشیر و لایل و نیزه و بیرانی تا بیدار ظاهر کشتی سیاه و وحیر که نیاید کند التزام بر گردن کرد بر حجت است و بیحیران
کرده از میدان ستیز و ناید رضیل خانه و ادی اگر آن دعا ایجاد کرده و کار حیثیت اجماع از رصد حاکه شده و از هر طرف دلایل و کشف برهان بر شکسته
کفر و طغیان خیالی کرده در گشته و بمقام معارضه و مجادله برجع بیایند و چون نیر ولایت که را عطوفت در نهر مشعل و چون قد تیغ ذو الفقار
جانگدازی مرتضوی در آورده با آتش نیغ دین و دنیا سوخته مقام مجیری المتحری در غیابت سوالی را ربنده حیرانی که گاهی و بیجا بی معمولی وزنها

گردیده ایمان

گردید و ایمان بشان بیچاره بر زبان حجت خلافت ابی بکر را عجیب رسالت نبی اکرم کرده بود یاره از ضروریات دلایل اهل سنت بر امامت ابی بکر را بعلاوه
درین مقام ذکر نمائیم تا باعث حیرت ارباب کرده و باعث ارشاد گمراهان دین حضرت سید المرسلین باشد پس میگوییم که قوی ترین
دلیل و محکم ترین برهانی که اهل سنت بر حقیقت مذهب خود متمسک گردیده اند اجماع است و گویند بعد از انقول محمد سید رسالت محلی که
ثانی اجماع ثابت شده بر حقیقت و بر امامت ابی بکر و اجماع عبارت از حقیقت اهل حل و عقد است بر امری از امور که بر آن اتفاق کنند
و چون معتقدات اهل سنت در باب امامت و بیعت کرامت مختص اهل الجمع حضرت رسالت پناهی نیست بلکه هر گاه علما و روسای اهل ملت
اگر چه دو کس باشند بر سید که امامی اختیار کنند چنانچه اصول ائمهٔ شافعی در کتاب منابع ذکر کرده و تنعقد الامامة ببیعة اهل الحل
والعقد من العلماء والرؤساء ووجوه الناس الذین یتیسر حضورهم الموصوفین بصفات الشهود کالامامة القضاء بواحد من امام
کالامامة القادرون یعنی منعقد میشود امامت به بیعت آنکسانی که بستر وکشاد امور مردم بدست ایشانست از اهل علم و فضل و ارباب اوسام و که از کان
قوم باشند و مردمان روشناس که حضور ایشان میسر باشد و موصوف بصفت گواهان باشند چنانکه در روز صدیق اکبر ابی بکر واقع شد
با آنکه حضور همه میسر نباشد حضور بر ایشان میسر شد چنانکه در امامت عمر بن خطاب اتفاق افتاد که بگواهی ابی بکر امام شد و عقیدت اکثر ایشان آنست
که امام لازم نیست که معصوم و مطهر و مبرا از عیوب باشد بلکه فاسق و فاجر و شارب الخمر را در امامت قصوری نیست چنانچه شارح عقاید
نسفی گوید که لا ینعزل الامام بالفسق والجور لانه قد ظهر الفسق وانتشر الجور من الائمة والامراء بعد الخلفاء والسلف
کانوا ینقادون لهم ویقیمون الجمع والاعیاد باذنهم یعنی معزول نمیشود امام از امامت بسبب فسق و جور زیرا که ظاهر شد
فسق بسیار و پیدا آمد جور بیشمار از امام و امیران و خلفا در قرنها و با این همه مردمی که در زمان ایشان بودند اطاعت میکردند و از ایشان
و عیدها و اوقات نماز با ایشان میگذاردند و آن فسقها و ظلمها مانع امامت ایشان نبود و در قرنها جمیع شیعه چون بدلایل واضحه اثبات کنند
که امامت مختص خدا و رسولست و نص امام پیش از وی باشد علمای اهل سنت بغیر قبول الزام چاره نیابند که چون پیش از ابی بکر امام دیگری
نبوده که بر نص وی امامت ابی بکر ثابت شود و از حضرت سید المرسلین نیز نص بر امامت وی وارد نشده و مردمان بعد از آنحضرت
اتفاق بر بیعت او کردند و چون عمر و ابو عبیده و بشیر که در سقیفه بنی ساعده بودند بیعت کردند و بعضی صحابه با کفار یان قدر نمودند و بعضی قبول کردند
از عایشه نقل کرده اند که دعوی اجماع بر امامت ابی بکر بعد از شش ماه صورت یافت بعد از فوت فاطمه زهرا چنانکه یکی از ساطین علمای اهل سنت نقل
کرده که اهل سنت خود معترف اند که در زمان حیات ابی بکر خلافت ابی بکر مجمع علیه شده بلکه بعد از زمان رحلت وی مسئله اجماعی شد
زیرا که سعد بن عباده از مخالفین حکایت اجماع بود و بعد از رحلت سعد مسئله اجماعی شد و در این مسئله مجتهدهای بسیار
هشتاد بر ضرر اهل سنت وارد است اینجا آنکه در علم الاصول مقرر شده که قول اهل مدینه و اتفاق ایشان در یک مسئله از مسایل
نزد ما حجت نیست اتفاق جمهور کسی اتفاق جمیع اهل مدینه در باب امامت که ثابت است در رسالت نبی صلعم حجت شد و در اکثر ابواب
در اجماع اتفاق همه مردم شرط است اتفاق بعضی که اتفاق همه مردم شرط باشد خود نقل کنند که امیرالمؤمنین علیه السلام و سعد بن

عبادة واهل اجماع نموده اگر اتفاق بعضی حجت باشد اتفاق سلمان و سعد بر امامت امیر المؤمنین و سایر اصحاب که شیعه نقل نموده اند
چون است که حجت نیست دیگر آنکه اجماع در نزد فرقه ناجیه امامیه از روی حجت باشد که امام معصوم در آن داخل اجماع باشد و دیگر آنکه علما
اهل سنت خود روا داشته اند که اجماع تنها حجت نیست بلکه مستند دیگر محتاج است که علمای اهل سنت بر اجماع امت نقل کنند قیاس است
و قیاس در نزد فرقه ناجیه حجت نیست دیگر آنکه اهل سنت می گویند که حضرت رسالت در مرض موت امامت نماز با بکر تفویض نمود پس ایشان
در امر دین امامت دنیوی تفویض شده باشد در امر دنیا خلاف نیست و مسلم باشد و بر تقدیر تسلیم نماز ابی بکر را میدانند طریق روایت کرده اند از ابی
سهل بن سعد ساعدی روایت است و دیگر عایشه طریق آنکه بخاری در صحیح خود ذکر کرده یکی در باب من دخل لیؤم الناس فجاء الامام الاول
در باب الاشارة فی الصلوة | دوم در باب ما یجوز من التسبیح والتحمید فی الصلوة للرجال سیم در باب رفع الایدی فی الصلوة و چهارم در کتاب صلح و هم
و لفظ کلام روایت اول آنکه از سهل بن سعد ساعدی مرویست که بنی عمرو بن عوف در موضع قبا احوال مختلف بود تا میان ایشان نزاع
و مخاصمه افتاد حضرت رسول با جمعی از اصحاب بیرون رفت تا میان ایشان صلح و اصلاح کند و وقت نماز آمد پس مؤذن که بلال بود
نزد ابی بکر شد و گفت که وقت نماز است در حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله تشریف بیرون برده در امامت مردمان ابو بکر گفت
نعم ان شئت یعنی بلی چنین است اگر خواهی پس بلال اقامت گفت و ابو بکر پیش رفت و تکبیر احرام بست و مردمان تکبیر احرام بستند
و در این نماز بودند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید و در میان صفوف مردم بیرون رفت و صفها را شکافت تا به صف اول
رسید مردمان تصفیق در دست یعنی دست بر دست زدن مشغول شدند تا ابو بکر التفات کند ابو بکر در نماز خود ملتفت نمیشد چون مردمان
اکثار تصفیق کردند التفات کرد رسول الله صلی الله علیه و آله را دید پس رسول الله اشاره کرد که در جای خود باش ابو بکر هر دو دست را
رفع کرد و گفت الحمد لله که حضرت رسول این اشارت کرد ابو بکر باز پس آمد و آنحضرت پیش رفت و نماز بعضی را گذارد و چون از نماز فارغ شد
با ابو بکر گفت که ترا چه منع کرد از آنکه در جای خود ثابت نشوی آنگاه که ترا اشارت کردم ابو بکر گفت ابن ابی قحافه را این مرتبه نیست
که پیش نمازی رسول الله کند پس حضرت پیغمبر روی به مردمان کرد و گفت چرا در نماز تصفیق کردید بسیار اکثار وقتی در نماز چیزی آمد که مردم
باید که سبحان الله گویند و اگر زنان تصفیق کنند بعضی ثبت است بر این است که فرقه ناجیه گویند این روایت خبری از مطاعن بر ابی
ابو بکر است که بی دست از نماز خود را باطل کرد و این امامت ابو بکر در حال حیات پیغمبر بوده و در روایت دوم روایت عایشه است که
بخاری در باب حد المریض ان یشهد الجماعة و در باب اهل العلم والفضل احق بالامامة و در باب الرجل یأتم بالامام و یأتم الناس
بالماموم از عایشه روایت کرده که در مرض موت حضرت رسالت بلال آمد که نماز گفت و طلب کرد رسول الله را آنحضرت فرمود
بگوئید ابو بکر پیش نمازی مردم کند عایشه گوید من گفتم که ابو بکر مرد رقیق القلب است هرگاه که در جای تو بایستد امامت کردن
نتواند بسبب گریه این عذر آوردم آنحضرت همین فرمود بگوئید تا ابو بکر پیش نمازی کند و هر دو بار که گفتم عمر الفرط باعث ابو بکر را کار عظیم
مقام تو کرده و گریه روی غالب شود آواز بمردمان شنوانیدن نتواند و با حفصه گفتم عمر فرمود او را نیز همین سخن گفت آنحضرت فرمود

الکن کو

کالاکن مواجب یوسف یعنی هر کسی که شماها ای باز باشد که یوسف را محبت نمیگفت و لوازم زندان گرفتار کرد اند بعد از عایشه گوید
که چون ابو بکر در نماز رفت آنگاه تکبیر احرام بست حضرت رسالت پناه در خود خفتی یافت و خود را به کمک دو نفر از خانه بیرون آمد و بیک دست
بر دوش عباس و یکی بر دوش مردی دیگر و آنحضرت بر هر دو پای خود را بر زمین میکشید ابن عباس گفت میدانی که این مرد که ضعیف عبید الله بن عباس
آن مرد دیگر که عایشه نگفت و نام نبرد علی بن ابی طالب علیه السلام بود و پس عباس گفت حضرت مصطفی را ای آورد تا به جانب راست
ابو بکر نشست و بنشسته نماز امامت کرد و در روایت دیگر نقل کرده اند که بانگ گفت حضرت که مردمان اقتدا با ابو بکر میکردند و ابو بکر بحضرت
مصطفی اقتدا میکرد تمامی این روایات را که بخاری فرقه ناجیه امامیه گویند که امامت ابی بکر پیش از بر مردم و امامت آنحضرت ابو بکر ممنوع است زیرا که
در صحیح بخاری چنین جایز نیست که یک شخص امام و امام امامت کند و اگر آنحضرت امامت کرد پس ابو بکر معزول گردید
باز گویند که نصف اول ابو بکر امامت اول حکمی بوده و باز آمد حضرت رسالت پناهی و عزل ایشان امامت نیز حکمی بوده باید که آن
امامت نیز حکمی بوده و عزل هر ایشان رسالت پناهی جمعی خلافی نیست و وقت ثبت شد و اگر هر دو حکمی بوده و عزل نیز هر دو بود پس عمل
نا مه حکمی ناسخ فعل اول باشد و اگر هر دو امر وحی بوده باز ثانی ناسخ اول باشد پس قیاس اهل سنت امامت نماز بر اخلاف حضرت
رسالت پناهی قیاسی است و نص و حکم عباده و بر تقدیر تسلیم گویند که قیاس ثابت شد که عزل حضرت ابو بکر را از امامت
تعلیم است برای امت که شخصی که نیابت پیغمبر در یک نماز نتواند کرد و اهلیت آن ندارد که چگونه نیابت در جمیع امور دینی
و دنیوی اهل عالم باشد و چون که اهل سنت روایت کرده اند اجماع بر خلافت صحیح چنانکه از دلایل ایشان ثانی اثنین اذ هما فی الغار
تمسک جسته و جای که عثمان را مستند کلام که جانب بیان کرده لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت
الشجرة فعلم ما فی قلوبهم الغطاء و اینکه آیت برا گفته بالخاصه مخاطب که اینکه تمسک کرده اند در باب ابو بکر
گویند که جمعی که در تحت شجره بیعت حضرت رسالت کردند از جمله خلفا ثلثه بودند که رضا و خوشنودی الهی شامل
حال ایشان است حکما تولی اظهار رضا از ایشان نموده فرقه ناجیه بعد از تسلیم کامل که هر دو بار در تحت مرتضی احوال
از آن است که بسیار اجماع بیعت ناره بود که تمامی بعد اصحاب ایشان بر ارباب کفر و طغیان
رسیده گویند که چون جمعی عشیره و منافق و مؤمن همه بوده خداوند عالم رضای خود را مخصوص گردانیده به آن کسان که
متصف باشند ایمان ابو بکر و عمر و عثمان در نزد ما ثابت نیست بلکه دلایل بسیار بر کفر ایشان ثابت است
خداوند عالم در تتمه آیه که بعد از آیه فانزل السکینة علیهم واثابهم فتحا قریبا لیس خداوند عالم نازل کرده سکینه
بر مؤمنان و ثواب ایشان در مجازات فتح نزدیکی که بر دست ایشان ظاهر کرد و اجماع کافه علماست که مراد از فتح نزدیک
فتح خیبر بوده و ابو بکر و عمر در روز اول و دوم که رایت حضرت رسالت با ایشان بود منهزم شده و آنحضرت فرمود
اسلام ابا بو دار و در رسید و سیم که قتل خود در روز فتح و لا بیت فتح اختصاص یافته ابواب فتوحات الهی بر

اقبال و اجلال کشیده‌اند و طغرای ما انعمت به جز خیر نبوت حضرت ختمی پناه نامی و اسم گرامی حضرت مرتضوی مسطور است
رضای الهی در بیعت شجره مخصوص امیر المؤمنین و سایر مؤمنان بوده و بنابر تقلید بر تسلیم که رضای الهی شامل حال خلفای ثلثه
بوده و دلیل بر رضای ایام حکومت و خلافت ایشان نخواهد بود زیرا که نقض عهد از ایشان در موارد متکثره صادر شده اکثر اهل خلاف
که سلوک سبیل اعتساف دامن گیر ایشان شده در بعضی از رسایل نصایح خود بعنوان اجرای کلام حق بر زبان ایشان معترف
شده‌اند و صاحب کتاب ... الحمیدی از جابر نقل کرده که بیعت اصحاب ... بیعت شجره مشتمل بوده بر آنکه از حرب ... فرار ننمایند و بواسطه
مراعات زندگی و اجتناب از کشته شدن روگردان نشوند و هزیمت ... از جنگ خیبر بر غایت شهرت است که احتیاج بتحریر
و تحریر ندارد پس هرکه از اصحاب پیغمبر که مخالفت بیعت شجره نموده گریختند و از جنگ گریزان گردیدند از قبیله ... بیرون آمده
کافران و کراهان ... شدند و دلایل بیشمار بر کفر و طغیان خلفای ثلثه بسیار است که ... و صاحب ... فردوس
و سایر رسایل کتب اهل سنت مسطور است که چون حضرت رسالت پناه ... مراجعت ... اهل و صدای ... مفارقت این ...
... از بیماری ... سید احسان ... مرض نموده صدای کوس رحیل ... طوطی روح ...
بلند آوازه گردید ... مطهرش ... بود ... یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة ...
گردید برای ... حضرت ... و ولایت شاه ولایت ... و ولایت
نموده و از مخالفت ... فرمان ... و نواهی ... فرموده ... خلافت ... بر ... جمیع ... الهی ... عرب
عرب ... خوف و ... مقدمه ... از ... بعضی از ... ایشان
بنابر آن اسامة بن زید ... بلاد روم امر فرموده که ... از صحابه ... خلفای ثلثه ... مامور گردانید و چون
اسامة ... بیرون رفت ... اصحاب ... بیرون نرفته ... و چون حالت مرض ... شدت
یافت ... اسامه ... مخالفت و معاندت ... ولایت ... گردید ... خلفای ثلثه
از ... بعد از ... ابو بکر و عمر و ابو عبیده جراح ... اسامه ... بیرون ... و چون آنحضرت ...
بود ... عالم ... بوده ... بعد ... بظاهر حال
گردید و فرمود که ... سوال نمودند فرمود که ... بعضی از صحابه
که ... اسامه ... فرمود که لعن الله من تخلف عن جیش اسامة ... رحمت الهی
... از ... اسامه ... رسالت صلی الله علیه و آله ... بحکم ...
و ... خلافت ... حکایت ... رسالت ...
... فضل بن عباس ... علی ... اول ... فرمود که یا ایها الناس ... تمسکتم ...

لن تضلوا

لن تضلوا ابعدی ... مرحوم ... کفرانی ... گردید ...
من ... آنحضرت ... رسالت پناه ... که ... مرحوم ...
... خلافت ... اهل بیت ... بسبب ... از ... بیرون ...
... امامت امیر المؤمنین ... عهد ... که ...
فرمود که الهی ... امیر المؤمنین ... بر ... تقدیر ...
... آنحضرت ... ابو بکر و عمر ...
اهل ... فرمود که ... قلم و دوات ... بیان ...
... حضرت ... که ... قلم و دوات ... اکثر اهل سنت ... عمر بن الخطاب ...
که ... دعوا الرجل فانه لیهجر حسبنا کتاب الله یعنی ... عمر ...
و ... اختلاف ... نزاع ... که قلم و دوات حاضر سازند ... آنحضرت ...
... لا ینبغی النزاع عندی ... در نزد ... رب العالمین
... حضرت سید المرسلین ... بل ... لا ... شکل الامر ... المستحق لها
... قلم و دوات ... خلافت ... عمر ...
دعوا الرجل فانه لیهجر ... حضرت رسالت ...
باشد که آنحضرت ... امامت ... کافر و منافق ... باتفاق فریقین ... حضرت
... الهی ... کافر ...
... حضرت سید البشر ... حضرت
سید البشر ... خلافت ... بوده ...
مسطور است که ابن عباس ... حضرت سید المرسلین ... من ابغضنا اهل البیت بعثه الله یوم القیمة
یهودیا قلت یا رسول الله و ان صام و صلی و زعم انه مسلم ... اهل بیت رسالت ...
در روز قیامت ... اسلام ... ابن عباس ...
که یا رسول الله ... بغض ... اسلام ...
... آنحضرت ... حضرت سید البشر ...
... و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی

معنت آنکه کفره اصحاب سنت که بخلافت عمر بسیار می‌نازند از هذیانات خود کرده که عمر در وقت رحلت ابوبکر در مرض اسلام در وقتی عمر گوید
خبری ندارند آیا چه باعث شده که از عمر هذیان پیغمبر رای شنوند و وصیت آنسرور را منع مینمایند در وصیت ابوبکر بر خلافت
عمر هذیان است بر خرافات ابوبکر را وصیت کلام و نصوص نام مینامند آیا در مرض موت ابوبکر عقل او ضایع نشده بود چنانکه در
درباره پیغمبر میگویند و حال آنکه در حین صحت و حیات ابوبکر جنون و حمق و بیهوشی او را دست میداد چنانکه علامه محلی الدین خود
نقل کرده اند که مکرر ابوبکر میگفته که مرا جنی است که گاهی مرا میگیرد و در آن حالت مرا خود نمیدانم از من احکام شرعیه بر سبیل ادای
که جنی که زرد شیطان هم بیهوش کند در حین مرض موت چون عمری هر باالنفس شنید در است که هذیان نگوید چون
آفتاب جهان تاب ثبوت خود است که در سکرات عجائب الکبر جنت الا انهم مجنون تحقیق شده از شنوبر کرد و عمر اجهور وجود کثیر الجود
اعراض تیخ روم بر شنو حسن کاتب لا امکان به پروا نمودند خلفای ثلثه لعنهم الله در آنوقت که از ارتحال حیات عالم و وسیله نجات
بنی آدم بر بستر هلاک افتاده مراعات لوازم این قضیه عظمی نمودند بغسل کفن و دفن و نماز رسول الله صلی الله علیه و آله حاضر نبوده
و در سقیفه بنی ساعده برای ترتیب خلافت ابوبکر بنوعی تعجیل نمودند که هنوز اهل بیت رسول الله از لوازم کفن و دفن آنحضرت
فارغ نشده بودند که ابوبکر را خلیفه الله و خلیفه رسول الله نام نهادند و ترک آنچه بر همه لازم بود از غسل و کفن و دفن آنحضرت
رسالت نمودند و عذر خواهی علمای اهل سنت که ترک خلفای ثلثه و مشغول شدن ایشان بترتیب خلیفه برای مراعات مهمات عباد و مصالح
بلاد بوده عذر لیست بدتر از گناه و کسبی باهم شیطان برای اظهار اسلام ابی بکر و عمر و عثمان که کفر و فسوق و عصیان در کتاب [illegible]
عبارت از آنهاست چنانکه یکی از شعرا که جام جهان نمای دانش است لال محبت خاندان رسالت لبریز بوده موافق گفته [illegible]
از شبهات لفظ عثمان مایه عصیان آن منبع طغیان بافته در رشته نظم چنین انتظام داده که معنون جهنمی ابوبکر لعین مبدا آن سگ
بجای عمر ابن عفان عثمان لعین مایه طغیان است این جمله از هیئات بهمان حیثیت گفته اند و عمر آنها حیثیت و عذر ایشان را عذر
نشمرده گویند که اقدام اصحاب بعد از وفات حضرت رسالت مآب بر تعیین خلافت ابوبکر برای پیروی هوای نفس و حب ریاست
و جاه و عداوت با اهل بیت حضرت رسالت پناه بوده زیرا که شغل صحابه در تعیین خلیفه نه موافق وصایای نبوی بوده و نه موافق
نصوص قرآنی و نه موافق متابعت حکم عقل بلکه چون روز غدیر حضرت رسالت پناه ولایت را بر مسند خلافت نشانیده النص
حسد در باطن منافقان شعل کرد به جهل نفر از وجوه صحابه و اهل اعتبار با یکدیگر بیعت نمودند که چون طاهر علیه بروازروح اقدس
انقطع [illegible] این خاکدان سلطان را بیعت [illegible] اقتضا نمایند [illegible] الانوار طوق الحمد و جنس [illegible] میمون
ایشان بکس [illegible] و روش فریبی بازگشت نموده حکایت غدیر و خلافت حضرت امیر را اخبار نموده بر کراخوانند
خلافت جاه بهند و عهدنامه نوشتند و بعبدالرحمن سپردند که از حین وفات سید البشر علی العهد و پیمان خود نمود [illegible]
ابوبکر عمر را بر بالای منبر برده بر کرسی [illegible] و کفر قدیمی خود را بیع القهقری نمودند و چنانچه خلفای ثلثه لعنهم الله اظهار کفر [illegible]

طلبتان نمود

طلبتان نمودند چنانکه صاحب کتاب کامل بهائی در کتاب خود نام این شریف خطاب کتاب سلطان نقل نموده مشتمل بر آنکه از این
آباء و اجداد و مبادا منحرف شده و بتسخیر محمد صلی الله علیه و آله از راه رفتند چیزی و چون امور دنیا بسبب آنحضرت بود [illegible]
نمود از آنجهت که بحسب ظاهر اطاعت وی نموده با مردم او عمل شد ولکن فی باطن الامر کنا علی الذی کانوا علیه آباؤنا و نیز
در آن مکتوب نوشته بود که چون پسر ابوطالب بعضی از اهل این دین [illegible] از طایفه قریش [illegible] ساخت [illegible] ابوالعاص در
در دست خصال اولاد ابوطالب [illegible] سلطنت محمد و بنو هاشم [illegible] و اگر از جهت مراعات [illegible] بعضی از مردم رعایت ظاهر
قوانین این دین محمدی نموده روسع تمام در آن امر از تو ظاهر گردد تا در رواج از طریق سلف طالع آباء و اجداد قدیم منحرف شده [illegible]
هرگز دل و سیاسی مصالح کرده [illegible] بسیار مسائل [illegible] کفر و خواهی نموده که ابوعلی [illegible] حکم بر امامت
بنص خدا و رسول جائز نباشد و بنص عمری جائز باشد که در روز سقیفه بیعت ابوبکر خلیفه شد زیرا که آنچه علمای اهل سنت نقل کنند
که در خلافت ابوبکر غیر از بیعت عمر چیزی دیگر نسبت آن نبوده چنانکه در محصول فخر رازی و مطالب عالیه و شرح مواقف تصریح بعدم اجماع
در باب خلافت نموده اند بلکه مجرد بیعت عمر با ابوبکر مستند شده اند و شارح مواقف بعد از عدم لزوم اجماع گفته بل الواحد
والاثنان من اهل الحل والعقد کاف فی ثبوت الامامة یعنی بلکه یکی دو از اهل حل و عقد کافیست در ثبوت امامت
و در آخر گفته کعقد عمر لابی بکر و عقد عبدالرحمن بن عوف لعثمان یعنی مثل بیعت عمر با ابوبکر و چون بیعت عبدالرحمن بن
عوف با عثمان و بیرار باب [illegible] که عامه خود معترف شده اند که اجماع در خلافت ابوبکر نشده و با وجود
این دعوی او را خلیفه الله و خلیفه رسول الله دانسته اند از قبیل سودائیان و مصروعان که [illegible] گویند مرتبه گویند که بیعت عمر با
ابوبکر خلیفه گردید و مرتبه دوم گویند که ابوبکر خود بر خلافت اقیلونی فانی لست بخیرکم یعنی فسخ بیعت من کنید که من
بهتر از شما نیستم و مرتبه دیگر گویند که عمر فریاد بر میکرد که انما کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها فمن
عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت ابوبکر بیعتی بود ناگاه و بی اندیشه خداوند عالم مسلمانان را از شر [illegible] هر کس عود
کند او حدی بر هوای مثل ابوبکر پس او را بکشید که واجب القتل است از امثال مجانین هرگز چنین سخنان سر نزند با وجود آنکه
بوده که عمر ابوبکر خلیفه الله خوانده و مرتبه دیگر برای خود شغل غزل نموده با عاقل اگر دیوانه بوده به بیعت دیوانه چگونه امامت
ابوبکر ثابت شود و اگر عاقل بوده برای تمهید خلافت خود چنین کرده و چون مدتی متمادی از بیعت گذشت و نوبت خلافت
وی بطول انجامید در هنگام عاقل خود را واجب القتل شمرده پس در حین خلافت خود دیوانه بوده و حکایت [illegible]
اجماع که علمای اهل سنت بدو متوسل شده اند خود زیر نقیض گشتند پس بچه راه و بکدام دلیل خلافت خلفای ثلثه ثابت
گردد پس لازم آید که خلفا بغصب و برای حب جاه و دوستی ریاست خلافت ارشاد و ولایت غصب کرده باشند و غاصب
حق مسلمانان کافر و ظالم باشد و هر آینه از علمای شافعیه در کتاب سر العالمین و کشف ما فی الدارین گفته فاذن بطل

تعلقکم بالنصوص ونصص ثم الی الاجماع وحقّ ایضا منقوض فان العباس واولاده وعلیا وزوجته لم یحضروا
حلقة البیعة وخالفکم اصحاب السقیفة فی متابعة الخزرجی یعنی ای عائشه اهل سنت که ادعای خلافت میکنید
باطل گردید بسبب آنکه شما بنصوص واراده بر خلافت ابابکر زیرا که نص بر امامت وی نیست پس مستند شدید باجماع واجماع
نیز منقوض است زیرا که عباس واولاد وعلی بن ابیطالب وزوجه او فاطمه زهرا حاضر حلقه بیعت نشدند و دیگر آنکه جمعی که در سقیفه
حاضر بودند ایشان نیز مخالفت اجماع شما نمودند در متابعت سعد بن عباده که رئیس قوم خزرج بود زیرا که جماعت انصار در روز
سقیفه میگفتند که خلافت لایق امیرالمومنین است و هیچ کس در میان ایشان بغیر از امیرالمومنین نمیدیدند گفتند ما را امیر باید چون
سعد بن عباده که بزرگ قبیله خزرج است و ملخص حکایت سقیفه و زبده روایات طاق بنی ساعده که منشور کفر و طغیان
ابابکر و عمر و عثمان است چنانکه در تاریخ اعثم و صحیح مسلم و سایر کتب اهل سنت و در کتب خاصه و رسایل شیعه امامیه مسطور است
چنین است که چون حضرت سید کاینات روح اقدس شریف را از [illegible] بمقام قدسی عالم تجلیل کردید حضرت شاه ولایت
مشغول تجهیز حضرت شد و فاطمه زهرا مشغول تعزیه بود و شور و شیون در ملکوت عالم و قلوب بنی آدم بلند گردیده و امواج
بحور زخار مصیبت عظمی بتلاطم در آمده و کشتی شکیبان [illegible] از ارواح انبیا و اولیا لنگر تعزیت [illegible] مصیبت [illegible]
باستقبال روح پر فتوح آن شه آمده غلغله محنت در ملا اعلی ساکنان عرش خدا پیچیده انواع ملائکه در وادی [illegible]
اندوخته [illegible] و مصیبت [illegible] خضرا [illegible] آثار شد و پادشاه تخت سلونی و خورشید سپهر علوم لدنی
جامع کمالات مصطفوی معدن اسرار سبحانی و مخزن اسرار یزدانی جامع مجامع اطوار ربانی نایب حق [illegible]
رسالت خلوت گزین گنجینه خلافت [illegible] امام المشارق والمغارب علی بن ابیطالب علیه السلام بعد [illegible] حضرت
رسالت که جان شاه ولایت و صحبت گزیده بود بدو که مرا غسل ده و هر عضوی را که میخواهی حرکت ده [illegible]
تو [illegible] و جبرئیل علیه السلام اعانت تو نماید در غسل دادن من و چون مرا کفن کنی [illegible] اباذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
علیهم السلام حاضر کن و پیش و با ایشان بر من نماز گذار و سایر صحابه [illegible] کرده بودند حضرت امیرالمومنین [illegible]
خلافت [illegible] افتاده و چون گفتند که حضرت رسالت رخت حیات بدار القرار کشید [illegible] میگفتند که [illegible]
در [illegible] تجهیز حضرت [illegible] ابوبکر [illegible] ابلیس لعین کرده و هر دو در مسجد آمده و بصدای بلند میگفت که اگر [illegible]
جمعیت شما برای [illegible] محمد [illegible] بدار القرار [illegible] این آیه خواند که وما محمد الا رسول
قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا
و خلاصه معنی آیت آنست که نیست محمد مگر پیغمبری که پیغمبران دیگر پیش از وی آمده اند و از دنیا رفته اند پس اگر بمیرد یا او را بکشند آیا
که شما از دین برگردید و هر که از دین برگردد [illegible]

[illegible]

بر [illegible] حضور رسانند و چون ابوبکر این آیت خواند مردم همه آرمیده شدند و اضطراب و اختلاف از میان ایشان برخواست عمر [illegible]
گفت گویا من هرگز این آیت نخوانده بودم و از تو شنیدم یقین کردم که پیغمبر از دنیا رفته است فی الحال ابوبکر و عمر [illegible]
بر سر سعد بن عباده جمعیت کرده اند و او را در سقیفه بنی ساعده بر بردند و خواستند که او را امیر و حاکم خود کرده اند برای آنکه میدانستند که ابوبکر و عمر
طمع در خلافت دارند و منصب حق امیرالمومنین را [illegible] یکی از [illegible] ابوبکر و عمر [illegible]
گفت اگر شما [illegible] دین اسلام [illegible] کار مسلمانان [illegible] کار مسلمانان تنگ [illegible] اکنون پیش از آنکه [illegible]
[illegible] ابوعبیده جراح [illegible] حضرت رسالت مشغول شده متوجه سقیفه گردیده [illegible]
در دین اظهار نموده و چون وارد سقیفه شدند دیدند که جماعت انصار جمعیت نموده در میان ایشان سعد بن عباده [illegible]
سر در گلیم کشیده و جماعت انصار چون [illegible] خطیب انصار بر پا ایستاده خطبه [illegible] مشتمل بر حمد و ثنای الهی
ادا نمود و بعد از آن گفت [illegible] انصار [illegible] اسلام [illegible] خلافت
مسلمانان [illegible] خطبه [illegible] عمر خواست که جواب ایشان گوید ابوبکر [illegible]
باش [illegible] ابوبکر [illegible] آمده گفت ای جماعت انصار [illegible] مهاجران [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]
[illegible] جماعت انصار [illegible]
هر کدام [illegible] بیعت [illegible] امامت و خلافت [illegible] ابوعبیده [illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] مسلمانان [illegible]
خلافت [illegible] روایت [illegible] عمر گفت [illegible] جماعت انصار [illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible] انصار [illegible]
من [illegible] انصاف [illegible] امیری از [illegible] امیری از انصار [illegible]
و امر خلافت [illegible] انصار [illegible] مهاجر [illegible] جماعت انصار [illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible] مصطفی [illegible] مهاجرین [illegible]
و [illegible] مهاجران [illegible] انصاری [illegible] ایستاده گفت
ای گروه انصار [illegible] مردم [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] مهاجران [illegible] خلافت [illegible] انصار [illegible] مهاجران
[illegible] مهاجر [illegible] جماعت انصار [illegible]

که خلافت به همه کس رود و هر کس شمر در بیمی خلافت نزاع آید زیرا که قبایل عرب راضی نمی شوند که امارت در میان شما باشد زیرا که حضرت

رسالت از غیر قبیله شما بود و چون محمد صلی الله علیه و آله از عشیرت ماست و ما دوستان او ایم و در میان ما بوده پس ما اولی و احق ایم

به امارت و خلافت و جمع عرب به خلافت مهاجران راضی اند پس حباب بن منذر برخاست و گفت ای گروه انصار

منزلت خود را دانید و گفتهای این جماعت را نشنوید که اگر بهره خود را از دست گذارید مهاجران راضی نشوند به امارت و خلافت

شما و قابل نشوند که نصف خلافت به شما رسد پس ما کسی که بیرون کند مهاجران را از ولایت خود و مالک خلافت حضرت رسالت گردد به شمشیر کی

شما جماعت انصار سزاوارتر به خلافت و بیشتر از این قبایل عرب به شمشیر شما مطیع شده بودند و بعضی به تیغ شما از آباء و اجداد ایشان

اگر کسی در این امر گفتگو کند سر او را بشکنید عمر گفت چون در زمان حیات پیغمبر ما من در میان جماعت نزاع نبود

پیغمبر مرا نهی کرد از دشنام دادن و الا قسم به خدا که جواب ترا می دادم ابو عبیده گفت ای ابا عبیده تو گفتگو کن پس ابو عبیده گفت

از انصار اول کسی که یاری دین خدا کردند شما بودید اکنون اول کسی که تغییر دین کند شما مباشید بعد از آن انصار گفتند که امیر ما سعد بن عباده است به امارت

هیچ کس راضی نیست پس بشیر بن سعد انصاری که از بزرگان انصار بود و چون دید که انصار جمعیت بر امارت و خلافت سعد کرده

حسد برد و گفت ای گروه انصار این امر مخصوص قریش است و امارت از آن قریش است و اولی تر آنکه

در قوم انصار به سبب بیم دیگر ابو بکر به اشارت ابو عبیده و عمر تعیین کرده گفت ای گروه عرب بر یکی از این دو نفر بیعت کنید

خواهید بیعت با ابو عبیده و عمر که لایق خلافت اند پس ابو عبیده و عمر گفتند ای ابو بکر دست دراز کن

تا با تو بیعت کنیم بشیر بن سعد گفت من نیز بیعت کردم و بشیر سید قبیله اوس بود و سرداران قبیله اوس چون دیدند که بزرگ ایشان

بشیر به خلافت ابو بکر بیعت نمود و قبیله خزرج با امارت سعد بن عباده و قبیله اوس هجوم نموده سعد بن عباده را از میان دست و پا

گرفتند و او بیمار بود و زاری نمود که ای گروه انصار مرا کشتید عمر گفت بکشید سعد را که او صاحب فتنه است قیس بن سعد

از جا برجست و ریش عمر گرفت و گفت ای پسر صهاک حبشیه ... اگر موی از سر سعد کم کرده دندان ترا نگذارم و دشنام بسیار

به عمر داد و ابو بکر گفت ای عمر مدارا کن و درشتی مکن آنگاه سعد بن عباده گفت ای پسر صهاک اگر قدرت و قوت می داشتم

هر آینه شما را از این امر منع می کردم ... قوم و خویشان من ... ناکسان ... بودند ... ما آخر ... سعد

به قبیله خود که خزرجیان بودند امر کرد که مرا از این مکان ببرند و آنگاه سعد به خانه رفت پس ابو عبیده و بشیر بیعت با ابو بکر کرده

و سایر منافقان نیز بیعت نمودند و عمر در میان مدینه فریاد زد که ... با او بیعت کنید ... مسلمانان

با ابو بکر بیعت نمودند ... بیعت ... حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که جسد پیغمبر صلی الله علیه و آله را غسل داده و کفن

کرده بودند ... حضرت ... و ابوذر و مقداد و حضرت فاطمه و حسنین را طلبیده و نماز بر آنحضرت کردند و ...

بودند که جبرئیل علیه السلام ... بیعت ... بعد از آن مهاجرین و انصار را خبر دار کرده ... نفر

داخل جنازه

داخل جنازه کردند و نماز بر آنحضرت می کردند بدین طریق که ده ده نفر حلقه می زدند در اطراف جنازه آنحضرت و حضرت امیر المؤمنین

در میان ایشان ایستاده می گفت إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا

تَسْلِيمًا و مردم همگی این کلمات را می گفتند و نماز بطریق نماز بر سایر اموات با تکبیرات و دعوات نمی کردند و سر در این طریق این بود

که مبادا در پیش نمازی بر آنحضرت نزاع واقع شود و ابو بکر یا غیر او پیش ایستاده پیش نمازی کند چنانکه غصب خلافت نموده

نفر که نماز می کردند بیرون می رفتند و ده نفر دیگر داخل می شدند تا آنکه همگی انصار و مهاجرین از مردان و زنان و کودکان بر آن

حضرت نماز کردند و خواستند که آنسرور را دفن نمایند نزاع در میان قوم افتاد و جمعی گفتند که در مسجد دفن باید کرد و جمعی

گفتند در گورستان بقیع و بعضی گفتند که در بیت المقدس نقل باید کرد چون نزاع قوم خبردار شده آمده حضرت

امیر المؤمنین علیه السلام و آنحضرت را از نزاع قوم خبردار کرد و آنحضرت بیرون آمد و خطاب بر قوم کرده گفت ای گروه مردم

بدانید که حضرت رسالت پناه پیشوای ما بود در زندگی و پس از مردن آنسرور فرموده که مرا دفن نمایید در جایی که

قبض روح من خواهد شد و همچنین در کتب ... حضرت آنسرور است خلاف و نزاع کردند جمعی گفتند که قبر باید کنند به لحد چنانکه عادت

اهل مکه است و جمعی گفتند که در و لحد بسازید چنانکه طریق اهل مدینه است امیر المؤمنین علیه السلام قبر با لحد کنده آنسرور را

دفن نمود و وفات آنسرور در روز دوشنبه وقت چاشت بود که از این عالم فانی به عالم باقی انتقال نمود و عایشه اهل سنت گویند

که دفن آنحضرت در شب چهارشنبه قریب به صبح شب بود و چون از خواص انبیا علیهم السلام است که جسد مبارک ایشان

بعد از مردن تا سه روز باشد که مردم همگی نماز از پی حاضر شوند و بعد از سه روز ایشان را دفن نمایند شاید که دفن آنحضرت

در شب چهارشنبه نیز برای ملاحظه این معنی باشد با آنکه چون نزاع بسیار در میان مهاجر و انصار واقع شده در هر یک از غسل و کفن

و دفن آنحضرت بعد از دو روز و فات شد دفن کردند چنانکه در غسل دادن آنحضرت اختلاف نمودند بعضی گفتند که جامه از بدن

مبارکش دور باید کرد و بعضی گفتند که جامه را دور کردن جایز نیست بلکه با جامه ها باید شست و چون این گفتگو در میان قوم افتاد

خداوند عالم خواب را بر ایشان مسلط گردانید چنانکه ایشان که حاضر بودند همه در خواب شدند آوازی شنیدند از گوشه خانه

که کسی می گفت اغسلوا النبی و علیه ثیابه یعنی غسل دهید پیغمبر خدا را با جامه های پس حرّان این صدا شنیدند چشم گشودند

بر بدن مبارک آنحضرت شفقا دیدند آنگاه امیر المؤمنین علیه السلام آنحضرت را در جامه شسته و بر روی کفن کردند و صدای ایشان

در روز دوشنبه بیرون ... و مفقود شد ... سید الانام بار دیگر جماعتی از خلفای ثلثه لعنهم الله در تجهیز آنحضرت از غسل و کفن و نماز و دفن

آنحضرت حاضر نبودند و در پی طلب ریاست و خلافت و پیمودن راه کفر و ضلالت افتاده بودند تا آنکه جسد حضرت را فراموش کرده و چون روز

دیگر بیعت ابو بکر شد عمر ابو بکر را آورده در بالای منبر حضرت پیغمبر برده نشاند آنگاه ابو بکر خطبه گفت و عمر بر پا ایستاده و خواست که عذر

خواهی از مردم کند برای آنکه گفته بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا نرفته و زنده است و به عالم دنیا رجوع کند گفت بدانید ای گروه مردم

که من گفته بودم دیروز برای آن میگفتم که میترسیدم از اختلاف و فرقت در میان مسلمانان اکنون میدانید که اگر غیر از این بکار رفت
آنکه ازان صلی الله علیه وآله در میان است و بهترین صحابه و یار اقدم و مصاحب مقدم پیغمبر در میان است و باتفاق جمیع مسلمانان بر بیعت
وی شده اکنون هر خبر بد که هست آن است که دیروز حاضر شود و بیعت کنند پس مردم جملگی بیعت کردند که اول مرتبه بر منبر که ...
پا بر بالای پایهای منبر گذاشته بود میگفت شکر خدا برای ابوبکر را از زمان منبر تا آنکه ...
بیعت کنیم ابوبکر دست گشوده منبر که شیطان بیان پیشوای ارباب کفر و طغیان بیعت نموده از میان مسجد بیرون رفت
منافقان یکان یکان برخواستند بیعت نمودند و دوازده نفر شش نفر از مهاجرین که خالد بن سعید بن عاص و سلمان
و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و بریده اسلمی بودند و شش نفر دیگر از انصار که ابو الهیثم بن تیهان و سهل
و عثمان پسران حنیف و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری بودند این دوازده نفر مشاوره
نمودند که بیایند ابوبکر را از منبر پایین کشند سلمان گفت که خداوند عالم فرموده که و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة یعنی میندازید
خود را بدستهای خود بمهلکها بهتر است که برویم بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام و با وی مشاوره نماییم پس آن دوازده نفر
بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمده عرض کردند که یا امیر المؤمنین ترک نمودی حقی را که تو سزاوارتر بودی بآن و اولی بودی
بودی از دیگران زیرا که ما همگی شنیدیم از حضرت سید المرسلین که میفرمود که علی بن ابی طالب با حق است و حق با اوست و ما ...
مشاورت نموده ایم و ابوبکر ... از منبر پایین کشیم آمده ایم بخدمت تو برای مشاورت ... در این کار پس ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
عذر ... حضرت رسالت ... موعظه کرد و گفت یا علی ... بعد از من ...
نا ... و ... مثل ... بیرون ... [illegible]
موسی در خصوص خلافت بیرون اختلاف کردند ... گوساله پرستی ... بعد از من ... گوساله پرستی گرای
پیش ... عرض کردم که یا رسول الله ... امر ... بعد ... بعد کار ... برای
خود ... جهاد ... و حق خود را ... خلافت ... با ایشان ... و ... لازم ... حفظ خون خود
نما ... مظلوم و شهید ... حضرت سید البشر قسم خورده ام که بیرون نیایم تا آنکه قرآن را
جمع نمایم پس ... امر ... فاطمه و فرزندان خود حسنین ... بخانهای جمیع انصار رفتم و همه ... یاری ...
طلبیدم هیچکس اجابت من ننمود بجز چهار نفر که سلمان و عمار و ابوذر و مقداد ... پس ... بمسجد برای ...
کسی ... با من ... پس ... حضرت پیغمبر در باره

خلافت من بیرون شوانید تا حجت بر ایشان تمام گردد پس آن دوازده نفر روز دیگر که روز جمعه بود بمسجد حاضر شدند و چون
ابوبکر بر بالای منبر رفت خطبه خواند و بعد از خطبه گفت ایها الناس فانی قد ولیت علیکم و لست بخیرکم فان
اطعتمونی ... بعضی ... مردم من ... شما ... پس ...
کارهای مسلمانان ... من ... مهاجرین ...
سخن گوید زیرا که خداوند عالم مهاجرین را بر انصار مقدم داشته ... فرموده لقد تاب الله علی النبی و المهاجرین و الانصار
پس خالد بن سعید بن عاص از مهاجرین ... گفت اتق الله یا ابابکر یعنی ... از خدای ای ابوبکر ...
خلافت ... علی ابن ابی طالب ... ابوبکر ... علی بن ابی طالب ...
در ... مشرکان ... مهاجر و انصار ... [illegible]
من ... علی بن ابی طالب ... [illegible]
محافظت و ... [illegible]
من ... [illegible]
محشور گردان ... خلافت ... [illegible]
... [illegible] ... عمر ... خالد ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
ابوبکر چون مثل شیطان است ... [illegible]
... [illegible] ...
... خالد بن سعید ... سلمان فارسی بر پا ایستاده گفت ... ابوبکر ...
... [illegible] ...
... حضرت خاتم النبیین ... حضرت رسالت ... [illegible]
... حضرت رسالت ... [illegible]
... [illegible] ...
... خلافت ... [illegible]

که از رجوع بحق نماید بهتر باشد برای نجات خود زیرا که پس از مردن و در قبر خواهید دانست [illegible] و دیگر رجوع و بازگشت بهره ندارد پس
ای ابی بکر شنیدی خلافت علی را چنانکه ما شنیدیم و در بدر سوابق خدمت او را چنانکه ما دیدیم آیا منتبه نگشتی که غصب خلافت
وی نمودی ترا [illegible] و نصیبی در خلافت نیست و در ریاست مسلمانان ترا مدخلی نیست پس از خدا بترس و شرمی از پیغمبر بکن پس
حضرت سلمان ساکت گردید ابا ذر غفاری برپا ایستاده گفت ای گروه قریش همگان را [illegible] پیغمبر گردانید [illegible]
پیغمبر اکرم [illegible] محروم از خلافت پیغمبر را شنیده [illegible] که جمع کثیری از طوایف عرب [illegible]
خلافت [illegible] اهل بیت پیغمبر تسلیم [illegible] اختلاف و نزاع [illegible]
خلافت [illegible] حضرت رسالت [illegible]
که امامت و خلافت بعد از من برای علی بن ابیطالب است و بعد از او برای فرزندان من حسن و حسین و بعد از ایشان برای پاکان
[illegible]

آنحضرت خود فرموده که من شهرستان حکمتم و علی دروازه آن شهرست [illegible] جمیع امور و قضایا با علی
[illegible]
[illegible] پس ابی بن کعب برپا ایستاده گفت ای ابوبکر [illegible] از خدا [illegible]
کرده اند [illegible] حضرت پیغمبر [illegible] حق خلافت را [illegible] تسلیم کن تا نجات یابد [illegible]
[illegible] پس خزیمة بن ثابت برپا ایستاده گفت ای گروه مردم [illegible]
آیا نه حضرت سید البشر [illegible] شهادت مرا قبول [illegible] از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدیم که میفرمود
که اهل بیت من [illegible] حق و باطل [illegible]
[illegible] ابو الهیثم بن تیهان [illegible] گفت ای گروه مردم من [illegible]
[illegible]

انما اخته جوابا بر زبانش جاری شد بعد از ساعتی گفت ولیتکم ولست بخیرکم اقیلونی اقیلونی یعنی والی کرده مردم والی شما
کرده ام و من بهتر و بهتر شما نیستم شیخ بیعت من تا بهر عمر العاص صد ابنکر کرده گفت ای ابو بکر البتّه با بین آی از منبر که
بیشتر که بجواب قوم خوانی گفت چه چیز خود را ازین منزلت و از اسم الله کرده اگر قصد کرده ام که شما را معزول کرده ام از خلافت
و سلام مولای ابی حذیفه بغیر از خلیفه کرده ام پس ابو بکر از منبر پایین آمد عمر از او خشنی گرفته بخانه ابو بکر رفتند و تا سه روز در مسجد نیامد
روز چهارم شد خالد بن ولید با هزار کس از منافقان آمده گفت ای ابو بکر چرا در خانه نشسته و ترک خلافت نموده و الله کرسی اسلام
طمع دارند در خلافت پس سالم مولای ابی حذیفه با هزار کس دیگر و معاذ بن جبل با هزار کس آمدند و سایر منافقان جمعیت نمودند تا آنکه قریب
به هزار کس جمع شدند و همه شمشیر حمایل کرده عمر العاص را پیش انداخته بمسجد آمدند و علی بن ابی طالب با جمعی از خواص شیعیان
در مسجد بود عمر پیش آمده گفت ای شیعیان علی اگر یکی از شما گفتگو نماید مثل آنچه روز گذشته گفتگو کردند سر او جدا کنیم پس خالد
بن سعید بن عاص بر پا ایستاده گفت ای پسر صهاک حبشی آیا شمشیرهای خود را نمودی که ما با جمعیت و کثرت خود و الله
ما بر تو شمشیرهای شما است و کثرت شما بی اره بر کثرت شما است اگر چه در شهر و کثرت شما مر برای حجت خدا و اولاد مصطفی علی
با ما است والله اگر امام ما نبود هر آینه شمشیر کشیده با شما جهاد کنیم امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ای خالد بنشین که خدا او
عالم قدر و منزلت ترا میداند و اجر و مزد تو را پس خالد نشسته سلمان فارسی بر سر پا ایستاده گفت والله اکبر شنیدم
از پیغمبر صلی الله علیه و آله که میفرمود که روزی باشد که برادر من و پسر عم من در مسجد من با جمعی از اصحاب نشسته باشد که جمعی از سگان
جهنم بر سر او جمع شوند و اراده قتل او و اصحاب او نمایند شکی نیست که آن سگان شمایید عمر از آن سخن غضبناک شده اراده قتل سلمان
نمود امیر المؤمنین علیه السلام از جا جست و گریبان عمر گرفته بر زمینش زد و گفت ای پسر صهاک اگر عهد الهی و پیمان حضرت رسالت پناه
نمیشد بر تو ظاهر میکردم قوت و قدرت و کثرت اصحاب خود را پس آنحضرت اصحاب را کرده فرمود که بیرون روید از مسجد که
داخل مسجد نشوم مگر برای زیارت پیغمبر یا برای اجرای احکام الهی که خلایق از هدایت محروم پس آنحضرت از مسجد بیرون رفت و عمر
ابو بکر را بر بالای منبر برده بیعت دیگر از مردم گرفت و گفت ای ابو بکر کسی را بطلب علی بفرست تا حاضر شود و بیعت با تو نماید زیرا که
بیعت نکند امر خلافت تو محکم نگردد ابو بکر کسی را فرستاده گفت بطلب ابو بکر خلیفه رسول الله ابو بکر ترا میطلبد چون آن شخص بخانه
علی بن ابی طالب آمد و پیغام ابو بکر رسانید امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چه زود بر دروغ بر پیغمبر بستید زیرا که ابو بکر خود میداند
که خدا و رسول خدا کسی را بغیر از من خلیفه نکرده پس ابو بکر جواب بر وی نرسانید ابو بکر گفت برو و علی را بگو که امیر المؤمنین
ابو بکر ترا میطلبد چون پیک ابو بکر بخدمت علی بن ابی طالب آمد و پیغام خود را گذرانید آنحضرت فرمود که در غیبت کم زمانی فراموش
کرده اند زیرا که ابو بکر و عمر و سایر صحابه همه میدانند که نام امیر المؤمنین بغیر از من حضرت سید المرسلین بر کسی نگفته برای آنکه
که ابو بکر و عمر روزی با قدر و منزلت پیغمبر پرسیدند که آیا امارت امیر المؤمنین جانب خدا است آنحضرت فرمود که بلی علی بن ابی طالب

امیر المؤمنان

امیر مؤمنان و سردار مسلمانان و صاحب لوای شیعیان است که در روز قیامت بر بالای پل صراط خواهد ایستاد و دوستان خود را داخل
بهشت خواهد کرد و دشمنان خود را داخل دوزخ پس پیک ابو بکر این جواب شنیده جواب پیغام بر ابو بکر رسانید عمر گفت امروز است نصیحت
علی بر او ببندید چون شب شد امیر علی بن ابی طالب فاطمه زهرا را بر الاغی سوار کرده و دست حسن و حسین گرفته برای تکمیل حجت بخانهای انصار و مهاجر
در آمده و از ایشان نصرت و اعانت طلبید و گوشه بهار نشانید و وصیت که در خلافت آنحضرت از حضرت رسالت شنیده بودند بیاد ایشان
و انصار چهل و چهار نفر اجابت نموده که اعانت آنحضرت نمایند چون صبح طالع گردید آنحضرت منتظر جمعیت ایشان بود که کس یکی از آن نفر
را نشسته مخالفت ورزیدند مگر چهار نفر که سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار بود که ایشان ثابت قدم ماندند و در باره مستقیم محبت مرتضوی و رعایت
مصطفوی در حفظ رعایت و اطاعت شاه ولایت در آمده بر آیات دشمنان دین ظهور نمودند چون این روز بگذشت آتش نفاق در دل عمر که
گردیده و نایره شقاق در سینه پر کینه آن ملعون بجوش و خروش آمد گردید پس با ابو بکر گفت که قنفذ و طایفه از آن ملاعین را بفرست تا علی را حاضر
نماید و علی را احضار کنند ابو بکر گفت قنفذ که از قرابت تست و در خشم و تیم از او داشت بفرست او را با جمعی از اعوان و انصار و بالای ابا
فرستاد تا تعنف و شدت علی را احضار کرد قنفذ آمد قنفذ در الطلب گفت با جمعی بیرون در خانه علی بن ابی طالب رفت و رخصت طلبیده داخل خانه
ملعونی و اکرا رخصت نمیدهد بلا اذن داخل خانه شود و علی را حاضر گرداند نا امید گشته برگشت قنفذ بعمر عرض نمود که عمر گفت ای پسر الخطاب بمن بگو که
حاضر شد و از رخصت طلبید حضرت سیدة النساء فاطمه زهرا مرضیه آمد گفت ای قنفذ روز قیامت حجت خدا امام گرفت شما که برادر
من داخل خانه من شوید قنفذ برگشته با یاران خود الی ابو بکر و عمر این جواب آورده عمر غضبناک شد از رسیدن و فرمود داخل خانه شد و ابی بکر را گرد
با سر بزیر عمر غضبناک شده گفت ای قنفذ شما را با حرف زنان چه کار امر ما نبایستاد بر فتنه چهارم عمر و جمعی ملاعین را بپیشتر و با آلاییم
خود هیزم انبار مینماید عبد الرحمن بن عوف با جمعی از منافقان که یکی سمره بن جندب است آتش در دست گرفته متوجه بارگاه خلافت پناه شاه ولایت شدند
گردیده الصلای هیزم آنکه داران که با علی بیرون آمده در کار عمر آمده بیعت خلیفه بجوید حضرت رسالت پناه و کارالی که سایر پیشتر آنها باید از سایه
و آلا آتش بر خانه اند انم و بسوزانم و حضرت فاطمه بضعه رسول که هنوز مصیبه رحلت آنحضرت پدر بزرگوار کمتر بود مصیبت حضرت مصطفوی در بر داشت
بجهت شعور تمام جسم نزار کرده بر بستر بیمار بود و امامان حسنین و حاضر انداز که آن عترت اولاد آن سید بجهت عتاب عمر بن الخطاب شنید
ان الصعقه تغربه وصفه لبقیه معصومه مظلومه بر آمده پیش نماده کرده که او در سوزش کمال بر سینه ستم رسیده بمصیبت پدر بزرگ هم
زده کمان از فزودن و جماعت آنکسوران در پیکر در عمر دود و دیگر که قنفذ را امر کرد که آتش بیاورند و در را بسوزانند و داخل خانه شوید چون
عمر میدانست که چون امیر المؤمنین حیدر کرار شیر یزدان صاحب ذوالفقار حیا که کرد کشت خواهد شد و لا آن کار را کرد خوار کرد بپا یکدم آلتوقف
گرد و خود را از دو برادر در پهلو ابا بکر شد فرستاده قنفذ پیش جستن آتش بر افروختند در خانه را بسوزانید و قنفذ در آمد حضرت فاطمه
فریاد و ابتاه و شماله وا بلاه بر زبان را نظم یا محمد ایا یا رسول خدا ای رحمت عالمیان و ای شفیع
عرصات بیبین که با فرزند و لبندت مجگر گوشه پاره تن نو چه میکنند در دل سکین و سینه عمر ملعون قنفذ بپسرین آنجا نمود

حواله سیدة النساء کرده بازوی مبارک آن معصومه را مجروح گردانید و در روایتی دیگر تازیانه بر بازوی مبارک آن سیده که چون بازوبند
اثر ضرب آن با جمیع [illegible] در میان در و خانه کرده در پهلو [illegible] بعد از آن [illegible] حضرت فاطمه زهرا را به نوعی در میانه
در و دیوار فشرد که از شدت آن فعل شنیع آن معصومه را [illegible] در رسالت آن صوامع قدس و زلزله در [illegible] جوامع
الانس [illegible] اسقاط جنین آن [illegible] حضرت سید المرسلین وقوع پذیرفت خالد بن ولید پلید شمشیر با غلاف حواله نور سرای عصمت
و طهارت نمود که بدن مبارک آن معصومه را از ضرب آن ملعون متورم و متالم گشت و در روایتی دیگر وارد شده که عمر آن معصومه را
در میان در و دیوار فشرد که اسقاط جنین آن [illegible] حضرت سید المرسلین نام او را محسن [illegible] بود وقوع یافت و یکی از استخوانهای
پهلوی مبارک آن شکست و چون آواز [illegible] از آن بضعة الرسول بگوش حضرت شاه ولایت رسید بی اختیار از خانه بیرون آمده
متوجه عمر خطاب شده و فرمود ای پسر صهاک حبشیه اگر نه آن بودی که در علم الهی سبقت یافته [illegible] به چه عنوان داخل جهنم گردی [illegible]
[illegible] خالد بن ولید پلید شمشیر حواله آن شاه ولایت نمود [illegible]
[illegible] و خواص امیر المؤمنین جمع شده خواستند که عمر را اهانت عظیم [illegible] نمایند آنحضرت [illegible]
مصابرت بر قبایح [illegible] گفت [illegible] شما [illegible] شهید
لیکن امر الهی و امر رسول [illegible] خداوند عالم [illegible] عمر گفت یا علی [illegible]
بچه کار آید بیعت کن امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که ای پسر صهاک حبشیه اگر بیعت نکنم چه خواهی کرد عمر گفت یا علی اگر بیعت نکنی ترا
هلاک کنیم امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که [illegible] بنده خدا و برادر مصطفی را ابوبکر گفت یا علی اینکه بنده خدایی قبول
داریم ولیکن برادر مصطفی را قبول نداریم آنحضرت فرمودند که آیا منکر شدید حکایت برادری میان من و رسول الله را پس آن
حضرت خطاب به مهاجر و انصار کرده گفت ای گروه مردم شما را سوگند میدهم به خدا که آیا شنیدید از حضرت سید المرسلین
برادری و خلافت [illegible] روز غدیر و در روز تبوک [illegible] آنحضرت [illegible] آنچه مردم شنیده بودند همه را بر زبان عجز بیان جاری کردند
همه مردم از مهاجر و انصار گفتند یا علی چنین است که میگویی ابوبکر [illegible] ترسید که مبادا مهاجر و انصار [illegible] بیعت
گفت یا علی آنچه گفتی همه را از پیغمبر شنیده ایم و در خاطر داریم لیکن من بعد از آن [illegible] شنیدم که میفرمود که ما اهل بیت
رسالت برگزیده درگاه خداییم خداوند عالم [illegible] اختیار کرده [illegible] که خلافت و نبوت [illegible]
امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا ابابکر آیا کسی دیگر غیر از تو این حدیث را از پیغمبر شنیده [illegible] شهادت [illegible]
[illegible] ابو عبیده [illegible] سالم مولی [illegible]
[illegible] تصدیق [illegible] ابوبکر [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام گفت ای گروه [illegible]
[illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible] خلافت [illegible] ابوبکر و عمر

گفت یا

گفت یا علی همه بیعت کرده اند [illegible] و مقداد [illegible]
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] طلاق و طلاق [illegible]
[illegible] و سلمان و مقداد [illegible] گفت یا علی [illegible] از حضرت پیغمبر شنیدیم [illegible]
گفت یا علی این [illegible] اگر همه مردم شنیده اند چون [illegible] امیر المؤمنین [illegible] ابوبکر [illegible]
حضرت سیدة النساء [illegible] گفت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] گفت [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] آن معصومه [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] عمر [illegible] علی [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] صبر [illegible]
[illegible] رسالت [illegible] فرموده که یا ابن ام ان
القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی یعنی ای پسر مادر من قوم تو مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود که مرا بکشند [illegible]
[illegible] و در حدیثی دیگر وارد شده [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام انگشتان مبارک [illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] ابوبکر [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible] امیر المؤمنین [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] بیعت [illegible] زبیر [illegible] گفت [illegible] زبیر [illegible]
عمرو و خالد و ولید و مغیرة بن شعبه [illegible] زبیر [illegible]
[illegible] بیعت [illegible] و در حدیثی دیگر وارد شده که حضرت سلمان فارسی گفت که بعد از [illegible]
[illegible] بیعت [illegible] و مقداد [illegible]
[illegible] سلمان [illegible] گفت [illegible] صهاک [illegible]
[illegible]
[illegible] سلمان [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام گفت ای پسر صهاک [illegible] گفت یا علی [illegible]
[illegible] صهاک [illegible] آنحضرت فرموده [illegible]

برای جدّ من عبد المطّلب نفیل را بیابان زنا کرده پدر تو خطّاب از وی بهم رسید [illegible] جدّم عبد المطّلب بعد از زاییدن صهاک [illegible]

هر نفیل بخشید پدر تو خطّاب غلام جدّ من است و [illegible] زنا است آیا سرزنش تو کنم چون نزاع در میان امیر المؤمنین ع و عمر [illegible]

و نسب عمر رسید ابو بکر [illegible] مردمان ترسید که مبادا [illegible] نسب عمر واقف گردند [illegible] ابو بکر [illegible]

از خلافت معزول [illegible] عمر گفت ساکت شو [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام الناس نمود [illegible]

[illegible]

عبد المطّلب را بدید

[illegible]

از حضرت پیغمبر منقول است در تفسیر این آیت که فیومئذ لا یعذب عذابه احد ولا یوثق وثاقه احد که مراد عمر بن الخطاب
که در روز قیامت عذاب او را هیچ کس نخواهند داد عمر گفت سالک بشنو ای غلام بدبخت امیرالمؤمنین علیه السلم گفت با سلمان
دیگر بگو سلمان سالک گریه کرد پس عمر گفت ای سلمان چه میشود که مثل ابی ذر و مقداد و سالک [illegible] هیچ نگویی ایا محبت تو نسبت
بخاندان مصطفی زیاده بر ایشانست که چنین [illegible] بازار نجات شد گفت العیاذ بالله [illegible] مارا محبت اهل بیت رسالت
خداوند عالم لعنت کند کسی را که دشمنی با ایشان کند و حق ایشان را غصب کند عمر نیز ابو بکر صحیح حق دار بود در خلافت بیش با ایشان
مردم بکمسانید در [illegible] بودن عمر گفت الهی از حق خلاف ایمانست علی را دخلی در خلافت نیست امیرالمؤمنین علیه السلم فرمود
ای پسر صحاک خلافت ابو بکر [illegible] اهل بیت رسالت را هیچ حق در خلافت [illegible] مثل ابو بکر و [illegible] خلایق
بر شما سزاوار است عمر گفت یا علی دیگر گفتگو مکن زیرا که هیچ کس بر تو راضی نشدند و بخلافت ابو بکر راضی شدند و مرا [illegible] در میان [illegible] امیرالمؤمنین
علیه السلم گفت ای عمر خداوند عالم [illegible] چه [illegible] راضی شدند و ابو بکر و تو راضی شدی [illegible]
غضب و عذاب الهی ای پسر صحاک [illegible] ابو بکر [illegible] خلافت
ابو بکر گفت [illegible] ابو طالب [illegible] ابو بکر [illegible] خواهم گفت [illegible]
و مقداد [illegible] گفت [illegible] از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] دوازده نفر است
شش نفر از اولیان و شش از آخریان و آن تابوتی [illegible] که در قعر جهنم است [illegible]
اراده [illegible] آتش جهنم [illegible]
از حرارت [illegible] خداوند عالم [illegible] از آنحضرت سوال کردیم [illegible] دوازده نفر [illegible] اولیان قابیل
پسر آدم [illegible] فرعون بود و نمرود [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] اما آخریان دجال [illegible]
حضرت [illegible] آنحضرت فرمود [illegible] عثمان گفت [illegible]
از پیغمبر [illegible] آنحضرت فرمود [illegible] از حضرت رسالت [illegible] عثمان [illegible]
با من [illegible] عثمان امیرالمؤمنین [illegible] شنیدم [illegible]
[illegible] عثمان گفت [illegible] از پیغمبر شنیدم [illegible] زبیر از دین اسلام مرتد [illegible]
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود [illegible] عثمان [illegible]
نمود [illegible] آنحضرت فرمود که ای سلمان مردم [illegible] از حضرت رسالت [illegible]
سامری [illegible] خداوند عالم [illegible] اهل بیت [illegible] این کلمات [illegible]

جاری کردانید

جاری کردانیده [illegible] رفت [illegible] با ابو بکر [illegible] اطراف [illegible] مردم از
خلافت ابو بکر اعلام [illegible] ابو قحافه که پدر ابا بکر بود در طرف طایف بود نامه [illegible] که این نامه [illegible]
خلیفه خدا و خلیفه رسول الله ابو بکر [illegible] ابی قحافه [illegible] ابی قحافه [illegible] مردم بعد از وفات حضرت پیغمبر
[illegible] ابو بکر را خلیفه کردند [illegible] و این نامه [illegible] ابو قحافه [illegible]
ابو قحافه [illegible] کلام [illegible] خلیفه الله
خلیفه رسول الله [illegible] باجماع مردم خلیفه شد پس ابو قحافه [illegible] امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب
[illegible] خلافت [illegible] رسول [illegible]
راضی شدند ابو قحافه گفت [illegible] خلافت [illegible] ابو بکر [illegible]
خلیفه [illegible] ابو قحافه در جواب نامه [illegible] ابی بکر [illegible] خلافت حق [illegible] علی بن ابی طالب
خلافت [illegible] اهل بیت رسالت [illegible] ابو بکر [illegible]
[illegible] ابو بکر [illegible]
علیه السلم [illegible] والله [illegible] خلافت [illegible]
عالم [illegible]
[illegible] ابی بکر [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] ابی بکر گفت یا علی [illegible] لا تجتمع امتی علی الضلالة
[illegible] ضلالت و گمراهی [illegible] اجماع امت [illegible] اختلاف [illegible]
[illegible] آنحضرت فرمود که ای ابی بکر [illegible] سلمان و ابا ذر و مقداد [illegible] اجماع [illegible]
[illegible] ابو بکر گفت یا علی [illegible] خلافت [illegible]
خلافت [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلم فرمود که ای ابا بکر [illegible] صفات [illegible]
خلافت [illegible] ابی بکر گفت [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلم گفت ای ابا بکر [illegible]
[illegible] صفات [illegible] ابی بکر گفت یا علی [illegible] صفات [illegible]
حضرت [illegible] فرمود که ای ابا بکر [illegible] ابو بکر گفت یا علی [illegible]
آنحضرت فرمود که ای ابا بکر [illegible] سوره برائت [illegible] ابو بکر گفت یا علی [illegible]

فرمود که ابا بکر در شب غار که محافظت پیغمبر نمودم یا تو ابا بکر گفت یا علی تو محافظت کردی و در فراش پیغمبر تو خوابیدی امیر المؤمنین
علیه السلام گفت ای ابا بکر مولی امر مؤمن و مسلم در روز غدیر پیغمبر نموده پیغمبر من بودم یا تو ابا بکر گفت یا علی تو بودی که پیغمبر فرمود
هر مرد مرا که امارت مسلمانان برتو سلام دادند آنحضرت فرمود که ای ابا بکر ولایت از جانب خدا با او الا این علی ولایت از جانب
خدا هم در روز تصدق خاتم برای تو نازل شد یا برای من ابا بکر گفت یا علی برای تو نازل شد آنحضرت فرمود که آیا وزارت پیغمبر
و تمثیل آنحضرت مرا به هارون از موسی برای تو بود یا برای من ابا بکر گفت برای تو بود یا علی آنحضرت گفت آیا رد آفتاب و باز
گشتن او برای نماز کردن برای تو شد یا برای من ابا بکر گفت یا علی برای تو آنحضرت فرمود که آیا پیغمبر مرا به رسالت [illegible]
در [illegible] بامر الهی ابی بکر گفت یا علی امر [illegible] فرستاد و آنحضرت هر یک از مناقب خود را که دوست و دشمن میدانستند همه را با ابا بکر گفت و همه را
ابا بکر قبول کرد پس امیر المؤمنین علیه السلام از نزد وی بیرون رفت و ابی بکر خلوت کرده و نبود کسی با او در خانه [illegible]
عمر از خلوت ابی بکر با علی خبردار گردید و مرض نفاق در دلش پیچید و چون مار دم بریده بر خود می پیچید و به در خانه ابی بکر آمده شد
[illegible] در خلوت و دخول بابی بکر [illegible] در [illegible] ابی بکر حضرت رسالت را در خواب دید پس آمد و سلام برآن
حضرت داد آنسرور روی از ابا بکر گردانید ابا بکر بطرف دیگر آمد و سلام داد باز آنحضرت رو گردانید ابی بکر گفت یا رسول الله چه خود که
کردی که جواب سلام من ندهی [illegible] آنسرور فرمود که چگونه جواب سلام کسی گویم که دشمنی میکند با دوست خدا که علی ابن
ابی طالب است [illegible] ابی بکر [illegible] و خلافت را بر اهلش واگذار ابی بکر گفت یا رسول الله اهل آن کیست آنحضرت فرمود که امیر
مؤمنان و سردار متقیان علی ابن ابی طالب است ابی بکر گفت یا رسول الله چنین کنم چون صبح از خواب بیدار شد بشتاب تمام آمد
بخانه علی ابن ابی طالب و عرض کرد که یا امیر المؤمنین دست دراز کن تا با تو بیعت کنم پس ابی بکر دست آنحضرت را گرفت و
حکایت [illegible] خود را با آنحضرت رسانید و گفت یا علی بخواهم [illegible] خواب [illegible] را بر مردم بگویم و خود را از خلافت [illegible]
تسلیم تو کنم امیر المؤمنین علیه السلام گفت ای ابا بکر [illegible] ابی بکر بیرون آمد و بار [illegible] برابر [illegible] ابی بکر
لعین بود و بوی [illegible] ابی بکر [illegible] ابی بکر [illegible] گفت [illegible]
[illegible] سحر [illegible] اول [illegible]
و [illegible] عمر [illegible] ابی بکر [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] ابی بکر
[illegible] مسجد [illegible] آنحضرت [illegible] عمر [illegible] گفت یا علی [illegible]
بیرون کن [illegible] خلافت [illegible] آنحضرت [illegible] ابی بکر [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] فدک [illegible] شیخ جمال الدین

سیوطی

سیوطی در تاریخ الخلفا نقل کرده که ابا بکر چون فدک را از فاطمه انتزاع نمود و خالصه خود کرد و بعد از وی عمر نیز در ایام خلافت خود
خالصه خود داشت و چون فاطمه علیها السلام خبردار گردید بنزد ابا بکر آمد و گفت ای ابا بکر فدک را پیغمبر حضرت سید المرسلین بمن
بخشیده ابا بکر گفت یا فاطمه گواه داری بر این دعوی آن معصومه حضرت امیر المؤمنین و حسنین و ام سلمه و ام ایمن را بگواهی
برده بخلاف قانون شرع ابا بکر رد گواهان آن معصومه نمود که علی شوهر تست و نفع خود میخواهد و حسنین فرزندان تواند
ایشان نیز برای جلب منفعت گواهی میدهند و روز نیز شهادت شرع مسموع نیست فاطمه علیها السلام گفت ای ابا بکر
از میراث پدر من چیزی بمن نرسید که فدک را بعنوان میراث بردم ابا بکر گفت ای فاطمه [illegible] گفت من
از پدر تو پیغمبر آخر الزمان شنیدم که میفرمود که نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقه یعنی ما گروه انبیا
ما را میراث نیست [illegible] فاطمه علیها السلام گفت پیغمبر میراث نباشد من
[illegible] بعنوان [illegible] ابی بکر گفت [illegible] میراث
شد چون آنحضرت [illegible] وفات [illegible] ابی بکر [illegible]
فاطمه علیها السلام [illegible] معصومه [illegible] سیدة النساء [illegible]
معصومه [illegible] ابی بکر [illegible]
کرد و گفت [illegible] عبد الرحمن بن عوف [illegible]
شد [illegible] خلوت [illegible]
و [illegible] اسلام [illegible] ابو بکر گفت [illegible]
[illegible] ابو بکر گفت [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
و [illegible]
[illegible] ابو بکر گفت [illegible] عمر گفت [illegible] رسول [illegible]
و رسوا کند [illegible] اعوذ بالله [illegible] الله فمن اظلم ممن [illegible]
[illegible] ظالم [illegible] پیغمبر [illegible] ابی بکر [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] عمر [illegible]
و [illegible] ابو بکر [illegible] گفت [illegible] عمر [illegible] گفت [illegible]
[illegible] ابا عبد الله الحسین [illegible]

اجعل الخمر البليا القعد ... بك الذاهب بن المنقلبين و ابیات چندی بعد از این خواند معنی این ابیات آنست که ای
ابوبکر چرا راست نشد زینت از وجود تو امر خلافت که تو لایق او نیستی بر گردان خلافت را بر آل یاسین که ایشانند میمون و مبارک
و مستحق این امر نه آبای من بنده از حضرت آنجا که ابلیس [illegible] کسی از راه برده و داخل کرد احمقان کسی را بنده و چون ابن عباس از مجلس بیرون
ابوبکر گفت ای ابن عباس این اعاشی است سخت تر تو مباد از جای دیگر اظهار کنی پس ابن عباس از مجلس بیرون آمده بخانه امیرالمؤمنین
درآمد آنحضرت پرسش کرده گفت یا ابن عباس از آن ابیات که شنیدی آیا در خاطر داری ابن عباس گفت یا علی در خاطر دارم لیکن
از من پیمان گرفتند که بکسی نگویم [illegible] کرده ام که این حکایت واقعه را بکسی دیگر غیر از تو اظهار نکنم آنگاه تبسم کرده
فرمود که آن هر سه را در حضرت خضر علیه السلام بوده و همین ماجرا را گفت آنحضرت همه ابیات را خواند ابن عباس گوید که من آن
حکایت را [illegible] تا عثمان [illegible] و احوال شد بعد از آن در میان شیعه و سنی منتشر گردانیدم و در حدیث ابوبکر وارد شده که آنحضرت
علیه السلام فضیحت بسیاری ابوبکر را کرده که فدک را بر فاطمه رد کن آنحضرت فرموده که ای ابوبکر پیغمبر صلی الله علیه و آله ببینی که بر تو
گوید که فدک را بر فاطمه برگردان آیا چنین خواهی کرد ابوبکر گفت چون بکنم پس آنحضرت دست ابوبکر گرفته او را آنجا که حضرت
سید البشر آورده و دید که پیغمبر نشسته تلاوت قرآن میکند لرزه بر اعضای ابوبکر افتاده حضرت پیغمبر تهدید بیش نمود ابوبکر دست علی از آنجا
بیرون آمده که تسلیم فدک نماید در راه عمر رسید دست ابوبکر را از دست علی بن ابیطالب کشید و گفت ای ابوبکر باز سحر ابوطالب میخواهد
سحری بر تو کند یا سحری بر تو نموده و چیزی بنظر تو در آورده آخرالامر در حالت احتضار ابوبکر بدار البوار جهنم میرفت ابوبکر میگفت
که علی بن ابیطالب را به تسلیم خلافت و تسلیم فدک نماید عمر لعین [illegible]
نعم القائل و المقول [illegible] در خلاف ابوبکر
که چنین عمری بر منبر نشسته [illegible] مصطفی بالا امیرالمؤمنین راضی بوده و هیچ
در رست [illegible] چون چشم عمر بروی افتاد او را خلیفه ساخت [illegible] جمعی از بنده [illegible] صوفیه لعنهم الله از مشایخ
ولی تراش [illegible] مرتبه ولایت میباید [illegible] امامت و خلافت [illegible]
که غیر از آتش [illegible] ارباب عصمت و طهارت و خاندان حضرت رسالت [illegible]
کشتن [illegible] ولایت [illegible] ابوبکر [illegible] رسول الله
و عثمان که [illegible] امیرالمؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین [illegible]
داده و [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
مشهور است که [illegible] امیر تیمور گورکانی [illegible]
[illegible] کامل الایمان [illegible] عثمان راضی بود و چون [illegible] امیر تیمور خواند

[illegible]

شد امیر [illegible] و قبول این حکایت [illegible] بر فتوی شیخ ابوبکر [illegible] که در آخر زمان عثمان [illegible] بوده بعلم عرفان [illegible]
[illegible] خود بوده و چون مختصر مذکور [illegible] الامیر تیمور [illegible] شیخ [illegible] رسید بعد از مطالعه [illegible]
بر عثمان [illegible] که علی بن ابیطالب [illegible] راضی بوده [illegible] اصحاب [illegible] که علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] پس [illegible] عثمان کافر بود زیرا که امیرالمؤمنین به اتفاق فریقین [illegible] قتل مؤمن [illegible] فتوی نداده و چگونه عثمان مؤمن باشد
و حال آنکه در غصب فدک [illegible] سیدة النساء [illegible] فاطمه
بضعة منی من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من آذی الله فقد کفر یعنی فاطمه پاره ایست از جگر من که
[illegible]
[illegible] من اغضبها فقد اغضبنی و من اغضبنی فقد
اغضب الله و من اغضب الله فجزاؤه جهنم خالدا [illegible]
سبب غضب [illegible]
و غضب [illegible] فاطمه علیها السلام [illegible] ابوبکر فدک را [illegible]
که ابوبکر و عمر و عثمان هر سه کافر [illegible]
[illegible]
نقل کرده [illegible] فاطمه علیها السلام [illegible] ابوبکر و عمر [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] فدک [illegible]
با اهل بیت [illegible] فاطمه علیها السلام [illegible]
تمام [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام گفت ای ابوبکر [illegible]
[illegible] فدک [illegible]
حکم کردی ابوبکر [illegible]
[illegible] بعد از وفات ابوبکر و عمر عائشه و حفصه دعوی میراث از خانه پیغمبر نمودند [illegible]
ابوبکر [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] بعد از وفات [illegible]
که بیعت ابی بکر [illegible] خلافت [illegible]

چرا خود که واجب القتل بوده بخلیفه شد و اگر دروغ گفته چون لایق امامت باشد و عمر شراب مسکر [illegible] میخورد چنانکه علمای اهل سنت
در سیر و تواریخ خود نقل کرده اند و علمای امامیه نیز [illegible] ایشان نقل کرده اند چنانکه در تاریخ ابن جریر و رساله [illegible] مسطور است
که در ایام خلافت عمر بن خطاب علیه اللعنة والعذاب مغیرة بن شعبه از کوفه بمدینه آمد غلامی داشت مجوسی که نامش ابو لؤلؤه
بود ابا لؤلؤه پیش عمر آمد و عرض کرد که ای خلیفه ابی بکر مولای من مغیره مقطعی با من کرده که هر ماه صد درهم بوی دهم و من عاجز شده‌ام
برای او [illegible] که او را امر نمایی که آنچه [illegible] از مقطع من کم کند عمر گفت ای غلام ترا وصیت میکنم که از خدا بترسی و اطاعت
آقای خود نمایی و مخالفت امر او نکنی و آنچه بر تو قرار کرده بوی رسانی پس ابو لؤلؤه ساکت گردید عمر گفت ای ابا لؤلؤه چه صنعت
بلکه میدانی ابا لؤلؤه گفت [illegible] عمر گفت میتوانی برای ما آسیابی درست کنی [illegible] ابا لؤلؤه گفت
ای خلیفه ابا بکر آسیابی برای تو بسازم که در مشرق و مغرب عالم صیت آوازه‌اش برسد و شهرتش تا روز قیامت باقی بماند پس عمر
با صحابه گفت که این غلام کافر مرا تهدید میکند و آثار شر در جبین اش ظاهر است چون فردا شد عمر بر بالای منبر آمد و خطبه خواند
پس از خطبه گفت ای گروه مردم اجل من نزدیک شده زیرا که در خواب دیدم که خروسی [illegible] آورده دو منقار بر من زد و خون
تعبیر کرده‌ام که خروس مرد عجمی است که قصد کشتن من کرده اگر هلاک شوم پیش از آنکه خلیفه برای شما تعیین کنم جایز نیست کار
امامت شش کس را [illegible] علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و عبد الرحمن باشد چنانکه در حکایت روز شوری مسطور است پس عمر از منبر
پایین آمد مردم متفرق گردیدند ابا لؤلؤه برای آنکه دشمنی عمر را در دل گرفته خنجری گرفت که دو سر داشت چون [illegible]
در سر راه عمر [illegible] به مسجد می‌آمد پنهان گردید چون نزدیک صبح شد عمر بیرون آمد که به مسجد برود در سر راه بر عمر [illegible] خنجری بود
که [illegible] عمر [illegible] ابا لؤلؤه گریزان گردید عمر در حالت نزع افتاده [illegible]
پس مردم از پی ابا لؤلؤه روان گردیدند هر که پیش آمد ابا لؤلؤه بخنجر [illegible] مجروح میکرد تا آنکه سیزده کس [illegible]
گردانید و از آنجا بیرون رفته [illegible] عمر را بخانه‌اش آوردند عمر از مردم پرسید که [illegible] ابا لؤلؤه
بود با عمر او گفتند که ابا لؤلؤه بود عمر گفت شکر خدا را که [illegible] طبیبی حاضر کردند و آن
طبیب شراب به خورد عمر داده دید که شراب از جراحت بیرون آمده ممزوج بخون گردید طبیب دیگر از انصار حاضر گردانید شیر
وی داد چون شیر را آشامید از جراحت سفید بیرون آمد که ممزوج بخون نبود طبیب انصاری گفت ای عمر وصیت کن که دیگر
خلاصی نداری پس عمر شروع کرد به وصیت گفت ای گروه مسلمانان بدانید که بعد از من شش کس خلیفه میتوانند بود که اسامی ایشان
[illegible] عبد الرحمن بر خلافت [illegible] باشد و دیگر از آن شش کس اتفاق بر خلافت او نمایند اگر
راضی نباشند [illegible] و مراد آن شش کس [illegible] علی بن ابی طالب بود پس عمر [illegible] عبد الله
گفت [illegible] قیامت [illegible]

کردند

که [illegible] عبد الله گفت ای پدر [illegible] عبد الله عمر گوید چون نزدیک شد وفات
پدرم گاهی بیهوش [illegible] و بهوش می‌آمد پدرم ساعتی بیهوش شد چون بهوش آمد گفت [illegible] علی بن ابی طالب
برای من حاضر کن پیش از آنکه از دنیا بیرون روم عبد الله گوید من گفتم ای پدر تو خلافت را بشوری انداختی و باختیار مردم را
گذاشتی دیگر علی را چه میکنی عمر گفت [illegible] شنیده بودم [illegible] که در جهنم تابوتی است که [illegible] در آن تابوت شش کس
از اولیای [illegible] بعد از آن حضرت التفات با ابو بکر کرده گفت ای ابو بکر حذر کن که اول این شش نفر [illegible]
پس معاذ بن جبل رو کرده گفت [illegible] بعد از آن التفات بسالم مولی حذیفه کرده گفت [illegible]
که سوم آن تو باشی پس رو بمن کرده گفت یا عمر حذر کن که چهارم ایشان تو باشی و در این ساعت که بیهوش شدم آن تابوت را
دیدم ابی بکر و معاذ و سالم را در آن تابوت دیدم و چهارم ایشان من خواهم بود [illegible] عبد الله گوید که رفتم بخانه علی بن ابی طالب
و آن حضرت را طلب نمودم آن حضرت [illegible] پدرم گفت ای پسر عم پیغمبر [illegible]
رسالت [illegible] بعفو کردن از تقصیرهای مردم [illegible] که از تقصیرات من درگذری [illegible]
از جانب سیدة النساء حلال نمایی [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام گفت [illegible]
جمع کنی [illegible]
عبد الله گوید چون پدرم این کلمات از آن حضرت شنید [illegible] گفت یا امیر المؤمنین النار و العار [illegible]
[illegible] مهاجر و انصار [illegible] پس آن حضرت بیرون رفت من گفتم ای پدر
امیر المؤمنین علیه السلام با انصاف [illegible] گفت [illegible]
[illegible] انتقام [illegible] پس بعد از ساعتی [illegible]
آن [illegible] ماه ربیع الاول بود در سال بیست و سه از هجرت [illegible]
دیگر [illegible] عمر [illegible] سال بود و چون آن ملعون داخل جهنم شد عثمان در مسند خلافت تمکن
گردید به [illegible] عبد الرحمن بن عوف که از اصحاب شوری بود [illegible] شیطان [illegible] اظهار [illegible] کرد و اول
[illegible] عمال عمر را [illegible] معزول گردانید و اقارب خود را از بنی امیه [illegible] ولید بن عقبة بن ابی معیط
که [illegible] بود [illegible] سعد بن ابی وقاص که حاکم کوفه بود از جانب عمر معزول گردانید و معاویه را [illegible] حکومت شام داد و عمرو
و عاص [illegible] فلسطین [illegible] روم [illegible] عبد الله بن ابی سرح [illegible] آنحضرت رسالت [illegible] برادر رضاعی
عثمان بود حکومت مصر داد و حکم بن عاص و فرزندان او مروان و حارث که طرید پیغمبر بودند آنحضرت ایشان را از مدینه بیرون کرده بود
در مدینه جا داد و حکم عم عثمان بود و مروان را [illegible] قطع کرده

بر خویشان خود اسراف کرد چنانکه یکدفعه بحکم صد هزار درهم داد و هر یک از دامادهای خود که مروان نیز یکی از ایشان بود چهل هزار دینار داد و انواع
فسقها و فسادها از وی بظهور آمد چون بیرون کردن ابا ذر از مدینه که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در خصوص وی فرموده اند ما اظلت
الخضراء ولا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر و بعضی سابقه عبدالله مسعود را بزد تا دندانش شکسته شد و بعضی صاحب زبان از آن
کوثر از ایشان در رسید چون افعال قبیحه از عثمان بظهور پیوست صحابه جمعیت نموده بر سر عبدالرحمن عوف رفتند گفتند یا عبدالرحمن
خلافت عثمان از کردهای تست که تو او را بر خلافت برداشتی اکنون راه او را تو بر گیر عبدالرحمن گفت اگر گروه مسلمانان امر کنند
و من نیز عهد و پیمان خود را از عثمان بشکنم امیرالمؤمنین علیه السلام گفت ای عبدالرحمن چنانکه نصب او کردی عزل او بر تو است عبدالرحمن
گفت یا علی من آن کسم که عثمان چنین نساز خواهد کرد اکنون من شمشیر خود بر دارم و تو نیز شمشیر بردار تا پیش عثمان رویم تا اگر
فسق و فساد ترک نماید و رجوع براه حق کند والا گردنش بزنیم منافقان خبر بعثمان رسانیدند که عبدالرحمن منافق گردیده میان عثمان
و عبدالرحمن عداوت بهم رسید و دعای امیرالمؤمنین علیه السلام بهدف اجابت رسید که در روز بیعت عثمان آنحضرت نفرین کرده بود که
میان عثمان و عبدالرحمن عداوت اندازد و بعد از آن بمقام انتقام رسانند و صدا اختلاف میان مردم بلند گردید بعضی میگفتند که عبدالرحمن
داماد اوست میخواهد او را تنزل کند و بعضی میگفتند عبدالرحمن خود میخواهد خلیفه شود و بعضی میگفتند که عثمان فاسق شده تا آنکه جمعی از مردم مصر
در آمدند نزد عثمان از حاکم مصر که عبدالله بن ابی سرح بود و از عثمان التماس نمودند که عبدالله را عزل نماید و محمد بن ابوبکر را بر ایشان حاکم
گرداند عثمان التماس ایشان را بدرجه اجابت رسانید و طلحه و زبیر و سعد وقاص و عبدالله بن عمر و سهل بن حنیف و ابو ایوب انصاری را شاهد گرفته
نامه نوشت و محمد بن ابوبکر را با ایشان بجانب مصر روانه گردانید محمد بن ابوبکر با مردم مصر سه منزل از مدینه بیرون رفتند در منزل
سیم دیدند که غلام حبشی از غلامان عثمان شتر او را سوار شده بتعجیل تمام بجانب مصر میرود و احوال از وی پرسیدند غلام
گفت که عثمان مرا فرستاده نزد عبدالله ابی سرح و با او مطلبی دارم محمد ابوبکر گفت تفتیش کنید که با این غلام نامه باشد زیرا که
عثمان مرد حیله و مکار است چون تفتیش نمودند با وی نامه نبود محمد ابوبکر گفت مطهره او را تفحص کنید چون مطهره را شکافتند
قاروره یافتند سرش بمهر چون قاروره را شکستند نامه در میان قاروره یافتند بر خط مروان و مهر عثمان در آن نامه نوشته بود
که این نامه البته از جانب عثمان بعبدالله ابی سرح بدان ای عبدالله چون عمرو بن بدیل خزاعی وارد مصر شود او را بکش و علقمه و کنانه را
و با میر و محمد بن ابی بکر را رعایت مکن تا در آن که فرمان من برسد محمد ابی بکر نامه را برداشته همراه اصحاب بمدینه برگشتند و غلام
عثمان را دست بسته داخل مدینه کردند و جمعی در مدینه در آمدند و نامه را در بالای منبر بر مهاجر و انصار خواندند بعد از آن امیرالمؤمنین علیه السلام
نامه را برداشته بخانه عثمان در آمد و گفت ای عثمان وای بر حال تو این چه نفاق و عهد و امانت است که تو با بندگان خدا میکنی عثمان گفت
بخدا سوگند که این غلام من است و شتر از شتران منست و این خط نامه بخط کاتب منست و مهر مهر منست لیکن من خبر ندارم امیرالمؤمنین
گفت ای عثمان عجب تر آنکه چگونه باشد که این همه از تست و تو خبر نداری پس آنحضرت غضبناک شده از نزد عثمان بیرون آمد و در میان

مردم

مردم شهرت کرد که نامه بمهر عثمان و خط مروان بوده سر از ایشان پیچیدند چون روز دیگر شد عثمان بمسجد در آمده و در بالای منبر رفته
خواست که عذر خواهی کند گفت اکبر ده مردم مرا متهم مدانید در خصوص این نامه گناه ندارم در میان کسی پیر با ایستاده زبان
طعن بر عثمان گشود و غلامان عثمان خواستند که کسی را زخم بزنند نتوانستند مردم بجملگی غلامان عثمان را از منبر دست بر گرفته سنگ زدند تا آنکه
از هر طرف سنگ ریزه حمله بر عثمان حواله میکردند عثمان که مردم بر وی البسته دید از ترس هلاکت از منبر پایین آمده از میان مردم
گریزان گردیده بخانه خود در آمد مردم نیز از پی او روان گردیدند و احاطه بر خانه وی کردند عثمان را محصور کردند چون عثمان دید که مردم
در قصد کشتن او بیند نامه نوشت بعبدالله بن عامر که عامل بصره بود و نامه دیگر بمعاویه و بمعاویه نوشت و از ایشان امداد و اعانت طلبید معاویه
نامه را نوشت بود در میان مردم اظهار نمود و عبدالله عامر مردم بصره را طلبید و مضمون نامه را بر ایشان خواند مردم بجملگی ساکت
شدند و جواب نگفتند مهاجر و انصار چون دانستند که عثمان مدد طلبیده جد و جهد نمودند و کار بر عثمان تنگ گرفتند و آب
بر روی او بستند عثمان بر بالای بام خانه آمده صدا بلند کرد که ای گروه مردم چه باعث شده که اراده قتل من کرده اید گفتند ای
عثمان کرده های بد تو و افعال ناشایسته تو عثمان گفت چه بد عهدی با شما کردم که دیگر از شما کار بر ما تنگ کردید مهاجر و انصار گفتند ای عثمان تو
چندین مرتبه عهد و پیمان شکستی و در رحم نکردی عثمان عاجز مانده و ابن عباس بن عبدالمطلب نمود و گفت ابن عباس بجهة صلح
کار بر من دشوار رسیده ابن عباس گفت ای عثمان سید انام صاحب ... عثمان گفت ای ابن عباس خداوند عالم
بگو چه کار میکرد بگو ... شنیدم لیکن ... بامیرالمؤمنین ... بیان الله بیان اطاعت نمود
... ای آن ... ابن عباس گفت ای عثمان اگر خلیفه خلافت از سر کنی در خانه خود بنشینی ...
عثمان گفت خلعتی را که خداوند عالم در بر من کرده چون بیرون آرم ابن عباس گفت ای عثمان دیگر ...
با تو گفتم و میدانم که قوم راضی نخواهند شد تا تو خود را معزول گردانی شاید که دیگر قصد کشتن تو نمایند عثمان
گفت ای ابن عباس ... آواز در میان خلق انداز که عثمان توبه نموده از خلافت ابن عباس گفت ای عثمان از تو توبه است ...
گشتند ... چون مردم از مهاجر و انصار کار بر عثمان تنگ گرفتند مکتوبی بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نوشت و این
بیت را در او درج کرد فان کنت ماکولا فکن انت آکلی والا فادرکنی ولما امزق ... حضرت ... مردم
خواهش شد پس با یکدیگر خود را که ... دیگر ... بیش از آنکه ... گردند ...
حضرت امام حسین علیه السلام را ... بجهت آنکه برای عثمان آب ... مردم هجوم
گردیده در دروازه اول را ... احاطه ... حجاج بن عزیز الانصاری مروان ... بر ...
رسانیده و کرده را ... غلامان ... عثمان گفت بعد از آن مردم ...
بخانه عثمان طلحه و زبیر ... محمد بن ابوبکر ... رسانیدند ...

نمیری که در روایت داشت یکبار ابر بشکم عثمان زد و بعد از آن عمار بن حزم ضربتی بوی رسانید و السیر بن کنانه هم ضربتی بوی زد و مروان [illegible]

جراحت کسر بر آن کرد بعد بخانه [illegible] در آمده مهمان کرد بعد چون عثمان را کشتند مردم [illegible] بعد از قتل او بود و جمعیت نموده

رسیده بر پای وی بستند و انگشت وی [illegible] و انگشتان او [illegible] سه شبانه روز در آن مزبله بود و بعد از سه شبانه روز

جمعی از دوستداران عثمان شبی میان مغرب و عشا [illegible] او را برداشتند و در قبرستان یهودان دفن کردند و در [illegible] وارد شده

از عبدالله بن زبیر که او گوید من در قتل امیر عثمان [illegible] خبر خواهم [illegible] شبی [illegible] بودم

بعد از قتل عثمان [illegible] که منادی [illegible] آمده گفت برادرم عبدالله [illegible] بیرون آمدم دیدم عبدالله [illegible] ستاده

میگوید که ما اراده داریم که عثمان را دفن کنیم [illegible] طلحه و زبیر [illegible] با ما اعانت [illegible] گفتم [illegible] عبدالله من [illegible]

عثمان نبودم مرا معاف دارید دیدم که عبدالله برگشت من از پی او روان گردیدم که ببینم که عثمان را چگونه دفن میکنند دیدم حکیم بن حزام

و ابوالجهم بن حذیفه و عبدالرحمن بن ابی بکر عثمان را بر بالای تخته [illegible] بشتاب میبرند که سر عثمان بر تخته [illegible]

میشود تا آنکه دیدم که از مدینه بیرون رفتند و آن تخته را بر زمین گذاشتند که نماز بر عثمان کنند دیدم جمعی از مهاجر و انصار که

پیش آمده ممانعت نمودند و گفتند که عثمان مستحق نماز نیست زیرا که عبدالله بن مسعود را کشته و ابی ذر را از مدینه بیرون کرده ابوالجهم

گفت الیوم اگر شما نگذارید که ما نماز بر عثمان کنیم الله و ملائکه نماز بروی کرده اند پس از آنجا عثمان را برداشته

بشتاب تمام آوردند به قبرستان بقیع که در آنجا دفن نمایند [illegible] پیش آمده مانع گردید و گفت روا

نیست که چنین کسی را در بقیع که قبرستان محمد صلی الله علیه و آله دفن نمایند از آنجا نیز عثمان را برداشته بردند بحش کوکب که

قبرستان یهودان است بیرون مدینه گودالی کندند و عثمان را در زیر خاک پنهان کردند [illegible]

عثمان [illegible] جمع نموده [illegible] عثمان [illegible] قرآن [illegible]

[illegible] عثمان [illegible] فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم رسیده [illegible] الکلام الحق [illegible]

[illegible] اگر اجماع در خلافت ابی بکر [illegible] امام [illegible] حق است [illegible] قتل

عثمان که [illegible] اجماع [illegible] مؤمن [illegible] عثمان کافر بوده [illegible]

و اجماع مسلمانان [illegible] قرآن عبدالله بن مسعود [illegible] عبدالله بن سعد بن [illegible]

کرد [illegible]

از مدینه اخراج نموده [illegible] حضرت سید المرسلین ام سلمه

بعقد نکاح خود درآورد [illegible] عثمان [illegible] زنان ما را بعقد نکاح خود درآورد [illegible] زنان او را بعقد نکاح درآوریم

والله که چون محمد [illegible] زنان [illegible] ام سلمه [illegible] عایشه [illegible] ابن [illegible]

ذکر

نازل شد که ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة یعنی بتحقیق که آزار رسانیدند [illegible]

[illegible] خداوند عالم ایشان را لعن کرده در دنیا و آخرت و کسی که یهود را دوست [illegible] شمارد [illegible] نقل کرده

که عثمان در جنگ احد [illegible] گفت [illegible] بشام میروم [illegible] یهود [illegible] امان [illegible] که مبادا یهودان مسلط

شوند [illegible] گفت من نیز [illegible] نصرانی [illegible] امان طلبم و حال آنکه خداوند عالم فرموده که یا ایها الذین آمنوا

لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض یعنی ای مؤمنان باید که یهود و نصاری را [illegible] سایر [illegible]

عثمان را [illegible] القتل [illegible]

عثمان [illegible] امیرالمؤمنین حضرت امام حسین علیه السلام

معاونت [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] قتل عثمان [illegible] اهل سنت [illegible]

در اجماع خلافت ابی بکر [illegible] قتل عثمان [illegible] اجماع [illegible]

شده که آنحضرت [illegible] امام حسین علیه السلام [illegible] معاونت عثمان [illegible] اطفال [illegible]

[illegible] آنحضرت بقتل عثمان راضی نبوده [illegible] طلحه و زبیر و عایشه [illegible]

عثمان [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible] مستحق امامت [illegible] کفار مستحق لعن [illegible] رسول الله [illegible] اهل سنت [illegible]

[illegible] مالکیه و حنفیه [illegible]

[illegible] مستحق لعن و طعن [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین و اولاد

طیبین او [illegible] حرام زاده [illegible]

[illegible] حضرت رسالت [illegible]

[illegible] خلفای ثلثه [illegible] معاویه و طلحه و زبیر و عمرو عاص [illegible]

علمای انساب [illegible] حرام زاده [illegible]

[illegible] معاویه [illegible]

[illegible] عمار بن [illegible] الولید [illegible] ابوسفیان [illegible] ام [illegible]

از آن [illegible]

[illegible] ابوسفیان [illegible] معاویه [illegible]

هر پلید را نسبا و دولی از آن بهتر نیست هشام بن محمد بن سائب کلبی که از علمای اهل سنت است در کتاب مثالب گفته که مادر [illegible]

مشهور است بصفیه فاحشه ابوسفیان و عبد الله بن عثمان با وی زنا میکردند و از ایشان بار ور گردید و از آن حمل [illegible]

بظهور آورد در نزاع میان ابی سفیان و عبد الله بن عثمان افتاد و آخر الامر صفیه او را بعبد الله ملحق ساخت و چون از وی [illegible]

که چون ابو بکر فرزند را با ابی سفیان نسبت نداد گفت برای آنکه ابوسفیان بخیل بود و عبد الله سخی بود [illegible]

نسبت عمرو عاص [illegible] صاحب کشاف در کتاب ربیع الابرار نسب [illegible] ذکر کرده که مادر عمرو نابغه نام کنیزی بود که عبد الله

بن جدعان او را خریده بود و آن کنیز زناکار بود و عبد الله بن جدعان او را آزاد کرد [illegible]

ابی سفیان و ابی لهب و امیه و هشام بن مغیره و عاص بن وائل [illegible] با او زنا کردند [illegible]

کردند [illegible] عمرو عاص [illegible] و چون [illegible] ابی العاص [illegible] آمد [illegible] دعوی [illegible]

عاص [illegible] نابغه [illegible] العاص نسبت داد [illegible] ابوسفیان [illegible] معاویه [illegible]

در او دیده بود [illegible] از ایام خلافت [illegible] سعد [illegible] علمای انساب [illegible] گفته اند که عمر [illegible]

لیکن او پسر سعد نیست [illegible] در اثنای نزاع سعد با معاویه [illegible] خلافت سعد [illegible] معاویه [illegible]

سزاوارتر [illegible] خلافت معاویه [illegible] اول [illegible] بود [illegible] سایر دشمنان خاندان رسالت

و مخالفان طریقه اهل بیت عصمت و طهارت [illegible] ایشان [illegible] نسب [illegible] ظاهر گردد

کرا [illegible] مشهور است [illegible] عظیم الشان [illegible] دشمنی علی بن ابی طالب [illegible]

حضار [illegible] دشمنی با علی [illegible] ولد [illegible]

پادشاه رسید [illegible] دشمنی علی [illegible] در اثنای [illegible] قبول کردم [illegible]

در صحیح [illegible] حلال [illegible] اولاد [illegible] ابن ابی طالب [illegible]

البته [illegible] حلال [illegible] اهل سنت [illegible]

[illegible] حضرت رسالت [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] تقدیم مفضول بر فاضل [illegible]

[illegible] خطبه البیان [illegible]

[illegible] امیر المومنین [illegible] فضایل [illegible] خطبه [illegible]

و تفصیل آن خطبه [illegible] امام [illegible]

کرده اند [illegible] عثمان [illegible] معاویه [illegible] خلافت [illegible]

از مردم [illegible] امیر المومنین علیه السلام نوشت [illegible] علی [illegible]

بمن کتبی

بمن کتبی آنحضرت در جواب نوشت که [illegible] بمن [illegible] لازم [illegible] تقدیم مفضول بر فاضل و تقدیم جاهل بر عالم و فاضل

[illegible] حضرت رسالت [illegible] معاویه [illegible] در جواب نوشت که با علی [illegible] فضل و کرامت

[illegible] بعضی از فضایل و کرامات [illegible] آنحضرت خطبه البیان [illegible] معاویه [illegible]

و آن خطبه چنین بود ان الله [illegible] مفاتح الغیب لا یعلمها الا محمد [illegible] و انا بکل شیء علیم [illegible]

[illegible] حضرت رسالت [illegible] عالم [illegible]

[illegible] رسالت [illegible] معاویه [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

فرموده که انا مدینة العلم و علی بابها یعنی من شهرستان علوم و علی دروازه آن شهرستان [illegible] باب العلوم النبویه [illegible]

شهرستان علوم نبوی [illegible] مشکلات [illegible] باب [illegible] حجة الله و ولی الله امام المسلمین

نفس خیر المرسلین فخر البشر خیر الوری [illegible] خداوند [illegible]

و صاحب [illegible] بعد از حضرت رسالت [illegible] قیامت [illegible]

نام [illegible] لوح محفوظ [illegible] عالم [illegible]

من بودم [illegible] خداوند عالم [illegible] علی [illegible] عالم [illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible] خلایق [illegible]

در روز قیامت [illegible] خداوند عالم [illegible] خلایق [illegible] حضرت

خالق [illegible] دشمنان [illegible] روز قیامت [illegible] دشمنان [illegible]

[illegible] قرآن [illegible] مشکلات [illegible] قرآن [illegible]

[illegible] احمد [illegible]

[illegible] حضرت رسالت [illegible] علی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت رسالت [illegible]

[illegible]

[illegible] علم [illegible]

جبرائیل آسمانها و زمینها و ششم اول [illegible] اسرافیل [illegible] زمین را قوت [illegible] اسرافیل از ولایت [illegible] ششم صاحب [illegible]

دوم اسرافیل که همه عالم را [illegible] زنده [illegible] و خلایق زنده شوند برای ولایت من که بهشت [illegible]

[illegible] نامهای اعظم الهی که خدا [illegible]

[illegible] آسمان [illegible]

[illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] امام حسن علیه السلام [illegible]

[illegible]

ولایت [illegible] من فروع الزیتون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عقیدت ایشان علی الدوام ولایت ظاهر است اصلا تسمیه این اسم نمایند و معاویه و خوارج بر زبان هم عداوت و انقسام کفر و نفاق

و ضلالت نسبت بعدالت داده و خال المؤمنین گفتن نامند و محمد بن ابی بکر را بدین اسم اولی و انسب است برای حسن عقیدت و نیکوی

اخلاص آن حضرت حسن چرکه این نام نخوانند و خالد و لبید و بکر را که اشقی الاشقیا و اخس الاخسا است و دشمن خدا و مصطفی است برای

عداوتش با شاه ولایت سیف الله گویند اگر کسی امیرالمؤمنین و امام المتقین شیر خدا و داماد مصطفی را سیف الله گوید از غایت عداوت

و نهایت ضلالت اولی و احب القتال دانند و نزد ایشان خبر اعظم و دو سه دیگر که مصدر انواع کفر و زندقه و ظلم بوده واجب اللعن شمارند

و ارتکاب این قسم امور ظاهر است که برای حفظ و غلظت و سکوت بودن ابقا و زوارت متضمن عداوت اهل بیت رسالت و دشمنان

اهل بیت عصمت و طهارت است از زمره کفره و مشرکان محشور خواهند بود و سزاوار لعن و طعن توانند بود والقاهم مضاعف العذاب واسطه

و تکالف و لعنة علی الذین کفروا امن آمنه نبیک و سبل واعهدت فی خلیفة رسولک والعن الذین حدوا واحد وحصر

و سلکوا طریقهم و شکوا فی کفرهم من الاولین والآخرین آمین یا رب العالمین روایت در کتاب مسند احمد حنبل از حذیفة بن اسید

غفاری مرویست که چون صحابه حضرت رسالت بعد از هجرت بمدینه در مسجد می بودند بنا بر آنکه خانه نداشتند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

ایشان را نهی کرد و فرمود که در مسجد مخوابید مبادا که در مسجد محتلم شوید و در مسجد جنب بودن نشاید پس اصحاب آنحضرت که در اطراف مسجد خانه‌ها

بنا کردند و در خانه‌ها از درون مسجد باز کردند بعد از روزی چند آنحضرت معاذ بن جبل را طلبیده بنزد صحابه فرستاد اول ابوبکر را طلب داشت که

رسول الله می فرماید که از مسجد بیرون شوی و در خود سد دو کرد ابوبکر گفت سمعا و طاعة و در خود سد دو کرد و اندر از مسجد بیرون شد

بعد از آن بنزد عمر فرستاد و همین امر کرد عمر نیز سمعا و طاعة گفت و درخواست کرد که از در دریچه بگذارد تا در مسجد نظر نماید بعد از آن

سوی عثمان فرستاد و رقیه دختر حضرت رسول الله در حباله وی بود او نیز سمعا و طاعة گفته در خود سد دو کرد و بنزد حمزة بن عبد المطلب

فرستاد او نیز قبول کرده در خود را سد دو کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام چون حضرت رسالت جانب خانه خود برای او بنا

کرده بود که آباد در خود را سد دو ساز زیرا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که یا علی اسکن طاهرا و مطهرا یعنی یا علی در مسجد ساکن

باش و در خود سد دو مکن زیرا که تو پاک گردیده شده پس معاذ بن جبل ازکجا بر سید عد و در بعضی از روایات واقع شده که حمزه

خبر داد حمزه در غضب شده بنزد رسول الله آمده گفت یا رسول الله ما را بیرون میکنی و کودکان بنی عبد المطلب را باز میگذاری آنحضرت فرمود که

اگر فرمان مرا بودی هیچکس را بیرون نکردمی والله که مسجد را نه من فرمودم خداوند عالم ای حمزه مرا از جانب خدا و رسول خبر عظیم داری

با در او آنحضرت بسیار گریستی که حمزه را بمبادله بر این شهادت خاطر شد بعد از آن حضرت حمزه در جنگ احد بدرجه شهادت فایز گردید و چند نفر از

صحابه این منقبت نفیس و مکانت عظیم را بر نفس بسیار دید و در غضب شده گفتند فضل ولی بر ایشان و سایر صحابه ظاهر شد و بعد از این

حکایت آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسید جای بر خواست و خطاب کرده فرمود که بیرون کسی که مرا چند در غضب دیدید مینمود که تا انکم

من علی را در مسجد جا داده ام والله که ایشان را من بیرون نکرده ام و او را جا نداده ام بلکه حق تعالی خداوند عالم وحی کرده بموسی برادر هارون که برای خود

دارم علی

در صحن خانه‌های چند فرا گیرند و خانه‌های خود را در قبله کاه گشند و نماز قائم دارند و بموسی امر کرد که در آن مسجد آرام نکنند و نکند زن حائض

و فرزندان او و بعد از وی کسی که نسبت او بمن همچون نسبت هارون است بموسی او است چنانکه از من و فرزندان او فرزندان من نیز بحکم آن

نشاید که در آن مسجد من شرکت نشود که مرا علی و فرزندان او را حکم جنس نباید بدین طهارت او و بدست مبارک حضور اطلاق شد که کاه

که کافرستان بوداشان رفیق و بود و خبر در مسند امام از نافع غلام ابن عمر مرویست که گفت که شنیدم از عبد الله بن عمر که گفت

بهترین مردمان بعد از حضرت رسالت ابن عمر گفت که تا در باب علی از کجا این سوال از کی و بعد از آن استغفار کرد و گفت

بهترین ایشان بعد از وی انکس است که وی را حلال بود آنچه رسول الله را حلال بود و بر وی حرام بود آنچه بر رسول الله حرام بود نافع گوید

که گفتم کیست انکس ابن عمر گفت علی بن ابیطالب که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ابواب مسجد را بست و باب علی را گذاشت و باری گفت

که غیر از وی در مسجد رواست هر چه مرا رواست و بر وی نیز واجب است و بستن هر چه بر من واجب است و بستن و در در واداشت و نهی

و او اگر گشته در فضیلت منی ذکر کرده و عده صحابی و بر سنت ملکه منقول و متحدث از ائمه حدیث که بتحقیق بن طریق و کتب علماء

و خاصه و ارد شده ظاهر میشود که این منزلت عظمی مخصوص امیرالمؤمنین بوده چنانکه در زمان موسی علیه السلام هرون صاحب این منزلت

بود چنانکه هرون خلیفه بلا فصل موسی بوده در ایام حیات موسی پس امیرالمؤمنین علیه السلام نیز خلیفه بلا فصل حضرت رسالت

در حیات و ممات آنحضرت است و خلفای ثلثه لعنهم الله مخصوص بمنزلت منی نبوده اند چگونه مستحق امامت باشند و شاهد از سوالی

فرستیم تو فیق بانفسنا این معنی از آن گشته تا نظم که شنید که گوید در روز اول الست حق تعالی بودند ما بمن تو بگو که کجا یستی بودند از بهار

بر خوان با فی تجمد که الیس حتی بودند آیت در تفسیر ثعلبی و مناقب خوارزمی و حلیه اولیای حافظ ابونعیم و در تفسیر ابوالقسم قشیری

و در تفسیر ابوالحسن و اقدی و در تفسیر کشاف و فخر رازی مسطور است که روزی رسالت صلی الله علیه و آله با امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب نمود

گفت یا علی از خداوند عالم در خواستم که بگرداند گوش ترا گوش شنونده و دارنده کو گوش ترا و ترا تعلیم کنند و سزاوار است خداوند عالم را که ترا تعلیم نماید

و ترا لازم است که بشنوی آیت نازل شد که و تعیها اذن واعیة یعنی با تفاق زبعین در شأن علی نازل شد و طریق دیگر روایت شده

که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که حضرت رسالت سر مرا بسینه خود چسبانید و گفت که خداوند عالم مرا امر کرده که ترا بخود نزدیک گردانم

و ترا دور نگردانم و ترا خود نزدیک گردانم و بشنوانم بر تو و تو فرا گیری آنگاه این آیت نازل شد که و تعیها اذن واعیة پس امیرالمؤمنین علیه السلام

فرمود که بعد از این آیت هر چه از حضرت رسالت شنیدم همه را حفظ کردم و در گوش نگاه داشتم حجت بر آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام

منظور نظر الهی و مخصوص بدعای حضرت رسالت پناهی باشد و گوش مبارکش حامل اسرار ربانی و شنوای عوارف حقائق و

نکاهبان و حافظ مقاصد و مرادات پیغمبر باشد البته اولی و احق بامامت و خلافت حضرت رسالت باشد زیرا که عارف باحکام

و اوامر و نواهی بوده و تعلیمات حضرت رسالت پناهی و چون ثابت است که امام زمان و خلیفه خداوند زمین کسی است که مظهر از عیوب و

از ذنوب است کلام فی نظیر در عالم آفتاب نبیند و چشم زمانه جمیع مقصودات الهی از اسرار عجیبه و اصناف علم و قسم معلومات بابر مجرد

علم داشته مرکوز خاطر وی باشد و حل مشکلات بدست او ظاهر گردد و پس بنابر این کسی که در قضایا و احکام عاجز و در بستان شریعت
حضرت سید الانام قاصر در مقابل سلونی اقیلونی گوید و در برابر آنکه تورات و انجیل و زبور و فرقان در ساعت واحده بیان فرموده
بیان مسایل و شبهه [illegible] عجز اعتراف نماید که لولا علی لهلک عمر چگونه مستحق خلافت و قابل امامت
باشند و چگونه تقدیم جاهل که اقیلونی گوید بر عالمی که سلونی گوید روا باشد بیقین بدان که سلونی را با اقیلونی نسبت نیست چه جای [illegible]
ای خواجه از ره انصاف امام نفس محمد باید و قوم رسول نه آنکه گوش تمام [illegible] روایت ابن صاحب کتاب [illegible]
عباس روایت کرده که روزی حضرت رسالت پناه بامیرالمؤمنین علیه السلام نظر کرده فرمود که انت سید فی الدنیا و سید فی الآخرة ومن احبک
فقد احبنی ومن ابغضک فقد ابغضنی یعنی یا علی تو سیدی در دنیا و آخرت هر که ترا دوست داشت پس بتحقیق مرا دوست
داشته است و دوست من دوست خدا است و هر که ترا دشمن داشت پس بتحقیق مرا دشمن داشته است و دشمن من دشمن خدا است
پس وای بر آنکه که ترا بعد از من دشمن داشت و صاحب کتاب حلیه از حضرت امام حسن علیه السلام روایت کرده که حضرت رسالت فرمود که
سید عرب را که علی بن ابی طالب است برای من بخوانید پس عایشه گفت یا رسول الله سید عرب نیستی آنحضرت فرمود که من
سید اولاد آدمم و علی سید عرب است و چون امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شد حضرت رسالت بطلب انصار فرستاد و چون انصار آمدند
آنحضرت با ایشان فرمود که ای گروه انصار شما را دلالت کنم بر کسی که اگر بوی تمسک نمایید هرگز بعد از وی گمراه نشوید یکی از انصار گفتند بلی
ای رسول خدا دلالت کن ما را فرمود که این که علی است پس او را بسبب دوستی من دوست دارید و بسبب کرامت من اکرام
کنید مرا [illegible] جبرئیل علیه السلام این فرمان آورد از جانب خدای عالم که بگویم با شما آنچه گفتم محمد از این حدیث که دلالت دارد
بصدق و راستی او قابل نیست [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام سید [illegible] گردد و سردار [illegible] بعد از حضرت رسالت و [illegible]
دخل در این منصب عالی و منصب گرامی [illegible] ظلمات شکوک و شبهات [illegible] و لسان [illegible]
کردند و چراغ نور ایمان شان خاموش گردیده از قبیل کوران که عصا [illegible] ره نمای شان [illegible]
سیادت و ولایت نتوانند نمود که [illegible] حضرت مصطفوی [illegible] فابلند [illegible] حضرت رسالت در باره خود فرموده که انا سید
ولد آدم [illegible] سید فرزندان آدم [illegible] حدیث آنحضرت فرمود که یا علی انت سید فی الدنیا و سید
فی الآخرة و حال آنکه سیادت فاطمه [illegible] را ثابت [illegible] حضرت رسالت
در باره فاطمه فرموده که سیدة نساء العالمین و در باره حسنین فرموده که هما سیدا شباب اهل الجنة یعنی حسن و حسین سیدان
جوانان اهل بهشت اند [illegible] سیادت و ولایت [illegible] اظهار عناد و عداوت [illegible] در جهان [illegible]
بوده‌اند برای آنکه امیرالمؤمنین بضرب تیغ آبدار جان [illegible] آباء و اجداد [illegible] کفار [illegible]
برای کافران [illegible] رسول [illegible] انتقام [illegible] سیادت [illegible] خلافت [illegible]

نموده‌اند و روا داری

نموده‌اند و روا داری عدوان و طغیان کوشیده [illegible] میراث گرویدند و جمیع [illegible] علمای اهل سنت که [illegible]
سیادت آنحضرت را انکار نموده‌اند گویند که مسلم داریم که حضرت رسالت فرموده که علی سید [illegible] لیکن مراد سیادت [illegible]
نیست بلکه سیادت [illegible] شجاعت است که آنحضرت [illegible] بوده [illegible] ابوبکر [illegible] جواب [illegible] گویند
که اکر [illegible] شجاعت [illegible] فتح بلاد و قمع [illegible] ابی بکر و عمر و عثمان [illegible] اتفاق [illegible]
داشتند و حال آنکه خلیفه [illegible] اعلای دین اسلام قادر بر قمع [illegible] دشمن [illegible]
اولی و اقدم باشد [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
از همه بود [illegible] شجاعت [illegible] سیادت [illegible] خلفای ثلثه [illegible] اعتراف علمای اهل
سنت چون بخاری و حافظ ابو نعیم و مسلم و نسائی و ابو داود و در جمیع غزوات [illegible] احد و جنگ خیبر [illegible] اسلام [illegible]
اختیار نموده‌اند چنانکه مسلم در صحیح خود نقل کرده که در جنگ خیبر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روز اول رایت را با ابی بکر داد و جنگ
[illegible] عمر [illegible] عمر [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible] فرمود که لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و
و یحبه الله و رسوله یعنی [illegible] خدا و رسول [illegible] دوست دارد [illegible] علی
ابی طالب [illegible] حدیث [illegible] مسلم روایت کرده [illegible] خلفای ثلثه [illegible] خدا و رسول [illegible]
حضرت رسالت [illegible] خدا و رسول [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] دوست خدا و رسول نباشد البته مستحق لعن [illegible]
پس ظاهر گردید که امیرالمؤمنین علیه السلام سید [illegible] جمیع [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
بکمالات [illegible] چون علم و سخاوت و شجاعت [illegible] خلق از زهد و تقوی و حلم [illegible]
از [illegible] ایمان [illegible] حضرت رسالت [illegible] حدیث صحیح [illegible] حضرت رسالت [illegible]
مبعوث شدم [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible]
[illegible] رمضان [illegible]
احکام الهی [illegible] آنحضرت [illegible] جمیع کمالات [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] حضرت خاتم النبیین [illegible] مصطفوی [illegible]
[illegible] آنحضرت

نسبت میدهند و گویند که پیران و مشایخ خرقه را از آنحضرت دارند و حال آنکه هرگز آنسرور چنین لباسها نپوشیده اند و مردم را بدین
لباسها امر نکرده اند و چگونه گاه گاهی پشمینه در زی شیطانی و خرقه مرقع و پشمینه که حقیقتا زی رهبانان است در بر کنند لباس اوصیاء حضرت خاتم النبیین
باشد که همه مردم از آن وضع نفرت کنند پس چون ثابت شد باعتراف دوست و دشمن که جمیع کمالات را منبع آنسرور بوده و همه
از سایر مردم بقدرت و صلاح و قابلیت حق و شرع ممتاز ان بحر بیکران کمالات را داشته بودند پس ثابت گردید که هر کس که بدعتی کرده در انحصار دنیا
و رهبانیت آنحضرت بری که سوای آنحضرت و اولاد امجاد او اهل آنحضرت سیادت مراسم ایشان تابع مستحق سخط و غضب الهی و از لطف
سبحانی باشند **آیت** ثعلبی و زمخشری و خطیب خوارزمی روایت کرده اند در تفسیر آیت کریمه یوفون بالنذر و یخافون یوما
کان شره مستطیرا و در بیان سبب نزول هل اتی ابراد نموده اند که یکبار حضرت حسنین مریض شدند حضرت رسالت با بعضی
از اصحاب بعیادت ایشان رفتند و عامه عرب نیز بعیادت ایشان رفته بودند و در میان مصطفوی رفته بودند مردی از اصحاب گفت یا علی کم
نذری بر خود لازم گردانی برای صحت فرزندان ایشان بدرگاه خداوند عالم بسبب آن فکر کرده بودند نذر فرزندان مرا گفت امیر المؤمنین هم
نذر نمودند که چون فرزندان من شفا یابند من نذر کردم که برای شکر این نعمت سه روز روزه دارم حضرت سیدة النساء نیز باین
طریق نذر کردند و فضه که جاریه ایشان بود او نیز این چنین نذر کرد و بعد از آنکه حضرت حسنین لباس عافیت پوشیدند و شرف
صحت یافتند امیر المؤمنین علیه السلام برای بجا آوردن شکر این نعمت اراده نمودند که روزه دارند در خانه آنسرور چیزی از طعام نبود پس
خلیفه [illegible] بخانه همسایه که یهودی بود رفته او را شمعون بن حاریا میگفتند آمده گفت ای شمعون آیا ممکن است بدهی از صوف که
به دختر محمد بدهی برای او بریسد و در برابر اجرت سه صاع از جو بدهی شمعون گفت بلی پس آنحضرت صوف را گرفته با سه صاع از جو بخانه
خود تشریف آوردند و فاطمه را از این حال اخبار نمودند آن معصومه اطاعت کرده قبول فرمودند پس آن معصومه مخدره یک ثلث صوف را ریسیده
یک صاع جو را آرد کرده بدست مبارک خود پنج قرص نان از آن پخت امیر المؤمنین علیه السلام و آن معصومه و فضه و شاهزادگان
روزه گرفتند چون امیر المؤمنین علیه السلام با حضرت رسالت نماز مغرب گزارده بمنزل تشریف آوردند و آن طعام را پیش آوردند
خواستند که افطار کنند ناگاه مسکینی بدر خانه آمده گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد من مسکینی ام از مساکین مسلمین مرا طعام
دهید خداوند عالم شما را اطعام کند از موائد بهشت چون امیر المؤمنین آن صدای سائل را شنیدند خطاب بحضرت فاطمه کرده
فرمودند: فاطم ذات المجد و الیقین: یا بنت خیر الناس اجمعین: اما ترین البائس المسکین: قد قام بالباب له حنین:
یشکو الی الله و یستکین: یشکو الینا جائعا حزین: کل امرئ بکسبه رهین: و فاعل الخیرات یستبین: موعدنا جنة علیین:
حرمها الله علی الضنین: و البخیل موقف مهین: تهوی به النار الی سجین: شرابه الحمیم و الغسلین: یعنی ای فاطمه ای صاحب بزرگی
و یقین وای دختر بهترین همه خلایق آیا نمی بینی درمانده بینوای مسکین را که ایستاده است بر در خانه ما و ناله دارد
شکایت بدرگاه ارحم الراحمین و فروتنی را شیوه کرده شکایت میکند بما از گرسنگی در حالتی که هست اندوهگین [illegible]

که هست

که هست [illegible] و دعا کرده [illegible] و حسنین [illegible] و گرسنه [illegible] شده که موعد او بهشت علیین است که حرام کرده خداوند عالم او را
بر بخیل اللئیم و بخیل را است موقف [illegible] شده که می خواند او را آتش او را بجای قعر سجین که شراب او حمیم و غسلین باشد
ادیم ابدان و [illegible] چون حضرت فاطمه گفته امیر المؤمنین را شنیدند در جواب گفتند امرک یا ابن عم سمع و طاعة: ما بی من لؤم و لا ضراعة:
[illegible] شنیده [illegible] علامتی [illegible] و ذلتی [illegible] از ایشان [illegible] پس آن قرص های نان را
بر مسکین دادند و خود در آن شب [illegible] روز دوم حضرت فاطمه یک ثلث دیگر صوف را ریسیده صاع دیگر جو را آسیاب کرده پنج قرص
نان پخت و چون امیر المؤمنین علیه السلام از نماز مغرب که با حضرت رسالت گزارد فارغ شدند بمنزل خود آمده طعام حاضر
کردند تا که افطار کنند ناگاه یتیمی بدر خانه آمده گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد من یتیمی ام از اولاد مهاجرین که در روز عقبه پدرم شهید شد مرا طعام دهید تا
خداوند عالم شما را از موائد بهشت اطعام کند چون امیر المؤمنین و حضرت بضعة الرسول صلی الله علیهم را شنیدند طعام خود را بآن یتیم
مهاجر [illegible] دادند و باب [illegible] و در آن شب نیز روزه گشودند [illegible] معصومه ثلث دیگر صوف را ریسیده صاع دیگر جو را آرد کرده پنج قرص دیگر
پخته [illegible] امیر المؤمنین با حضرت پیغمبر نماز شام گزارده بمنزل آمده طعام را پیش آوردند اسیری بر در خانه آمده گفت السلام علیکم یا
اهل بیت محمد مرا اسیر کرده اند و کسی مرا طعام نمیدهد مرا طعام دهید که خداوند عالم از موائد بهشت شما را طعام دهد چون
امیر المؤمنین علیه السلام آن اسیر را شنیدند طعام خود را باو ایثار کرده باقی اهل بیت نیز طعام خود را باو ایثار کردند و در آن شب نیز
افطار [illegible] چون روز چهارم شد امیر المؤمنین علیه السلام دست راست امام حسن را گرفته و دست دیگر امام حسین را
[illegible] بخدمت پیغمبر آوردند و ایشان از شدت گرسنگی میلرزیدند چون نظر حضرت سید البشر بر آن دو سرور
افتاد فرمود که یا علی [illegible] این حال است که در شما می بینم [illegible] پس آنحضرت با ایشان بخانه فاطمه علیها السلام
شدند [illegible] آنحضرت دیدند که حضرت سیدة النساء در محراب مشغول بعبادت و طاعت است [illegible] از گرسنگی [illegible]
[illegible] چون این حال را مشاهده کرد فرمود که و اغوثاه بالله ای اهل بیت محمد
از گرسنگی [illegible] کمال جبرئیل از [illegible] ملک جلیل نازل شد و گفت یا محمد که خداوند عالم [illegible]
اهل بیت تو [illegible] جبرئیل [illegible] هل اتی علی الانسان تا آنجا که انما نطعمکم لوجه الله
لا نرید منکم جزاء و لا شکورا [illegible] آیه [illegible] که در آن نمود [illegible] کرده شده یعنی
[illegible] انا خلقنا الانسان
من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعا بصیرا یعنی [illegible] از اولاد [illegible]
[illegible] انا هدیناه السبیل اما شاکرا
و اما کفورا [illegible]

رسالت نمی‌کنند و بر ایمان منور گشته و بدانست که کافر شقی و بدبخت خواهد بود یعنی اهل عذاب است إنا أعتدنا للكافرين سلاسل وأغلالا
وأغلالا وسعيرا بدرستی که ما آماده کردیم برای کافران و دشمنان اهل بیت زنجیرها که ایشان را بدان بدوزخ کشند و غلها بر گردن ایشان
نهند و آتشی افروخته که بسوزند در آن إن الأبرار يشربون من كأس كان مزاجها كافورا بدرستی که نیکوکاران یعنی اهل
بیت و تابعان ایشان بیاشامند در آخرت از جام شرابی که آمیختگی آن کافور باشد یعنی اور با کافور خنک سپید و خوشبو بود
عينا يشرب بها عباد الله يفجرونها تفجيرا آن چشمه‌ایست که می‌آشامند از آن بندگان شایسته خدا می‌رانند آن چشمه را در آن جای
يوفون بالنذر ويخافون يوما كان شره مستطيرا آن بندگان شایسته وفا می‌نمایند بنذرها که در طاعت کرده و می‌ترسند
از روزی که شر و محنت آن فاش گشته است ويطعمون الطعام على حبه مسكينا ويتيما وأسيرا و می‌دهند این طایفه طعام را بر دوستی
خدا یا بر دوستی طعام که خود بآن کمال احتیاج دارند و بر اثر اطعام میکنند چون درویش درمانده و یتیم خورده سال بی‌پدر و اسیر را که گرفتار
جنگ اصحاب شده باشد إنما نطعمكم لوجه الله لا نريد منكم جزاء ولا شكورا و این اطعام کنندگان میگویند که جز این نیست
که میخورانیم شما را این طعامها برای رضای خدا نمیخواهیم از شما پاداشی و مکافات و شکری و سپاسی إنا نخاف
من ربنا يوما عبوسا قمطريرا بدرستی که ما میترسیم از آفریدگار خود از عذاب روزی ترش روی یعنی روی ترش کرده از شدت هول
آن روز که عذاب سخت است فوقاهم الله شر ذلك اليوم ولقاهم نضرة وسرورا پس نگاه داشت خداوند عالم ایشان را
از رنج و شر و هول آن روز و بخشید ایشان را تازگی و خوبی و شادی و فرح در دل وجزاهم بما صبروا جنة وحريرا و پاداش داد ایشان را
بسبب آنکه صبر کردند بر طاعت و بر ایثار طعام بوستانی که از میوه آن میخورند و از شربت آن می‌نوشند و از حلۀ ابریشم آن می‌پوشند متكئين فيها
على الأرائك لا يرون فيها شمسا ولا زمهريرا در حالتی که تکیه زده باشند در آن بهشت بر تختهای آراسته نه بینند در آن بهشت گرمی
آفتاب را و سرمای الکوی غایت اعتدال باشد هوای بهشت ودانية عليهم ظلالها وذللت قطوفها تذليلا و دایم است درختهای باغ
بهشت و نزدیک گشته بر ایشان سایه‌های درختان و رام کرده شده یا چیدن میوه‌های آن رام کردنی یعنی ایشان بر چیدن میوه قادر
باشند و منع نکنند ويطاف عليهم بآنية من فضة وأكواب كانت قواريرا قواريرا من فضة قدروها تقديرا و گردانیده
شود بر ایشان جامهای خورد از سیم و جامهای بزرگ آبگینه که مثل آبگینه‌ها باشد از سیم یعنی جامهای از نقره باشد در صفای آبگینه
باشد که از خارج داخل آن را توان دید اندازه کرده باشند ساقیان آن ظرفها را فراخور سیرابی بهشتیان اندازه کردنی بی زیاده و کم
ويسقون فيها كأسا كان مزاجها زنجبيلا و آشامیده شوند در بهشت از جامی که آمیختگی آن زنجبیل است یعنی زنجبیل
بر زنجبیل بهشت طعم زنجبیل است و لذت بخشنده است عينا فيها تسمى سلسبيلا چشمه‌ایست در آن نام نهاده شده
به سلسبیل آن سلسبیل بود در روان بهر جا که خواهند بهشتیان ويطوف عليهم ولدان مخلدون إذا رأيتهم حسبتهم لؤلؤا
منثورا و طواف کنند بر ایشان از پسران که همیشه جوان و تازه باشند چون ببینی ایشان را بپنداری از صفای الوان ایشان

ومدرکان

چهره ایشان مروارید افشانده و از صدف بیرون آمده که منور ...ست ... بر وان رسیده و بدان رونق و درخشندگی خود مانده
وإذا رأيت ثم رأيت نعيما وملكا كبيرا چون بنگری و نظر کنی آنجا بینی نعمتها که در وصف نگنجد و ملکی بزرگ که در آن زوال راه نیابد عاليهم
ثياب سندس خضر وإستبرق وحلوا أساور من فضة وسقاهم ربهم شرابا طهورا و در بر بهشتیان جامه‌های دیبای نازک
سبز و دیباهای محکم سطبر آراسته شود ... و ... از نقره و بیاشامند ایشان شراب پروردگار ایشان شرابی که پاک باشد از همه چیزها یعنی پاک
کننده از غل و غش که هر که خورد از غل و غش پاک شود إن هذا كان لكم جزاء وكان سعيكم مشكورا بدرستی که این کرامتها و نعمتها
مر شما راست پاداش که در دار دنیا کرده و هست کوشش شما در کار خیر پسندیده و لایق مکافات إنا نحن نزلنا عليك القرآن تنزيلا بدرستی که
ما فرو فرستادیم بر تو قرآن را فرو فرستادنی بتدریج بر مقتضای حکمت و وفق وقت فضلیت اهل بیت و حق راه بر مردم ظاهر
فاصبر لحكم ربك ولا تطع منهم آثما أو كفورا پس صبر کن در حکم پروردگار خود و آنچه فرموده است از تبلیغ رسالت و فرمان مبر از
گناهکاری که ترا باثم نامشروع و آنکه ترا بکفر و خروج تو از دعوت که خواهند که از اهل بیت ... دیگری را در حق ایشان گویند تا حسد
واذكر اسم ربك بكرة وأصيلا ومن الليل فاسجد له وسبحه ليلا طويلا و در کن پروردگار خود را بامداد و شبانگاه یعنی در هر
نماز اول ... و در بعضی از شب سجود کن او را و نماز برای خداوند عالم شب دراز یعنی تهجد اشتغال کن و تسبیح کن ... که از اوقات
بیشتر است از همه عالم گردانید و إن هؤلاء يحبون العاجلة ويذرون وراءهم يوما ثقيلا بدرستی که این گروه یعنی مخالفان
و محالفان اهل بیت دوست میدارند سرای گذشتنی را یعنی دنیا را و میگذارند در پس پشت خود روزی گران که قیامت است و ... ایشان
و برای او عمل نمیکنند نحن خلقناهم وشددنا أسرهم وإذا شئنا بدلنا أمثالهم تبديلا ما آفریدیم ایشان را و محکم کردیم
و محکم گردانیدیم از بند ایشان را یعنی مفاصل ایشان را با عصاب ... که اطاعت امر ما کنند و حکم ما را گردن ننهند و دیگر ... بدیل
بر ما که حکم نسازند و چون خواهیم بدل گنیم ایشان را با مثال ایشان در خلقت بدل کردنی یعنی ایشان را هلاک کنیم و به ایشان از بندگان فرمان بردار
رسانند از آن خاندان اطهار إن هذه تذكرة فمن شاء اتخذ إلى ربه سبيلا بدرستی که معامله اهل بیت بدل و ایثار
عبرت مر مؤمنان را تا میل آن عمل کنند و از مثل این جزا بهره یابند و در دوستی ایشان از بغض و عداوت ایشان ... و در دل ایمان خود جا
دهند پس هر که خواهد که فراگیرد بسوی پروردگار خود راهی بتحیر و طاعت که دوستی اهل بیت رسالت است فراگیرد وما تشاؤون إلا أن
يشاء الله إن الله كان عليما حكيما يدخل من يشاء في رحمته والظالمين أعد لهم عذابا أليما و نخواهید شما هیچ چیز
مگر آنکه خواهد خداوند عالم خواهش شما بدرستی که خداوند عالم را تا ... هست بر همه و حکیم و توانا است که ... و بهیدار و جه
جای ... در آنجا که ... دوستان و محبان اهل بیت آماده کرده و مهیا ساخته برای
ظالمان و غاصبان ... کرده که ... اهل بیت را ظلم کردند و منصب خلافت ایشان را غصب کردند و ... در ... ستم کنندگان از مخالفت اهل
بیت ظلم ... ایشان ... ظالمان ... که در این سورۀ شریفه ذکر فضیلت ایشان اهل بیت رسالت نازل شده و خلافت آدم

مثل زدن و ذکر نمودن تنبیهی است بر آنکه غرض از ایجاد عالم و آنچه در اوست محمد و آل اوست که ثمره شجره خلقت اند [illegible]
باتفاق فریقین که این سوره در شان امیرالمؤمنین و اولاد اطهار اوست نزول یافته و این فضیلتی است مخصوص امیرالمؤمنین ع
که دیگری را در این محل و در این فضیلت نصیب نیست پس باید که امیرالمؤمنین که صاحب این منزلت است امام زمان باشد روایت خطیب خوارزمی
و صاحب مناقب [illegible] از ابن عباس روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که در قیامت کسی سوار نباشد غیر ما و ما چهار
کس خواهیم بود که سوار باشیم عباس عم آنحضرت برخواست و گفت فدای تو [illegible] کیانند که [illegible] سوار باشند آنحضرت
فرمود که یکی من بر براق الله که براق است سوار خواهم بود و دیگر برادرم صالح که بر ناقة الله سوار خواهد بود و یکی عمم حمزه
اسد الله و اسد رسول الله بر عضباء سوار باشد و دیگر برادرم علی بن ابی طالب بر ناقه سوار باشد از ناقهای بهشت که [illegible] از زمرد اخضر
باشد مطلا بذهب احمر [illegible] و بر سرش تاجی [illegible] و [illegible]
او [illegible] باشد و [illegible] و لوای حمد بدست او بود و [illegible] این ملکی مقرب است یا نبی مرسل یا حامل
عرش رب العالمین پس منادی ندا کند از قبل عرش [illegible] این ملک مقرب نیست و نبی مرسل و حامل عرش رب العالمین
علی ابن ابی طالب است امیرالمؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین الی جنات رب العالمین رستگاری و فلاح یافت هر که تصدیق
او کرد و نومید شد کسی که تکذیب او نمود و اگر عبادت کند [illegible] میان رکن و مقام هزار سال [illegible] خدا
و [illegible] عالم را ملاقات نماید که بغض آل محمد در دل [illegible] جهنم [illegible] پس باید دانست که
[illegible] تصدیق امیرالمؤمنین و دوستی او [illegible] باید که او امام باشد و دیگری را بر وی تقدیم [illegible] دشمنی
با او روایت حافظ ابونعیم در کتاب حلیة الاولیاء [illegible] هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین یعنی [illegible] خداوندیست که تایید
کرد [illegible] و بمؤمنان در شان امیرالمؤمنین نازل شد زیرا که آنحضرت [illegible]
و اعداء آنحضرت سید المرسلین [illegible] ابا هریره روایت کرده که او گفت [illegible] لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد عبدی و رسولی
ایدته بعلی بن ابی طالب یعنی [illegible] محمد بنده من [illegible]
[illegible] پس باید دانست که این فضیلتی است عظمی که بغیر امیرالمؤمنین [illegible] این فضیلت [illegible] پس باید که
امیرالمؤمنین علیه السلام امام باشد روایت صاحب کتاب معجم البلدان یاقوت بن عبدالله حموی از ابوبکر احمد بن موسی ابن مردویه [illegible]
[illegible] روایت کرده و خطیب خوارزمی در کتاب مناقب روایت کرده از ابن عباس [illegible] حضرت رسالت
در میان خانه [illegible] سر مبارکش در کنار دحیه بن خلیفه کلبی بود که امیرالمؤمنین علیه السلام در آمد و گفت السلام علیک [illegible] روایت رسول الله دحیه
گفت [illegible] حضرت رسالت [illegible] دحیه گفت [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین و قائد الغر المحجلین [illegible] لوای حمد [illegible] خواهد بود در روز قیامت

[illegible]

[illegible] محمد [illegible] دوستان [illegible] خواهند [illegible]
[illegible] دوست [illegible] دوستان محمد [illegible] دشمنان محمد دشمنان [illegible]
[illegible] گفت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت امیرالمؤمنین [illegible] حضرت رسالت [illegible]
روایت [illegible] حضرت رسالت آنحضرت [illegible]
و [illegible] سید المسلمین [illegible] ابن مردویه [illegible] حضرت رسالت [illegible]
امیر [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
و [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین بر رسول خدا [illegible] آنحضرت [illegible]
امیرالمؤمنین [illegible] حضرت رسالت [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] سید المرسلین [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
امیرالمؤمنین [illegible] سید المسلمین و امام المتقین [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] امیرالمؤمنین
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] آنحضرت [illegible]

پیغمبر دعا کرد چون مسلمان شود با علی بن ابی طالب آمد و در راه از انس صحیح است که آن حضرت را اطلاع کرده بود [illegible] مرغ بریان حضرت رسالت
دعا کرد بار امیر المؤمنین آمد انس از خدا و رسول شرم نکرده باز انس در را محروم کرد و بار چهارم آن حضرت آمد و باز انس جواب ناصواب
شنیده بر انس گران آمد و صدا بلند کرد و آن بود صدای شاه ولایت بسمع حضرت رسالت رسیده بود حضور طلبید چون درآمد فرمود
که یا علی چه باعث شد که دیر آمدی و حال آنکه من بیشتر انتظار تو را میبردم امیر المؤمنین گفت یا رسول الله این بار چهارم است که آمدم و هر بار
انس مرا بر گردانید که رسول الله بکار مشغول است پس حضرت رسالت انس را طلبیده گفت ترا برین چه داشت که علی را بر در نگاه داشتی
انس گفت چون دعای شما را شنیدم آرزوی آن میکردم که آن در حق یکی از انصار باجابت رسد حضرت رسالت فرمود که ای انس آیا در گروه
انصار کسی بهتر از علی هست یا در جماعت انصار فاضلتر از علی کسی داری پس باید دانست که هرگاه امیر المؤمنین [illegible]
ستوده و پیشوای [illegible] خلفا باشد بخطاب احب الخلق [illegible] باعتراف علمای اهل سنت که زیاده بر [illegible] کس از صحابه این حدیث
روایت کرده اند و صاحب مسند احمد حنبل و صاحب جمع بین الصحاح الستة و صاحب کفایه و صاحب مناقب خطیب خوارزمی [illegible]
خود ذکر کرده اند باید که امیر المؤمنین علیه السلام منصوب بخلیفه متعین از جانب خدا و رسول باشد و با این اعتراف علمای اهل سنت
در باب امامت و خلافت رسالت پناه و ولایت نموده اند تقدیم ابوبکر و عمر و عثمان علیهم اللعنة والنیران در باب امامت و خلافت
بجز از اظهار معاندت و مخالفت با حضرت شاه ولایت چیز دیگر نبوده زیرا که [illegible] آثار و تتبع اخبار حضرت سید ابرار ظاهر گردد که
هر حدیثی که از آن سرور در باب امامت و خلافت شاه ولایت مسطور است کفره اهل سنت را معاندت [illegible] خبری از خود
تراشیده خلفای ثلثه لعنهم الله را بهتر از اهل کرده اند از خدا و رسول شرمی نکرده [illegible] در لباس کلام حضرت سید الانام [illegible]
در [illegible] نادرست [illegible] در بازار [illegible] فروشان میدان طغیان و عدوان [illegible] شیران [illegible]
نمایند و [illegible] رواج دوستی ابوبکر [illegible] کرده اند و [illegible] چنانکه [illegible] حدیث انا مدینة العلم و علی
بابها که از جمیع طرق از عامه و خاصه [illegible] حضرت سید الابرار [illegible] مغلوب گشته اند و [illegible]
و [illegible] پیغمبر اجتناب نموده از قبیل [illegible] در کنج و گوشه مشغول [illegible] نمایند و حدیثی [illegible] چنانکه در مسند احمد حنبل مسطور
است که پیغمبر فرمود انا مدینة العلم و علی بابها یعنی من شهرستان علومم و علی دروازه آن شهرست و در بعضی از صحاح سته مسطور است که پیغمبر گفت
که انا دار الحکمة و علی بابها من اراد الحکمة فلیأت الباب یعنی من خانه حکمت [illegible] و علی در آن خانه است پس هر که اراده دانش نماید باید
که از در درآید و در روایت ابن عباس چنین است که آن حضرت فرمود که انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأتها من بابها
من [illegible] و علی [illegible] پس هر که اراده [illegible] نماید باید که از در درآید و [illegible] مضمون که سید المرسلین فرموده که من
شهرستان علم و خانه معرفت [illegible] و علی دروازه آنها است [illegible] هر که [illegible] و دروازه [illegible]

تا بدر بابکر

تا بدر بابکر و ابوسفیان [illegible] صورت شاه ولایت [illegible] که از غیر در درآید از قبیل دزدان راه یابد و [illegible]
چون دیدند که علی [illegible] حضرت مصطفی در باب [illegible] نمودند که [illegible] شده [illegible] حدیث ساختند که
انا مدینة العلم و علی بابها و ابی بکر محرابها [illegible] محبت ابابکر [illegible] شیطان [illegible] که محراب
شهر و خانه نسبتی نیست بلکه محراب مسجد میباشد [illegible] شیطان [illegible] در زیر پای گمراهان
کرده [illegible] رواق نفاق [illegible] و حدیث دیگر تراشیدند [illegible]
که انا مدینة العلم و ابی بکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها و علی بابها یعنی من شهرستان علومم و ابی بکر
بنای آن شهرست و عمر دیوار آن و عثمان سقف آن و علی دروازه آنست چون علمای اهل سنت دیدند [illegible] نموده اند و گوی
سبقت در میدان طغیان از [illegible] شیطان ربوده اند [illegible] در زیر پای خیال
شان [illegible] که هر یک [illegible] دیوار و سقف [illegible] از دروازه [illegible] که تفضیل خلفای
ثلثه لعنهم الله بر امیر المؤمنین نماید گفتند که الخلفاء اعلی شاناً و اعظم مکاناً من علی ضرورة ان کلا من الاساس و الحیطان
والسقف اعلی من الباب یعنی خلفای ثلثه لعنهم الله عالی تر از [illegible] از جهت شان و عظیم تر از جهت مکان از علی زیرا که بدیهیست که هر یک
از دیوار و سقف [illegible] از دروازه چون این حدیث تراشیدند و فخرها بدین حدیث کردند تا آنکه علمای ما [illegible] زبان طعن گشودند گفتند
که این کلام از فصاحت بسیار دور است [illegible] کلام حضرت سید الانام [illegible] علمای اهل سنت [illegible] معاندت [illegible]
[illegible]
[illegible] اهل سنت [illegible] شهرستان علوم [illegible]
[illegible] عثمان سقف [illegible] اهل سنت [illegible] عثمان [illegible]
نموده اند سقف [illegible] ابابکر [illegible] طعن [illegible]
[illegible] ابی بکر و عمر [illegible]
که اطفال [illegible] دروغ [illegible]
با اهل [illegible] رسالت [illegible] حضرت رسالت [illegible] ابوبکر و عمر [illegible] ابوبکر و عمر
[illegible]
[illegible] ابوبکر و عمر [illegible]
کنند که حضرت رسالت [illegible] لو کنت متخذا خلیلا غیر ربی لاتخذت ابابکر خلیلا [illegible]

الذی کنت معه فی الغار و خلیفتی فی امتی یعنی اگر من در دوستی بغیر از خدا میگرفتم ابابکر را میگرفتم لیکن او شریک منست در دین
و یار غار منست و خلیفه امت منست و انت من فرزند ما بمنزله شیعه گویند که اولا این حدیث موضوعست زیرا که راویش ابو هریره است
و ثانیا اینکه دوست گرفتن پیغمبر او را یا از راه ایمان ابی بکر بوده یا از راه کفرش اگر از راه ایمانش بوده خداوند عالم فرموده که والمؤمنون
والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یعنی مردان مؤمن و زنان مؤمنه بعض از ایشان دوست بعضی دیگرند چه حاجت بود که
بعد از ولایت او را دوست خود گرداند پس ابی بکر مؤمن نبوده و کافر را دوست خود گردانیدن درباره پیغمبر نیکو نیست زیرا که خداوند عالم
فرموده که لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین یعنی باید فرا نگیرند مؤمنان کافران را دوست خود غیر از مؤمنان
و اینکه ابابکر شراکت در دین پیغمبر داشته باطل است زیرا که متابعت ابی بکر در ظاهر مر آنحضرت را برای طمع جاه و خلافت بود که شاید
بعد از آنحضرت جانشین شود و بنای کفر بعد از او گذارد فی من روایة شیعه که مرادش پیغمبر بود ابی بکر صاحب و یار غار نیز دلیل
بر خوبی و فضیلت ابی بکر نیست بلکه دلیل است بر نفاق ابی بکر زیرا که محمد بن جریر طبری نقل کرده که ابی بکر که رفیق علیه السلام دید
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که کسی را با و بکار بیرون رفتن ملتفت شد ابی بکر بدنبال آنحضرت روان شد چون آنحضرت دید
بود حضرت رسالت او را دید و گمان برد که یکی از کفار است که متعاقب آنحضرت راه رود و بعد از شناختن او را با خود برد
مبارکش بسنگ رسیده شکافت و چون ابی بکر با آنحضرت رسید از خوف اظهار کرد و آتش گرفت
از ترس بیتابی و جهان را بر او تنگ شد و آن کرده بود که اول دم سعیدی بن رسول الله لعن المحجر من بعد ابی بکر یعنی اول خوف
کرد بحضرت رسالت بعد از هجرت پس نعلین ابی بکر بود و صاحب ابی بکر آنحضرت سید البشر از فضیلت او نباشد
زیرا که مؤمن با کافر مصاحب بوده و دفع این شبهه که عامه اهل سنت صاحب ابی بکر را فخر داند در مجلس ثابت ولی شمار شد
برهان المحدثین شیخ الاسلام و المسلمین محمد بن نعمان که ملقب بمفید است که رسیده بود از بسیار و ضبط الاسناد اهل سنت کرده چنانکه
شیخ طبرسی رحمه الله در کتاب احتجاج از آن شیخ عالیقدر روایت کرده که از حسن بن معمر رقی روایت کرده که مفید رحمه الله
گفت در شبی از شبها در خواب دیدم که در مسجد رسیدم جمعیت نموده بودند پرسیدم که این جمعیت
کفتند مردی در آنجا موعظه میگوید پرسیدم که آن مرد واعظ کیست گفتند عمر بن خطاب علیه اللعنة و العذاب چون نام عمر شنیدم گفتم
چه برخاستم و داخل حلقه مردم گردیدم و بر او بعد از سلام گفتم که چه فرمایی بگو با کلامی چند که بر آن تفهیم گفتم سؤال
که ای شیخ چه دلیل است بر فضیلت ابی بکر از قول خداوند عالم که فرموده ثانی اثنین اذ هما فی الغار یعنی ابی بکر دوم کس
که در غار بوده و فرمود که دلیل بر فضیلت ابی بکر در این آیت از شش موضع است اول آنکه خداوند عالم حضرت رسالت را ذکر کرده و ابی بکر را دوم
ذکر کرده دوم آنکه هر دو را در یک مکان با اجتماع وصف نموده مراد الفتی کرده بیان الفت بود چنانکه فرموده اذ هما فی الغار سیم آنکه ابی بکر را صاحب

لطایف

مصاحبت بحضرت رسالت ذکر کرده چنانکه گفته اذ یقول لصاحبه چهارم آنکه خداوند عالم خبر داده از شفقت و مهربانی حضرت رسالت
با ابی بکر چنانکه گفته لا تحزن پنجم آنکه حضرت رسالت خبر داده که رای ابی بکر خداوند عالم با ماست چنانکه فرموده ان الله معنا ششم آنکه خداوند
عالم خبر داده از نزول سکینه برای ابی بکر که حضرت رسالت بی سکینه مفارقت نمیکرد چنانکه فرموده فانزل الله سکینته علیه پس گفت
ای مرد این شش موضع است که دلالت دارد بر فضیلت ابی بکر از آیت غار که تو را خبر دادم جواب ده که معنی بپاشد مفید گوید که گفتم ای عمر کلام را
احتجاج خود را در فضیلت ابی بکر و من بعون عنایت الهی جمیع آن گفتهای تو را جواب گویم و همه را باطل گردانم ای عمر آنکه گفتی که خداوند عالم ابی بکر را
دوم حضرت ذکر کرده خبر داده است بعدد و شمردن و تو در اینجا دو نا بیم و فضیلت ندارد زیرا که مسلم معلوم است که مؤمن با مؤمن یا مؤمن با کافر
دو نا میشد پس این دو نا بودن ابی بکر را هیچ فضیلتی نخواهد بر او ولی ثابت شد و اینکه گفتی که خداوند عالم حضرت رسالت و ابابکر را وصف نموده با اجتماع
در یک مکان این نیز فضیلتی نیست زیرا که در یک مکان مؤمن و کافر جمع میتوانند بود و مسجد حضرت رسالت که بعضی از غار است مؤمن و منافق
و کافر در آنجا جمعیت میکرده اند و چه فضیلت بکافران بود و دیگر آنکه در سفینه نوح نوح و شیطان و سایر حیوانات بوده اند هیچ فضیلت برای
شیطان بوده و اینکه گفتی که خداوند عالم وصف نموده ابی بکر را بصفت صحابت این نیز فضیلت ابی بکر نیست برای اینکه مؤمن با کافر صحابت
و دیگر آنکه انسان را با حیوانات مصاحب گویند و خر را با صاحبش مصاحب گویند پس فضیلت نیست در این ابی بکر و اینکه گفتی که حضرت رسالت
از روی مرحمت علیه گفته لا تحزن این دلیلست بر نفاق و نقصان ابابکر و مرحمت او خطای ابی بکر زیرا که لا تحزن نهی است و نهی
اندوه مکن بر شود و حال خالی نیست از آنکه غم ابی بکر طاعت بود یا معصیت اگر طاعت بود حضرت رسالت نهی از طاعت نمیکرد اگر
معصیت بوده پس نهی از معصیت بوده پس ابی بکر عاصی بوده و اینکه گفتی که حضرت رسالت فرموده ان الله معنا فضیلت برای ابی بکر
نبوده زیرا که حضرت رسالت ابی بکر را پرسیده که من تو را پیش گفته رسول الله برادر خود علی بن ابی طالب ساخته و تو خواهید حضرت
رسالت فرمود که ای ابی بکر غم مخور که خداوند عالم با من و با علی است بدلیل اینکه حضرت علی بن ابی طالب بوده و اینکه گفتی که سکینه
برای ابی بکر نازل شد غلط است زیرا که سکینه بر حضرت رسالت نازل شد در آیات که هر کجا سکینه نازل شده در هر جا ذکر شده که نام مؤمنان
مذکور است چنانکه خداوند عالم فرموده فانزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین والزمهم کلمة التقوی پس نازل کردن خداوند
عالم سکینه را بر پیغمبر خود و بر مؤمنان و لازم و واجب گردانیده و بر ایشان کلمه تقوی را و در جای فرموده فانزل الله سکینته علی رسوله و علی
المؤمنین و انزل جنودا لم تروها یعنی پس نازل کرد خداوند عالم سکینه را بر پیغمبر خود و بر مؤمنان نازل کرد و لشکرهای از
ملائکه که نمی دیدید ایشان را و در اینجا پس ابی بکر مؤمن بودی البته در این آیت غیر لفظ مؤمنین ذکر شد پس ابی بکر کافر بوده مفید رحمه الله
گوید که چون گفتهای عمر را جواب دادم و او عاجز ماند مردم از پیش او متفرق شدند من از خواب بیدار گشتم عامه اهل سنت را دست و پا زده اند
خواسته اند که ابی بکر را از این فضیلت بی بهره نکرده اند حدیث ابی بکر را شنیده گویند که پیغمبر فرموده که این مثل ابی بکر کی بینی الناس عمر

صدّقني و آمن بي و زوّجني ابنته و جهّزني بماله و آساني بنفسه و جاهد معي ساعة الخوف یعنی [illegible]
کرم در وهم محمد تکذیب من کردند الا صدیق من نمود و بمن ایمان آورد و دختر خود را بمن داد و بمال خود مرا همراهی کرده و با من بنفس خود مواسات
نمود و جهاد کرد با من در روز خوف [illegible] شیعه گویند که این حدیث غیر دروغ و غلط است زیرا که همه صحابه چنین بودند [illegible]
از ایشان [illegible] می آورد [illegible] که کافران دیگر تکذیب آنحضرت میکردند [illegible] فضیلت ابابکر نیست زیرا که حضرت
رسالت را [illegible] زن بود و همه [illegible] داشتند ابابکر [illegible] ابابکر را اعانت حضرت رسالت نمود و بمال این نیز غلط
محض [illegible] زیرا که ابی بکر [illegible] بود و پدرش [illegible] عبد الله بن جدعان بود
و دخترش [illegible] معاش میکند [illegible] ابابکر صاحب مال [illegible] اعانت [illegible] ابابکر صاحب مال بود
[illegible] آنحضرت [illegible] هجرت حضرت رسالت [illegible] بعد از هجرت [illegible] هجرت بود و حضرت [illegible]
در دست داشت [illegible] ابی بکر را بمال خود اعانت [illegible] بعد از هجرت بود [illegible] اعانت [illegible] و حال آنکه در صحیح بخاری
[illegible] مسطور است که ابی بکر [illegible] رسول الله [illegible] ابی بکر [illegible]
شتر سوار [illegible] ابی بکر مواسات بنفس خود و جهاد در حالت خوف [illegible] این نیز غلط است زیرا که باتفاق [illegible]
[illegible] ابی بکر [illegible] کدام [illegible] احد [illegible] ابی بکر
بلال را از کفار [illegible] این نیز [illegible] بلال از عبد الله بن مسعود روایت کرده
که بلال مسلمان شده بود و کفار [illegible] روایت [illegible] ابی بکر [illegible] اسلام
بلال بلال را [illegible] اسلام بلال [illegible] ابابکر [illegible]
مرا [illegible] ابی بکر [illegible] این غلط است زیرا که [illegible]
کفار خلاص [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] ابی بکر [illegible]
[illegible] ابی بکر [illegible] حدیث [illegible] اخلاص [illegible] حضرت رسالت
کدام [illegible] عایشه [illegible] سوال کردم [illegible] بعد از آن گفت عمر بن الخطاب
[illegible] حدیث [illegible] اهل سنت [illegible]
[illegible] عایشه [illegible] رسول الله [illegible]
گفت فاطمه [illegible] گفت [illegible] حدیث [illegible] اهل سنت نقل کرده اند [illegible] ابی بکر [illegible]

علی ان

ممکن است که این حدیث [illegible] زیرا که [illegible] عمرو عاص [illegible] اخلاص [illegible] ابابکر [illegible]
با عمرو [illegible] چون [illegible] عایشه [illegible] معاویه [illegible] عمرو عاص [illegible]
[illegible] عایشه [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible]
من ابی بکر [illegible] ابی بکر [illegible]
اثبات [illegible] خداوند عالم [illegible] خداوند عالم [illegible] ابابکر [illegible]
ممکن است [illegible] اهل سنت [illegible] خداوند عالم [illegible] ابی بکر [illegible]
عالم [illegible] ابوبکر [illegible] ابابکر [illegible]
و این حدیث غیر غلط و افترا است زیرا که حضرت رسالت [illegible] اهل سنت [illegible]
در روز قیامت [illegible]
آنحضرت [illegible] ابابکر [illegible] عمر [illegible] ابی بکر و عمر [illegible]
که در روز قیامت [illegible] خداوند عالم [illegible] عثمان بعد از آن عثمان [illegible] ابی بکر [illegible]
[illegible] ابابکر [illegible] حضرت رسالت [illegible] ابی بکر [illegible]
[illegible] قیامت [illegible] ابی بکر [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] بعد از آن عمر [illegible] عثمان [illegible] بعد از آن عثمان [illegible]
بهشت [illegible] بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] قیامت [illegible] امیر المؤمنین [illegible] آنحضرت
[illegible] اهل سنت [illegible]
[illegible] رسالت [illegible]
[illegible] ابی بکر [illegible] رسالت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اهل سنت [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible] عمر [illegible] رسول [illegible]

میدانند و قبول احتمال باطلست نه از حضیض گمراهی باوج عرفان و اطلاعی بلند میرود اگر دیده اختراع دیگری بالاشتراک اختراع اول است بیرون نجید
بیرون کذب افترا اسکلهی شرار دروغ اول است مرشد و گلستانهای بیدمعنی عمر را گلزارهای حبیب شیطانی بسته اند و بد کلاه
کلاه و حمل الحق میبرده و درگاه الحق میبرده اند چنانکه روایت کرده اند که حضرت رسالت فرموده که هرگز دروغی از من نسبت مکنید و الا که گمان
کردم که وحی بعمر نازل شده و ظاهر است که این در حدیث اکتسبه که از لوث دروغ و افترا شیطانش در چاه ظلمت ضلالت افکنده
اختراع و بدعت مصر بازنشسته در زمره که عمر بیرون آتش رواج میداند البته عمر کلالت و امامت را اضی شده و دعوای رسالت نبود
و شکستن اسلام خود میکرد از ضعف عقل و در مرتبه سید کلای خند طفل تو من افتاده است اکثر گفته که از نسا نقام باشد که من در بین معنی شکی دارم
که بی اسلام خود شک داشته باشد و عقیدت عمر خود در خدمت لات و عزی باشد برادر است که این مرتبه را شنیده که بعد از آنست
نوا در سید و جمیع کفر را باز داشته که در حق محمد قرب محبت عمر غلوب کفر اسلوب شان در خاطر است و را اعلی محمد و محمد را اعلی عمر شمار دیم
چنانکه غلات صوفیه لعنهم الله برای اجرای ارقام وحدت وجود کافر و مومن را یکی هم دانند و صاحب کشفات قبلی در مکاشفات
نقل کرده اند که بعد از آن مجبوبی راه ارادت بعد و حاد رفقا سلوک در اسکندریه بوده مرید کامل شیخ شبلی آمده دست ارادت
بدامن تربیت شیخ زد و بخشش گفت ای ساده دل هر چه میگویم بگو گفت بر کلمه ای شیخ گفت بگو لا اله الا الله محمد شبلی رسول الله
مرید فاجر مغرور شده و شیخ فاجر این کلمه بر زبان جاری کرد بعد شبلی گفت دست ارادت ثابت قدم بود کامل بگو لا اله الا الله محمد رسول الله مرد دیگر
این کلمه بر زبان جاری کرد و بعد از سید که غرض از گفتن اول چه بود شبلی گفت غرض این بود که مرا اطلاع باشد مرتبه حقیقت نزدیک در
حقیقت شبلی اعلی محمد و محمد اعلی شبلی است لیکن بعبارت دیگر که در بیان آن کلمه گوش پوش است که محمد عمر را اعلی محمد و محمد
و شبلی را حقیقت محمد شمار ند در بعضی از رسائل معتبره مذکور است که اهل تسنن در فضایل عمر روایت کرده اند که
حضرت رسالت فرمود که اگر از آسمان عذابی یا بلایی نازل بشد نجات نمییافت از آن عذاب بغیر از عمر بن خطاب و لفظ الله الحکم
فرقه ناجیه شیعه قایل بر حقیقت این حدیث شده اند از آنکه علمای اهل سنت معترفند که اگر عذاب نازل شدی ابی بکر و عثمان هلاک شدند
برای آنکه نجات یافتن منحصر بوده در عمر پس عمر ناجی بوده و غیر او هالک و حال آنکه عمر میگفت با لنبی کنت و شعر فی صدر ابا بکر یعنی کاشکی
مویی بودم در سینه ابی بکر پس ثابت است که ابی بکر برین مرتبه اولی تر و انسب از عمر شد چگونه ناجی از روی معنی هالک باشد
و نیز از جمله فضایل عمر در حقیقت و فضایح اوست روایتی است که سعد و قاص نقل کرده که حضرت رسالت بعمر بن خطاب گفت و الذی نفسی
بیده ما لقیک شیطان سالکا فجا الا سلک فجا غیر فجک یعنی قسم بخدایی که روح من در قبضه قدرت اوست که ملاقات
نمیکند ترا شیطان در راهی مگر آنکه میرود شیطان براهی غیر از راه تو و علمای اهل سنت این حدیث را فخریه عمر دانند که بهر راهی که عمر میرفت
شیطان را با او کاری نبوده و از وساوس و ضلالات و اغوای شیطان بیراه بود او لیکن ضمیمه چنانکه در حدیث صحیح دیگر روایت

کرده اند که حضرت

کرده اند که حضرت رسالت فرمود که شیطان از سایه عمر میگریخته و ظاهر است که اگر این خبر راست باشد نقصان حال عمر است زیرا که عمر دو گنگ
و بطالت نفاق و شقاوت مرتبه بوده که دیو شیطان از او گریزان بوده چنانکه در مثلها گویند که فلانی از او شرارت بیشتر است که دیو از او
بگریزد و عمر را همین رتبه کمال است که شیطان بدان راه نرفت برای آن بود که خاطر پریشان شیطان جمع بود که عمر در هر راهی که میشد
بمساعی و حیلش زیاده بر وساوس شیطانیست مکر و نفاق عمر برای کار سازی گمراهان از وساوس و حیلهای شیطان بیشتر و
که روزی شیطان بخدمت حضرت رسالت پناه آمده عرض کرد که یا رسول الله آیا من توبه کنم توبه من قبول میشود آنحضرت فرمود
بشرطی که زیارت قبر آدم نمایی توبه ات قبول خواهد شد شیطان از او زیارت قبر آدم نموده از خدمت آنحضرت بیرون رفته
در راه عمر را دید و آنچه گذشته بود بر عمر نقل کرد عمر گفت والله هر نوای شیطان باز ملکت ترا که سجده آدم ننمودی در زمانی که آدم حی بود الا حال
بوده حالیه چگونه امروز قبر او سجده نمودی مقبول گردد پس حضرت رسالت بهر جا که آدم سجده کنی و این چه محبت و غیرت است که شیطان که تو داری پس شیطان
پشیمان شده و راه ضلالت و کفر و تعلیم عمر که چه پیش گرفته روان گردید و شاعری از شعرای عرب در این باب گفته اند و کان ابلیس
اغوی الناس کلهم فانت یا عمر اغویت شیطانا یعنی شیطان تمام مردم را بضلالت انداخت و از راه بدر برد و عمر تو شیطان را
از راه بدر بردی و گمراه کردی و ظاهر این واقعه بعد از واقعه سوال و جواب عمر و شیطان بوده چنانکه در حدیث مشهور مسطور است که عمر از
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله التماس کرد که شیطان را ببیند تا روزی شیطان بخدمت آنحضرت حاضر شده حضرت رسالت
عمر را اشارت کرد که این مرد شیطانست عمر گفت ای شیطان چه چیز باعث شد تا ترا که سجده آدم نکردی که بعذاب ابدی معذب
گردیدی شیطان گفت ای عمر چون تو مثل تو کافری و منافق در صلب آدم بود و الا سجده او میکردم و خجل و منفعل گشته بجهت ارشاد
شیطان مبدل بعداوت گردید آخر الامر اغوای شیطان نموده ابواب شقاوت و عداوت کوی سبقت در میدان گمراهان از شیطان
برده بجایی رسید که در مسایل و احکام و افعال خود قیاس کرده و سایر اخبار موضوعه و احادیث مخترعه که از علمای اهل سنت مشهور است
ظلم انگیز هر آن معنی تا است که مذکور شد و درین قدر اختصار نموده و صاحبان یقین و منصفان ارباب دین دانند که علمای اهل سنت که اظهار
دوستی پیغمبر مینمایند محض دروغ و افترا است برای آنکه در مواضع سخن آنحضرت هست در مقابل کلام سید الانام امام عمر کلمات میآرند
با مخترعات خود ممزوج کرده اند چنانکه مشهور است که روزی ابا هریره در سر ابا بکر و عمر سوار بوده شاطری میشد و ابی بکر بر قبر عایشه
گذشتند عایشه پرسید که این کیست گفتند ابا هریره است عایشه گفت ای پسر ابا هریره این ابی بکر پهلوی آنست و این عمر است
رسید و عایشه او را طلبید و گفت ای ابا هریره این مرتبه و منزلت که یافتی ای ابا هریره گفت ای عایشه تا چندین هزار حدیث ازو شنید
چه قدر بستم بر آن مرتبه رسیدم پس نیز بدانست که ابی بکر و عمر و عثمان لعنهم الله که کفر و شرک ایشان و خباثت ایشان و دینشان و خلافت
بر حضرت رسالت پناه کشف عهد و پیمان و رخنه در بنیان شریعت آنحضرت بغصب خلافت امیر المومنین علیه السلام

نموده‌اند و مانع گردیدند از اقامت حدود قرآن [illegible] واضح و هر [illegible] مطلع بر لعن ایشان [illegible]
بر لعن و طعن ایشان [illegible] مستحق لعن و طعن [illegible] فرقهٔ ناجیهٔ اثنی عشریه [illegible]
[illegible] مستحق خلود در نار و عذاب الیم [illegible] روز قیامت [illegible] فرقهٔ ناجیه [illegible]
اهل بیت رسالت [illegible] سلسلهٔ [illegible] لازم [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] اطاعت [illegible] اهل بیت رسالت [illegible]
اهل بیت رسالت [illegible] نموده‌اند [illegible] آن روز [illegible]
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم [illegible] ضلال [illegible]
[illegible] نجات [illegible] اهل بیت رسالت [illegible] طوفان ضلالت [illegible]
محبت ایشان [illegible] ضلالت [illegible] نجات [illegible]
[illegible] حضرت سید الابرار [illegible]
[illegible] بسم الله مجریها [illegible] نجات [illegible]
[illegible] سفینه [illegible] ائمهٔ اطهار علیهم السلام [illegible]
[illegible] الله [illegible] حدیث [illegible] خواص و عوام [illegible]
و محبان [illegible] سید الانام [illegible] حضرت صادق علیه السلام
که آنحضرت خطاب [illegible] رسول الله [illegible] حضرت [illegible]
آلوده [illegible] کلام سابق [illegible]
جواب [illegible] روز قیامت [illegible]
[illegible] گناه و معصیت مستحق عذاب الیم [illegible]
و حال ایشان [illegible] ما لنا لا نری رجالا کنا نعدهم من الاشرار [illegible]
بعد از این بشارت [illegible] روز قیامت [illegible]
[illegible] والله [illegible] داخل آتش [illegible] والله [illegible] داخل [illegible]
[illegible] والله [illegible] داخل آتش [illegible] حدیث صحیح [illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible] والله لا یقبل الصلاة الا منکم و لا الزکاة الا منکم و لا الحج الا منکم یعنی [illegible]

[illegible]

عبادت مفروضه و طاعات [illegible] نماز و روزه و حج [illegible] شیعهٔ اثنی عشریه [illegible] قبول [illegible]
باقر العلوم علیه السلام روایت [illegible] آنحضرت [illegible] تفسیر [illegible] اولئک الذین لعنهم الله و من یلعن الله فلن تجد له
نصیرا [illegible] بنی آدم گمان کنند [illegible] طریق هدایت [illegible] حضرت رسالت [illegible]
[illegible]
خدا [illegible] صحرای محشر [illegible]
رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] تفسیر [illegible] یوم ندعوا کل اناس بامامهم [illegible] بنی آدم [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] رسالت [illegible]
[illegible] تکذیب قول ایشان [illegible] کفر و ضلالت [illegible]
ظلم و تعدی [illegible] رسول [illegible]
[illegible] افعال ایشان [illegible] روز قیامت [illegible]
[illegible] اهل خلافت [illegible] اقوال و افعال ایشان [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible] صحرای محشر [illegible] آنحضرت [illegible]
کفره و فجره داخل بوده خسر الدنیا و الآخرة [illegible] شیخ الطائفه شیخ ابوجعفر طوسی [illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] سوال [illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] غضب [illegible] عالم [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible] رسول الله [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible]

راضی باشد و دوستی کن با دوست علی و دشمنی نما با دشمن علی و ابن عباس بر حضار پیش که در باره علی شک نکنند الا که هر که

شک کند در باره شاه ولایت نزد خداوند عالم از قبیل کفره و مشرکین است و در حدیث معتبر از خاصه و عامه مرویست که چون آیه

کریمه ان الذین امنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة یعنی جمعی که ایمان آورده اند و عملهای پسندیده بجا

آورده اند ایشانند بهترین مخلوقات نزد آنحضرت رسالت پناه و ولایت خطاب نموده فرمود که هم انت وشیعتک یا علی یوم

القیمة راضین و مرضیین و یاتی خصماؤك غضبانا مقمحین یعنی یا علی بهترین خلقان خدا تویی و شیعیان تو که در روز

قیامت شیعیان تو بعد از قیامت حاضر شوند در جایگاهی که خداوند عالم از ایشان راضی و خوشنود باشد و گروه دشمنان ایشان

درگاه خدا باشند و دشمنان تو بعد از عرصه قیامت حاضر شوند در جایگاهی که خداوند عالم غضبناک شده و ایشان سرنگون و مخذول و مردود

در سرانجام است یا این اندازه مستحق غضب الهی و لعنت ... پس هر که ... الجواهر الایمان ... میدید و بینا

اگر درین احادیث و اخبار نظر تأمل نمایند که ایمان آورندگان بخدا و رسول شیعیان امیر المؤمنین اند و بغیر از ایشان کسی را دعوای ایمان

کردن و خود را مسلمان دانستن محض دروغ و افتراست زیرا که خداوند عالم مخالفان آنحضرت را چندین جا لعن کرده چنانکه فرموده

غضب الله علیهم ولعنهم و نیز فرموده که اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون و در جای دیگر فرموده که الا لعنة الله علی الظالمین

و ظاهر است که کسی را که خداوند عالم مردود درگاه خود گرداند و از رحمت خود دور دارد البته داخل کفره و فجره خواهد بود پس که از اهل

ایمان خواهد بود ... شد در طریق ولای اهل بیت رسالت ثابت قدم باشد باید که لازم ... پیروی اطوار الهی

و تتبع آثار رسالت پناهی نموده اظهار بیزاری از دشمنان دین چون خلفای ثلثه و تابعین و سایر باوران باطل و معتقدین قواعد

فاسده چون حنفیه و شافعیه و مالکیه و حنبلیه و غالیه فرق منسوب بشیعه چون زیدیه و ... و ناووسیه و واقفیه و اسماعیلیه و کیسانیه و سایر

فرق باطله از ملاحده و صوفیه نموده بجان و دل در لعن و طعن ایشان کوشیده ... در ... از ...

در رضای حضرت رسالت پناهی ... کامل الایمان والعقیده گردیده ... شود و چون این رساله

گنجایش ذکر معایب و مثالب ایشان ندارد ... الارکان مصطفوی ... اندکی مرقوم رقم بیان گردید

... از مطالعه کتب ... سابقه ... معایب ... کفر

و طغیان ... ایشان ...

... و ولایت

... اختصاص رسالت ...

بسم ... گرچه ... ایات و روایات ...

اختصاص

اختصاص یافته است الله الموفق **عقیده در بیان** نسب و حسب و ولادت با سعادت شاه ولایت و سلسله خلافت و امامت امیر المؤمنین و امام

المتقین و یعسوب الدین و قائد الغر المحجلین اسد الله الغالب مطلوب کل طالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب علی بن ابی طالب علیه صلوات الله ...

والمغارب بدانکه روایت ... و یکانه ... اتفاق دارند که تولد آنحضرت در حرم خدا بوده و در بالای آن

کربا الفعل ... که ... ظاهر ... فضیلت ... که خداوند عالم برای اعلای شأن و اجلال

مکان آنحضرت بود مخصوص گردانیده و هیچکس را درین فضیلت با وی مشارکت نیست ... سابق و ...

و مادر آنحضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است و پدر آنحضرت عبد مناف و کنیتش ابو طالب ...

و ملقب به عمران ... زیرا که عمران اول عمران پدر موسی که او را عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب ...

و دوم پدر مریم بوده که او را عمران بن ماثان ... یعقوب ... عمران ...

سال بود و عمران سیم پدر امیر المؤمنین علیه السلام بود و ابو طالب را چهار پسر بود طالب و عقیل و جعفر و امیر المؤمنین ...

... طالب ... عقیل ... جعفر ... ام هانی بود

... فاطمه ... بود و فاطمه بمنزله مادر رسول الله بود ...

کربا آنحضرت ... و در حدیث صحیح منقولست از حضرت صادق علیه السلام که فاطمه بنت اسد ...

... حضرت رسالت ... روزی از حضرت رسالت پناه ... که مردم در روز قیامت ... عریان ...

... حضرت رسالت ... فاطمه ... خداوند عالم ...

...

... فاطمه ... حضرت رسالت ... خداوند عالم ...

... حضرت رسالت ... رسول الله ...

... خداوند عالم ... اعضای ...

... فاطمه ... حضرت رسالت ...

حضرت ... چون فاطمه ... امیر المؤمنین علیه السلام ...

... امیر المؤمنین ... رسول الله ... فاطمه ...

... حضرت ... فاطمه ... امیر المؤمنین ... فاطمه ...

... فاطمه ... علیها السلام ... فاطمه علیها السلام

بر آنحضرت گریستند آنحضرت پیراهن خود را بر او پوشانیده ردای خود را در آن پیچید و کفن کرد و امر کرد آنحضرت که جنازه او را بیاورند مسلمانان
خطاب کرد و فرمود که امروز چیزها از من دیدید که خلاف عادت سابق بود پرسیدند سبب آن را پس آنحضرت داخل جنازه شده جنازه
فاطمه را بر دوش مبارک گذاشته از زیر جنازه بیرون نرفت تا آنکه جنازه او را بر سر قبر رسانیدند و او را در کنار قبر گذاشتند داخل قبر شد و در لحد
در میان قبر به پهلو خوابید پس بیرون آمد و بدست مبارک خود فاطمه را برداشته داخل قبر کرد و در قبر بر سر او ایستاد و سر مبارک نزدیک گوش
فاطمه برده دعا فرموده گفت که اللهم الذی یحیی و یمیت و هو حی لا یموت اغفر لامی فاطمة بنت اسد و لقنها حجتها و وسع
علیها قبرها بحق نبیک محمد و الانبیاء الذین من قبلی فانک ارحم الراحمین و بعد از این سخنان گفت فرمود
که ابنک ابنک یعنی پسر تو پسر تو پس از قبر بیرون آمده بدست مبارک خود قبر او را پوشانید و خاک ریخت بر قبرش تحت سند و در بالای
قبر ایستاده فرمودند که لا اله الا الله اللهم انی استودعها ایاک یعنی پروردگارا او را بامانت سپردم پس فاطمه را برنو و از بالای قبر گذشت صحابه
و مسلمانان پرسیدند که یا رسول الله امروز در خصوص فاطمه کارها کردی که هرگز از تو در خصوص دیگران ندیده بودیم آنحضرت فرمودند
که امروز از دست من بیرون رفت مادری که همیشه بر من نیکی میکرد و مرا بر خود و فرزندان خود اختیار میکرد و چون مادرم از من شنید
که مردم در روز قیامت برهنه محشور خواهند شد گفت واسوأتاه من فضیحت شدم که خداوند عالم او را با جامه ها و لباسها
محشور گرداند لهذا او را در پیراهن خود کفن کردم و چون از من شنید که قبر مردم را فشاری خواهد داد و میگوید گفت
واضعفاه من ضامن شدم که فشاری از زمین بوی نرسد لهذا در قبرش خوابیدم و چون در قبر از وی سوال میکردند از خدا
و رسول تلقینت کردم و جواب نکیر میکرد از اراده در حکم سوال از امام زمان و خلیفه خدا باش لکنتی بهم رسید تلقینت کردم
که ابنک ابنک یعنی امام زمان و خلیفه خدا پسر تو است پسر تو امیر المؤمنین است و ابو طالب که پدر امیر المؤمنین علیه السلم بود او نیز ایمانش
و اعمال از حضرت رسالت پنهان نمود چنانکه در حدیث صحیح از ابی بصیر لیث مرادی مرویست از حضرت صادق علیه السلم فرمودند که چون
حضرت رسالت از مادر متولد شد و مادر آنحضرت آمنه بنت وهب از دنیا رحلت نمود حضرت رسالت را ابو طالب تربیت نشسته
برای تسلی آنحضرت گریه میکرد بر پستان خود انداخت بقدرت کامله الهی شیر از پستان وی جاری شد و چند روز آنحضرت را
شیر داد تا آنکه حلیمه سعدیه را آوردند و آنحضرت را بحلیمه تسلیم کردند چنانکه مشهور ذکر شد و در حدیث حسن مرویست از هشام بن حکم
که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلم فرمودند که روزی حضرت رسالت با جامه های پاکیزه در مسجد الحرام در آمد مشرکان برای
استخفاف شأن آنحضرت بچه دان شتر را بر بالای آنحضرت انداختند جامه های آنحضرت را چرکین کردند پس آنحضرت اندوهگین
شده بنزد ابی طالب آمده فرمود که ای عم من چگونه است حسب و نسب من در میان شما ابو طالب گفت ای پسر برادر من چه شده است ترا
که اظهار شکوه مینمائی آنحضرت واقعه را به ابی طالب خبر داد پس ابو طالب حمزه را طلبیده فرمود که بچه دان شتر را بردار شت

و ابو طالب

و ابو طالب شمشیر خود را کشیده حضرت رسالت را همراه خود برداشته متوجه مسجد الحرام شد و مشرکان در حوالی خانه کعبه نشسته بودند چون
ابو طالب را دیدند دانستند که ابو طالب غضب آلوده است از برای چیزی پس حمزه را امر کرد که بچه دان شتر را بر سبیلهای مشرکان
یکان یکان مالید و خطاب تمام بر سر مشرکان آورد و رو بجانب حضرت رسالت کرده فرمود که ای پسر برادر من حسب و نسب تو در میان ما
همین مرتبه است که میبینی و در حدیث صحیح مرویست از هشام بن سالم که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلم فرمودند که مثل
ابی طالب مثل اصحاب کهف بود که در دل ایمان بخداوند عالم داشتند و در ظاهر اظهار شرک میکردند و از دنیا با ایمان رفتند پس
خداوند عالم دو مزد بایشان داد یکی برای ایمان و دیگری برای تقیه و در حدیث صحیح مرویست از حضرت صادق علیه السلم که ابو طالب
ایمان آورد بحضرت رسالت بسی و سه زبان و بسند صحیح از ابو ذر غفاری مرویست که قسم بآن خداوندی که نیست خدائی
بغیر از ذات پاک او که ابی طالب از دنیا نرفت تا آنکه ایمان آورد بزبان حبشه و بسند موثق مرویست از حضرت صادق
علیه السلم که ابی طالب بزبان حبشه بحضرت رسالت گفت که یا رسول الله آیا زبان حبشی میدانی آنحضرت فرمود که یا عم خداوند عالم تعلیم من
همه زبانها نموده پس ابی طالب بزبان حبشی گفت محمد انسن ن لصافا ماطالاهالیهی که معنیش اینست که گواهی میدهم باخلاص تمام که تویی
مستحق پرستش بغیر از ذات یگانه الهی پس حضرت رسالت گریستند و فرمودند که خداوند عالم دیده مرا روشن گردانید بابی طالب
و بسند معتبر مرویست از حضرت صادق علیه السلم که عباس از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسید که یا رسول الله عم ابی طالب
ایمان آورد آنحضرت فرمود که ایمان آورد بحساب جمل و بانگشتان اشاره کرد که بعدد شصت و سه عباس پرسید که جمل چیست
بر معنی آن از آنحضرت فرمودند که ابی طالب ایمان آورد به خداوند عالم الواحد الجواد است زیرا که الف یکی است و لام سی است
و حا هشت است و الف احد یکی است و حا هشت و دال چهار و جیم سه و واو شش و الف یکی و دال چهار و مجموع شصت و سه است
و بسند صحیح مرویست از حضرت صادق علیه السلم که از آنحضرت پرسیدند که علما عامه میگویند که ابی طالب کافر از دنیا رفت
آنحضرت فرمودند که دروغ میگویند چگونه ابی طالب کافر بوده و حال آنکه میگوید که الم تعلموا انا وجدنا محمدا نبیا کموسی خط
فی اول الکتب یعنی آیا ندانسته اید که یافتیم محمد را پیغمبر حق مثل موسی که پیغمبری او نوشته شده بود در لوح محفوظ و در اکثر کتابها
ظاهر نبود که ابی طالب جد او صاحب ابراهیم و اسمعیل بوده و در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلم منقولست که ابو طالب
وصی عیسی بوده که او را با الطاف ... کنایه ابی طالب است و بسند معتبر مرویست که از حضرت موسی الکاظم علیه السلم
پرسیدند که آیا ابی حجت بود بر حضرت رسالت فرمودند که نه بلکه وصایت عیسی را به او سپرده بودند و او نیز امانت
بحضرت رسالت سپرده بعد از آن آنحضرت پرسیدند که حالت ابی چون بود حضرت فرمودند که اقرار نمود به رسالت حضرت رسالت
و ایمان آورد بعد از آن بپیغمبر و نازل شده بود و با ایمان از دنیا رفت و ظاهرا این نام ابی طالب که در اکثر احادیث است تصحیف نموده اند

اندر اخبار اندر جزای کتمان و صحابت و خلافت ابی طالب که غفر و احل سنت را اظهار کفر ابی طالب نوشته اند و سید عبد الحمید فخار رحمه
علم الهدی در رساله در باب ایمان ابی طالب نوشته اند و احادیث بسیار که دلالت بر صحابت ابی طالب دارد در ان رساله ذکر
نموده اند و در حدیث صحیح مرویست که حضرت رسالت بر طلب باران مدینه که قوم حسن باران طلب نمودند و در مدینه هوا صاف بود
و انتساب لطافت هوا مشاهده مردم از مؤمن و کافر مشاهده میکردند در استسقال آنحضرت تبسم فرمود و میگفت که خداوند عالم ابی
ابی طالب را خیر بسیار کرامت کناد اگر در حیات میبود چشم او باین روشن میشد امیر المومنین علیه السلام فرمود
که یا رسول الله اراده آن دارید که بیتی که ابو طالب در این روز گفته بود بخوانم و ابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال
الیتامی عصمة للارامل یطوف به الهلاک من آل هاشم فهم عنده فی نعمة و فواضل پس حضرت رسالت
معروف مبارک شد برای این که طلب این ابیات گردند و ابیات ان مع برکت امیر و این بر فیض اوست که قوم این ابیات را درس میخوانند این است
و اگاه دار بنده بیوه زنان و محتاجان بکرد طواف او میکنند هلاک شدگان از فقرا از آل هاشم زیرا که این ابیات نزد آنحضرت رغبت
در رغایت اند و احادیث بسیار در ایمان ابی طالب وارد شده و این مختصر گنجایش ذکر همه ندارد و باید دانست که ولادت
شاه ولایت در روز جمعه سیزدهم از ماه رجب بوده و در اکثر روایات هست که سیزدهم رجب وارد شده و در سال سیم از عام الفیل که ولادت
حضرت رسالت در ان سال بوده پس حضرت رسالت سی ساله بوده که امیر المومنین علیه السلام از مادر متولد شد و آنحضرت ده
ساله بود که حضرت رسالت مبعوث شد و بعد از بعثت آنحضرت سیزده سال در مکه با رسول الله بوده سیزده سال در مکه با آنحضرت
مقام داشت و ده سال دیگر در مدینه بعد از هجرت و بعد از رحلت حضرت رسالت سی سال دیگر بوده و در شصت و سه سالگی از دنیا
رحلت نموده در شب بیست و یکم رمضان المبارک سال چهلم از هجرت و در حدیث دیگر وارد شده که در شب جمعه بود از فوا
انتقال نموده و تفصیل ولادت با سعادت آنحضرت چنانکه در کتاب ربیع الفواد اعظمین مسطور است از جابر بن ... است که سید عبد الله جابر
بن عبد الله انصاری مرویست که روزی از حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله پرسیدم از ولادت با سعادت شاه ولایت
آنحضرت ای کسیده فرمودند که ای جابر سوال نمودی از بهترین مولودی که بعد از من متولد باشد بر سنت مسیح ... مستقیمه
ای جابر که ولادت علی چون ولادت عیسی بود چنانکه عیسی در مهد بکلام آمد علی در وقت ولادت بکلام معجز نظام متکلم گردید علی مرتضی بکلام ولادت
کلمات با برکات بر زبان معجز بیان جاری گردید ای جابر بدانکه خداوند عالم مرا و علی را از یک نور آفرید پیش از خلق عالمیان به پانصد
هزار سال و من و علی در ان مدت بتسبیح و تقدیس و تنزیه خداوند عالم مشغول بودیم تا آنگاه که هنگام خلقت آدم رسید و ما را در صلب
آدم بعنوان ودیعت قرار داد مرا در جانب راست و علی را در جانب چپ از صلب آدم بصلبهای طاهره و رحمهای طیبه انتقال نمودیم
تا آنکه من در صلب عبد الله و علی در صلب ابی طالب ای جابر پس آنگاه علی در شکم مادر قرار گرفت زمین عابدی بود که ... بود

بامقبولی

بی تقدو پیر نامش مثرم که صد و نود سال از عمرش گذشته بود و همیشه بسجاده طاعت مشغول محراب عبادت افتاده بود روزی
بعنوان مناجات بحضرت قاضی الحاجات راز نیاز در میان آورده دعا کرد که پروردگارا یکی از دوستان و مقربان درگاه
خود را بمن بنما پس دعایش بهدف اجابت رسید و ابی طالب بسفر یمن پیش آمد بزیارت آن زاهد مثرم رسید چون آن مثرم
بر حال ابو طالب اطلاع یافت پرسید که از کجایی ابو طالب گفت از زمین تهامه پس مثرم پرسید که از کدام معموره تهامه ابو طالب گفت
از مکه مثرم پرسید که از کدام قبیله ابو طالب گفت از بنی هاشم مثرم برخاست و سر ابی طالب بوسید و گفت سپاس
خداوند را که دعای مرا بهدف اجابت رسانیده و یکی از مجاوران حرم خود را بمن نمود پس مثرم پرسید که نام تو چیست گفت
ابو طالب مثرم گفت بشارت و مژده باد ترا که در این سال از صلب تو فرزندی بهم رسد که دوست خداوند و مولای متقیان و محبان
پیغمبر آخر الزمان و راه نماینده عالمیان باشد ای ابی طالب هرگاه که ان گوهر یک قدم در عرصه خاک نهد سلام من باو برسان و بگو
که مثرم شهادت میدهد و اقرار میکند بوحدانیت خداوند و نبوت مصطفی و امر گواهی میدهد بوحدانیت
و نبوت حضرت رسالت و اقرار با امامت شاه ولایت نمود ای ابی طالب گواهی میدهم که مستحق پرستش نیست بجز ذات
یگانه خداوند و گواهی میدهم که نبوت مصطفی ختم نبوت شده و گواهی میدهم که فرزند تو ختم ولایت و خاتم وصایت شود ابی طالب
از شنیدن این خبر مسرت بسیار در یافت و پرسید که ای مثرم نام فرزند من که خبر داده چیست گفت نامش علی ولیکن
ای ابی طالب گفت ای مثرم خاطرم قرار نگیرد و دلم اطمینان نپذیرد از این خبر که تو دادی و یقین ندارم تا آیت ظاهر و حجت
باهر ظاهر بر من ننمایی مثرم گفت ای ابی طالب چه حجت میخواهی بخواه تا از خداوند عالم درخواست نمایم و مصدق کلام خود
بر تو ظاهر سازم تا یقین دانی گران مهر سپهر و صاحب انتهای خانه غیب و غیب در این سال با بروز خبر عالم شود و گفته شده
طالع خواهد گردید ابو طالب گفت ای مثرم میخواهم که طبقی از میوه های بهشت در این ساعت حاضر شود مثرم دست مناجات
بدرگاه قاضی الحاجات بلند کرده دعا میکرد هنوز دعایش تمام نشده بود ابی طالب طبقی حاضر شد پر از خرما و انگور و انار که از
بهشت برای اجابت دعای مثرم ملائکه با امر الهی نازل گردانید پس ابی طالب یک انار از آن خورد و خواست که وداع مثرم نماید مثرم
گفت ای ابی طالب چون مولود سعادت در وجود آمد مرا دریاب در غار جبل لکام در حوالی شام است نطفه ابی طالب
راوی گفت ای ابو طالب این انار را نصف خود بخورد و نصف دیگر را بزن خود فاطمه داد تا او بخورد پس ابی طالب از مثرم وداع نموده
متوجه مکه شد و چون بمکه رسید از آن شهر خبر از مثرم شادان و خرمان بود تا اکنون بامر قدیر الهی نطفه گرامی وجه حضرت
رسالت پناهی از صلب ابی طالب برحم طیبه فاطمه بنت اسد قرار گرفت مقارن انتقال نطفه اعظم در رکن معظم هر سید برجیم
که در شام بود در شب جمعه رشد یعنی آمده نهای خود را گشوده با نیستی در نهار آن و این عظیم بیرون رفته از ان

مهلکه نجات یابند چون بنا نزد ابرکوه ابوقبیس آمدند [illegible] در کوه افتاد [illegible] سنگها از هم بگسسته ایشان سرنگون گردیده [illegible]
در افتادند پس [illegible] مضطرب شدند [illegible] مشغول گشتند پس ابو طالب [illegible]
گردیده مقدم [illegible] کوه ابی قبیس [illegible] خطاب [illegible] گروه قریش [illegible]
بوجود [illegible] اطاعت [illegible] امامت و خلافت [illegible] خلاصی نیابید پس قریش [illegible]
گفتند که ای ابا طالب [illegible] ازین مهلکه [illegible] ابو طالب [illegible] بارگاه [illegible]
نمود که اللهم انی اسئلک بالمحمدیة المحمودة والعلویة العالیة والفاطمیة البیضاء الا تفضلت علی تهامة بالرافة [illegible]
چون دعای ابی طالب تمام گردید [illegible] ساکن شد [illegible] قریش [illegible] چون مدت [illegible] فاطمه بنت اسد [illegible]
[illegible] آفتاب عالم [illegible] امامت [illegible] عالم [illegible] فاطمه بنت اسد [illegible]
[illegible] عبد العزی [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] بارگاه [illegible] صاحب خانه
[illegible] کلام [illegible] ابراهیم خلیل [illegible] این خانه [illegible]
[illegible] ولادت [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] فی الفور [illegible] خانه کعبه [illegible] فاطمه بنت اسد [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
[illegible] فاطمه بنت اسد [illegible]
[illegible] عبادت [illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible] عبادت [illegible]
[illegible] ولادت [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] علی [illegible]
[illegible] علی اعلی [illegible]
[illegible] خانه کعبه [illegible]
[illegible]
[illegible] ولادت فاطمه [illegible] فاطمه [illegible]

او لیس لهم

[illegible] کلمات [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] ابو طالب [illegible]
[illegible] ابی طالب [illegible]
[illegible] ابی طالب [illegible] السلام علیک [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] امامت [illegible] ولایت [illegible] قاطع البطال [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible]
[illegible] اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد
ان علیا ولی الله [illegible] رسول الله [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] ابی طالب [illegible]
[illegible] السلام علیک [illegible]
[illegible] ابی طالب [illegible]
[illegible] ابی طالب [illegible]
[illegible] السلام علیک [illegible] السلام [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] ابی طالب [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] ابی طالب [illegible]
[illegible] ابی طالب [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]

او است ابو طالب پرسید که آن طفل چون چه کس باشد از زن گفت ابن عم مرا دی در کوفه فاطمه فرزندی تو خواهد بود و بعد از انکه از رحلت

حضرت رسالت سی سال گذشته باشد پسر ابو طالب [illegible] واندر [illegible] بکشند زمان از نظر وی غایب شده بود ابو طالب

متاسف بود که چرا آن روز تا دیگر از هر سید ام امیر المومنین علیه السلام ملهم شده بانچه از خاطر پدرش ابو طالب گذشت گفت

ای پدر زن سیم آسیه زن فرعون بود و چهارم مادر موسی بن عمران ای پدر مرا از وقایع مذکوره خبر دادی کر دوان و مژده ولادت

مرا با و برسان که من هم در این انتظار در چهل ایام در غار است پس ابو طالب از انکه غایب گردید و کسی ندید است که [illegible]

و چهل روز غایب شده و چون امیر المومنین علیه السلام از مادر متولد شده و زنان غایب شدند فاطمه بنت اسد آنحضرت

در خرقه پاکیزه پیچیده و رشته بر بالای خرقه محکم کرده انید چنانکه رسوم سنن اطفال است امیر خیبر گیر بازوهای مبارک را حرکت داده

خرقه و رشته را پاره کرده فاطمه بار دیگر دو خرقه بر بالای هم کرده آنحضرت را در آنها پیچید باز شیر خدا و داماد مصطفی رشته ها حرکت داده

پاره کرده بود هر دو خرقه را از هم دریده بار رشته ها محکم کرد بدو شش خرقه بر بالای هم در از بالای آنها منطبق حاضر گردانید و آنحضرت را در میان

آنها پیچیده و امیر المومنین علیه السلام مرتبه دیگر رشته ها را حرکت داده هر شش خرقه را از هم شکافت فاطمه تعجب آمده متحیر بود امیر المومنین

بزبان فصیح گفت ای مادر مهربان چرا دست مرا بسته های مرا که بیچاره بود بعالم بلند کرده در درگاه قاضی الحاجات در حدیث صحیح

مروی است که روح الامین در هنگام ولادت امیر المومنین با مر رب العالمین نازل شده فرمود که یا رسول الله حضرت ملک اسلام میرساند

و میفرماید که الحال ظهور نبوت تو را وقت و هنگام نیز رسیده است زیرا که نامدار و مددکار و برادر و وزیر و خلیفه تو بدنیا آمد و بعد از آن بشارت

وضع حمل فاطمه و ولادت شاه ولایت جبرئیل حضرت رسالت را داد حضرت رسالت از این بشارت خوشحال گردیده متوجه خانه فاطمه شد

و بر فاطمه در پیش رو بود خطاب کرد گفت مولود با سعادت تو را پیش من بیاور [illegible] نزد آورده گردو پس آنحضرت

دست مبارک دراز کرده از پیش رو امیر المومنین علیه السلام بر روی دست آنحضرت آمده دست راست بر گوش نهاده و اقرار

بیکتائی و یکتایی خداوند عالم کرده مصحف شیث نبی را تلاوت فرمود که اگر شیث [illegible] در زمین [illegible]

مصحف شیث و توریة موسی را بر زبان معجز بیان جاری گردانید بنوعی که اگر موسی حاضر بودی [illegible] تلاوت [illegible]

[illegible] بعد از تلاوت [illegible] شروع بتلاوت قرآن کرد از اول تا آخر [illegible] حضرت رسالت

در حین بعثت تلاوت میفرمود و بعد از آن [illegible] ولایت [illegible] حضرت رسالت [illegible] انبیا و اوصیا [illegible] ظهور پیوست

و باز علی بن ابی طالب [illegible] حضرت رسالت [illegible] آنحضرت [illegible]

حضرت را [illegible]

[illegible]

[illegible]

کم و شمار است ابو طالب [illegible] علی و ناصر و مصطفی و ذخیره و پشت و پناه و داماد و [illegible] و خلیفه [illegible] فاطمه بنت اسد

اول مرتبه نام آنحضرت را [illegible] اصحاب [illegible] در عالم غیب [illegible] که او را علی نام گذارند مقرر [illegible] ابی طالب [illegible]

[illegible] فرزند خود را چنانکه [illegible] علی نام [illegible] ابی طالب [illegible] فرزند [illegible]

[illegible] چون ابو طالب متوجه شام شد [illegible] شام [illegible] امام [illegible]

[illegible] ابو طالب [illegible]

ابو طالب [illegible] گفت السلام علیک یا ابة و رحمة الله و برکاته [illegible]

[illegible] گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد ان علیا ولی الله و الامام بعد

نبی الله [illegible] امیر المومنین [illegible] ابو طالب [illegible] ابو طالب [illegible]

ولادت شاه ولایت [illegible] ولادت آنحضرت [illegible] ابی طالب [illegible] ابو طالب [illegible]

فرزند [illegible] ولادت [illegible] بشارت [illegible]

[illegible] السلام [illegible] امیر المومنین علی [illegible]

[illegible] ابو طالب [illegible]

[illegible] ابو طالب [illegible] السلام [illegible] ابی طالب [illegible]

[illegible] ابو طالب [illegible] خداوند عالم [illegible]

[illegible] روز قیامت [illegible] ابو طالب [illegible]

[illegible] حضرت رسالت [illegible]

علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible] حضرت [illegible] السلام [illegible]

[illegible] حضرت رسالت [illegible] حضرت رسالت [illegible] فاطمه بنت اسد [illegible]

فاطمه [illegible] حضرت رسالت [illegible] ابی طالب [illegible] فاطمه [illegible] حضرت رسالت [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible] ابی طالب [illegible]

ابو طالب [illegible] حضرت رسالت [illegible]

[illegible] ابو طالب [illegible]

[illegible] حضرت رسالت [illegible] فاطمه [illegible] ابو طالب [illegible]

که او را گذارد که برپا ایستاد شد و تعجب کرد [illegible] روز او را دید فاطمه بنت اسد از جا برخواست ابوطالب بالای دوش [illegible] بلند
کرد و متحیر شد ابوطالب یعنی خوابی نموده از خوارق عادات که از فاطمه مشاهده می‌نمود انکار می‌کرد و چون اعجاب و اعجاب
خاص و عام مختلف [illegible] در ولادت آنحضرت ابوطالب حاضر بوده یا نه و اتفاق همه بر آنست که آنحضرت در میان خانه کعبه
مادر متولد شده و پس [illegible] حضور ابوطالب محل [illegible] که ولادت آنحضرت در خانه کعبه شد و ابوطالب نیز در خانه کعبه
بوده و غیر از فاطمه و ابوطالب کسی دیگر نبوده با آنکه از مردان کسی نبوده و از سایر زنان بوده چنانکه این [illegible] روایت کرده
از حضرت سید الساجدین که فرمودند پدر بزرگوار خود حضرت سید الشهدا [illegible] بودم و جمعی از زنان بطواف آمده بودند یکی از
از آنها [illegible] گفتم [illegible] گفت من زبیده بنت عجلان [illegible] ساعده گفتم [illegible] چیزی [illegible] حکایت
و روایات که برای [illegible] گفت [illegible] ام عماره بنت [illegible] فضل بن مالک عجلان ساعدی [illegible] روز
در [illegible] زنان [illegible] بودیم که ابوطالب [illegible] پرسیدم که حال تو چیست گفت فاطمه بنت
اسد را درد زاییدن گرفته [illegible] برای آن [illegible] بخانه کعبه برد و گفت اینجا بنشین [illegible] خدا
[illegible] فاطمه [illegible] وضع حمل شده [illegible] نور [illegible]
که [illegible] مولودی [illegible] علی نام نهاد [illegible] منزل [illegible] و بعد از این حضرت
سید الساجدین فرمودند که والله که من هرگز چیزی از این بهتر و بازوق‌تر نشنیده بودم [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
با آن نسب عالی و فخر و معالی در حرم خدا زاده [illegible] حضرت رسالت [illegible] و اول هاشمی بوده [illegible]
بوجود آمده و حسب و نسب [illegible] آفتاب [illegible] ابوالمؤید [illegible] مناقب آنحضرت در بیان نسب شریف گفته
نسب المطهر من انساب الوری و الشمس بين كواكب الانساب و الشمس ان طلعت فما من كوكب الا اغيب في نقاب حجاب
یعنی نسب پاکیزه حضرت [illegible] مثل آفتاب [illegible] کان انساب [illegible]
طالع [illegible] کواکب ظاهر [illegible] امیرالمؤمنین گفته [illegible]
[illegible] الا النسب العالی و الاسلام الذی تقدم [illegible] و الفضائل اجمع و لو کنت [illegible] لما کنت الا
مسلما [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] فاطمه [illegible] بعد از [illegible] خلافت [illegible]
که [illegible] اسلام و تصدیق حضرت سید الانام [illegible] جمیع فضایل و مناقب [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] جابر بن عبدالله انصاری مرویست
که گوید [illegible] شنیدم [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] رسالت [illegible]

[illegible]

اخو المصطفى لا اشتباه [illegible] و جده و جدی رسول الله [illegible] و فاطمه زوجی لا اقول [illegible] فالحمد لله [illegible]
لا شریک له [illegible] العبد و الباقی [illegible] یعنی برادر مصطفی ام [illegible]
فرزندان منند و جد من و جد [illegible] رسول الله یکی است فاطمه زهرا [illegible] از قبیل [illegible]
[illegible] برادر خوانده [illegible] برادر خوانده
مانند [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] ابیات فارغ شد حضرت
رسالت [illegible] و القاب [illegible] آنحضرت [illegible] زبان بیان [illegible] اقلام از حصر و احاطه
بوی عاجز است [illegible] اشهر القاب آنحضرت امیرالمؤمنین است و سایر
القاب [illegible] یعسوب الدین و المسلمین و مبیر الشرک و المشرکین و قاتل الناکثین و القاسطین و المارقین و مولی
المؤمنین و نفس الرسول و زوج البتول و سیف الله المسلول و امیر البررة و قاتل الفجرة و قسیم النار و الجنة و الصدیق الاکبر و الفاروق الا
عظم [illegible] صفوة [illegible] کشاف الکرب حلال المشکل باب المدینة صاحب اللواء [illegible]
اخ الرسول المجتبی قدوة اهل الکساء امام الاتقیا [illegible] الاولیا [illegible] خطیب الخطبا مصباح الدجی شمس الضحی [illegible]
نظیر هارون من موسی المولی الوصی الهاشمی المکی المدنی الطالبی الزکی الرضی التقی الوفی الامام المبین الانزع البطین
الاشجع [illegible] کاسر الاصنام سالب الابطال صاحب [illegible] الضارب بالسیفین الطاعن بالرمحین صاحب [illegible] ابی
السبطین ذو القرنین کهف [illegible] غیاث المضطرین [illegible] الاحزاب [illegible] لیث الثری غیث الوری
مفتاح [illegible] امام الائمة [illegible] ساقی الکوثر والد شبیر و شبر الکوکب الازهر قالع باب
خیبر [illegible] اسدالله الغالب کرار غیر فرار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابوالحسن [illegible]
[illegible] ابوتراب [illegible] و سایر القاب [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین و امام المتقین و یعسوب [illegible]

قائد الغر المحجلین

[illegible]

دوست و دشمن از آن محرم خدا باشد و برادر مصطفی و داماد رسول مجتبی و اقدم مسلمانان باشد در اسلام و اعلم و اشجع و اتقی باشد
پس با وجود چنین خصال و مکارم چگونه مصطفی امام منصوب و خلیفه معین نباشد و دیگری بر وی تقدیم نمودن در امامت و خلافت عین
غوایت و ضلالت و چنانکه در بیان استحقاق آنحضرت امامت و خلافت را در روز بیعت ارباب کفر و طغیان بر ابوبکر بعضی ابیات
بر زبان جاری کرده اند که ما کنت احسب ان الامر منصرف * عن هاشم ثم منها عن ابی الحسن * الیس اول من صلی لقبلتکم
و اعلم الناس بالآثار و السنن * و اقرب الناس بالنبی عهدا و من * جبرئیل عون له فی الغسل و الکفن * من فیه ما فیهم
جمیع الناس کلهم * و لیس فی الناس ما فیه من الحسن * ما ذا الذی ردکم عنه فنعرفه * ها ان بیعتکم من اول الفتن *
یعنی نبودم من که پندارم که امر خلافت منصرف شود از بنی هاشم باز از ایشان از ابا الحسن که امیر المؤمنین است آیا نبود امیر المؤمنین اول
کسی که بقبله شما نماز گذارد و آیا نبود داناترین مردم باخبار و احادیث و سنن و آیا نبود عالم تر از شما در علوم و فنون و آیا نزدیکترین مردم
نبود از روی عهد به پیغمبر امیر المؤمنین آنکسی که جبرئیل یار او آمد [illegible] در غسل و کفن پیغمبر و آنحضرت آنکسی است که در او جمع است جمیع
فضایل که در همه مردم است و نیست در مردم آنچه در او هست از حسن اخلاق چه چیز شما را باز داشت از [illegible]
[illegible] تحقیق که بیعت شما بر ابوبکر اول فتنهاست [illegible] و اما شکل و شمایل آنحضرت [illegible]
از ابی اسحق روایت کرده اند که امیر المؤمنین علیه السلام میانه بالا گندم گون [illegible]
[illegible] مبارکش [illegible] ابروهای مبارکش [illegible] محاسن مبارکش [illegible]
و سفیدی [illegible]
[illegible]
که معاویه [illegible] ضرار بن حمزه گفت که ای ضرار [illegible] اوصاف علی بن ابی طالب [illegible] ضرار گفت [illegible] معاویه
در مبالغه [illegible] ای معاویه علی را دیدم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

معاویه والله

معاویه والله که من آنحضرت را دیدم در بعض مواقف [illegible] که شب نقاب حجاب ظلمات کشیده بود و نجوم بر روی افلاک ظاهر گشته بود
[illegible] ای دنیا غیر مرا
فریب ده [illegible] طلاق گفته ام [illegible] عمر تو قصیر و خطر تو کبیر [illegible]
آه از قلت زاد [illegible] سفر آخرت [illegible] معاویه [illegible]
[illegible] رحم الله ابا الحسن و الله که او چنین بود پس معاویه گفت ای ضرار چگونه است حزن تو [illegible]
ضرار گفت [illegible] حزن و اندوه کسی که فرزند مهربان او در کنار او [illegible]
و احادیث بسیار در محاسن اخلاق و اوصاف آنحضرت وارد شده [illegible]
[illegible] عقیده دوم (?) معجزات و خوارق عادات
و حل مشکلات [illegible] امیر المؤمنین و امام المتقین [illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]
و خوارق عادات و معجزات آنحضرت بسیار است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا رب العالمین معجزه پنجم (?) [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

طبیب یونانی دوای بسیار آورد آنحضرت فرمود که چه مقدار این دوا کشنده است یونانی گفت یک حبه از آن کشد بعد از آن دو مثقال آنحضرت

علیه السلام دوا را گرفته فرو برد و عرق بر بدن مبارکش جاری گردید و رنگ مبارکش چون ورق گل سرخ گردید پس یونانی از ترس بلرزید

گردید و با خود خیال کرد که اگر امیر المؤمنین علیه السلام از این دوا کشته شود مرا تناول نمودند و اهل خلافت مرا بکشند پس امیر مرا ...

خواهند کشت پس امیر المؤمنین علیه السلام تبسم نموده فرمود که ای یونانی زهر کشنده‌ترین دوای که تو داشتی همین بود فرمود که ای

یونانی چشمهای خود بپوشان بعد از آن فرمود که چشم بگشا پس یونانی چشم گشوده نظر بر رخسار شاه ولایت نموده دید که رنگ آنحضرت سفید

و سرخ گردیده از غایت دهشت باز بیهوش گردید امیر المؤمنین علیه السلام باز تبسم نموده فرمود که ای یونانی گمان تو این بود که دوای تو

رو را زرد میکند و حال آنکه دوای تو رنگ مرا سرخ گردانید پس آنحضرت فرمود که آب بر روی یونانی پاشید چون بهوش آمد آنحضرت

فرمود که ای یونانی طبیب دوای بی‌علاجان طبیب‌ها است میخواهی که قوت و قدرت نشانهای مرا مشاهده نمایی که بعقل تو درنگنجد که مگر

برو در مبادا الشکسته و نقصانی بتو رسد پس یونانی گفت نشانهای من و آنحضرت اشارت کرد بستون عظیمی که در بالای آن ستون

دو حجره در بالای هم بود پس آنحضرت دست مبارک گرفته چنان بلند کرد که سقف خانه و حجره‌های که در بالای ستون بود همگی

گردید و فضای مسجد نمایان گردید یونانی چون این قوت و قدرت مشاهده کرد بیهوش گردید امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که آب بر روی

یونانی پاشیدند چون بهوش آمد از روی تعجب بگفت و الله که من هرگز چنین امر عجیبی ندیده بودم پس آنحضرت فرمود که ای یونانی

قوت نشانهای بازبکشد هیچ چنین است که دیدی یونانی گفت یا علی آیا مصاحب تو محمد چنین عمل نمود آنحضرت فرمود که

ای یونانی علم من از علم او بود و عمل من از عمل او بود و قوت و قدرت من از قوت و قدرت او است ای یونانی در ایام حیات آن

حضرت طبیبی از قبیله ثقیف آمده بود که او را حارث بن کلده میگفتند چون بخدمت آنحضرت رسید گفت یا محمد آمده‌ام که ترا

معالجه نمایم از جنون در بلادی که برای اکثر دیوانگی بسیار معالجه نموده‌ام و بهکی از دست من شفا یافته‌اند آنحضرت فرمود که ای ثقفی

مدتی است که دیوانه در انسانیت مرا به دیوانگی نسبت میدهند ثقفی گفت یا محمد از چه راه من دیوانه ام آنحضرت فرمود برای آنکه من ایشان را به

ملکی از انکار امتحان و تجربه نمایی و بیانکه نظر نمایی در صدق و راستی کذب من ثقفی گفت یا محمد چون من ترا امتحان نمایم برای آنکه

دعوای نبوت میکنی بلی اگر قدرت داشته باشی بر افعال پیغمبران آنحضرت فرمود که ای ثقفی گفته تو کدام است اعتبار اینکه من قادرم

بر افعال پیغمبران از قبیل گفته ای و انکار است بر ایرا که تو از من میخواهی تا طلب نمایی که من عاجز شوم طبیب ثقفی گفت یا محمد راست گفتی من

از تو معجزی میخواهم برای صدق دعوای تو پس ثقفی گفت یا محمد اگر راست میگویی این درخت را طلب و اشاره کن که نزد تو بیاید اگر اجابت کند

بود اگر این درخت اجابت تو کند و پیش تو آید باور کنم که تو پیغمبر حقی پس آنحضرت اشاره بآن درخت کرد و خطاب کرد که ای درخت

بفرمان خدای آن درخت از زمین کنده شد و بیامد اگر دیده بشنا بیاید تا و رو بزمین بود و آن گردید و بنزد آنحضرت آمد و بزبان فصیح گفت

یا رسول الله گواهی

یا رسول الله گواهی می‌دهم که تو رسول خدا و امام همه پیغمبرانی آنحضرت فرمود که ای درخت بگواه ام گواهی برای نبوت من از بعد از گواهی

دادن به یگانگی خداوند عالم و بعد از گواهی به نبوت من گواهی بده برای امامت و خلافت پسر عم من علی بن ابی طالب و گواهی ده برای

عکس او پشت و پناه و قوت و ناصر جمیع مردم و علی گمبو حق خداوند عالم گواهی دهم آدم بکو پس آن درخت بزبان فصیح گفت یا رسول الله گواهی میدهم

که مستحق پرستش نیست بغیر از ذات یگانه خداوند عالم و گواهی میدهم یا محمد که تو بنده خدا و پیغمبر

بر حقی که ترا فرستاده بحق برای بشارت مؤمنان و ترسانیدن مشرکان و گواهی میدهم که علی بن ابی طالب پسر عم تست و برادر

تو است و پشت و پناه تو است و بر طرف کننده مشرک و کفر است و اعانت کننده دوستان خدا است و از مسلمانان است و از جمله مستحقان یار و ابرار و اسلام

گذاشته شد و در مسلمانان نصب است پس ایمه خلایق همه شده است پس آنحضرت خطاب کرده فرمود که ای ثقفی دیگر زیاده بر این معجز

میخواهی ثقفی گفت یا رسول الله میخواهم امر فرمایی درخت را که بر مکان خود برگردد و در جای خود قرار گیرد پس آنحضرت درخت را امر کرد

درخت برگشت و در جای خود قرار گرفت پس طبیب یونانی عرض کرد که یا امیر المؤمنین آنچه نقل کردی از مصاحب خود محمد صلی الله علیه و آله

از من طلب است و من ندیده بودم من اکتفا میکنم از تو معجزی کمتر از این معجزه من از خدمت تو دور نشوم و ثابت باشم تو را اجابت نمایم

بلکه اگر چنین کردی که من بآن شیار اجابت تو کردم باور نمایم که تو امام زمان و وصی مصطفایی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ای یونانی

این آیت و معجزه که تو طلب داری طلب میکنی معجزی است برتو بتنهائی شاید که غیر از طلب کام و تو اجابت نمایی و دیگران چنین و بیشتر

که این معجزه نشانه مشکل است ملتمس من و تو ای یونانی اگر معجزی از من میخواهی معجزی طلب کن که از برای همه خلایق معجزه تواند بود پس علی

گفت یا علی میخواهم که شاخهای این درخت را از یکدیگر جدا سازی و باز بیکدیگر متصل گردانی آنحضرت فرمود که ای یونانی این معجزه

طلب نمیدی بگو که معجزی است برو بنزد درخت و بیغام من باو برسان و بگو که وصی حضرت رسالت ترا امر کرده که شاخهای خود را جدا

سازی پس یونانی بنزد درخت رفته پیغام آنحضرت رسانید دید که همگی شاخها و برگهای درخت از یکدیگر جدا شده

جهان در دور گردیدند که اثری از آن درخت باقی نماند پس یونانی از این خطر باید دست داده گفت یا علی معجزه اول را ظاهر کردانیدی معجزه دوم

که جمع ساختن آن را نیز ظاهر ساز پس آنحضرت فرمود که ای یونانی باز برو بنزد درخت و بگو که وصی پیغمبر ترا امر کرده که شاخهای خود را جمع

نمایی چنانکه پیشتر بودی یونانی بنزد درخت آمده پیغام رسانید دید که شاخهای درخت چون ذرات آن بهوا بلند گردیدند و بیکدیگر

متصل شدند و برگ و ثمر درخت سبز گردید و بر شاخها نشستند و به همگی در جای خود قرار گرفتند و میوه شاخ‌ها بر شاخها رسیده گشت

اصل برگشت پس یونانی گفت یا علی معجزی دیگر میخواهم که میوه‌های این درخت که سرخ و زرد است تو بفرمایی که من دانسته برخلاف این میوه‌ها

را تناول نمایم پس آنحضرت گفت ای یونانی پیغام مرا باین درخت برسان و بگو که وصی پیغمبر امر کرده که میوه‌های خود را بر عکس سرخ را زرد و زرد را سرخ

برسان یونانی پیغام آنحضرت را بدرخت رسانید دید که الوان میوه‌ها از سرخ و زرد در رسیده و نارسیده و زرد جمله تمام زرد گردید پس یونانی گفت

با علی حجت دیگر میخواهم که خوشهای خرماهای این درخت سبز شوند که باشد [illegible] چیده اکنون دست من چنان بلند شود که بر سر درخت
رسد اگر چنین کنی که بگفته تو سبز شود [illegible] دست [illegible] آید [illegible] بلند شود که بر شاخه درخت رسد [illegible]
حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود که ای لوسانی بلند کن دست خود را که میخواهی بلند شود و بر سر درخت رسد و بگو یا مقرب
البعید [illegible] یعنی ای نزدیک کننده دور [illegible] دست او بر سر درخت [illegible] دیگر اگر میخواهی که خوشه خرما [illegible]
اندر [illegible] بگو یا مسهل العسیر سهل لی تناول ما نبا عنی یعنی ای آسان کننده دشوار آسان گردان
تناول آنچه را که دور است از من [illegible] آنحضرت امیرالمومنین [illegible] و دست [illegible] چنان بلند شد که بر سر درخت رسید
و شاخهای دیگر درخت [illegible] چنان [illegible] که بر زمین رسید [illegible] امیرالمومنین علیه السلام فرمود
که ای لوسانی اگر خرماهای این درخت تناول کنی [illegible] عالم [illegible] و آنحضرت [illegible]
[illegible] لوسانی گفت [illegible] اگر چنان کنم [illegible] تمام معجزات [illegible]
و خود را در معرض هلاکت [illegible] گواهی میدهم [illegible] خاصان درگاه خدایی [illegible]
پس [illegible] امیرالمومنین علیه السلام فرمود [illegible] ای لوسانی [illegible]
[illegible] گواهی میدهم [illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
و بهترین همه عالم است و گواهی میدهم که علی بن ابی طالب [illegible] معجزات [illegible] و بهترین خلایق است بعد از آنحضرت
رسالت [illegible] دوستان [illegible] دوستان خدا است و دشمنان [illegible]
خدا است [illegible] تصدیق کرده [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] معجزه بسند معتبر از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که مردی از دوستان
علی بن ابی طالب [illegible] بخدمت امیرالمومنین علیه السلام نوشت [illegible] یا امیرالمومنین
میخواهم که در خدمت تو باشم لیکن اهل و عیالان من بسیار است [illegible] عیالان خود [illegible]
و مالی بسیار دارم [illegible] معاویه غارت [illegible] امیرالمومنین علیه السلام در جواب [illegible]
نوشت [illegible] عیالان خود را جمع کن و مالهای خود را [illegible] پس صلوات بر محمد و آل او بفرست و بعد از آن
بگو [illegible] عیالان و مالهای من امانتی است [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] امیرالمومنین علیه السلام [illegible]
بخدمت امیرالمومنین علیه السلام [illegible] معاویه [illegible] غلامان خود را فرمود که عیالان او را

کنند و مالهای

کنند و مالهای او را غارت [illegible] و چون غلامان معاویه [illegible] حق تعالی [illegible] عیالان [illegible]
معاویه و خاصان [illegible] غلامان معاویه [illegible] غارت [illegible]
[illegible] شیعه [illegible] معاویه [illegible] اولاد [illegible] حق تعالی [illegible]
مالهای [illegible] شیعه [illegible]
و چون [illegible] امیرالمومنین علیه السلام [illegible] عیالان و مالهای خود را [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] عیالان [illegible]
آنحضرت [illegible] شیعه [illegible] عیالان او و مالهای او [illegible]
[illegible] امیرالمومنین علیه السلام گفت [illegible] معجزات [illegible]
[illegible] معجزه بسند صحیح مرویست از اصبغ بن نباته که گوید روزی امیرالمومنین علیه السلام
[illegible]
امیرالمومنین [illegible] معجزه [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] السلام علیک یا امیرالمومنین [illegible]
السلام [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب
[illegible] معجزه بسند معتبر مرویست از حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه که چون عبد الله بن ابی
[illegible] حضرت سید المرسلین [illegible]
بن ابی [illegible] عبد الله [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
که علی [illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] یا امیرالمومنین
[illegible] آنحضرت [illegible]

دارم جعد بن قیس کس بران کرده بود در خانهٔ عبدالله بن ابی پنهان شده تا رسید که مبادا علی از زیر دیوار آمده هلاک گرداند شب‌ها
وی از او انتقام کشند غلامان وی خبر بودند که علی به دست خود دیوار را گرفته به دست دیگر طعام خورد عبدالله بن ابی و جعد بن قیس
گفتند که علی نیز مثل محمد سحر کرده ما را برادر دستی غیب پس چون امیرالمؤمنین علیه السلام از طعام خوردن فارغ شدند به دست
خود دیوار را راست گردانید و جمعی از لشکریان که در آن طرف دیوار بودند در زیر آن دیوار مانده هلاک گردیدند پس آنحضرت با معاملهٔ ایشان
درست گردانیده و دیوار محکم شد و آنحضرت به شب جا خود بیرون آمدند و به خدمت حضرت رسالت رسیدند حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی امروز برای من کردی با برادرم خضر که دیوار شکسته را درست کرد و اسم‌های ایشان به زبان خود
جاری گردانید معجزهٔ بیست و سیم از حضرت امام محمد تقی علیه السلام مروی است که چون امیرالمؤمنین علیه السلام از صفین برگشتند در
اثنای راه ارادهٔ قضای حاجت نموده در صحرای که مکان هموار بود بعضی از منافقان که در میان لشکریان آنحضرت بودند با خود گفتند
تو بنگر که علی بن ابیطالب ادعای مرتبهٔ پیغمبری نماید و وقتی که به قضای حاجت رود از عقب وی روان گردیم و نظر کنیم هر وقتی که بر ما ازوی کثافت
ظاهر شود رسوا مثل پیغمبر ما ... است ... امیرالمؤمنین علیه السلام که امام ربانی بر شرارت منافقان مطلع گردیده
قنبر را فرمود که برو و بنشین و ... اشاره کرد ... از ایشان ... و ندای ایشان را ... حضرت
رسالت پناه و ولایت شعار امر کرده که ... منتقل شوند قنبر گفت یا امیرالمؤمنین ... صدای من را ... آنحضرت ...
قنبر خداوند عالم ... زیاده گردانیده ... صدای ... در میان
شده ندا داد ... از جای خود روان گردیده ... منافقان ... گفتند که علی بن ابی طالب
مثل محمد سحر میکند و ما ... امام ... ساحر بودند ... روان گردیم و ... نظر
نمایم خداوند عالم ... منافقان ... علی بن ابیطالب ... بعنوان الهام آنحضرت قنبر را ... صدای بلند ندا داد ... لشکریان
شنیدند ... منافقان اراده ... حضرت رسالت ... پیغمبر ... رضا نداشتند ...
بر ... شدن ... ایشان ... پیغمبر ... آنحضرت ...
... لشکریان ... امیرالمؤمنین علیه السلام ...
شده ... قضای حاجت ... منافقان ... آنحضرت روان شدند ... آنحضرت ...
کرد چشم‌های منافقان کور گردیده ... آنحضرت ...
کور ... چشم‌های ایشان ... حالت بودند ... آنحضرت
متوجه شدند کور ... آنحضرت از قضای حاجت فارغ شده ... لشکریان آمدند منافقان

قصد کردند

قصد کردند که ... ظاهر گردیده و چون ... ایشان در زمین ...
زمین ایشان را ... قدم از قدم نتوانستند جدا کردند و چون اراده برگشتن میکردند زمین پاهای ایشان را فرو میگرفت ...
بودند برگشتن و چون قدرت رفتار نداشتند ... اراده ... زمین پاهای ایشان را فرو میگرفت تا آنکه ...
کردند ... لشکریان رسیدند منافقان نیز برگشتند همراه لشکریان کوچ کردند و ... بعضی از ایشان ...
میگفتند ... که ... معجزات ... است ... معاویه و عمرو عاص ... بس
بعنوان الهام ... منافقان ... آنحضرت ... آنحضرت ... معاویه و عمرو ...
لشکریان ... معاویه و عمرو عاص ...
آنحضرت ... آنحضرت ... معاویه و عمرو ... آنحضرت ...
... خداوند عالم ... معلوم ...
گروه مسلمانان ... معاویه ... امتحان ...
جانب خداوند عالم ... مسلمانان ... منافقان ...
سوال ... منافقان ... حضرت پیغمبر ...
... ایشان ...
معجزه ... مسلمانان ... پیغمبران ... خداوند عالم ...
ظاهر ... پیغمبران ... خلایق ... امتحان خلایق پیغمبران ...
... تمام ... منافقان را از مؤمنان ممتاز گردانید معجزهٔ ... کتاب
مناقب ... حضرت رسالت ... آنحضرت ... یا رسول الله
... نوح علیه السلام ... نوح ... کتاب ...
... پیغمبر ... حضرت ...
ولایت ... رسول الله ...
... آنحضرت رسالت پناه و ولایت
... جا ...
... امیرالمؤمنین علیه السلام ... حضرت سید المرسلین ...

دعا خوانده پای مبارک بر زمین زد مردم دیدند که زمین شکافته شده تابوتی ظاهر شده و از میان تابوت پیری نورانی برخاست فی الحال محاسن سفید
بر خود ... خاک از سر و روی دور کرده سلام بر امیر المؤمنین داده گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله ...
گواهی میدهم که تو وصی و خلیفه و جانشین حضرت رسالتی با نظام تمام ... نوح ... صحیفه که همراه ... در او نظر میکردند
شکل شمایل ... را با آنچه در آن صحیفه ... السلام ... از صحیفه نوح سوره بخوان تا بشنویم بسم الله
شروع در تلاوت صحیفه نوح نموده سوره تلاوت نمود و بار دیگر بر امیر المؤمنین علیه السلام سلام داده بتابوت رفت ... آن تابوت
بزمین فرو رفته زمین بهم برآمد ... ایمان آورده گفتند ان الدین عند الله الاسلام و بعد از ظهور این معجزه و ایمان ...
این آیت نازل شد که ام اتخذوا من دون الله اولیاء فالله هو الولی وهو یحیی الموتی وهو علی کل شیء قدیر ... والصلوة
والحمد لله رب العالمین معجزه در کتاب خصایص الائمه تصنیف سید ... علم الهدی ... مسطور است که در ایام خلافت
عمر ستمکاری از اهل اذربایجان که شتران چند داشت ... و بهار ... معیشت ... آن شتران او ...
سرکشی نموده ... و بصحرا نهاده از قبیل و شتربانان در صحرا ... و همه را ... شدند مرد ستمکاری در کار خود متحیر و عاجز بود و فکر
بجای نمیرسید جمعی از مردمان او را هدایت کرده ... او کردند که به مدینه باید رفتن و از وصی پیغمبر آخر الزمان استعانت باید جست
چون آن مرد بمدینه رسید پیروان ... عمر او را ... احوالات خود را گفت ... تو ... من ... امیر المؤمنین
الی ... والشیاطین ان ... بجانب ...
و فرمان چنین شده که ... شتران ... و فرمان ... ابن عباس گوید که من در آن مجلس حاضر بودم و از ...
... امیر المؤمنین علیه السلام آمدم و حکایت را نقل نمودم آنحضرت فرمود که ای ابن عباس غم
مخور که ... خداوندی ... که ... و آنچه ... بسیار
خواهد برگشت ابن عباس گوید که ... بسیار ... احوال
پرسیدم گفت چون بدان ... شتران ...
در ...
دور گردان ...
تا آنکه ...
مراد تو حاصل ... مرد ستمکاری ... و رسول ...
شده فرمود که آن مرد را بیرون کردند پس ابن عباس ... آنحضرت ... فرمود که ...

نگفتم برو

گفتم برو که امیر حاجت ... خاطر خواهد برگشت پس آنحضرت مرد ستمکار ... داده فرمود که برو بدان ...
شتران ... این دعا بخوان که اللهم انی اتوجه بنبیک نبی الرحمة واهل بیته الذی اخترتهم علی العالمین
اللهم ذلل صعوبتها واکفنی شرها فانک الکافی المعافی والغالب القاهر مرد ستمکاری ... حضرت رسالت
... شتران ... زبان جاری کرد ... شتران ...
سال دیگر آن مرد ... شتران بسیار همراه داشت ... امیر المؤمنین علیه السلام آورده عرض کرد که یا امیر المؤمنین
... قبول کنی آنحضرت فرمود که قبول کردم و ... بخشیدم پس آنحضرت احوال ...
او و شتران ... امیر المؤمنین ...
استفسار کردند ... حکایت ... امیر المؤمنین علیه السلام تعلیم من کرده بود ...
و نام مبارک آنحضرت ... بر زبان جاری کردم ... آنحضرت ... شتران ...
... شتران ...
پس آن مرد ... آنحضرت ... امیر المؤمنین
... معجزه ابن شهر
آشوب ... امیر المؤمنین علیه السلام ...
آنحضرت ... آنحضرت ...
...
... رسول آنحضرت ... آنحضرت ...
با امیر المؤمنین ...
و ...
آنحضرت ...
... آنحضرت ...
... امیر المؤمنین ... آنحضرت فرمود که ...
... آنحضرت ...
... امیر المؤمنین ... آنحضرت ...

بقضای حاجت او بیرون رفت و مرا که با او نزدیکی کرد و از او حامله شدم و پنهان میداشتم از مادرم چون وضع حمل او نزدیک
شد مادرم مرا از خانه بیرون کرد و در شب وضع حمل شد در فلان جا و او را در خرقه پیچیده گذاشته بودید در خارج دیوار حائطی مکانی که آنجا
قضای حاجت میکردند سگی آمده او را بو میکرد تو نیز میدیدی که سگ طفل مرا بخورد سنگی برداشته بدان سگ انداختی آن سنگ [illegible]
بر سر طفل آمده و سر او را شکست تو و مادرت رفتید مادرت از جامه خود پاره جدا کرده سر او را بست بعد از آن او را گذاشته بودید و [illegible]
و دیگر حال او را ندانستید زن که این بیان از آنحضرت شنید ساکت شد آنحضرت فرمود که بحق تکلم کن ای زن و جواب راست بگو زن
گفت یا امیر المؤمنین والله که چنین است که فرمودی و این امر را غیر از مادر من کسی نمیدانست آنحضرت فرمود که ملک متعال و حضرت ذو الجلال
مرا اطلاع فرمود بر این احوال پس آنحضرت فرمود که چون شما او را گذاشته بودید در صباح آن شب ابنی فلان مردی آمد آن طفل را برداشته
تربیت نمود تا بزرگ شد و با این شما بکوفه آمد [illegible] پس آنحضرت بدان مرد گفت سر خود بگشا چون
گشود اثر شکستگی بر سر وی ظاهر بود و فرمود [illegible] حق سبحانه و تعالی نگاه داشت [illegible] پس زن گفت [illegible]
وی زنی بخواه که در بنا شما نکاح صورت نیابد معجزه بسند معتبر روایت از منقذ بن الابقع الاسدی که گفت شبی [illegible]
امیر المؤمنین علیه السلام بودم و آن شب نیمه شعبان بود و آنحضرت بر استری سوار [illegible]
[illegible]
[illegible] یا امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] پس آنحضرت [illegible] ذو الفقار [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] گفت یا امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] یا امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
مبارک [illegible] گفت یا امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] اللهم [illegible] بحق محمد و آل محمد [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] گفت یا امیر المؤمنین
در کنار [illegible] آنحضرت [illegible] گفت یا ولی الله [illegible]

مجالس

مجالس شدم و در آنجا [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] گفت یا امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت رسالت [illegible]
[illegible] پس آنحضرت متوجه نماز شد بعد از آنکه از نماز فارغ شد در خدمت آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت رسالت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من خلقه [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] آنحضرت [illegible] سوره عمران [illegible]
کرده بود معجزه بسند معتبر روایت که مردی از خوارج [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] گفت یا امیر المؤمنین
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] گفت یا امیر المؤمنین [illegible]
معجزه بسند صحیح روایت که چون [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]

آنحضرت امام حسین علیه السلام نموده اند آنحضرت [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] فرمود [illegible]

فرمود ای نقشه [illegible] از این علم [illegible] دست مبارک [illegible] شده [illegible]

[illegible] آنحضرت فرمود که ای نقشه [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] فرمودی [illegible] احتیاج [illegible]

آنحضرت فرمود که ای نقشه [illegible] **معجزه [illegible]**

در [illegible] خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد [illegible] منبر [illegible]

کشیده منتظر فرمان باشند آنحضرت [illegible] ذوالفقار [illegible]

و ذوالفقار [illegible] آنحضرت [illegible] مبارک [illegible]

حضرت [illegible] در مسجد جمع [illegible]

[illegible] یا غیاث المستغیثین [illegible]

یا [illegible] یا محیی العظام وهی رمیم یا من [illegible]

و [illegible] الرسول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین و امام المتقین [illegible] امام [illegible]

[illegible] مولای یا امام المتقین [illegible]

[illegible] مولای من [illegible]

من [illegible]

[illegible] السلام علیک یا امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سیاه [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] مولای من [illegible] خلق [illegible]

[illegible] رسول [illegible]

[illegible] ذوالفقار [illegible]

فرمود که الله اکبر جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] فرمود [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] امیرالمؤمنین

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] آنحضرت [illegible]

آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت

[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] آنحضرت [illegible]

شده باران و در بوستان لشکر الهی بجا آورند و منافقان از آن حسد زیاده [illegible] کرده هر یکی انکاری در دین [illegible] آنحضرت انکار کردند معجزه بسند معتبر
مروی است که ابن عباس گفت که از حضرت رسالت شنیدم که فرمودند در ایامی که موسی و هارون اراده دعوت فرعون نمودند چندین مرتبه
بر در خانه فرعون حاضر شده دربانان فرعون ایشان را مانع شده بر میگردانیدند روزی فرعون خلوتی کرده بود دید که موسی و هارون
حاضر شدند و شخصی پیش ایشان سوار [illegible] پادشاهان با لباس و تاج طلا و در دست شمشیری بود از طلا حاضر شد گفت ای فرعون اجابت این دو
مرد بکن والا سر از بدن تو [illegible] شمشیر جدا کرده ام فرعون از ترس آن شخص که دیده بود چون بهوش آمد موسی را نمیدید [illegible] طلبید و تهدید بسیار
نمود که چگونه این سوار بی اذن من داخل مجلس من شد پس دربانان قسم یاد کردند که ما غیر از موسی و هارون کسی
ندیدیم ابن عباس گوید که از حضرت رسالت پرسیدم که آن سوار که بود آنحضرت فرمودند که علی بن ابی طالب علیه السلام بود که در باطن
با همه پیغمبران بود و در ظاهر با من بود و چون فرعون طلا را بسیار دوست میداشت لهذا با لباسهای طلا بمجلس وی حاضر شد آنحضرت
فرمودند که ای عباس [illegible] بر فرعون علی بن ابی طالب گفت معجزه بسند معتبر مروی است از ابن عباس که روزی حضرت رسالت نشسته
بودند و جمعی از آنحضرت از قضایای مشکله سوال مینمودند ناگاه امیر المومنین علیه السلام از دور نمایان گردید پس جمعی از ترس [illegible]
شد بنا بر [illegible] و اظهار عجز و زاری نمود و گفت یا رسول الله مرا در پناه خود جا ده حضرت رسالت فرمودند که ای جنی از که میترسی که در پناه
من جا طلبی جنی گفت از این جوان که از برابر من می آید و اشاره بعلی بن ابی طالب کرد حضرت رسالت پرسید که از چه راه میترسی جنی گفت
یا رسول الله من در زمان نوح علیه السلام بکشتی نوح در آمدم که کشتی را سوراخ کنم و نوح را غرق نمایم دیدم که این جوان در کشتی پیدا شد
[illegible] حضرت نوح رسالت
فرمودند که راست میگوی این همان جوانست که دیده بودی [illegible] معجزه بسند معتبر مروی است از ابن عباس که روزی در خدمت
حضرت رسالت بودیم جمعی در مجلس آنحضرت نشسته بود امیر المومنین علیه السلام نمایان گردید [illegible] عرض کرد که یا رسول الله
مرا در پناه خود جا ده از شر این جوان [illegible] حضرت رسالت فرمودند که ای جنی [illegible] یا رسول الله
پادشاهی سلیمان علیه السلام مطیع وی بودم [illegible] سلیمان علیه السلام جمعی از جنیان
من [illegible] این جوان [illegible] حاضر شد
زده مرا اسیر کرد و بدست جنیان داد [illegible] سلیمان علیه السلام [illegible] موضع جراحت [illegible] آنحضرت رسالت [illegible] گفت
یا رسول الله از آن روز تا حال جراحت من ملتئم نشده معجزه بسند معتبر مروی است از ابو سعید خدری که روزی در ابطح در خدمت
سید البشر بودیم با جمع کثیری از اصحاب [illegible] ناگاه از دور غباری بلند گردید [illegible] دیدیم که در برابر آنحضرت
سید البشر قرار گرفته صدای از میان غبار ظاهر شد که کسی بزبان فصیح میگفت السلام علیک یا رسول رب العالمین و خاتم النبیین

پس آنحضرت

پس آنحضرت جواب سلام داده پرسید که تو کیستی [illegible] گفت [illegible] من جنی ام که قوم من بر من ستم کرده اند
و طلب [illegible] از دست من گرفته اند من پناه بتو آورده ام و از تو یاری میخواهم [illegible] که شخصی را با من بفرستی که میان من و قوم
من بعدل و انصاف حکم کند و من عهد و پیمان می بندم که آن شخص را بسلامت باز بدین مکان حاضر سازم پس حضرت سید البشر فرمودند
که تو کیستی و از کدام قبیله [illegible]
چون خداوند عالم [illegible] رسالت [illegible] ایمان برسالت تو آورده تصدیق نبوت تو نمودیم [illegible]
شدیم لیکن جمعی از قوم ما [illegible] عداوت [illegible]
امید [illegible] پس آنحضرت فرمودند که ای جنی [illegible] بصورت اصلی ظاهر گردان جنی فرمان برد [illegible]
[illegible]
چون [illegible] آنحضرت [illegible] عهد و پیمان گرفت [illegible] آنگاه آنحضرت [illegible]
کرده فرمودند که [illegible] و قوم او بعدالت و انصاف حکم کن [illegible] برای من [illegible]
که یا رسول الله [illegible] آنحضرت [illegible] گفت یا رسول الله من کی طاقت دارم [illegible]
[illegible] پس آنحضرت خطاب بعمر کرده [illegible]
[illegible] جواب [illegible] پس آنحضرت [illegible] فرمودند [illegible] قرة العین
مصطفی و زوج بتول عذرا [illegible] پس امیر المومنین علیه السلام
جواب آنحضرت را داده فرمود که لبیک یا رسول الله [illegible] هر چه امر کنی فرمان میبرم
حضرت رسالت فرمودند که یا علی [illegible] برو و [illegible] امیر المومنین علیه السلام فرمودند که سمعا
و طاعة پس [illegible] امیر المومنین علیه السلام شمشیر خود را حمایل نموده [illegible] سلمان فارسی [illegible] اصحاب
در پای آنحضرت روان گردیدند [illegible] آنحضرت [illegible] سلمان با اصحاب
[illegible] امیر المومنین [illegible] یاران [illegible] خطاب [illegible] فرمود [illegible] خداوند عالم
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] نماز صبح [illegible] اصحاب آنحضرت
[illegible] آنحضرت [illegible] مشغول شدند [illegible]
و منافقان [illegible] خوشحال بودند و منافقان [illegible] علی را از میان بردند [illegible]

از غزوی صلاصی و هند پس دشمنان انحضرت اظهار شماتت میکردند تا آنکه حضرت رسالت نماز ظهر و عصر بجا آوردند و خبری از علی نیامد
تا آنکه قریب بغروب آفتاب اصحاب حضرت رسالت مآب دیدند که همان زمین شق شد و علی بن ابیطالب [illegible]
با شمشیر خون آلود چکان ظاهر شد و دستان علی ارشادی تکبیر گفتند حضرت رسالت از جای خود برخواسته شاه ولایت را در بر
گرفته [illegible] و جبین او بوسه داده و فرمود که یا علی چه چیز ترا تا این وقت از ما غایب کرده بود امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا رسول الله
چون بقوم عمر طلقه رسیدم ایشان را بیکی از سه چیز دعوت نمودم اولا ایشان را بشهادتین اقرار بیگانگی خداوند عالم تکلیف
کردم ابا نمودند دوم ایشان را بجزیه تکلیف نمودم راضی نشدند سیم تکلیف کردم که با عمر طلقه مصالحه نمایند و علف خوار بگیرند از ایشان
و یکروز از عمر طلقه [illegible] استماع نمودند پس شمشیر در میان ایشان نهادم و گروه بیشمار از ایشان کشتم چنانکه کمتری از ایشان ماند
پس [illegible] فریاد الامان برآوردند در جواب ایشان گفتم الآن بالایمان تا ایمان نیارید امان ندهم [illegible] باضطرار ایمان
آوردند [illegible] عمر طلقه مصالحه دادم و [illegible] خلاف [illegible] از میان برداشتم و با این زمانه
مشغول بودم پس عمر طلقه [illegible] آمده عرض کرد یا رسول الله خداوند عالم ترا از اسلام [illegible]
[illegible] تفضل [illegible] نعمت [illegible] ناصر و [illegible] حضرت
پس عمر طلقه دعای بسیار کرده از بنا غایب گردید **معجزه بسند معتبر روایتست** از حضرت صادق علیه السلام که در هنگامی که امیر المؤمنین
متوجه صفین بود اصحاب آن حضرت [illegible] آب [illegible] امیر المؤمنین
[illegible] ناگاه در آن [illegible] ظاهر شد متوجه آنجا شده [illegible] سوال کرد [illegible] که در آن دیر بود گفت میان
ما و آب [illegible] فرسنگ راهست [illegible]
هلاک [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام فرمود [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] انحضرت [illegible]
و انحضرت [illegible] فرمود که این موضع را بکاوید
چون بکاویدند سنگ عظیمی ظاهر شد [illegible] انحضرت فرمود که این سنگ را بالا
[illegible] پس سعی کردند [illegible] این سنگ را [illegible] انحضرت [illegible]
کار [illegible] انحضرت [illegible]
فرمود [illegible]
چند [illegible] انحضرت

[illegible]

سیر ایشان شدند و چهار پا با ایشان را سیر آب کردند و از آن آب تعجب [illegible] بعد از آن انحضرت سنگ را
بجای خود نهاد و فرمود [illegible]
[illegible] انحضرت [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
حضرت فرمود [illegible] انحضرت [illegible] رسول الله
محمد بن عبد الله [illegible]
[illegible] اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا وصی رسول الله [illegible]
پس انحضرت [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و الحمد لله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **معجزه صاحب کتاب لطف الله [illegible]**
ابو عبد الله [illegible] معاویه بن ابی سفیان [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

ما این وجه را معلوم نخواهیم کرد پس معاویه گفت آخر این علم میکنم از علی بن ابی طالب که هرگز دروغ نگفته و باطل نیز [illegible]
پس معاویه به کسی از ثقات خود طلبید و گفت به سه باتفاق بروید بکوفه و بنوبت هر روز یکی بشهر داخل شوید و هر کدام که
بشهر داخل شوید بگویید که معاویه در فلان وقت در فلان مرض از دنیا رفت و در فلان محل او را دفن کردند و فلانی بود که نماز گذارد
و هر یک مطلبی که دیگری گفته موافق بگویید تا ببینید که علی بن ابی طالب در این باب چه میگوید پس ایشان بیرون آمده از شام آمدند چون
کوفه یکی از ایشان سوار شده با حزن و علامت تعجیل تمام باندرون کوفه داخل شد مردم چون او را دیدند کیفیت پرسیدند گفتند از کجا می آیی گفت
از شام گفتند چه خبر داری گفت معاویه مرد در فلان روز پس مردم خبر بردند [illegible] کیفیت بامیرالمؤمنین علیه السلام رسانیدند که سوار
این چنین از شام آمده و خبر موت معاویه را گفت که در فلان روز بفلان مرض مرد آنحضرت ملتفت نشد روز دیگر سوار دیگر آمده چون
مردم پرسیدند که چه خبر داری همان را که رفیق اول گفته بود گفت باز خبر را بآنحضرت آوردند که امروز سوار دیگر از شام آمده و خبر
فوت معاویه را موافق خبر دیروز داد آنحضرت این خبر را اعتراض نفرمود روز دیگر دیدند سوار دیگر آمده و همین خبر را بی اختلاف
در این نوبت مردم خبر را بآنحضرت عرض کردند که یا امیرالمؤمنین این خبر محقق شد [illegible] امروز دیگری آمده
هر سه خبر موافق یکدیگر [illegible] آنحضرت [illegible] فرمود که چنین نیست [illegible] معاویه [illegible]
[illegible] گروه مسلمانان که این حیله ایست که [illegible]
[illegible] خبر [illegible] معجزه شهید ثانی قدس سره در کتاب اربعین از جمعی ثقات
روایت کرده که سلیمان اعمش گفت در راه کعبه در یکی از منازل زنی دیدم که چشمهایش کور و بی نور [illegible] و میگفت ای خداوند
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] کور چشم مرا [illegible]
بینا کردان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible]
از خداوند عالم [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] خدا [illegible]

[illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
صادق علیه السلام [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] مسجد کوفه [illegible] منبر خطبه [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible]
[illegible]
آنحضرت [illegible] خطبه [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
علیه السلام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] معجزه [illegible]
[illegible] کعبه [illegible]
[illegible] فاطمة [illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مصطفی [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]

و نور چشم من از برکت آنحضرت مرحبا است که ... از لحظه ... حضرت ... حضرت امیر المؤمنین ... نموده

بعد از آنکه آنحضرت ... حضرت حسن بن علی ... احوال ... بنیان ... اعدا ... پس ...

بهای ... حضرت ... بر زبان جاری کردانید که من ... علی بن ابی طالب ...

در ایشان اولی کرده **معجزه باسناد معتبر روایت** از حضرت باقر العلوم علیه السلام که روزی امیر المؤمنین علیه السلام در بالای منبر مسجد کوفه

بود اژدهائی از یکی از درهای مسجد داخل شد مردم قصد کشتن وی کردند امیر المؤمنین علیه السلام ایشان را منع نموده اشاره

بر آن اژدها کرده که توقف نمای و صبر کن تا آنحضرت خطبه خواندند و چون از خطبه فارغ شدند فرمودند که ای اژدها تو کیستی اژدر

گفت یا امیر المؤمنین من عمرو بن عثمانم که پدرم از جانب تو خلیفه جنیان بود و الحال پدرم از دنیا رفته و مرا وصیت نموده که بخدمت

تو آیم تا هر چه فرمان تو باشد چنین کنم پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که ای عمرو ترا وصیت میکنم که تقوای پیشه تو باشد و آنکه

میکنم که بقبیله خود برگردی و بجانشینی پدر کسی که من ترا خلیفه ساختم بر جنیان پس عمرو وداع نموده و دعا بر امیر المؤمنین علیه السلام

کرده از جانب آنحضرت خلیفه بر جنیان شد **معجزه باسناد معتبر روایت** از محمد بن ... که گفت شنیدم از حضرت صادق ...

که روزی امیر المؤمنین علیه السلام تجهیز اصحاب خود میفرمودند برای جنگ کردن با معاویه در میان لشکریان آنحضرت دو مرد با هم گفتگو

کرده که خدمت آنحضرت آمدند و در نزد آنحضرت ... از ایشان کلمه لغوی بر زبان جاری کردانید پس آنحضرت فرمود که خاموش

باش ای سگ ... فی الحال مصور بصورت سگی شد و صدا میکرد لشکریان آنحضرت بگیر تحیر مانده بودند که آن مرد سگ ...

... میفرمود ... اشاره بدان حضرت میکرد و اظهار ... میفرمود امیر المؤمنین علیه السلام ...

لبهای مبارک ... مصور بصورت انسانی شد ... آنحضرت گفت ...

آنحضرت عرض کردند که یا امیر المؤمنین اگر ترا مثل این قدرت ... چه کردیم پس ... تو لشکر

می ... آنحضرت فرمودند که قسم بدان خدا ... از زمین ... خلق ...

خواهم که ... معاویه ... از قصر ... قدرت دارم لیکن ...

کرامی ... امر الهی ... **معجزه باسناد معتبر**

روایت از اصبغ بن نباته که جمعی بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمدند و عرض کردند که یا علی ... جنیان ...

که ... در ارض ... آنحضرت فرمود که ... عرض کردند که یا امیر المؤمنین ...

آنحضرت ایشان را ... کنار فرات حاضر شدند و ندا کرده فرمود که ... بجواب ... آمده گفت

لبیک یا امیر المؤمنین آنحضرت فرمود که ... ولایت ... امیر ... عرض کردند ... نمودیم

... سجده شکر ... بعطا ... از ... که در خدمت ... خواهند شد چنانکه ... شدیم پس آنحضرت فرمود که ای

... بر زبان فصیح گفت یا امیر المؤمنین ...

در ... پس ... ولایت و محبت ... عرض ... ایشان ... و فتنه و فساد ...

... پس ... از جانب ... در میان ... جمع نمود و چون ... شدیم

بلند کرده گفت ... قدرت ... مسوخات ... متصل شوید ...

... مسوخات در روی ... ندای ... **معجزه باسناد صحیح**

روایت از مقداد بن اسود کندی که گوید روزی در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بودم آنحضرت ... فرمود که ای مقداد شمشیر مرا

از خانه بیار چون شمشیر آنحضرت را حاضر کردانیدم شمشیر را بر بالای زانوی مبارک ... بلند کردید ... از نظر من

غائب شد چون وقت ظهر ... دیدم که آنحضرت از طرف آسمان نازل شد و از شمشیر ... خون روان ... عرض کردم

که یا امیر المؤمنین کجا بودی فرمودند که ... ملائکه ... خصومتی بود ... حاضر شدم و قطع نزاع کردم من عرض کردم

... آنحضرت فرمود که ای مقداد ... جمیع مخلوقات ... آسمانها ...

که قدم ... آنحضرت فرمود ... آسمانها ... اند ...

... ساکنان ... زمین ... ملائکه ... طایفه ...

... حاضر شدم و قطع نزاع ایشان کرده صلح در میان ایشان انداختم **معجزه باسناد معتبر روایت** از حضرت صادق علیه السلام که چون

امیر المؤمنین و امام المتقین از جنگ صفین برگشته بکنار فرات رسیدند ... بر روی فرات ...

آنحضرت ... در ... از فرات ... آنحضرت دعا خواندند که ...

بلند کرد ... بر زبان فصیح سلام بر آنحضرت ... زمین ...

کردانید ... قوم موسی ... آنحضرت ...

اصحاب ... امیر المؤمنین ... آنحضرت فرمود که ... **معجزه باسناد صحیح**

روایت از سعید بن خالد که حضرت رسالت ... در بعضی اوقات ... اصحاب ...

... امیر المؤمنین علیه السلام ... آنحضرت ... حضرت سید البشر ...

دست مبارک ... حضرت رسالت ... فرمود ... عبد الله و رسوله ...

حضرت سید البشر ... سعید بن خالد ... حضرت رسالت

برخواسته نشست و اطراف زمین مبارک [illegible] کرده فرمود که یا علی بدرستی که خداوند عالم ترا بیافرید و [illegible] بر خلایق [illegible] خصلت

و از جمله کرامتهای تو در نزد خداوند عالم آنست که [illegible] و [illegible] پس [illegible] و [illegible]

هر کس [illegible] خداوند [illegible]

معجزه صاحب کتاب [illegible] از سلمان فارسی نقل کرده که سلمان گفت که جمعی از شیعیان امیرالمؤمنین با آنحضرت [illegible]

علیه اللعنه و العذاب شیعیان و محبان ترا [illegible] در خدمت آنحضرت [illegible]

مدینه [illegible] در راه اتفاق افتاد که عمر حاضر شد امیرالمؤمنین علیه السلام عمر خطاب [illegible] گفت ای عمر [illegible]

مرا [illegible] در جواب آنحضرت [illegible] پس [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible] سلمان [illegible]

[illegible] سلمان [illegible]

عمر [illegible] در میان مسلمانان [illegible] گفت ای سلمان [illegible]

[illegible] گفت ای سلمان [illegible]

[illegible] علی [illegible]

[illegible] علی [illegible]

[illegible] سلمان [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

پس آنحضرت [illegible] سلمان [illegible]

معجزه [illegible] [illegible] در میان مسلمانان [illegible]

از حضرت سید الشهدا حسین بن علی علیه السلام مرویست که آنحضرت [illegible] در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم [illegible]

که ناگاه [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام سلام داد و گفت یا علی [illegible] در این مقام [illegible]

در بیابانی

[illegible] خداوند عالم [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible] کرده [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] الهی [illegible] چنین [illegible]

[illegible] معجزه [illegible]

[illegible] در کتاب [illegible] ذکر کرده [illegible] هارون الرشید [illegible]

فرمود [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] امیرالمؤمنین

[illegible] حدیث [illegible] هارون [illegible]

[illegible] محمد بن اسحق گفت [illegible] حدیث [illegible]

[illegible] محمد بن یوسف گفت ای هارون [illegible]

محمد بن یوسف گفت [illegible] حدیث [illegible]

[illegible] ای خلیفه [illegible] محمد بن یوسف [illegible] هارون گفت [illegible]

[illegible] علی [illegible]

[illegible] هارون گفت یوسف بن حجاج [illegible]

[illegible] خطیبی [illegible]

[illegible] خطیب [illegible]

[illegible] علی [illegible]

[illegible] خطیب [illegible] گفت ای خلیفه [illegible]

[illegible]

[illegible] آسمان [illegible] حضرت رسالت [illegible]

[illegible] جبرئیل [illegible] حضرت رسالت [illegible] گفت [illegible] علی [illegible]

[illegible] جبرئیل [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible] خطیب [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] حضرت

رسالت خطاب کرده فرمود که یا رسول الله از این مرد بپرس که چرا مرا دشنام میدهد پس حضرت رسالت از دمشقی پرسید که علی را
بگو بد که تو او را دشنام میگویی دمشقی گفت بلی پس آنحضرت گفت خداوندا او را در این سخن گردان و انتقام علی از او بستان پس هیچ
که این کلمه متوجه آنحضرت شد من هراسان از خواب بیدار شدم غلامان خود را گفتم که دمشقی را حاضر کنید غلامان برگشته
خبر آوردند که در آن حجره که دمشقی بود بغیر از سگی در آنجا کسی نیست گفتم بروید و آن سگ را بیارید چون او را حاضر کردند دیدم که مرد
دمشقی بصورت سگی شده و گوشهایش همچون گوش آدمی بحال خود است و دم میجنبانید و زاری میکند و آب از چشمهایش جاری
میشد باز فرمودم که او را بهمان حجره ببرند و در آنجا تا الحال محبوس است پس جمعی از علمای بغداد التماس نمودند که آن سگ را
حاضر کنند چون او را حاضر کردند همگی دیدیم که بصورت سگ مسخ شده بود و گوشهایش بحال خود بود و برای معذرت دم میجنبانید
دم میجنبانید شافعی گفت ای خلیفه این سگ مسخ شده مبر سم که مبادا عقوبتی باو برسد و ما نیز معاقب شویم بفرما تا او را
بحجره پس ببرند چهار روز فرمود آن سگ را بجای خود ببرند ساعتی از آنجا نگذشت که صدای عظیمی شد که ما همگی ترسان و لرزان شدیم
غلامان چهار روز خبر آوردند که صاعقه بام حجره که دمشقی را سوراخ کرده و سگ را سوزانید پس چهار روز گفت ای گروه مردم گواه
باشید که من توبه کردم از ظلم بر اولاد علی و محبان وی پس همه مردم زبان بتوبه و استغفار کشودند و از آن مجلس بیرون رفتند معجزه
بسند معتبر روایت از ابن عباس که او گوید که جمعی از اهل کوفه و اکابر شیعه بنزد امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شده عرض کردند
که یا امیر المؤمنین میخواهیم که از اسرار الهی چیزی بما بنمایی آنحضرت فرمود که شما تاب دیدن آن سر الهی ندارید
که اگر شما یکی سری را مشاهده کنید همگی کافر شوید پس ایشان عرض کردند که یا امیر المؤمنین ما یقین میدانیم که تو صاحب
اسرار و کرامات پس آنحضرت از آن جمع هفتاد نفر اختیار نموده برخاست و بیرون رفت و دو رکعت نماز بجا آورد و کلمات
چندی بر زبان جاری گردانید و فرمود که نظر نمایید چون آن هفتاد نفر نظر نمودند دیدند که در جهان پرمیوه و گلها و ریاحین
سبز شده همگی تعجب نمودند و مشاهده قصرها کردند که از زر و یاقوت ملون و جهان را دانستند که بهشت است پس آنحضرت همراهان را
بکوفه برگشتند و فرمود که همگی کافر شدید و این سر الهی را شنیدید مگر در دل شما که با ایمان برگشت پس آنحضرت یکی
از آن دو کس نمود که آیا شنیدی آنچه اصحاب تو گفتند و مرا بسحر نسبت دادند والله که گروه من سحر نمودم من ساحر نیستم بلکه علم
الهی و علم حضرت رسالت پناهی بود که بمن تعلیم کرده بود اگر شما یکی از کشفها را کرده حالی مرا رد کنید و انکار نمایید رد گفته خدا
کرده اید آنگاه آنحضرت بسجده رفت [illegible] آمده استغفار برای ایشان کرد و دعا کرد و این دو مرد در خدمت آنحضرت ماندند که چون
دعای آنحضرت تمام شد همگی سنگ بر جامهای مسجد زرد و یاقوت شد پس یکی از آن دو مرد نیز مرتد شد و راه کفر را پیمود و یکی دیگر
در ایمان خود ثابت قدم ماند معجزه بسند معتبر روایت از یونس بن اسحق که گوید شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که چون

حضرت رسالت

حضرت رسالت از غزوه تبوک برگشت فرمودند امیر المؤمنین علیه السلام را خلیفه و قائم مقام خود گردانید و در مدینه منافقان زبان طعن گشوده گفتند
که حضرت رسالت چون علی را نمیخواست و مصاحبت او بر طبع شریفش گران بود و لهذا علی را در مدینه گذاشت آنحضرت شماتت
منافقان را شنید و از مدینه بیرون رفت و بیکی از منازل بخدمت حضرت رسالت رسید و اظهار شماتت منافقان را بخدمت پیغمبر
آخر الزمان نمود حضرت رسالت پناه ولایت را بدلداری داده بمدینه برگردانید و در آن سفر لشکریان آنحضرت شکستی رسیده
یکی لشکر از خدمت آنحضرت فرار نمودند جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت یا رسول الله حق تعالی سلام میرساند و بشارت نصرت
داده و میفرماید که [illegible] میخواهی جمعی از ملائکه برای نصرت حاضر شوند و میخواهی علی بن ابیطالب را برای امداد طلب کنی تا حاضر
شود [illegible] لشکر مخالف را در هم شکند حضرت رسالت حضور علی بن ابیطالب را اختیار نموده جبرئیل گفت یا محمد
رو بسمت مدینه کرده بگو یا ابا الغیث ادرکنی یا علی ادرکنی سلمان فارسی گوید که من در آن روز در خدمت امیر المؤمنین بودم در یکی
از باغهای مدینه که آنحضرت بالای درخت خرما رفته خرما میچید و من در زیر آن جمع میکردم ناگاه شنیدم که آنحضرت میگفت
لبیک لبیک [illegible] پس آنحضرت پایین آمده آثار حزن در جبین او مشاهده کردم و قطرات اشک از رخساره مبارکش جاری دیدم
عرض کردم یا امیر المؤمنین سبب حزن چیست فرمود که ای سلمان لشکر پیغمبر آخر الزمان را شکستی رسیده و حضرت
رسالت مرا طلبید پس آنحضرت داخل خانه فاطمه شده [illegible] آمد و گفت ای سلمان هر جا که من قدم میگذارم
تو نیز همانجا قدم بگذار پس من قدم بقدم آنحضرت میگذاشتم در یک لحظه خود را در میان لشکر یافتم و آنحضرت
آواز بلند کرده و حمله بر لشکر مخالف کرد و جمیع منافقان و مخالفان چون روباهان از حمله شیر یزدان فرار بر قرار اختیار نمودند
لشکر مخالف فتح و فیروزی بر لشکر اسلام روداده باز آنحضرت بطریق سابق در یک لحظه بمدینه بازگشتند معجزه بسند
صحیح روایت است [illegible] که چون امیر المؤمنین علیه السلام از وقعه جمل رجوع
فرموده عبور [illegible] آنحضرت [illegible] خطاب کرده فرمود [illegible]
[illegible] فرمود که
این [illegible] اصحاب
پاره راه [illegible] آنحضرت خطاب براهب کرده فرمود که ای راهب فرود آی
راهب گفت [illegible] آنحضرت [illegible]
در راه خدا جهاد کرده [illegible] راهب [illegible]
راهب [illegible] آنحضرت [illegible]

وصف نمی‌کنم فرمود ای سر زیتون سرا آنکه خانهٔ مریم در زیتون [illegible] باشد آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که ای راهب آیا نیست و اخبار کتب
بخبری از احوال کرد که کتب شما خوانده بعد از آن آنحضرت از آنجا رفتند تا بموضعی رسیدند فرمودند که بشکافید اینجا را چون شکافتند
چشمه ظاهر شد که صدا از دور ظاهر شد از جاری شدن وی پس فرمود که این چشمه ایست که خداوند عالم برای مریم دختر عمران
جاری ساخته بود آن حضرت فرمود که زمینی را که نزدیک آن چشمه بود بشکافتند بقدر هفده ذرع تا ناگاه سنگ سفیدی پیدا شد آنحضرت
فرمود که این سنگی است که مریم آورده و آنجا وضع کرده و بر روی وی نماز گذارده و عیسی را در خیمه از آن موضع تعیین کرده بود آنحضرت
فرمود که زمین سرا تا خانهٔ مریم دختر عمران و مکان مقدس است که انبیا در این مقام نماز قیام و اقدام نموده اند و در این مقام حضرت
ابراهیم خلیل الرحمن پیش از عیسی نماز گذارده **معجزه باسناد معتبر مرویست** که در زمان حیات حضرت رسالت جمعی از زنان یهود که بت
آنسرور آمده عرض کردند که یا رسول الله ما را قوم ما فرستاده اند که موسی بن عمران بما رسیده که چون پیغمبر امی عرب [illegible] مبعوث شود
بخدمت او برید و بگویید که معجزه شتر زاغ چشم [illegible] از کوه مدینه بیرون آر اگر بدعای او شتران از کوه بیرون آیند ایمان آورید
و او را پیغمبر بحق شمارید پس حضرت رسالت علیها یهود را همراه برداشته با جمعی از اصحاب بیرون مدینه تشریف بردند و دو رکعت
نماز بجا آوردند و دعا کردند کوه بجنبید و شکافته گردید و صدای شتران ظاهر شده یهودان گفتند نشهد ان لا اله الا الله و نشهد
انک رسول الله پس یهودان از آنحضرت مهلت طلبیده نزد قوم رفتند که قوم خود را حاضر سازند و همگی ایمان آرند و بوعده وفا
ننمایند چون یهودان از آنحضرت مرخص شده بجانب قوم خود رفتند آنچه دیده بودند بر قوم خود بیان کردند قوم ایشان همگی متعهد
شده متوجه مدینه شدند چون بمدینه رسیدند دیدند که [illegible] مدینه رفته و عالم [illegible] ابی بکر [illegible]
بجای پیغمبر نشسته خواستند که مراجعت نمایند عالم ایشان گفت که پیغمبر شما موسی [illegible] است که مثل وصی حضرت خاتم النبیین
چون مثل برادر [illegible] مراجعت نمایید [illegible] او را به بینیم شاید که مطلب شما از وی بحصول پیوندد
چون داخل مدینه شدند و از وصی پیغمبر احوال گرفتند مردم ایشان را بابی بکر دلالت نموده نزد ابی بکر حاضر شده پرسیدند که تو
خلیفهٔ رسولی ابی بکر گفت بلی شما چه کسید و مطلب شما چیست [illegible] یهودان گفتند ای ابی بکر اگر تو خلیفهٔ پیغمبری [illegible]
اگر خلیفه رسول نیستی چرا بناحق بر جای پیغمبر نشستی ابی بکر در کار خود حیران شده ندانست که چه گوید یهودان [illegible]
نزد ابی بکر بیرون شدند سلمان فارسی در آن مجلس حاضر بود گفت ای قوم همراه من بیایید تا وصی حضرت رسالت را بشما نشان دهم
یهودان خوشحال شده از عقب سلمان روان شدند سلمان ایشان را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آورد یهودان [illegible]
[illegible] آنحضرت خطاب بر یهودان کرده فرمود که شتران خود را میخواهید یهودان گفتند بلی پس آن
حضرت یهودان را بهمان مکان که حضرت رسالت علیها ایشان را برده بود بردند و چون بدان مکان رسیدند گریه

بسیاری کرده

بسیاری کرده فرمودند که پدرم و مادرم فدای تو باد یا رسول الله که تو در این مقام نماز کردی و اعجاز نمودی پس آنحضرت نیز دو رکعت نماز
کرده دست بر آسمان برداشته [illegible] ناگاه از جانب کوه حرکتی [illegible] کوه شکافته شد شتران [illegible] یهودان [illegible]
بیرون آمدند شتران آنحضرت بر یهودان تسلیم نمودند یهودان همگی یکبار گفتند نشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله پس
گواهی دادند بوصایت و خلافت شاه ولایت و گفتند یا علی گواهی میدهیم که تو خلیفه و وصی و جانشین و وارث علم پیغمبر ایشانی
خداوند عالم جزای خیر دهاد تو را از اسلام که ما را از ضلالت بهدایت [illegible] نمودی پس همه یهودان [illegible] ایمان
و اسلام یافته مؤمن و موحد بوطن اصلی خود برگشتند **معجزه باسناد معتبر مرویست** که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام مرد خیبری را دید
رفیق شد [illegible] همراه [illegible] رسیدند [illegible] خانهٔ [illegible] آنحضرت [illegible] مرد خیبری [illegible]
[illegible] چون خیبری [illegible] گفت [illegible]
کرده [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
حضرت [illegible] آنحضرت [illegible] خیبری [illegible]
کردی [illegible] خیبری گفت من نام وصی حضرت خاتم النبیین بر زبان جاری کردم پس آنحضرت فرمود که ای خیبری
وصی حضرت رسالت منم خیبری چون این شنید [illegible] پای مبارک آنحضرت افتاده ایمان آورد و بشرف اسلام مشرف شد
معجزه باسناد معتبر مرویست از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا که آنحضرت از پدران بزرگوار خود روایت کرده که در ایام خلافت
ابابکر مرد یهودی نزد وی حاضر شد و گفت ای ابابکر پدرم از دنیا رفته و [illegible] بسیاری از وی مانده [illegible] مردان وصیت
کرد که مالهای خود را در [illegible] دفن کرد [illegible] و ثلث [illegible]
دیگر مال من [illegible] ای ابابکر [illegible]
من بگو [illegible] مالهای پدر [illegible] جواب [illegible] یهودی [illegible]
دلالت کرد بر علی بن ابیطالب یهودی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض مسئلت خود نمود آنحضرت در جواب گفت که ای
یهودی برو [illegible] و چون [illegible] از مردم [illegible]
[illegible] چون [illegible] آنجا توقف کنی تا غروب آفتاب [illegible] کلاغ سیاه [illegible]
[illegible] حاضر خواهد شد چون این علامت [illegible] از جانب [illegible] حضرت رسالت
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده بود [illegible] کلاغ سیاه

پیدا شد پس چوبی را از آن وقت مهر خود را بنام او ندا کرد هر کس این جواب آمد که کعنت الفغر زنده هیچ چیز را آورده به این مکان
که از آن مکان خبر است چوبی گفت ای مهر آمده ام که کجها را این نشان دهی هر کس گفت الفغر زنده در فلان خانه در زیر فلان
دیوار و جهار نشان داد پس گفت الفغر زنده وای بر تو برو و بیرون زین محمد کن که آنجا است بالی پس چوبی دید که کلاغها بر بسته
هر کس زنده برگشت چوبی از آن مکان برگشته به وطن خود رسید و چنانکه مهر کس نشان داده بود کجها را از زیر زمین بر آورد
یک شتر از طلا و نقره بار کرده به مدینه آمد و بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام مشرف شد و ایمان و اسلام ظاهر کرد و رسانید سعادت
دنیوی و اخروی بر وی نصیب شد پس چوبی آن طلا و نقره را بر آن حضرت عرض کرد که یا امیر المؤمنین این همه بهبهات از من
بجانب تو به هر که خواهی تصدق نما پس آن حضرت همه را به مستحقان و فقرا داد و اصطفای معجزه بساط و طی بر بساط
از انس بن مالک که گفت برای حضرت رسالت پناه بساطی از بلخ نیاورده بودند از طرف دمشق که شتری بر آن نشستند ... کرد و اخندق
میگفتند هدیه آوردند آن حضرت مرا طلبید و گفت ای انس معین کن این بساط را چون من آن بساط را گستردم فرمود
که کس بخوان پس انهار را طلبیدم چون ایشان آمدند امر فرمود ایشان را که بر آن بساط نشستند و آن بساط از جنس بود
پس آنحضرت علی بن ابی طالب را طلبید و از او بسیار بود که گفت آنگاه علی بر بالای بساط آمده نشست و باد را امر کرد این بساط
بر دار پس باد ما را بر داشت و بلندی تمام بساط را جبر و ما از مکانها مکانها میگذشتیم تا انگاه یکی از مکانها آنحضرت باد را امر فرمود
که بساط را بر زمین نازل کن پس بساط بر زمین نازل شده و بر زمین قرار گرفت آنحضرت فرمود که هیچ میدانید که در کدام زمین
نشسته اید گفتیم که خدا و رسول و وصی او بهتر دانند آنحضرت فرمود که این مکان مکان اصحاب کهف است که خداوند عالم
در کتاب کریم خود یاد فرموده که ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا پس ای اصحاب پیغمبر برخیزید و با اهل
کهف سلام کنید آنحضرت برخواست و بطرفی روان شدیم تا آنکه رسیدیم بجوی آنجا اول مرتبه ابی بکر و عمر ایشان
سلام کردند ایشان جواب ندادند و بعد از ابی بکر و عمر طلحه و زبیر سلام دادند کسی جواب ایشان نداد گفت آنگاه عبدالرحمن بن عوف
سلام کرد جواب نشنیدند پس جمع اصحاب سلام کردند هیچکس جواب ایشان نگفت انس گوید که من پیش رفتم و بدین طرف
سلام دادم که السلام علیکم و رحمة الله منم انس خادم حضرت پیغمبر جواب سلام نشنیدیم پس علی بن ابی طالب برخواست
گفت السلام علیکم یا اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا شنیدیم که به آواز بلند همه یکبار گفتند و علیک السلام یا وصی
رسول الله و رحمة الله و برکاته انس گوید چون در دل خطور کرد که جواب سلام دادن واجب است چرا اصحاب کهف جواب
سلام ما ندادند امیر المؤمنین علیه السلام آنچه در دلهای ما بود معلوم شده پرسید که ای اصحاب کهف چرا جواب سلام اصحاب
رسول نگفتند شنیدیم که همه گفتند که ای خلیفه و جانشین پیغمبر ما جواب ندادیم که ایمان بخداوند عالم آورده ایم و خداوند عالم بر ایشان

نموده را رخصت نمیدهد که جواب سلام کوییم مگر پیغمبر یا وصی او و چون تو وصی حضرت پیغمبری لهذا جواب سلام تو دادیم پس آنحضرت
خطاب بما کرده فرمود که شنیدید ای اصحاب رسول همه گفتیم که یا امیر المؤمنین بلی شنیدیم آنگاه آنحضرت امر فرمود که هر یک بجای
خود در روی بساط قرار گیرید پس ما کل بر روی بساط آمده آنحضرت باد را امر کرد که بساط را بر داشته بلند گردانید و ما را در هوا
سیر میکردیم تا مدتی که وقت نماز ظهر رسید آنحضرت باد را امر کرده فرمود که ای باد بساط را نازل گردان بر زمین ناگاه دیدیم که بر زمین نازل شدیم
که زعفران بسیاری داشت و در آن زمین رایحه خوش بود عرض کردیم که یا امیر المؤمنین وقت نماز رسیده و ما را آب نیست
که وضو سازیم پس آنحضرت برخواست و نزدیک آنجا انگشتان پای مبارک بر زمین را فشرده دیدیم که چشمه آبی پیدا شد از آن
شیرین و صافی پس از آن آب برداشتیم و وضو ساختیم و نماز را بجا آوردیم آنحضرت فرمود که از این چشمه پیدا شد القمر
جبرئیل الامین پس برای اصحاب سکر و پس آنحضرت در آن زمین تا نصف شب نماز و عبادت و تلاوت مشغول بود و چون نصف شب
گذشت باز امر فرمود ما را که هر یک بر روی بساط قرار گرفتیم و فرمود که زود باشید که نماز صبح را بایکدیگر با امام در خدمت پیغمبر بجا آوریم و باز
امر نموده باد بر آن بساط بجنبید و بساط را بلند کرد و چون صبح طالع گردید دیدیم که بساط در در مسجد پیغمبر بر زمین نازل شد و حضرت
رسالت پناه نماز بود و ما را در رکعت دوم آنحضرت که دیدیم در رکعتی که حضرت رسالت قرائت سوره کهف را اختیار فرمود که ام
حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا و چون آنحضرت از نماز فارغ شده تعقیبات مشغول شد و چون از تعقیب
فارغ شده بمن التفات کرده فرمود که یا انس آنچه گذشت و دیده و شنیده بودی با تو میگوییم یا من بیان کنم گفتم یا رسول الله شما بفرمایید
و حدیث از دهن مبارک شما شیرین تر است پس آنحضرت آنچه گذشته بود از اول تا آخر بیان کرد چنانکه گویا با ما بوده و فرمود که ای انس
دیدی که از هم من و وصی و خلیفه من از تو گواهی طلبید آیا گواهی خواهی داد انس گوید گفتم یا رسول الله بلی آنحضرت بار دیگر از فضایل وصی خود
شاه ولایت بر اصحاب نقل نموده برخواستند و اصحاب متفرق شدند پس با حیرت انس با آنکه راوی این حدیث است
و داعیه اهل سنت در کتب خود ذکر کرده اند هنگام حاجت شاه ولایت در روز شهادت کتمان شهادت نموده عذر خواهی نموده و گفت
با علی پیری سر او را یافته و همه چیز را فراموش کرده ام آنحضرت فرمود که ای انس اگر دروغ گویی و بعد از شنیدن و صاحب ... اظهار
من کتمان شهادت نمایی خداوند عالم کوری در چشم تو پدید آرد و آتشی بر جوف تو گمارد و لکه سفیدی بر روی تو گمارد و پیش پیغمبر
الشعور انس هر آن بر مرض گرفتار شد چنانکه در حدیث صحیح از ابا بحر و مروی است که در بصره حاضر شدم و مجلسی که انس بن مالک
نقل حدیث میکرد ناگاه دیدم که بر روی برخواست گفت یا انس تو صاحب پیغمبر بودی این لکه سفیدی و برص که در روی تو است
از چیست و حال آنکه از پدرم شنیدم که از حضرت رسالت نقل میکرد که مؤمنان را برص و جذام مبتلا نکنند پس انس در پیش ... نگشت
از چشم او آب نمی ریخت گفت ای برادر آنچه تو میگویی از دعای بنده صالح در حق من مستجاب شده و علی امیر المؤمنین نموده به این مرض مبتلا

شده ام دعا در هر روزه رمضان بستم زیرا که طعام در معده من قرار نمی‌گیرد و چشم من نمی‌بیند الحسن با انجال [illegible]

و نفرین آنحضرت تا شیر در اولاد و احفاد وی کرده اولاد او نیز مبروص شدند معجزه صاحب کتاب شواهد النبوة بسند خود روایت کرده

که سلمان فارسی رضی الله عنه والی مداین بود چون هنگام رحلتش رسید شخصی از وی پرسید که یا سلمان ترا غسل و کفن تو که

مرتکب خواهد شد سلمان گفت آنکس که رسول خدا را غسل و کفن کرد اصبغ بن نباته گفت یا سلمان تو در [illegible]

حضرت رسالت را دفن نمود امیر المؤمنین علیه السلم است در مدینه است چگونه مرتکب این احوال شود سلمان گفت ای [illegible]

وای اصبغ چون روح از بدن من مفارقت کند [illegible] آنحضرت بطی الارض از مدینه حاضر شود

و بر او اسلام [illegible] اطاعت نماید [illegible] چون حضرت سلمان از عالم فانی بعالم باقی رحلت نمود [illegible]

خوابانیده چادر شبی بر رویش کشیدیم ناگاه دیدم که جوانی عربی که برقع در رو داشت حاضر شد دیدم که چادر شب از روی سلمان

برداشته سلمان تبسم کرده آنجوان گفت که مرحبا ای بنده خدا سلمان چون که خدمت حضرت رسالت رسیدی [illegible] اصحاب

[illegible] پس چادر شب بر روی سلمان کشیده متوجه غسل و کفن و دفن او شد چون از دفن فارغ

شد و خواست که از ما مفارقت نماید [illegible] آنجوان بحق خداوندی که ترا حاضر کردانید [illegible] ناگاه دیدیم

که برقع از روی برداشته [illegible] جمال مرتضوی چون خورشید عالم تاب طالع کردید [illegible] امیر المؤمنین چگونه [illegible]

سلمان از دیار رحلت نموده آنحضرت فرمود که اصبغ امروز در مدینه بودم [illegible] حضرت رسالت فرموده بود که یا علی فردا

بغسل و کفن و نماز سلمان حاضر شو چون صبح شد مردم خواب [illegible] از مدینه بیرون آمدم و مردم تا بیرون مدینه [illegible]

من بیرون آمدند و برای نماز ظهر بمدینه خواهم رسید پس آنحضرت این بگفت و از نظر ما غایب شد و در حدیث صحیح وارد شده که

آنحضرت وقت ظهر بمدینه داخل شده بمسجد مدینه حاضر شدند و جمعی که بمشایعت آنحضرت بیرون رفته بودند چون آنحضرت [illegible]

احوال از وی پرسیدند آنحضرت فرمود که بمداین رفتم و سلمان را تجهیز نمودم و برگشتم جمعی از مؤمنان تصدیق نمودند و منافقان

تکذیب نموده قبول نمودند قول آنحضرت را [illegible] چون نسبت دادند و محال شمردند تا آنکه بعد از مدتی از مداین مکتوبی رسید که در روح

کرده بودند که در فلان روز حضرت سلمان رحلت نموده آن روز بود که امیر المؤمنین علیه السلم بعد از نماز صبح از مدینه بیرون رفته

بودند و برای نماز ظهر مراجعت کرده بودند این معنی نیز باعث زیادتی شادی شیعیان آنحضرت گردید و در حدیث صحیح روایت کرده [illegible]

که چون اعرابی حاضر شد و نماز حضرت سلمان میکردیم که دو مرد دیگر پیدا شدند اعرابی در نماز بود دیدیم که تکبیر را بلند گفت

و چون از نماز فارغ شد برقع از رو برداشت دیدیم که امیر المؤمنین علیه السلم است از آنحضرت پرسیدیم که یا امیر المؤمنین سبب

بلند گفتن تکبیر چه بود فرمود که برای تعظیم شان سلمان که خداوند عالم برای نماز وی دو کس دیگر حاضر گردانید که هر دو برادر من

بود نزدیکی

بود نزدیکی حضرت علیه السلام و دیگری جعفر طیار که بیک صف از ملائکه حاضر شدند که در هر صفی هزار هزار ملک بودند چون برگشتیم آن دو مرد

ندیدم معجزه بسند معتبر روایت کرده از اصبغ بن نباته که بعد از رحلت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم رفتم دیدم مردی خوش رو [illegible]

پاکیزه لباس با آنحضرت سخن میکرد چون ساعتی از میان گذشت دیدم که آنمرد وداع آنحضرت کرده بیرون رفت من از آنحضرت پرسیدم

که یا امیر المؤمنین این مرد که بود که مرا از صحبت [illegible] محروم گردانید تا او در مجلس بود که بسخن مشغول شدید آنحضرت فرمود که این یوشع بن

نون بود که وصی موسی بن عمران علیه السلام است که با من صحبت میداشت معجزه بسند معتبر روایت است از [illegible]

که در ایام خلافت ابی بکر در مدینه مردی متوفی بود که دو فرزند داشت [illegible] دو شوهر [illegible]

[illegible] رحلت نمود آنمرد از انصار زنی خواست و از آن زن او را پسری شد بعد از مدتی آنمرد رخت اقامت بعالم آخرت کشید پسران او

با پسر آنمرد منازعه نمودند در میراث پدر پسران میگفتند که این پسر آنمرد است و میراث بمن [illegible] و پسر آنمرد میگفت [illegible]

و مردم فرق میان آن دو پسر نمیکردند و نمیدانستند که کدام یک از ایشان پسر آنمرد است پس آن دو پسر این قصه پیش ابی بکر آوردند [illegible]

دعوای میراث میکردند ابی بکر در حکم کردن عاجز بود و هر یک از پسر آنمرد در حضور اصحاب [illegible] بود [illegible]

ابی بکر خلیفه پیغمبر است [illegible] ابی بکر [illegible] منفعل گشته عمار یاسر خواست که

آن دو پسر را نزد امیر المؤمنین علیه السلم حاضر کردانید [illegible] مسجد پیغمبر داخل شدند از مهاجرین و انصار [illegible]

آنحضرت نموده عرض کردند که ای حلال مشکلات و ای [illegible] که [illegible] ابی بکر از حکم او عاجز ماند

میخواهیم که رفع این شبهه نمایی آنچه حق است ظاهر سازی پس آنحضرت فرمود که آنگروه مردم ساکت باشید که [illegible]

حکمی نمایم که ملائکه آسمانها تعجب نمایند آنگاه حضرت هر دو پسر را طلبید و از هر یک سؤال میکرد و هر یک میگفتند که یا امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] پس آنحضرت سلمان را فرمود که بر قبر آنمرد حاضر شو [illegible] قبر را فرمود که بقبرستان بقیع برو و قبر آنمرد را بشکافد

استخوانی بیار چون سلمان [illegible] حاضر گردانید [illegible] از قبر متوفی آورد آنحضرت فرمود تا یکی از آن دو پسر را فصد

کردند و استخوان را در خون وی انداختند [illegible] تغییر نیافت و خون را بخون نگرفت آنحضرت حکم کردند که [illegible]

پسر دیگر را فصد نمودند چون استخوان را بآن خون وی انداختند خون را جذب کرد و بخون تابان گردید گویا آن استخوان [illegible]

شده و بر رنگ خون شد در اصل سفید روی نماند پس آنحضرت پسر دوم را [illegible] آنحضرت استخوان را از یکی جدا کرد فرمود که تو پسر او [illegible]

حق تست مسلمانان چون این معجزه دیدند بکلی صلوات بر حضرت رسالت [illegible] و دعا و ثنا بر امیر المؤمنین علیه السلم گفتند [illegible]

و عمر [illegible] آمده [illegible] آنحضرت را بوسه دادند و گفتند ای برطرف کننده غمها از دلها مبادا آنروز که واقعه رو دهد و تو حاضر نشوی [illegible]

پس امیر المؤمنین علیه السلم پسر دیگر را از میراث آنمرد [illegible] سلمان را جمعی داده تسلی فرمود معجزه بسند معتبر روایت است از سعد بن [illegible]

بحضرت ابن عباس رسیدم سلام دادم و تحیت گفتم و نشستم پس پرسیدم که یا ابن عباس سوال میکنم از تو احوالات علی بن
ابی طالب را و اختلافات که مردمان در باب او دارند پس ابن عباس گفت که یا سعید سوال کردی از بهترین خلق خدا از پس
بعد از حضرت رسالت بدان که علی بن ابی طالب را هزار منقبت [illegible] حاصل شده و بدان که علی بن ابی طالب وصی پیغمبر و وزیر و خلیفه او
حوض و صاحب لوا و صاحب شفاعت روز قیامت قسم بدان خداوندی که روح ابن عباس در قبضه قدرت اوست اگر دریاهای
دنیا مداد گردد و درختان عالم همه قلم گردند و همه مخلوقات از آدمیان و جن تا همه نویسنده شوند نمیتوانند نوشت تمامی مناقب او را ای
سعید آنچه از مناقب او دیده‌ام یکی را برای تو نقل کنم بدان که چون خداوند عالم مکه معظمه برای پیغمبر خود فتح نمود در خدمت آن سرور بودیم
در حالتی که بیست هزار کس بودیم چون شام شد عدد مردمان به ده هزار رسید چون صبح شد خطاب بعلی بن ابی طالب علیه السلام کرده فرمود که
یا علی برخیز و عزت و حرمت و منزلت و قدر خود را نزد خداوند عالمیان ببین و با آفتاب که نشانی است از آیات قدرت الهی [illegible]
[illegible] او مکالمه کن که هنگام طلوع اوست ابن عباس گوید والله ای سعید جبیر [illegible]
امروز که علی بن ابی طالب افضل برادر خود گفتم که برخیز تا نظر نماییم که چگونه علی بن ابی طالب با آفتاب گفتگو خواهد کرد و چگونه آفتاب
جواب خواهد داد پس چون آفتاب برآمد دیدم که علی بن ابی طالب برخاست و با آفتاب گفت و فرمود که السلام علیک ایها العبد الدائب [illegible]
سلام و دعای من بر تو باد ای بنده که فرمان آورنده در طاعت و عبادت پروردگار عالم پس شنیدم که آفتاب بزبان فصیح گفت السلام
علیک یا اخا رسول الله و وصیه و حجة الله علی خلقه یعنی سلام بر تو باد ای برادر رسول خدا و وصی و جانشین او و حجت خداوند عالم بر خلق
از جن و انس چون علی بن ابی طالب جواب سلام از آفتاب شنید بسجده افتاد و شکر این نعمت عظمی و موهبت کبری بجا آورد و سجده
طولانی داد و گریه بسیار نمود ناگاه دیدم که حضرت رسالت حاضر شده سر علی بن ابی طالب را برداشته و خاک از پیشانی او دور کرد و دست
بر روی او بمالید و ملاطفت کرد ای دوست من برخیز [illegible] و مباهات و فخر نمود خدا
عالم بکمالات تو [illegible] ابن عباس گریه بسیار کرد و سعید بن جبیر او را دعا کرده رخصت طلبید و بیرون رفت
و همه جا در سر راه محبان آنحضرت این معجزه را نقل مینمود که آفتاب بعلی بن ابی طالب سخن گفت و اقرار بامامت و خلافت او نموده معجزه بسند
معتبر مرویست از ابن عباس که مردی بخدمت امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شده و مهمان آنحضرت شد پس آنحضرت او را ضیافت کرد
بقرصی از نان جو با کاسه چوبی که پر از آب بود پس آن مرد نگاه به آنحضرت کرد [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
خورشها و نعمتها از آن ظاهر [illegible] معجزه بسند صحیح روایت از حضرت

صادق علیه السلام

صادق علیه السلام که مردی منجمی بخدمت امیرالمؤمنین علیه السلام در آمد در هنگامی که آنحضرت اراده سواری داشت با لشکر یاران خود بجنگ خوارج
نهروان و عرض کرد که یا امیرالمؤمنین آنچه از علم نجوم میدانم [illegible] میدانم که طالع وقت ستاره نحس است و مریخ
در برج ثور است [illegible] اگر در این حال سوار شدن و بجنگ رفتن [illegible] آنحضرت فرمود که ای منجم مگر
تو حرکت سیاره و کواکب و انجم [illegible] حوادث روزگار که ادعای چنین کار داری [illegible]
[illegible] منجم گفت یا امیرالمؤمنین نظر در اسطرلاب کنم و تمام خبر بتو دهم آنحضرت فرمود که میدانی که
دیروز کدام ستاره در برج میزان بود و با کدام ستاره که در برج سرطان بود اتصال داشت [illegible] منجم گفت یا امیرالمؤمنین نمیدانم آن
حضرت فرمود که با این علم خود میدانی که دیروز [illegible] از خانه بخانه انتقال نمود در شهر چین و آیا میدانی که [illegible]
[illegible] و آیا میدانی که آب دریاچه ساوه [illegible] و آیا میدانی
که دیروز پادشاه روم [illegible] و برادرش بجای او بتخت نشست آیا میدانی [illegible]
[illegible] آیا میدانی که دیروز [illegible] و آیا میدانی که دیروز هفتاد هزار عالم [illegible]
[illegible] و در هر عالمی هفتاد هزار مولود [illegible] منجم گفت
یا امیرالمؤمنین علیه السلام نمیدانم امیرالمؤمنین هم فرمودند که ای منجم آیا میدانی ستاره [illegible]
[illegible] منجم گفت نمیدانم پس آنحضرت
فرمود که آیا علم داری [illegible]
[illegible] منجم گفت یا امیرالمؤمنین هم
نمیدانم پس آنحضرت فرمود که ای منجم آنچه در عالم آسمانهاست [illegible]
[illegible] منجم گفت یا علی علم من
در زمین کمتر است از علم من در عالم آسمانها پس آنحضرت فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible] ای منجم توبه نما و اطاعت امام زمان کن
[illegible]
[illegible] معجزه بسند معتبر مرویست از جابر که از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود و او گوید که در
ایام [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار دریای فرود آمده بود ناگاه مردی پیدا شده بخدمت آنحضرت

آمده سلام داد که السلام علیک یا امیرالمومنین آنحضرت جواب سلام داد و پرسید که تو کیستی گفت من شمعون بن
یوحنا ام صاحب دیر اشاره بدیری کردند که در آن سرزمین بود و گفت یا امیرالمومنین نزد ما کتابی هست که اصحاب عیسی و اوصیای او
آنرا بیکدیگر میراث داده اند که پیغمبر آخرالزمان آنحضرت فرمود که بخوان پس شمعون شروع در خواندن کتاب کرد تا بجائی رسید که بعد از
نعت حضرت رسالت و اوصاف ایشان در وی نوشته اند که روزی بکنار این دریا فرود میآید که نزدیکترین مردم بحضرت رسالت باشد در حسب
از سایر مردمان و در نظر او دنیا قدری و منزلتی ندارد و کشته شدن در راه خدا نزد او از همه چیز دوستر باشد و معاونت
و امداد او نمودن و در فرمان او شهید شدن از همه عبادات افضل باشد چون شمعون کتاب را تمام کرد فرمود که چون حضرت رسالت
که خاتم انبیا بود مبعوث شد بدو ایمان آوردم و تا امروز انتظار میکشیدم که یا امیرالمومنین تو اینجا فرود آئی الحال این سرزمین مشرف
شدم بخدمتت آمدم که تا زنده باشم از خدمتت جدائی اختیار نکنم پس آنحضرت گریست و فرمود که شکر خدا را که من نزد وی از فراموش شدگان
نبوده ام و در کتاب خود مرا یاد کرده پس آنحضرت بقنبر امر نمود که شمعون را با خود نگاه دارد و در وقت طعام خوردن او را طلب
و انواع مهربانیها با او بکن پس شمعون همه وقت در خدمت آنحضرت بود و بسعادت صحبت آنحضرت مستسعد شد و در لیلة
الهریر بدرجه شهادت فایز شد و امیرالمومنین علیه السلام بروی نماز کرده و در قبر وی در آمده فرمود که شمعون از اهل بیت ما بود خداوند
عالم او را رحمت کناد پس آنحضرت ثنای بسیاری بر شمعون کرده از قبر برآمده و او را دفن نمود معجزه بسند صحیح روایت از عمار بن
یاسر که گفت روزی بخدمت مولای خود امیرالمومنین علیه السلام آمدم آنحضرت آثار غم و اندوه در من مشاهده کرده فرمود که ای عمار چه بوده
که رنگ غم بر چهره ات نشسته عرض کردم که یا امیرالمومنین قرضی دارم و از ادایش عاجز آمده ام پس آنحضرت اشاره کردند
بسنگی که افتاده بود و فرمود که ای عمار بردار این سنگ را و قرض خود را از این ادا کن من عرض کردم که یا امیرالمومنین این پاره سنگ
چه نفع بمن از وی آنحضرت فرمودند که ای عمار نام مرا وسیله کن تا آنکه خداوند عالم این سنگ را در دست تو طلا کند عمار گوید بسنگ
بفرموده آنحضرت دعا کردم دیدم که ببرکت نام آنحضرت سنگ طلا گردید آنحضرت فرمود که ای عمار آنچه قدر احتیاج است از این
سنگ بردار عرض کردم که ای مولای من این طلاست چگونه نرم شود که من قدر احتیاج از وی جدا کنم آنحضرت فرمودند که یا
ضعیف الیقین باز نام مرا وسیله کن و دعا کن تا آنکه خداوند عالم این طلا را در دست تو نرم کند زیرا که خداوند عالم ببرکت نام ما
آهن را در دست داود نرم کرده پس عمار گوید باز دعا کردم و نام آنسرور را وسیله گردانیدم طلا در دست من چون موم نرم شد بقدر
احتیاج من بود از وی جدا کردم پس آنحضرت فرمودند که ای عمار بار دیگر دعا کن تا این طلا که زیاده مانده سنگ شود پس دعا کردم دیدم
که طلا پاره سنگ شد در دست من ماند پس آنحضرت فرمود که جدا از سر زمین من آن سنگ را بر زمین انداختم و از آن طلا که جدا
کرده بودم قرضهای خود را ادا نمودم معجزه بسند معتبر از اصبغ بن نباته مرویست که روزی امیرالمومنین علیه السلام بر بالای منبر میگفت

انا عبد الله

انا عبد الله و اخو رسول الله یعنی من بنده خدا و برادر مصطفی ام پس یکی از قبیله عبس بود در مرض نفاقش زیادتی کرده گفت قبول کلام
که بنده خدائی لیکن در برادری مصطفی شک دارم آن بدبخت هنوز سخنش تمام نشده بود که مخبط شد و بمرض صرع گرفتار گردید
و خود را بر زمین زده همچنانکه میگفت از مسجد بیرون رفته بدان حالت در بیابانها میگشت تا آنکه بجهنم واصل شد معجزه بسند صحیح
مرویست که جوانی نامش محمد که در میان لشکریان امیرالمومنین علیه السلام بود از راه نفاق میخواست که خبر احوال لشکریان آنحضرت را
او را بمعاویه ملعون میرسانید روزی محمد بن ابی بکر خبردار گردید و آن منافق را گرفته بخدمت آنحضرت آورد امیرالمومنین علیه السلام
از او پرسید که چه چیز ترا بدین عمل واداشته که خبر ما را بمعاویه میرسانی آن بدبخت منکر شده گفت که چنین کاری نکرده ام آنحضرت فرمود که
قسم بخوری که این کار را نکرده ای آن شقی گفت بالله العظیم آنحضرت فرمود که اگر دروغ بر زبان جاری کردی خداوند عالم
ترا کور گرداند هفته دیگر نگذشت که آن مرد نابینا شد و مردم دست او را گرفته در کوچها میگردانیدند و میگفتند که نفرین امیرالمومنین با او رسید
معجزه بسند صحیح مرویست از عمار یاسر که روزی در خدمت امیرالمومنین علیه السلام بودم که از کوفه بیرون میرفت و اشتهای راه الطلوع
همی انبار کار او را طلا میگفتند در روز تسع کوفه تا که دیدم که بیچاره نفر از یهود پیدا شدند و بنزد آنحضرت آمده عرض کردند که تو علی بن
ابی طالب آنحضرت فرمود که بلی منم علی بن ابی طالب یهودان گفتند یا علی در حوالی این ده سنگی هست که پیران سنگ نام وصی انبیا
سابق نقش شده و در نشانهاست که پیران ما و مادر طلب او بیم و بدست نمی آید و ما در کتابهای خود خوانده ایم و یقین بوجود آن سنگ داریم
لیکن از علم او بیرونست اگر یا علی تو امام زمانی و وصی پیغمبر آخرالزمانی آن سنگ را بر ما نشان دهید پس امیرالمومنین بر یهودان
خطاب کرده فرمود که همراه من بیائید پس آنحضرت پیش افتاده یهودان از پی آنحضرت افتادند تا آنکه آنحضرت ایشان را به پاره دور شده
در سینه تلی ایستاد که آن را بر تل تا آنجا ایستادند و فرمودند که روزی که من در بساط سلطنت بودم باینجا رسیدم آن سنگ را اینجا دیدم و دیده ام
که آن سنگ درین تل است یهودان گفتند یا علی ما از اندرون بیست که این تل بلند است ما را هم و آن زیر روی سنگ را بیرون آریم عمار گوید
دیدم که امیرالمومنین علیه السلام لبهای مبارک را حرکت داده بازی پیدا شد و بر یاد خطاب کرده فرمود که ای باد بامر امیرالمومنین اینجا تل
از این مکان دور کن پس در باد از فرمان آنحضرت بیران تل پیچیده در یک طرفة العین آنکوه را بجای دیگر برد و بیابان هامون کردانید و زیر این
تل را هموار گردانید و از زیر یک سنگ عظیمی پیدا شد آنحضرت بیهودان گفتند که آن سنگ اینست یهودان پیش آمده و دیدند
سنگ را مشاهده کرده دیدند که نقشی بر وی هست عرض کردند که یا امیرالمومنین آن سنگ نیست زیرا که آن سنگ جمیع وصیا
نام انبیا بر وی نقش شده آنحضرت فرمود که بجان سنگ است نقش آن در آن روست که بطرف خاک است پس جمع یهودان و اهل
ده بکلی جمع شدند با پهلوها در دست داشتند و اطراف و حوالی سنگ را کندند تا نزدیک آن سنگ عظیم سنگ را حرکت دادند چند نفر
نشدند پس آنحضرت اشاره بامر کرد که آن سنگ را بر شو پس ایشان دور شده آنحضرت دست مبارک بر آن گذارده سنگ از آن

رو باین رو کرد انبیه بوداران ربیدند که نام نوح و ابراهیم و سلیمان و داود و موسی و عیسی و محمد سلام الله علیهم بر آن نقش شده و بوداران یکی
پیش آمده در پای آنحضرت افتادند و عرض کردند که یا امیرالمؤمنین دست دراز کن تا با تو بیعت کنیم و در دست تو مسلمان شویم و یکی
گفتند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله گفتند یا علی گواهی میدهیم که تو ولی و خلیفه و وزیر و وصی پیغمبر و برادر حضرت
سید البشری هر که متابعت تو کرد سعادت نجات یافت و هر که مخالفت تو نمود گمراه و شقی شد یا علی تو آن وصی که نام ترا در تورات
و انجیل خوانده ایم پس ایشان همگی بشرف اسلام مشرف شدند و دعا بر آنحضرت کرده بجهت خود برگشتند قبوده بسند معتبر روایت از ابن
عباس که روزی در خدمت حضرت سید البشر بودیم آنحضرت بر منبر مبارک [illegible] ابوذر و سلمان و ابوذر و مقداد و جندب و جمعی از اصحاب
در خدمت آنحضرت بودند که ناگاه صدای بلند شده غوغای عظیمی بود داد و صداهای بلند و [illegible] مردم [illegible]
شنیدن آن صدا حضرت سید المرسلین خطاب بر جندب و سلمان کرده فرمود که خبری بیارید که چه واقعه روداده و این
غوغا [illegible] جندب و سلمان بیرون رفته خبر آوردند که یا رسول الله جمیل [illegible] و کلاههای [illegible] با انواع جواهر
با صورتهای عجیب [illegible] [illegible] چون ماه [illegible]
[illegible] صدا بلند کرده [illegible] الی محمد المختار المبعوث [illegible]
[illegible] در آمدن بخدمت محمد که مختار رب الارباب است و مبعوث بر جمیع پیغمبران [illegible] اطراف عالم [illegible]
[illegible] پس آنحضرت [illegible] فرمود که تا نام علیهم السلام [illegible] مشکلات و کاشف کروب
و معضلات [illegible] طالب مطلوب [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] حضرت سید امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمود که ای جندب [illegible] از قومی که بخدمت حضرت سید البشر آمده اند و من از احوال ایشان خبر دارم [illegible]
ایشان [illegible] کرده [illegible] حصول [illegible] آمده اند [illegible] آنحضرت [illegible]
مردم آنحضرت [illegible] بعد [illegible] ایستاده گفت [illegible]
[illegible] و [illegible] ابطال [illegible] حضرت [illegible]
خطاب شاه ولایت کرده فرمود [illegible]
برادر [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب [illegible] فرمود [illegible]
برادرم [illegible] سفینه نجات [illegible]
و وصی حضرت رسالت [illegible] صراط مستقیم [illegible] شاه ولایت [illegible]
[illegible] رسید [illegible]

کو ابعض [illegible]

کرد جشن جوانان صید شکار بود و برای لذت نفسانی همیشه در آن کار بود و روزی در صحرا پارهٔ از کاو و عمای وحشی دیده و از پی
ایشان دویده یکی از آنها به تیر زده مفارن استعمال نصف النفس طلوع کرد دیده و از حرکت بی نصیب شده زبانش از گفتار
باز مانده و اعضایش از کار فرو مانده با یا و اشاره افتاده و چون این خبر رسید که رفع الالام و مقام از علم عام توجه
حضرت سید الانام و اولاد کرام وا وصیای ذوی الاحترام و مشهور آمده ام بخدمت شما آمده ام که برادر ما را ازین غم و از حالی
و ما را ازین محنت خلاص دهی که اگر برادرم بوسیلهٔ شما شفا یابد قبیله و عشیره من که یکی هزار کس اند بخدمت شما آمده
ایمان آرند و خود را از اهل اسلام شمارند و ما باقی مانده کان قوم عادیم و مواشی و انعام ما و خدم و عبید و صامت و ناطق
[illegible] ما از بیابانش [illegible] حضرت [illegible] برادرم [illegible] راه تو کردانم پس
امیرالمؤمنین و امام المتقین و کاشف الکروب و ستندهٔ علام الغیوب خطاب با آن کرده فرمود که برادرت کجاست
بن هلال ابن ابو العص [illegible] سعید بن [illegible] ابن احمد [illegible] آنحضرت سید
[illegible] گفت یا امیرالمؤمنین برادرم [illegible]
رسید [illegible] حضرت مصطفی [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] یا امیرالمؤمنین [illegible] امیرالمؤمنین
[illegible] حضرت شاه ولایت [illegible]
[illegible] المصطفی [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] ذوالفقار [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]

فرو نشست و دود دهان طرف شد اثری از آن رعد و برق نماند امیر المؤمنین علیه السلام چون آفتاب جهانتاب از ظلمت شب فرو آمد
ارباب نفاق ظاهر گردید و سری در دست داشت که طول آن سر یازده انگشت بود و چشمی در میان پیشانی آن سر بود و آنحضرت
سوی آن سر را در دست و موی او را بابت بعضی زرنگان بود پس آنحضرت تیز [illegible] حیوان [illegible] رسیده فرمود که [illegible]
خداوند عالم که بعد از این [illegible] والی و مرضی نباشد پس آن سر بر خواسته در دست [illegible] حالش صحیح و سالم شد و حرکت
در آمده در پای مبارک آنحضرت افتاده و بوسه میداد و میگفت [illegible] نادر دست نه مسلمان شوم و ایمان بیاورم [illegible]
تو آرم پس آن حیوان گفت گواهی میدهم که خداوند عالم یکیست [illegible] و گواهی میدهم که محمد بن عبدالله پیغمبر خداست
و گواهی میدهم [illegible] مصطفی [illegible] القوم [illegible] مسلمان شدند و بعد از آن [illegible] با ایشان
[illegible] و ایشان [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] موسی بن عمران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]

هر که بخداست [illegible] بهشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نصاری [illegible]
[illegible] یهود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]

پرسید و جنبان را در شکم مادر بول و غایط نیست و دیگر پرسید که چه چیز است آنچه در وقت آشامیدن زنده بود و در وقت
خوردن مرده آنحضرت فرمود که او عصای موسی بود که در وقتی که شاخ درخت بود آب میخورد زنده بود و چون بریده شد
و آلات سحر سحره را فرو برد مرده بود و دیگر پرسید که کدام زمین بود که در ایام طوفان در زیر آب نیامد و آب بر وی مستولی نشد
آنحضرت فرمود که آن مکان زمین کعبه بود و دیگر پرسید که کدام است آن ذی حیاتی که او را بدروغ گواهی نسبت دادند و او در حقیقت
از آن بری بود و [illegible] آنحضرت فرمود که او گرگ است که برادران یوسف او را گرفته نزد یعقوب آوردند که گفتند یوسف را این
گرگ خورد و آن گرگ بزبان فصیح متکلم گردیده گفت که گوشت انبیا و اولاد ایشان بر ما حرام است و من بری از تهمتی که بستند و دیگر پرسید که کدام بود
آن ذی شعوری که وحی الهی بر وی شد و حال آنکه او از انس نبود آنحضرت فرمود که آن زنبور عسل بود که خداوند عالم فرموده که و اوحی
ربک الی النحل یعنی الهام کرد پروردگار تو بسوی زنبور عسل که فرا گیر از شکافهای کوهها [illegible] که خلایق از وی
منتفع شوند و دیگر پرسید که کدام است آن رسولی که از جن و انس و ملائکه نبود آنحضرت فرمود که او هدهد بود که نامه سلیمان را
برسالت بجانب بلقیس برد و دیگر پرسید که کدام بود آن قبری که با صاحبش سیر کرده آنحضرت فرمود که او ماهی یونس بود که یونس
در شکم وی سیر میکرد و دیگر پرسید که عصای موسی از چه چوب بود و طول آن چند ذرع بود آنحضرت فرمود که از چوب بهشت بود و درازی
او هفت ذرع بود و دیگر پرسید که چه چیز است که نفس میکشد و او را گوشت و خون نیست آنحضرت فرمود که او صبح است که اذا تنفس
و دیگر پرسید که کدام درخت است که اول مرتبه در روی زمین روئید آنحضرت فرمود که او شجره الیقطین بود و دیگر پرسید که نام پدر جن
چه بود آنحضرت فرمود که نام پدر جن شومان بود و دیگر پرسید که آیا خداوند عالم پیغمبری بر جن فرستاد آنحضرت فرمود که بلی
خداوند عالم پیغمبری بدیشان فرستاد که نامش یوسف بود و ایشان را بخدا دعوت نمود ایشان او را انکار نمودند و پیغمبر خود را کشتند و دیگر
پرسید که کدام است آن برادری که در روز قیامت از برادر خود میگریزد و کدام است آنکه از پدر و مادر خود میگریزد و کدام است مردی که از
زن خود میگریزد و کدام است کسی که از فرزند خود میگریزد آنحضرت فرمود که برادری که از برادر خود گریزد در روز قیامت قابیل است
که از هابیل میگریزد و آنکه از مادر خود میگریزد موسی است و آنکه از پدر خود میگریزد ابراهیم است و آنکه از زن خود میگریزد لوط است و آنکه
از فرزند خود میگریزد نوح است که از کنعان میگریزد و دیگر پرسید که کدام است آن چهار چیز که سیر نمیشوند آنحضرت فرمود که
زمین از باران سیر نشود و زن از مرد سیر نشود و چشم از نظر کردن و عالم از تحصیل علم سیر نشود و دیگر پرسید که کی بود اول
مرتبه سکه بر دینار و درهم زد آنحضرت فرمود که نمرود بن کنعان بود که بعد از نوح علیه السلام سکه بر دینار زد و دیگر پرسید که عمر آدم
چه مقدار بود آنحضرت فرمود که نهصد و سی سال عمر داشت پس پرسید که آدم چند حج بجا آورد آنحضرت فرمود که هفتصد حج پیاده
بجا آورد و دیگر پرسید که خداوند عالم [illegible] که از روز نهان و وقتی که آفتاب [illegible] غایب میشود از چه چیز خلق کرده آنحضرت فرمود که بو

[illegible]

موسی علیه السلام از زبان قوم مناجات کرد که پروردگارا جمال خود را بر بنی اسرائیل بنما خداوند عالم نوری از انوار بر کوه طور مستولی گردانید
کوه تاب تحمل آن نور نداشت از هم شکافته شد و سه پاره گردید یک پاره بجانب آسمان بلند شد و غایب گردید و پاره دیگر
بزمین فرو رفت و پاره دیگر ریزه ریزه شد مانند غبار و در آن عالم از آن پاره حالت که ریزه گردید و دیگر پرسید که دینار را چرا دینار
گویند و درهم را چرا درهم گویند آنحضرت فرمود که دینار را دینار گویند از آنست که دار النار است برای کسی که او را جمع نماید و در راه خدا انفاق نکند
و درهم دار هم است و خانه غم است برای جمع کننده اش و دیگر پرسید که یا امیر المؤمنین مرا خبر ده [illegible] حکمت
[illegible] آنحضرت فرمود که خداوند عالم [illegible] خلق کرده است که چون در روز [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible] علم [illegible]
[illegible]
جواب شنید سخنش بشرف اسلام مشرف شده گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله
و وصی رسول الله پس آنحضرت فرمود که [illegible] در دل خود قصد کردی که اگر امیر المؤمنین جواب سوال من گوید
ایمان آورم و الا [illegible] پس گفت یا امیر المؤمنین والله چنین بود که فرمودی [illegible] و از خدمت آنحضرت بیرون
رفت و جواب مسائل نصاری را بر ایشان رسانید جمع کثیری از ایشان بشرف اسلام مشرف شدند معجزه بیست و هشتم روایت
از میثم تمار که گوید در مسجد کوفه در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بودم و جمع کثیری از اصحاب نشسته بودند ناگاه دیدیم که مردی
بلند بالای [illegible] از در مسجد در آمد و غلامان بسیار در حوالی و اطراف وی بودند [illegible] منتظر بودیم و نظاره میکردیم
که خبر آیا بجهت چه کار آمده است و از کدام قبیله است [illegible] پرسید که کیست در میان شما [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علیه السلام سر بلند کرده فرمود
که ای سعد بن فضل بن ربیع بن مدرکه بن نجیب بن [illegible] بن اشعث بن [illegible] بگو هرچه خواهی
بگو که من [illegible] حضرت رسالت [illegible] گفت یا امیر المؤمنین شنیده ام که تو حلال مشکلات [illegible]
من رسول از جانب قبیله [illegible] جوانی که در میان قوم کشته شده و نزاع در میان قبیله
افتاده [illegible] اصلاح [illegible]
اسلام را قبول کنند [illegible] در میان تابوت [illegible] پس آنحضرت میثم تمار را امر فرمود
که ای میثم برخیز [illegible] سوار شده [illegible] کوچه های کوفه [illegible] خداوند عالم [illegible] حضرت [illegible]
علی بن ابی طالب [illegible] حاضر شود [illegible] کرامت [illegible] میثم [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

مادر میان کوه چهار و بازار صحرای کوفه زاده و خلایق بسیاری در ظهور معجزه حاضر شدند و تابوت آنجوان را نیز حاضر کردند پس آنحضرت با تمامی حضار
رسالت حاضر شده فرمودند که سر تابوت را گشودند جوانی دیدیم نوخط نیکوروی خوش موی آنگاه آنحضرت از سعد پرسید که از کشته
شدن این جوان چند روز گذشته است سعد گفت یا امیرالمؤمنین چهل روز گذشته امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که قاتل این جوان
عم اوست زیرا که دختر عم خواسته و او را نداده عم او از این غصه او را کشته است سعد گفت یا امیرالمؤمنین اگر قوم ما این سخن را از این
جوان مقتول بشنوند منت از برای ما بر تخت زرین که هیچگاه کسی طالب خون او نیست امیدواریم که باعجاز شما این جوان زنده شود و قاتل خود را
نشان دهد پس امیرالمؤمنین علیه السلام برخاسته خطبه بلیغی ادا فرمودند مشتمل بر حمد و ثنای الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناهی بعد
آن فرمودند که بقره بنی اسرائیل نزد خداوند عالم عزیزتر از علی بن ابیطالب نبود که بعد از ضرب بعضی پاره او بر بدن مرده مالیدند
بحکم الهی مرده زنده شد و من نیز پاره از اعضای خود بر این مرده میزنم و یقین میدانم که عضو من نزد خداوند عالم عزیزتر و گرامی تر از عضو
بقره بنی اسرائیل است آنگاه آنحضرت سر پای مبارک را بر کالبد آنجوان زده گفت برخیز ای مدرک بن حنظله بن یحیی بن مشیم ناگاه
دیدیم که جوانی که روی او نیکوتر از آفتاب بود از میان تابوت برخاسته میگفت لبیک لبیک یا حجة الله علی الانام در خدمت ایستاده
ای حجت خدا بر خلایق و ای یگانه در فضل و احسان پس آنحضرت پرسید که ای مدرک که ترا کشته مدرک در جواب گفت یا امیرالمؤمنین
مرا عم من حارث بن غسان کشته آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که ای مدرک برخیز و بمیان قبیله خود برو و خبر از قاتل خود بده
تا فساد در میان قبیله بصلاح مبدل گردد آنجوان گفت یا امیرالمؤمنین تو مولای منی کی از خدمت تو جدائی میکنم و از دیدن جمال با کمال
تو محروم مانم مرا بار دیگر آن قوم و قبیله نیست زیرا که میترسم که مبادا قبیله دوم بار دیگر مرا بکشند پس آنحضرت خطاب بسعید کرده فرمود
که تو برو بجانب قبیله خود و را خبر کن و بشارت از آنچه دیدی و شنیدی سعید گفت والله یا امیرالمؤمنین که من از خدمت تو جدائی نمیکنم
و در خدمت تو میباشم تا وقتی که اجل در رسد پس سعید گفت یا امیرالمؤمنین از رحمت خدا دور است کسی که حق برو ظاهر شود و پیروی او
نکند پس مدرک و سعید و خدم و حشم و غلامان در کوفه ماندند و همه اوقات بخدمت آنحضرت مشرف شدند و از ایشان از آنحضرت
بار دیگر شدند و خبر قبیله خود فرستادند و اعجاز شاه ولایت را بقوم خود اعلام نمودند پس آن قبیله تمام برکت اعجاز بشرف اسلام
مشرف شدند و چون جنگ صفین پیش آمد سعید و مدرک همراه بودند در آن جنگ در خدمت امیرالمؤمنین در جنگ کشته شدند تا اکثر بدرجه شهدا
شهادت فائز شدند و بدار القرار پیوستند و چون مردمان از ظهور معجزه گشته شدند و چنان معجزه از شاه ولایت دیدند مؤمنان
و منقبان را ایمان محکم گردید و منافقان را مرض نفاق زیادتی کرده بضلالت افتادند اللهم العن الجاحدین والمنکرین الی یوم الدین
معجزه بسند معتبر مرویست از اصبغ بن نباته که گفت روزی در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بودیم با جمعی از اصحاب در نجف کوفه آن
حضرت فرمودند که آیا کسی در میان شما است که ببیند آنچه من میبینم اصحاب سر پا آنحضرت عرض کردند که یا امیرالمؤمنین تو چشم

بجای خداوند عالم

بجای خداوند عالمی در دنیا بینند که آنچه تو میبینی ما نادر نیستیم پس فرمودند که میبینم جنازه را که بر شتری بار کرده اند
مرد اعرابی از مهار شتر گرفته میکشد و مرد دیگر در عقب وی شتر را میراند و روانست که بعد از سه روز درین مکان حاضر شود اصبغ
گوید که چون روز سیم شد دیدیم که جنازه بر بالای شتر و دو مرد همراه وی چنانکه آنحضرت نشان داده بود حاضر شدند پس آن دو مرد پیش
آمده بآنحضرت سلام دادند آنحضرت بعد از جواب سلام ایشان و تحیت بر ایشان پرسید که شما کیستید و از کجا آمده اید و این
جنازه کیست و برای چه مطلب آمده اید ایشان گفتند یا امیرالمؤمنین ما از یمن می آییم و این جنازه پدر ماست که وصیت کرده بود که
بعد از غسل و کفن او را بر این شتر بار کنید و بجانب عراق ببرید و در نجف کوفه مدفون نمایید امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید که آیا از پدر خود
پرسیدید که چرا در نجف مدفون نماییم ایشان گفتند بلی یا امیرالمؤمنین از پدر خود پرسیدیم او در جواب گفت برای آنکه در نجف مردی
مدفون خواهد شد که اگر در روز قیامت شفاعت کل اهل یمن کند البته خداوند عالم شفاعت او را قبول خواهد کرد امیرالمؤمنین ع
فرمودند که والله راست گفته است پدر شما و آن مرد منم که در این مکان مدفون خواهم شد معجزه صاحب کتاب مشارق حافظ برسی بسند صحیح
روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام در هنگام شهادت خود وصیت بحضرت امام حسن علیه السلام کرده فرمود که چون جنازه مرا بر دارید
و بجانب نجف کوفه ببرید در راه اعرابی با شتر سواری حاضر خواهد شد جنازه مرا بوی تسلیم نمایید چون آنحضرت بعالم آخرت رحلت
نمودند حضرت امام حسن علیه السلام آنحضرت را غسل داده و کفن کردند و در میان جنازه گذاشتند و با حضرت امام حسین علیه السلام
یکسر جنازه را برداشتند و سر دیگر را ملائکه برداشته بودند و در اثنای راه اعرابی با شتر سواری که برقع در رو داشت حاضر شده سلام بحضرت
امام حسن علیه السلام داده گفت السلام علیک یا حجة الله بعد از آن سلام بحضرت امام حسین علیه السلام داده فرمود که السلام علیک
ایها الامام الصالح جنازه را از حضرت امام حسن علیه السلام طلب نمود آنحضرت فرمود که ای اعرابی تو کیستی تا جنازه را تسلیم
نماییم آنگاه اعرابی برقع از رو برداشت جمال خورشید مثال امیرالمؤمنین علیه السلام نمودار گردید حضرت امام حسن علیه السلام از روی تعجب
فرمودند که یا امیرالمؤمنین شما از عالم دنیا رحلت نموده بودید فرمود که من حاضر شوم در جنازه خود بعد از من
چون آنحضرت این کلمات بر زبان معجز بیان جاری کردند غایب شد حضرت امام حسین جنازه را برداشته بنجف رسانیدند دیدند که قبری
کنده شده و تعجب نمودند و آنحضرت را در آنجا دفن کردند و بعد از دفن حضرت امام حسن علیه السلام خشتی از بالای سر قبر برداشت که بر آن
حضرت نظر نماید دیدند که بر آن خشت نقش نموده بودند که این قبریست که نوح پیغمبر از برای امیرالمؤمنین بنده صالح وصی رسول ساخته بود خداوند عالم (خدا بود)
او را مطلع گردانید به پیغمبر خود پس آنحضرت سر قبر را گرفته بکوفه برگشت معجزه بسند معتبر مرویست از اصبغ بن نباته که گوید روزی در
خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بودیم در وقتی که آنحضرت از فرات عبور کرده بجانب بابل و اصحاب آنحضرت مشغول بودند که ناگاه
از اسب آنحضرت با طایفه از اصحاب نماز عصر بجا آوردند و جمهور اصحاب نماز عصر فوت شد از جهت شغل عبور و آنحضرت از آن محال اجتناب

کردند پس آنحضرت دعا فرمود و خداوند عالم دعای آنحضرت را اجابت فرمود و آفتاب بعد از غروب به دعای آنحضرت بجای عصر برگشت
که اصحاب نماز عصر را گزاردند و بعد از نماز اصحاب آفتاب باز غروب کرد و در وقت غروب [illegible] از طپیدن آفتاب همگی خلایق شنیدند
چون صدای منشار بر چوب بر مردم غالب شده بود همگی مشغول تسبیح و تهلیل و استغفار شدند تا آن صدا ساکن شد [illegible]
عظمی و برکت دعای امیرالمؤمنین علیه السلام در شب ایشان وقوع یافت معجزه بسند معتبر روایت کرده‌اند که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
ببینم [illegible] آنحضرت فرمود که با شمشیر [illegible] قوم [illegible] برای [illegible]
بعد از آنکه [illegible] پاره پاره کرده [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] پادشاهان بنی امیه [illegible] امیرالمؤمنین
[illegible] اعضای او را پاره پاره کردند و برای
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام نشان داده بود [illegible]
کشیدند معجزه بسند معتبر روایت کرده‌اند که چون امیرالمؤمنین علیه السلام از قتال خوارج فارغ شد [illegible] متوجه کوفه شد و در آن وقت
ماه مبارک رمضان بود پس آنحضرت به مسجد کوفه درآمد و دو رکعت نماز بجا آورد و بر بالای منبر آمد خطبه بلیغه ادا فرمود بعد از خطبه خطاب
بجانب امام حسن علیه السلام کرده فرمود که یا ابا محمد چند روز از این ماه گذشته است آنحضرت فرمود که یا امیرالمؤمنین سیزده روز گذشته
بعد از آن از حضرت امام حسین علیه السلام پرسید که چند روز از این ماه باقی مانده آنحضرت گفت که هفده روز آنگاه امیرالمؤمنین دست
بمحاسن مبارک خود زد [illegible] در آن وقت سفید بود و فرمود که والله این محاسن [illegible] از خون سر رنگین [illegible] اشقی این امت [illegible]
[illegible] عبدالرحمن بن ملجم چون ابن ملجم [illegible] آنحضرت [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] آنحضرت فرمود [illegible]
[illegible]
با [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] نماز صبح فرمود [illegible]
[illegible] مبارکش [illegible]
[illegible]
بعد از آن بیرون فرمود [illegible] معجزه بسند معتبر روایت [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام
در مسجد کوفه بر منبر خطبه [illegible] آهوی [illegible]

پناه آورده

پناه آورده [illegible] آهو [illegible] امان [illegible]
حضرت [illegible] علی بن ابی طالب پس آهو [illegible]
[illegible] السلام علیک یا امیرالمؤمنین و [illegible] السلام علیک یا وصی رسول الله [illegible]
سلام [illegible] امیرالمؤمنین پناه [illegible]
[illegible]
[illegible] پس آهو خطاب [illegible] کرده گفت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] فرمود که [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
چون [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
حضرت امام علیه السلام فرمود [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام دعا کرده [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
بود [illegible] معجزه بسند معتبر روایت [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible]
حضرت امیر [illegible] قبول فرمود [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
حضرت [illegible] امیرالمؤمنین

اکنون لیس است بعد از آن آنحضرت بر مرکب سوار شده به منزل خود مراجعت فرمودند و روی شیخ عالم صدوق ابن بابویه قمی قدس سره در کتاب
جمع الفوائد باسناد خود از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده که گفت روزی بودم در خدمت آقای خود امیر المؤمنین علیه السلام و در آن وقت
نوبت منصب خلافت بعمر بن خطاب علیه اللعنة والعذاب بود و حضرت امام حسن علیه السلام و محمد بن حنفیه و محمد بن ابو بکر و عمار یاسر و مقداد
نیز در خدمت آنحضرت بودند و سخنان در میان میگذشت ناگاه امام حسن علیه السلام خطاب بحضرت [illegible] کرده فرمود که ای پدر
حضرت ملک سلیمان [illegible] خود سلیمان ملک و سلطنتی کرداده بود آیا برای [illegible] نیز چنین عطیه کرده [illegible] عالم علی الدق
تشریح نموده فرمود که ای فرزند قسم بدان خداوندی که دانه را در زمین رویانید و آدم را از خاک آفرید که آنچه خداوند عالم به پدر تو داده از ملک
و سلطنت و مرتبه و منزلت بهیچیک از انبیا و اوصیای سابق نداده و بعد از پدر تو هیچ کس را این کرامت ظاهر نخواهد شد آنگاه حضرت امام حسن علیه السلام
در مقام التماس درآمده [illegible] فرمودند که یا امیر المؤمنین میخواهم که شمه از آنچه واهب عطایا بشاه ولایت کرامت فرموده مشاهده نمائیم
تا باعث زیادتی ایمان مؤمنان گردد شاه ولایت [illegible] بارگاه خلافت فرمودند که سمعا و طاعة و کرامت [illegible] شنیدم [illegible]
شما را از کرامات خود شمه بنمایم [illegible] آنحضرت برخواستند و دو رکعت نماز بجا آوردند و کلمات چند بر زبان معجز بیان جاری کردند [illegible]
[illegible] ناگاه از آنجا برخواستند در میان خانه دست مبارک را بجانب مغرب [illegible] کرده [illegible] دست مبارک را بجانب [illegible] دیدیم
که در کف دست مبارک [illegible] ابری بود [illegible] آن ابر [illegible] بود [illegible] دیدیم که آن ابر [illegible] در میان خانه در آمد و بوی مشک [illegible]
بمشام ما رسید [illegible] آنحضرت خطاب بآن ابر [illegible] کرده فرمود که پایین آ [illegible] سلمان فارسی گوید که دیدیم
که آن ابر [illegible] پایین آمدن و بزبان فصیح میگفتند که اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و
[illegible] نبی کریم و بعد از [illegible] گفتند [illegible] و جانشین پیغمبر [illegible] بخلافت [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] آنگاه آن ابر [illegible] خانه [illegible] آنحضرت [illegible] بالای ابر نشستند [illegible]
[illegible] در مجلس نشسته بودیم بر بالای [illegible] ابر نشستیم و آنحضرت بر بالای [illegible] ابر نشستند و کلمات چند بر زبان معجز بیان جاری
کردند [illegible] آنگاه [illegible] فرمودند که [illegible] مغرب [illegible] ناگاه دیدیم که [illegible] بر آن ابر [illegible]
و ابر ما را [illegible] دیدیم که آنحضرت [illegible] در [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] آنگشتر [illegible]
[illegible] بر بالای کرسی نشسته بود [illegible] حضرت امام حسن علیه السلام عرض کرد که ای
پدر بزرگوار سلیمان علیه السلام را [illegible] و [illegible] بود [illegible] انگشتری [illegible] حضرت
شاه ولایت فرمودند که ای نور دیده من و ای فرزند [illegible] روی خداوند [illegible] زمین [illegible] برحمت خداوند

[illegible]

دستم [illegible] خداوند [illegible] زبان گویای او در میان [illegible] دست خدا [illegible] که از آن در
[illegible] رسیده [illegible] خداوند [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] آنگاه آنحضرت [illegible] انگشتری [illegible] آورد [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] فرمود که [illegible] خاتم سلیمان [illegible] اصحاب [illegible] سلمان گوید [illegible]
آن انگشتر [illegible] آنحضرت [illegible] فرمودند [illegible]
[illegible] حضرت امام حسن علیه السلام عرض کرد که یا امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] فرمود که ای [illegible] ای فرزند [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] بالای کرسی [illegible]
[illegible] از آنحضرت پرسیدیم که یا امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] سلمان گوید حضرت امام حسن علیه السلام
[illegible]
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود [illegible] باذن الله [illegible] سلمان گوید دیدیم
[illegible] حضرت امام حسن علیه السلام [illegible]
[illegible] دو رکعت نماز [illegible] تسبیح و تهلیل [illegible]
[illegible] اکنون [illegible]
[illegible] شاه ولایت [illegible] دو رکعت نماز [illegible]
[illegible] اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا
ولی الله و وصی رسوله [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

در این کوه چه پیش شد و این دو دکرمی هنید و دو آتشی هست که امیر ایشان مسلط شد و پس حضرت خطاب با امیر حما نمود و فرمود کرای امیر
در زیر این کوه فرود آی پس امیر بر دامنه کوه فرود آمد و ملاحظه یاجوج و ماجوج را نمود و صنف شان در دو کروه دیدیم صنفی بود که طول قامت ایشان
بیست ذرع بود و صنفی دیگر طول قامت ایشان صد ذرع و عرض ایشان به مقدار ربع و صنفی دیگر چنین بود که از بزرگی گوشهای ایشان یک
گوش را فرش و دیگری را لحاف می کردند پس آن حضرت به پیشه دیدیم که با امیرالمؤمنین حکام اینها کیست آن حضرت فرمود که حاکم این
جماعت که این کثرت می بینید هم ایشان همه مطیع و منقاد منند پس آن حضرت خطاب به امیر کرد و ما را کوه قاف رسانید کوهی دیدیم
از یاقوت سرخ که احاطه دنیا کرده بود ناگاه دیدیم که ملکی به صورت بنی آدم که موکل جبال کوه بود و حاضر شد و سلام بر امیرالمؤمنین
علیه السلام را داد و رخصت عرض مطلب از آن حضرت خواست آن حضرت فرمود که ای ملک مطلب خود را بیان کن تا اگر خود عرض میتوانم
ملک گفت یا امیرالمؤمنین تو امام بیان رطلقی پس آنچه مراد است آن حضرت فرمود که چه خواهی رخصت زیارت
برادر است از من خواهی و من سرا به اذن و فرمان الهی رخصت دادم پس دیدیم که آن ملک بسم الله الرحمن الرحیم گفته چند قدمی بر آن
و از نظر ما غایب شد و در آن کوه سیر کردیم تا آنکه رسیدیم به درختی عظیمی چون درخت اول برگ و بار و از اوراق آن امام حسن علیه السلام
هشتم اقرب از درخت پرسید که از اینها جه بیست و سیم پس علی امیرالمؤمنین که بر دو ضمیر آن هم را جمع کرد و اسلمان کوه بدیر شنیدیم
که آن درخت به زبان فصیح گفت یا محمد بدر ما علی اول اثنی عشر و من امام مفرش و عبادت خدا می کرد و پس از تسبیح و تحمید
الهی حاضر شد به درستی که اسرار الهی و از من بهره گرفت و از ما ابلی و هر سبزی من از بوی روح افزای بدر
چهل روز است که فیض نبرده و من خور او از من چاره گرفته از انجمن که با عالم بگریه و ار سفارش وی هر دو ام از انوار الناس و ارم که از درست
الناس نمائی که بدرستی که از فیض او محروم نسازد پس امیرالمؤمنین علیه السلام دست مبارک بر ساق درخت
کشیده فرمود که ای شامان شنیدیم که آن درخت گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله پس
گفت علی گواهی میدهم که تو ولی خدائی و امام متقی و وصی و جانشین حضرت رسالت هر که است اطاعت بر او ولایت تو
روز محشر بهشت و هر که تخلف از اطاعت تو ورزید هلاک گردد ناگاه آن درخت مرا بار داد و از ما به مساعت در زیر بود
بودیم از آن حضرت پرسیدیم که با امیرالمؤمنین الملک کسار رخصت کی نیک می رفت آن حضرت فرمود که من امروز از کوه و ظلمت کنم
کردم ملکی که موکل کوه ظلمت بود از من رخصت طلبید که زیارت این ملک نماید من بروی رخصت دادم و او به رخصت من از من رفت
کرد و این ملک نیز از من رخصت گرفت که باز دید نماید پرسیدیم که یا امیرالمؤمنین ملائکه اذن شما از مکان و محل خود حرکت
کنند آن حضرت فرمود که قسم به آن خداوندی که شما را همای سنون برافراشته که ملائکه بی اذن و رخصت ما از مکان و جای خود حرکت
نمیکنند بعد از آن ... ما بقدر چشم بهم زدنی به کره رسیدیم ... مقعد و ...

دست دا...

و منقاد رسید و بعد از من مطیع و فرمان بردار فرزندم امام حسن است و بعد از وی مطیع فرزندم حسین علیه السلام و بعد از وی مطیع فرزند
از اولاد حسین که نهم ایشان قائم آل محمد است پرسیدیم که با امیرالمؤمنین نام ملکی که موکل کوه قاف است چیست آن سرور فرمود که نامش
... پس عرض کردیم که یا امیرالمؤمنین ... درب ... ما را کدام وقت ... کوه ظلمت ... حضرت ... فرمود
که چشمها را ... پس ... چشمها را ... آن حضرت ... فرمود که چشمها را بکشائید چون چشم گشودیم خود را در ملک
دیگر ... دیدیم که ... آن حضرت فرمود که ... ملکوت عالم ... اطراف
...

...

مر ... اعتقاد ... مروی است ... لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ...

...

...

...

حسن علیه السلام ... گفت ایها العبد الصالح ... محمد ...

...

...

...

...

...

...

...

...

مبارک آنحضرت خود را بر خاک غلطانید و عرض کردیم که یا امیر المؤمنین این جوان که بود فرمود که سلیمان است پس نظر کردیم بر دست
وی انگشتری در دست وی بود آنگاه آنحضرت بالای سر سلیمان آمد و انگشتری که با خود داشت بر انگشت سلیمان کرد و گفت برخیز ای سلیمان
باذن و فرمان خداوندی که استخوانهای پوسیده را زنده کند ناگاه دیدیم که سلیمان حرکتی کرد و برخواست و گفت گواهی میدهم که خدای که مستحق
پرستش است یکیست و او را شریکی و انبازی نیست و گواهی میدهم که محمد بنده او و فرستاده اوست و خداوند عالم او را فرستاده برای هدایت
خلایق و ظاهر کرد دین حق را بر دینها [illegible] اگرچه مشرکان را این معنی کراهت باشد و گواهی میدهم
یا علی که تو وصی و جانشین حضرت پیغمبری و توئی راه یابنده و راه راست یافته [illegible] خداوند عالم [illegible]
که ملک و پادشاهی بمن ارزانی داشت که هیچ یک [illegible] چنین ملک و ملکی [illegible] پادشاه و ولایت [illegible] سلیمان
بود و ما [illegible] سلیمان [illegible] آنگاه آنحضرت [illegible] سلیمان [illegible] پرسیدیم که یا امیر المؤمنین
این مقام کوه قاف [illegible] آنحضرت فرمود که [illegible] پرسیدیم که یا امیر المؤمنین [illegible]
چیزی هست آنحضرت فرمود که [illegible] پرسیدیم که [illegible]
حضرت فرمود که [illegible] هفتصد حجاب [illegible] نور و هفتصد حجاب [illegible] ظلمت [illegible] پرسیدیم که یا امیر المؤمنین
آیا چگونه علم داری [illegible] آنحضرت فرمود که علم [illegible] بعد از حضرت رسالت [illegible]
چنین [illegible] ما [illegible] آسمانها [illegible]
مصطفی و مائیم علم [illegible] و مائیم [illegible] که چون [illegible] خداوند [illegible] دعای ایشان مستجاب
گردد و مائیم صاحب [illegible] که [illegible] تعلیم [illegible] ملائکه تسبیح و تهلیل
الهی را و مائیم کلمات [illegible] که چون [illegible] قبول [illegible]
[illegible] اسم اعظم [illegible]
[illegible] آسمانها [illegible] چون [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت فرمود [illegible]
چون [illegible]
بلند بود [illegible] پرسیدیم که یا امیر المؤمنین [illegible]
و این خلایق [illegible] آنحضرت فرمود که [illegible] قوم عاد [illegible]

گرفتار شدند با یان بخداوند عالم [illegible] در طرف مشرق [illegible] حضرت رسالت [illegible] ایشان
آمدم و علوم ایشان را [illegible] ایشان را [illegible] احوال ایشان مطلع
شوید [illegible] پرسیدیم که یا امیر المؤمنین [illegible] آنحضرت فرمود که
[illegible] آنحضرت [illegible] ایشان را دعوت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] دست مبارک [illegible]
[illegible] ایشان را دعوت [illegible] دیدیم که آنحضرت لبهای مبارک را حرکت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] یا امیر المؤمنین [illegible]
آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت فرمود که [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] حضرت خالق [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] مصطفی [illegible]
که یا امیر المؤمنین خداوند عالم [illegible]
[illegible] اللهم العن الجاحدین والمنکرین لاسرار علی والمرتابین [illegible] یوم الدین وضاعف علیهم [illegible]
وصلی الله علی محمد و علی و اولاده الطاهرین [illegible]
که جامع جمیع کمالات مصطفوی [illegible] خالق [illegible]
و [illegible] جمیع ملائکه [illegible] مقربان درگاه احدیت چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] آنحضرت [illegible] جبرئیل [illegible]
تعظیم [illegible] جبرئیل [illegible] رسول الله [illegible] حضرت [illegible]

پرسید که چگونه تعلیم ترا کرده جبرئیل گفت یا رسول الله وقتی که حضرت خالق بیچون مرا خلق نمود از من پرسید که تو کیستی و من
کیستم و نام تو چیست و نام من چیست در جواب رب الارباب متحیر ماندم مدتی در مقام عجز بودم که ناگاه جوانی حاضر شده در عالم نور مرا
تعلیم کرد که بگو توئی پروردگار جلیل و نام تو جمیل است و منم بنده ذلیل و نام من جبرئیل است یا رسول الله آن جوان این حق تعلیم من داد از حسب
حضرت رسالت پرسید که ای جبرئیل مدت عمر تو چند سال است جبرئیل گفت یا رسول الله من مدت عمر خود نمیدانم لیکن ستاره
که در هر سی هزار سال یکبار طلوع میکند من آن ستاره را سی هزار بار دیده‌ام و مدایح آنرا در این باب گفته‌اند؛ هر که غبطه ابداع یعنی جبرئیل را باهم
تعلیم ورزد کا طفل دبستان شمارند؛ و هر گاه خداوند عالم در شب معراج بزبان علی بن ابی طالب حق کلمات کرده با رسول خود کلام
نموده هر چند که هر کلمات [illegible] ختم قرآن نموده در کشف بی جهل [illegible] حاضر شوده با مومنان افطار نموده در گهواره بزبان عیسی تکلم نموده
چنانکه یکی از شعرا گفته؛ عیسی بود چو آمد در مهد سخن گفت؛ آن نطق و فصاحت که در بود علی بود؛ و با جمیع انبیا در باطن بوده با آنکه
جمعی که دیده ادراک ایشان از قدر خداوند [illegible] عاقلان بتوسط در رسالت [illegible] کشته و سبیل [illegible] عناد و الحاد و باصره [illegible] ایشان و الی
انوار [illegible] منکر کرامات و خوارق عادات و اسرار آن [illegible] کا [illegible] نموده با علی را چون خود [illegible] انگاشته اند و در [illegible]
بشری مثل خود قیاس کرده اند و اگر شنوند که علی بن ابی طالب در یک آن بر کتاب که [illegible] ختم قرآن میشود را [illegible] انکار نمایند که چگونه
ممکن باشد که کسی در قدر چشم بر هم زدن تلاوت قرآن تواند نمود با فاقلنا انا [illegible] الاکبر که در خود کلام ناطق بوده و اگر [illegible] ایشان
رسد که امیرالمومنین در وقت افطار در [illegible] جا حاضر شده و با همه افطار کرده [illegible] انکار [illegible] معجزه [illegible]
انداز [illegible] فاقلنا انا الاکبر [illegible] ان [illegible] الارض بوده و با [illegible] که جبرئیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل در یک [illegible]
بعد جا و همه مکان که خواهند حاضر شوند با وجود آنکه خادم آنحضرت [illegible] و [illegible] الکبری را [illegible] انکار [illegible]
که در [illegible] العالمین در چند [illegible] جا حاضر شوده [illegible] دشمن [illegible] باشد که [illegible]
بلاد و بقاع روی زمین حاضر تواند شد [illegible] در وقت [illegible] او [illegible] باشد [illegible] کفره معاندین و منکرین [illegible] علی [illegible]
کرده‌ای که [illegible] و افعال او را [illegible] شمارند با [illegible] آنحضرت را [illegible] اند و شنیده اند که [illegible] خود کرده [illegible]
جسمانیت [illegible] نمایند [illegible] نموده [illegible] خود [illegible] مناقب [illegible]
[illegible] نموده [illegible] که [illegible] اسرار آن امام ابرار البدر [illegible] باشد که [illegible]
[illegible] که ازین [illegible] نمره [illegible] ازین قوم انکار و عناد ظاهر شود [illegible] طاهر اظهار تشیع نمایند لیکن
در باطن کافر و منکر چگونه کافر نباشد [illegible] کرامات و کشف و خوارق عادات از مشایخ با [illegible]
[illegible] است [illegible] کرده اند و در [illegible] ضلالت [illegible] الحاد [illegible] میکنند و تصدیق [illegible]

ملارادوجی الدین

ملا را دو محی الدین [illegible] کافر [illegible] و جلال الدین رومی باطل [illegible] بایزید بسطامی [illegible] حسین بن منصور حلاج [illegible]
[illegible] الحسینی [illegible] را و علی [illegible] [illegible] را و محمود [illegible] مشایخ [illegible] ابنا [illegible]
که در [illegible] عالم [illegible] صاحب [illegible] خوارق عادات [illegible] که با اسرار کرامات امیرالمومنین و
و امام المتقین [illegible] ذوالفقار [illegible] رسیده [illegible] کشته [illegible] اسداللهی [illegible]
کرسی [illegible] العالمین [illegible] البواب [illegible] عقلهای [illegible] ایات خوارق عادات حضرت
رسالت [illegible] اسرار علی لازم [illegible] محمد و علی [illegible] بوده [illegible] پیغمبر [illegible]
خلقنا من نور واحد و من اصل واحد و من طین واحد و من شجرة واحدة یعنی من و علی از جهت خلقت [illegible] نور و از یک اصل و از یک خاک
[illegible] مصطفی و علی [illegible] مشکوة [illegible] اشارت نموده [illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] مرتضی [illegible] روح [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] اسرار
[illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] ولایت
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود [illegible] صاحب الوحی و علی صاحب الالهام [illegible] الهام [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] پیغمبر فرمود که خداوند عالم [illegible] علی بن ابیطالب [illegible] علم [illegible] علی [illegible]
[illegible] علی [illegible] سلسبیل [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] عباس [illegible] پیغمبر [illegible] خداوند عالم [illegible] علی بن ابیطالب [illegible]
[illegible] سلسبیل [illegible] علی [illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] خداوند عالم
[illegible] محمد [illegible]
[illegible] علی بن ابیطالب [illegible] در مقام
کلام [illegible] عباس [illegible] یا رسول الله خداوند عالم [illegible] کلام [illegible]

کرمن علی را وصی و وزیر و خلیفه تو کردانید بعد از معراج تو او را اعلام کن علی را اینکه کلام ترا بشنود من علی را از این پیغام اعلام کردم
پس حق جل و علا بودم علی گفت قبول کردم و فرمان بردارم بعد از آن حضرت امیر مسرور شد تا آنکه بیرون آمد و علی بن ابی طالب السلام
کسند ملائکه فرمان ملک متعال را بتقدیم رسانیدند امیر المؤمنین را در سلام همه تقرر آمدند و هیچ ملکی که با این امر قیام ننموده باشد تا آنکه
هیچ گروهی از ایشان نکرد مگر آنکه مرا از هیبت میدانند و میگفتند یا محمد ملائکه معرفت ساحت این شاهان اندکه خداوند عالم ترا خلیفه تو ساخته
در ربیدم ... کرسی ... از جبرئیل پرسیدم از حال اینها جبرئیل گفت طلب این مبنا باشد که نظر کنند که جانب
بن ابی طالب پس الا آنکه ازین باشند در نظر آمد ... علی بن ابی طالب چون از معراج برگشتم خبر این امیر المؤمنین را از اجمال اخبار
نمودم او نیز تمام حالات که این اخبار مسموع داشتم که من هیچ جا از بالا قدم ننهادم الا که او واقف بود و از آن ابن عباس که بدو عرض کردم
که یا رسول الله مرا وصیتی فرما فرمود که دست محبت علی بن ابی طالب دیگر باره گفتم یا رسول الله وصیتی فرما آنحضرت فرمود که لازم است
بر تو که دست از محبت علی بن ابی طالب بازنداری زیرا که ایمان محبت علی است و کفر دشمنی علی ای ابن عباس هر جا که علی میل کند تو میل کن که حق
که خداوند عالم از تو خوشنود باشد ... هر که اجتناب کند از نفس الامیر ... هر که اجتناب کند ... در حدیث دیگر از امیر المؤمنین
مرویست که نزلونا عن الربوبیة ثم قولوا فینا ما استطعتم فان البحر لا ینزف وسر الغیب لا یعرف و کلمة الله لا توصف یعنی ما را از مرتبه
ربوبیت پایین باید داشت و بعد از آن آنچه استطاعت آن باشد که علم و عرفان شما بآن راه برده باشد در باره ما بگوئید که دریای اسرار
آخر نشود و اسرار غیب الا نسبته تعبیر نشود و کلمه خدا با وصف در نمی آید و در حدیث دیگر از سلسله علیه مصطفویه مرویست که ما را حقیقتا حالات
که نظر با کمالات مبانه با حقیقتا فرقی نیست و ما وجود را کمالات او داده است یعنی واجب الوجود و خالق الاشیاست و ما ایم یعنی ممکن
الوجود و مخلوق او ایم و در حدیث دیگر از اهل بیت رسالت منقولست که فرمودند نحن اسرار الله المودعة فی الهیاکل البشریة یعنی ما
سرهای خداییم که بامانت اودر هیکل بشری گذاشته پس جای که امانت او در مکانی که رود اهتمت شده بار کشتی و تعلقی نباشد انوار الهیه
و اسرار ربانیه ظهور در قالبهای جسمانی تعلق ننموده او کفره و منکرین اهل بیت رسالت و شاه ولایت را تا اینکه قرآن مجید است پس
چنانکه معجزه الهی بود که بحضرت رسالت پناهی نازل شده همچنین شاه ولایت که کتاب مبین بود صاحب اسرار که بشر عاجز بود از امثال
وی باشد بلکه از شاه ولایت بود و تعلیم او قرآن خاطر نشان بندگان نشدی قرآن مجید شبهای ربع حسرت از خلایق نمودی
و اگر علی بن ابی طالب باعتراف روایت او شمس برده زنده نمود اندکی چنانکه در حدیث صحیح در کتاب کافی مسطورست که شخص از بنی مخزوم که
اندک نسبت با علی انسر در داشت بمیرد آنحضرت آمده اظهار اندوه نمود بسیار بر فوت برادر خود بنمود که آنسرور برای تسکین خاطر او باتفاق
آنشخص بکنار قبر برادرش حاضر شد و کلامی بر زبان معجز بیان جاری کرده اند دو پای مبارک بر قبر وی زده قبر وی شق شد آن مرده
سر از خاک برداشت و به آنحضرت سلام داده بزبانی عجمی تکلم کرد آنسرور پرسید که چرا تغیر لهجه تو شده و حال آنکه از عربان بودی آن مرد گفت

بالامیر المؤمنین

بالامیر المؤمنین سبب تغیر لهجه من اینست که من بر طریق ابو بکر و عمر و عثمان از دنیا رفتم زبان مرا بر کرده زبان عجم پس صحیح آنکه از هیبت و جلال
او نکابند و احادیث منکرند و اکرام اسرار و کرامات شاه ولایت نقل کرده اند سند و احمد دانسته را انکار شک کرده شد
اهل ضلال و جهل نموده مستحق جهنم و عذاب به کمال گردند و چگونه منکر اسرار او توان شد و حال آنکه خداوند عالم جبرئیل امر نمود که بر سبیل
کرامت احب علیا فاحبوه و محبی یعنی من پروردگار عالم علی بن ابی طالب را دوست میدارم شما که ملائکه اید دوست دارید علی را
هرکسی من دوستی که خداوند عالم برای تعظیم وی کوید که عبادت نماید چنانکه در حدیث صحیح از ابن عباس مرویست که روزی آنحضرت
رسالت که ارباب عصمت و طهارت فاطمه و حسنین و شاه ولایت در منزل آنسرور بودند ناگاه جبرئیل نازل شد برای او شنیدن بعد از آنکه
حاضر شده آنحضرت او شنید عزوجل بدست امام حسن داد آنحضرت تبرک او شنید آنحضرت مسرور شد که عنبری باشد که ...
بار دیگر بعد از آن حضرت سید الشهدا از آن آب شنید دادند حضرت رسالت پناه گفتند ناگاه حضرت سیده النساء فاطمه اراده کرد
او شنید و همچنین آنسرور شنید و اخر از همه شاه ولایت آب شنید حضرت رسالت برای تعظیم سجده افتاد و ملائکه را امر بتعظیم نمود
بسلام آمده عرض کردند یا رسول الله چون فاطمه و حسنین شنیدند نگفتند و برای علی سجده کردی آنحضرت فرمود که در هنگامی که او شنید
فاطمه و حسنین جبرئیل علیه السلام شنیدند که من نیز تهنیت گفتم و چون علی بن ابی طالب آب شنید خداوند عالم فرمود که
تعظیم نما یا محمد علی را یعنی اورا برای دوستی و محبت من سجده کن انکه بر من آمد خداوند عالم بر علی بن
ابی طالب ... سجده افتادم بنابراین که چگونه شود که ... عقلا و جمیع اهل علی بن ابی طالب حال آنکه حضرت رسالت فرموده
که یا علی محبت ترا با محبت خدا و مصطفی ... دشمنی ترا با دشمنی خدا و مصطفی ... و در حدیث دیگر آنحضرت فرموده
که اگر محبت مسلمانان ... زمین و ... بر ... علی بن ابی طالب ... راجح آید و در روز خندق فرمود که تجلی
ایمان کل ... بر روز خندق ... محمد ... اعمال امت من ... علی بن ابی طالب ... روز خندق
عمرو بن عبدود ... اسلام ... علی بن ابی طالب ... بیکند ... نفاق و زکام نفاق ...
منکر ... شده ... علی ... فرمان ... قرآن ...
که شنید ... قوت ... عاجز بود
چنانکه ... حضرت رسالت آنحضرت ... جمال
مصطفی ... آنحضرت ... صفیه ... یا رسول الله چون علی بن
ابی طالب ... قلعه ... سید ... جهان ... قلعه ... افتاد و من ... افتاد
سر ... در حدیث دیگر مرویست که در روز جنگ ... خیبر ...

هر حضرت رسالت آن ناشد با تعجب تمام حضرت رسالت صلعم فرمود که ای جبرئیل از چه چیز تعجب داری جبرئیل گفت یا رسول الله شنیدم که گوینده
در صوامع ملکوت و عالم قدس و لاهوت متکلم بدین کلام بود که لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار لیکن تعجب از غیب گوینده ان گو
سی از جانب حق خداوند عالم مامور شدم که جمیع شهرهای قوم لوط را از طبقه هفتم زمین بالای بکشم چون بر بردارم و بلند کردم که برکنم
سانم ناگاه بر حق خداوند عالم بر شهرهای ایشان نازل شدم شهرهای ایشان را از طبقه هفتم زمین بر بریدم و بلند کردم شنیدم از غیب که صدای
هر شی صدای خروس و گریه اطفال ایشان را شنیدم بر ایشان شهرهای ایشان بر من گران شد و بر سکی نکرد لیکن امروز که
علی بن ابی طالب ذو الفقار حمایل کرده از بر حرب رفت و او را دو نیم کرد و ذو الفقار شش انگشت در زمین کرده خداوند عالم مرا امر فرمود که پر حمایل
خود را در طبقه هفتم زمین زیر قائمه شمشیر او در آورم تا انگه فوری که حامل زمین است دو نیم نشود که زمین با اهلش سرنگون شود من
سنگینی شمشیر علی را زیاده بر سنگینی شهرهای قوم لوط ادراک کردم با آنکه اسرافیل و میکائیل در طبقه هوا نگاه داشتی بازوی مبارک مسکه زند
و سنگینی شمشیر آنحضرت از راه عداوت و خشم بود که بر دشمنان خدا داشت چنانکه در حدیث صحیح مرویست از حضرت صادق ع
که چون امیر المومنین علیه السلام عمر و را کشت ذو الفقار را بحضرت امام حسن علیه السلام داد و گفت این را بمادر خود ده که بشوید چون او
کرد آنجناب شمشیر را در مبارکش نقطه از خون مانده بود که پاک نشده بود حضرت امیر فرمود که مگر این شمشیر را فاطمه زهرا نشسته بود حضرت
امام حسن علیه السلام فرمود که بلی او شسته است حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که این نقطه خون چیست حضرت رسالت فرمود که
باعث از ذو الفقار پرسش جواب تو گوید پس آنحضرت ذو الفقار را حرکت داد و گفت فاطمه زهرا ترا از خون این حربی پاک نشسته است
ذو الفقار بقدرت خداوند جبار بسخن آمده گفت بلی مرا شسته است لیکن چون تو کشتی کسی را که ملائکه را دشمن تر از عمرو دشمن نداشتند
پس پروردگار من امر کرد که این نقطه را از خون او بیاشامم و بهره من از آن باشد میدان خون او هست که هر گاه مرا از نیام بکشی نظر
ملائکه بر این نقطه می افتند بر تو صلوات میفرستند چشم من بر دشمنان خدا زیاده میشود تا کفره و معاندان و منافقان امثال این ایشان
از قوت بشری شمارند چگونه قوت بشری بر امثال این افعال اکتفا نماید مگر قدرت صمدانی و قوت ید الله پشت و بازوی
شاه ولایت و سر حلقه سلسله شجاعت بود که در اکثر فتح رسالت ناب قلع باب خیبر فرمود چگونه انکار توان نمود اسرار کسی که شجاع
جلال کبریای ملکوتی و شرف زمین و آسمان باشد و خزینه دار علوم الهی و مفتاح گنجینه علوم و اسرار نامتناهی باشد که انگشت زمین
مطیع و منقاد او باشد و با آسمان و زمین مکالمه نماید چنانکه در حدیث صحیح وارد شده که اسما بنت عمیس گوید شنیدم از فاطمه زهرا
علیها السلام که میفرمود شبی که علی بن ابی طالب مرا زفاف کرد آن شب شنیدم که زمین با او سخن میگفت من ترسیدم که چه چیز میگوید فرمود شنیدم
زمین را که با وی حدیث میکرد و او با زمین سخن میگفت صباح بر خواستم ترسان تمام این خبر را بپدر بزرگوار خود حضرت رسالت
عرض کردم آنحضرت بسجده در آمد و چون سر از سجده بر داشت فرمود که ای فاطمه بشارت باد ترا بپاکی نسل که خداوند عالم شوهر ترا تفضیل

الطاهر الطیب

شهادت بر سایر خلق داد و گرد زمین گرد جمیع اخبار را بوی بگوید و بانچه حادث شود و بر زمین از شرق و غرب بداند الا الاعلام نماید و حکومت
انکار توان نمود اسرار کسی که بزرگی مناقب کشف نماید شنیدن فضایل خداوند عالم جمیع کتب حاضر گشته چنانکه در حدیث صحیح مرویست که کرد
کند فضیلت را از فضایل علی بن ابی طالب خداوند عالم بخشد هر گناهی را که بیرون آن کسب کرده و هر که گوش دهد بر فضیلت علی بن ابی طالب
خداوند عالم بخشد گناهان او را که بگوش کسب کرده پس حجت کرد بنده بعد بر شان بکمال الجواهر محبت اهل بیت رسالت بیان داشته
که منکران و حاسدان مناقب و اسرار آن مرکز دایره ولایت قطب فلک خلافت گنجینه اسرار علوم نبی نهایت است شاید بار گاه و
امیر المومنین شاه ولایت از کوردلی و حجود کورانه تیجه اشجار ضلالت و شقاوت بنده و تخم بی حاصل شود و از بی فرزند بعقیده
و مع جمهور را الطاف انوار الهی گوش شده و راه ظفر رابی سپاری شعله گاه و درد درگاه باحضرت مرتضوی باو بند اللهم العن المبغضین
والجاحدین والمعاندین لامیر المومنین و ضاعف علیهم عذابک بحق لا الا بعد این آمین یا رب العالمین عقیده در بیان عجب قبیله
و منزلت عظیم امیر المومنین علیه السلام که ممتاز گردید بشرف تزویج فاطمه علیها السلام بدانکه شاه ولایت را در تزویج فاطمه علیها السلام مناقب کثیره
که احدی بر او در آن شریک نیست و دخلی نیست اول انکه ولی این تزویج جناب احدیت الهی بود که در عالم اسمانها بوقوع پیوسته دوم انکه در این
عقد و نکاح جبرئیل ما بین ملک جلیل خطبه فرمود سوم انکه شهود عقد ملائکه ملا اعلی بود چهارم انکه درخت طوبی در بهشت حلل از نور بر حور
نثار نمود پنجم انکه خداوند عالم امیر المومنین و فاطمه را نور خواند ششم انکه آنحضرت را از مال دنیا جز زرهی و مقداری شمشیر و ... تزویج آن
حضرت فاطمه زهرا بر کسی که خاطره رضا داده مسلم دار نمود چنانکه در مناقب ابن شهر آشوب از ام سلمه و سلمان و امیر المومنین علیه السلام
روایت کرده که چون فاطمه زهرا علیها السلام بحد زنان رسید اکابر قریش که اهل فضل و سابق در اسلام و شرف و حسب و مال داشتند
تمام نموده بخطبه و خواستن آن معصومه هر گاه که یکی از قریش این سخن را بعرض حضرت رسالت میرسانید روی مبارک آنحضرت
را اعراض مینمود تا گاهی که او گمان میکرد که آنحضرت از وی در خشم است یا در باره وی وحی از آسمان ورود یافته تا انکه ابی بکر و عمر
نمودند خطبه آن معصومه را آنحضرت فرمود که ای ابی بکر امر نکاح فاطمه در دست پروردگار است و عمر نیز خطبه کرد و این جواب شنیدند تا انکه
روزی ایشان با سعد بن معاذ انصاری حکایت فاطمه علیها السلام گفتند که اشراف عرب او را از پیغمبر طلب کردند پیغمبر فرمود که این امر
در دست پروردگار است بعید که خواهد تزویج کند علی بن ابی طالب این باب در حضرت رسالت چیزی نگفته و با جهان هیچ بهتر که مانع
او چیزی است غیر از انکه چیزی در دست ندارد ابی بکر گفت مع جهان هم اگر حضرت رسالت فاطمه را برای علی حبس کرده باشد بعد از آن
ابو بکر با عمر و سعد بن معاذ گفت بر شما برویم و او را بر این عمل بگوییم که اقدام نماید و بخواستن فاطمه اگر در دست چیزی ندارد ما امداد و معاونت
کنیم او سعد گفت که توفیق رفیق باشد سلمان گوید که ایشان از مسجد بیرون رفتند و در منزل علی امیر المومنین را تفحص کردند
نیافتند معلوم کردند که در نخلستان یکی از انصار را آب میداده و با جرت آنجا رفتند چون امیر المومنین ایشان را دید فرمود که چکار

آمده اید و حاجتی داری حاجت خود بگوی گفت یا ابا الحسن هیچ خصلتی از خصال خیر نمانده که در تو زیاده از دیگران نباشد و منزلت تو بر رسول معلوم
از قرابت و صحبت سابقه و اشراف و اکابر قریش فاطمه را از آنحضرت خواستگاری نمودند آنحضرت رد فرمود و گفت اختیار فاطمه با پروردگار
من است چه مانع است ترا که فاطمه را از رسول خطبه نمائی و من چنان میدانم که حق سبحانه او را از برای تو نگاه داشته است و فرمود که
ای ابا بکر مرا امری که از آن غافل بودم بیدار ساختی والله که فاطمه مرغوب من است لیکن معنی ندارد که از فاقه کسی از مثال ما کم
انگارد مانع جهت کردن است ای ابو بکر خجالت میکشم گفت یا ابا الحسن دنیا و مافیها نزد خدا و رسول آن حکم کرد و او را از زمین بر خیز و بعد از آن
امیر المؤمنین علیه السلام متوجه منزل شریف شده جامه کهنه پوشیده بجانب پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد در آن وقت حضرت رسالت در منزل
ام سلمه بود امیر المؤمنین هم در خانه ام سلمه گفت کیست که در خانه میزند گفت امیر المؤمنین گفت بگو بیاید که حضرت رسالت فرمود
که ای ام سلمه برای او در بگشا و بگو که باندرون در آید که این مردیست که دوست میدارد او را خدا و رسول و او دوست میدارد خدا و رسول را
ام سلمه گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله این چه کسیست که ندیده او را در باره او این نوع کلام میگوئی آنحضرت فرمود که خاموش
باش ای ام سلمه این مرد برادر و پسر عم من است ام سلمه گوید که من بشتاب برخواستم که نزدیک بود که [illegible]
من بیچیده سر برآرم و در گشودم ناگاه گفت که منم علی بن ابیطالب ام سلمه گوید قسم بخدا که در باندرون نیامد وقتی که من در گشودم
کرمن رجوع کردم بعد از آن داخل خانه شده گفت السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته آنحضرت فرمود که و علیک السلام یا ابا الحسن
بنشین ام سلمه گوید که امیر المؤمنین نشست پیش رسول الله و سر بزیر افکنده گویا که حاجتی داشت و شرم میکرد که اظهار
سازد آنحضرت دانست که امیر المؤمنین را چه کار آمده فرمود یا ابا الحسن من چنان می بینم که حاجتی داری حاجت خود را بگوی و آنچه
در دل داری اظهار کن که حاجت تو روا است امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که فدای تو باد پدر و مادرم معلوم است که تو فرا گرفتی مرا از عم خود
ابی طالب و از فاطمه بنت اسد و من طفل بودم و مرا تربیت فرمودی و تادیب نمودی و از غذای خود می
خورانیدی و تو مرا از پدر و مادر مهربان تر بودی والله که تو هدایت کرده [illegible]
که پشت و پناه و ذخیره من در دنیا و آخرت توئی میخواهم که حق سبحانه و تعالی بازوی مرا بتو محکم سازد و میخواهم که مرا خانه و زوجه باشد که مرا
بان تسکین رسد اکنون آمده ام رغبت تمام دارم در خواستن دختر تو فاطمه را با تحفه من در معرض قبول افتد ام سلمه گوید دیدم
روی مبارک آنحضرت درخشان و نورانی شد از فرح و شادی بعد از آن در روی علی خندید و گفت یا امیر المؤمنین هیچ چیزی با تو هست
که من او را بتو دهم امیر المؤمنین گفت فدای تو باد پدر و مادرم چنانکه حالی من بر تو مخفی نیست همین شمشیر است و زره و شتری که بان
آبکشی و شتر او را از هیچ چیزی ندارم آنحضرت فرمود که یا علی شمشیر را از شمشیر لابد است که در راه خدا با دشمنان او جهاد نمائی و شتر را در کار است
که نخلستان خود و اهل خود را بان آب دهی و در سفر حاجت با رکشی یا علی دختر خود فاطمه را بتو دادم بان زره که داری یا ابا الحسن راضی شدی گوید

کرنکه کفت

کشته گفت نعم فداک ابی و امی یا رسول الله آنگاه مرا مسرور و خوشحال کردی تو را ایم فرخنده و حال فرخنده در دل مبارک مرا تو ای بال بودی و در و در حمت
فرستاده بر تو آنگاه آنحضرت فرمود که یا علی بشارت باد ترا که خداوند عالم فاطمه را بر تو عقد کرده در عالم آسمانها پیش از آنکه من ترا با او
عقد کنم در زمین بدانکه پیش از حبرئیل ملکی بر من نازل شد از آسمان با روهای مختلف و طیب که مثل آن ندیده بودم و بمن گفت
السلام علیک و رحمة الله و برکاته بشارت باد ترا ای محمد با جمع شمل و پاکی نسل تو پرسیدم که تو چه ملکی گفت من محمود نام دارم موکل بر بیت
و من از ملائکه موکل بر جویم از خداوند عالم در خواستم که اذن فرماید که این بشارت بر تو رسانم و اینک حبرئیل بر اثر من می آید که اخبار کند ترا
باین امر جلیل برای کرامت تو در نزد ملک جلیل هنوز این کلام تمام نشده بود که حبرئیل نازل شد گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته
یا محمد و حریری سفیدی از حریر بهای بهشت بنزد آنحضرت بر زمین گذاشت و در آن حریر دو سطر نوشته بود گفتم ای حبیب
این چه حریر است و این چه خطوط است حبرئیل گفت یا محمد حق جل و علا نظر رحمت انداخت بر زمین ترا اختیار نمود در رسالت
در میان خلقان مبعوث گردانید و مرتبه دوم نظر کرد در زمین برای تو اختیار نمود کسی را که برادر تو و وزیر و صاحب ... تو
و داماد تو باشد فرمود دختر خود را بزنی باو ده گفتم ای حبرئیل این کدام مرد است گفت برادر تو در دنیا و ابن عم تو در نسب
علی بن ابیطالب خداوند عالم امر فرموده بهشت که خود را بیاراید و درخت طوبی را فرمان داد که بار حلل و حلی و زیورها کرد بهشت بار آورد
و حور العین را فرمود که خود را آرایش دهند و امر فرمود ملائکه را که جمع شوند در آسمان چهارم در نزد بیت المعمور و در جای که در راه منبری بود از نور کرامه
بر او خطبه فرموده بود و در روز عرض آسمانها و ملائکه بر خداوند عالم وحی فرستاد بملکی از ملائکه حجب که او را راحیل میگویند که بر آن منبر
رود و حمد و ثنای لایق بر وجه تمام برای حضرت خالق بتقدیم رساند و او ملکیست که در میان ملائکه از روی بلاغت و منطق و فصاحت از او
لغت فصیحتر نیست راحیل بر منبر رفت و زبان بحمد و ثنای ملک منان گشوده و انواع ستایش بر وجه لایق فرمود و اهل آسمانها از آن
مسرور و شادمان شدند بعد از آن حبرئیل گفت که خداوند عالم این عقد نکاح را بمن رجوع کرده فرموده که من عقد کرده ام محبوبه خود فاطمه
حبیبه محمد بر بنده خود علی بن ابیطالب پس ای حبرئیل تو در حضور ملائکه عقد کن من او را بعلی عقد کردم و جمیع ملائکه ملا اعلی را بر آن
گواه گرفتم و شهادت ایشان در این حریر نوشته که من خداوند عالم ترا امر کرده که عرض کنم آن احوال را بر تو و آن را مهر کنم بمهر مشک و بمهر ازرق
بر رضوان و حوران و ملائکه در بهشت تمام حاضر شدند بر تزویج علی و فاطمه حق سبحانه امر فرمود درخت طوبی که بار خود را از حلل و حلی و زیور نثار کند و ملائکه
و حور العین آنرا برچیدند و بان مباهات و فخر کنند تا روز قیامت پس حبرئیل فرستاد که علی بر آنحضرت نازل شد و گفت یا رسول الله این فرمان خدا است در
بهشت پس حبرئیل گفت یا محمد حق سبحانه امر فرموده مرا که بتو برسانم که تو تزویج کنی فاطمه را بعلی در زمین چنانکه من عقد کردم او را بعلی علیه السلام
این بشارت و این امر او بود که بر رسول رسید علی طاهر که نام علی و فاطمه باو در فرزند بعد از آن حضرت رسالت فرمود که یا علی بخدا قسم که هنوز ملکی از نزد
من بیرون نرفته بود که تو در زدی اکنون من بتو میرسانم امر پروردگار خود را برو یا علی پیش از من که من هم برابر تو میآیم مسجد و میان

خلایق عقد شما را صورت بستم بفضل شما اکرم کرم چشم خوبان روشن شود و چشم [illegible] امیرالمؤمنین ع فرمود که پس جبرئیل

تمام تر بود از نزد رسول الله بیرون آمدم و از فرح و شادی عقل خود را [illegible] کم کردم بعضی از اصحاب [illegible] گفتند حال تو چیست گفتم پیغمبر

فاطمه را بمن داد و اخبار فرمود مرا که حق تعالی او را تزویج داده در آسمان اینک رسول الله از جانب من می آید در حضور مردمان این امر را ظاهر سازد

آنها خوشحال گشتند با من بازگشتند بمسجد [illegible] ایستادیم تا آنحضرت ملحق شد و انور روی مبارکش از فرح و شادی درخشان بود فرمود

که ای بلال حاضر کن مهاجر و انصار را [illegible] چون بلال بامر پیغمبر ملک تعالی مهاجر و انصار را حاضر کرد [illegible] آنحضرت بالای منبر رفت و حمد و ثنای

معبود بتقدیم رسانید و فرمود که ای گروه مردمان اینک جبرئیل [illegible] آمد مرا خبر داد از حضرت عزت که ملائکه را جمع فرمود در بیت المعمور

و همه را گواه گرفت [illegible] فاطمه را [illegible] بنده خود علی بن ابیطالب [illegible] و مرا امر کرد [illegible] شما [illegible] حاضر کردم

بعد از آن آنحضرت [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] فرمود [illegible] یا علی [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] حمد و ثنای الهی و صلوات

[illegible] و گفت الحمد لله شکرا لانعمه و ایادیه ولا اله الا الله شهادة تبلغه و ترضیه و صلی الله علی محمد صلوة تزلفه و تحظیه و النکاح

مما امر الله عز و جل به و رضیه و مجلسنا هذا مما قضاه الله و رضیه بعد از آن گفت که حضرت رسالت تزویج فرموده دختر خود را به

[illegible] و این زره من [illegible] من باین رضا داده ام [illegible] آنحضرت [illegible] گواه شوید [illegible] گفتند که خداوند عالم

[illegible] مبارک گرداند [illegible] حضرت رسالت [illegible] فرمود [illegible]

[illegible] حضرت رسالت [illegible] فرمود که یا علی اکنون زره خود را [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین ع فرمود که من [illegible]

[illegible] عثمان [illegible] یا ابا الحسن [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] فرمود [illegible]

[illegible] سلمان [illegible] بلال [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت رسالت [illegible]

بعد از آن [illegible] آسمان [illegible] امیرالمؤمنین ع

فرمود که آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] یا ابا الحسن [illegible]

زنان عالم را

زنان عالم را بتو تزویج کرده ام تا بعد از [illegible] من عقیل [illegible] من و گفت ای برادر من [illegible]

برای تزویج تو با فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و [illegible] برادر [illegible] از [illegible] فاطمه را [illegible]

[illegible] گفتم ای برادر من [illegible]

[illegible] از آنحضرت [illegible] و ابن [illegible] آنحضرت [illegible]

منزل رسول الله [illegible] ام ایمن [illegible] آنحضرت [illegible] گفتیم [illegible]

[illegible] زنان [illegible] ام ایمن [illegible] ام سلمه [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] یا رسول الله [illegible] فاطمه [illegible]

ام ایمن [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] ام سلمه [illegible] یا رسول

[illegible] حق سبحانه و تعالی [illegible]

[illegible] رسول الله علی بن ابیطالب [illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] آنحضرت فرمود که ای ام سلمه [illegible] یا رسول الله

[illegible] ام ایمن [illegible] آنحضرت [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام

[illegible] ام ایمن [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] آنحضرت

[illegible] آنحضرت [illegible] یا علی [illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] یا علی [illegible]

[illegible] بعد از آن آنحضرت [illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] آنحضرت [illegible] رسول الله

[illegible] یا علی [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

که جمعی کثیری اند [illegible] طلب [illegible] بر سر سفره ماندند و گفت ده کس از ایشان به پاره طعام بخورند و بیرون روند بعد از آن
ده کس دیگر تا تمام شود من این چنین کردم و هیچ از آن کم نشد و تمام قصد کس از زن و مرد از آن طعام خوردند به برکت دست
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بعد از این رسول الله فاطمه و امیرالمؤمنین را نزد خود طلبیده دست راست امیرالمؤمنین را گرفته
و دست چپ فاطمه را بر سینه مبارک خود نهاده و میان چشم هر دو را بوسید و فاطمه و علی را بهم سپرده فرمود که ای علی نیکو همسر
تو خوب همسر است فاطمه برای [illegible] آورده گفت ای فاطمه شوهر تو نیکو شوهر است بعد از آن [illegible] فاطمه را بخانه [illegible]
داده بود حاضر گشتند [illegible] جبرئیل و میکائیل و اسرافیل نازل شدند با هفتاد هزار فرشته [illegible] فاطمه [illegible]
در [illegible] جبرئیل [illegible] اسرافیل [illegible] میکائیل و رسول الله جامه [illegible] جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل [illegible] آسمان [illegible] مشغول بودند [illegible] آنحضرت
فاطمه و امیرالمؤمنین را [illegible] بیرون رفت [illegible] گفت [illegible]
[illegible] شما [illegible] و اسماء [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] فرمود که بعد از آن [illegible] آنحضرت [illegible] صباح روز چهارم [illegible] اسماء بنت
عمیس [illegible] گفت [illegible]
ده کس [illegible] احوال [illegible]
[illegible] فرمود که ای اسماء [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
و فاطمه [illegible] کلام [illegible] آنحضرت فرمود که [illegible]
من [illegible] آنحضرت [illegible] فرمود [illegible]
مادر [illegible] آنحضرت [illegible] بعد از آن فرمود
که ای علی [illegible] فرمود که ای علی [illegible]
من این چنین کردم بعد از آن [illegible] فرمود که خدای تعالی [illegible]
آب [illegible] طلبید [illegible] فاطمه [illegible] فرمود که ای علی [illegible] فاطمه [illegible]
کرد گفت ای فاطمه [illegible] شوهر [illegible]
طلبش [illegible] آنحضرت [illegible] فرمود که ای دختر [illegible]
و [illegible] شوهر [illegible] بود [illegible] دختر [illegible]

[illegible] بهارلو

پدر او [illegible] بود [illegible] مسلمان [illegible] شوهر [illegible]
[illegible] علم [illegible] دختر من [illegible] حق [illegible]
شوهر [illegible] دختر من [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] گفت [illegible]
[illegible] رسول الله فرمود [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن یوسف [illegible] اسماء بنت عمیس [illegible]
[illegible] جعفر [illegible] اسماء بنت عمیس [illegible] حمزة بن عبدالمطلب [illegible] اسماء [illegible]
فاطمه [illegible] اسماء بنت [illegible] اسماء بنت عمیس [illegible]
[illegible] اسماء [illegible] اسماء بنت عمیس [illegible] والله اعلم [illegible]
فاطمه [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible] عالم [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] یوم الحساب [illegible] امیرالمؤمنین یوم [illegible]
من [illegible] خاتم النبیین [illegible] المحجلین والائمة الطاهرین [illegible] رسول [illegible]
علیهم صلوات الله فی المشارق والمغارب [illegible] ولایت [illegible] عالم [illegible]
او [illegible] فاطمه [illegible] صفات [illegible]
[illegible] ذات [illegible] صفات [illegible]
[illegible] عبادات [illegible] ظاهر و باطن [illegible]
[illegible] وحده لا شریک له [illegible]
ولایت [illegible] مظهر انوار الهی [illegible] صفات [illegible]
[illegible] اول و آخر [illegible] ظاهر و باطن
[illegible] صفات [illegible] سلسله

علامت است چنانکه یکی از شعرا گفته ع صفحهای صندلی مجلا داشت ع ولی کف قدمی شاید صفا داشت ع و اکثر ارباب [illegible] السابق [illegible]
جهل و نادانی در شناخت آن مظهر اسرار ربانی سر رشته ایمان بسبب انکار نا قصه داد و از کارت فاسده از راست دور افتاده اند جمعی بطرف
افراط افتاده بانکار رزاق باین المحبوب مایل شده و راه الی در راه پیموده اند و جمعی دیگر بطرف تفریط افتاده از نه تجاوزی در رتبت
خفاشی و شبکوری ذات وحدت صفات آن مظهر اسرار جلالت تجلی کمالیه نبوت ربانی و خصائص [illegible]
خود نموده ابنا بعدم معرفت بر جمال امام زمان از قبیل جاهلان مدرک است خواهند رسید و از جمله فضایل و مناقب [illegible]
در عقد نکاح حضرت سیدة النساء نقیب است که صاحب کتاب مناقب از بلال بن حمامه روایت کرده که روزی حضرت رسالت [illegible]
اصحاب طالع شد و نور روی مبارکش درخشان بود مثل قرص ماه عبد الرحمن بن عوف برخواسته گفت یا رسول الله این چه نور
ظاهر شد که این نور بشارتیست که از پروردگار من آمده در باب برادر و ابن عم من و دختر من که حق سبحانه و تعالی تزویج فرموده فاطمه را
بعلی و امر کرده رضوان خازن جنان را که درخت طوبی را بجنباند و او بار خود را فرو ریزد [illegible] نثار [illegible] اهل بیت
فرو ریخت و خداوند عالم [illegible] ملائکه [illegible]
قائم شود [illegible] ملائکه [illegible] محبان [illegible]
آزادی اوست [illegible] برادر و ابن عم و دختر من آزادی مردان و زنان [illegible]
از ابو العلاء حافظ همدانی روایت کرده از حضرت [illegible] شنیدم از حضرت رسالت [illegible] که فرمود در [illegible]
که ملکی نزول نمود [illegible] هزار [illegible] زبان که تسبیح و تقدیس [illegible] بیک لغت خاص [illegible]
نمود و گفت [illegible] جبرئیل [illegible]
صورت [illegible] ملک گفت [illegible] جبرئیل [illegible] تزویج [illegible]
نمود [illegible] فاطمه را بعلی بن ابی طالب بعد از آن آنحضرت [illegible] تزویج کردم فاطمه را بعلی [illegible]
جبرئیل و میکائیل و مرحبا [illegible] آنحضرت [illegible] نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی
ابن ابی طالب [illegible] اکبر [illegible] این نوشته شده [illegible]
دنیا را خلق کند [illegible] سال [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
الجنه [illegible] حضرت رسالت و بعد از رحلت آنحضرت [illegible] خدای [illegible] حضرت رسالت
فاطمه علیها السلام را در [illegible] سال [illegible] اختلاف الاخبار [illegible] المعصومه [illegible] سال بود و بعد از هجرت
حضرت رسالت [illegible] سال [illegible] بعد از آن [illegible] هجرت [illegible] سال [illegible]

حضرت رسالت

حضرت رسالت [illegible] روز [illegible] آنحضرت المعصومه امیر المؤمنین علیه السلام بود و بعد از آن [illegible]
[illegible] سال [illegible] روز بود [illegible] المعصومه [illegible] حضرت رسالت [illegible]
بود [illegible] خصوص [illegible] الرسول [illegible] عالمیان [illegible]
[illegible] سلسله نبوت [illegible] صفوه [illegible]
[illegible] مقصود [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] حضرت رسالت [illegible]
فاطمه [illegible] صورت [illegible] حضرت رسالت [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] حضرت رسالت [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible]
[illegible] حسین بن علی [illegible]
[illegible] آدم [illegible] خدیجه [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] علی علیه السلام [illegible] فاطمه [illegible] حضرت [illegible] العلوم علیه السلام [illegible]
فاطمه [illegible] محمد [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] المعصومه [illegible]
[illegible] رب العالمین [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] جبرئیل [illegible] سلام [illegible]
چنانکه ابو هریره روایت کرده [illegible] جبرئیل علیه السلام بر حضرت رسالت نازل شده و گفت
یا رسول الله [illegible] السلام
حق [illegible]

که مخصوص شده بقدر و شرف و منزلت و تقدیم ضد خدیجه در اسلام بر غیر است که زبان اقلام از تقریر شرح علو مرتبه فاطمه قاصر است
و بطرق خاصه و عامه مروی است که حضرت رسالت فرموده که بهترین زنان اهل عالم چهار زنند مریم بنت عمران و آسیه بنت
مزاحم زن فرعون و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و بسند صحیح از صادق جعفر باقر مروی است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود
فاطمه را [illegible] که فاطمه شعوره است از من هر که ابذا رساند او را مرا ابذا رسانیده و هر که مرا ابذا رساند خدای
عالم را ابذا رسانیده و هر که خدا را ابذا رساند لعنت کند خدا او را و ملائکه آسمانها و زمینها و بسند معتبر مروی است از ابو سعید خدری
که یک صباحی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که ای فاطمه هیچ چیز هست که بآن چاشت کنیم فرمود بخدای که اکرام فرمود پدر مرا
به نبوت و ترا بوصیت که امروز نزد من چیزی نیست که بآن چاشت توان کرد و دو روز پیش از این نیز آنچه که بود نخوردم و این پسرم
حسن و حسین را ایثار نمودم پس آنحضرت فرمود که ای فاطمه چرا اعلام نکردی مرا که برای شما طلب کنم فاطمه گفت
یا علی مرا از خدای شرم می آید که تکلیف کنم ترا بچیزی که بر آن قادر نباشی پس آنحضرت از نزد فاطمه بیرون رفت و
بخداوند عالم امیدوار و حسن ظن در دست [illegible] دیناری بر سبیل قرض از کسی گرفت که محتاج عیال را بخرد [illegible]
آور در راه مقداد بن اسود را دید [illegible] چنانکه [illegible] آنحضرت فرمود که ای
اسود حال تو چیست که در این ساعت چنین از منزل خود بیرون آمده گفت یا علی مرا بگذار و از حال من مپرس فرمود که ای برادر
تا حال خود را بمن اعلام نکنی [illegible] گفت یا علی بخداوند عالم [illegible] که [illegible] حال مرا
مکن فرمود که ای برادر چون [illegible] حال خود را از من پنهان [illegible] گفت یا علی [illegible] بحق خدای که اکرام کرد محمد را
به نبوت و ترا بوصیت که من از منزل خود بیرون نیامدم مگر بواسطه سختی و بی چیزی که اطفال را شنیدم که از گرسنگی اضطراب
نیاورده بیرون آمدم و ایشان را گرسنه گذاشتم [illegible] آنحضرت چشمهای مبارک
از گریه پر آب گردید [illegible] گفت [illegible]
از منزل بیرون نیاورد چیزی مگر آنکه ترا بیرون آورده دیناری قرض کرده بودم از برای [illegible] محتاج [illegible] بتو
بتو ایثار میکنم [illegible] نماز ظهر و عصر و مغرب را گذارد و چون حضرت رسالت نماز مغرب را ادا فرمود [illegible]
بگذشت [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] سلام کرد و آنحضرت جواب سلام فرمود و گفت
یا علی هیچ چیز نزد تو هست از طعام که بیایم [illegible] آنحضرت [illegible] جواب
چه [illegible] رسول الله [illegible]
و مأمور بود آنحضرت که [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] طعام [illegible] نظر فرمود [illegible] سکوت امیرالمؤمنین گفت یا علی [illegible]

که چگونه

که چگونه [illegible] فرمود که [illegible] رسول الله دست امیرالمؤمنین را گرفته [illegible] فاطمه زهرا [illegible]
که او در مصلی نشسته بود و در عقب او کاسه نهاده بود که بخار از وی بلند میشد چون فاطمه کلام رسول الله را شنید از مصلی خود
برخاسته بیرون آمد و بر آنحضرت سلام کرد و چون او عزیزترین مردم بود نزد پیغمبر جواب سلامش گفت و دست مبارک بر سرش
کشید و فرمود [illegible] حال تو در این شب [illegible] فاطمه گفت [illegible] فرمود که یا فاطمه
چه دارید که شام کنیم فاطمه آن کاسه طعام را برداشته آورد و پیش آنحضرت و امیرالمؤمنین بر زمین نهاد و چون امیرالمؤمنین آن طعام
را دید و بوی آن بمشام مبارکش رسید نظر تندی بجانب فاطمه کرد حضرت فاطمه گفت سبحان الله تندی نظر تو دلیل چیست که من
گناهی کرده باشم [illegible] فرمود [illegible] عظیمتر [illegible] باشد که [illegible] سوگند خوری که دو روز است که
طعام نخورده ام [illegible] فاطمه سر بالا کرده گفت [illegible] الارض [illegible] آسمانها [illegible]
غیر حق نگویم امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که ای معصومه صدیقه این طعام از کجاست [illegible] طعام را [illegible]
نشنیده ام [illegible] این طعام نخورده ام آنگاه رسول الله دست مبارک بر شانه علی نهاده [illegible] گفت یا علی این طعام بدل
آن دینار است [illegible] روزی میدهد هر که را میخواهد بی حساب [illegible] بعد از آن رسول الله گریسته فرمود که سپاس
خدای را که شما را از دنیا بیرون نبرد تا [illegible] جاری گردانید [illegible] فاطمه را [illegible] مقام مریم بنت عمران [illegible]
مروی است که حضرت رسالت فرمود که خداوند عالم [illegible] فاطمه [illegible] خشنود [illegible] فاطمه [illegible] روایت معتبر که حضرت
رسالت فرمود [illegible] مشتاق چهار کس است مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم زن فرعون [illegible]
و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و ابن بابویه از حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا روایت کرده که در روز قیامت
چون فاطمه خواهد که بگذرد منادی ندا کند از بطنان عرش که ای گروه خلایق دیده ها را بپوشید که خاتون قیامت فاطمه [illegible] میگذرد
و بسند معتبر از ابو ایوب انصاری مروی است که چون حضرت فاطمه از صراط [illegible] و بسند صحیح مروی
است از ابن عباس که فاطمه زهرا علیها السلام گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه گفت [illegible]

جام مثل لولو منظوم چو بعض مکنون هر که از آن شربتی بیاشامد بعد از آن هرگز تشنه نشود و الا بزلال الفاظ را رسمی فرموده ناگاه آن حضرت
بسیار گریست و آنحضرت بگو [illegible] چشم گشود و فرمود که ای دختر من بعد از من تو مظلوم و مستضعف خواهی گشت کسی که ترا بیازارد مرا
آزرده و کسی که بر تو خشم گیرد بر من خشم گرفته و کسی که ترا شاد کند مرا شاد کرده و کسی که بتو نیکوئی کرده و کسی که بر تو جفا کرده بمن
جفا کرده و کسی که بتو پیوسته بمن پیوسته و کسی که از تو ببرید از من ببریده و کسی که بتو انصاف داده بمن انصاف داده و کسی که بر تو
ظلم کند بمن ظلم کرده زیرا که تو از منی و من از توام و تو پاره از منی و تو روح منی که در میان دو پهلوی منست بعد از آن فرمود که من شکایت
خواهم برد به پیش خداوند عالم از ظالمانه که بر تو ظلم کرده اند از امت من و فصاحت و بلاغت ائمه معصومین بحدیست که زبان شعرا از
بیان لالی کلمات معجز آیات ایشان عاجز و قاصر است و بیان بلغا از دریافت عبارتش نافص که اسرار نهانی بدایع و محاسن
خطبتش خطبه ایست که بعد از رسول بصیغه هر زبان معجز بیان جاری کرده اند و نقص بی نحوی که ما الف و الف ذکر کرده ام
چنانکه صاحب کتاب سقیفه احمد بن عبد العزیز جوهری روایت کرده از عمر بن شبه که چون خبر رسید بفاطمه علیها السلام که ابوبکر اجماع
اصرار دارد بر منع فدک چادر بر سر مبارک کرد و با جمعی از زنان قوم که خدمتکار ایشان بودند از خانه بیرون فرمود و رفت
در راه مثل راه رفتن رسول الله [illegible] تا آمد نزد ابوبکر و آنجا مهاجر و انصار بسیار حاضر بودند [illegible] و ناله او شنیدند همه
بیکبار بگریه در آمدند و فغان و گریه بر [illegible] بعد از آن ساکن [illegible] آنگاه حضرت فاطمه فرمود که سخن چند دارم ابتدا بحمد
کرده میگویم بعد از آن فرمود الحمد لله علی ما انعم وله الشکر علی ما الهم والثناء بما قدم من عموم نعم ابتداها وسبوغ آلاء
اسداها واحسان منن والاها [illegible] و بعد از حمد و ثنای الهی و [illegible] حضرت رسالت پناهی فرمود که ای بندگان خدا
عالم [illegible] امر و نهی [illegible] و حاملان کتاب و وحی و امینان [illegible] بر نفسهای خود [illegible]
و اکنون [illegible] کتاب الله [illegible] بیان [illegible] ظاهر [illegible]
در ظهور حجت نور و فرقان [illegible] ظاهر [illegible] رضوان و نجات
و علم [illegible] الهی [illegible] ظاهر است [illegible]
[illegible] بر شما فرض کرده [illegible] شما را از شرک [illegible]
[illegible] شما را [illegible] فرض کرده [illegible] شما [illegible]
[illegible] شما [illegible] العدالت [illegible] نظام ملت [illegible]
جهاد عز اسلام است [illegible] صبر [illegible] امر بمعروف [illegible] مصلحت [illegible] غضب [illegible]
صله ارحام زیادتی [illegible] اسباب حفظ [illegible] وفا [illegible] معفرت [illegible]

بمکاییل و موازین

بمکاییل و موازین تغییر [illegible] بخس [illegible] نقصان [illegible] اجتناب [illegible] العفت [illegible] استادان [illegible] شرب خمور
دور [illegible] عصیان [illegible] سبب [illegible] عفت [illegible] اجتناب [illegible] ایتام [illegible] حقوق ایشانرا [illegible]
صرف [illegible] ظلم و عدل [illegible] احکام [illegible] رحمت [illegible] شرک اخلاص [illegible] ربوبیت
پس [illegible] از خدا آنچنانکه سزاوار [illegible] و طاعت [illegible] آنچه امر او [illegible] نزول [illegible]
کر بندگان که موصوفند بصفت علم از خداوند عالم [illegible] اعمال [illegible] اقوال [illegible] فاطمه [illegible]
شما را کلام [illegible] ظاهر [illegible] بر شما [illegible] از خدا [illegible]
[illegible] بر اسلام [illegible]
[illegible] و بنده [illegible] زنان [illegible] رجال [illegible]
آنچنان رسول که تبلیغ رسالت [illegible] السیف [illegible]
[illegible] بطریق حق [illegible] حکمت [illegible] موعظه حسنه [illegible]
[illegible] الاسلام [illegible]
استحکام [illegible] کلمه اخلاص [illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible] دشمنان [illegible]
[illegible] فتنه [illegible]
[illegible] اکنون [illegible]
بدولت اسلام رسیدید [illegible] امن و امان [illegible]
[illegible] وعده [illegible]
آن عداوت [illegible] اسلام [illegible]
ظهور [illegible] اکنون [illegible]
شیطان [illegible] خلاف و نفاق [illegible]
[illegible]
[illegible] ظهور نفاق [illegible] اسباب [illegible]

دوزخ قرار گیرند و دست احاطه کشند و جا کرده بمکان ... و دوست اید شما عجب حال شما از کجا معرفت یابید کتاب الهی که حضرت

وحق بر آنچه هست رسا و واضح است حجت ظهور یافته فرایض او قایم است و دلایل او واضح است و شرایع او لامع است و زواجر او

و اوامر او لایح است تا بدل است از برای ظالمان و هر که طلبد بجز دین اسلام دینی دیگر را پس هرگز پذیرفته نشود از آن دین از او و او در آخرت

غیر اسلام در آخرت از زیانکاران باشد بعد از آن فرمود که ای گروه مردم زعم شما آنست که مرا ارث نیست از پدر خود آیا شما

بعمد ترک کتاب الله کرده اید و از پس پشت انداخته اید و حال آنکه قول خداوند عالم است که ورث سلیمان داود و خبر داده از

زکریا و یحیی که رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب واجعله رب رضیا و دیگر خداوند عالم فرموده که

یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین آیا زعم شما آنست که مرا حظی نیست از پدر خود آیا حکم کرده خداوند عالم فرموده

از احکام میراث ... آیه ای از قرآن بیرون کرده یا بگویید اهل دو ملت از یکدیگر میراث نمی برند یا شما را نسبت بخصوص قرآن

و عموم آن از پدر من ... احکام جاهلیت می طلبید و کیست نیکوتر از خداوند عالم از جهت حکم برای قومی که یقین دارند

که نیکوتر از احکام حکم اوست ای گروه مسلمانان آیا میراث از خداوند عالم تعیین کرده شده تو از پدر خود میراث بری و من

شما چنین امر منکر شده اید ... امر زشت نموده اید ... که مردم ...

که حاکم خداوند عالم باشد و وکیل ... حضرت رسالت و وعده ... شما قیامت که آن قرار گاه ... از برای هر چیز ...

که بعد از این ... که عذاب الهی بر وی نازل گردد و او را رسوا سازد و در آن عذاب ... همیشه ...

بقول ... فرموده ... که روی ...

... اکثر ...

...

بلند کرد ... گروه ...

و ... اسلام ... حضرت رسالت که ... عالم آخرت ...

شد ...

ظلمت ...

آیا اگر پیغمبر ...

رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا وسیجزی الله

الشاکرین ...

کردو بعد از کرده

گردد بار ... بعد از ...

... از حضرت ... خداوند عالم ...

...

اللهم العن الظالمین لها والغاصبین لحقها والمتقربین فی اموالها بغیر حقها ...

...

و عثمان ... امیر المومنین علیه السلام ...

... امیر المومنین علیه السلام ... جواب کریم ... امیر المومنین علیه السلام ...

فدک ... حضرت رسالت ...

یا رسول الله ...

رجوع ... امیر المومنین ...

... امیر المومنین ...

چنانکه ... حضرت صادق علیه السلام ... امیر المومنین ... فدک ...

... آنحضرت ...

... آنحضرت ...

... عمر بن عبد العزیز ... عمر بن عبد العزیز ...

... رسول الله ... علی بن ابی طالب ...

عبد العزیز فدک ... حضرت محمد بن علی الباقر و عبد الله بن حسن ...

... فاطمه ... ابی بکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید علیهم اللعنة

والعذاب ...

... ابی بکر و عمر ... معاویه و یزید ...

... عمر بن عبد العزیز ... فاطمه زهرا علیها السلام دختر رسول الله صلی الله علیه و آله

بود ... دعوی فدک ... رسول الله ... امیر المومنین

و ام ایمن و ام سلمه و فاطمه ... دعوی ...

من امروز عال او ارزد [illegible] بود [illegible] اگر تقرب [illegible] رسول الله [illegible] فاطمه و حسن و حسین [illegible]

بعد از وی در زمان خلافت [illegible] گفته‌اند که [illegible]

[illegible] خلافت [illegible] انقطاع [illegible]

[illegible]

[illegible] مقالات [illegible]

[illegible]

[illegible] **عقیده در بیان کیفیت [illegible] ولایت** [illegible]

[illegible]

[illegible]

نابره خواهیم

نابره خواهیم [illegible] ابن ملجم [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] ابن ملجم [illegible]

گر این کرده کفت که چهل صباح است که شمشیر را زهر میکنم و از خدا درخواسته‌ام که بدترین خلق خدا را بان کشته شود خود چنان شد
آنحضرت فرمود که من می بینم ترا ای ابن ملجم که بان شمشیر کشته خواهی شد و می بینم ترا که بدترین خلق خدائی
دختر امیرالمؤمنین علیه السلام گفت یا ابن ملجم ای دشمن خدا امیرالمؤمنین را بکشتی ... خداوند عالم ترا رسوا سازد و ابن ملجم گفت
بر چه میگریی والله که من این شمشیر را بهزار درهم خریده بودم و بهزار درهم دیگر زهر آب داده‌ام اگر این ضربت بر تمامی اهل مصر
میشد یکی از ایشان باقی نمیماند بعد از آن شاه ولایت فرمود که حسنین را برای من حاضر کنید چون حضرت حسنین حاضر
شدند فرمود که ای دو نور دیده من شما را وصیت میکنم به پرهیزکاری و ترس از خداوند عالم و آنکه طلب دنیا منمایید اگرچه شما را
رو دهد و صبر کنید و گریه نکنید بر چیزی که از شما پوشیده شود و از شما ... و حق بگوئید و بر یتیمان رحم کنید و اعانت کنید عاجز را و عمل
کنید از برای آخرت و خصم باشید ظالم را و یاور باشید مظلوم را و عمل کنید بانچه در کتاب خداست ... و ...
... که ملامت ... پس آنحضرت فرمود که من از حضرت رسالت شنیدم که میفرمود که
و صلاح ذات البین بهتر است از تمام صلوة و صیام پس شما را ... که مواسات نمایید با برادران خود و با موالیان ... و صلاح حال
ایشان خواهید و با جاهلان مدارا نمایید و ... و ... بعد از آن
آنحضرت بجانب محمد بن حنفیه متوجه شده فرمود ... وصیت کردم برادران تو ... و تعظیم و توقیر ایشان بجای آر
... ایشان ... برای خود ... ایشان ... عظیمی دارند ... آنحضرت ... حسین و
حنفیه ... بعد از آن حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که ای پسر که من ... و ... کن ...
من قاتل مرا ای فرزند از طعام من ... طعام دهید و از شراب من ... پس اگر من زنده ماندم ... خود
بود اگر من از این ضربت ... پس قاتل مرا یک ضربت بزنید و مثله مکنید که من از حضرت رسالت شنیدم که
میفرمود از مثله ... اگرچه ... بعد از آن ... بدرجه شهادت فایز گردم
... از این عالم فانی بعالم باقی ...
و طرف دیگر ...
خواهید رسید پس آنحضرت بام کلثوم ... فرمود که ای دختر ... من ... اندک صحبتی میان من و شما باقی
مانده ام کلثوم گفت ای پدر بزرگوار ... آنحضرت فرمود که ای دختر من ... رسول الله
... ای علی ...
آنحضرت فرمود که ... سلام ... بعد از ساعتی کلمه طیبه لا اله الا الله

هر زبان جاری

هر زبان جاری کردانید و جان ... بعالم قدس ...
... رسیده ...
حتی ... بعد از شهادت آنحضرت ...
... حضرت امام حسن علیه السلام ... ابن ملجم ...
...
برای انتقام ...
...
ابو القاسم حسن بن محمد ...
...
... مقام ابراهیم ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
مسلمان شدم و ... آنحضرت ... ولایت ...
جمعه ... ماه مبارک رمضان ... شهادت ...

بیست و هفتم ماه رمضان از دنیا رحلت نمود و بقول بعضی در هفدهم ماه رمضان و در نجم اشهر اقوال از خاص و عام است که در نوزدهم ضربت
مبارک آنحضرت رسید و در شب بیست و یکم بجنت الفردوس رسید و آنحضرت پنج سال والی بود و [illegible] خلافت
جمعی گویند شصت و سه سال عمر کرد و جمعی گویند پنجاه و هشت سال و جمعی دیگر گویند پنجاه و هفت سال و جمعی مدت عمر [illegible]
گفته اند لیکن مشهور در میان خاص و عام شصت و سه سالست و اصح اقوال شصت و پنج سال و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد تقی ع
مرویست که مولود امیر المومنین علیه السلام در روز شهادت شصت و پنج ساله بود و سایر اختلافات که در کیفیت شهادت
که در کتب سیر و تواریخ مسطور است از حوزه اعتبار و درجه اعتبار ساقط و باطل است اللهم احشرنا مع امیر المومنین واجعلنا
من محبیه و محبی شیعته یوم الدین **عقیده در بیان غیبت امام زمان** از نظر رعایا بیان بدانکه باید دانست که امام دوازدهم
[illegible] قائم آل محمد است موجود است زیرا که نظام این عالم بوجود هادی راه دین قرار گرفته و برای آنکه مثل امام در این عالم چون
مثل روح است نسبت به بدن پس چنانکه از بدن بی روح کاری نیاید عالم نیز بی وجود امام زمان نظامش قرار نگیرد و چون غیبت
امام لطفی است از جانب خداوند عالم پس ظاهر بودن امام در دنیا اصلح [illegible] نظر اهل این زمان نیز لطف غیبت
از جانب خداوند عالم برای آنکه لطف خداوندی برای بندگانش نسبت بمصالح حالات ایشانست که مصلحت حال این جماعت در این
زمان غایب بودن امام زمانست از دنیا اگرچه آن وجه مصلحت معلوم نباشد و عقل در این مقام حاکم است برآنکه هرگاه خوف امام
زمان [illegible] حاصل گردد استتار او واجب گردد چنانکه بسیاری از انبیا و رسل در زمان سابق [illegible] شد و ظاهر است که ولادت با سعادت قائم
آل محمد در زمان ظلمه سلاطین و خلفای جابر بود که همیشه در صدد اطفای نور الهی بودند برای آنکه از ائمه کرام علیهم السلام بکرات خروج
آنحضرت را شنیده بودند [illegible] القصه برای انتقام آنحضرت را شهید میکردند و خلاف [illegible]
[illegible] رسالت [illegible] خلایق در صحبت [illegible] اگر دوست و دشمن بیکی اتفاق دارند برآنکه حضرت رسالت
فرموده اند که عدد خلفای من دوازده است که آخرین ایشان قائم آل محمد است و او ظاهر خواهد شد در زمانی که زمین پر شده باشد از جور و ستم
[illegible] پر کند زمین را از داد و عدل پس مصلحت در غیبت آنحضرت خوف از سلاطین ظالم بود و برای آنکه [illegible]
صحیح مرویست که چون حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رحلت نمود خلیفه [illegible]
احوال فرزند او [illegible] خداوند عالم ولادت با سعادت آنحضرت را مخفی کرد [illegible]
از نظر خلیفه [illegible] گردید چنانکه فرعون لعین با موسی کلیم [illegible]
بود و [illegible]
و [illegible] غیبت امام زمان [illegible]

معاندین مرا که

معاندین مرا آنکه اگر امام زمان موجود است باید که خلایق را از حیرت [illegible] مسایل حلال و حرام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام زمان موجود است [illegible]
امام زمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] غیبت امام زمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
القصه **عقیده سوال** اگر معاندی گوید [illegible]
[illegible] امام زمان [illegible]
[illegible]

نموده‌اند زیرا رحلت نموده و بعد از آن قرار نه پیوسته چنانکه جمعی از علما صدور و غیر چنین از آنها نام‌اند چون علاء الدوله سمنانی و بعد از آن گفته که حضرت
صاحب الامر نوزده سال در مدینه قطب بود و بعد از نوزده سال در مدینه رحلت نموده و دفنش کردند **جواب گوییم** که منع اجتماع [illegible]
در بقای امام زمان بدلیل بقای عیسی و خضر و الیاس از آسمان [illegible] خدا و بقای دجال و ابلیس از شیطان او و سایر [illegible]
[illegible] مخالف در کتب معتبر ذکر نموده‌اند [illegible] که از اولاد فاطمه زهرا علیها السلام مهدی
هادی که قیم دین خداست این مدت باقی باشد و برای مصلحت [illegible] علمای ظاهر
نسازد و اگر دجال که پسر صیاد یهودی است چنانکه معاندان خود روایت کرده‌اند که در زمان حضرت رسالت در مدینه متولد شده
و بخدمت آنحضرت رسیده و الحال در بعضی از جزایر منتظر فرصت باشد [illegible] عذاب معذب است [illegible]
[illegible] بسته [illegible] از بقای مهدی بالتعظیم و تکریم [illegible]
که خلاف [illegible] باشد [illegible] اثبات بقای مسیح و ابلیس و دجال ضروریات است [illegible]
اهل اسلام پس قابل شدن ببقای مهدی نیز از جمله ارکان دین است نزد ارباب ایمان **سوال اگر** منافقی گوید که چگونه ممکن
باشد که مهدی در این مدت بی [illegible] و شراب باقی باشد بغیر [illegible] طعام و شراب او باشد و محال است که بقای
انسان بی طعام و شراب از جمله محالات است **جواب گوییم** که بقای عیسی علیه السلام در آسمان بی طعام و شراب از جمله ممکنات است .
بلکه از جمله ضروریات است پس بقای امام زمان نیز [illegible] که کسی [illegible] بطعام و شراب بی [illegible] از جمله ممکنات است **سوال**
اگر منافقی گوید که [illegible] مهدی [illegible] العارف [illegible] حضرت رب العزت [illegible]
جواب گوییم که [illegible] خداوند عالم مهدی آل محمد را [illegible] و شراب [illegible] حضرت
[illegible] آل محمد نیز [illegible] ثابت [illegible]
سوال اگر معاندی گوید که این [illegible] عیسی علیه السلام در عالم آسمان [illegible] انسان [illegible]
[illegible] حضرت مهدی [illegible] **جواب گوییم** که [illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible] آدم [illegible] انبیا بود [illegible]
[illegible] قل انما انا بشر مثلکم [illegible] روح [illegible] رسالت بود و سایر انبیا
[illegible] اعضا و جوارح [illegible] عیسی علیه السلام [illegible]
شده **سوال اگر** مخالف گوید که حضرت عیسی در عالم [illegible]
[illegible] **جواب گوییم** که حضرت رسالت [illegible] رب العزة [illegible]

نموده‌اند

[illegible] حضرت خاتم النبیین [illegible] ممکن
نباشد چگونه حضرت عیسی [illegible] **سوال اگر** معاندی گوید که بقای عیسی باتفاق [illegible] بقای [illegible]
[illegible] در بقای مهدی اجماع [illegible] **جواب گوییم** که قایل شدن ببقای عیسی
[illegible] آخر زمان [illegible] بقای امام زمان زیرا که [illegible] بقای عیسی [illegible] ملت اسلام است [illegible] در زمان ظهور [illegible]
و ستم برای اظهار عدل [illegible] آخر زمان [illegible] منافی
قواعد اسلام است زیرا که حضرت رسالت [illegible] برای دعوت اسلام [illegible] بود
پس باید که امام زمان ظاهر گردد [illegible] عیسی برای نصرت امام [illegible]
پس بقای مهدی اصل باشد و بقای عیسی فرع **سوال اگر** مخالف گوید که [illegible] بقای عیسی [illegible]
او [illegible] بقای دجال [illegible] بقای دجال [illegible] عالمیان [illegible]
از بقای ربوبیت [illegible] **جواب گوییم** که [illegible] بقای عیسی و بقای دجال از غایت علم
[illegible] بقای دجال برای امتحان [illegible]
[illegible] بقای عیسی برای ایمان اهل کتاب [illegible] در زمان ظهور مهدی [illegible]
[illegible] ایمان اهل کتاب [illegible] **سوال اگر** معاندی گوید [illegible] امام زمان [illegible]
[illegible] **جواب** گوییم که وجود امام زمان [illegible] خداوند عالم
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] حضرت خاتم النبیین [illegible] خداوند عالم [illegible] امام زمان [illegible]
[illegible] **سوال اگر** مخالف گوید که چگونه در ایام غیبت [illegible]
[illegible] احکام غیبت ممکن
[illegible] احکام غیبت [illegible] شریعت [illegible]
[illegible] **جواب گوییم** که چگونه است [illegible] امام [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] غیبت [illegible]
[illegible] حدود [illegible] امامت حدود [illegible]
شریعت [illegible] حدود [illegible]

شریعت معطل بود زیرا که ائمه علیهم السلام در زمان دولت خلفای باطل ممنوع بودند از اجرای حدود الهی با آنکه حاضر بودند و مشاهده میکردند یکدیگر را
ایشان را در اقامت حدود و نسخ شریعت نبود و هیچکونه سکون امام زمان که در هنگام غیبت خوف قتل او از اعادی زیاده بر خوف آبای کرام خود بود
نسخ شریعت نشد **سوال اگر** معاند گوید که در ایام غیبت اگر نسخ شریعت نشد پس باید که حق مدرک نشود و شبهات و اختلافات [illegible]
مرتفع گردد زیرا که حق که اگر حق مدرک نشود در زمان غیبت لازم آید که خلایق در حیرت و ضلالت گرفتار باشند و اگر گوید که در هنگام
غیبت حق بسبب اولی مدرک گردد پس وجود امام را در ادراک حق مدخل نبوده **جواب گوییم** که حق بر دو نوع است عقلی و سمعی [illegible]
حق عقلی عقل مستقل است در وجود و عدم امام را در آن مدخل نیست و حق سمعی مدرک گردد بادله و براهین ساطعه که از نصوص و اقوال نبوی
و ائمه معصومین علیهم السلام استنباط توان نمود و اکتفا باز کردن به وجود امام زمان در وقت غیبت زیرا که شاید بعضی غافلان غافل شوند
از مرادات ایشان بر سبیل تعمد یا بر سبیل اشتباه و وقتی که غافل گردند نقل ایشان حجت نخواهد بود بجهت آنکه امام در میان باشد [illegible]
مراد الهی نماید تا خلایق از حیرت خلاصی یابد **سوال اگر** مخالف گوید چه دلیل است بر ظهور مهدی در آخر زمان و محال آنکه اثبات وجود
و غیبت او باعث ظهور وی شده و الا بل خروج او و ظاهر شدن وی بر تمام مردم نخواهد بود **جواب گوییم** که نصوص بسیار که از حضرت
رسالت باتفاق فریقین مسطور است دال است بر ظهور وی چنانکه باسناد صحیح مروی است از حذیفه که گوید شنیدم از حضرت خاتم النبیین
که فرمود که مهدی مرد ما باشد از فرزندان من گونه او گونه عربی باشد و روی او همچو کوکب درخشنده بر گونه راست او خالی باشد و چون
آید از قریه ها اثر کرده که گویند در حالتی که زمین پر شده باشد از جور و ستم پر کرداند زمین را از داد و عدل و باسناد معتبر مروی است از ابو سعید
خدری که حضرت رسالت فرمود که بیرون آید مهدی از امت من که بر انگیزاند حق سبحانه و تعالی او را اعیان و آشکارا برای مردمان که
نعم تمام باشد امت من در هنگام دولت وی و بیرون آرد زمین نباتات خود را و ببخشد مردمان را اموال بالسویه و باسناد دیگر مروی است از [illegible]
و ثوبان که حضرت رسالت پناه فرمود که قیامت قائم نگردد تا مالک نگردد از اهل بیت من کسی که فتح کند قسطنطنیه و جبال دیلم را و اگر باقی نماند
تا یک روز دراز گرداند حق تعالی آن روز را تا فتح کند زمین را و باسناد صحیح مروی است از امیر المومنین علیه السلام که عرض کردم بخدمت
حضرت رسالت که یا رسول الله آیا از ما است مهدی آل محمد یا از غیر ما فرمود که نه بلکه از ما است ختم فرماید حق تعالی با او این دین را چنانکه فتح
فرمود با ما و با خلاصی یابند از فتنه ها چنانکه خلاصی یافتند از شرک و با الفت دهد حق تعالی در میان دلهای ایشان بعد از عداوت فتنه از [illegible]
برادری ایشان و باسناد معتبر مروی است از قیس بن جابر از آباء و اجداد وی که حضرت رسالت پناه فرمود که زود باشد که بیایند بعد از
من خلفا و بعد از خلفا امرا و از بعد امرا ملوک جبابره و بعد از آن بیرون آید مردی از اهل بیت من که پر کرداند زمین را از داد و عدل
چنانکه پر بوده باشد از جور و ظلم و باسناد معتبر مروی است از انس که حضرت سید المرسلین فرمود که ما بنو عبد المطلب سادات
جنت هستیم من و برادر من علی و عم من حمزه و جعفر و حسن و حسین و مهدی علیهم السلام و باسناد صحیح مروی است از عبد الله که گوید فرمود حضرت

رسالت پناه

رسالت پناه الله عمر دراز کرامت فرموده بود کرامت [illegible] پس چون حضرت رسالت پناه از مرد بر چشمهای مبارکش آن اشک شد و در گردن
مبارکش متغیر گشت پس عرض شد یا رسول الله ابن الرسول می بینیم در روی مبارک تغیر زیرا که ما از آن طول متوهم و متحیر اسم [illegible]
آنحضرت فرمود که ما از اهل بیتیم که خدا اختیار فرموده عبدا و ما را عالم آخرت را بر دنیا و بدرستی که اهل بیت من در روی [illegible]
بعد از ما در بلا و رانده شوند در اطراف تا بیایند قومی از قبیل مشرق و با ایشان رایات سیاه باشد پس ایشان سوال حق کنند
پس نمی دهند ایشان را پس مقاتله کنند و یاری داده شوند پس عطا کنند آنچه طلب کنند پس قبول نکنند تا دفع کنند آنرا بمردی از اهل بیت
من که پر کند زمین را از داد و عدل چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم پس هر که ادراک کند آنرا از شما باید که بیاید او را اگر چه بر روی برف باید رفت
و باسناد موثق مروی است از عبد الله بن عمر که حضرت رسالت پناه فرمود که قائم نگردد قیامت تا مالک شود مردی از اهل بیت من
که موافق باشد نام او بنام من پر کرداند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر بوده باشد از ظلم و جور و امثال این احادیث از موالف
و مخالف بسیار است در مقام جواب معاندین همین قدر کافی است پس هیچ بعید نیست که قابل شدن بوجود قائم آل محمد و انتظار
ظهور و خروج او کشیدن از جمله ضروریات دین است که اگر کسی یکقدر شعیره و بقدر ذره شک در ثبات وجود و غیبت و ظهور او
در دل داشته باشد در زمره کفره و مشرکین خواهد بود و در روز قیامت با روی و نامه سیاه محشور خواهد گردید اللهم العن الجاحدین
والمعاندین والمنکرین لغیبته و ظهوره و دولته لعنا وبیلا ابدا لا بد الابدین و باید دانست که تفتیش کردن از سبب غیبت
در اساس مصلحت در این حکمت باعث زیادتی و حیرت و عقول قاصره بشر گردد و لیکن اطمینان قلوب مومنان و رسوخ
اقدام ایشان در وجود و غیبت امام زمان از خبر غایب که دفع نمای شبهات و تسویلات فاسده نفسانیه خاطر ایشان را
نمی کند بشبهات غیره و کمتر داند زیرا که خواطر سلیمه و عقول مستقیمه ایشان بر مضمون توقیعات حضرت حجت سر از [illegible]
بر سوال از امثال این حکم و مصالح نماید و محل مضمون مبارک مضمون توقیع و قیع امام زمان مهمور باید چنانکه در حدیث صحیح از محمد بن
یعقوب کلینی مروی است که گوید اسحق بن یعقوب روایت کرده که التماس کردم از محمد بن عثمان بن سعید العمری رحمه الله که
برساند از من بخدمت مولای من صاحب الزمان علیه افضل صلوات الرحمن عریضه که مشتمل بود بر مسایل که بر من مشکل شده بود پس
وارد شد توقیع بخط مبارک آنحضرت که در آن مذکور بود جواب مسایل در حل جمیع مشکلات آن ابواب از آنجمله در جواب
دو مسئله که در علت غیبت واقع شده نوشته بود که حق سبحانه و تعالی میفرماید که یا ایها الذین آمنوا لا تسألوا عن
اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید سوال مکنید و مپرسید از چیزهائی که چون جواب آن بر شما اظهار
کرده شود حقیقت آن اطلاع یابید شما را بد آید و بدرستی که نبوده است هیچیک از پدران من الا که واقع شده است در گردن او بیعت طاغی
کثیر الطغیان که در زمان او بوده و من که ظهور خواهم کرد در آن زمان که ظهور خواهم کرد در گردن من نخواهد بود بیعت هیچیک از طاغیان که در زمان من

و اما وجه انتفاع و نا بودن گرفتن از جهان غیبت من همچون انتفاع با فتاب است همچنان غایب بسازد قرص آن را از چشم مردم [illegible]

که من امام احوال ستم چنانکه ستاره و حالات احوال آسمانست [illegible] سوال از آن [illegible] شما را بکار [illegible]

و تعب مکشید در [illegible] آنچه شما را کفایت کرده اند و در شمار [illegible] آن [illegible] بسیار [illegible]

که از نفع شماست [illegible] مضمون این کلام حقایق نظام آن امام انام ظاهر میشود که از آن [illegible] مکلف نیست [illegible]

که معقول [illegible] کیفیت هر چیز رسید [illegible] بر داری نمود [illegible] فضول [illegible]

و متنوع الطاف الهی بوده [illegible] انتظار ظهور امام زمان [illegible] کلام [illegible]

[illegible] الامر [illegible] کوتاه [illegible] سیاه [illegible]

از دل [illegible] کبیر [illegible] اختلافات [illegible]

[illegible] کامل [illegible] ارباب [illegible] امام زمان [illegible] ظهور [illegible]

کام [illegible] ظهور دولت [illegible] آفتاب [illegible]

فروزان [illegible] کمالات [illegible] بر [illegible]

کرده اللهم اجعلنا احیاء فی ایام دولته و اجعل جهودنا [illegible] **عقیده در بیان ولادت با سعادت آن نور سبحانی**

[illegible] الائمه و کاشف الغمم [illegible] صاحب [illegible]

امام الانس و الجان صاحب العصر و الزمان علیه صلوات الله الرحمن [illegible]

[illegible] مومنان [illegible] احوالات [illegible] ولادت [illegible]

[illegible] ابو ایوب الانصاری [illegible]

امام علی النقی و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام [illegible]

حضرت امام علی النقی صلوات الله علیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سر سخنان [illegible] بر سر [illegible] جمع [illegible]

[illegible] لطفان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلیمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلیمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امام علی النقی علیه السلام

[illegible]

[illegible] امام علیه السلام [illegible]

[illegible] آخر الزمان [illegible]

[illegible]

[illegible] شمعون [illegible] عیسی بن مریم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بدست گرفتند که بخوانند همه چلیپاها و صلیبها سرنگون بر زمین افتادند و پایهای تخت بر زمین افتاد و پسر برادر جدم از تخت
بر زمین افتاد و بیهوش گردید و در آن حالت رنگهای اسقفان متغیر گشت و لرزه بر اعضای ایشان مستولی شد پس بزرگ ایشان
بجدم گفت که ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری که بسبب آن نحوستها روی نموده که دلالت بر زوال دین مسیح میکند جدم
این امر را بفال بد دانست و گفت بعلما که این تخت را بار دیگر برپا کنید و چلیپاها را بجای خود قرار دهید و حاضر گردانید
برادر دیگر این برگشته روزگار را شاید بدبختی از طالع او نباشد تا دختر خود را بازو تزویج نمایم که سعادت این برادر نحوست آن
برادر را دفع کند پس اسقفان بفرموده جدم چنان کردند و برادر دیگر را بر بالای تخت بردند همین که شروع بخواندن انجیل کردند همان حالت
اول روی نمود و نحوست این برادر نیز ظاهر گردید و سر این کار را ندانستند که باعث بر این سعادت بزرگی بود و نه نحوست آن دو برادر پس
متفرق شدند و جدم غمناک بحرمسرای خود بازگشت و پرده‌های خجالت را آویخت پس چون آن شب شد و بخواب رفتم در خواب دیدم
که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سر بلندی مینمود و در همان موضع
تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود پس حضرت رسالت پناه محمدی با وصی و دامادش علی بن ابیطالب صلوات الله علیه و جمعی از امامان
بزرگوار از فرزندان ایشان قصر را بنور قدوم خویش منور ساختند پس حضرت مسیح بادب تمام پیش دوید و باستقبال حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله
شتافت و دست در گردن مبارک آنحضرت در آورد پس حضرت رسالت فرمود که یا روح الله آمده‌ام که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای
این فرزند سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود بماه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری علیه السلام فرزند آن امامی که تو کتابش
بمن دادی پس حضرت عیسی بن مریم نظر افکند بسوی حضرت شمعون و گفت ای شمعون شرف دنیا و آخرت بسوی تو رو آورده
بخواهیم پیوند کنی رحم خود را برحم آل محمد صلوات الله علیهم شمعون گفت یا روح الله قبول کردم پس هریک بر آن منبر برآمدند و حضرت
خاتم النبیین الانبیا خطبه انشا فرمود و با حضرت مسیح عیسی بن مریم مرا بامام حسن عسکری علیه السلام عقد بستند و فرزندان حضرت
خاتم الانبیا با حواریان گواه شدند و چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم از بیم کشتن آن خواب را برای پدر و جد خود نقل نکردم و این
راز را پوشیده در سینه پنهان داشتم و در قصر [illegible] و محبت آن آفتاب سپهر امامت در کانون سینه‌ام مشتعل گشت و صبر و قرارم
منقطع شده و [illegible] بخوردن و آشامیدن بر من حرام شده هر روز چهره کاهی میشد و بدنم میکاهید
و آثار عشق پنهانی از رخسار ظاهر میگردید [illegible] روز بروز [illegible] فراق [illegible] شد تا آنکه جدم
برای معالجه من در شهرهای روم طبیبی نگذاشت که برای من حاضر نگردانید و دوای درد مرا از ایشان سؤال نمود و از معالجات ایشان
هیچ سودی نبخشید چون جدم از علاج درد من مأیوس گردید روزی بمن گفت ای نور دیده و ای ثمره دل [illegible] آیا در خاطرت آرزوئی
در دنیا هست که برای تو بعمل آورم گفتم ای جد من درهای فرج را بروی خود بسته می‌بینم و برای گشایش کار من [illegible] اگر
کرد نگهدارد

که شکنجه و آزار اسیران مسلمانان که در زندان پادشاهی محبوسند رفع نمائی و غلها و زنجیرها از ایشان دور نمائی و همه را آزاد کنی شاید حضرت
مسیح و مادرش مرا عافیتی بخشند و از این رنج و تعب [illegible] رهائی [illegible] چون جدم اسیران را آزاد کرد و اندک صحتی از خود
ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم جدم خوشحال گشته باز اسیران مسلمانان را عزت و اکرام بسیار کرد و بعد از چهارده شب از آن
در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها السلام با مریم و هزار کنیز از حوریان بهشت بدیدن من آمدند پس حضرت مریم
بمن گفت که این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر تو امام حسن عسکری علیه السلام است پس بدامن مبارکش در آویختم و گریستم و شکایت
کردم که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بمن جفا میکند و از دیدن من ابا مینماید پس آنحضرت فرمود که فرزند من چگونه بدیدن تو آید
و حال آنکه تو مشرکی و بر مذهب ترسایانی اینک خواهرم مریم دختر عمران بیزاری میجوید بسوی خدا از دین تو اگر میخواهی که حق تعالی و
عالم و حضرت مسیح و مریم علیها السلام از تو خوشنود گردند و فرزندم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بدیدن تو آید پس اظهار کن و بگو
که اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی محمدا رسول الله پس چون این دو کلمه طیبه بر زبان جاری کردم حضرت سیدة النساء مرا بسینه
مبارک خود چسبانید و دلداری من فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را بسوی تو میفرستم پس از خواب بیدار شدم
و آن دو کلمه را بر زبان جاری میکردم و انتظار ملاقات گرامی آنحضرت میبردم چون شب آینده در آمد بخواب رفتم خورشید جمال
آنحضرت از افق [illegible] طالع گردید گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود کردی و صبر و قرار مرا [illegible] رو
از مفارقت جمال خود بر من چنین جفا میکنی آنحضرت فرمود که باعث دیر آمدن من بسوی تو نبود مگر آنکه تو مشرک بودی اکنون
که بشرف اسلام مشرف گشتی هر شب نزد تو خواهم بود تا آنزمان که حق تعالی ما و ترا در ظاهر بیکدیگر برساند و هجران را بوصال مبدل
کرداند پس از آن شب تا حال یک شب نگذشته است که درد هجران مرا بشربت وصال دوا نفرماید بشر بن سلیمان گفت که ای کنیز چگونه در میان اسیران
افتادی گفت آنحضرت خبر داد مرا در شبی از شبها که در فلان روز جدت لشکری بجنگ مسلمانان خواهد
فرستاد و خود نیز از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز بهیئتی که ترا نشناسند و از پی جد خود روانه
شو و از فلان راه برو چنان کردم طلیعه لشکر مسلمانان با ما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار آن بود که دیدی و تا حال کسی بغیر از تو ندانسته است
که من دختر پادشاه روم و مرد پیری که من در غنیمت بحصه او افتادم از نام من سؤال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این نام کنیزان است بشر گفت
که این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی نیک میدانی گفت بلی از بسیاری محبتی که جدم بمن داشت و میخواست که آداب حسنه و لغات
متنوعه را بیاموزم زنی مترجمی را که زبان فرنگ و عرب هر دو میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می‌آمد و لغت عرب بمن یاد میداد تا آنکه
زبانم باین لغت جاری شد بشر گوید که چون نرجس را بسر من رای بردم و بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام رسانیدم حضرت
بآن کنیز خطاب فرمود که چگونه نمود حق سبحانه و تعالی عزت دین اسلام و خواری و مذلت دین نصارا را و چگونه شرف [illegible] اطلاع گردانید
شرف بزرگواری حضرت رسالت و اهل بیت او را نرجس گفت که چگونه وصف کنم ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر میدانی از من

پس آنحضرت فرمود که میخواهم ترا گرامی دارم کدام یک از این دو چیز نزد تو بهتر است یا آنکه ده هزار اشرفی بتو دهم یا آنکه ترا بشارتی
دهم بشرف ابدی نرجس گفت بلکه بشارت شرف را میخواهم و فنای مال دنیا را نمیخواهم آنحضرت فرمود که ای نرجس بشارت باد ترا
بفرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه روی زمین پر شده باشد از ظلم و جور نرجس گفت
ای فرزند رسول خدا این فرزند سعادتمند از که بهم رسد و ظهور خواهد رسید آنحضرت فرمود که از آنکسی که حضرت رسالت ترا برای او
خطبه کرد پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا بعقد که در آورد نرجس گفت بعقد فرزند ارجمند سعادتمند تو امام حسن
عسکری امام آنحضرت فرمود که آیا فرزند مرا میشناسی نرجس گفت که از آن شبی که بدست بهترین زنان عالمیان مسلمان شده ام
شبی نگذشته است که فرزند سعادتمند شما بدیدن من نیامده باشد پس آنحضرت کافور خادم را طلبید و فرمود که برو خواهرم حکیمه خاتون را طلب
چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که ای خواهر این آن کنیز است که بتو گفتم حکیمه خاتون او را در بر گرفت و نوازش بسیار کرد و دلشاد شد
پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا ببر او را بخانه خود و واجبات و سنتهای دین را باو تعلیم کن که او زن فرزندم حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام است و مادر فرزندم حضرت صاحب الزمان است حکیمه گفت نرجس را بردم و آداب دین و مسائل بسیار باو تعلیم
نمودم تا آنکه حکیمه گوید روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بخانه من تشریف آورده بودند نگاه تندی بجانب نرجس خاتون کردند عرض کردم که
اگر شما را خواهش او هست بخدمت شما بفرستم فرمود که ای عمه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که درین زودی حق سبحانه و تعالی
از او فرزندی بزرگوار بهم رساند که عالم را پر از عدالت کند بعد از آنکه زمین پر شده باشد از جور و ستم التماس کردم که الحال بفرستم او را
فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت طلب درین باب حکیمه گوید که جامه‌های خود را پوشیدم و بخانه برادرم امام علی نقی علیه السلام رفتم
و چون سلام کردم و نشستم پیش از آنکه من سخنی بر زبان آورم حضرت ابتدا فرمود که ای حکیمه نرجس را بفرست
برای فرزندم گفتم ای سید من از برای همین مطلب بخدمت شما آمده بودم که درین امر از شما رخصت بگیرم فرمود که ای
بزرگوار صاحب برکت خداوند عالم میخواهد که ترا در چنین ثوابی شریک گرداند و بهره عظیم از خیر و سعادت بتو کرامت فرماید
بواسطه چنین امری حکیمه گوید که بزودی بخانه خود برگشتم و اسباب زفاف آن معدن فتوت و عفاف را در خانه خود ترتیب
دادم و بعد از چند روز آن سعد اکبر امامت را بدان زهره منظر انتظام دادم و بعد از قران آن خورشید انور با سعد زهره منظر
که در برج خانه من آثار سعادت ایشان باهم بعد از مدتی آن دو دُر یگانه صدف عصمت را بخانه والد مطهر بردم چون چند روزی
از میان گذشت آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود و ماه برج خلافت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در آسمان
جانشینی او کرد و پیوسته من بعادت مقرر زمان پدر بزرگوار آن امام البشر بخدمت او میرسیدم روزی وارد خانه آن آفتاب برج امامت
شدم دیدم که نرجس خاتون پیش آمده گفت ای خاتون من پا دراز کن که کفش از پایت بیرون کنم گفتم ای نرجس تو بی‌بی خاتون
و صاحب منی و هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بکشی و مرا خدمت کنی بلکه من در خدمت تو اولی ترم و منت میدارم چون حضرت امام

حسن عسکری

حسن عسکری علیه السلام این جواب را از من شنید گفت ای عمه خداوند عالم ترا جزای خیر دهد پس در خدمت آنحضرت نشستم تا وقت
غروب آفتاب پس صدا زدم کنیز خود را که بیاور جامه‌های مرا تا بروم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش
که درین شب متولد شود فرزند ارجمند سعادتمند گرامی بر خدا که حق تعالی زنده گرداند زمین را بعلم و ایمان و هدایت بعد از آنکه مرده باشد
بشیوع کفر و الحاد و ضلالت گفتم که ای فرزند رسول خدا از که بهم میرسد من در نرجس هیچ اثری از حمل نمی‌بینم فرمود که از نرجس بهم
میرسد نه از دیگران پس برجستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه نمودم هیچ گونه اثری نیافتم برگشتم و عرض کردم که آنچه امر کرده بودی
من اثری از آن نیافتم آنحضرت تبسم فرمود و گفت چون صبح شود اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد ای عمه مثل نرجس مثل مادر موسی است
که اثر حمل در او ظاهر نشد تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر او ظاهر نشد زیرا که فرعون شکم زنان حامله را میشکافت برای
طلب حضرت موسی و حال این فرزند سعادتمند نیز در این امر شبیه است بحال موسی و در روایت دیگر وارد شده که آنحضرت فرمود
که حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمی‌باشد بلکه در پهلو می‌باشد و از رحم بیرون نمی‌آییم بلکه از ران مادران فرود می‌آییم زیرا که ما نورهای
حق تعالی‌ایم و چرک و کثافت و نجاسات را از ما دور گردانیده حکیمه گفت که نزد نرجس رفتم و این احوال را باو گفتم گفت ای خاتون هیچ
اثری در خود مشاهده نمی‌کنم پس شب آنجا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم و در هر ساعت از او خبر میگرفتم و او بحال خود
خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاده میشد و در آن شب بیش از شبهای دیگر بنماز تهجد برخاستم و نماز شب ادا کردم و چون بنماز
وتر رسیدم نرجس از خواب جست و وضو ساخته نماز شب بجا آورد و چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود و نزدیک شد که در دلم
شکی بهم رساند وعده‌ای که حضرت فرموده بود ناگاه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از حجره مبارک خود صدا زد که ای عمه شک
مکن که وقت رسیده است در آن حال از نرجس اضطرابی مشاهده کردم او را در بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم حضرت آواز داد که
سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را بر او بخوان پس از او پرسیدم که چه حال داری گفت ظاهر شد اثر آنچه مولایم فرموده پس شروع
کردم بخواندن سوره قدر شنیدم که آن طفل در شکم مادر با من همراهی کرد در خواندن و بر من سلام کرد و من ترسیدم حضرت
صدا زد که تعجب مکن از قدرت الهی که خداوند عالم خوردان ما را بحکمت گویا میگرداند و ما را در بزرگی حجت خود در زمین میگرداند
کلام معجز نظام حضرت امام علیه السلام تمام شد نرجس از دیده غایب شد گویا که پرده میان من و او حایل گردید پس بشتاب تمام
رو بدم بسوی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فریاد کنان آنحضرت فرمود که برگرد ای عمه که او را در جای خود خواهی دید چون برگشتم
حجاب از میان برخاسته در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده‌ام خیره گشت ناگاه دیدم که نور گیتی‌افروز حضرت صاحب الزمان
رو بقبله بسجده افتاده و بر زانوها و انگشتان سبابه را بسوی آسمان بلند کرده میگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی رسول الله و ان ابی
امیر المؤمنین و پس یک یک امامان را شمرد تا بخود رسید فرمود که اللهم انجز لی وعدی و اتمم لی امری و ثبت وطأتی و املأ

الارض قسطا و عدلا یعنی خداوند عالم وعده فرمود مرا بظفر بر دشمنان و وعده خود را راست کن و امر خلافت و امامت مرا تمام گردان

و انتقام و تسلط مرا بر دشمنان ثابت گردان و زمین را پر کن از عدل و داد و بسند صحیح روایت کرده که چون صاحب الامر از مادر متولد

شد نوری از او ساطع گردید و در تمام آفاق در اطراف آسمانها منتشر شد حکیمه گوید بعد از آن مرغان سفید دیدم که از آسمان بزیر

می آمدند و بالهای خود را بر سر و رو و بدن آنحضرت میمالیدند و پرواز میکردند پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مرا آواز داد که ای عمه

فرزند سعادتمند مرا در بر گیر و بسوی من بیاور پس چون او را برگرفتم دیدم که ختنه کرده شده و ناف بریده از مادر متولد شده و

و پاکیزه ... دیدم که بر ذراع راستش نوشته بود که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا

یعنی حق ظاهر گشت و برطرف شد و باطل مضمحل شد و باطل پیوسته نابود شدنی است و ثابت نمی ماند و از نسیم گوید

که چون آن فرزند سعادتمند را بنزد پدر بزرگوارش بردم چون نظرش بر پدر افتاد سلام کرد پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام او را

در بر گرفت و زبان مبارک بر چشمهایش مالید و در دهان و هر دو گوشش زبان مبارک گردانید و بر کف دست چپ او نشانید

و دست مطهر بر سر آنسرور مالید و گفت ای فرزند سخن گو بقدرت کامله الهی پس دیدم که حضرت صاحب الامر استعاذه فرمود و گفت

بسم الله الرحمن الرحیم و این آیت تلاوت فرمود که و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین

و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون یعنی میخواهیم که منت گذاریم بر آنها که ضعیف گردانیده شدند در زمین

خلافت ... که ایشانرا ستمکاران در روی زمین ضعیف کرده بودند و بگردانیم ایشانرا پیشوایان دین و بگردانیم ایشانرا وارثان

ملک زمین و تمکین و قدرت بخشیم ایشانرا در زمین و بنمائیم بفرعون و هامان این امت که ابو بکر و عمر علیهما اللعنة اند و لشکرهای ایشان

که پیروان ایشانند از تسلط و جهانداری امامان آنچه را که از آن حذر میکردند و این آیت در شان آنحضرت و آبای کرام او نازل شده

پس حضرت صاحب الامر بعد از تلاوت این آیات صلوات بر حضرت رسالت پناه و امیر المؤمنین و امامان را یک یک سلام الله علیهم

فرستاد تا پدر بزرگوار خود حکیمه گوید که در آن حال دیدم مرغان بسیار بر سر مبارک آنحضرت جمع شدند پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

یکی از آن مرغان را صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت نما و هر چهل روز بما برگردان پس آن مرغ آنحضرت را گرفته بجانب آسمان پرواز کرد و سایر

مرغان از عقب او پرواز کردند و آنحضرت فرمود که سپردم ترا بآنکسی که مادر موسی موسی را باو سپرد پس نرجس خاتون گریان شد

حضرت فرمود که ای نرجس ساکت باش که فرزندت شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد و بزودی بسوی تو خواهند برگردانید چنانکه موسی

بمادرش برگردانیدند ... حکیمه گوید بعد از آن از آنحضرت پرسیدم که این چه مرغ بود که صاحب الامر را برد

فرمود که روح القدس بود که با امامان میباشد و ایشانرا بامر الهی از خطا نگاه میدارد و زینت علم و دانش ایشانرا ... میکرداند

گوید که چون چهل روز از این واقعه گذشت بخدمت آنحضرت رفتم دیدم که طفلی در میان خانه راه میرود گفتم ای سید و مولای من

این طفل

این طفل دو ساله است حضرت تبسم نمود و فرمود که اولاد پیغمبران و فرزندان اوصیای ایشان هرگاه امام باشند بر خلاف اطفال دیگران

نشو و نما میکنند و یکماهه ایشان مانند یکساله دیگرانست و ایشان در شکم مادر سخن میگویند و قرآن تلاوت میکنند و عبادت پروردگار

خود میکنند و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشان میبرند و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند حکیمه گوید که هر چهل روز یکمرتبه

بخدمت او میرسیدم در زمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام تا آنکه چند روز قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم

مردی کامل مشاهده کردم او را نشناختم بفرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا میفرمائی که نزد او بنشینم فرمود که این فرزند

نرجس و خلیفه منست بعد از من و عنقریب از میان شما خواهم رفت باید که سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمائی پس بعد از

چند روز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام سفر عالم قدس نمود و رخت اقامت بعالم القرار کشید و من حضرت صاحب الامر را

در هر صبح و شام ملازمت مینمودم و هر چه سوال میکردم مرا خبر میداد و گاهی بود که بخاطر میرسید که سوال کنم هنوز سوال نکرده جوابم میداد و بسند

معتبر مرویست که نسیم خادم گوید که داخل شدم بر حضرت صاحب الامر بعد از ولادت او عطسه کرد و فرمود که الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله

پس فرمود که ظالمان گمان میکنند که حجت الهی را باطل و ضایع میتوانند کرد و اگر رخصت میداد خداوند عالم مارا در سخن گفتن هر آینه شک

برطرف میشد و چون یک شب از ولادت آنحضرت گذشت من در خدمت آنحضرت عطسه کردم فرمود که یرحمک الله پس خوشحال شدم پس فرمود

که میخواهی ترا بشارت دهم بر تو در عطسه گفتم بلی ای مولای من فرمود که امانست ترا از مرگ تا سه روز و بسند صحیح روایت

از حکیمه که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب الامر مشتاق لقای آنحضرت شدم رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

و پرسیدم که مولای من کجاست فرمود که سپردیم او را بآنکسی که از ما و تو باو احق و اولی بود چون روز هفتم شد

رفتم گهواره دیدم بسر گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده بود و بروی من خندید و تبسم میفرمود پس آنحضرت آواز داد

که ای عمه فرزند مرا بیاور چون بخدمت آنحضرت بردم زبان در دهانش گردانید و فرمود که سخن بگو ای فرزند پس حضرت صاحب الامر

زبان بشهادتین گشود و شهادتین فرمود و صلوات بر حضرت رسالت و ائمه فرستاد و بسم الله گفت این آیت را تلاوت فرمود که و نرید ان نمن تا آخر

تلاوت فرمود پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که بخوان ای فرزند آنچه خداوند عالم بر پیغمبران فرستاده پس حضرت

صاحب الامر ابتدا بصحف آدم کرد و بزبان سریانی خواند پس کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم

و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن جدم حضرت خاتم الانبیاء صلوات الله علیهم اجمعین و قصه های پیغمبران بیان کرد

پس قصه های پیغمبران را یاد کرد پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که چون حق تعالی مهدی این امت را عطا فرمود دو ملک

فرستاد که او را بسراپرده های عرش بردند و حق تعالی خطاب فرمود که مرحبا بتو ای

بنده من ترا آفریدم برای یاری دین خود و اظهار شریعت ... و تو بنده منی ... بتو عطا میکنم ...

کرما اطاعت فرمان برداری تو ثواب بسیار و بنافرمانی تو عقاب بیکران مردم را بسبب شفاعت و هدایت تو می‌بخشم و بندگان تا مرا [illegible]
تو ایشان را عذاب مینمایم پس خداوند عالم آن دو ملک مقرب را فرمود که بر گیرید او را بسوی پدرش ببرید بجانب او در اسلام [illegible]
و بگوئید که او در پناه حفظ و حمایت منست او را از شر دشمنان محافظت و حراست مینمایم تا هنگامی که او را ظاهر گردانم و حق را باو برپا دارم
و باطل را باو سرنگون سازم و دین حق را برای خود خالص گردانم و در زمانهای باطل مذاهب متفرقه را از میان بر طرف سازم و باید دانست
که در ولادت با سعادت آن خورشید فلک امامت اختلافات بسیاری وارد شده و جمعی قائل شده‌اند که ولادت آنحضرت در روز
مبارک رمضان بوده چنانکه شیخ عالیمقدار صدوق رحمه الله در کتاب کمال الدین روایت کرده که حضرت صاحب الامر علیه السلام متولد شده
در شب جمعه غره ماه مبارک رمضان در سال دویست و پنجاه و چهار از هجرت حضرت رسالت و کمال الدین ابن طاوس رحمه الله در باب [illegible] از کتاب [illegible]
ایراد نموده بطریق نظم همین مضمون که خلاف صحیح است که باید فرموده خداوند عالم او را هدایت نموده و او را بر حق و حقیقت [illegible]
نورانی که در بلندی [illegible] مثل کوکبی است ساطع و او را بفضل عظیم و ملک جسیم که در فضل و شرف مجد و بزرگواری جمیل [illegible]
در عهد شرف نبوت و ولایت پرورده شده و در صفات حمیده و اخلاق پسندیده از اهل قرون و اعصار سابق گذشته و او
والد طهور [illegible] که او بازمانده از حضرت رسولست و مولود مبارکش در شب [illegible] بوده در شب بیست و سیم ماه رمضان المبارک در سال
دویست و پنجاه و ششم هجرت و جمعی قائلند که ولادت آنحضرت در ماه شعبان بوده چنانکه شیخ عالیمقدار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب
کافی ذکر نموده که مولد آنحضرت در شب پانزدهم ماه شعبان المعظم بوده در سال دویست و پنجاه و پنج از هجرت و شیخ مفید و غیر او ایراد نموده
که ولادت آنحضرت در شب نیمه ماه شعبان بوده در سال دویست و پنجاه و پنج و سن شریفش در وقت رحلت پدر بزرگوارش پنج
سال بوده و ابن خلکان در تاریخ خود ذکر نموده که ولادت آنحضرت در نیمه ماه شعبان در روز جمعه بوده و مشهور اقوال در میان علمای
شیعه همینست که ولادتش در نیمه ماه شعبان بوده و شاید که این اختلاف در ماه ولادت که جمعی رمضان گویند و جمعی شعبان از راه آنکه
شهور شرعیه تقدیم و تاخیر در سی که در ایام جاهلیت عرب میکرده‌اند که ماه صفر را بجای محرم اخذ میکرده‌اند و ربیع الاول را بجای
صفر و بدین طریق تا آخر سال پس بنابرین ماه شعبان رمضان میشده و ماه رمضان شوال چنانکه بعضی از ارباب علم این کتاب [illegible]
مولد [illegible] گذشت و همچنین اختلاف در اسامی والده طیبه و طاهره آنحضرت واقع شده و جمعی گویند که نام مادرش صیقل بود و چنانکه ابن
طاوس ایراد نموده و بعضی قائل شده‌اند که نامش سوسن بود لیکن مشهور آنست که نام مادرش نرجس خاتون بوده اسم و کنیت و لقب آن
آنحضرت چنانکه مشهور است نزد علمای شیعه محمد و ابو القاسم و قائم و مهدی و خلف صالح و صاحب الزمان و شیخ طبرسی
و شیخ مفید رحمه الله قائلند بآنکه آنحضرت را نام و کنیت وی گردن جایز نیست [illegible] که اسم آنحضرت موافق اسم نبی و کنیتش موافق
کنیت او [illegible] لیکن ایشان اسم و کنیت [illegible] بر نام محمد آنحضرت را [illegible] لیکن [illegible]

که خواهند تحقیق

که خواهند تحقیق اسم و کنیت آنحضرت نمایند بکنایه یا بحجة الله اسم او را برده‌اند و در زمان غیبت کبری ظاهر شدن [illegible]
در زمان جاری گردان جایز باشد برای آنکه منع از اسم کنیت مخصوص وقت خوف از اعادی بوده و مخصوص زمان غیبت صغری
و تسمیه آنحضرت بمحمد اتفاق بین الفریقین است چنانکه ابی داود در سنن خود روایت کرده از عبد الله بن مسعود که گفت
که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه دراز گرداند حق تعالی آن روز را تا بفرستد حضرت مردی را
از من یا از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من پر گرداند زمین را از عدل و داد چنانکه پر
باشد از جور و ظلم **سوال** اگر معاندی گوید که حدیث نبوی که علامتی الفت است که اسم پدر آنحضرت موافق اسم پدر حضرت
رسالت باشد چگونه در مهدی جاری باشد و حال آنکه اسم پدر او حسن است و اسم پدر نبی عبد الله و کجا حسن از عبد الله پس مهدی
آنکس نباشد **جواب** گوئیم که در زبان عرب اطلاق لفظ اب بر جد اعلی شایع است
چنانکه قرآن کریم بدان ناطق است چه خداوند عالم فرموده ملة ابیکم ابراهیم و در جای دیگر حکایت از زبان یوسف فرموده
که واتبعت ملة آبائی ابراهیم و اسحق و در حدیث نبوی نیز وارد شده چنانکه در حدیث معراج وارد شده که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمود که از جبرئیل پرسیدم که این کیست جبرئیل گفت جد تو ابراهیم و اطلاق لفظ اسم بر کنیت و صفت نیز
شایع است چنانکه پیغمبر امیر المؤمنین را ابی تراب نامید و چون ثابت شد اطلاق لفظ اب بر جد و اطلاق اسم بر کنیت و صفت
پس میدانیم که حضرت رسالت [illegible] سبط [illegible] فرزند [illegible] کنیت ابو محمد الحسن بن علی ابی عبد الله الحسین بوده
و حجت و خلف صالح از فرزندان ابی عبد الله بوده [illegible] حضرت رسالت [illegible] موافق نام [illegible] نام محمد و نام او
نیز محمد [illegible] فرموده نام [illegible] ابی عبد الله الحسین است [illegible] که عبد الله است [illegible]
ابی عبد الله کنیت آنحضرت بوده لیکن کنیت [illegible] اسم نیز [illegible] **سوال** اگر کسی گوید که چرا پیغمبر در مقام [illegible]
[illegible] **جواب** گوئیم برای آنکه کلام آنحضرت جامع [illegible] اشاره [illegible] که مهدی از
اولاد حسین بن علی است [illegible] ظاهر شود [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] منقطع گشت [illegible] ایام [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و ذکر هم [illegible] نهایت باقی که هر [illegible] امام زمان [illegible] ظهور [illegible]

و ما محمد [illegible] که آن روز کار [illegible] بشارت ظهور امام و دولت آنحضرت [illegible] عقیده در بیان آنکه غیبت آنحضرت دو مرتبه بوده یکی

غیبت صغری و دیگری غیبت کبری و ابتدای غیبت اول آنحضرت که مسمّی بغیبت صغری است در زمان معتمد عباسی در سال دویست

و شصت و پنج از هجرت واقع شد تا هفتاد و چهار سال و غیبت دوم که غیبت کبری است در زمان راضی بن مقتدر عباسی واقع شد

و فرق در میان این دو غیبت این بود که در زمان غیبت اول سفرا و وکلا میان آنحضرت و شیعیان واسطه بودند که توقیعات بخط مبارک

آنحضرت برای مسائل [illegible] شیعیان [illegible] مشکلات ایشان [illegible] اخبار ایشان امام [illegible] بودند

و تعبیر از غیبت ناحیه مقدسه میشود [illegible] مدت جمع کثیر از شیعیان [illegible] بشرف [illegible] وکالت [illegible]

اهل بغداد [illegible] از اهل [illegible] محمد بن ابراهیم بن مهزیار و از اهل قم محمد بن اسحق و از اهل همدان محمد بن صالح [illegible]

[illegible] قاسم بن علا [illegible] ابو عمرو [illegible] سالها [illegible]

امام همام ابی جعفر محمد بن علی [illegible] علیه السلام [illegible] وکالت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام [illegible] و در غیبت امام

بمرتبه شرف وکالت آن آفتاب [illegible] معجزات و کرامات [illegible]

آنحضرت [illegible] محمد بن عثمان که کنیت او ابو جعفر بود [illegible] قریب پنجاه سال [illegible] ناحیه مقدسه

آنحضرت [illegible] وکالت [illegible] در آن مدت سوالات [illegible] مخلصان [illegible] امام زمان عرض [illegible] جواب

در ضمن توقیعات آنحضرت بشیعیان [illegible] جمادی الاول سال سیصد و پنج از هجرت [illegible] شد

از وجوه شیعه [illegible] ابو علی بن همام و ابو عبد الله بن محمد کاتب و ابو عبد الله باقطانی و ابو سهل اسماعیل

بن علی نوبختی و ابو عبد الله بن الوجناء و غیر ایشان از اکابر و اعیان شیعیان [illegible] ابو جعفر [illegible] وفات [illegible]

در وکالت ناحیه مقدسه [illegible] اشارت بجانب حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی نموده گفت که او قائم مقام من و وکیل

و امین حضرت صاحب الامر است بعد از من [illegible] آنحضرت [illegible]

نایب [illegible] صاحب الامر [illegible] رسالت آنحضرت [illegible]

چون ابو جعفر [illegible] ابو القاسم حسین بن روح بشرف وکالت [illegible]

نموده بود [illegible] در ماه شعبان سال سیصد و بیست و شش از هجرت [illegible] وکالت ابو الحسن علی بن محمد السمری

نموده شیعیان [illegible] سوالات [illegible] علی بن محمد سمری عرض نموده جواب [illegible] حضرت صاحب الامر [illegible]

[illegible] چون علی بن محمد در سال سیصد و بیست و نه از هجرت بیمار شد شیعیان [illegible] سوال

نمود ذکر کرده

نمود و ذکر کرد [illegible] وکالت ناحیه مقدسه [illegible] شیعیان [illegible] علی بن محمد توقیعی بخط مبارک آنحضرت [illegible]

نمود [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد [illegible] شش روز دیگر [illegible]

[illegible] امر خود را [illegible] قائم مقام تو باشد بعد از وفات تو زیرا که غیبت تامه واقع شد و ظهور [illegible]

مگر بعد از اذن [illegible] بعد از مدت طولانی [illegible] جور و ظلم [illegible] شیعیان

[illegible] مشاهده [illegible] خروج سفیانی و ظهور صیحه آسمانی [illegible]

بود [illegible] و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم چون شیعیان این توقیع [illegible] علی بن محمد

چون روز ششم شد [illegible] علی بن محمد [illegible] گفتند [illegible] علی بن محمد گفت

خدا را امری است [illegible] آخر کلام علی بن محمد بود [illegible]

[illegible] ماه شعبان سال سیصد و بیست و نه از هجرت [illegible] وکالت غیبت صغری [illegible]

در زمان غیبت کبری [illegible] شیعیان [illegible] امام زمان منقطع شد [illegible] سفرا و وکلا در میان شیعیان [illegible]

بودند [illegible] وکالت [illegible] معجزه [illegible] ظهور [illegible] شیعیان [illegible]

و وکلا [illegible] غیبت صغری [illegible] آنحضرت [illegible] مشاهده نموده [illegible] ابو القاسم بن [illegible]

[illegible] ابو القاسم [illegible] ابو عبد الله بن [illegible] محمد [illegible] حسن [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] محمد بن [illegible] حسن بن هارون [illegible] قاسم بن موسی [illegible]

[illegible] ابو جعفر [illegible] محمد بن [illegible] ابو [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] کرامات [illegible]

صاحب الامر [illegible] شیعیان [illegible] امام زمان [illegible]

[illegible] ظهور معجزات و خوارق عادات [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] اخبار [illegible] ابن [illegible]

[illegible] ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه [illegible]

[illegible] حجر الاسود [illegible] حجر الاسود [illegible]

[illegible] حجر الاسود [illegible] امام زمان [illegible]

بر طلوع حضرت سید الساجدین علیه السلام وضع فرمود و در مکان خود قرار یافت پس من علتی صعب پیدا کردم بمرتبه‌ای که در آن علت
بر فوت نفس خود ترسیدم و اسباب سفر من بمنزل مهیا نشده بود لا بد نایبی گرفتم که معروف است بابن هشام بود و رقعه‌ای نوشتم
سر مهر کرده و درج کرده بودم سؤال از مدت عمر خود و اینکه آیا در این علت مرگ من خواهد بود یا نه تا اگر مدت شامل حال من خواهد شد
و گفتم که ای ابن هشام قصد من از فرستادن این رقعه آنست که کسی که حجر الاسود را در مکان خود نصب خواهد کرد او در جواب [illegible]
[illegible] ابن هشام گوید که چون بمکه رسیدم و بزرگان [illegible] باعاده حجر الاسود در مکان خود
خانه [illegible] دادم تا اگر ممکن نشیم در میان ایشان بنحوی که [illegible] و دیدم که واضع حجر کیست در مکان خود پس در میان خدام
[illegible] و نظر میکردم و ایشان از زحام مردم [illegible] هر کس که وضع حجر را قصد میکرد حجر در جای خود قرار نمیگرفت
[illegible] تا اینکه دیدم حاضر شد جوانی گندم گون خوب روی و حجر را گرفته در جای خود نصب کرد فی الحال قرار گرفت بمرتبه‌ای که گویا هرگز از
آن مکان زایل نشده بود پس آواز مردم بلند شد [illegible] آن جوان بازگشت از در بیرون رفت من از جای خود برخاستم از عقب او رفتم و مردم را
از راست و چپ دور میکردم تا اینکه گمان بردند که [illegible] عقل دارم [illegible] و من چشم از آن جوان بر نمیداشتم تا اینکه
مردم از من منقطع شدند و من بسرعت [illegible] او میرفتم [illegible] رسیدم [illegible] حصول [illegible]
او را [illegible] نمود و گفت بده آنچه با تست پس من رقعه را بدست او دادم آن جوان بی آنکه نظر کند [illegible]
[illegible] بگو که [illegible] صاحب رقعه که ترسید از فوت خود در این علت که [illegible] سال [illegible]
[illegible] چون ابو القاسم باخبار ابن هشام [illegible] خوشحال گردید و در سال [illegible]
[illegible] بیمار شد [illegible] و وصیت [illegible] گفتند که این چه خوف است [illegible]
ترا عافیت [illegible] ابو القاسم گفت که این آن سالیست که وعده کرده بمن امام زمان من [illegible] پس
ابو القاسم در آن مرض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وابن قصه

این قصه را بنا بر مردم شهرت یافت و بسند صحیح مروی است از ابو سعید غانم هندی که گفت در کشمیر بودم با جمعی از اصحاب [illegible]
بر درگاه پادشاهی بودند و هر روزی بر کرسیها می نشستند و تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم میخواندند و قضا با احکام و فتاوی حلال
و حرام در آن خطه وظیفه ما بود روزی ذکر حضرت رسالت [illegible] میان آمد و اصحاب گفتند که ما حضرت رسالت [illegible] احوال
اگر در کتب [illegible] احوال آنحضرت را خوانده ایم [illegible] تفحص از احوال وی نماییم پس رای همه بر آن قرار گرفت که من [illegible]
عراق [illegible] از احوال [illegible] سید البشر [illegible] چون از کشمیر آمده ام با جمعیت بسیار و مال [illegible]
یکسال در راه [illegible] کابل رسیدم جمعی از اتراک [illegible] افغانان بسر راه بر من گرفتند اموال مرا [illegible] جراحت بر من [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] کابل [illegible] پادشاه کابل [illegible] احوال [illegible]
بن ابی الاسود حاکم آن شهر بود از قصه من خبردار گردید مرا بمجلس خود طلبید و احوالات از من پرسید [illegible]
برای [illegible] آمده ام و مباحثه با اکثر علما و دانشمندان نموده ام [illegible] جمع نمود برای مناظره من [illegible]
آمده ام برای تفحص احوال حضرت رسالت [illegible] از احوالات [illegible] از من پرسید [illegible]
[illegible] گفتند که محمد پیغمبر است [illegible] ایشان پرسیدم احکام شرایع آنحضرت [illegible] احکام شرایع [illegible]
رسانید گفتم که [illegible] محمد پیغمبر است [illegible] احکام [illegible] گفتند [illegible] احکام شرایع او [illegible] مرا دلالت
کنید [illegible] تا [illegible] علامات [illegible] اوصاف او [illegible]
[illegible] گفتند که حضرت رسالت [illegible] از ایشان پرسیدم [illegible]
گفتم نام [illegible] گفتند عبد الله بن عثمان [illegible] گفتم [illegible]
رسالت [illegible] گفتند [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible]
[illegible]
کردند گفتم [illegible] آنچه [illegible] خوانده ام [illegible]
کتابهای [illegible] حضرت رسالت [illegible] خوانده ام [illegible]
[illegible] آمده ام [illegible]
[illegible]
گفتند [illegible]

و بنا بر غیره مناظره و مباحثه ... [illegible] ... حسان بن ... گفت

ای هندی ... [illegible] ... جهان ...

کو مرا راست محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب ... علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب ... [illegible]

قائم گوید که چون این کلام شنیدم گفتم الله اکبر ... [illegible]

... [illegible] ... محمد صلی الله علیه و آله ... [illegible]

احسان و الطاف ... [illegible] ...

دین اسلام ... [illegible] ... محمد صلی الله علیه و آله ...

[illegible]

و صی ... [illegible] ... صاحب الامر علیه السلام ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و کلاء آنحضرت ... [illegible] ... حسن بن النضر ... [illegible]

دارم از آن

دارم درین سال ... [illegible] ... حسن ... [illegible]

[illegible] ... صاحب الامر علیه السلام ... حسن بن النضر ... [illegible]

[illegible] ... صاحب الامر علیه السلام ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... حسن بن النضر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امام حسن عسکری علیه السلام ... حسن بن النضر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کو بدکه حسن بن النضر ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... صاحب الامر علیه السلام ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... صاحب الامر علیه السلام

[illegible]

[illegible]

رسید از وزرای دنیا علی بن حسان گوید که پس از آن اراده زیارت سر من رای کردم چون داخل مسجد شدم در هنگام غروب
آفتاب نشستم بی کسی نماز را و مشغول نماز بودم و زیارت میکردم چون فارغ شدم ناگاه دیدم که یکی از خدام ناحیه مقدسه حاضر شد
برین گفت برخیز گفتم بکجا گفت بسوی منزلت گفتم که من کیستم که تو مرا [illegible] شاید که مراد تو دیگری باشد گفت مرا امر [illegible]
ای علی بن حسان [illegible] پس آن غلام همراه من شد و مرا رسانید بخانه حسان بن احمد چون داخل خانه شدم دیدم
غلام با حسان سرگوشی کرد و نفهمیدم که چه گفت پس جمیع آنچه باو احتیاج من بود [illegible] من تا سه روز در خانه حسان بن احمد بودم
پس از وی التماس زیارت درون آنحضرت نمودم التماس من بدرجه اجابت رسید و شب داخل روضه شدم بخدمت امام زمان [illegible]
رسیدم و [illegible] اقبال مشاهده نمودم و بسند صحیح روایت است از حسن بن فضل بن یزید یمانی که گفت پدرم
بخط خود نوشت در خصوص بعضی از مطالب [illegible] پدرم بجواب [illegible] ناحیه مقدسه رسید پس من نیز [illegible]
نوشتم [illegible] من نیز بجواب [illegible] نوشت [illegible] بجواب [illegible]
ظاهر شد که [illegible] حسن بن فضل گوید که بعد از این زیارت [illegible] کرده توفیق زیارت
عراق [illegible] در بغداد [illegible] امام زمان [illegible] رسید [illegible] عزم نمودم که از بغداد بیرون
مردم [illegible] مطلب فایز نگردیدم [illegible] از میان [illegible] وصال این مطلب [illegible] سید [illegible]
[illegible] که از طول مدت [illegible] از اموال دنیوی [illegible] زیارت [illegible] فوت شود روزی
آمدم بخدمت محمد بن احمد که از جمله وکلای ناحیه مقدسه بود و از او التماس بسیار کردم که [illegible] بخدمت امام زمان [illegible]
در جواب من گفت [illegible] مسجد [illegible] خواهی کرد شاید که مطلب [illegible] اگر در [illegible] مسجد [illegible]
دیدم [illegible] سلام [illegible] حسن بن فضل [illegible]
تو در این سال توفیق حج خواهی یافت [illegible] بسلامت [illegible] و اهل و وطن خود خواهی برگشت [illegible]
بود که بشرف ملاقات او مشرف گشتم و بشکرانه این نعمت عظمی [illegible] که امام زمان [illegible]
واقع شد و شیخ طوسی رحمه الله بسند صحیح روایت کرده از رشیق حاجب که [illegible] معتضد مرا [illegible] با دو نفر دیگر [illegible]
از [illegible] هر یک [illegible] سوار شده [illegible] سامره [illegible] خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام [illegible]
نشان داد و گفت چون بدر خانه آنحضرت برسید غلام سیاهی بر آن در نشسته است پس داخل خانه شوید هر که را در آنجا یابید سرش را
برای من بیاورید رشیق گوید چون وارد سر من رای شدیم و بدر خانه آنحضرت رسیدیم در دهلیز غلامی سیاهی نشسته بود و [illegible]
در دست داشت [illegible] پرسیدیم که در این خانه کیست گفت صاحبش [illegible]

خانه شدیم

خانه شدیم خانه بسیار پاکیزه دیدیم و در مقابل پرده [illegible] که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم [illegible]
در خانه هیچکس نبود چون پرده را برداشتیم حجره بزرگی بنظر در آمد که گویا دریائی آب است و در منتهای حجره حصیری بر روی آب گسترده
و بر روی آن حصیر مردی ایستاده بود که نیکوترین مردم بود [illegible] مشغول نماز بود [illegible] التفات نمیکرد یکی از رفیقان
من [illegible] پا در حجره گذاشت که داخل شود در میان آب غرق شد و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را بیرون
آوردم بیهوش شد بعد از ساعتی بهوش آمد پس رفیق دیگرم اراده نمود که داخل شود و حال او نیز بر منوال حال اول گذشت پس متحیر ماندم
و زبان معذرت گشوده بعذرخواهی پرداختم و گفتم ای مقرب درگاه خدا از تو معذرت میطلبم والله نمیدانستم و از حقیقت حال مطلع نبودم
اکنون توبه میکنم بسوی خداوند عالم [illegible] متوجه گفتار من نشد و مشغول نماز شد ما را هیبتی عظیم در دل [illegible]
برگشتیم و معتضد انتظار ما میکشید [illegible] سفارش کرده بود [illegible] داخل شدیم
بخدمت معتضد [illegible] قصه را حکایت کردیم [illegible] ملاقات [illegible]
عظیم [illegible] حکایت [illegible] نقل کردن [illegible] معتضد
و بسند صحیح روایت است از محمد بن یعقوب کلینی که یکی از لشکریان خلیفه عباسی گفت من همراه بودم [illegible] غلام خلیفه [illegible] سر من رای آمد
در خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نشست بعد از وفات آنحضرت پس حضرت صاحب الامر علیه السلام از خانه بیرون آمد [illegible]
[illegible] جعفر کذاب [illegible]
ما برگردیم پس [illegible] از خانه بیرون رفت [illegible]
حکایتی [illegible] نقل کرد [illegible]
و شیخ [illegible] علی بن بابویه قمی در کتاب اکمال روایت کرده [illegible] احمد بن فارس ادیب [illegible] شنیدم
در همدان حکایتی [illegible] نقل کردم [illegible] التماس نمود که این حکایت را [illegible]
مردم [illegible] التماس [illegible] اجابت کرده [illegible] حکایت این بود که در همدان جمعی بودند [illegible]
[illegible] اعتقاد کلی [illegible]
[illegible] اولاد [illegible] صلاح و سداد [illegible]
[illegible] سالی اراده حج کرده توفیق مناسک حج [illegible]
[illegible] نقل [illegible] از شتر خود پیاده [illegible]
با خود قرار دادم که [illegible] چون آخر قافله رسید [illegible]

خوابیدم بیدار نشدم مگر از تابش گرمای آفتاب چون بیدار شدم اثری از قافله ندیدم و پی بجائی نبردم در [illegible] رنجهات
بیرون خود بسته دیدم در مقام حیرت بودم و اندیشه هلاکت را پیشه خود کرده بودم بعد از حیرت و تأسف بسیار از توکل بجانب
[illegible] روان شدم بعد از اندک مسافتی به زمین سبزی که از نشان آبادی چنان مینمود که باران تازه بر آن باریده [illegible]
[illegible] رسیدم [illegible] قصر عالی [illegible] چون [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] با خود گفتم [illegible] بیرون [illegible] آن قصر کرده [illegible]
شدم چون [illegible] قصر رسیدم دیدم دو غلام [illegible] نشسته اند پس بر ایشان سلام دادم ایشان [illegible] سلام [illegible]
گفتند [illegible] خدا [illegible] غلام [illegible] بیرون [illegible]
آمد و [illegible] گفت [illegible] داخل خانه [illegible] چون داخل [illegible] شدم خانه دیدم [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] خانه [illegible] داخل خانه شدم دیدم [illegible]
[illegible] سلام دادم و او جواب سلام من [illegible]
[illegible] نظر [illegible] دیدم [illegible]
گفت [illegible] قائم آل محمد [illegible] زمان [illegible]
[illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] سید و مولای من [illegible]
[illegible]
[illegible] سلام [illegible] غلام [illegible]
همراه من بیرون آمد و چند قدمی [illegible] غلام
[illegible] گفت [illegible]
گفت [illegible]
شد [illegible] داخل [illegible] شدم [illegible]
داخل [illegible] مردم [illegible]
[illegible]

علمای امامیه

علمای امامیه [illegible] اسماعیل بن حسن [illegible] شمس الدین [illegible]
[illegible] اسماعیل [illegible] بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible] سید رضی الدین علی بن طاوس [illegible]
جمیع اطبا [illegible]
[illegible] سید [illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] شمس الدین [illegible]
[illegible] سید رضی الدین [illegible] بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بغداد [illegible]
[illegible] سید [illegible]
گفت چون [illegible]
[illegible] امام زمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
صاحب [illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible] گفتم [illegible]
[illegible]
[illegible]
گفت [illegible] اسمعیل [illegible]

کهای اسمعیل این جوان امام زمانست پس من پیش رفتم و ران مبارکش را بوسیدم و بعد از آن روان شدند من
در عقب ایشان روان شدم مرا صیحه زد و گفت برگرد گفتم که من هرگز از شما جدا نشوم گفت ای اسمعیل مصلحت در بازگشتن تست
پس من قول اول را اعاده کردم همین گفت ای اسمعیل شرم نداری که امام دو بار فرمود که برگرد مخالفت میکنی پس من توقف
کردم ایشان از من چند قدم پیش رفتند و التفات بجانب من کرده فرمودند که چون ببغداد رسی ناچار است که مستنصر ابو جعفر خلیفه ترا طلب
شوی و او بتو چیزی خواهد داد قبول مکن و بگو بفرزند ما رضی الدین که نامه بنویسد بعلی بن عوض که من گفته ام او را آنچه خواهی بتو دهد
بعد از آن آنحضرت با اصحاب خود رفتند و من ایستاده بودم و نگاه میکردم تا از چشم من غایب شدند و من از تاسف و تحسر بسیار ساعت
دادم از مفارقت امام زمان ساعتی بر زمین نشستم بعد از آن رفتم بمشهد مقدس مردم بسیار در حوالی من جمع شدند و گفتند که احوال
حال ترا متغیر می بینیم آیا رنجی داری گفتم نه گفتند آیا کسی با تو خصومت کرده گفتم نه هیچیک از اینها در من نیست لیکن من از شما میپرسم
آیا شناختید این سواران را که نزد شما بودند گفتند که ایشان از شرفا بودند که در بادیه صاحب گوسفندانند گفتم نه بلکه از ایشان یکی امام زمان
بود گفتند آن پیر یا صاحب فرجی گفتم صاحب فرجی گفتند آیا نمودی باو مرض خود را گفتم دست مبارکش را بر آن نهاد و بجراحت من
و بوجع آورد چون گشودم ران خود را اثری از آن جراحت ندیدم بشک افتادم از ران دیگر را گشودم در وی هم اثری ندیدم مردم ازدحام
کردند و بقصد تبرک جامه های از بدن من بیرون کردند و پاره پاره بجهت تبرک بردند تا آنکه جامه های مرا از بدن من ربودند و عریان ماندم
خادمان خزانه آمدند و مرا از میان مردم بیرون کردند و ناظر بین النهرین که در مشهد مقدس بود نام من پرسید و گفت ای اسمعیل چند روز است
که از بغداد بیرون آمده گفتم یک هفته است پس شب آنجا ماندم و چون وقت نماز صبح شد نماز گزاردم و بیرون
آمدم و مردم بمشایعت من بیرون آمدند و از من وداع نمودند و من نیز وداع کرده متوجه بغداد شدم چون بحوالی بغداد رسیدم دیدم
مردم بسیار ازدحام کرده اند بر سر قنطره عتیقه و هر که از آنجا گذران میکند از نام و نسب او میپرسند نام من نیز پرسیدند و گفتند که ابا اوست
پس من نام خود را گفتم مردم بر من ازدحام نمودند و جامه را پاره پاره کردند چنانچه جامه در بدن من باقی نماند و ناظر بین النهرین بآنجا
ببغداد نوشته مردم بغداد را واقف گردانیده بعد از آن مرا بر اسب نشانده ببغداد آوردند مردم آنجا نیز بر من هجوم آوردند و نزدیک بود که از کثرت
مرا هلاک سازند پس وزیر خلیفه سید رضی الدین را از این قضیه خبردار گردانید پس سید با جماعتی بیرون آمدند و در باب النوبی با هم ملاقات
کردیم پس اصحاب سید مردم را از من دور گردانیدند و سید بمن التفات کرده فرمود که تویی آنکس که میگویند گفتم بلی پس از مرکب فرود
آمده و گشود ران مرا هیچ اثری از جراحت ندید پس ساعتی غشی بر وی طاری شد و بعد از آن دست مرا گرفت و نزد وزیر برد و احوال را
بعرض وزیر رسانید و گریست و فرمود که ای وزیر این اسمعیل برادر منست و نزد من میبود پس اسمعیل نیز برادر آن قضیه پرسید
تمامی قصه را حکایت کردم پس حاضر گردانید اطبایی که آن جراحت را دیده بودند و اطبا گفتند که این جراحت را دوا

نبود

نیست غیر از بریدن و بریدن موجب هلاکست و اگر بریده شود باعث هلاکست پس وزیر گفت بر تقدیری که بریده شود چند گاه میبود گفتند
در دو ماه و بعد از دو ماه در آن موضع جای جراحت سفیدی باقی خواهد ماند که بر وی موی نروید پس وزیر گفت که شما چند گاهست که جراحت
او را دیده اید گفتند ده روز است پس وزیر گفت ای اسمعیل ران خود را بگشا چون بالای جراحت گشودم اثری از جراحت
ندیدند یکی از ایشان آواز بلند کرده گفت والله این عمل مسیح است پس وزیر گفت که چون عمل شما نیست ما میدانیم که عمل کیست پس مرا نزد خلیفه
مستنصر بردند او نیز از قضیه من پرسید جواب شنید پس فرمود دو هزار دینار آوردند و گفت ای اسمعیل این را بگیر و صرف کن
ای خلیفه من حبه از این قبول نمیکنم خلیفه گفت از که میترسی گفتم از آنکس که مرا شفا داده پس خلیفه مکدر شد و بسیار گریست من از نزد او
بیرون آمدم و بسید رضی الدین آنچه مولای من گفته بود عرض کردم شمس الدین گوید که پدرم بعد از آن واقعه شد بود از جهت مفارقت آن
حضرت ... ببغداد رفت در فصل زمستان در آنجا اقامت کرد و در هر چند روز بزیارت مشهد مقدس سر من رای برفت و عود میکرد
و در آن سال چهل مرتبه آن مشهد شریف رسید بطمع آنکه شاید بار دیگر ببعض البرکات آنحضرت مشرف گردد و دیگر آن نعمت عظمی بعد از آن
از حسرت آن حضرت ... بسرای انجهان شد و بعد از الامان ... رسیده و بسته ... التفات ...
امیر المؤمنین علیه السلام یافت شد رساله بخط شیخ فاضل فضل بن یحیی طیبی کوفی رحمه الله مشتمل بر قصه غریبه و صورت آن اینست بسم الله
رب العالمین وصلی الله علی محمد و آله و سلم و بعد چنین گوید محتاج الطاف ایزدی فضل بن یحیی بن علی طیبی که شنیدم از دو شیخ بزرگوار
مصطفوی شمس الدین بن یحیی و جلال الدین بن عبد الله حلی در مشهد مقدس حضرت سید الشهدا حسین بن علی علیهما السلام در نیمه ماه شعبان
المعظم سال ... حکایتی را که شنیده بودند از شیخ فاضل متقی زین الدین علی بن فاضل مازندرانی مجاور مشهد غروی
من از ایشان آن حکایت ... شنیدم ... سلطنت ... شیخ ... ببغداد رسیدم ... آن حکایت
از ایشان بشنوم ... سید ... چون ... رسیدم
اتفاق افتاد که شیخ ... ببغداد ... زیارت سر من رای ... شیخ ... بودم
ناگاه دیدم ... سید فخر الدین حسن بن
علی موسوی مازندرانی که در محله ... بود ... شیخ ... ببغداد است پس
... شیخ ... سید ... رسیدم ... حضرت شیخ ... سید
داخل خانه شدم و سلام دادم ... شیخ ... سید ... احوال ... گفتند
... سید گفت ... شیخ ... احوال ...
شیخ صلاح الدین و احوال ... جواب ... پس ... کردم ... رسیدن ...

از فقره احمد بیت ... از ممالک شیخ عالیمقدار دانستم که فضل و کمالش از حد بیرون است پس از شیخ التماس کردم به زبان حکایتی که از او
در کشتی بزرگوار شنیده بودم شیخ عالیمقدار در حضور سید و جمیع از علمای حله و اطراف او که بزیارت شیخ آمده بودند شروع کرد و چنین
قصه طولانی [illegible] و آن قصه را از اوائل تا آخر برای ما نقل کرد در روز یازدهم ماه شوال سال [illegible] و صورت این قصه این بود که
شیخ گفت عمری در شام بودم برای تحصیل علوم و در خدمت شیخ فاضل عبدالرحیم حنفی درس اصول و عربیت میخواندم
و در خدمت شیخ زین الدین علی مغربی اندلسی مالکی نیز درس قرائت میخواندم و شیخ مالکی مردی بود عالم و فاضل و اکثر علوم را از
صرف و نحو و منطق و معانی و بیان و علم قرائت نیکو میدانست و قلیل العداوه بود با جماعت روافض و هر وقت که از مسائل شیعه
در مجالس او مذکور میشد میگفت که علمای امامیه در این مسئله چنین گفته اند و سایر مدرسان شام از راه زبان عناد بشیعه اهل
[illegible] گفتند که علمای روافض چنین گفته اند من از راه آنکه شیخ مالکی مجتنب از تعصب بود و نسبت به همه مواسی بود و اخلاق پسندیده
داشت صحبت او را بر سایر علمای آن ولایت اختیار کردم و چندین سال در خدمت او بسر بردم و اکثر علوم را از او استفاده کردم
بعد از مدتی اتفاق افتاد که شیخ مالکی اراده دیار مصر کرد و من از غایت محبتی که با او داشتم مفارقت او بر دل من گران آمد و اختیار صحبت او
کردم و در آن سفر در خدمت شیخ جمعی از غربا بودند [illegible] استفاده علوم از او میکردند با همه مهربانی میکرد و جمعی از ایشان نیز
مصاحبت شیخ را اختیار نمودند از شام متوجه مصر شدیم تا آنکه بقاهره مصر رسیدیم که بزرگترین شهرهای مصر بود و شیخ در آن شهر
در مسجد الازهر فرود آمد و شروع بمباحثه علوم نمود و فضلای مصر در حضور شیخ حاضر شدند و یکی بزیارت او مشرف شدند و انتفاع از
علوم او میبردند پس شیخ در قاهره مصر نه ماه بود و من نیز در خدمت شیخ بودم ناگاه قافله از اندلس وارد قاهره شده و یکی از مردم
قافله مکتوبی بود که والد شیخ مالکی برای فرزند خود نوشته بود [illegible] بیماری [illegible] کرده بود که بیمار [illegible] مرا دریافته و
[illegible] فرزند [illegible] البته باید که [illegible]
[illegible] چون شیخ بر مضمون کتابت والد خود مطلع گردید
[illegible] بجانب اندلس [illegible] والد خود [illegible] ارادۀ مصاحبت [illegible]
سفر کردیم [illegible] احوال [illegible]
[illegible] رسیدیم [illegible] جزیره اندلس [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] طلبیده [illegible]
[illegible] عافیت [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]

وداع کرده

وداع کرده روانه اندلس شد و از آن قریه تا اندلس پنج روزه راه بود پس من [illegible] در آن قریه ماندم و عافیت یافتم برای شادی
و نشاط طبع بیرون رفتم بسیر کوچه‌های آن قریه بودم که ناگاه قافله عظیم از سمت [illegible] می آمدند و امتعه بسیاری با ایشان بود از
طعام و سایر اجناس پرسیدم که این قافله از کجا می آیند گفتند از حوالی زمین بربری آمده‌اند و ولایت ایشان [illegible] جزیره روافض
چون نام جزیره روافض شنیدم شوقم زیاده گردید [illegible] احوال پرسیدم که از اینجا تا جزیره روافض
چه قدر راه است گفتند که بیست و پنج روزه راه است دو روزه راه بی آب [illegible] است و روز دیگر [illegible] معموره [illegible]
بهم متصل است پس الاغی کرایه کردم [illegible] برای قطع آن مسافت پس چند منزل راه رفتم رسیدم باول ولایت روافض
که از اینجا تا جزیره روافض چه قدر راه است گفتند سه روزه راه است [illegible] رسیدم بجزیره [illegible]
بود و چهار حصار [illegible] آن معموره در کنار دریا افتاده بود پس از دروازه آن شهر داخل شدم
دروازه [illegible] و در کوچه و بازار [illegible] مسجد اعظم آن شهر [illegible] پرسیدم [illegible] چون
داخل مسجد شدم دیدم که مسجد عظیمی است بر روی دریا افتاده [illegible] برای استراحت ماندم که ناگاه
دیدم که مؤذن بر بالای منار رفته اذان اعلام برای نماز ظهر [illegible] بطریق شیعه گفت اشهد ان علیا ولی الله
تعجب کردم و در آخر اذان گفتند حی علی خیر العمل [illegible] فارغ شد [illegible] آل محمد کرده ختم اذان
بطریق شیعه کرده [illegible] فوج فوج [illegible]
دیدم که بطریق شیعه وضوی کامل [illegible] درمیان مسجد ایستاده امامت [illegible] نماز [illegible] باداب
چنانکه از حضرت رسالت [illegible]
[illegible]
ایشان از نماز ظهر فارغ شدند [illegible]
[illegible] گفتم عربی [illegible] گفتم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله [illegible]
[illegible]
امیر المؤمنین و یعسوب الدین و قائد الغر المحجلین علی بن ابی طالب [illegible] یازده فرزندان او [illegible] حضرت رسالت بعد از او
[illegible] واجب [illegible]
صادق امین رسول رب العالمین [illegible]

آنحضرت را یکان یکان بنام و نشان بر آنحضرت عرض کرد و آنحضرت برای ایشان خود بیان فرمود چون این مقالات از ایشان شنیدم
شکر خدا را نمودم و اظهار فرح و سرور بر ایشان نمودم ایشان چون مرا شیعه یافتند عزت و اکرام بسیاری بر من کردند
و در یکی از زوایای مسجد برای من مکانی مهیا کردانیدند و امام ایشان از محاوره و مکالمه من مراد و مستانس شد و هر روز از صحبت
من مفارقت نمیکرد و مدتی که در آنجا بودم مردم آن جزیره بعنایت خاطر من میکوشیدند چون باحوال و اوضاع آن نظر کردم دیدم که شهر
عظیمی است و در اطراف و حوالی وی هیچ زراعتی نیست تعجب بسیار کردم که مدار معیشت مردم این ولایت از کجاست روزی از امام
ایشان که مصاحب من بود پرسیدم که من در این شهر آثار زراعتی نمی بینم پس مدار روزی مردم این ولایت از کجاست گفت
روزی اینها از خارج می آید از جزیره سبزی که در میان دریای سفید است و آن جزیره از جزایر اولاد امام زمانست پرسیدم که سالی چند مرتبه
آذوقه برای این شهر وارد میشود گفت سالی دو مرتبه پرسیدم که در این سال چند مرتبه رسیده و باقی مانده گفت یک مرتبه آمده
و مرتبه دیگر باقی مانده پرسیدم که بعد از چند وقت خواهد آمد گفت بعد از چهار ماه پس من از طول مدت متحیر گشتم و چهل روز دیگر
در آن شهر بودم و دعا میکردم که خداوند عزوجل کشتیهای آذوقه را بولایت ایشان برساند پس بعد از چهل روز نزد ... که
همراه رفتم بسیر کنار دریا و نظاره میکردم روی دریا سیاهی بنظر من در آمد از رفیقان خود که با من بودند پرسیدم که
آیا در این دریا مرغان سفید میباشند گفتند که نه چرا پرسیدی گفتم سیاهی بنظر در آمده گفتند البته سیاهی کشتیهای است که از جزیره سبز
از شهرهای اولاد امام زمان میآید پس اندکی از زمان گذشت دیدم که کشتی بزرگی پیدا شد و در عقب او کشتی دیگر تا آنکه هفت
کشتی حاضر شدند پس دیدم که کشتی بزرگ لنگر انداخت مردی میانه بالای خوش منظری بکنار دریا آمده روانه مسجد شد و وضوی کامل
گرفت بطریق اهل بیت رسالت نماز ظهر و عصر بجا آورد و چون از نماز فارغ شد بجانب من التفات کرد و سلام علیک گفت من رد
سلام کردم از من پرسید که نام تو چیست گفتم گمان دارم که نامت علی است گفتم بلی پرسید که نام پدرت چیست
شاید که فاضل باشد گفتم بلی پس با خود گفتم که البته این مرد مرا در شام دیده باشد یا در سفر مصر مصاحب بوده گفتم یا شیخ چه میشناسی مرا آیا
با من در سفر مصر بودی یا در سفر اندلس مرا دیده بودی گفت نه قسم بحق مولای من صاحب الامر گفتم پس از کجا شناختی مرا و نام مرا
و پدر مرا بیکدیگر گفت پیش از رسیدن تو اصل نسب و حسب تو بمن رسیده گفت خداوند عالم مرا بر تو رحم کرده ان شاء الله تعالی ترا بجزیره
سبز خواهم برد پس من خوشحال شدم و حمد خدا و شکر کردم برای آنکه نام من در زبان مردم جزیره سبز مذکور بوده و آنقدر ... گشته
بود که در میان مردم ولایت جزایر ... بقدر ... هر کس حصه و نصیب میداد و قبض میکردند و علاوه ... بوده که ...
شهر توقف کرده و برای حصه کردن آذوقه روزی بشهر میآمدند پس ... با ایشان ملازمت اختیار کردم ...
پس آنکه گفت که قبض از مردم شهر کرده ... با شیخ سوار کشتی شدیم و روانه بجانب جزیره سبز گشتیم چون چند روز در سفر
دریا کردم

دریا کردم رسیدیم بجایی که رنگ آبش سفید بود چون شیر بود از دیدن آن تعجب کردم و در او بسیار نگریستم شیخ که نامش محمد بود گفت ای علی چرا
بسیار در او نظر میکنی گفتم تعجب میکنم که چرا ... این آب ... دریا ... شیخ گفت این آب
دریای سفید است و جزیره سبز در میان این دریاست و این آب سفید حوالی جزیره را احاطه کرده چون حصار شهر و از ... اهل حق
این دریا ... که چون کشتیهای مخالفان در این دریا برسد غرق میشوند و کشتی شیعیان ببرکت ... مولای ما
صاحب الامر ... پس من از آن آب برداشتم و آشامیدم چون آب فرات شیرین و گوارا بود و چون از آن آب گذشتیم رسیدیم بکنار
جزیره سبز لنگر انداختند از کشتی بیرون آمدیم و در جزیره ... رسیدیم بشهر عظیمی که حصارهای محکم و برجهای عظیم داشت چون حصارهای
او را شمردم دیدم که هفت حصار بر گرد هم دارد و نهرهای عظیم در میان آن شهر جاری ... بسیاری مشتمل بر اقسام
میوه جات و اشجار داشت و بازارهای رنگین و حمامات متعدد داشت و همگی عمارت آن شهر از سنگهای براق بود و مردم آن شهر همگی خوش
شکل و لباسهای فاخر بودند ... از دیدن آن شهر خوشحالی و فرحی بسیاری دست داد ... که ... مرغ روحم از قفس بدن
پرواز کند پس رفیق من محمد مرا برداشته بخانه خود برد و در خانه وی استراحت کرده همراه وی روانه شدیم بجامع اعظم ...
کبیر ... بمسجد ... و در مسجد ... مردی جلیل الشأن با وقار و تمکین نشسته بود و مردم با وی خطاب میکردند سید شمس الدین
محمد عالم و جمعی از طلبه در مجلس او نشسته بودند جمعی آداب قرائت از آن سید یاد میگرفتند و جمعی مسائل فقه ... استفتا
مینمودند و جمعی مسائل ... و احادیث ... و قضایای مشکل که از حضرت صاحب الامر منقول بود ... پس سلام
داده در برابر سید عالم ... نشستم جواب سلام من داده مرحبا گفت و مرا در نزدیکی خود جای داد ... احوال
سفر و مشقتهای پر خطر ... از من پرسید ... احوالات من مطلع بوده ...
که شیخ محمد که رفیق من بود ... پس سید فرمود که ... مسجد برای من مهیا
کردانیدند من بدان مکان رفتم استراحت نمودم پس دیدم که ... خدمت من بود آمده گفت علی بن فاضل از مکان خود
حرکت مکن که سید و اصحاب اراده دیدن تو دارند ... در این مکان ... پس ... ساعتی از زمان گذشت
که سید با جمعی از اصحاب بسوی من حاضر شدند و مائده و طعام حاضر کردند و چون طعام صرف شد ... همراه وی داخل مسجد جامع
برای نماز مغرب و عشا و چون از نماز فارغ شدیم سید روانه منزل خود گشت من نیز بمکان خود برگشتم ... و بعد ...
خدمت سید بودم جمعه اول که ... دیدم که سید نماز جمعه را دو رکعت ... پرسیدم که یا سید
نماز جمعه بطریق فرض بجا آوردی ... گفتم که ... آنکه شرایطش موجود است ... گفتم که امام
امام زمان در میان ... این ولایت ... امام زمان ... سید ... پس ... استفسار کردم

که آیا امام زمان حاضر است که شما حرفش شده اید گفت سید فرمود که امام زمان از عیان ظاهر نیست لیکن من نایب خاص هستم از صاحب الامر
پرسیدم که آیا امام زمان را دیده فرمود که نه لیکن خبر داد مرا پدرم که از احادیث و اخبار از زبان مبارک امام زمان شنیده بود
و شخص مبارکش را ندیده بود و جدم آنحضرت را مشاهده دیده و احادیث از او شنیده پرسیدم که از چه راه است که جد شما مشاهده امام
زمان را دیده و پدر شما ندیده و شما نیز مشرف نشده اید جواب داد آنحضرت فرمود که خداوند عالم هر که را خواهد به این کرامت گرامی دارد
و حکمت بالغه خود را ظاهر گرداند و برساند چنانکه خداوند عالم بعضی از بندگان خود را به خبر نبوت رسانیده و بعضی بر غیره خلافت و نیابت
جاری گردانیده و ابشار آیت برای بندگان ساخته ظاهر کرده اهل جان در این شود بر وفای ابتلاء ثابت قدم گردد و دیگر که منکران گردد
بنا فرمای ابتلا از رحمت بندگان ساقط گردد و برای هر گروهی سفیر و واسطه قرار داده و برای رسانیدن احکام در میان پس سید عالم مقدار دست مرا
گرفته بکنار شهر برد و در آنجا آب و باغات آن شهر را سیر فرمود پس در باغات انواع اقسام میوه جات از انگور و انار و انجیر و سایر
فواکه مشاهده کردم که در عراق و عجم هرگز ندیده بودم پس تا آن ساعت سیر بودیم که وقت نماز ظهر رسید و سید موصوف از بیابان که
بود حاضر شده سلام بر ما کرده برگشت پس من از بیابان آنقدر بیرون تعجب کردم از سید پرسیدم که آیا قبر [illegible] فرمود که آیا
این کوه عظیم را می بینی و اشاره بسمت کوه کرد گفتند بلی فرمود که در میان این کوه مکانی نیکو است که چشمه از دیگ جاری میشود و در کنار
چشمه درختی است که شاخهای عظیم دارد و در آن مکان قبه هست عالی که در هر جمعه با رفیق دیگر خادم آن قبه منم و من در هر روز جمعه صبح
صبح میروم بدان مکان و امام زمان را زیارت میکنم پس دو رکعت نماز بجای آورم و میباشم در آن مکان ورقه که در آن نوشته است هر کار که
نوشته است آنچه من بدان محتاج دارم از آنها که میان مؤمنان پس بدو عمل میکنم سزاوار است مرا نیز که بدان مکان حاضر شوی
در زیارت امام زمان نمایی پس من فرمود آن سید عالم مقدار بدان مکان رفتیم و بدان نحوی که برای من وصف نموده بود دیدم آن
قبه را مشاهده کردم و بخادم رو زیر خادم او دیدیم یکی از ایشان که مرا در خدمت سید دیده بود نوازش بسیار کرد و رفیق دیگر منکر من
شده و مرا نشناخت و تعجب بسیار از رفتن من بدان مکان آمد و گفت که منکر مباش من این مرد را در خدمت سید دیده ام
پس او نیز متوجه من شده و نوازش فرمود و با من محاوره و مکالمه نمودند و برای من نان و انگور حاضر کردند پس من از آب آن چشمه اللهم
وضو ساخته دو رکعت نماز بجا آوردم پس پرسیدم از آن دو خادم که آیا امام زمان را در این مکان می توان دید گفتند کسی را ممکن نیست
و مرا رخصت حضرت بر غیبت نیست پس من از ایشان وداع نمودم و بشهر آمدم و بخانه سید عالم مقدار رفتم احوال سید را
پرسیدم گفتند که در خانه نیست پس بخانه شیخ محمد که رفیق سفر من بود رفتم و احوالات خود را به او عرض کردم و آنچه در سیر قبه دیده
بودم همه را حکایت کردم شیخ گفت که چیزی از رخصت رفتن بدان مکان نیست سوای شمس الدین پس پرسیدم که آیا شیخ من
بقول سید از اولاد او اولاد امام زمان است فرمودند که از اولاد او اولاد امام زمان نیستند و میان سید و امام پنج پدر واسطه است سید نایب خاص است

ازجانب امام

از جانب امام زمان بعنوان قطع که آنحضرت مرا ارشاد و شیخ فاضل از نزد ایشان گوید پس رخصت که فهم از سید عالم مقدار در خصوص نقل بعضی از مسائل
دینیه والتماس نمودم پس پرسیدن مشکلات علوم دینیه را و آداب قرائت آیات کتاب الله را از سید فرمودند که اول شروع کن بخواندن
قرآن پس شروع کردم بتلاوت قرآن و آنچه اختلاف قراء بود بطریقی که در علم قرائت مسطور است عرض بیان نمودم و ظاهر کرده ایشان
و نام هر یک از قراء قرآن چون حمزه و کسائی و عاصم و غیر ایشان جاری کرده بودم سید فرمود که ما قراء را نمی شناسیم و قرائت ما قرائت السبعه نمیدانیم
که قرآن نازل شده و پانصد حرف شش گانه بر حضرت رسالت و بعد از هجرت حضرت رسالت در حجة الوداع نزد
جبرئیل علیه السلام نازل شده و عرض کرد که یا محمد تلاوت کن آیات قرآن را بر ما تا بشناسیم اوایل و اواخر سوره ها را و اسباب نزول آیات را
پس آنحضرت جمع نمود علی بن ابی طالب و حضرت حسنین سلام الله علیهم و ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود و حذیفه بن الیمان و جابر بن
عبدالله انصاری و ابو سعید خدری و حسان بن ثابت و جمعی از صحابه رضوان الله علیهم را پس قرائت قرآن از اول تا آخر در
هر جا که از آیات که اختلاف بود جبرئیل علیه السلام بیان میکرد و امیر المؤمنین علیه السلام او را در وقت ادا پوست آهو نوشت پس
قرائت در نزد ما همگی قرائت امیر المؤمنین است بطریق تلاوت پیغمبر پس من از سید پرسیدم که ای سید من بعضی از آیات
کتاب الله را می بینم که ربطی بهم ندارند و فهم قاصر من از ربط آن عاجز است سید فرمود که چنین است که میگویی لیکن
جهت اصل آنها میدانی و در وقت ربطی بعضی از آیات به بعضی دیگر این بود که چون حضرت خیر البشر از این سرا بدار جاودانی انتقال فرمود
نور العالم قدس ابی بکر و عمر بیعت نبایاریکار سقیفه شروع به غصب خلافت نمودند امیر المؤمنین علیه السلام آیات قرآن را جمع نموده
که پیغمبر صلی الله علیه و آله مراد است نموده بود و در پوست آهوی نوشته و بمسجد آمد و گفت ای مسلمانان حضرت رسالت مرا مأمور نموده
که کتاب الله را بر شما عرض کنم که شما را به نظام آن تمام کرده گردید فرعون و نمرود این است یعنی ابوبکر و عمر گفتند که یا علی ما را احتیاج بقرآن تو
امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که حبیب من محمد بن عبدالله گفته شما را خبر داده لیکن بجز تمام ساخته حجت است بر شما پس حضرت بخانه
برگشته میگفتند پروردگارا توئی مشفوق هیچ شریک و نظیری نیست ترا و هیچ عمر رشد و برای علم تو نیست ترا و تو ای کافر فرمودند
حکمت خیمه پس علی اعلی تو شاهد پس روز قیامت پس ابوبکر ندا در میان مسلمانان داد که هر کدام را آیاتی قرآنی چیزی از شی
دارند حاضر سازند ابی عبیده جراح و سعد بن ابی وقاص و معاویه بن ابی سفیان و عبدالرحمن بن عوف و طلحه بن عبیدالله و ابو سعید
خدری و حسان بن ثابت و جمعی از مسلمانان حاضر شده و این قرآن را جمع کرده و آنچه از مثالب خلفای باطل که خداوند عالم آنرا
بود اسقاط نمودند از آنجهت است که آیات قرآن را بهم ربطی ندارد لیکن قرآنی که حضرت امیر المؤمنین جمع کرده بود بخط مبارک
خود در نزد صاحب الامر است و آن قرآن است احکام و هر چیز حق حکم از آن است و این قرآن تحریف شده که علام الغیوب
و هر با چنین از سید از حضرت صاحب الامر علیه السلام ناقل است که گویند که آن سید نور را مسائل از مسائل مشکله پرسیدم

و نشستم در مجلسی که او را نامیده ام بفواید شمسیه در احکام آن ساعت مشغول بودیم که مؤمنان کامل پس چون روز جمعه شد بمسجد حاضر شدیم
و با سید بنماز جمعه رفتیم و آوردم سید بعد از نماز شروع کرد بوعظ و نصیحت مؤمنان ناگاه صداهای عظیم و شورش و غلغله در خارج
مسجد بگوش من رسید از سید پرسیدم که این چه شور و چه غلغله است که بر عالم پیچیده فرمود که امرا و سرهنگان لشکر در هر روز
جمعه و سطحها سواری میکنند بدو انتظار خروج صاحب الامر میکشند پس من از سید رخصت گرفته اراده دیدن ایشان کردم
چون بیرون آمدم خلق بسیار مشاهده کردم که همگی در تسبیح و تهلیل بودند و دعا میکردند برای فرج و خروج خلف صالح امام [illegible]
محمد [illegible] از کثرت ایشان تعجب کرده برگشتم بجانب سید فرمود که آن بدر با لشکریان صاحب الامر اند گفتم یا سیدی
پس سوگند یاد کرد با شمرد سرداران لشکر را گفتم فرمود که سی صد سردار اند و سیزده سردار دیگر خواهد بهم رسید و از زود باشد که
خداوند عالم تعجیل نماید در فرج و خروج مهدی آل محمد و ایشان [illegible] که آن شب با ما حضور ظهور آنحضرت مشرف گرداند پرسیدم
که [illegible] خواهد بود خروج مهدی آل محمد فرمود که علم این در نزد خداست و حضرت صاحب الامر [illegible] علم [illegible] است
امری است که زمان ظهورش بر قبضه قدرت الهیست لیکن برای ظهور آنحضرت امارات و علامات هست و از جمله علامات ظهور آنحضرت
اینست که ذو الفقار از غلاف بر آید و بزبان عربی با فصاحت تام گویا گردد و گوید که ظاهر شو [illegible]
خدا را و از جمله علامات ظهور آنحضرت سه صداست که همگی خلایق آن صداها را خواهند شنید صدای اول آنکه منادی ندا کند که یا
معشر المؤمنین ازفت الآزفة صدای دوم الا لعنة الله علی الظالمین لآل محمد علیهم السلام سیم بدنی است که در برابر قرص آفتاب
پیدا خواهد شد و صدای بلند گوید که خدا وند عالم فرستاده صاحب الامر محمد بن الحسن المهدی را [illegible] بشنوید و اطاعت او نمایید [illegible]
[illegible] من عرض کردم که ای سید از مشایخ حدیث بما رسیده که حضرت صاحب الامر فرموده اند در غیبت کبری
که هر کس ادعای دیدن من کند بعد از این غیبت پس دروغ گوست [illegible] در میان شما کسی [illegible] که آنحضرت را دیده باشد [illegible]
سید فرمود که راست گفتی آنحضرت چنین فرموده برای آن زمان زیرا که دشمنان آنحضرت [illegible] بودند چون خلفای
بنی العباس و الحال مدت مدیدیست که آن زمان گذشته [illegible] [illegible] رسید [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] عرض کردم که ای سید علمای شیعه حدیثی از صاحب الامر روایت میکنند که آنحضرت [illegible]
کرده [illegible] برای شیعیان [illegible] روایت رسیده سید فرمود که چنین است شیعیان از [illegible]
کرده [illegible] عرض کردم که ای سید آیا [illegible] شیعیان از [illegible] الاسیران [illegible]
که [illegible] رسیده [illegible] سید فرمود که حضرت صاحب الامر ظاهر خواهد شد [illegible]
سال [illegible] خروج [illegible] مؤمنان [illegible] سید [illegible] شما [illegible]

عالم اوان

عالم اوان [illegible] آنحضرت است سید فرمود که [illegible] رسیده که [illegible] مخالف امر آنحضرت [illegible]
نیست [illegible] صاحب [illegible] از ایشان [illegible] جابر [illegible]
[illegible] گفتم ای سید [illegible] آنحضرت است که بعد از [illegible] فرمودند که [illegible]
جابر [illegible] پرسیدم که ای سید [illegible] مؤمنان [illegible] فرمود که [illegible]
[illegible] مؤمنان [illegible] پرسیدم که ای سید [illegible] حضرت صاحب [illegible]
[illegible] فرمودند که [illegible] مؤمنان [illegible] آنحضرت [illegible] پس [illegible] سید [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] سید فرمود [illegible] رفقای
[illegible] سواری پیدا شدند [illegible]
[illegible] سواران [illegible]
[illegible] رفقای خود [illegible] سید فرمود که آیا چنین [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] سواران [illegible] فرمود که [illegible] از شام [illegible]
از [illegible] سواری پیدا شده [illegible]
[illegible] سید گفت [illegible]
[illegible] اعلام کن [illegible]
[illegible] سید فرمود که آیا چنین [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] سلام الله علیهم [illegible] سید [illegible]
[illegible] کرده [illegible] اولیا
[illegible] شام [illegible] حاضر [illegible]
[illegible] رسالت [illegible] ایشان بودم [illegible]
[illegible] سید [illegible] پرسیدم که آیا امام زمان زیارت خانه خدا [illegible] سید فرمود که ای علی [illegible]
[illegible] امام [illegible]
زمان هر سال بزیارت خانه خدا [illegible] عراق و طوس [illegible]
پس سید [illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله

علی ابن ابی الله محمد بن الحسن قایم بامر الله و برای برکت مکان بیخ در عمر انکه داشتم و قدری از جو و گندم بعنوان صله برمن دادند و مرا همراه کشتیها
که بجانب طلب آمده بودند فرستادند پس سوار کشتی شده و بطرف ... رسیدم و جو و گندم خود را در آن مکان فروختم بصد و پنجاه
دینار از طلای مغربیه و همراه حاج مغربی متوجه مکه شدم و بعد از زیارت و ادای مناسک حج بعراق آمدم و اراده مجاورت مشهد
مرتضوی علی مشرفها السلام نمودم و تا هنگام سرزدن از آن مکان ... مفارقت نکردم مؤلف گوید که علی بن فاضل مازندرانی
چون از نقل این حکایت فارغ شد فرمود که از علمای امامیه و فقهای اثنی عشریه ... امام زمان کسی را ... مجلس شیخ
مکرم سید الاجل ... شیخ المشایخ ابو جعفر طوسی ... ابن بابویه قمی و ... محمد بن یعقوب
کلینی و سلطان الفقها ابو القاسم جعفر بن ... حلی قدس الله ارواحهم ... که محدث است از شیخ صالح متقی و فاضل ورع
زکی علی بن فاضل مازندرانی روایت ... مؤلف گوید که این حدیث ... واضح ... امام زمان الآن
... مکان مخصوص ... صاحب الزمان و وجود اولاد و احفاد برای آن امام ...
لیکن این حدیث ... در مجلس ... شیخ ... علی بن بابویه قمی روایت کرده و ... مولانا
احمد اردبیلی در کتاب حدیقة الشیعه ... اولاد ...
و احادیث ... مصطفوی ندارد ... آنحضرت ... در هنگام غیبت ... علیه السلام در هنگام
غیبت ... حضرت رسالت ... غیبت ... وجود اولاد ...
خواهد بود **عقیده در بیان علامات ظهور صاحب الامر علیه السلام** چنانکه در احادیث ... وارد شده که ظهور آنحضرت در سالها
... خواهد شد ... چنانکه در حدیث صحیح مروی است از حضرت صادق علیه السلام که ...
قایم آل محمد ... قیام آنحضرت در روز عاشورای دهم محرم ... حضرت باقر العلوم علیه السلام مروی است که قیام نماید قایم
آل محمد در روز عاشورا ... حسین علیه السلام ... دهم محرم باید دانست که علامات ظهور آن
حضرت بسیار است لیکن در این مختصر ... برای ... مومنان ذکر نمائیم ... در احادیث صحیحه وارد شده که ...
در روی ... داخل ... حقیقی ... سالها
سوزد و ... وصال ... آفتاب ...
سازد و ... یوسف ... آسمان ...
و در ... منادی ... الا لعنة الله علی الظالمین ... آسمان ...
منادی ... بعد از ... ظهور امام ...

تابان شود و گوید که ... امیر المؤمنین ... الا لعنة الله علی الظالمین ... مومنان ... خواهد شد ... عالم ...
... مومنان ... دلهای ایشان ...
... آنحضرت ... خداوند عالم ... سینهای مومنان ... منافقان ... ایشان ...
و در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام مروی است که ... ماه مبارک رمضان منادی ندا کند باسم قایم آل محمد ...
ماه و آفتاب ... ماه ... حضرت باقر العلوم علیه السلام مروی است که آنحضرت ...
آل محمد ... ظاهر شود ... مردان ... زنان ...
... سیاه ... شهادت ...
... آل محمد ... نام ...
النفس الزکیه ... آسمان ... از جمله علامات ظهور آنحضرت ... ستاره ... آفتاب است
در میان آسمان ... آفتاب ... مغرب ... ستاره ... طرف مشرق
... حضرت صادق علیه السلام مروی است
که در زمان ظهور آنحضرت سرخی در آسمان ظاهر شود ... آتش ... طرف مشرق نمایان گردد
... شام ... خلاف
... خراسان ...
... آل ابی طالب ...
بغداد ...
...
... **کوه** ...
شریعت ...
مصطفوی ...
...
آیند ... زمان ظهور آنحضرت ...
... زمان غیبت ...

او تجاهل نمود اکثر در این طایفه منبر زیرکی بسیار از اعتقادات علما چون شیخ الساقی منتظر احوال دنیا می آیند و چون چراغ شبستان

نمایان گردد و شعر شمس بر اطراف و جوانب این عالم پرتو اندازد و صورت علمی بهشت غولی این طایفه را هو حقیقة ظاهر گردد و شود

انسانی برهنه‌های گوناگون حیوانی مبتدل شود و تصویر مسخ در صورت کانه ظاهری چهره گشاید و رقم فسخ بندد که از انفعال و شرمندگی در

صحیفه روزگار این طایفه دیگر از سر بار نو ارکشا نمایند باری مراتب که طینت اصلی و نطفه جبلی این روزها سدین که مبدء و معاد

ایشان متحقق است نشانه با فقره کل شیء یرجع الی اصله بظهور آید و در حدیث معتبر مروی است از حضرت باقر العلوم علیه السلام که دو چیز

از علامات ظهور آنحضرت است که پیش از ظهور ظاهر خواهد شد یکی گرفتن ماه در نیم ماه و دیگر گرفتن آفتاب در نیمه ماه و از زمان آدم الی الوقت

چنین نشده و در این وقت ساقط میشود حساب منجمان و در حدیث صحیح وارد شده که پیش از ظهور آنحضرت در سال شصت صد شد

زنه ظاهر خواهد شد و پیش سعیده که صاحب سیل باشد مثل مروان از سعید بن خروج کند و با دویست هزار سوار متوجه عراق

گردد و در سال شصت صد و بیست سردار روم ظاهر شود و پس بر خروج نماید با خصد قنطار که بر هر قنطاری ملیلی باشد

علم و در زیر هر علم هزار سوار ترک و نصرانی باشد و در زمان او خروج نماید سفیانی بن حرب ... تا زمان خروج او و زمان ظهور آنحضرت

ماه باشد و در حدیث دیگر مروی است از حضرت صادق علیه السلام که از جمله علامات ظهور آنحضرت استیلای بنو اصفر است بر روم و مراد

از بنی الاصفر فرنگیان باشند که از اولاد اصفر که از اولاد روم است ایشان بر تخت بر روم غالب آیند که قسطنطنیه را پای تخت خود

گردانند و از آنجا متوجه ... شوند ... و زمان خود را آنجا بندند و در حدیث دیگر از آنحضرت مروی است

که از جمله علامات ظهور آنحضرت خروج سفیانی است ... و در حدیث معتبر مروی است از عبد الله بن ابی منصور

بجلی که گوید که پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از نام سفیانی آنحضرت فرمود که چه کار است ترا با نام سفیانی بدان وقتی که سفیانی

مالک گردد کنجهای شام و حمص و فلسطین و اردن و قنسرین را متوقع فرج و منتظر ظهور قایم آل محمد باشید راوی گوید پرسیدم که یا

رسول الله آیا سفیانی نه ماه پادشاهی خواهد کرد آنحضرت فرمود که نه هشت ماه پادشاهی خواهد کرد و زیاده بر هشت ماه یک روز نخواهد

گردد و بسند صحیح مروی است از عمر بن یزید که حضرت صادق علیه السلام فرمود که اگر ببینی سفیانی را خواهی دید خبیث ترین مردم

کرد ... چشمهایش کبود و ... از شامت و ... در زمان خروج او گوید که خداوند ... اهل ...

خود را ... کنیز ... خانه خود را ... خواهد کرد ... پس ... ملک ... و دیگران ...

و در طلایع کرامات و در حدیث دیگر مروی است از امیر المؤمنین علیه السلام که در زمان ظهور قایم آل محمد خروج خواهد کرد ... و هر که خود را از او

... مروی است ... بالای ... سری ... ابر ...

عثمان ... ابو سفیان است ... خواهد آمد در بالای منبر ... خواهد رفت ...

خواهد شد

خواهد شد و از جمله علامات ظهور آنحضرت خروج دجال است و دجال بسیار ... بود که در زمان حضرت رسالت از مادر متولد شده

و از شیر ... پرورش یافته حضرت پیغمبر او را دعوت فرمود بدین اسلام و او قبول نکرد و راه شقاوت و عناد را پیمود چنانکه

در حدیث صحیح مروی است از عبد الله بن عمر که گوید روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز صبح را با اصحاب بجا آورد و پس از آن با چند

با اصحاب بدر خانه ... رسید ... پس ... مروان آمده گفت یا ابا القاسم چه خواهی آنحضرت فرمود که ای مادر

بنده خدا رخصت میخواهم که ... بنده خدا ... گفت یا ابا القاسم ... عبد الله ... فرزند من ...

خواب ... بیکنند چون طفلان ... بیکنند با آنحضرت فرمود که رخصت میخواهم که ... فرزند تو ...

گفت یا رسول الله ... آنحضرت فرمود که چنین باشد پس گفت

با رسول الله ... چون آنحضرت داخل خانه شد ... در ... گوید

گفت ای فرزند ساکت باش ... پس ... ساکت شد ... آنحضرت گفت ...

خدا ... می ... آنحضرت گفت ...

خدا گواهی ... پس ... گفت محمد تو گواهی ده ...

گواهی ده ... پس آنحضرت ...

شد ... آنحضرت ...

چون ... پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که

گواهی ... خدا ...

... آنحضرت ...

... گفت ... آنحضرت ... گواهی ... خدا گواهی ده ...

... محمد ...

... آنحضرت ... محمد ... آنحضرت ...

...

پس آنحضرت خطاب با اصحاب کرد و فرمود ... خدا ... قوم ...

دجال ... دجال ... خواهد کرد دجال ...

که در آخر زمان ظهور خواهد کرد ... خروج خواهد کرد ...

مقرر کرده و با کوهی از نان و نهری از آب که با وی جاری شود و اکثر تابعان این ملعون یهودان و اولاد زنا و عربان بادیه‌نشین باشند و جمیع
آفاق و اطراف زمین را سیر کند و در همه شهرها داخل شود مگر مکه معظمه و حوالی او و مدینه مشرفه و اطراف آن و در حدیث دیگر از
که خبر بحضرت رسالت آوردند که طفلی از زنی متولد شده در حوالی مدینه که در طفولیت چون جوانان شجاع بهم رسیده بنا کرد
درشتی انداز حضرت رسالت با امیرالمؤمنین و جمعی از اصحاب بخانه‌اش رفتند چون بدر خانه وی آنحضرت عرض اسلام بدو کردند آن کافر قبول
نکرده امیرالمؤمنین علیه السلام آن کافر را بر زمین زد چنان که زمین شق شد و آن کافر بزمین فرو رفت ابن بابویه بسند صحیح
روایت کرده از نزال بن سبره که امیرالمؤمنین علیه السلام روزی خطبه بلیغی مشتمل بر حمد و ثنای الهی و صلوات بر روح پرفتوح حضرت
رسالت پناهی ادا فرمود و فرمود که بپرسید ای گروه مسلمانان هر چه خواهید از مشکلات خود را از من پیش از آنکه مرا از خاکدان فانی بعالم بقا
رحلت نمائید صعصعة بن صوحان از جا برخاسته سؤال نمود که یا امیرالمؤمنین مرا خبر ده که در کدام زمان خروج دجال
خواهد شد آنحضرت فرمودند که ای صعصعه بنشین که خداوند عالم شنید گفته ترا و دانست اراده ترا و در معنای ترا والله ای صعصعه من داناتر
نیستم از تو در دانستن زمان خروج دجال لیکن بدان که برای خروج علامات هست که از پی هم ظاهر خواهد شد بر تو خبر دهم از علامات
خروج او صعصعه گفت یا امیرالمؤمنین بخواهم علامات او را بیان فرمایی آنحضرت فرمودند که ای صعصعه بخاطر نگاهدار حفظ کن پس آن
حضرت فرمودند که ظهور دجال وقتی خواهد شد که مردم نماز را از میان برطرف کنند و نام و نشان از نماز باقی نماند و امانت از میان
مردم برطرف شود و دروغ رواج گیرد و حلال شمارند دروغ گفتن و ربا خوردن را و رشوه گرفتن و بناها و عمارات بلند سازند و بناهای
عالی مردم بناکنند و دین را بدنیا فروشند و سفیهان و بیخردان را عمال و ولایات اسلام کنند و مردان در کارهای خود با زنان مشورت
نمایند و صله رحم از میان برطرف شود و مردم تابع هواهای نفسانی گردند و ریختن خون مسلمانان شایع گردد و حلم را ضعیف گردد و ظلم را
کبر دانند و ظالمان بر ظلم فخر نمایند و حاکمان فاجر شوند و وزیران ظالم و عارفان خاین و قاریان فاسق و شهادت دروغ ظاهر گردد و فسق و فجور
رونق پذیرد و بهتان و ظلم و طغیان از حد گذرد و قرآنها را بطلا زینت کنند و مسجدها را بطلا و نقاشی نمایند و بلندی منارها
را زیاده سازند و اشرار را گرامی دارند و جمعیت در مساجد نمایند و صفوف نماز را راست نمایند و دلهای ایشان از پی هوسهای باطل متفرق باشد
و عهد و پیمانها را درهم شکنند و زنان همراه شوهران شریک تجارت شوند در حرص بر جمع دنیا و صدای فاسقان و زندیقان در مساجد
بنام الهی بلند گردد و مردمان احمق از ایشان گفتهای باطل را گوش دارند و عزیزان ذلیل گردند و از زبان فاجران ترسان شوند
و دروغگویان را راستگو شمارند و خاینان را امین دانند و زنان مغنیه و آلات قمار در خانه‌ها نگاه دارند و آخریان امت سب اولین
پیشینیان را روا شمارند و زنان بر زین سوار شوند و شبیه شوند زنان بمردان و مردان بزنان و گواهیهای
ناحق دهند و طلب علم نمایند برای تحصیل دنیا و عملهای دنیا را اختیار کنند بر عملهای آخرت و پوست میش بر رویهای
که چون از

که چون گرگ درنده باشند و دلهای مردم بدبوتر از مردار و تلختر از صبر باشد پس در آن وقت شتابها باید کرد و منتظر فرج بود
و امتحان ... بهترین مکانها بیت المقدس است و در این زمان مردم آرزو کنند بودن در آن مکان پس اصبغ
بن نباته برخواست و عرض نمود که یا امیرالمؤمنین دجال کیست آنحضرت فرمودند که دجال صاید ... و دلهای ناقصان
... شقی کسی است که تصدیق او نماید و نیکبخت کسی است که او را تکذیب کند بیرون خواهد آمد دجال از شهری
که او را اصفهان گویند از دهی که یهودیه گویند چشم راستش ممسوح باشد و چشم دیگرش در میان پیشانی او درخشان باشد
چون ستاره صبح و در آن پاره گوشتی باشد که گویا آمیخته بخون است و در میان دو چشم او نوشته باشد که کافر است بخوانند آن را
نویسنده و نانویسنده و در دریاها فرو رود و آفتاب با وی دور کند و در پیش رویش کوهی از دود باشد و از عقبش کوه سفید
نمایان باشد مردم پندارند که طعام است خروج خواهد کرد دجال وقتی که قحطی عظیم در میان خلایق بهم رسیده باشد و سوار شود بر الاغی که گامش
یک میل راه باشد زمین بجهت او پیچیده گردد منزل بمنزل و بهر آبی که برسد آن آب فرو رود و خشک گردد تا روز قیامت و بصدای
بلند ندا کند که بشنوند جن و انس و شیاطین ... ای دوستان من بسوی من آیید منم خداوندی که آفریدم و تسویه
نمودم منم که تقدیر نمودم و هدایت خلایق کردم منم پروردگار بزرگ شما آنحضرت فرمود که دروغ میگوید آن دشمن خدا بدرستی که یک چشم
کور است طعام میخورد و در بازارها راه میرود و پروردگار عالم منزه است از این صفات بعد از آن فرمود که اکثر تابعان دجال اولاد زنا و صاحبان
طیلسان سبز باشند خداوند عالم او را خواهد کشت در حوالی شام در بالای عقبه افیق در ساعت سیم از روز جمعه بدست کسی که عیسی بن مریم خلف او
نماز خواهد کرد ... بلای گروه خلایق که بعد از این واقعه مصیبت عظمی رو خواهد داد پس عرض نمودند که یا امیرالمؤمنین آن مصیبت
چیست فرمودند که خروج دابة الارض از نزد کوه صفا که با او باشد انگشتر سلیمان و عصای موسی انگشتر را بر روی هر مؤمن گذارد نقش شود که این مؤمن است
و بر روی هر کافر گذارد نقش شود که این کافر است بحقیقت تا آنکه مؤمنان کافران را بآن نشان شناسند و گویند وای بر تو ای کافر
و کافران گویند خوشا حال تو ای مؤمن کاش که ما هم در دنیا با ایمان میبودیم که امروز مثل شما میشدیم پس دابة الارض سر از زمین
بردارد که همه خلایق ما بین مشرق و مغرب او را ببینند و خروج دابه بعد از برآمدن آفتاب از مغرب است پس در آن
هنگام در توبه بسته میشود و عملها بالا نمیرود و کافران که پیش از ظهور دابة الارض ایمان نیاورده باشند نفعی بحال ایشان
نرساند پس آنحضرت فرمودند که سؤال مکنید از آنچه بعد از اینها خواهد شد زیرا که حبیب من حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله عهد با من
کرده که خبر ندهم کسی را غیر از عترت خود مراد از دابة الارض چنانکه از اکثر احادیث ظاهر میشود ...
... و ... چون ...
... چون ...

آید لرزد کن صفا با میان صفا و مروه یا کوه اجیاد در بحکم سیوم و از آنجا که بیرون آید بعد از سه روز ثلث او بیرون آید و بعضی برآنند که بحر کوفه
و از زمین بیرون نیاید و در حدیث صحیح وارد شده که مراد از دابة الارض مهدی آل محمد است یا امیر المؤمنین علیه السلام که رجعت نماید
که دابة الارض را موی و پر و بال باشد و سم نبود که در بلکه او را محاسن باشد و خروج دابة الارض و طلوع آفتاب از مغرب هم متقارب باشند
و از اکثر احادیث از طرق خاصه و عامه مستفاد میشود که مراد از دابة الارض رجوع امیر المؤمنین علیه السلام است که خبر در کتب [illegible] ثابت
ظاهر شده و در بعضی از احادیث معراج منقول است که خداوند عالمیان بحضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب نمود که یا محمد علی [illegible]
که قبض روح او خواهیم کرد   از امامان وارد شده که دابة الارض که با مردم سخن خواهد گفت از جمله علامات ظهور قایم آل محمد است چون
تمام قایم آل محمد نزدیک شود در ماه جمادی الآخره و ده روز از ماه رجب بارانی شود که خلایق مثل آن ندیده باشند پس از آن باران گوشتهای
مؤمنان و بدنهای ایشان در قبرهای ایشان برویید و ایشان جملتها بر آیند و خاک از سرهای خود بریزند و از جمله علامات ظهور آنحضرت که روی [illegible]
علم است که چون هنگام خروج آنحضرت شود آن علم بسبب کشوده شود و بلند گردد و خدا آن علم را گویا گرداند پس ندا کند که ای [illegible] بیرون
بیا ای دوست خدا [illegible] دشمنان خدا را و گویا شدن شمشیر است در زمان ظهور آنحضرت شمشیر از غلاف کشیده شود و ندا کند که [illegible]
که بیرون بیا ای ولی خدا جایز نیست که [illegible] از جهاد دشمنان خدا و سوار شدن [illegible] است بر ابر چنانکه در حدیث صحیح وارد شده
که در ساعتی که قایم آل محمد خروج نماید سیصد و سیزده کس از یکان از [illegible] متفرق از اطراف عالم نزد آنحضرت حاضر شوند بعضی
از میان رخت خواب [illegible] و بعضی [illegible] بر ابر سوار شوند و در میان صبح نزد آنحضرت حاضر شوند و بعضی [illegible]
علامات ظهور [illegible] خروج بیان خواهد شد تفصیل [illegible] بجهت آن [illegible] برای [illegible] و اعلام مؤمنان [illegible]
از حضرت [illegible] [illegible] ظهور آنحضرت [illegible] گرداند [illegible] خروج آن [illegible]
مبدل سازد و دعای [illegible] [illegible] بعضی از عجایب العلامات **عقیده در کیفیت** خروج قایم آل محمد و مقام
ظهور آنحضرت و کیفیت حضور یاران و مددکاران آنحضرت از اطراف عالم و نزول ملائکه برای [illegible] نور [illegible]
در حدیث صحیح روایت است که مفضل بن عمر گوید که پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام ای مولای من چگونه خواهد شد ابتدای ظهور قایم آل
محمد آنحضرت فرمود که بجهت خلایق ظاهر گردد و نامش بلند گردد و امرش [illegible] شود و از آسمان منادی بنام و کنیت و نسبش ندا کند که
ای جمیع خلایق تمام گردد و حجت خدا در عالم [illegible] ظهور [illegible] بر همه دینها غالب گرداند چنانکه حق تعالی فرموده
لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون یعنی خداوند عالم فرستاده پیغمبرش را برای هدایت خلایق و اظهار دین حق و غالب
گردانیدن دین حق بر سایر دینها اگر چه مشرکان بد دانند و کراهت داشته باشند مفضل پرسید که ای مولای من [illegible] پیغمبر دین حق [illegible]
دینهای غالب [illegible] آنحضرت فرمود که ای مفضل اگر [illegible] غالب شده مذهب یهود و نصاری و صابئان و مجوسان و غیر [illegible] دینهای باطل

ثمدان در روی

ثمدان در روی زمین [illegible] غالب شده بر دین حق و بر سایر دینها در زمان ظهور قایم آل محمد ظاهر شده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
نیز رجعت خواهد [illegible] دینها را باطل گردانید پس آنحضرت فرمود که ای مفضل گویا می بینم قایم آل محمد را خروج کند و بر حضرت رسالت
پناه در بر [illegible] و عمامه زرد [illegible] و نعلین حضرت رسالت را در پا کرده و عصای آنحضرت در [illegible] پس انگشتر [illegible]
کسی [illegible] در بیت الله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سجود [illegible] [illegible] [illegible] جبرئیل [illegible]
صف [illegible] ملائکه [illegible] نازل شوند [illegible] جبرئیل گوید که ای سید من سخن تو مقبول است [illegible] پس حضرت قایم آل محمد دست
[illegible] [illegible] [illegible] که وعده [illegible] و زمین [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] بس [illegible] برای خداوند عالمیان [illegible] میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم و بصدای بلند ندا کند
که ای گروه نیکوکاران و مخصوصان و [illegible] و مددکاران من که خداوند عالم [illegible] پیش از ظاهر شدن
من [illegible] خداوند عالم صدای آن [illegible] بنی آدم را برگوش [illegible] مشرق و مغرب عالم رساند و همگی بشنوند و [illegible] آنحضرت
بر هر کس در مشرق و مغرب [illegible] باشد [illegible] متوجه خدمت آنحضرت شوند [illegible] [illegible] نزد آنحضرت [illegible]
رکن و مقام [illegible] نوری از نور بلند گردد [illegible] زمین تا [illegible] [illegible] بر روی زمین باشد از آن روشنی [illegible]
در میان خانهای مؤمنان در آید و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که قایم آل محمد ظاهر شده پس چون صبح شود سیصد و
سیزده تن که [illegible] الارض [illegible] [illegible] در خدمت آنحضرت حاضر شوند پس آنحضرت پشت بدیوار کعبه داده و دست خود را
گشاید چون دست [illegible] [illegible] عالم را منور گرداند پس بصدای بلند گوید هر که بیعت [illegible] [illegible] [illegible] که با خدا بیعت کرده
اول کسی که دست آنحضرت را ببوسد [illegible] [illegible] جبرئیل [illegible] باشد [illegible] نازل شود [illegible] [illegible] بیعت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پس جبرئیل [illegible] خود را بر بالای کعبه
گذارد [illegible] بر بالای [illegible] [illegible] [illegible] بشنوند [illegible] اتی امر الله فلا تستعجلوه یعنی آمد امر الهی
پس [illegible] [illegible] [illegible] قایم آل محمد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و هر که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] در جانب کعبه [illegible]
شده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و نسب [illegible]
و این بیعت اول طلوع آفتاب [illegible] آنحضرت در صورت [illegible] چهل ساله مرئی شود [illegible] [illegible] هنگام [illegible]
که [illegible] [illegible] [illegible] بلند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

این مهدی آل محمد است ... امام حسن عسکری ... حسین بن علی علیه السلام ... [illegible]

[illegible]

آنحضرت ... [illegible]

[illegible]

در آنجا مدفون شدند گویند بعضی رسول خدا امر فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بیرون آورند پس هر دو بابدان تازه بعینها صورت
که داشته اند ظاهر شوند پس بفرماید که کفنهای ایشان بگشایند و ایشان را از حلق کشند بر درختی خشک پس برای امتحان خلق
در حال آن درخت سبز شود و برگ آورد و شاخهایش بلند شود پس جمعی که دوست ایشان اند گویند که این است والله شرف و بزرگی
و ما رستگار شدیم بمحبت ایشان پس چون این خبر منتشر گردد هر که در دلش ذره‌ای از محبت ایشان باشد حاضر شود پس منادی
از جانب قایم آل محمد ندا کند که هر که این دو مصاحب پیغمبر حضرت رسول را دوست میدارد از میان مردم جدا شود و یکجانب
بایستد پس خلق دو طایفه شوند یکی دوستدار ایشان و یکی لعنت کننده ایشان پس قایم آل محمد فرماید بدوستان ایشان
که بیزاری جویید از ایشان و اگر نه بعذاب الهی گرفتار شوید ایشان جواب گویند که ای مهدی آل محمد پیش از آنکه بدانیم که ایشان نزد
خدا قربی و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزار شویم از ایشان و حال آنکه کرامت بسیار از ایشان بر ما ظاهر شد
و دانستیم که مقرب درگاه حق اند بلکه از تو بیزاریم و از هر که بتو ایمان آورده و بدیشان نیاورده و از هر که ایشان را از قبر بیرون
آورده و بردار کشیده پس قایم آل محمد امر نماید بادی سیاه را که بر ایشان وزد و همگی را بهلاکت رساند پس بفرماید که آن دو را
از درخت بزیر آورند و ایشان را بقدرت الهی زنده گرداند و امر فرماید خلایق را که همگی جمع شوند پس هر ظلمی و کفری که از اول عالم
تا آخر شده گناهش را بر ایشان لازم آورد و زدن سلمان فارسی و آتش افروختن بدر خانه امیرالمومنین و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام برای سوختن ایشان و زهر دادن بحضرت امام حسن و شهید کردن حضرت امام حسین و اطفال و پسر عمان
و یاران او علیهم السلام و اسیر کردن ذریت رسول صلی الله علیه و آله و ریختن خونهای آل محمد در هر زمانی و هر خونی که در عالم بناحق ریخته
شده و هر فرجی که بحرام جماع شده و هر سود و ربایی که خورده شده و گناهی و ظلم و جوری که واقع شده تا قیام قایم آل محمد همه را
بشمارد که از شما شده پس ایشان اعتراف نمایند زیرا که اگر روز اول غصب خلافت نکرده بودند اینها در عالم نمیشد پس امر فرماید که
از برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان پس قصاص نمایند بعد از آن فرماید که آن هر دو ملعون را از درخت بزیر کشند و آتشی امر فرماید که
از زمین بیرون آید و ایشان را با درخت بسوزاند و بادی را امر فرماید که خاکستر ایشان را در دریاها پاشد مفضل گوید پرسیدم که ای سید
من این عذاب آخر ایشان خواهد بود فرمود که ای مفضل هیهات والله که سید اکبر محمد صلی الله علیه و آله و صدیق اکبر
امیرالمومنین و فاطمه زهرا و حسن و حسین بن علی شهید کربلا و جمیع ائمه هدی همگی زنده خواهند شد و هر که ایمان محض داشته باشد و کافر محض
خواهد شد و از برای جمیع ائمه و مومنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانروزی ایشان را هزار مرتبه بکشند و زنده شوند
پس خداوند عالم ایشان را هر جا که خواهد ببرد و معذب گرداند پس قایم آل محمد از مدینه متوجه کوفه شود مفضل پرسید که ای مولای من محل
اجتماع مومنان کجا خواهد بود فرمود که پایه تخت آنحضرت مسجد کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و مجلس حکم مسجد کوفه و محل بیت ال[…]

الغنایم

مال غنایم مسجد سهله و موضع خلوتش نجف اشرف پس مومنان در کوفه خواهند بود و در حوالی کوفه و اکثر در شهرهای دیگر شیعیان ساکن شوند
اهل کوفه خواهند بود و در آن زمان کوفه چنان معمور گردد که قیمت جای خوابیدن یک گوسفند در آن بیست هزار درهم باشد و وسعت شهر کوفه
بپنجاه و چهل میل باشد یعنی [illegible] فرسخ و قصرهای کوفه برسد بکربلا و حق تعالی متصل گرداند و خداوند عالم کربلا را بنا بجای گرداند که محل
آمد و شد ملائکه و مومنان باشد و آن زمین چنان بلند مرتبه شود که از برکات و رحمتهای الهی چنان گردد که اگر مومنی در آنجا ایستاده [illegible]
عالم مطالب خواهد از خداوند عالم هر یکجا جای یک بنده ده هزار مرتبه ملک دنیا عطا کند پس حضرت صادق علیه السلام آهی کشید و فرمود که ای
مفضل بدرستی که بقعه‌های زمین با یکدیگر افتخار کردند پس کعبه معظمه بر کربلا فخر کرد حق تعالی وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و فخر
مکن بر کربلا بدرستی که آن بقعه مبارک است که در آنجا ندای انی انا الله بحضرت موسی رسید و آن همان مکان بلند است که مریم
[illegible] در آنجا جای داد و در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام بعد از شهادت شسته‌اند همان موضع حضرت مریم عیسی
روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه‌هاست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آنجا عروج نمود
و برکات بی حد تا زمان [illegible] برای شیعیان ما خواهد شد پس قایم آل محمد متوجه کوفه شود منادی از جانب
حضرت ندا کند که هیچ آب و توشه با خود برندارید و سنگ حضرت موسی که دوازده چشمه [illegible] با خود داشته باشید
آن سنگ را نصب نمایند دوازده چشمه از آن جاری شود که هر تشنه که از آن آب بیاشامد سیراب شود و هر گرسنه که بخورد سیر شود و از زاد
و برکت آن آب طعام و علف از سنگ بیرون آید که بخورند و چهارپایان ایشان بخورند و عصای حضرت موسی با آنحضرت باشد که بجلوه
بشکل اژدها شود که چون دهان بگشاید از کام بالا تا کام پایین آن چهل ذراع باشد [illegible] جبرئیل برای حضرت
ابراهیم از بهشت آورده [illegible] ابراهیم [illegible]
در مصر [illegible] حضرت یعقوب [illegible] قایم آل محمد او را همراه
باشد و انگشتر سلیمان [illegible] جمیع اسباب انبیا و آثار ایشان همراه آنحضرت باشد چون بحوالی کوفه رسد [illegible]
کوفه در نجف فرود آید [illegible] مفضل پرسید که ای مولای من در آن وقت
بغداد چگونه خواهد بود آنحضرت فرمود که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود و وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد و علمهای زرد و علمهای سرخ
و علمهای [illegible] بر سر بغداد [illegible] اصناف عذابها که بر امتان گذشته نازل شده است [illegible]
نازل شود [illegible] شنیده باشد و طوفان که بر اهل بغداد نازل خواهد شد طوفان شمشیر است والله [illegible] بغداد
چنان آباد و معمور شود که گویند دنیا همان است و گویند که خانه‌ها و قصرهایش بهشت است و دخترانش حورالعین و پسرانش غلمان
بهشت اند و مردم گمان کنند که خداوند روزی بندگان [illegible] نکرده مگر در آن شهر و در آن شهر ظاهر شود افترا بر خداوند و رسول و حکم

و گواهی ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن [illegible] القدر که در تمامی دنیا نباشد پس حق تعالی عالم
کند با این فتنه‌ها و لشکرها بر شهرها که کسی که [illegible] ایشان رهد که آنجا زنان آن شهرها پس خروج کند جوانی خوش‌روی حسنی
دیلم و قزوین به آواز فصیح ندا کند که یاری کنید آل محمد مصطفی را [illegible] پس اجابت نمایند او را گنجهای خدا
در طالقان چه گنجها نه از نقره باشد و نه از طلا بلکه مردی چند باشند مانند پاره‌های آهن در شجاعت و عزم و صلابت بر اسبهای اشهب سوار

پادشاهی

همه سلاح پوشیده [illegible] ظلمه را تا بکوفه [illegible] که اکثر زمین را از کافران پاک گردانند پس بکوفه خبر منتشر شود که مهدی آل
آل محمد و اصحابش نزدیک کوفه رسیده‌اند با اصحاب خود میگوید بیایید برویم و ببینیم که این خبر کیست و چه میخواهد [illegible]
که مهدی آل محمد است [illegible] که با اصحاب خود ظاهر سازد حقیقت آنحضرت [illegible] حضرت [illegible]
که اگر راست میگویی که تویی مهدی آل محمد کجاست عصای حضرت رسول الله و انگشتری او و برد و زره او [illegible]
که کجاست [illegible] که بر روی تمام داشت [illegible] مغضبان [illegible] گردد [illegible] نام
داشت عراق [illegible] امیر المومنین [illegible] جمع کرد پس حضرت مهدی علیه السلام حاضر گرداند عصای آدم و نوح [illegible]
و صالح و [illegible] ابراهیم و صاع [illegible] شعیب و عصای موسی و تابوت موسی و زره داود و انگشتری سلیمان و تاج [illegible] اسباب [illegible]
جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی عصای حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] کند در [illegible] شود که جمیع لشکر [illegible]
آن [illegible] حسنی [illegible] الله اکبر [illegible] که تو [illegible] فرزند رسول خدا پس قائم آل محمد [illegible] کند [illegible] حسنی
و جمیع لشکرش [illegible] با [illegible] که با [illegible] و مصحفها در گردن [illegible] که [illegible]
پس قائم آل محمد [illegible] ایشان [illegible] و معجزات [illegible] ظاهر سازد [illegible] پس حضرت مهدی فرماید که
[illegible] که [illegible] سفیانی [illegible] شوند [illegible] دمشق [illegible]
[illegible] بیت المقدس [illegible] کافر [illegible] زمین [illegible] نکند [illegible]
[illegible] پس آنحضرت [illegible] بکشد [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] باشند [illegible] آهن [illegible] کنند [illegible] اطاعت ایشان کنند
حتی [illegible] زمین [illegible] آنحضرت [illegible] زمین [illegible]
از اصحاب قائم آل محمد [illegible] ایشان [illegible]
از ایشان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت

از ایشان بر دارد

از ایشان هر طرف شود و هر کات [illegible] آسمان زیاده شود و باران [illegible] که [illegible] امیر المومنین علیه السلام [illegible]
نازل گردد [illegible] مردم [illegible] کمان [illegible] که [illegible]
بنام [illegible] آنحضرت [illegible]
امام حسین علیه السلام [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] مردم [illegible] مسجد [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است [illegible]
مفضل [illegible] حضرت صادق [illegible] قائم آل محمد [illegible] کوفه [illegible] مسجد [illegible]
مانند [illegible] حضرت موسی [illegible] مسجد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] امیر المومنین علیه السلام
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] چون آن
لشکر [illegible] مردم [illegible]
هرگاه لشکر قائم آل محمد [illegible] آنحضرت
مهدی [illegible] السلام علیک یا [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] ایشان
[illegible] لشکر قائم آل محمد [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین [illegible]

ظاهر شود با دوازده هزار از صدیق و منافق رو در روی با آنحضرت شهید شده بودند در کربلا پس بیرون آید صدیق اکبر امیر المؤمنین علیه السلام
و برای آنحضرت قبه از نجف [illegible] کشند که یک رکن آن در نجف شد و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه پس
حضرت صادق علیه السلام فرمود که گویا می بینم قندیلها و چراغهای آن را که آسمان و زمین را روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماه
پس بیرون آید سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله با هر که ایمان آورده است بآنحضرت از مهاجران و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای
آنحضرت شهید شده پس زنده میکنند جمعی را که تکذیب آنحضرت کرده بودند و شک میکردند در حقیقت او و باو گفتند او مینمودند که
گفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه و گوینده شعر و سخن میگوید و هر که با و جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشند و همه را [illegible] با ایشان
چنین هر کرده اند هر یک را [illegible] صاحب الامر علیه السلام و هر که با ایشان کرده [illegible] ایشان کرده تا آنکه
مثل آنحضرت بعذاب و خواری دنیا مبتلا شوند و در آن وقت ظاهر شود تاویل این آیه کریمه و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا
فی الارض مفضل پرسید که مراد از فرعون و هامان درین آیه چیست فرمود که مراد ابوبکر و عمر است پس حضرت رسول و امیر المؤمنین
با صاحب الامر علیه السلام خواهند بود و جمیع زمین را خواهند گرفت و [illegible] فاسقان و ظالمان را از جمیع دنیا [illegible] تا آنکه هیچ موضعی از زمین
نماند مگر آنکه ایشان حکم نمایند و در احادیث معتبره وارد شده که اول کسی که در رجعت زنده شود حضرت امام حسین علیه السلام باشد و آنقدر
در زمین پادشاهی کند که موی ابروهایش بر روی چشم مبارکش بیفتد و در تفسیر این آیه کریمه ثم رددنا لکم الکرة وارد شده که حضرت
امام حسین بیرون آید با هفتاد کس از اصحابش که با او شهید شده اند و بر ایشان خودهای طلا کار در سر داشته باشند و در حدیث وارد
شده که با حضرت امام حسین هفتاد پیغمبر بیرون آیند چنانچه با حضرت موسی بودند پس ایشان مردم [illegible] که این حسین بن علی است
که خروج کرده است تا آنکه مردم با او شک ننمایند و بدانند که دجال و شیطان نیست و در آن وقت قائم آل محمد در میان ایشان باشد و از حضرت
باقر العلوم علیه السلام روایت است که حضرت امام حسین علیه السلام پیش از شهادت با اصحاب خود خطبه فرمود و گفت که جدم رسول الله [illegible]
من گفت که ای فرزند [illegible] میبرند بسوی عراق [illegible] پیغمبران و اوصیای ایشان [illegible]
[illegible] او در آن زمین شهید شوی و جماعتی از اصحاب تو با تو شهید شوند که درد آهن با ایشان نرسد پس حضرت این آیه را
خواند قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و فرمود که چنانکه آتش بر ابراهیم سرد شد آتش جنگ بر تو و اصحاب تو
سرد شود پس حضرت امام حسین فرمود که بشارت باد شما را و الله که [illegible] پس مکث نمائیم آنقدر که
خدا خواهد پس اول کسی که زمین شکافته شود و بیرون آید منم [illegible] بیرون آیم [illegible] بیرون آید [illegible]
حضرت امیر المؤمنین و ظاهر شدن قائم ما اهل بیت رسالت پس نازل شود [illegible] گروهی از آسمان از جانب خدا [illegible]
که هرگز بر زمین نیامده باشند پس نازل شوند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکری چند از ملائکه [illegible] و نازل شوند محمد و علی

و برادرم و جمیع

و برادرم و جمیع آنها که خدا بامامت ایشان منت گذاشته است سوار شوند بر اسبان ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیش از ما بر آنها سوار نشده
باشد پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله علم خود را بجنباند و شمشیر خود را بدست قائم آل محمد علیه السلام بدهد و حضرت امیر المؤمنین بمن
دهد پس هر چه خدا خواهد در مشرق و مغرب عالم [illegible] پس از دشمنان خدا [illegible] تا آنکه بامر الهی [illegible]
زمین [illegible] و جمیع شهرهای هند را فتح کنم و حضرت [illegible] امیر المؤمنین
بیایند و بگویند که [illegible] است که گفته اند خدا و رسول [illegible] آنچه شما را وعده داده اند پس حضرت امیر المؤمنین [illegible] با ایشان همراه کند
و بسوی بصره فرستند که لشکرهای بصره را بکشند پس لشکری بسوی شهرهای فرنگ بفرستند که [illegible] فتح کنند پس [illegible] جانوری
حرام گوشتی را که در روی زمین بغیر از طیبات حلال گوشتی نماند و [illegible] بر یهود و نصاری و سایر ملتها عرض کنم اسلام را [illegible] ایشان را
میان مسلمان شدن و کشته شدن [illegible] هر که مسلمان شود [illegible] و هر که از اسلام کراهت داشته باشد بحکم خدا خون او را
بریزم و هیچ یک از شیعیان ما نباشد مگر آنکه حق تعالی ملکی نازل گرداند که دست بر روی ایشان مالد و غبار از روی ایشان پاک کند و زنان و فرزندان
در بهشت بنماید [illegible] زمین هیچ کوری و زمین گیری [illegible] نماند مگر خدا [illegible] شفا

و مبتلائی

عزوجل برکت خود را از آسمان بر زمین فرستد تا آنکه هر درخت [illegible] و شما شیعیان میوه زمستان را در
در تابستان بخورید و میوه تابستان را در زمستان چنانکه حق تعالی فرموده که و لو ان اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم
برکات من السماء و الارض و لکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون [illegible]
بگشاییم [illegible] برکتهای آسمان و زمین و لکن تکذیب پیغمبران کردند پس ایشان را گرفتیم و عذاب کردیم بکرده های بد ایشان [illegible]
که خدا [illegible] نماند [illegible]
[illegible] مفضل گوید در حدیث [illegible] که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ای مفضل گویا می بینم [illegible] روزی که ما گروه امامان نزد جد خود
حضرت رسالت پناه ایستاده ایم و با آنحضرت شکایت کنیم از آنچه بما واقع شد از این امت جفاکار بعد از وفات آنحضرت از آنچه با
رسانیدند از تکذیب و رد گفته های ما و دشنام دادن و لعن کردن ما و ترسانیدن ما [illegible] خلفای جور [illegible] از حرم خدا و رسول
بشهرهای ملک خود و شهید کردن ما [illegible] پس حضرت رسالت پناه گریان شود و [illegible] ای فرزندان من نازل
نشده است بشما مگر آنچه بجد شما پیش از شما واقع شده پس ابتدا کند حضرت فاطمه صلوات الله علیها و شکایت کند از [illegible] که فدک را از من
گرفتند [illegible] حضور مهاجرین و انصار
و آب دهان نجس خود را بر آن انداخت و پاره کرد [illegible] بسوی قبر تو [illegible] شکایت [illegible] ابوبکر و عمر [illegible] سقیفه بنی ساعده
رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت را که حق شوهر من امیر المؤمنین بود غصب کردند پس [illegible]

در خانه هجوم کردند که اهل بیت را بسوزانند پس من صدا زدم که ای عمر این چه جرأت است که بر خدا و رسول میکنی آیا میخواهی که نسل پیغمبر را

از زمین براندازی عمر گفت بس کن ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملائکه بیایند امر و نهی از آسمان بیاورند و علی هم گویا به جهت [illegible]

داد که آتش می اندازم در خانه و همه را میسوزانم پس من گفتم خداوندا بتو شکایت میکنیم [illegible] پیغمبر تو [illegible] رفته [illegible]

و حق ما را غصب کنند پس عمر صدا زد که حرفهای احمقانه زنانه را بگذار [illegible] خدا پیغمبری را و امامت را بهر دو شما نداده است پس [illegible]

زد و در را شکست و [illegible] بر شکم من زد و فرزندم محسن نام [illegible] سقط شد و من فریاد [illegible] یا ابتاه یا رسول الله دختر تو

فاطمه را [illegible] و فرزندانش [illegible] شهید میکنند [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

برای این لشکری پس آنست که حق من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند که متولد نشده است و غیبت نخواهد بود و گفتند

که مرده است و اگر زنده بود این قدر غایب نمی ماند پس صبر کردم از برای خدا تا آنکه حق تعالی مرا رخصت داد و فرمود که ظاهر شوم مفضل

رسالت فرماید که الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین و گوید

که آمد یاری و فتح الهی و ظاهر شد گفته خدا که و هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره

المشرکون پس بخواند که انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و یتم نعمته علیک و یهدیک

صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا یعنی فتح و نصرت دادیم ترا فتح نمایان تا آنکه ببخشد خدا از برای تو گناهان گذشته و آینده

ترا [illegible] محمد را [illegible] حضرت [illegible] مفضل

پرسید که چه گناه داشت حضرت رسالت که حق تعالی مغفرت فرماید [illegible] حضرت صادق ع

فرمود که ای مفضل رسول خدا [illegible] گفت خداوندا گناهان شیعیان برادرم علی بن ابی طالب و شیعیان فرزندان من که اوصیای

منند [illegible] گناهان گذشته و آینده ایشان [illegible] روز قیامت [illegible] گناه شیعیان را بر رسول [illegible] پس حق تعالی

جمیع گناه شیعیان را [illegible] آنحضرت [illegible] پس مفضل بسیار گریست و گفت [illegible] از فضل

خداست [illegible] ای مفضل این مخصوص تو و امثال تست [illegible] شیعیان خالص [illegible]

نقل مکن [illegible]

[illegible] شیعیان [illegible]

پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که [illegible] حضرت مهدی [illegible] آسمان [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] مفضل [illegible]

[illegible] حضرت مهدی [illegible]

[illegible] صدیث مفضل

و در حدیث صحیح [illegible] ظهور قائم آل محمد [illegible] حضرت امام حسین ع [illegible]

پادشاهی کند [illegible] حضرت امام حسین [illegible]

قائم [illegible] حضرت امام حسین ع [illegible] حضرت قائم [illegible]

و در سال [illegible] حضرت امیر المؤمنین ع [illegible]

باشد و در حدیث معتبر [illegible] حضرت باقر العلوم ع [illegible] امیر المؤمنین ع فرمود [illegible]

کنم و تحقیق

کنم و تحقیق کرمن با رسول آنحضرت کردم و در برابرش جهاد کردم و دشمنانش را کشتم و وفا کردم بعهدی که خدا از من گرفته بود و یاری

پیغمبرش و اصحاب از پیغمبران و رسولان خدا هنوز مرا یاری نکرده اند برای آنکه پیش از امامت من از دنیا رفته بودند و بعد از این مرا یاری

حضرت خواهند داد [illegible] مشرق و مغرب [illegible] خواهد بود [illegible] زنده خواهند کرد [illegible]

[illegible] زنده [illegible]

زنده کند [illegible] فوج فوج [illegible]

مردم [illegible] کافران و جباران و ظالمان [illegible]

[illegible] و عد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم

فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم

امنا یعبدونی لا یشرکون بی شیئا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت صادق ع [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible] حضرت صادق ع [illegible] حضرت امام حسین ع

رجعت خواهد فرمود و او جمیع بنی امیه و معاویه و آل معاویه و هر که با او جنگ کرده انتقام خواهد کشید پس خداوند عالم زنده کند سی هزار کس را
از یاوران و اهل کوفه و سایر مردم و هفتاد هزار کس از رجعت‌کنندگان با معاویه و اصحابش که زنده شده اند ملاقات کنند در جایی موضعی که در آن
ملاقات واقع شده بود و معاویه و اصحابش را بکلی بقتل رسانند پس دیگر زنده شوند و ایشان را با فرعون و آل فرعون سخت‌ترین عذابها عذاب
کنند پس بار دیگر حضرت امیرالمؤمنین ع با حضرت پیغمبر برگردد و جمیع پیغمبران ظاهر شوند و حضرت رسول علم خود را بآنحضرت بدهد و بیاید
همه روی زمین علم او بشود و او را خلیفه گرداند در روی زمین و سایر امامان عاملان و نایبان آنحضرت شوند در اطراف عالم و خداوند عالم
مردم علانیه بیرون [illegible] عبادت کنند و حق تعالی [illegible] عطا فرماید چندین برابر پادشاهی جمیع اهل دنیا تا آخر دنیا تا آنکه [illegible] آید وعده
که فرموده که دین او را بر جمیع دینها غالب گرداند و روز وقت معلوم که خداوند عالم ابلیس شیطان را تا آن روز مهلت داده و در زمان ظهور آنحضرت
خواهد بود و این آخر رجعتهای آنحضرت خواهد بود و بسند صحیح روایت از حضرت صادق ع که شیطان با لشکر ابلیس در رجعت آخر امیرالمؤمنین
ظاهر شود [illegible] که ای فرزند رسول خدا که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب را چندین رجعت است آنحضرت فرمود که بلی آن
حضرت را برگشتنهاست و رجعتهاست و هیچ امامی که در میان قرنی بوده است برنگردد مگر آنکه برگردد با او نیکوکاران و بدکاران که در زمان او
بوده است تا خداوند مؤمنان را بر کافران استیلا دهد که انتقام خود بکشند و در حدیث دیگر روایت از آنحضرت که چون روز وقت
معلوم شود حضرت امیرالمؤمنین ع برگردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش و ملاقات کنند در کنار شط فرات در محلی که آنرا روحا
میگویند نزدیک کوفه پس جنگی بکنند که هرگز چنین جنگ واقع نشده باشد از اول دنیا تا آخر دنیا و گویا می‌بینم اصحاب امیرالمؤمنین را که بازگشت
خورده صد قدم از پس پشت برگردند و گویا می‌بینم که پاهای بعضی داخل فرات شود پس در آنحال خداوند جبار ابری از آسمان بفرستد که پر باشد از
ملائکه [illegible] و حضرت رسول در پیش ابر آید و حربه از نور در دست داشته باشد و چون شیطان نظرش بر آنحضرت افتد از عقب برگردد
پس اصحابش باو گویند که بکجا میروی با اینکه ظفر یافتی [illegible] شیطان گوید که من میبینم چیزی که شما نمی‌بینید من میترسم از عذاب پروردگار
عالمیان پس حضرت رسالت پناه در رسد و حربه در میان دو کتف شیطان زند و جمیع اصحابش را هلاک کنند پس بعد از
این عبادت خالص از زمین کرده شود و شرک و کفر از زمین برطرف گردد و حضرت امیرالمؤمنین ع چهل و چهار هزار سال در زمین پادشاهی
کند تا آنکه از هر شیعه هزار پسر از صلب او بهم رسد هر سال یک پسر و در آنوقت دو باغ سبز خداوند عالم در قرآن خبر داده که مدهامتان نزد مسجد
کوفه و حوالی کوفه بهم رسد و چندان وسعت یابد که خدا خواهد و بسند معتبر روایت از حضرت صادق ع که چون حضرت رسالت پناه
رجعت کند پنجاه هزار سال پادشاهی کند و امیرالمؤمنین ع چهل و چهار هزار سال و در حدیث دیگر روایت از آنحضرت که سوال کردند از تفسیر این آیه
که ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد یعنی آنکسی که قرآن را بر تو واجب گردانید هر آینه برگرداننده تو است بسوی معاد فرمود که آنحضرت
فرمود که والله که دنیا منقضی نشود تا آنکه حضرت رسول و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما جمع شوند در [illegible] ملاقات
کنند در آنجا

کنند در آنجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد و در زمان ظهور ایشان جمیع [illegible] و دشمنان زنده شوند
تا انتقام از دشمنان کشیده شود و پس بدانکه در زمان ظهور [illegible] این دولت خاندان خاتم النبیین [illegible]
قومی را از هر قبیله جمعی زنده شوند چنانچه آیه وافی هدایت یوم نحشر من کل امة فوجا دلالت بر این دارد و هر که در روز
قیامت همه خلایق محشور خواهند شد و اینکه از هر امت طایفه که در محشور شوند از آنجاست که تکذیب آیات [illegible] میشوند مخصوص زمان
رجعت [illegible] آنست که از اکثر احادیث ظاهر میشود که در زمان رجعت اصحاب حضرت رسالت [illegible] مومنان کامل و کافران کامل زنده
شوند و سایر مردم در قبرها بمانند تا روز قیامت که محشور شوند و این مسئله از جمله اجماعیات فرقه محقه شیعه امامیه است که پیش از
قیامت در زمان دولت آل محمد جمعی از نیکان و بسیاری جمعی از بدان [illegible] برگردند نیکان برای آنکه دولت ائمه خود
دیده های ایشان روشن شود و بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان برای آنکه [illegible] و خواری ببینند و آن
دولت که نخواستند که ببینند [illegible] رسد و [illegible] ایشان ببینند و نیکان از ایشان انتقام کشند و در بعضی
از اخبار معتبره وارد شده که هر که در رجعت زنده شود و مرگش بعد از آن [illegible] خواهد بود که پیش از رجعت زنده [illegible] کرده است
و در حدیث دیگر روایت است که هر که پیش از ظهور قائم آل محمد باجل خود مرده باشد در زمان رجعت زنده خواهد شد و بدرجه شهادت
فایز خواهد گردید و هر که بعنوان شهادت از دنیا رفته باشد در زمان دولت آل محمد باجل طبیعی از دنیا خواهد رفت مسئله رجعت از [illegible]
دین است که شیعیان باید اعتقاد بر رجعت داشته باشند و رجعت میان مخالفان و شیعه نزاع عظیمی بوده و در این مسئله و اکثر صاحبان طعن
میزده اند بر شیعیان در این باب چنانچه شیخ نجاشی در کتاب رجال نقل کرده که ابو حنیفه بمؤمن الطاق گفت که شما اعتقاد [illegible]
[illegible] گفت که اگر تو برجعت اعتقاد داری پانصد درهم بمن قرض بده در رجعت بتو پس دهم مؤمن جواب گفت که تو ضامنی بده که
بصورت آدمی برگردی نه بصورت میمون یا خوک برگردی و در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که
نیست کسی از ما که برجعت ما اعتقاد نداشته باشد و متعه را حلال نداند و چون زمان رجعت خواری مخالفان و عزت شیعیان است لهذا
منکر رجعت شده اند و طعنها بر شیعیان زده اند و جوابهای شافی شنیده اند و هیچ خواری برای مخالفان زیاده بر این نیست [illegible]
رجعت امامان فضل بنی آدم خوار کشیده شیعیان خواهد بود چنانکه در حدیث صحیح روایت از حضرت صادق ع [illegible]
آنحضرت [illegible] این آیه [illegible] شیعیان است که در رجعت فضل بنی آدم خوار کشیده شیعیان خواهد بود [illegible]
در زمان غیبت بتصدیق [illegible] امام زمان [illegible]
خداوند عالم او را حسب که در زمان ظهور دولت امامان ایشان دیده های ایشان را روشن گرداند و ثواب عملهای ایشان را در دنیا بایشان
رساند [illegible] صاحبان اخلاص [illegible] شبهات معاندان [illegible] رجعت [illegible] منتظر فرج آل محمد بوده اند

در صدد اخلاص با خاندان رسالت بوده‌اند و از طول غیبت قائم آل محمد و قبایح شبهات [illegible] سینه‌های ایشان [illegible] بهترین اهل

زمان خواهند بود چنانچه در حدیث صحیح مرویست از حضرت سید الساجدین [illegible] غیبت امام [illegible] زمان [illegible]

[illegible] اهل زمان غیبت آنحضرت که قائل بامامت او باشند و منتظر ظهور او گردند بهترین اهل زمان خواهند بود [illegible] حق [illegible]

[illegible] عطا فرموده است از عقول و افهام و معرفت [illegible] که غیبت نزد ایشان [illegible] مشاهده گردیده است [illegible]

ثواب [illegible] در زمان حضرت رسول خدا [illegible] آنحضرت با دشمنان او جهاد [illegible] ایشانند صاحبان اخلاص [illegible] حقیقت

[illegible] ایشانند [illegible] خوانندگان مردم بسوی دین خدا در پنهان و آشکارا و در حدیث دیگر مرویست [illegible]

صاحب الزمان [illegible] انتظار [illegible] آنحضرت [illegible] علم آنحضرت [illegible] آنحضرت

[illegible] غیبت آنحضرت

[illegible] یا الله یا رحمن یا رحیم

یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک [illegible] اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک

لم اعرف نبیک اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک

ضللت عن دینی [illegible] آل محمد [illegible] در جمیع حالات [illegible]

آل محمد [illegible] اللهم صل علی محمد و آل محمد [illegible]

[illegible]

[illegible] یوسف [illegible]

[illegible] اللهم اکشف هذه الغمة عن هذه الامة بحضوره و عجل لنا ظهوره [illegible]

[illegible] یا ارحم الراحمین

عقیده در بیان اعتقادات فرقهٔ ناجیه [illegible] معاد [illegible] قیامت [illegible] معاد

[illegible] قیامت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عالم [illegible]

گروهای خود

گروهای خود رسند [illegible] عالم آخرت [illegible] سعادت [illegible] شقاوت [illegible]

ظاهر گردد [illegible] و بیان اجمال این احوال [illegible] عقیده و تفصیل [illegible] عقیده در بیان حقیقت مرگ [illegible]

[illegible]

[illegible]

عالم [illegible] باقر العلوم علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ملک الموت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت صادق [illegible]

[illegible]

[illegible]

احوالات ایشان از طلب معاش و چیزی که [illegible] آخرت نیز [illegible] آمده [illegible] نمودند که خداوند عالم حالت نقل را بر [illegible] گردانید

بعضی از ایشان دعا کرده مرگ ایشان [illegible] بسند صحیح روایت است از حضرت سید الساجدین که فرمودند تعجب دارم از کسی که منکر مرگ

است و حال آنکه می‌بیند که هر روز و شب جمعی بمرگ از دنیا می‌روند و تعجب دارم از کسی که منکر نشاءه آخرت است و حال آنکه نشاءه دنیا را می‌بیند

که خانه فانیست [illegible] و برای بقای عالم آخرت پس قابل شدن بوجود مرگ از جمله ضروریات دین است [illegible]

از جمله بدیهیات است که همه کس مشاهده میکنند و منکر شدن و [illegible] انسان و [illegible] قابل شدن موجب کفر است [illegible]

ازین است و باید دانست که چنانچه حیات از جانب خداست مرگ نیز از اوست [illegible] امراض و علل که جمعی [illegible] در مرگ را بآنها

نسبت [illegible] اسباب [illegible] که خداوند عالم [illegible] مقرر [illegible] تا بندگان بسبب آن علامات [illegible]

خود را آماده شوند و در حدیث صحیح روایت است از حضرت باقر العلوم علیه السلام که مردم در زمان سابق پیش از ابراهیم خلیل الرحمن [illegible]

از دنیا میرفتند بی آنکه علتی و مرضی بر ایشان عارض شود ابراهیم خلیل الرحمن دعا کرد که پروردگارا برای مرگ علتی مقرر کن تا باعث اجر [illegible]

گردد و موجب تسلی خاطر مصیبت زدگان [illegible] پس حق تعالی مرض [illegible] بر ایشان ظاهر گردانید و بعد از آن [illegible] امراض [illegible]

مرض و علت [illegible] اعمال ایشان است [illegible] باشند که شدت مرض مؤمن برای [illegible]

او باشد و زیادتی مرض کافر برای تعذیب او باشد و سهولت مرض مؤمن برای راحت او باشد و سهولت مرض کافر برای [illegible]

او باشد [illegible] ایشان [illegible] منقطع گردد [illegible] چنانچه در حدیث صحیح از پیغمبر صلی الله علیه و آله

مرویست که مرگ [illegible] برای مؤمن [illegible] برای کافر [illegible] برای مؤمن [illegible]

[illegible] در حدیث معتبر مرویست از حضرت باقر العلوم علیه السلام که یک

شب تب کشیدن مؤمن برابری میکند با ثواب عبادت یکساله [illegible] برابری میکند با عبادت [illegible] ساله [illegible] برابری میکند با

هفتاد ساله و در حدیث دیگر مرویست [illegible] برابری میکند با عبادت شصت ساله و احادیث در ثواب امراض [illegible]

عارض مؤمن شود بسیار است پس امراض و علل اسباب مرگند و مرگ از جانب خداوند عالم است سوال اگر کسی گوید که اگر مرگ از جانب

خداوند عالم برای هر کسی مقرر شده باشد پس چگونه در احادیث وارد شده که خیرات و صدقات و دعوات مرگ را دفع میکند

جواب گوییم که مرگ دو نوع است یکی مرگ با اجل محتوم که از جانب خداوند عالم مقرر شده و در لوح تقدیر نوشته شده که فلانی در فلان روز

بفلان مرض از دنیا خواهد رفت و این را اجل محتوم نامند و این قسم مرگ را هیچ چیز رد نمی‌تواند کرد [illegible] اذا جاء اجلهم لا یستأخرون

ساعة و لا یستقدمون اشارت بهمین معنی شده و دیگری مرگ با اجل موقوف که در لوح تقدیر چنین مقرر شده که فلانی در فلان

روز از دنیا خواهد رفت اگر [illegible] اجل محتوم [illegible] احادیث [illegible]

والله اعلم بالصواب

[illegible] رسالت علیهم السلام که در این باب وارد شده که حسنات عمر را زیاده میکند و معاصی عمر را کوتاه میکند [illegible] در باب [illegible]

ذکر شده محمول است بر اجل موقوف [illegible] باید دانست [illegible] که مرگ برای جمعی از بندگان نعمت است و برای بعضی [illegible]

[illegible] است چون جمعی از مشرکان و کفار [illegible] طغیان [illegible] ظلم [illegible]

با خداوند عالم [illegible] شوند مرگ برای ایشان [illegible] طغیان [illegible]

طغیان کوتاه [illegible] خداوند عالم [illegible] خداوند [illegible] ایشان [illegible]

اصحاب [illegible] در کتاب الهی مسطور است [illegible] اسرائیل [illegible] طالوت [illegible] اسرائیل [illegible]

[illegible] اطاعت [illegible] اسرائیل [illegible] خداوند [illegible]

[illegible]

[illegible] لشکر بنی اسرائیل [illegible] ملک الموت [illegible] ارواح [illegible]

هزار [illegible] طالوت [illegible] هزار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اسرائیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طالوت [illegible]

[illegible] خداوند عالم [illegible] ابلیس [illegible]

ابلیس [illegible]

[illegible]

[illegible] ابلیس [illegible]

[illegible] ابلیس [illegible]

[illegible] اسرائیل [illegible]

[illegible] شهرها امر کردن نهادند [illegible] بت پرستی آغاز کردند خداوند پیغمبری بر ایشان فرستاد
حنظله نام و آن پیغمبر در میان ایشان مبعوث شده [illegible] یا قوم [illegible] که خداوند عالم یکی است [illegible]
عبادت بتان [illegible] شیطان [illegible] حق [illegible] باطل [illegible]
[illegible]

[illegible]

کرامتهای پادشاهی کردند اللهم سهل علینا الموت و حضور الملک الموت و جعلنا ممن نرضی منه قبل الموت بحرمة
محمد و آله الطیبین الطاهرین **عقبه در بیان کیفیت احتضار و نزول ملک الموت** برای قبض روح آدمی و بیان عظمت
خلقت ملک الموت و کیفیت احوال آدمی در آن حالت [illegible] حالت نزع [illegible] حالت احتضار [illegible]
حاضر شده با ملک الموت در آن حالت حاضر [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

امید عافیتی که طالبان نمایند باعث شتابان کردد و بسند صحیح مرویست از حضرت صادق علیه السلام که نیکو معاشرت نما با هر که [illegible]

[illegible]

[illegible]

و اولاد و اعمال صالحه [illegible]

علیه السلام [illegible]

[illegible]

او را دوست میداشت حق تعالی او را دوست میدارد و عذاب او را [illegible] پس حضرت ملک الموت نزد او حاضر میشود و میگوید که ای بنده خدا اقرار کن
برات خلاصی از آتش برای اینکه چنگ زده بودی در زندگانی دنیا بعصمت کبری خدا [illegible] شیعه را در آنحالت توفیق [illegible] جواب میگوید
که بلی پس ملک الموت میگوید که ای بنده خدا چیست آن چیزی که بدو چنگ زده بودی شیعه میگوید که ولایت علی بن ابی طالب ملک الموت
میگوید راست گفتی ای بنده خدا آنچه از آن حذر میکردی خدا ترا ایمن گردانید [illegible] بشارت میدهم ترا [illegible]
محمد و علی بن ابی طالب و فاطمه علیهم السلام در حدیث دیگر از آنحضرت مرویست که چون روح بنده مومن بسینه رسد حاضر میشود پیغمبر خدا و علی
ابن ابی طالب و جبرئیل و ملک الموت پس علی بن ابی طالب میگوید که یا علی این مرد ما را دوست میداشت و اهل بیت ما را اطاعت [illegible] امیر المومنین
میگوید که یا علی ما را دوست میداشت [illegible] از دشمنان ما [illegible] جبرئیل [illegible] پیغمبر [illegible] حضرت [illegible] جواب
عروج کرده این خبر را بجناب [illegible] در حدیث دیگر مرویست که امیر المومنین [illegible] حاضر میشوم [illegible]
احتضار از دوستان و دشمن که دوستان از دیدن من خوشحال میشوند و دشمنان [illegible] معتبر مرویست از حضرت صادق علیه السلام
در حالت احتضار بنده مومن میگوید که آنچه [illegible] دنیا [illegible] و میگویند که حضرت رسالت و علی بن ابی طالب
و فاطمه زهرا [illegible] پس بنده مومن از دیدن ایشان خوشحال میشود [illegible] در حدیث دیگر از آنحضرت
مرویست که مومن در حالت احتضار [illegible] خوشحال است که پیغمبر [illegible]
معتبر از آنحضرت مرویست که در حالت احتضار بنده مومن حضرت رسالت [illegible] و لایت [illegible] حاضر میشوند [illegible]
و امیر المومنین هم در طرف [illegible] حضرت رسالت [illegible] بنده مومن [illegible] میگوید که ای دوست خدا [illegible]
که من پیغمبر خدایم [illegible] و امیر المومنین [illegible] دوست خود [illegible]
و میگوید [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
مرویست که حضرت صادق [illegible] پیغمبر خدا حاضر میشود [illegible]
خواهد حاضر میشود حضرت پیغمبر [illegible] و امیر المومنین در طرف [illegible] پیغمبر خدا میگوید [illegible] بنده خدا [illegible]
[illegible]
[illegible] حاضر میشود [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
پس شیطان [illegible]
[illegible]

باو وسوسه ل

باو وسوسه زیاد کرده است امیر المومنین هم حاضر میشود [illegible] شیطان [illegible]
[illegible] شیطان [illegible] شیطان [illegible] آنحضرت [illegible]
جهت آنست که محتضر را در آنحالت باید تلقین نمود بکلمات که باعث دوری شیطان گردد و در حدیث صحیح مرویست از حضرت صادق
که امیر المومنین علیه السلام را عادت چنین بود که هر که از اهل بیت را حالت احتضار میرسید تلقین می نمود که بگو لا اله الا الله
الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم والحمد لله رب
العالمین چون محتضر این کلمات را بزبان جاری میکرد آنحضرت میفرمود که برو [illegible] از آنحضرت مرویست
[illegible] حالت احتضار [illegible] شیطان [illegible]
[illegible]
[illegible] کلمات فرج [illegible]
مرویست [illegible] کفتم [illegible]
[illegible] بگو اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
پس کلمه شهادت [illegible] بگو و اشهد ان محمدا رسول الله [illegible]
پس گفتم [illegible] بگو اشهد ان علیا وصیه وهو الخلیفة من بعده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
لیکن کلمات [illegible] تلقین شهادتین و کلمات فرج [illegible]
[illegible] ملک الموت [illegible] قبض روح [illegible]
[illegible] ملک الموت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ملک الموت [illegible]

در بالای سر و دیگری در طرف پشت و یکی در زیر پا و پس هر یکی که در سر دارد قبض روح انبیا کند و هر یکی که در پیش دارد ارواح مومنان
قبض نماید و هر یکی که در پشت دارد قبض روح کافران کند و هر یکی که در زیر پا دارد قبض روح جن نماید و به سند معتبر مرویست از
حضرت صادق علیه السلام که برای ملک الموت اعوان و مددکاران هستند از ملائکه هر یک از برای قبض روح جنده(؟) میکارند
و از بعضی احادیث ... که قابض ارواح ملک الموت است و احادیث متکثره و آیات ظاهره که دلالت میکند بر اینکه ارواح انبیا
و مومنان کامل را خداوند عالم خود قبض نماید مجهول است ... قبض روح آدمی ملک الموت است روح هر کس را ... [illegible]
افعال و اعمالش بمنازل عالیه رسانیده باشد ... ارواح انبیا و مومنان کامل را خداوند عالم قبض مینماید ... [illegible]
... نماید ... الطاف ... که ملک الموت که برای قبض روح آدمی حاضر میشود ... [illegible]
بصورتی ... آدم ... بهترین صورت مصور میگردد و برای کافران بدترین صورتها ... این صورت نباشد ... [illegible]
و برای مستضعفین بصورت اخلاق و اعمال ... و در حدیث صحیح مرویست که ملک الموت ... [illegible]
روبرای کافران حاضر شود ... در حالت احتضار که معاینه ملک الموت ... [illegible]
... که خداوند عالم ملک الموت را ... [illegible]
... بسند معتبر ... مرویست که از حضرت باقر العلوم علیه السلام پرسیدم که ... ملک الموت
... که ملک الموت ... [illegible]
... ملک الموت ... و در حدیث صحیح ...
که ملک الموت ... قبض روح این بنده ... [illegible]
... ملک الموت ... علامات ... قبض روح ... [illegible]
... ملک الموت حاضر میشود ... [illegible]
... ملک الموت ظاهر میشود ... [illegible]
... که خداوند عالم ... [illegible]
... ملک الموت ... [illegible]
... قبض روح آن بنده ... [illegible]
... که خداوند عالم خلق کرده ... [illegible]
... ملک الموت ... [illegible]

روح انبیا

تا نجی(؟) و نام مکانی که در آنجا قبض روح خواهد شد و سببی که بدان سبب از دنیا خواهد رفت در آن صحیفه مسطور است و به سند معتبر از ... مرویست که ملک الموت لوحی است که نام هر کس در او ثبت شده چون عمر کسی بآخر رسد ... [illegible]
محو ... [illegible]
... در حدیث صحیح مرویست که خداوند عالم ملکی خلق کرده ... [illegible]
و خداوند عالم ... [illegible]
... [illegible]
... مرویست که ... قبض روح ... ملک الموت ... [illegible]
... سلیمان ... [illegible]
... ملک الموت ... [illegible]
... سلیمان علیه السلام ... [illegible]
... ملک الموت ... [illegible]
... سلیمان علیه السلام ... [illegible]
... ملک الموت ... [illegible]
... ملک الموت ... [illegible]
... ملک الموت ... [illegible]
... بسم الله الرحمن الرحیم ... [illegible]
... حضرت صادق ... [illegible]
... [illegible]
... ملک الموت ... [illegible]
... حضرت صادق علیه السلام ... [illegible]
از قبض روح ... ملک الموت ... [illegible]

گرامی دوست [illegible] مکن قسم بدان خداوندی که پیغمبر را برسالت فرستاد که من مهربان ترم بر تو از پدر و مادر مهربان ای بنده مؤمن

چشم بگشا و نظاره کن پس مؤمن چشم گشاید و مثال پیغمبر و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین و سایر ائمه سلام الله علیهم را ببیند [illegible]

که اینها رفقای تواند پس منادی از جانب خداوند عالم ندا کند روح آن بنده را که یا ایتها النفس المطمئنة یعنی ای روح [illegible]

داری بولایت محمد و اهل بیت او ارجعی الی ربک راضیة مرضیة [illegible] خداوند عالم از تو

راضی است بولایت ایشان [illegible] فادخلی فی عبادی

[illegible] ادخلی جنتی [illegible]

این منادی [illegible] که چون ملک موت مامور شود بقبض

روح بنده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رسالت بعبارت [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] حضرت رسالت [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] ملک موت [illegible] قبض روح کافر [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

در او مسطور است و هر او مرض بسیار بر بدن ملک الموت داخل میشود با جمعی از ملائکه مرحمت که در راست ایشان ایستاده اند و با گروهی از ملائکه
عذاب که در راست چپ او ایستند ملک الموت شروع نماید بقبض روح اگر مؤمن باشد قبض روحش چنان دور کردن بند و پیدا از زانوی
شتر و اگر کافر باشد روح را از بدن او چون کندن پوست از گوسفند یا بکشد روح را بقلابهای آتشین تا بحلقوم رساند و از آنجا بیرون کشد
قوه و غلبه از سوراخ بینی قبض روح کند و نفس از سینه و دهان منقطع گردد و در بینای چشم هر طرف شعاع رشته‌ای از گوشها ظاهر گردد و حس
و حرکت از دستها و پاها نابدید شود و شیرینی کام بتلخی مبدل گردد و چهره گلگون حیات برنگ کاهی ممات منقلب شود و قیامت
صغری پدید آید بعد از فرو رفتن کواکب پارسیه دماغ و از هم پاشیدن کوههای اعضا و جوارح و تزلزل طبقات ارکان طبیعت
و امزاج و رسیدن سنگ تفرقه بر جمعیت ازدواج جسد با ارواح و حشر بدن الم مرگ که هرگز تلخیش از دماغ آدمی بیرون نرود و در دنیا
و ما فیها است مزه‌اش در کام آدمی باشد بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام مروی است که حضرت عیسی علیه السلام بر سر قبر حضرت یحیی
آمد و دعا کرد خداوند عالم او را زنده گردانید چون زنده شد و از قبر بیرون آمد عیسی گفت که از من چه میخواهی گفت میخواهم که در دنیا
مونس من باشی چنانکه پیشتر بودی گفت هنوز حرارت مرگ از من بر طرف نشده است میخواهی که بار دیگر
او را که سختی جان کندن ... از حضرت امام العلوم مروی است که چون جنازه پادشاهزادگان
... و عبارت ایشان ... سکرات مرگ ...
که هر ... کردند ... بعد از ... دعا کرد خداوند
این ... زنده کند ... اهل ... مرگ ... بود که ...
ما را ... و معبودی ... هر که زنده ... عالم ...
شانی دکان ... علم ... زنده کن این ... اهل ... قبر
گرد موی سر او سفید شده ... آسمان ... گفت که ...
ایستاده اید گفت ... که دعا کرد ... خداوند عالم مرا زنده گردانید ... گفت که نوزده سال
کرد این قبر ساکنم ... و حضرت ... از من ... جان کندن ... من ... و هر
روزی که مردی موهای تو چنین سفید بود گفت نه اما چون آن حال را دیدم که میرون ... دعاها و ... سایر
شد و روح در آن ... داخل شد ... موی سر و ریشم سفید شد از هول قیامت پس ... که هیچ الم و
هیچ شدت و هیچ ... جان کندن نمیرسد و هر که خواهد از این الم رهایی یابد باید که مداومت نماید بر خواندن قرآن خصوص
سوره یس و سوره والصافات ... در حدیث مروی است که خواندن ... و صافات الم و رنج جان کندن را از آدمی دور میکند ...

بعضی از اجزاء

معتبر مروی است از حضرت صادق که هر کاه جان کندن بر کسی مشکل گردد او را نقل کنند بمکانی که در آنجا عبادت میکرد تا جان کندن بر او آسان
گردد و بسند صحیح مروی است از حضرت سید الساجدین علیه السلام که ابو سعید خدری از اصحاب پیغمبر بود و ... و حکم
در مرض موت ... حالت نزع ... دشوار بود ... او را نقل کردند بمکانی که در آنجا عبادت میکرد ... حالت
نزع بر وی آسان شد ... بسند معتبر مروی است که ... از حضرت موسی علیه السلام ... که ...
... سوره یس و سوره والصافات ... روح ... بکشد ... تلاوت شود ... چون
... خلقنا ... آن حضرت ... قبض روح شد ... چون مردم ... یعقوب بن
جعفر ... که ... رسول الله ... شنیده ... حالت احتضار سوره ... والصافات
... والصافات ... حالت احتضار ... بخوانند ... نزدیکی او ...
... حالت احتضار ... مشهور است ...
و لازم است که در حالت احتضار ... سوره ... تلاوت ... یس و صافات ...
... که حالت ... از ...
... و صاحب ... این ... رساله ...
... عالم ... که ...
و ... هر ... عالم ...
که ... عالم ...
برای ... مرگ ... عالم ...
... مرگ ... امراض اخلاط
... حالت ...
... حالت ...
... و ...
و ... هر ...
... عالم ...
... عالم ...

است و نفعی که شیعه بدین راه [illegible] پس هر که خواهد که کامش از جرعه [illegible] تلخ نگردد باید که جام جهان نمای شرع
از زلال صافی محبت اهل بیت رسالت لبریز گرداند و سینه را از شعاع مهر خورشید دین یعنی مودت محبت حضرت سید المرسلین
و امیر المؤمنین و اولاده المعصومین مشرّح گرداند تا نجات یابد اللهم ثبت قلوبنا علی محبتهم و اسلکنا فی طریقتهم و اجعل محیانا و مماتنا
علی سنتهم آمین یا رب العالمین **عقیده دوم در احوالات آدمی** بعد از قبض روح از بدن تا هنگام دفن شدن در قبر و احوالات
قبر و سؤال منکر و نکیر به سند صحیح مرویست از حضرت صادق علیه السلام که چون ملک الموت قبض روح نماید در [illegible]
احوال اهل و اولاد میت کند از جزع و صبر ایشان پس اگر اهل میت جزع نمایند منع ایشان کند و اگر صبر ورزند [illegible]
کند و در حدیث دیگر از آن حضرت مرویست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حاضر شدند بر سر جوانی که در حالت جان کندن بود [illegible]
ملک الموت کرده فرمود که ای ملک الموت مدارا کن با این مرد که از جمله اصحاب است و ایمان به خدا آورده و تصدیق من نموده ملک
الموت گفت یا رسول الله مژده باد ترا که من با جمیع مؤمنان مهربانم و با ایشان رفیق و مدارا میکنم و بدان یا رسول الله که چون روح فرزند آدم را
قبض میکنم و اهل او شروع به جزع میکنند من [illegible] در کنار خانه ایشان و میگویم که این چه جزع است [illegible] هنگام
رسیدن اجلش قبض روح او نمودم [illegible] جزع کنید [illegible] در قبض روح او تقصیری نیست پس اگر صبر کنید [illegible]
خود را [illegible] اجر و مزد خواهید یافت و اگر جزع کنید [illegible] معاقب [illegible] بود پس [illegible] که مرا بارها [illegible]
بشما است پس حذر کنید از آنچه [illegible] و هیچ خانه نیست که [illegible]
[illegible] که قبض روح [illegible]
[illegible]
هر روز [illegible] و در حدیث معتبر مرویست که چون ملک الموت قبض روح نماید
اگر روح مؤمن است [illegible] رحمت [illegible] و اگر روح کافر [illegible] ملائکه عذاب [illegible]
[illegible] و به طریق دیگر مرویست که ملک الموت [illegible]
[illegible] و به طریق عامه مرویست که چون روح مؤمن را به عالم آسمانها برند ملائکه استقبال او نمایند
[illegible]
[illegible]
کنند [illegible] و از جمیع احوالات اهل و عیال خود مطلع میگردد [illegible]
پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که [illegible] ملائکه [illegible] از آسمان نازل میشوند [illegible]

کفنها را چون [illegible]

کفنها را [illegible] پس کفنها را [illegible] پس ملک الموت [illegible]
روح بیرون آی [illegible] مغفرت و رحمت الهی بشتاب [illegible] پس روح از بدن بیرون می آید [illegible]
[illegible] پس ملائکه [illegible]
[illegible] آسمانها [illegible]
[illegible]
[illegible] چون به آسمان [illegible]
[illegible] عالم [illegible] قبض روح [illegible]
[illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
و در حدیث دیگر مرویست که چون فرزند آدم را قبض روح شود اهل و عیال او شروع بگریه کردن [illegible] ملک الموت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و در حدیث صحیح مرویست که چون روح از بدن مفارقت کند [illegible]
[illegible] ای فرزند آدم [illegible]
[illegible] و در حدیث معتبر مرویست که چون روح آدم را از عالم آسمانها برگردانند [illegible]
[illegible] و به طریق دیگر مرویست که روح [illegible]
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که [illegible] غسال [illegible]
[illegible] و در حدیث دیگر مرویست که چون غسال اراده [illegible]
[illegible]
[illegible] غسال [illegible]
[illegible] جمیع مفاصل اعضای [illegible] ملک الموت [illegible]
[illegible]

جامه از بدن من بیرون کن که از کمال راحت باشد تمام اندام من [illegible] و چون غسال خواهد که آب بر بدن او ریزد باز روح ندا میکند

که ای غسال بحق جناب احدیت [illegible] که بدن من مجروح و [illegible]

کفن و چون غسال دست بر بالای بدن او گذارد باز روح ندا میکند که ای غسال [illegible] دست بر بدن من [illegible] که اعضا مجروح

من [illegible] و چون غسال فارغ شود و خواهد که میت را کفن [illegible] باز روح ندا میکند که ای غسال [illegible]

کفن را بر روی من [illegible] اهل و عیال و فرزندان و خویشان خود را [illegible]

[illegible] و چون میت را کفن کنند [illegible]

[illegible] باز روح ندا میکند که ای گروه خویشان و دوستان [illegible] تعجیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فرزندان [illegible] و اموال [illegible]

[illegible] و چون جنازه [illegible] باز روح ندا میکند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مبتلا [illegible] باز روح ندا میکند که ای فرزندان [illegible]

حالت [illegible]

[illegible] باز روح ندا میکند که ای فرزندان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سه مرتبه که ای فرزندان [illegible]

و چون جنازه را بکنار قبر گذارند [illegible] سه مرتبه ندا میکند که ای فرزندان [illegible]

[illegible]

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بسم الله

الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بقیه او من نبیسد و قسم [illegible] که غیر خواه [illegible] شکایت [illegible] بکند از دنیا که مرا مغرور کرد [illegible] و چون مرا اعتقاد
کردم و دل [illegible] شکایت بکند از [illegible] نفس [illegible] و مرا [illegible]
داده [illegible] شکایت [illegible] که شکایت [illegible] کردم [illegible]
[illegible] شکایت بکند از خانه خود [illegible]
از [illegible] خانه [illegible]
ای برادران [illegible]
[illegible]

[illegible]

ابزرودر کار خود

از بزرگ ر کار خود در هنگام کردن [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] در منزل نجات [illegible] که نور در روی من [illegible]
پس قبر وسیع گردد [illegible] پس دو ملک قبر که نکیر و منکر است داخل قبر می‌شوند [illegible]
بدن او را [illegible] نشانند در قبر و از او سؤال نمایند که کیست پروردگار تو مؤمن گوید که خداوند عالم پروردگار من است [illegible]
تو در جواب گوید مسلمانی دین من است پس پرسند که کیست پیغمبر تو در جواب گوید که محمد بن عبدالله پیغمبر من است پس پرسند
که کیست امام تو گوید امیرالمؤمنین [illegible] آن وقت منادی از آسمان ندا کند که راست گفت بنده من [illegible]
[illegible] از بهشت [illegible] از جامه‌های فاخر بهشت [illegible]
[illegible] نکیر و منکر [illegible] کافر را [illegible]
روح از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کافر [illegible] از مردم می‌شنیدم که [illegible] نکیر و منکر [illegible]
[illegible] از مردم می‌شنیدم که [illegible] نکیر و منکر [illegible]
و چون از پیغمبر و امام او پرسند در جواب گوید که از مردم می‌شنیدم [illegible] آن وقت منادی از آسمان ندا کند که
[illegible] گفت بنده من [illegible]
[illegible] نکیر [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که [illegible]
حضرت [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] کافران [illegible]
امام موسی علیه السلام مرویست که چون [illegible] در قبر نکیر و منکر پرسند که کیست خدای تو در جواب گوید که خداوند عالم [illegible]
پرسند که دین چیست گوید مسلمانی و چون پرسند [illegible] گوید حضرت خاتم النبیین و چون از امامان [illegible] پرسند
گوید امیرالمؤمنین [illegible] نکیر و منکر [illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible] از بهشت [illegible]

[illegible]

[illegible] مؤمن چون [illegible] مناجات کند که پروردگارا [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] و چون از کافر پرسند که خدای تو کیست [illegible] خداوند عالم و چون از دین پرسند گوید مسلمانی و چون از
پیغمبر پرسند گوید محمد بن عبدالله پس پرسند [illegible] کافر گوید که از مردم شنیدم [illegible] نکیر و منکر
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسن عسکری علیه السلام مرویست [illegible]
حضرت رسالت [illegible]
[illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] نکیر و منکر سؤال
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از آنحضرت مرویست که چون مؤمن را در قبر گذارند نماز از جانب راست او باشد و زکوة در طرف چپ و نیکوئی او در برابر او بالا
سر ایستاده باشد و صبر در گوشه [illegible] که نکیر و منکر داخل شوند صبر به نماز و زکوة گوید بر شما باد اعانت صاحب خود
اگر شما از اعانت عاجز آیید من صاحب خود را امداد نمایم و خلاصی دهم و بطریق عامه مرویست که چون منکر و نکیر داخل قبر شوند
و خواهند که از طرف سر میت برای سوال پیش آیند نماز استقبال ایشان کند و گوید که شما را از این سمت راهی نیست
زیرا که بسا نمازی که این مرد در شبها و روزها میکرد از ترس چنین مکانی و نکیر و منکر از طرف پا آیند پاها گویند که شما را از طرف ما
راهی نیست زیرا که صاحب ما بسا بمسجدها و بجماعت مسلمانان حاضر شد از خوف چنین مکان پس نکیر و منکر از طرف راست
آیند صدقه پیش آید و گوید که شما را از این سمت راهی نیست زیرا که این مرد بدست راست تصدقات از ترس قبر میداد پس
از طرف چپ نکیر و منکر پیش آیند روزه استقبال ایشان کند و گوید که شما را راهی نیست زیرا که این مرد اکثر اوقات تشنگی و گرسنگی
میکشید از ترس قبر پس مؤمن بامر الهی بیدار گردد در قبر و جواب نکیر و منکر گوید و غرض از سوال منکر و نکیر در قبر اثبات
برای تنبیه ملائکه در روز خلافت آدم علیه السلام طعنه بر آدم میزدند و میگفتند پروردگارا آیا در زمین خلق میکنی جمعی را که فتنه و فساد در روی
زمین کنند خداوند عالم در جواب ایشان میگفت که انی اعلم ما لا تعلمون یعنی من میدانم آنچه را که شما نمیدانید [illegible] آدم [illegible] اگر شما نبینید [illegible]
در ملک مقرر کرده [illegible] آدم سوال میکنند از خدا و دین و پیغمبر و امام و بعد از سوال شهادت میدهند [illegible] ملائکه [illegible] شنیدند
از بنده مؤمن که خداوند عالم خطاب [illegible] ملائکه که [illegible] ذکر [illegible] روح بنده خود را [illegible] دیگران [illegible]
کرم [illegible] نصب [illegible] او را از اهل و عیال [illegible] جدا کردم [illegible] زمین جا دادم [illegible]
از بنده من سوال نمودند [illegible] جواب [illegible] خداوند عالم پروردگار [illegible] دین [illegible] محمد صلی الله علیه و آله
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] آنچه [illegible] بنی آدم [illegible] ضغطه قبر [illegible]
ثابت است که قبر [illegible] فشار [illegible] لیکن [illegible] مؤمن باشد و خواه کافر لیکن مؤمنان
کامل را ولایت اهل بیت رسالت مانع میگردد از فشار اگرچه فشار [illegible] لیکن [illegible] مؤمن کامل ظاهر [illegible] مؤمنان را
که نقصانی در اعمال ایشان باشد یا خللی در اخلاق ایشان باشد [illegible] مؤمنان [illegible] از فشار قبر نجات [illegible]
مبارک حضرت [illegible] اگر در کفنهای ایشان [illegible] قبر [illegible] فشار قبر [illegible]
معتبر از ابو بصیر [illegible] مرویست که عرض کردم بخدمت حضرت صادق [illegible] که آیا کسی [illegible] از فشار قبر [illegible] حضرت
فرمود که پناه میبرم بخداوند عالم از فشار قبر [illegible] فشار قبر [illegible] رقیه [illegible] عثمان علیه اللعنه
و القبران [illegible] حضرت رسالت پناه [illegible] دفن رقیه [illegible] قبر ایستاده [illegible] آسمان [illegible]

مبارکش جاری

مبارکش جاری شد پس فرمودند [illegible] احوال [illegible] رقیه را در قبر و احوالات او [illegible] پس آنحضرت [illegible]
[illegible] رقیه را ایمن از فشار قبر خداوند عالم [illegible] آدم [illegible] اجابت [illegible] رقیه از فشار قبر ایمن گردید
و در حدیث معتبر مرویست که حضرت سید المرسلین [illegible] همراه جنازه سعد بن معاذ بود [illegible] بر دوش مبارک [illegible]
جنازه [illegible] هفتاد هزار ملک [illegible] جنازه سعد حاضر شده اند و جبرئیل علیه السلام [illegible]
[illegible] از کثرت نزول ملائکه [illegible] جبرئیل [illegible] آنحضرت
[illegible] رسول الله [illegible]
هزار ملک برای تعزیه او حاضر شوند چگونه فشار قبر خواهد [illegible] آنحضرت فرمودند که فشار قبر سعد برای این خواهد بود که بد خلقی
با اهل خود داشت [illegible] حضرت صادق علیه السلام مرویست که خداوند عالم [illegible] عذاب [illegible] از خلق [illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible] فشار [illegible]
فشار قبر [illegible] بطریق دیگر مرویست
که فشار قبر [illegible] برای کافر [illegible] مرویست که برای کافر [illegible]
[illegible] صورت [illegible] اخلاق [illegible] صورت [illegible]
[illegible] اهل ایمان [illegible] فشار قبر [illegible] سعید

در حدیث صحیح

[illegible] حضرت صادق علیه السلام
[illegible] عذاب [illegible]
مرویست که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام [illegible] قبری گذشت که [illegible] عذاب
[illegible] اعمال [illegible]
که [illegible] حضرت عیسی [illegible] جواب [illegible]
[illegible] حضرت عیسی [illegible] حضرت
[illegible] اطاعت [illegible]
[illegible]
[illegible] اطاعت
[illegible] اطاعت [illegible]
[illegible]

تا روز قیامت فرمود که شما چه گفتید و ایشان چه گفتند گفت ما گفتیم که ما را برگردان به دنیا تا عمل صالح بکنیم و بندگی کنیم [illegible]
فرمود که در دنیا [illegible] تو جواب [illegible] گفت [illegible] آتش [illegible]
است [illegible] ایشان [illegible] ابو [illegible] عذاب [illegible] جهنم
[illegible] خواهم [illegible] حضرت [illegible] گردد و فرمود که [illegible] خدا [illegible]
خوردن و [illegible] خواهید [illegible] عاقبت دنیا و آخرت [illegible] اخلاق حسنه و صفات
پسندیده که [illegible] حضرت خاتم النبیین [illegible] صاحبان [illegible]
بشارت [illegible] عمل صالح و [illegible]
از ظلمات قبر [illegible] اخلاق و اعمال [illegible]
از اخلاق ذمیمه و افعال ناپسندیده [illegible] روز قیامت [illegible]
قبر [illegible] فضای معرفت و تنگی میدان اطاعت [illegible] معرفت [illegible] میدان اطاعت [illegible]
[illegible] عمل [illegible] معرفت و عمل [illegible] دنیا [illegible]
کرده [illegible] مؤمنان [illegible] بهشت [illegible]
از [illegible] کافران [illegible] جهنم [illegible] در حدیث [illegible] قبر [illegible] بهشت [illegible]
بهشت [illegible] جهنم و عمل صالح [illegible] قبر [illegible]
[illegible] در حدیث [illegible] مؤمن را در قبر [illegible] صورت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] عمل صالح توام [illegible] کافر را در قبر
[illegible] عمل قبیح توام [illegible] کافر [illegible]
و در حدیث صحیح [illegible] قبر [illegible] رسول خدا صلی الله
علیه و آله [illegible] مظلوم [illegible] قبر [illegible]
و از حضرت صادق علیه السلام [illegible] مسلمان [illegible] خدا [illegible] خدا [illegible]
در آتش جهنم [illegible] قبر [illegible] روز قیامت [illegible] آتش [illegible] حدیث صحیح [illegible]
[illegible] عذاب قبر [illegible] اللهم
عنّا وحشة القبر [illegible] ولا تجعلها حفرة من حفر النیران بحق محمد و آله

عقیده در احوال

عقیده در احوال روح بعد از مفارقت از بدن بدانکه خداوند عالم [illegible] آفریده که او را بدن مثالی گویند چون روح
از بدن جسمانی در دنیا مفارقت کند به آن بدن تعلق گیرد و بدن مثالی [illegible] چون بدن جسمانی نیست [illegible] لطافت [illegible] روح
[illegible] ارواح در آن بدن مثالی خواهند بود تا روز قیامت که [illegible] جسمانی تعلق گیرند [illegible] دنیا [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] حضرت صادق [illegible] روایت [illegible] ارواح مؤمنان [illegible]
مرغان سبز [illegible] حضرت [illegible] خداوند عالم [illegible]
روح [illegible] مرغان [illegible] ارواح بعد از مفارقت [illegible] بدن تعلق [illegible] بدنهای مثالی [illegible] دنیا [illegible]
که ارواح مؤمنان [illegible] بهشت [illegible] بهشت [illegible] مناجات [illegible]
[illegible] قیامت [illegible] حضرت صادق علیه السلام
آنحضرت فرمود که ارواح بعد از مفارقت از ابدان دنیا تعلق [illegible] بدنهای مثالی [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] یکدیگر [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] ارواح [illegible]
[illegible] حضرت صادق [illegible] آنحضرت فرمود [illegible]
در ارواح مؤمنان [illegible] مرغان [illegible] مرغان سبز است [illegible] مرغان [illegible]
[illegible] آنحضرت فرمود سبحان الله [illegible] مؤمن [illegible] خدا [illegible] روح [illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible] ارواح [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] ایشان [illegible] صورت [illegible]
علیه السلام [illegible] ارواح [illegible] ارواح کافران [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
آنحضرت [illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] مؤمنان [illegible]

گردم با اسیر مؤمنان ایا مؤمنان در انجا بند آنحضرت فرمود که با حبه اگر حجاب ایشان برداشته شود هر آینه خواهی دید ایشانرا
که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر صحبت میدارند پس عرض کردم که ارواح مؤمنان بابدنهائی که در دنیا داشتند در انجا میباشند
دیگر آنحضرت فرمود که ارواح مؤمنان با جسدهای مثالی میباشند و هیچ مومنی نیست که در هیچ بقعه از بقعه‌های زمین بمیرد مگر
روح او را ملحق میگردانند بدین مکان که وادی السلام است و این مکان قطعه ایست از بهشت عدن و از احمد بن عمر مرویست
که عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام که برادر من در بغداد است میترسم که در آن زمین ملعون بمیرد آنحضرت فرمود باکی
نیست در هر مکانی که بمیرد چون هیچ مومنی که در شرق و غرب عالم بمیرد پس از مردن روح او را بوادی السلام
می آرند راوی گوید عرض کردم که وادی السلام کجاست آنحضرت فرمود که پشت کوفه پس فرمود که گویا می بینم ارواح مؤمنانرا
حلقه حلقه نشسته اند و صحبت میدارند و در حدیث دیگر مرویست که ارواح مؤمنان در وادی السلام میباشند و با هم صحبت
میدارند و بزیارت یکدیگر میروند و بر بدن اهل و عیال خود میروند و بجهت ایشان آشامند و طیران میکنند و ارواح کفار در چاه
برهوت میباشند و از زقوم جهنم دنیا تناول میکنند و از آبهای گرم می آشامند بطریق عامه از حضرت رسالت ص مرویست که
چون روح از بدن مفارقت کند و سوال منکر و نکیر را در قبر جواب بدهد بعد از سه روز دیگر میت اجازت طلب کند که برود بر بدن تا
بر قبر خود روم و نظاره بر جسد خود کنم پس از رخصت الهی بر بالای قبر خود حاضر میشود و نظاره بر جسد میکند و می بیند که آبهای زرد از
دهان و سوراخ بینی جسد جاری شود گریه بسیار کرده میگوید ای جسد مسکین من آیا بخاطر می آری زندگانی خود را در این منزل
پر وحشت و در این مکان پر از اندوه و ندامت پس روح بر میگردد و بعد از پنج روز دیگر باز رخصت از خداوند عالم گرفته بر بالای
قبر خود حاضر میشود و نظاره میکند و می بیند که چرک و ریم از دهان و گوش و بینی جسد جاری میشود گریه بسیاری کرده خطاب
بر جسد خود میکند که ای جسد ناتوان من آیا بخاطر داری زندگانی دنیا را و این مکان پر الم و وحشت است که کرمهای زمین گوشت
ترا بخورند و کرمها پوست ترا میکنند پس بر میگردد و بعد از هفت روز دیگر رخصت گرفته بر سر قبر حاضر میشود و می بیند که کرم بر بدنش
افتاده بعد از گریه بسیار خطاب به جسد کرده گوید ای جسد مسکین آیا در خاطر داری زندگانی دنیا را کجا رفتند فرزندان تو و خویشان
تو و کجا بند اموال تو چون خانه و دست غلامان تو و کجا بند امروز برادران و دوستان و همسایگان تو پس روح گریه بسیار میکند
و در حدیث دیگر از آنحضرت مرویست که چون روح از بدن مفارقت کند گاه گاه در حوالی خانه خود میگردد و نظر میکند که چگونه اموالش
قسمت میکنند و چگونه قرضهایش را ادا میکنند و چون یکماه تمام شود بر قبرش داخل میشود و نظاره میکند که از جسدش چه مانده و خویشانش که دعا
عکس شده اند و که امین برای او دعا میکنند و چون یکسال تمام گردد و همراه داخل میگردد در جمع ارواح که در وادی السلام باشند
و نیز بطریق عامه مرویست که ارواح انبیا بعد از مفارقت از بدن در بهشت عدن میباشند و ارواح شهدا در فردوس اعلی و ...

مؤمنان در حوصله

مؤمنان در حوصله مرغان سبز طیران میکنند در بهشت و هر جا که خواهند و گاهی بجاهائی که بر فراز درمیان قندیلهائی که معلق اند بعرش و ارواح
اولاد مؤمنان در حوصله مرغان کوچک سبز در کوههای مشک میباشند و ارواح اولاد مشرکان را اولا نیست تا روز قیامت که بعد از
نزول تکالیف الهی حجت تمام کاران اهل بهشت میباشند و ارواح مؤمنانی که مظالم مردم در ذمه ایشان باشد معلق بمانند تا
راهی دارد در بهشت تا آنکه مظالم او ادا گردد و ارواح مسلمانان فاسق در قبرها با جسدهای ایشان معذب میباشند و ارواح کفار
و منافقان در سجین جا میدهند و اعتقاد فرقه ناجیه شیعه آنست که بهشت و دوزخ ارواح مؤمنان و کافران در آن منزل و مکان غیر آن باشد
تا روز قیامت بهشت و دوزخ در دنیاست که بهشت و دوزخ آخرت و در حدیث صحیح مرویست از عمر بن ... که گوید پرسیدم از حضرت
باقر العلوم علیه السلام که مردم میگویند که در فرات نهری است از بهشت جاری میگردد و حال آنکه می بینم که مجرای فرات از طرف مغرب بیابانست
و نهرها و رودخانه‌ها از هر طرف بآن جاری میشود آنحضرت فرمود که خداوند عالم بهشتی آفریده در طرف مغرب و فرات از آن بهشت
که در دنیاست جاری میشود و هر شب انگاه ارواح مؤمنان از قبرها ... حرمت میان آن بهشت داخل میکنند و از میوه‌های آن بهشت
ارواح مؤمنان متنعم میکنند و با یکدیگر مصاحبت میکنند و در میان یکدیگر میشتابند تا هنگام طلوع صبح پس ارواح از آنجا طیران میکنند و در میان
زمین و آسمان سیر میکنند و در هنگام طلوع آفتاب به قبرهای خود حاضر میشوند و از آنجا طیران میکنند و در هوا با یکدیگر ملاقات میکنند و صحبت
میدارند و همچنین خداوند عالم در طرف مشرق جهنمی آفریده که ارواح کافران هر شب آنجا حاضر میشوند و از زقوم جهنم دنیا تناول میکنند
و از آبهای گرم آن جهنم می آشامند و چون صبح طالع گردد از آنجا بیرون آیند و حاضر میشوند بر وادی در یمن که او را برهوت
گویند و در آنجا ... گرمتر است از آتشهای دنیا و ارواح کافران در آن مکان با یکدیگر ملاقات میکنند
راوی گوید عرض کردم که ای فرزند رسول خدا پس ارواح جمعی که از امت رسالت حضرت پیغمبر باشند از مسلمانان که امام زمان خود را نشناخته اند
و بهره از ولایت اهل بیت رسالت ندارند آنحضرت فرمود که ارواح ایشان در قبرهای خود و ابدان ایشان میمانند پس هر که از ایشان عمل
صالح داشته باشد و عداوت اهل بیت رسالت نداشته باشد در قبر او روزنه گشایند از بهشت که در دنیاست نسیم بهشت بر او
داخل شود تا روز قیامت و اگر عمل بد و عداوت اهل بیت رسالت داشته باشد در قبر ایشان روزنه از جهنم دنیا واگشایند که شراره آتش جهنم بر ایشان
داخل شود و در حدیث صحیح مرویست که بهشت آدم علیه السلام که از آن بیرون شد بهشت دنیا بود که آفتاب طالع میشود بر او و ارواح
مؤمنان که در بهشت دنیا سیر میکنند در وادی السلام مسکن دارند و ارواح کفار در برهوت که جهنم دنیاست سیر میکنند بزیارت اهل خود
در بدن ایشان حاضر میشوند بسند معتبر مرویست از حضرت صادق علیه السلام که مؤمنان بزیارت اهل خود حاضر میشوند و گاه می بینند
میشود از نظر ایشان که باعث حزن و اندوه ایشان میشود و کافران نیز میبینند اهل و عیال و خانه خود حاضر میشوند و می بینند چیزها که
باعث کراهت و حزن و اندوه ایشان باشد و پوشیده میشود از ایشان چیزها که باعث خوشحالی ایشان گردد پس آنحضرت فرمود

که زیارت ارواح در هر شب جمعه میباشد و بازوار ارواح در هر شب بزیارت اهل خود حاضر میشوند و بسند صحیح مرویست از امیر المؤمنین ع
که چون ارواح مؤمنان اراده زیارت اهل خود نمایند خداوند عالم [illegible] ایشان [illegible] ایشان نامه های اعمال اهل را
مبتدل نسازد بخیر و خوبی که در وقت حضور ارواح از دیدن حالت اهل و عیالان خود خوشحال میگردد و در وقت ارواح کافران [illegible]
دیگر [illegible] ایشان نازل میشود و [illegible] احوال اهل و عیال کافر [illegible] و دلگیری [illegible] ارواح کافر از دیدن اهل و عیال
خود دلگیر میگردد و عذاب ایشان زیاده میگردد و از حضرت صادق ع مرویست بسند صحیح که مؤمن و کافر نیست مگر آنکه میبیند اهل خود را حاضر میشود
در وقت زوال آفتاب پس مؤمن وقتی که اهل خود را میبیند که مشغول اند بعملهای صالح حمد و ثنای خدا میکند و وقتی که کافر اهل خود را میبیند
در عملهای صالح حسرتش افزون میگردد و بسند صحیح مرویست از اسحق بن عمار که گفت پرسیدم از حضرت امام موسی ع
که آیا مرده گان بزیارت اهل خود حاضر میشوند حضرت فرمود که بلی راوی گفت پرسیدم که در چند گاه بزیارت اهل خود می آیند
فرمود که بعضی در هر شب جمعه و بعضی [illegible] در هر سال بقدر [illegible] اهل خود حاضر میشوند بقدر [illegible] ایشان با اهل و اولاد [illegible]
[illegible] بصورت [illegible] اهل خود می آیند [illegible] بصورت [illegible] می آیند [illegible]
[illegible] میشوند [illegible] احوال اهل خود [illegible] میشوند [illegible]
[illegible] حضرت مرویست که روح مؤمن [illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible] بصورت [illegible] حاضر میشود و احوال خود [illegible]
حدیث [illegible] حضرت مرویست که ارواح بزیارت اهل خود حاضر میشوند بعضی هر روز [illegible] اهل خود می آیند بعضی
در هر دو روز [illegible] اهل خود حاضر میشوند
در وقت زوال آفتاب [illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]
که زیارت ارواح [illegible] اهل و عیال خود [illegible] هر سال [illegible]
موقوف است [illegible] زیارت قبور [illegible] اهل و عیال مؤمن [illegible] زیارت قبور مؤمن حاضر شود [illegible] روح مؤمن [illegible]
ایشان بزیارت ایشان حاضر شود [illegible] زیارت قبور مؤمنان خوشحال میشوند بسند صحیح مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام
که زیارت کنید مرده گان خود را [illegible] ایشان از زیارت شما خوشحال میشوند [illegible] قاضی الحاجات بطلبد
[illegible] اهل و عیال [illegible] زیارت قبور [illegible]
[illegible] صاحب قبور [illegible] ارواح بزیارت اهل و عیال خود [illegible] اهل و عیال [illegible] کنند [illegible]

زیارت مؤمنان است قبال ایشان کسند در رحمت [illegible] حدیث صحیح مرویست [illegible]
و دعا برای صاحبان قبر [illegible] ارواح [illegible] خداوند عالم [illegible] رحمت [illegible]
مرده گان [illegible] ارواح [illegible] خداوند عالم [illegible] رحمت [illegible]
تمام است [illegible] سیدم از حضرت امام موسی علیه السلام که آیا مرد مؤمن [illegible] زیارت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] زیارت [illegible] بعد از [illegible] مؤمن [illegible]
[illegible] مرویست که [illegible] زیارت [illegible] خوشحال [illegible]
و از حضرت [illegible] القدر [illegible] زیارت قبر [illegible] خود حاضر شود [illegible]
سوره انا انزلناه فی لیلة القدر [illegible] زیارت قبور [illegible]
از حضرت صادق ع مرویست که حضرت فاطمه علیها السلام [illegible] زیارت [illegible]
[illegible] زیارت قبور شهدا [illegible] حضرت [illegible]
که چون بقبور مؤمنان حاضر شوید بایشان چنین سلام دهید که السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین رحم الله المتقدمین
منا والمتأخرین وانا ان شاء الله بکم لاحقون و زیارت قبور مؤمنان باعث [illegible]
و دعا و زیارت قبور ایشان باعث [illegible] و نقصان [illegible] باعث [illegible] پدران و مادران [illegible]
تخفیف عذاب ایشان [illegible] اهل عذاب [illegible] درجات ایشان [illegible]
بسند صحیح مرویست از حضرت صادق علیه السلام که حضرت عیسی بن مریم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] دعا برای صاحب [illegible]
[illegible] صاحب قبر [illegible] حضرت [illegible]
صاحب این قبر [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible] صاحب [illegible] دعا برای [illegible]
[illegible] بسند صحیح مرویست [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] اهل خود [illegible] خداوند عالم [illegible] محروم [illegible] خداوند عالم [illegible] رحمت [illegible]
[illegible] ارواح [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] خود [illegible] عالم برزخ [illegible]

اما بعد الموت فهو احسن مقام والفنا بالله للسالکین فی وادی السلام عقیده در بیان احوالات انقراض این عالم وفنای این جهان
وکیفیت نفخ صور وحشر اجساد ورجوع شدن خلایق برای حساب که عبارت از پل صراط مفصلاً که از انبیا اظهار وارد شده بدانکه چون
مرا این عقیده شرعیه ثابت شده که این جهان حادث است پس فنا وانقراض برای این عالم ضروریست واثبات منکرند واعتقاد ب... خواهد
از وقوع فنا خبر داده ... این جهان شدن وقیام قیامت ... بالاطلاق ... چنانکه عقیده ملاحده وزنادقه است ...
پس باید دانست که چون خداوند عالم در هنگام ابداع واختراع ایجاد این عالم ... نیست ... عدم ...
اورد هم چنین در هنگامی که فنای این عالم ... اسرافیل ... صور ...
عظیم الشان ... چهار ... مشرق ... مغرب ... بالای سر ...
...
... اسرافیل ...
... خداوند عالم لوح محفوظ ...
... اسرافیل ... لوح ...
...
... خداوند عالم ... آسمان ... زمین ...
... اسرافیل ...
... قیامت ... اسرافیل ...
خداوند عالم ... اسرافیل ...
...
... حضرت رسالت صلی الله علیه وآله ... خداوند عالم صور ... مشرق ...
در مغرب ...
...
علیه السلام ... کیفیت نفخ صور ... خداوند عالم ... اسرافیل ...
... اسرافیل
... آسمان وزمین ... اسرافیل ...

دوم بگیرد

دوم بگیرند چون اهل زمین اورا ببینند ... خداوند عالم ... اسرافیل ...
جمع کنند ...
...
آسمان است ...
... مخلوقات ...
... آسمان وزمین ...
وبمکائیل وعزرائیل واسرافیل چنانکه خداوند عالم در کتاب کریم خبر داده که ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض
الا ما شاء الله ... خداوند عالم
...
... جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل ...
عالم ملک الموت ...
...
...
...
...
...
...
...
...
... ملک الموت قبض روح آن ملعون ... مولف ...
... ظهور ... زمان قیامت
...

که خداوند عالم پس از فنای شیطان ملک موت را امر کند تا فنای دریاها کند ملک موت [illegible] دریاها حاضر شده گوید [illegible]
بودن شما پس [illegible] حال [illegible] ملک موت [illegible] خصم [illegible] حال [illegible] پس [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] حاضر شده ملک موت [illegible] جمیع آبها [illegible]
پس ملک موت به امر الهی [illegible] خطاب [illegible] شما [illegible]
[illegible] به امر الهی حاضر شده ملک موت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پس ملک موت به امر الهی [illegible] آسمانها [illegible]
آسمانها [illegible] آفتاب و ماه و ستاره [illegible] افلاک [illegible]
پس خداوند عالم ملک موت را خطاب کند که باقی از مخلوقات من [illegible]
[illegible] جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حاملان عرش [illegible] خطاب [illegible]
[illegible] ملک موت [illegible] خطاب الهی شود که ای ملک موت [illegible]
کل نفس ذائقة الموت [illegible] مخلوقات [illegible]
[illegible] ملک موت [illegible]
که خداوند عالم ملک موت را گوید [illegible] ملک موت [illegible]
باقی نماند [illegible] خداوند عالم [illegible]
کند [illegible] که جواب [illegible] خداوند [illegible]
پادشاهی [illegible] خداوند [illegible] خلایق [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] خداوند عالم
ندا کند که [illegible] خداوند عالم [illegible] جواب [illegible] الهی [illegible] لله الواحد
القهار [illegible] خداوند عالم [illegible] پادشاهان [illegible]
[illegible] جواب [illegible] حضرت رسالت پناهی [illegible]
[illegible] لله الواحد القهار پس خداوند عالم [illegible] آسمانها زنده شوند

جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل زنده شوند و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که چون خداوند عالم [illegible]
[illegible] آسمانها [illegible] باران [illegible]
اسرافیل زنده شود [illegible] صور [illegible] مخلوقات [illegible] زنده شوند پس اسرافیل [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] علی بن ابیطالب [illegible]
[illegible] که چون خداوند عالم [illegible] خلایق [illegible] جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل را زنده [illegible]
اسرافیل [illegible] صور [illegible] رضوان [illegible] خطاب [illegible] رضوان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] خداوند عالم [illegible] براق [illegible] براق [illegible]
[illegible]
[illegible] حبیب من محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] آسمانها [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] اسرافیل [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] اسرافیل و میکائیل [illegible]
[illegible] میکائیل [illegible] السلام علیک یا محمد [illegible] عزرائیل [illegible]
[illegible] اسرافیل [illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] یا محمد [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] براق [illegible] حضرت رسالت [illegible] جبرئیل [illegible] یا محمد [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] محمد [illegible] جبرئیل [illegible] یا محمد [illegible]
رسالت [illegible] جبرئیل [illegible]
اسرافیل [illegible] جلال خداوند عالم [illegible] حضرت رسالت [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible]

تمام شاهد که به سجده درآید منادی ندا کند یا محمد سر بردار که این روز روزی نیست که هیچ وجود ... نیست بلکه روز حساب و کتاب است سر بالا بردار
و سئلت ... پادشاه عالم کن پس حضرت رسالت مناجات کنند که پروردگارا بجاه و جلال تو از تو سوال میکنم که رحم کنی بر امتان
من خطاب الهی شود که یا محمد عطا کردم بتو و بر امتان تو از رحمت خود قدری که تو راضی باشی چنانکه در این آیه کریمه و لسوف یعطیک
ربک فترضی اشاره به این معنی شده و بسند معتبر مرویست که اول مرتبه کسی که سر از قبر بیرون کند و خاک از سر و روی بیفشاند
حضرت رسالت پناه و امیر المؤمنین ... احادیث بسیار وارد شده و در حدیث دیگر مرویست که جبرئیل ... از بهشت آرد
یکی از برای حضرت رسالت و دیگری برای پادشاه ولایت که بعد از بیرون آمدن از قبر حله‌های بهشت را بپوشند و چون
آن روز معلوم زنده شوند خداوند عالم اسرافیل را امر نماید که در صور بدمد و ندا کند ارواح را که در صورتهای خود قرار گیرید ...
گویند که ارواح بیرون شده از جسدهای ... استخوانهای ازهم ریخته و جسدهای ... برای شاهد ... خداوند عالم
پس خلایق سر از قبرها بر دارند و خاک از سر و روی ... ریزند چون نظاره کنند بدان عالم بینند که ...
بدل شده و هموار گردیده و نظاره کنند ... مؤمنان گویند که امروز ... کافران گویند ...
هر کاه ... از قبرها ... محشور شوند جمعی با کفنها و جمعی با حله‌های بهشت ...
... از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست در تفسیر آیه کریمه یوم ینفخ فی الصور
فتأتون افواجا یعنی روزی که دمیده شود در صور ... پس فوج فوج ... محشور شوند ... خلایق در روز قیامت
بده صنف محشور گردند طایفه بر صورت بوزینه کان محشور شوند و ایشان نمامان ... میان خلایق و طایفه دوم محشور شوند
بر صورت خوکان ... و ایشان حرام خواران و رشوه گیران ... طایفه سیم کور محشور شوند ... پای خلایق
میمانند و ایشان ستمکاران ... در حکم و طایفه چهارم محشور شوند ... ایشان جاری میشود ...
بیکار ... علما ... گفتهای ایشان ... طایفه پنجم محشور شوند ...
کواهی ... بناحق و طایفه ششم ... محشور شوند ... ایشان ...
باشند ... مردار گندیده ... طایفه هفتم محشور شوند چون
... طایفه هشتم محشور شوند ...
آتش ... طایفه نهم محشور شوند ... بیرون آمده ...
و ایشان ... طایفه دهم محشور شوند ... جامه‌های سیاه ...
طایفه ... محشور شوند بر صورت خوکان ...

رسالت ...

رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت قائم گردد خداوند عالم ایشان را از قبرهای ایشان محشور گرداند جمعی
دست و پا محشور شوند و منادی از جانب خداوند عالم ندا کند که اینها جمعی بودند که در دنیا آزار همسایگان خود میکردند ...
جزای اینها ... بهشت ... محشور شوند منادی ندا کند که اینها ...
... بیرون ... و جمعی محشور شوند که شکمهای ایشان ... منادی ندا
کند که اینها جمعی بودند که ... مال خود ... جزای اینها ...
... جمعی محشور شوند که آتش ... منادی ندا
کند که اینها ... جزای اینها ... محشور شوند که از جسدهای ایشان ... منادی
ندا کند که اینها ... معاصی ... جمعی محشور شوند که ... ایشان ...
باشد منادی ندا کند که اینها ... محشور شوند ... زبانهای ...
جاری شود منادی گوید که اینها ... محشور گردند ... ایشان ...
... ایشان ... منادی ندا کند که اینها ...
... محشور شوند ... منادی ندا کند که اینها ...
و جمعی محشور شوند ... منادی گوید که اینها ... و جمعی محشور شوند ...
باشند ... ایشان ... منادی گوید که اینها ...
... محشور شوند ... ایشان ... منادی ندا کند که اینها ...
... ایشان ...
خداوند عالم ... منادی ... ایشان ... خداوند عالم ...
خلایق از قبرها ... ایشان ...
از حضرت ... رسالت ...
آنحضرت ... محشور شوند ...
و چون روز قیامت قائم گردد مؤمنان از قبرها ... ایشان ... مؤمنان ...
چون ... ایشان ...
... بهشت ...

شوند تا هر گروه ایشان را بشناسند و اند که ایشان بنده گان من و فرمان برده گان امر من شدند و بسند صحیح مرویست از حضرت سید المرسلین صلی

که در روز قیامت محشور میشوند مومنان بر بالای اسبها از نور سوار میشوند و جمعی بر بالای شتران از نور که ملائکه مهار ایشان را در دست

داشته باشند و جمعی بر اسبها سوار شوند که بالهای پرواز داشته باشند و کافران پیاده محشور شوند چون بعرصه قیامت جمع شوند آفتاب

بر بالای سر ایشان باشد و از حرارت آفتاب جمعی تا ساق پا بعرق فرو روند و جمعی تا زانو و جمعی تا کمر و جمعی تا سینه و جمعی تا بدهن

صحرای قیامت برای جمعی چون مشک اخضر باشد و برای جمعی چون اخگر آتش و برای جمعی چون فرش [illegible] و همگی خلایق از ازدحام و کثرت

چنان بایستند که هیچ جای پا از جای پای دیگر نباشد و همگی خلایق صد و بیست صف بکشند که طول هر صفی چهل هزار ساله راه باشد

و عرض هر صفی مسافت بیست هزار ساله راه و در حدیث دیگر مرویست که هشتاد صف مومنان بر سر صف ایستاده باشند و باقی صفوف کافران باشند و از

حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مرویست که امت من در روز قیامت صد و بیست صف باشند و بطرق متکثره مرویست

از اهل بیت رسالت سلام الله علیهم که امت محمد صلی الله علیه و آله هشتاد صف باشند [illegible] مرویست که چون روز قیامت قائم شود

جمیع خلایق در یک نقطه زمین جمع شوند [illegible] آتش جهنم [illegible] چون سایه در عرصه قیامت پیدا آید منادی ندا کند که ای گروه خلایق خود را

داخل کنید چون همه خلایق در زیر آن سایه جمع آیند آن سایه [illegible] حصه [illegible] حصه سیم [illegible]

در بالای سر منافقان ایستاده و دود در بالای سر کافران و نور در بالای سر مومنان و حضرت اله عالم در کتاب کریم خود خبر داده که انطلقوا الی

ظل ذی ثلث شعب [illegible] چون روز حشر کافر [illegible] از [illegible] اعضای خود [illegible] در حدیث وارد شده که دشمنان اهل بیت

رسالت از حسرت در روز قیامت [illegible] از حضرت باقر العلوم علیه السلام مرویست

که چون روز قیامت شود مردم را برای حساب محشور [illegible] احوال قیامت [illegible] حساب [illegible] از ازدحام و کثرت

و از ازدحام و شدت [illegible] عظیم [illegible] جانب خداوند عالم [illegible] خلایق [illegible] که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبد الله

آنحضرت [illegible] و در پیش جمیع مردم روان شود [illegible] حساب [illegible] علی بن ابی طالب امیر المومنین و ائمه

معصومین صلوات الله علیهم [illegible] را طلبند [illegible] حضرت را بطلبند و در دست راست ایشان

پس [illegible] اول امر [illegible] قلم [illegible] مقام حساب [illegible]

پس خطاب [illegible] خداوند عالم [illegible] لوح [illegible] اسرافیل

پس اسرافیل را طلب [illegible] جبرئیل [illegible] اسرافیل [illegible] خداوند عالم

پرسد که ای اسرافیل [illegible] رسالت [illegible]

کردم و تمام کتابها و وحیها و حکمتهای ترا بیکیک پیغمبران خواندم و هر کسی [illegible] رسالت حکمت و علم و کتاب و کلام ترا خواندم

محمد بن عبد الله

محمد بن عبد الله بود حبیب [illegible] اول کسی که از فرزندان آدم سوال طلبند محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله [illegible]

قرب و کرامت [illegible] سوال [illegible] محمد جبرئیل [illegible] کرم [illegible] کتاب و حکمت و علم خود

حضرت رسالت [illegible] خداوند [illegible] ایشان

رسانیدم [illegible] پس خطاب [illegible] گواهی [illegible] آنحضرت [illegible] گواهی کسی

تبلیغ رسالت [illegible] گواهی [illegible] تبلیغ رسالت آنحضرت

[illegible] آنحضرت را طلبند و سوال کنند [illegible] محمد رسالت [illegible] کتاب و حکمت و علم [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] کتاب [illegible] بیان کند [illegible]

کند برای [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] خلیفه خود کردم [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب را طلبند [illegible] محمد [illegible] خلیفه خود [illegible] در حیات

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] محمد [illegible] خلیفه [illegible] در حیات خود [illegible]

پس [illegible] آنحضرت [illegible] ضعیف [illegible]

[illegible] مقدم [illegible] اطاعت [illegible]

[illegible] علی خلیفه [illegible] محمد [illegible]

[illegible] خداوند امام حسن [illegible] امامی را

طلبند [illegible] خداوند عالم [illegible]

[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible] خداوند عالم خلایق را برای حساب جمع کند [illegible]

[illegible] تبلیغ رسالت [illegible] محمد بن عبد الله [illegible] حضرت

رسالت [illegible] آنحضرت [illegible] حضرت امیر المومنین [illegible] محمد [illegible] تبلیغ رسالت

[illegible] جعفر و حمزه [illegible] پیغمبران [illegible] علی [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] در حدیث صحیح مرویست [illegible]

قیامت [illegible] حضرت رسالت [illegible] امیر المومنین علیه السلام [illegible]

جمیع خلایق [illegible] خداوند عالم [illegible] قیامت [illegible] حضرت

رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که چون خداوند عالم خلق اولین و آخرین را در محشر جمع کند فرماید که جهنم را بکشند و بیاورند و او کشیده شود
با هزار مهار و هر مهاری بر او صد هزار ملک اند شداد غلاظ و شداد و جهنم فریاد کند و از خشم بر گناهکاران حمله کند پس چون
آن محشر را ... زنجیری کشیده اگر خداوند عالم او را حفظ نکند همگی از صدای آن هلاک شوند پس ... ندا می کند که ... [illegible]
و در آن حال هیچ بنده از بندگان خدا نماند مگر آنکه فریاد بر آورد نفسی نفسی ... خداوند ... [illegible] ... از عذاب خلاص
کن و من ... برادر و مادر ... امتی امتی یعنی خداوندا امتان مرا نجات ده و از عذاب ... پس خلایق ... شروع کنند ...
موافق روز قیامت ... هزار سال ... پس ... صراط را بر روی جهنم ... [illegible]
... و در ... صراط ... رحم و امانت ... خداوند عالم ... پس خلایق ... صراط
... مردم از صراط مختلف کذرند ... علی بن ابی طالب ... جهنم ... پس ... [illegible]
... صراط ... علی بن ابی طالب ... [illegible]
... صراط ... ثابت قدم ... و جمعی ... [illegible]
... صراط مستقیم ... روز قیامت ... صراط ... [illegible]
... مانند برق ... و جمعی مانند ... [illegible]
... مانند ... و جمعی ... و جمعی ... [illegible]
... و جمعی ... چون ... [illegible]
خداوند عالم ... صحیح ... مردم از صراط ... [illegible]
... خداوند ... [illegible]
در کنند پس خداوند عالم ... حساب ... نعمتهای او ... [illegible]
با کرده های بنده ... خداوند عالم ... [illegible]
... خداوند عالم ... [illegible]
خود کوید ... خداوند ... [illegible]
... خلایق ... خداوند عالم ... [illegible]
در دنیا ... اول ... روز قیامت ... [illegible]
... پس خداوند عالم ... [illegible]

و ... [illegible]

سیئات ایشان را بحسنات مبدل سازد و از حضرت باقر العلوم علیه السلام منقول است در تفسیر این آیه که فاولئک یبدل الله
سیئاتهم حسنات یعنی خداوند عالم بدل میکند سیئات ایشان را بحسنات که در روز قیامت مؤمن گناهکار را
بمقام حساب باز دارند خداوند عالم ... حساب ... [illegible]
عالم ... [illegible]
... گناه ... [illegible]
... حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت امیر المؤمنین ... [illegible]
... المتقین الی الرحمن وفدا یعنی روزی که محشور کردانیم ... خداوند ... [illegible]
حضرت رسالت ... [illegible]
... [illegible]
از آن بیرون آورده ... خلق کرده ... ایشان ... [illegible]
... [illegible]
... ایشان ... [illegible]
... ایشان ... [illegible]
... ایشان ... [illegible]
... ایشان ... خداوند عالم ... [illegible]
... ایشان ... خداوند عالم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... ایشان ... [illegible]
... ایشان ... [illegible]
... ایشان ... [illegible]
... [illegible]

پس امیر المؤمنین فرمود که یا رسول الله ایشان چه جماعت اند فرمود که شیعیان خالص تو اند و تو امام و پیشوای ایشانی و در حدیث صحیح مرویست

که در روز قیامت حضرت رسالت پناه بر حوض کوثر که طولش از مشرق تا مغرب است [illegible] احوال امام و شیعیان ایشان بشود و در سر آن حوض

بایستند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیاید و در پهلوی آنحضرت بایستد و مردم را بعضی آب بدهد و بعضی را که منافق باشند دور کند پس

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ببیند که جمعی از دوستان اهل بیت رسالت را دور میکنند و ملائکه [illegible] ایشان حضرت بگریه آید و گوید خداوندا

ایشان شیعیان علی اند پس خطاب آید [illegible] ای محمد چرا گریه میکنی آنحضرت مناجات کند و گوید چگونه گریه نکنم که [illegible] جمعی از شیعیان

برادرم علی بن ابی طالب را از حوض کوثر منع میکنند و بسوی جهنم میبرند پس ندا رسد که یا محمد من ایشان را برای تو بخشیدم و از گناهان

ایشان درگذشتم و ایشان را بتو و بجمعی از فرزندان تو و ایشان و لایت [illegible] ایشان را [illegible] ساختم و ایشان را در زمره شما داخل

گردانیدم و رخصت حوض کوثر دادم و شفاعت ترا در حق ایشان قبول کردم و از حضرت امام باقر العلوم علیه السلام مرویست که [illegible]

بسیار مرد و زن گریان شوند پس جمیع دوستان و شیعیان ما را [illegible] و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که حوض کوثر

حوضیست که خداوند عالم بمن اکرام فرموده و [illegible] زیاده [illegible] جمیع پیغمبران گذشته و آن حوض از [illegible] تا صنعا است

و در کنار آن ظرفها است بعدد ستارهای آسمان [illegible] از برف سفیدتر و از عسل شیرین‌تر

و سنگ ریزه‌اش از زمرد و یاقوت است [illegible] و خاکش مشک [illegible] و هر که از آن

حوض بنوشد [illegible] راههای ایشان [illegible] پاک باشد [illegible] علی بن ابی طالب

گرده [illegible] شیعیان را از حوض [illegible] صاحب [illegible] از میان [illegible]

[illegible] و در حدیث دیگر از آنحضرت مرویست که هر که ایمان بحوض کوثر ندارد [illegible] حوض [illegible] بطرف عامه

مرویست که چهار نهر از بهشت بر کوثر داخل میشود یکی نهر آب [illegible] یکی نهر شیر و یکی نهر [illegible] از شراب [illegible] و دیگر از عسل چنانکه [illegible]

کریمه اشاره بدان نموده که فیها انهار من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار من خمر لذة للشاربین و انهار من

عسل مصفی و این چهار نهر از [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم است که در قبه [illegible] و [illegible] شده و [illegible]

[illegible] حوض کوثر داخل میشوند و چون حضرت رسالت بر سر حوض کوثر بایستد و علی بن ابی طالب [illegible]

سلام الله علیهم در اطراف [illegible] آنحضرت [illegible] ستاره [illegible] و یاقوت که در کنار و اطراف [illegible] ستاره [illegible]

[illegible] شیعیان خود را [illegible] که از تشنگی روز قیامت [illegible] و مرد و زن از شدت قیامت [illegible]

[illegible] بر [illegible] و برای [illegible] که حضرت آدم و [illegible] شفاعت کند [illegible] بیایند و گویند که [illegible]

[illegible] نوح [illegible] حضرت عیسی [illegible] الزمان [illegible]

بخدمت آنحضرت

بخدمت آنحضرت بروند [illegible] که یا محمد [illegible] بیاورد [illegible] سجده [illegible] بس [illegible]

و شفاعت کن که شفاعت تو مقبولست پس آنحضرت شفاعت کند و در حدیث صحیح مرویست [illegible] شفاعت

آنحضرت [illegible] خداوند عالم اورا [illegible] آنحضرت [illegible] حضرت رسالت منقولست که شفاعت من

برای اصحاب کبائر [illegible] پس [illegible] اعتراض [illegible] معتبر مرویست که [illegible]

حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمده و گفت که [illegible] شفاعت [illegible] گوید [illegible] فرمود که [illegible]

و فرج خود را از حرام نگاه داشته و [illegible] شفاعت محمد صلی الله علیه و آله [illegible] و الله [illegible] روز قیامت [illegible]

[illegible] شفاعت [illegible] که مستحق آتش [illegible] اولین و آخرین [illegible] شفاعت [illegible]

حضرت [illegible] در روز قیامت [illegible] حضرت رسالت برای [illegible] شفاعت کند و ما برای شیعیان خود شفاعت [illegible]

[illegible] شیعیان ما برای [illegible] دوستان خود شفاعت [illegible] شفاعت کنند مثل [illegible]

و مؤمن شفاعت [illegible] از برای خدمت [illegible] خداوند [illegible]

[illegible] در حدیث [illegible] حضرت رسالت منقولست که در روز قیامت [illegible] شفاعت [illegible] اول پیغمبران و دیگر

علما و دیگر شهیدان و در حدیث معتبر مرویست از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که چون در روز قیامت میزان اعمال [illegible]

[illegible] حسنات [illegible] سیئاتش [illegible] کنند نجات [illegible] شفاعت کنند [illegible]

[illegible] گناهانش [illegible] نجات [illegible] بتفضل الهی و الطاف [illegible]

و لایت علی بن ابی طالب [illegible] حسنات [illegible] سیئات [illegible] نجات [illegible] معتبر [illegible]

از حضرت صادق علیه السلام [illegible] روز قیامت جمعی از مؤمنان [illegible] قیامت حاضر [illegible] نجات [illegible]

[illegible] مؤمنان [illegible] حسنات [illegible] نجات [illegible]

[illegible] مؤمنان [illegible] امید نجات [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] شفاعت [illegible]

[illegible] حضرت باقر العلوم علیه السلام مرویست [illegible] حضرت رسالت [illegible] روز قیامت [illegible]

[illegible] ملائکه [illegible] ایشان [illegible] گویند [illegible]

[illegible] گویند [illegible] فضل

[illegible] ملائکه [illegible] استقبال [illegible] گویند [illegible]

شفاعت و نیز دوری میکردند و ما عمل میکردیم و میل نسبت بما میکردند و ما برای رضای خدا عفو میکردیم ندا رسد که راست میگویند که
که حجاب بهشت روند منادی ندا کند که کجایند همسایگان خدا ایشان که رجهی برخیزند و ملائکه استقبال ایشان کنند و گویند چه
بود عمل شما که امروز خدا شما را بجوار رحمت خود جای داد گویند که ما برای خدا همدیگر را دوست میداشتیم و زر دستی میکردیم و خالصا لوجه الله
با ایشان عطاها میکردیم و اعداء و اهانت ایشان مینمودیم پس ندا رسد که راست میگویند بگذارید که بجوار رحمت من در آیند بی حساب
پس آنحضرت فرمود که ایشان همسایگان انبیا و اوصیا و مقربان خدا باشند و مردم میترسند از اهوال قیامت و ایشان نمیترسند و مردم را
حساب میکنند و ایشان را حساب نمیکنند و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که آنحضرت با امیرالمؤمنین علیه السلام
گفت یا علی شیعیان تو در روز قیامت بی حساب داخل بهشت شوند و در حدیث صحیح مرویست از حضرت باقر العلوم علیه السلام
که در روز قیامت شیعیان ما را میآورند پس هر چه ایشان در حقوق ما کوتاهی کرده باشند بایشان می بخشیم و هر چه در حقوق مردم
خود تقصیر کرده باشند از ایشان التماس میکنیم و هر چه در حقوق الهی تقصیر نموده باشند از خداوند عالم مسئلت میکنیم که بایشان
بر ما بخشد و آنحضرت این آیه را تلاوت کرد ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم یعنی بازگشت این خلایق بما است
پس با ماست حساب کردن ایشان و در حدیث صحیح از امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که آنحضرت فرمود که در روز قیامت
منم حساب کننده خلایق یعنی حساب شیعیان [illegible] هر که از ایشان خواهیم گذریم و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست
که در روز قیامت علی بن ابیطالب [illegible] تاجی مرصع که چهار رکن دارد و بر هر رکنی نوشته باشد که لا اله الا الله محمد رسول الله
علی مفتاح الجنة پس کسی از نور بر [illegible] علی بن ابیطالب بر بالای آن کرسی بنشیند و شیعیان خود را داخل بهشت کند و دشمنان
خود را داخل جهنم و در حدیث دیگر از آنحضرت مرویست که فرمود بعلی تویی اول کسی که داخل بهشت میشوی و در دست تو خواهد بود
علم لوای حمد و آن هفتاد شقه است که هر شقه از آفتاب و ماه بزرگتر است و بطریق دیگر وارد شده که آنحضرت فرمود که اول مرتبه یا علی بتو
طلبند در روز قیامت بتو میدهند علم مرا که آن لوای حمد است [illegible] ایل محشر و تو از میان ایشان میبری [illegible] خلایق
در زیر علم من خواهند بود و طولش هزار ساله راه است و سرش از یاقوت سرخ است و چوبش از نقره سفید است [illegible]
و سه زاویه دارد یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در میان دنیا و بر آن سه سطر نوشته است سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم سطر دوم الحمد لله رب
العالمین سطر سیم لا اله الا الله محمد رسول الله و طول هر سطری هزار ساله راه است و عرضش هزار ساله پس تو با علم را بر میداری و در آن
حسنین حضرت امام حسن از دست راست تو و حضرت امام حسین از دست چپ تو [illegible] ابراهیم صلوات الله علیه
عرش الهی پس حله سبزی از حلههای بهشت بر تو بپوشانند پس منادی ندا میکند که نیکو پدریست پدر تو ابراهیم و نیکو برادری
برادر تو علی بن ابیطالب و بطریق عامه مرویست که در روز قیامت چون علم حمد محمدی بر پا شود در زیر آن علم هفتاد هزار صف از ملائکه

باستند

باستند در هر صفی هفتصد هزار ملک باشد که بیکی تسبیح خدا گویند و تقدیس او نمایند و ایشان آنحضرت و سایر خلایق از آدم و غیر او
در زیر علم باشند و کفار و مخالفان آنحضرت در حرارت آفتاب و آتش حیران و گریان و نالان باشند و عطش بر ایشان غالب آید
پس خطاب الهی شود بجبرئیل که برو و بحبیب من محمد بگو که امتان خود را امر کند که [illegible]
وسیله میکردند در عرض مطالب و حاجات خود امروز بنام تو وسیله جویند و از من طلب نمایند پس آنحضرت امتان خود را امر کند [illegible]
لا اله الا الله محمد رسول الله پس خطاب الهی شود بر سایر امم انبیا که ای بندگان من [illegible]
[illegible] حساب شما را بایشان [illegible] پس خداوند عالم فرماید که قصاص از حیوانات
بگیرند و قضای عدالت در میان ایشان کنند [illegible] انتقام [illegible]
[illegible] از حضرت صادق منقولست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه از برای
من چیزی از خدا طلب نمایید وسیله را برای من بطلبید پس از حضرت سوال کردند که وسیله چه چیز است فرمود [illegible]
منادی ندا کند از جانب رب العزة که جمیع خلایق بشنوند که این درجه محمد بن عبدالله است پس [illegible] آنحضرت [illegible]
گردانیده و تاج ملک [illegible] و اکلیل کرامت [illegible] علی بن ابیطالب [illegible] آنحضرت [illegible]
دیگر از حضرت رسالت مرویست که در روز قیامت لوای حمد [illegible] علی [illegible] که لا اله الا الله محمد رسول الله
المفلحون هم الفائزون پس [illegible] علی بن ابیطالب [illegible]
و صدیقان و شهیدان [illegible] خداوند عالم پس ندا رسد [illegible]
محمد و ابن علی [illegible] علی بن ابیطالب [illegible]
پس [illegible] رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس رضوان نزد حضرت رسالت آید و گوید که
السلام علیک یا احمد حضرت رسالت گوید و علیک السلام ای ملک [illegible] منم رضوان
خازن بهشت و اینست کلیدهای بهشت [illegible] قبول کردم [illegible]
علی بن ابیطالب [illegible] السلام علیک یا احمد [illegible]
منم مالک خازن جهنم و اینست کلیدهای جهنم [illegible] قبول کردم [illegible]
[illegible] علی بن ابیطالب [illegible] کلیدهای بهشت و کلیدهای جهنم [illegible]
جهنم می ایستد [illegible] علی بن ابیطالب [illegible]
[illegible]

حضرت رسالت صلعم سؤال کرد و الله جهنم را امر و زاطاعت علی زیاده میکند از غلامان شما نسبت بشما اگر خواهد جهنم را بجانب ایشان میفرستد
و اگر خواهد بجانب جنت و جهنم اطاعت فرمان بردار او را زیاده از جمیع خلایق خواهد کرد در آنجا او را فرماید چون با امر خداوند عالم علی بن
ابی طالب بهشتیان را بهشت میفرستد و محبان را بدوزخ منادی از جانب رب الارباب ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل دوزخ اگر مرگ
بصورتی از صور شما در آید خواهید کشت گویند نه پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفندی سفید در میان بهشت و دوزخ بدارند و بایشان
گویند که ببینید این مرگ است پس حق تعالی امر فرماید بحضرت یحیی را که مرگ را ذبح نماید پس اهل بهشت در بهشت مخلد شدند گوید مر ایشان را
مرگ نباشد و دوزخیان نیز در دوزخ مخلد شدند مرگ پس باید دانست که کفار مخلد اند در جهنم و معذب اند بعذاب ابدی و مستضعفان [illegible]
از مخالفان شیعه اثنی عشری که در مذهب باطل خود متعصب شده اند ایشان نیز در جهنم مخلد اند و اما جمعی که نقصانی در عقل ایشان باشد
و در مذهب باطل خود راسخ نباشند و محبت اهل بیت رسالت در دل ایشان نشسته چون زنان و مردان ناقص العقول که بگویند [illegible]
و باطل کرده باشند حال ایشان موقوف خواهد بود بامر الهی شاید که خداوند عالم بفضل و رحمت خود ایشان را از جهنم نجات دهد و اما فاسقان
شیعه و صاحبان گناه کبیره از شیعیان اثنی عشری حال ایشان موقوفست بشفاعت و رحمت و مغفرت که حق تعالی بفضل کامل خود ایشان را
بیامرزد و بجهنم نبرد و اگر شفاعت نه از حال ایشان نکند و بامر الهی داخل جهنم شوند مخلد نخواهند بود و محبت اهل بیت رسالت آخر الامر
ایشان را نجات خواهد داد و داخل بهشت خواهند شد و باید دانست که بهشت و دوزخ هر دو موجود اند بهشت در طرف آسمانست
و جهنم در طرف زمین بهشت مظهر لطف و کرم الهیست و جهنم مظهر غضب و قهر الهیست بهشت ماوای مؤمنانست و دوزخ مثوای کافران
و دوزخ را هفت در است بسند معتبر روایت است که حضرت صادق علیه السلام گفت جهنم را هفت در است یکی را فرعون و هامان و قارون [illegible]
ابو بکر و عمر و عثمان است از آن داخل میشوند و چون ابو بکر و عمر و عثمان داخل جهنم شوند از یکدیگر بیزاری جویند و یکدیگر را لعن کنند و از شدت
عذاب صدا بلند کنند و چون خران ندا کنند چنانکه در تفسیر این آیه کریمه ان انکر الاصوات لصوت الحمیر اشاره بدینست یعنی بدترین
صداها در جهنم صدای خرانست که ابو بکر و عمر و عثمان است و یکی در جهنم مخصوص مشرکان و کافرانست از آنجا [illegible]
و از یکی دیگر بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشانست و کسی با ایشان در آن در شریک نیست و یکی در دیگر باب اللظی است
و دیگر باب سقر است و در دیگر باب هاویه است هر کرا از آن داخل شود هفتاد سال در جهنم فرو میرود و چون جوش میزند او را بالای آن طبقه می اندازند
پس باز هفتاد سال دیگر فرو میرود و از یکی در آن شیعیان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که یاری ما نکرده از این در داخل جهنم خواهند شد و این
در بزرگترین دردها است و گرمی و شدت آتش از همه بیشتر است و در حدیث صحیح روایت است که هر در از جهنم هفتاد کوه است و هر کوهی
هفتاد دره و در هر دره هفتاد هزار خانه و در هر خانه هفتاد هزار تابوت و در هر تابوت هفتاد هزار مار سیاه است که در شکم هر ماری هفتاد
هزار سبوی زهر است و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که درکات جهنم هفت است و سیمنه از اول جحیم است که اهل آن

بر فرق ابر

بر فرق ابر سنگهای تافته میبارند که دماغ ایشان مانند ریگ بجوشد و در طبقه دوم لظی است که حق تعالی در وصف آن فرموده [illegible]
کشنده است پوستهای سر کافرانرا با پوست سر ایشان را کباب میکند و کسی را که پشت گردانیده باشد از حق و رو گردانیده از معبود
مطلق و جمع مالهای دنیا را و حقوق الهی از آن ادا نکرده و در طبقه سیم سقر است که حق تعالی در وصف آن فرموده که سقر آتشی است که باقی نمیگذارد
پوست و گوشت و رگها را بر جا و استخوانها را میگدازد و باز حق تعالی آن چیزها را باز میگرداند و آتش [illegible]
میسوزاند و آتشی است بسیار سیاه که میسوزاند پوست کافرانرا و ایشانرا نوع از ملائکه و در طبقه چهارم حطمه است [illegible]
جدا میشود مانند کوه شکسته بزرگ که گویا شتران زرد اند که بر هوا میروند و هر که را در آن افکنند [illegible]
از ایشان مفارقت میکنند و چون مانند سرمه ریزه شوند حق تعالی ایشانرا بحالت اول بر میگرداند و در طبقه پنجم هاویه است که در آنجا گروهی
هستند که فریاد میکنند که ای مالک بفریاد ما برس و چون مالک بفریاد ایشان میرسد ظرفها از آتش پیش میآورد که مملو است از چرک و ریم
و خون و عرق که از بدنهای ایشان جاری شده باشد و طرفی چرک ریم کافران ... و بایشان میخورانند و چون نزدیک روی ایشان آورند
گوشت رویهای ایشانرا در آن میریزد و از شدت حرارت چنانچه خداوند عالم فرموده که برای ستمکاران آماده کرده ایم آتشی که
احاطه کند بایشان سراپردهای آن و اگر استغاثه کنند از تشنگی بفریاد ایشان برسند بآبی که مانند مس گداخته باشد که چون بنزدیک
بریان کند رویهای ایشانرا بد شرابیست و بد منزلیست برای ایشان و هر که را در هاویه اندازند هفتاد
سال در آتش فرو رود و هر چند که پوستش بسوزد حق تعالی آن پوست را پوست دیگر بدل کند و در طبقه ششم سعیر است که در آن
سیصد سراپرده از آتش هست که در هر سراپرده سیصد قصر است از آتش و در هر قصری سیصد خانه از آتش هست که در هر خانه سیصد
نوع از عذاب مقرر است و در آنجا مارها و عقربها از آتش هست و کنده ها و زنجیرها و طوقها از آتش برای اهل آن طبقه مهیا کرده اند چنانچه
خداوند عالم میفرماید که مهیا کرده ایم برای کافران زنجیرها و طوقها و آتش افروخته و در طبقه هفتم جهنم است که فلق در آنجاست و فلق چاهیست
در جهنم که چون در آنرا بگشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقات دوزخ است و صعود کوهی است از مس در میان جهنم و اثاما
رودخانه ایست از مس گداخته که بر دور آن کوه جاریست و این موضع بدترین جاهای این طبقه است و در جهنم وادی است که اسم آن غساق
گویند که در آن وادی سیصد و سی قصر است و در هر قصری سیصد خانه است و در هر خانه چهل زاویه است و در هر زاویه ماری است و در شکم هر ماری
سیصد و سی عقرب است و در نیش هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است و اگر یک عقرب از آن عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاکت
همه کافیست و از حضرت موسی الکاظم علیه السلام منقولست که سقر وادیست در جهنم که از کثرت گرمی خداوند عالم آنرا خلق کرده نفس کشید
است و اگر خداوند از وی رخصت فرماید که بقدر سوراخ سوزنی نفس کشد هر آینه آنچه در روی زمین است بسوزاند و اهل جهنم پناه بخدا میبرند
از حرارت و گندیدگی و کثافت آن وادی آنچه خدا برای اهل آتش مهیا فرموده از عذاب خود و در آن وادی کوهیست که جمیع اهل

الوادی چاهی هست که جبّاران از گرمی و تعفن و کثافت آنگاه و در آن گود دره‌ای هست که اهل آن گود از آن استغاثه می‌نمایند از گرمی و کثافت آن دره و
عذابهای گوناگون آن و در آن دره چاهی هست که اهل آن دره از گرمی و تعفن و عذاب آن چاه استغاثه می‌نمایند و در آن چاه ماری هست
که جمیع اهل آن چاه از خباثت و تعفن و کثافت آن مار و آنچه خدا در دندان او مهیا کرده است از زهر [illegible] استغاثه می‌نمایند و در شکم
این مار هفت صندوق است که شش نفر از امتهای گذشته و دو نفر از این امت در آن هستند [illegible] قابیل است که برادر
خود هابیل را کشت و نمرود است که با ابراهیم منازعه کرد و گفت من زنده می‌کنم و می‌میرانم و فرعون است که دعوای خدائی کرد و یهودا است
که یهود را گمراه کرد و بولس است که نصاری را گمراه کرد و از این امت دو اعرابی‌اند که ایمان به خدا نیاوردند یعنی ابوبکر و عمر
از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از معنی فلق فرمود که دره‌ای است در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار
تابوت است و در هر تابوت هفتاد هزار مار سیاه هست و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است و جمیع اهل جهنم را در این دره
گذار می‌افتد و در حدیث دیگر وارد شده که فلق چاهی است در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن استغاثه می‌نمایند و از خدا
طلب کرد که نفسی بکشد چون نفس کشید جمیع جهنم را سوزانید و در آن چاه صندوقی هست از آتش که اهل آن چاه از گرمی و حرارت آن صندوق
استغاثه می‌نمایند و آن تابوتی است که در آن تابوت شش کس از پیشینیان و شش کس از پسینیان هستند اما شش کس از پیشینیان پسر آدم است که
برادر خود را کشت و نمرود که ابراهیم را در آتش انداخت و فرعون و سامری که گوساله پرستی را دین خود کرد و آن کس که یهود را بعد از
پیغمبر ایشان گمراه کرد و کسی که نصاری را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و اما شش کس آخر ابوبکر است و عمر و عثمان و معاویه و سرکرده
خوارج نهروان و ابن ملجم و از عبد الله بن عباس منقول است که در جهنم رودخانه‌ای است که بر هر کنار آن هفتاد هزار کوه است و در هر کوهی هفتاد
هزار دره و در هر دره هفتاد هزار وادی است و در هر وادی هفتاد هزار شکاف است و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد
هزار مار است که طول هر ماری سه روزه راه است و نیشهای آن مارها مانند نخلهای طولانی است می‌آید به نزد یک فرزند آدم و می‌گزد و [illegible]
چشمها و لبهای او را و جمیع پوست و گوشت او را از استخوانهایش می‌کند پس می‌گریزد از آن مار در نهری از نهرهای جهنم می‌افتد
که چهل سال یا چهل قرن در آن نهر فرو می‌رود و از حضرت صادق منقول است که چون اهل جهنم داخل آن می‌شوند هفتاد سال سعی می‌کنند
تا خود را به بالای جهنم برسانند پس چون به کنار جهنم رسیدند ملائکه گرزهای آهن بر کله ایشان می‌کوبند تا به قعر جهنم برمی‌گردند و پوستهای
ایشان را تغییر می‌دهند و پوست تازه بر بدن ایشان می‌پوشانند که عذاب بر ایشان بیشتر تأثیر کند و نیز از آن حضرت مرویست که
آتش جهنم [illegible] است که این آتش شما یک جزو از هفتاد جزو آن است که هفتاد مرتبه آن را به آب [illegible] کرده‌اند و باز افروخته‌اند و اگر چنین
نمی‌کردند کسی طاقت نزدیکی آن نداشت و در حدیث دیگر مرویست که جبرئیل روزی به نزد حضرت رسالت آمد و در روی او اثر
اندوه و حزن ظاهر بود و پیش از آن هرگاه که می‌آمد تبسم و خندان و خوشحال می‌آمد پس حضرت رسالت فرمود که ای جبرئیل

چرا امروز

چرا امروز چنین غضبناک و محزون آمده گفت امروز دمهای آتش جهنم را که دمیده بودند از دست گذاشتند حضرت فرمود که دمهای جهنم
چیست ای جبرئیل گفت ای محمد حق تعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد
پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و الحال سیاه و تاریک است و از حضرت باقر العلوم علیه السلام مرویست که اهل جهنم در آتش
فریاد می‌کنند مانند سگان و گرگان که فریاد کنند از شدت آنچه به ایشان می‌رسد از الم و عذاب الهی و عذاب ایشان هرگز سبک
نشود و در میان آتش تشنه و گرسنه باشند و کران و گنگان و کوران باشند و رویهای ایشان سیاه باشد محروم و نادم و پشیمان
و غضب کرده شده بر پروردگار خود باشند رحم کرده نشوند از حمیم جهنم بعوض آب آشامند و از زقوم جهنم بعوض طعام خورند و بقلابهای آتش رویهای
ایشان را بدرند و گرزهای آهن بر سر ایشان کوبند و ملائکه غلاظ و شداد ایشان را در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نکنند و بر رو ایشان را
در آتش می‌کشند و با شیاطین ایشان را در زنجیر می‌کشند و در غلها و بندها ایشان را مقید می‌سازند و جباران و معاندان را در عذاب
سخت [illegible] کنند و [illegible] ایشان [illegible] زردآبی که روان می‌شود از پوست و گوشت اهل جهنم از چرک و ریم و زردآبی که از فرج زناکاران
جمع شده پس [illegible] ایشان [illegible] و از غایت تلخی و گندگی [illegible] ایشان
و [illegible] شده و آرزوی مرگ کنند و [illegible] ایشان [illegible] شده و بعد از هر عذابی عذابی سخت‌تر [illegible]
هست که صدید جهنم را اگر یک دلو بر روی اهل دنیا بریزند [illegible] گوشت و پوست ایشان بریزد و [illegible]
از ایشان مانند رودخانه از چرک و ریم روان می‌شود و آنقدر می‌گریند که اگر کشتیها در آب دیده ایشان [illegible] جاری شود و رویهای
ایشان [illegible] بعد از آن اشک منقطع می‌شود و خون بجای اشک می‌بارند [illegible]
و در حدیث صحیح از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که اگر قطره‌ای از ضریع که عرق اهل جهنم است و چرک و ریم فرجهای زناکاران
[illegible] که بجای آب اهل جهنم [illegible] در آبهای اهل دنیا بریزند جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر یک
حلقه از زنجیری که هفتاد ذرع است [illegible] اهل جهنم [illegible] بر دنیا بگذارند از گرمی آن تمام دنیا بگدازد و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل
آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند و در حدیث دیگر وارد شده که اگر [illegible] از آن
جهنم را در زمین بگذارند جمیع آنچه در زمین است جمع شوند و نتوانند که او را بردارند و از حضرت امیر المؤمنین منقول است
که برای اهل معصیت نقبها در میان آتش زده‌اند و پاهای ایشان را در زنجیر کرده‌اند و دستهای ایشان را در گردن غل کرده‌اند و بر بدنهای
ایشان پیراهنها از مس گداخته پوشانیده‌اند و جبه‌ها از آتش برای ایشان بریده‌اند و در بدن ایشان کرده‌اند [illegible]
از حضرت صادق [illegible] منقول است [illegible] جامه‌ها از آتش [illegible]
[illegible]

و لب بالای ایشان با پای ایشان بر سر ایشان برسد و بعد از این حق تعالی بفرماید که بریزید از بالای سر ایشان آب جوشان که بگدازد از غایت
حرارت آنچه در شکم ایشانست از احشا و امعا و پوستهای ایشان و برای ایشان گرزها از آهن آماده کرده اند که هر گاه که خواهند
بیرون آیند از آتش از کثرت شدت الم برگردانند ایشان را بان گرزها در آتش و گویند با ایشان که بچشید عذاب آتش
سوزان را و ایشان در میان عذابی گرفتار شوند که کمترش نهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس
هرگز آن درها را نگشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمیشود و هرگز غم از ایشان برطرف نمیشود و عذاب ایشان پیوسته شدید
و عقاب ایشان همیشه تازه است و خانه ایشان خالی نمیشود و عمر ایشان بسر نمی آید بمالک استغاثه میکنند که از پروردگار خود
بطلب که ما را بمیراند و او در جواب گوید که همیشه در این عذاب خواهید بود و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که کسی که
در جهنم عذابش از دیگران سبکتر باشد کسی است که در دریای از آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش
از آتش باشد و از شدت حرارت مغز در کاسه سرش مانند دیگ بجوش آید و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش سخت
تر است و حال آنکه عذابش از همه سهلتر باشد و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که روزی در مسجد خطاب
باصحاب کرده فرمود که اگر در این مسجد صد هزار نفر یا زیاده باشد و یکی از اهل جهنم نفس بکشد و اثر آن با ایشان برسد هر آینه مسجد و هر که
در آنست بسوزد و فرمود که در جهنم مارها هست که بقدر گردن شتران که یکی از ایشان که بگزد کسی را چهل سال یا چهل قرن درد آن
باقی ماند و عقربها هست مانند استر که اگر بزنند آنها نیز تا چهل سال یا چهل قرن باقی ماند انواع عذابها و اصناف عقابها برای عاصیان
در جهنم مهیاست که هر کس از اسباب عقیده مذهبهای باطل و موافق عملها نا شایسته باقسام عذابها معذب سازند و بیان همه
جهنم در این مختصرات نگنجد لیکن برای تنبیه و آگاهی غافلان که در مهد طبیعت آن بستان نسیان عالم آخرت شده اند ذکری مجملی
و مختصر است نمودیم که بیرون بیای درون چون مدهوشان خوابیده اند چنین قدر کافیست اللهم نبهنا من رقدة الغفلة و ادخلنا
نعل ناس الکفاوه و اینالنا دار القرار بمحمد و آله الاطهار و باید دانست که منزل نجات مطیعان و مسکن و مأوای مؤمنان که
بهشت است بیان اوصاف آن که بهشت [illegible] است بیشتر از ذکر کشش که برای دوستان خوشحال و دلگشا است
بنحوی که مژده دهندگان راه دین برای اصحاب یقین مژده و بشارت داده اند چنین است که از حضرت خاتم النبیین
صلی الله علیه و آله منقولست که حصار بهشت یک خشت از طلا و یک خشت از نقره است و یک خشت از یاقوت و بجای گل در میان
خشتها مشک بو بکار برده اند و کنگره های حصارش از یاقوت سرخ و سبز و زرد است و بهشت را هشت در است یکی باب الرحمه
که از یاقوت سرخ است و باب الصبر که در کوچک یک حلقه است از یاقوت سرخ و یک حلقه و باب الشکر که از یاقوت سفید است و دو لنگه
دارد و وسعت آن در پانصد ساله راه است و آن در را صدای و ناله هست میگوید خداوندا اهل مرا بمن برسان و باب

البلاء که جمعی

البلاء که جمعی که در دنیا ببلاها مبتلا گردیده اند مانند مصیبتها و دردها و مرضها و حزن و اندوه از این در داخل میشوند و این در از یاقوت
زرد است و یک حلقه است و سیم باب کم است کسی که از این در داخل شود زیرا که اجر بلا را بیشتر ضایع میکنند و باب الاعظم که در بزرگ است
که بندگان صالح خدا از این در داخل میشوند و باب الزهد گویند که از آن در داخل میشوند جماعتی که ترک دنیا کرده اند و باب الورع
که مخصوص جماعتیست که در دنیا از محارم الهی ورع داشته اند و بسوی خدا پیوسته رغبت داشته اند و باب التقوی که متقیان پرهیزکار
از آن در داخل شوند و بسند معتبر از حضرت باقر العلوم علیه السلام منقولست که فرمود که گمان نکنید که بهشت را یک در است و چون شنیده باشید
که بهشت را هشت در است و عرض هر دری چهل ساله راه است و بسند صحیح از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که بهشت را هشت
در است از یک در پیغمبران و صدیقان داخل میشوند و از در دیگر شهیدان و صالحان داخل میشوند و من پیوسته بر صراط ایستاده ام و دعا میکنم
و میگویم خداوندا سلامت بگذران شیعیان و دوستان مرا و هر که مرا یاری کرده و با امامت من اعتقاد داشته در دار دنیا در آن
حال ندا از میان های عرش الهی در رسد که دعای ترا مستجاب کردیم و ترا اذن شفاعت دادیم در شیعیان تو پس هر یک از شیعیان
و دوستان من که یاوری من کرده اند و با دشمنان من جهاد کرده اند بگفتار یا بکردار شفاعت کنند هفتاد هزار کس را از همسایگان
و خویشان و دوستان خود را و از دری سایر مسلمانان داخل میشوند از آنها جماعتی که اقرار بشهادتین داشته باشند و در دل ایشان
بقدر ذره بغض ما اهل بیت نباشد و از طرق عامه مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که بهشت را هشت
در است از طلای مرصع بانواع جواهر و بر در اول نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله و این در مخصوص پیغمبران و شهیدان و سخاوتمندان
و در دوم مخصوص نمازگزاران است که با وضو شرایط بجا آورده باشند و در سیم مخصوص زکوة دهندگانست که برضای خود زکوة
از مال خود بیرون کرده باشند و در چهارم مخصوص جماعتیست که در دنیا امر بمعروف و نهی از منکر کرده باشند و در پنجم مخصوص کسانیست
که در دنیا خود را منع کرده اند از شهوات و لذات دنیا که داشته اند ظلم خود را بر دیگران و در ششم مخصوص حاجیان و عمره کنندگانست
و در هفتم مخصوص جهاد کنندگانست و در هشتم مخصوص جماعتیست که در دنیا چشم خود را پوشیده باشند از محرمات و عمل صالح بسیار
از ایشان صادر شده باشد چون نیکوئی بپدر و مادر و صله رحم بجا آوردن و در حدیث دیگر مرویست که هشت بهشت است اول دار
الجنان که از یک دانه مروارید سفید آفریده شده و دوم دار السلام است که از یاقوت سرخ است سیم جنة المأوی که از زبرجد سبز آفریده
شده چهارم جنة الخلد که از طلای زرد است پنجم جنة النعیم که از نقره است ششم جنة الفردوس که از طلای سرخ است هفتم جنت عدن
که از در سفید است و در حدیث دیگر وارد شده که بهشت را دری است از طلا و دو لنگه که مسافت میان دو لنگه چون مسافت میان
آسمان و زمین باشد و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که چون بندگان صالح خدا از این در داخل شوند کشتیها
نشینند و در زیر علم بهشت سیر کنند و کشتیها از یاقوت باشد و آن کشتی را بادبانها از مروارید باشد و در آن کشتیها ملائکه

از نور بپوشند و جامه‌های سبز در بر داشته باشند و در حدیث دیگر وارد شده که آسمان [illegible] سدرة المنتهی است در وسط
جنة المأوی و جنت دیگر است که او را جنت عدن گویند که حصارش از یاقوت سرخ است و سنگ ریزه‌اش از مروارید سفید
و عنبر [illegible] از زعفران است و کنگره‌هایش از مروارید است و قصرهایش از یاقوت و بر در هر یک نوشته شده
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و در هر [illegible] رسول الله پس از آنکه خداوند عالم آسمان و زمین را خلق کند هزار سال از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله منقول است در تفسیر آیهٔ کریمه لکن الذین اتقوا ربهم لهم غرف من فوقها غرف مبنیة تجری من
تحتها الانهار وعد الله لا یخلف الله المیعاد یعنی لیکن آنها که پرهیز کردند از مناهی پروردگار خود و از عذاب او حذر می‌نمایند
برای ایشان مهیا شده است در بهشت غرفه‌ها و منزلهای بلند مرتبه که بر بالای آنها بسیار محکم بنا شده و جاری می‌شود از زیر آن غرفه‌ها
نهرهای بهشت حق تعالی این منازل و درجات را به متقیان وعده فرموده و خداوند عالم خلاف نمی‌کند وعده خود را از آنحضرت مرویست
که حق تعالی بنا کرده است این غرفه‌ها را برای دوستان خود از مروارید و یاقوت و زبرجد و سقفهای آنها از طلا است و هر غرفه [illegible]
ساخته‌اند هزار در هزار از طلا و بر هر دری ملکی موکل است و در آن غرفه‌ها فرشهای عالی بر روی یکدیگر گسترده شده از حریر
و دیبا به رنگهای مختلف و در میان آن فرشها مشک و عنبر و کافور [illegible] باشند و در حدیث دیگر از آنحضرت مرویست که
خداوند عالم در بهشت قصری از یاقوت سرخ خلق کرده است و در آن هفتاد هزار قصر است و در هر قصری هفتاد هزار غرفه
[illegible] خلق کرده است که [illegible] برای خدا با یکدیگر دوستی کنند و به زیارت یکدیگر روند و [illegible]
که چون بنده مؤمن را خداوند عالم امر کند که داخل بهشت گردد و چون به در بهشت حاضر شود حلقه‌ای از یاقوت سرخ بر روی صفحه
طلا آویخته بر در [illegible] با علی و دربانان بهشت [illegible] در را باز کنند مؤمن را داخل بهشت کنند و او را به منازل خود
در آورند تاجی پادشاهی کرامت بر سرش نهند و حله‌های [illegible] از طلا و نقره در او بپوشانند و در زیر تاج اکلیلی از یاقوت
و مروارید بافته باشند بیفکنند و هفتاد حله به رنگهای مختلف که [illegible] به طلا و نقره و مکلل به مروارید و یاقوت سرخ باشند او را بپوشانند
پس چون مؤمن بر تخت خود نشیند تخت از شادی به حرکت در آید و بر خود ببالد پس چون مؤمن در منزل خود قرار گیرد رخصت
طلبد ملکی که موکل است به باغهای او [illegible] پس بگوید به ملک که خدمتکاران مؤمن از کنیزان و غلامان
که در اینجا زمانی ساکن [illegible] خدا بر تخت خود تکیه فرموده و در نزد حور العین او [illegible] صبر کن تا ولی
خدا از شغل خود فارغ شود پس [illegible] که برای او در این منزل مهیا کرده [illegible] بیرون آید و [illegible]
[illegible] هفتاد هزار کنیزک [illegible]
که آن حله‌ها بافته شده از یاقوت و مروارید و زبرجد و آن حله‌ها از رنگها [illegible] مشک و عنبر [illegible] تاج کرامت [illegible]

نعلین طلا

نعلین طلا که مکلل است به یاقوت و مروارید و بند نعلین از یاقوت سرخ آراسته باشد پس چون نزدیک دوست خدا رسد اراده
نماید دوست خدا که از شوق برای حوریه برخیزد گوید که ای دوست خدا امروز روز تعب و مشقت تو نیست برمخیز که من برای تو ام
و تو برای من چون نزدیک او آید با یکدیگر معانقه نمایند پانصد سال از سالهای دنیا که هیچیک ملال حاصل نشود پس نظر
بگردن حوریه افکند در گردنش طوق ملاحظه نماید از یاقوت سرخ که در وسطش لوحی باشد که بر آن لوح نوشته که ای دوستان خدا
تو محبوب منی و من محبوب تو ام تمام شوق من برای تو به نهایت رسید پس خداوند عالم هزار ملک بفرستد که دوست خدا را تهنیت
بهشت گویند و حوریه را تزویج او در آورند پس چون آن ملائکه به در اول از درهای بهشت آن مؤمن رسند گویند به ملکی که دربان در اول است
که برو و از دوست خدا رخصت طلب کن که خداوند عالم ما را فرستاده است که او را تهنیت و مبارکباد بهشت گوئیم آن ملک گوید که بایستید
تا من به حاجب گویم تا مؤمن عرض کند که شما آمده اید پس آن ملک بیاید نزد آن حاجب و میان او و حاجب سه باغ فاصله باشد و بگوید که
بر در سرای هزار ملک ایستاده اند که پروردگار عالمیان به تهنیت دوست خدا فرستاده است و از ایشان رخصت دخول می‌طلبند حاجب
گوید که بر من بسیار دشوار است که در این حال رخصت دخول کسی بر دوست خدا بطلبم و او با حوریه خود خلوت کرده است و میان حاجب
و مؤمن دو باغ فاصله است پس حاجب آید نزد قیم گوید که بر در سرا هزار ملک ایستاده اند که خداوند عالم ایشان را برای تهنیت دوست خدا
رخصت [illegible] برای ایشان از دوست خدا بطلب پس قیم آید نزد خدمتکاران خاص و گوید که رسولان خداوند عالم بر در بارگاه ایستاده اند
و ایشان هزار ملک اند که حق تعالی ایشان را برای تهنیت فرستاده به دوست خدا عرض کنید چون خدمتکاران عرض
نمایند رخصت فرماید که داخل شوند پس ملائکه بیایند نزد غرفه مؤمن و آن غرفه را هزار در باشد و بر هر دری ملکی موکل باشد
پس چون رخصت دخول غرفه دهد هر ملکی آن دری را که بر او موکل است بگشاید پس قیم هر ملکی را از دری از درهای غرفه
در آورد و هر ملکی ایشان رسالت پروردگار عالم را برسانند و خداوند عالم از این معنی خبر داده که والملائکة یدخلون علیهم من
کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار یعنی ملائکه داخل شوند بر مؤمنان در بهشت از هر دری از درهای منازل ایشان
و گویند که سلام الهی بر شما باد به سبب آنکه صبر کردید بر مشقتهای طاعات و ترک معاصی و بلاها و محنتها در دنیا صبر کردید پس چه نیکوست
عاقبت این سرا جای شما برای کرامت بر دوستان خدا اشارت کرده که و اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا
یعنی چون نظر نمائی در بهشت خواهی دید نعمتهای عظیم که در وصف نگنجد و ملکی بزرگ و پادشاهی عظیم که ملائکه از جانب خداوند عالم
برای مؤمنان به تهنیت و مبارکباد ایشان داخل شوند باذن و فرمان ایشان و از زیر این غرفه‌ها و منزلها که برای مؤمنان است
نهرها جاری می‌شود از شیر و عسل و شراب بهشت که باغچه‌ها و گلها در اطراف نهرها رویده و دوست خدا چنانچه بر تخت خود
تکیه کرده باشد هر گاه انواع میوه‌ها برای او نزدیک شود و هر [illegible] آید و به دست [illegible] گویند که [illegible] تناول نماید [illegible]

دیگر مرا نماز دل نمایی و چون دوست خدا اغذای میل نماید بطلبد انگه گوید آنچه خواهش کرده منزل داری آورند و گاهی مؤمن با برادران خود
خلوت میکند و صحبت میدارد و گاهی بدیدن ایشان میرود و در باغهای خود تنعم میکند و سیر مینماید و از حضرت رسالت صلعم
مرویست که هوای بهشت پیوسته مانند هوای ما بین طلوع صبح و طلوع آفتابست و از آن بسیار نیکوتر و خوش آینده تر
و هر مؤمنی را در بهشت عطا کرده شود هفتصد حور از حوران میدهند و چهار زن از اولاد آدم پس مؤمن ساعتی با حوریه صحبت میدارد و ساعتی
با زنان دنیا و ساعتی خلوت میکند با خود و مؤمنان بر بالای کرسیها با یکدیگر صحبت میدارند و گاه هست که مؤمنی بر تخت
خود تکیه زده ناگاه شعاع نوری او را فرا گیرد و در آن حال بخدمتکاران خود گوید که این شعاع تابان از کجا بود ایشان میگویند که
این نور حوریه ایست که هنوز تو او را ملاقات نکرده از خیمه خود سر بیرون کرده و بسوی تو نظر کرد از شوق لقای تو و خواهان تو شده
است و محبت تو بر او غالب گردیده و چون مرد از بر تخت تکیه داده از کثرت شوق و فرح بر خیزد و آن شعاعی که مشاهده
نموده و نوری که او را فرا گرفته است از سفیدی و صفا و نور دندانهای او بوده پس حضرت صلعم گوید که او از تخت بر میآید
که از منزل خود فرود آید و بخیمه آن حور رود چون دوست خدا این امر کند هزار کنیز مبادرت کنند و این بشارت بحوریه
برسانند و او از خیمه خود فرود آید و هفتاد حله مطرز بطلا و نقره که مزین بمروارید و یاقوت و زبرجد باشد و ملون بمشک و عنبر برنگهای
مختلف در بر داشته باشد و از لطافت بدن باشد که مغز استخوان ساقش از زیر هفتاد حله نماید و قامتش هفتاد ذرع باشد
و عرض کتفهایش ده ذرع باشد و چون نزدیک بدوست خدا رسد خادمان ظرفهای طلا و نقره پر از یاقوت و مروارید و زبرجد
بیاورند و نثار او کنند و دست در گردن یکدیگر در آورند و چه نعمتها کنند و ایشان را ملال حاصل نشود و از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
منقولست که خداوند عالم روی حور العین را از چهار لون آفریده سفید و سبز و زرد و سرخ و بدنش را از زعفران و مشک و عنبر
و کافور و موهایش از قرنفل از گلستان تا ناف از زعفران خلق شده و از ناف تا پستانها از مشک و از پستانها تا گردن از عنبر
و از گردن تا سر از کافور آفریده شده بر سینه او نوشته شده نام شوهرش از مؤمنان و در هر دو دستش ده سوار از طلا و
در انگشتانش ده انگشتر از طلا و در پاهایش ده خلخال از مروارید و سایر جواهر و از ابن عباس مرویست که حضرت رسالت
فرمود که در بهشت حوری هست که او را لعبه میگویند خداوند عالم او را از چهار چیز آفریده از مشک و زعفران و عنبر و کافور و خمیر کرده
طینت او را از آب حیوان و جمیع حوریان عاشقان او میباشند اگر آن حوری آب دهان بر دریاها اندازد همگی دریاها شیرین
و گوارا گردد و در گردن آن حوری نوشته که هر که مرا خواهد باید که اطاعت پروردگار خود نماید و در حدیث دیگر مرویست
که چون خداوند عالم جنت عدن را آفرید بجبرئیل خطاب کرد که داخل بهشت شو و نظر نما که چه چیز آفریده ام برای دوستان
خود جبرئیل بامر رب جلیل در رواقهای بهشت طواف میکرد ناگاه حوریه از بعض قصرهای بهشت مشرف شد و بر جبرئیل تبسم

میکرد پس

میکرد پس جمیع جنات عدن از روشنائی نور دندانهای آن حوری روشن گردید جبرئیل بسجده در آمد و گمان کرد که نور رب
الارباب رب العزت است حوریه ندا در داد که ای جبرئیل سر بالا بردار سر بالا کرد و نظرش بحوریه افتاد و از روی تعجب گفت سبحان خداوندی
که ترا آفریده جبرئیل گفت آیا میدانی که خداوند عالم مرا برای که آفریده جبرئیل گفت ندانم حوریه گفت من آفریده شده ام برای کسی که اختیار
کند رضای پروردگار خود را بر هواهای نفسانی و در وصایای حضرت خاتم النبیین بابوذر غفاری مسطورست که ای ابوذر زنان اهل
بهشت اگر از آسمان اول مشرف شوند در دنیا نظر کنند در شب تاریک هر آینه زمین از نور جمال او روشن شود بهتر از آنکه روشن شود از ماه
شب چهارده و هر آینه بوی خوش او برسد بمشام جمیع اهل زمین و اگر جامه از جامه های اهل بهشت امروز در دنیا گشوده شود هر آینه هر که
بسوی آن نظر نماید مدهوش شود و دیده او تاب دیدن او نیاورد و بسند صحیح از ابی بصیر منقولست که بخدمت حضرت صادق علیه السلام
عرض کردم که یابن رسول الله چیزی چند از اوصاف بهشت برای من بیان فرما که مشتاق گردم آنحضرت فرمود که ای
ابوبصیر بدرستی که بوی بهشت از هزار ساله راه شنیده میشود و پست ترین اهل بهشت از روی قدر کسی است که اگر جمیع انس و جن در
منزل او وارد شوند از طعام و شراب ایشان را کافی باشد و از چیزی کم نشود و سهل ترین اهل بهشت چون داخل بهشت
شود سه باغ بنظر او در آید چون داخل باغ پست ترین شود در آن مشاهده نماید از زنان و خدمتکاران و نهرها و میوه ها آنقدر
که خدا خواهد پس شکر نموده حمد و شکر الهی بر زبان جاری میکند و میگوید که ای خداوند چون نظر میکند در آنجا نعمت
و کرامتی چند مشاهده میکند که در باغ اول ندیده است پس میگوید پروردگارا این را نیز بمن کرامت فرما خطاب رب الارباب میرسد
که ای بنده من اگر این باغ را بتو دهم شاید که باز دیگری را طلب کنی بنده گوید که همین مرا کافیست و از این بهتر نمیخواهم پس چون بآن
حدیقه در آید سرور و شادی او عظیم گردد پس شکر الهی بجا آورد پس خطاب رسد که از جنت الخلد دری برای او بگشایید
آنچه در بهشت دوم دیده بود در آنجا مشاهده نماید و فرح و سرورش مضاعف گردد و بگوید پروردگارا [illegible]
آن نتوان شمرد که منت عطای بی رنج بهشتها و کرامتهای بیشمار از برای من [illegible] ابوبصیر گوید که چون این بشارت را شنیدم گریستم
و گفتم فدای تو شوم دیگر بفرما و شوق مرا زیاده گردان آنحضرت فرمود که ای ابوبصیر در بهشت نهری هست که در دو طرف آن
نهر کنیزان از زمین رسته اند [illegible] چه خوش آید او را
میرود ابوبصیر گفت فدای تو شوم دیگر بفرما فرمود که مؤمن در بهشت هفتصد دختر باکره و چهار هزار زن ثیبه و دو زن از حور العین
کرامت میفرماید ابوبصیر گفت فدای تو گردم هفتصد دختر بآن مؤمن میدهند فرمود که بلی هر گاه هر یک از آنها مقاربت نماید باکره یابد
گفت فدای تو گردم حور العین از چه چیز خلق کرده اند فرمود که از تربت نورانی بهشت مخلوق شده اند و مغز ساقهای ایشان
از زیر هفتاد حله نمایانست و جگر مؤمن آینه حور العین است و جگر حور العین آینه مؤمن است که از غایت لطافت و صفا چهره خود را

دران مشاهده مینماید از ابا بصیر که گفت بخدای که گمان کردم ابا جعفر علیه السلام را گفتم که آیا تکلم نمایند فرمود که بلی سخنی میگویند که هرگز
خلایق بان خوشی سخنی نشنیده اند گفتم سخن ایشان چیست گفت میگویند که مائیم خالدات که هرگز نمیمیریم و مائیم ناعمات
[illegible] و مائیم خوشا حال کسی که از برای ما خلق شده است و خوشا حال کسی که ما برای او خلق شده ایم مائیم که اگر یکی از ما
را در میان آسمان بیاویزند نور او دیده ها را خیره کند و در حدیث دیگر روایت کرده که هر مومن را در بهشت [illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود که [illegible] خداوند عالم
در بهشت برای بندگان مومن خود در جمعه کرامت [illegible] فرموده پس روز جمعه [illegible] مومن [illegible]
با هم چون آن ملک [illegible] مومن [illegible] بمومن [illegible]
مومن [illegible] میگوید [illegible] پروردگار [illegible]
گوینده [illegible] که بهشت [illegible] پروردگار [illegible]
[illegible] ملک [illegible] مومن [illegible]
هر چیزی [illegible] نور [illegible] مومنان [illegible] مجتمع [illegible]
از انوار جلال خود بر ایشان تجلی فرماید پس ایشان [illegible] بندگان من [illegible]
و عبادت [illegible] ایشان [illegible] پروردگار [illegible]
کرده [illegible] عطا فرموده جواب [illegible]
در هر جمعه مومن [illegible] خداوند عالم فرموده [illegible] رحمت
[illegible] جمعه [illegible] نور [illegible] خدا [illegible]
[illegible] سبحان الله و بحمده [illegible] الله اکبر و لا اله الا الله [illegible] محمد [illegible]
الحمد لله و غیر آن از ثناهای خدا و صلوات بر محمد و آل محمد [illegible] مومن [illegible]
از نور خود [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] نور جلال پروردگار خود [illegible] حضرت
فرمود که زنان بهشت [illegible] گفت که بخدای که گمان کردم [illegible] سوال [illegible]
[illegible] حضرت فرمود [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] آنحضرت فرمود که [illegible]

اودر بهشت

که در دنیا [illegible] از [illegible] کرده [illegible] راوی گوید که گفتم بخدای که گمان کردم [illegible] اوصاف بهشت فرموده [illegible]
بهر [illegible] خود خلق کرده [illegible] و هیچ مخلوقی بر آن مطلع نگردیده پروردگار عالم [illegible] آن را [illegible]
[illegible] خود را بر اهل بهشت زیاده [illegible] که خداوند عالم فرموده که پس نمیداند نفسی آنچه مخفی شده است
برای ایشان از چیزهای که موجب روشنی چشم [illegible] ایشان [illegible] کارهای [illegible] میکردند و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که طوبی درختی است در بهشت در خانه حضرت امیر المومنین علیه السلام [illegible] شاخی از آن درخت
است [illegible] امیر المومنین علیه السلام مرویست که طوبی درختی است در بهشت که اصلش در خانه
[illegible] بهشت [illegible] شاخی از آن درخت [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] منقولست [illegible]
[illegible]
دوستان خدا [illegible]
که پروردگار [illegible] این بندگان [illegible] کرامت [illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible] سمانان [illegible]
[illegible] حضرت باقر العلوم علیه السلام منقولست [illegible] درختی [illegible]
و [illegible] آنحضرت مرویست [illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] حدیث [illegible] بهشت [illegible] حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله منقولست [illegible] بهشت [illegible]
بهشت [illegible] ایشان [illegible]
و اهل بهشت [illegible] هر روز [illegible]
[illegible] آنحضرت منقولست [illegible] اهل بهشت [illegible] علیه [illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام منقولست [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] آنحضرت [illegible]

فی الخیام چیست آنحضرت فرمود که مراد حوران بهشت اند که در خیمه‌های سفیدی اند و کمرهای ایشان از یک دانه درّ مجوّف
در یا یاقوت و زبرجد نشسته‌اند و هر خیمه چهار در دارد و بر هر دری هفتاد دختر باکره رسیده ایستاده‌اند که دربان ایشان‌اند و هر روز
از خدا کرامتی برای ایشان میرسد که ایشان را خدای این خلق کرده که مؤمنان را بایشان بشارت فرمایند و مؤمنان آنچه در بهشت
طلبند برای ایشان مهیاست و از آن لذت خورد میابند و لذت جماع میبرند و خوردن و آشامیدن برای ایشان هست
و چون از هر لذت که دل ایشان خواهند دریابند آخر حمد الهی بجا آورند چنانچه خداوند عالم فرموده و آخر دعویهم ان الحمد لله رب
العالمین یعنی آخر دعای ایشان اینست که گویند الحمد لله رب العالمین و طبرسی از حضرت صادق علیه السلام پرسید که چگونه است
که اهل بهشت هر میوه که از درختان بهشت تناول مینمایند آن میوه بجای آن در بهشت بهم میرسد آنحضرت فرمود که مثل میوه‌های بهشت
چون چراغ است که هر چند از آن چراغ برافروزند از نور آن چیزی کم نشود اگرچه عالم را از آن چراغ افروزند و نیز پرسید که چون میشود که اهل
بهشت میخورند و می‌آشامند و ایشان را فضله نمیباشد فرمود برای آنکه غذای ایشان لطیف است و ایشان را فضله نمیباشد بلکه از بدن
ایشان بعرق خوشبو دفع میشود و نیز پرسید که چون است که اهل بهشت هرچند وطی حوران کنند باز باکره‌اند آنحضرت فرمود
که حوران بهشت از طینت طیب و پاکیزه مخلوق شده‌اند و آفتی و عیبی بایشان نمیرسد و در فرج ایشان چیزی داخل نشود و حیض و
کثافت از ایشان واقع نمیشود پس رحم ایشان بیکدیگر چسبیده است و بغیر هنگام مقاربت گشوده نمیشود و همچنین است و نیز پرسید
که چون میشود که مغز ساق حوران بهشت از زیر هفتاد حله نمایان گردد آنحضرت فرمود که هیچ یک را در میان آب صافی بینداری که غیر
عمق آن پیدا بسبب لطافت مینماید مغز ساق حوران نیز از لطافت نمایان است و طبرسی از شنیدن این جوابهای شافی بشرف
اسلام مشرف شد و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که هر یک از اهل بهشت را هفتاد حله می‌پوشانند که هر حله از آن
حله‌ها در هر ساعت بهفتاد رنگ متلون میشوند و بطریق عامه مرویست که اهل بهشت روز شنبه از نهر آب می‌آشامند و روز یکشنبه
از نهر عسل و روز دوشنبه از نهر شیر و روز سه‌شنبه از شراب سر بمهر بهشت و چون که از شراب بهشت بیاشامند از شادی هزار سال طیران
کنند تا آنکه برسند بکوه عظیمی از مشک خوشبو و ببینند که چشمه سلسبیل از آنجا جاری میشود و از آن چشمه روز چهارشنبه بیاشامند
پس هزار سال دیگر پرواز کنند تا آنکه بقصری برسند که در آن قصر تختها بر پا شده و جامها از نور چیده شده پس آب زنجبیل بر ایشان
نازل شود و در روز پنجشنبه از آن آب بیاشامند پس آسمان بر سر ایشان بباررد و از ابر سفیدی که از عنبر آفریده شده حله‌ها تا هزار سال
و هزار سال دیگر جواهر بر سر ایشان نثار شود که بر هر جوهری حوری از حور العین جا بسته باشد پس هزار سال پرواز کنند تا آنکه برسند
بمکان راستی و این روز جمعه باشد بگلستان خلد بنشینند بر سر خوان جنت الخلد پس نازل شود بر ایشان رحیق سر بمهر که
مهرش از مشک باشد و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که در درختان بهشت طایری است که هر یک جدا جدا [illegible]

وطراوت

وطراوت و شادابی هر طرف شود و همه درختان بهشت اگر یافتش از طلا باشد هر که یافتش از نقره است و اگر یافتش از نقره باشد
هر که یافتش از طلاست و بزرگترین درختان بهشت طوبی است که اصل ساقش از دُرّ است و میان ساقش از رحمت
خدا آفریده شده و شاخهایش از زبرجد سبز و برگهایش از سندس و هفتاد هزار شاخه دارد که بساق عرش رسیده و در بهشت
هیچ غرفه و حجره و قصری نیست مگر اینکه از درخت طوبی شاخه در او هست و در حدیث دیگر وارد شده از آنحضرت که اهل بهشت را
در بهشت آب دهان و آب بینی نمیباشد و موی زیر بغل و زهار نمیباشد و هر چه خداوند عالم قوت صد مرد بهر یک عطا
میشود و بطریق عامه مرویست که فرق میان مردان و زنان در بهشت اینست که مردان را [illegible] باشد و زنان را
غیر از مو ابرو و مژه چشمها و گیسو جاهای دیگر مو نمیباشد و بسند معتبر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقول است که چون
مهمان خداوند در بهشت مشتاق طعامی شود خداوند عالم ملکی را امر کند که هفتاد هزار خوان از یاقوت حاضر کنند که در هر خوانی
هفتاد هزار کاسه از طعام باشد که هیچ کاسه بدیگری شبیه نباشد و هیچ طعامی بطعام دیگر نماند و در حدیث دیگر مرویست که
خداوند عالم برای روزه هر روز ماه مبارک رمضان در بهشت برای بنده مؤمن مهیا کرده است هفتاد هزار درخت که در بالای هر درخت هفتاد
هزار فرش کشیده و بر بالای هر فرشی نازنینی نشسته که هفتاد هزار گیسو داشته باشد و در هر خدمت هر زنی هزار کنیزکان بهشت
ایستاده‌اند و در دست هر یک کاسه از طلا که در هر کاسه هزار نوع از طعام باشد که هیچ یک بدیگری شبیه نباشد و بسند صحیح از حضرت
صادق علیه السلام مرویست که حق تعالی هیچ کس را خلق نفرموده مگر آنکه منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ برای او مقرر فرموده پس
چون اهل بهشت در بهشت قرار بگیرند و اهل جهنم در جهنم ساکن میشوند منادی ندا کند اهل بهشت را که نظر کنید بسوی جهنم
پس مشرف میشوند و نظر میکنند بسوی جهنم و منزلهای ایشان را در جهنم بایشان مینمایند که این منازلیست که اگر معصیت
الهی میکردید داخل این منزل میشدید پس چندان ایشان را فرح و شادی رو دهد که اگر مرگ در بهشت میبود همه از شادی میمردند
برای اینکه از چنین عذابی نجات یافته‌اند پس منادی ندا کند اهل جهنم را که جانب بالا نظر کنید چون نظر کنند منازل
ایشان را در بهشت و نعمتهای که در آنجا مقرر شده بایشان بنمایند و بگویند که این منازلیست که اگر اطاعت الهی میکردید این
منازل را متصرف میشدید پس ایشان را حالی رو دهد که اگر مرگ میبود میمردند پس منازل اهل جهنم را در بهشت بنیکوکاران
دهند و منازل اهل بهشت را در جهنم ببدکاران دهند و در تفسیر این آیه که حق تعالی در شأن اهل بهشت فرموده که ایشانند
وارثان که میراث میبرند بهشت را از دوزخیان و در بهشت مخلد و پایدار خواهند بود و باید دانست که در بهشت [illegible]
و منازل و قصرها و غرفه‌های او مثل اینجا در این عالم مخلوق بوده و اینکه در حدیث وارد شده که زمین بهشت زمین ساده است
کرادی خود باید عمارت کند و در حدیث دیگر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که چون مرا بمعراج بردند داخل بهشت

شدم در آنجا ملکی چند دیدم که بنا عمارت میکردند یک خشت از طلا و یک خشت از نقره و گاه دست باز میکشیدند گفتم با ایشان که چرا
گاهی مشغول میباشید و گاه دست باز میکشید گفتند که دست باز میکشیم تا مصالح برسد پرسیدم که مصالح شما چیست
گفتند که گفتن بنده مؤمن در دنیا این کلمات را که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر هرگاه این کلمات را میگوید ما از برای او بنا
میکنیم و چون ترک میکند ما ترک میکنیم مراد از این خشت خشت طلا و نقره آنست که چون مؤمنان مکلف اند بدو چیز یکی اعتقادات
حقه و دیگری اعمال صالحه خداوند عالم در برابر هر یک از اعتقادات و اعمال بهشتی آفریده و بهشت اعتقادات را که بهتر است
از نعمتها و حور و قصور و انهار و اشجار بهکلی تمام و کامل است و بهشت اعمال را روز بروز بعملهای شایسته که از بنده کامل صادر شود ملائکه
تعمیر مینمایند و جمعی از علماء حشویه و صوفیه که هر یک از بهشت و دوزخ را تاویل میشمارند و عذاب و لطف و رحمت الهی را بر انحو مجازی
و بد حالی او تعبیر مینمایند و بهشت را حور و قصور او را بلذت های عارفانه میکنند که در راه سلوک باطل بدستیاری شیطان ادراک
نماید تعبیر مینمایند قول ایشان کفر است و اعتقاد به آن نادرست که بسیار از ثمره کفر و اعتقاد و زندقه و الحاد از آن شجره ملعونه ظاهر میگردد پس
باید بنده بیقین نظر نماید که هر گاه وسعت رحمت الهی و لطف نامتناهی او بر تو چنین است که هر کس [illegible] بهشت [illegible] برابر کل دنیا
دهد و در برابر [illegible] روزه پنجاه هزار ساله [illegible] لذتهای [illegible] دنیوی کرده [illegible] صد هزار [illegible]
و هرگز خود را به شهوات دنیوی از چنین رحمتی محروم گرداند آدمی [illegible] تفکر نماید [illegible] عمل صالح [illegible]
[illegible] شده [illegible] رحمت الهی [illegible] باشد که قابل رحمت نباشد و اگر [illegible] شفاعت امید دارد [illegible] قابل شفاعت
هست [illegible] کدام [illegible] صفات [illegible] عمل صالح [illegible] ندارد و در روز آخر که مرگ او را
در یابد پشیمانی چاره ندارد [illegible] در حال خود [illegible] آفتاب [illegible] حرارت آتش [illegible]
و صبر ندارد [illegible] حرارت آفتاب قیامت و گرمی آتش جهنم
و [illegible] پس عاقل کسی است که در دنیا تفکر نماید در فنای دنیا و بقای آخرت [illegible]
نکرد [illegible] عالم آخرت زاد و توشه مهیا نماید [illegible]
از دنیا [illegible] آخرت [illegible] دنیا جمع کرده [illegible] خواهد شد [illegible]
[illegible] خواهد شد [illegible] خواهد بود و در این اندیشه ها فکر خود
میکند [illegible] شیطان [illegible] آخرت و در تحصیل رضای جناب احدیت و در کسب نجات [illegible]
و الهامهای الهی خود را بر جا ماند امید که خداوند عالم دوستان خود را از خواب غفلت و حیرت آگاه سازد و همه را بر سلوک راه نجات
و سعادت [illegible] دوستان اهل بیت رسالت [illegible] شفاعت [illegible] ممتاز گرداند و ما بیچاره کان را بلطف و مرحمت

خود چاره

خود چاره سازد و ما را شایسته کامل تفضل خود و بهشت جاودانی رساند بمحمد و آله المعصومین و عترته الطاهرین آمین یا رب العالمین

باب پنجم در بیان فواید اعمال فروعیه و ثمره سعادت هر یک از اخلاق پسندیده و اعمال شایسته و ذم شقاوت اخلاق ذمیمه و افعال
ناپسندیده بر سبیل ایجاز و اختصار و فراید فواید این باب که خاتمه کتاب است رساله جداگانه چند میخواهد مختوم کرد بعون الملک
الاحد

عقیده در بیان فواید اعمال بدنیه و افعال فروعیه از نماز و روزه و زکوة و حج بدانکه چون خداوند عالم بنی آدم را از دو جوهر آفرید یکی جوهر
روح و بدن پس هر یک از این دو را مکلف گردانید و هر کس را از عمل جوهر آن مکلف گردانید و باعتقادات حقه و معارف یقینیه جوهر روح مکلف
گردانید و باعمال فروعیه شرعیه جوهر بدن را چنانکه ابدان بی ارواح ثباتی ندارند اعمال نیز بی اعتقادات نفعی و بقائی ندارند پس اعتقادات و اعمال
چون جسم و جان اند برای ارباب ایمان و هر یک از این دو بنده را فرمان بردار و عبادت پذیر گردانیده اند پاره از اعتقادات در ابواب
سابقه برای آگاهی مؤمنان مرقوم گردید شطری از اسرار و فواید اعمال در این مقام برای هدایت خاص و عام از بیروان حضرت سید الانام
و شیعیان ائمه کرام علیهم السلام نگارش تحریر خواهد یافت بعون الله و توفیقه پس بدانکه بهترین اعمال بعد از دریافت اعتقادات نماز است
و فضیلت آن بر سایر افعال بیشمار است چنانکه در حدیث صحیح از حضرت سید المرسلین منقولست که افضل بهترین اعمال بعد از اعتقاد بخدا
معرفت نماز است و در حدیث دیگر وارد شده که هیچ چیز بعد از معرفت عقاید حقه مثل نماز [illegible] رحمت خدا نمیکند و بطریق دیگر وارد
شده که نماز باعث تقرب بنده است [illegible] حضرت امیر المؤمنین منقولست که نماز باعث تقرب هر پرهیزکاری است و در حدیث
دیگر از آنحضرت منقولست که نماز باعث عروج اعمال بنده است بدرگاه احدیت و در حدیث دیگر وارد شده که نماز مرغی است که صاحب خود را
بلند میکند و در نزد خداوند عالم و بسند معتبر مرویست از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا که نزدیکترین حالات بنده بر حضرت خداوند عالم
در سجده است [illegible] چنانکه خداوند عالم فرموده و اسجد و اقترب یعنی سجده کن و نزدیک شو [illegible] حضرت رسالت
منقولست که مثل نماز مثل ستون است در خیمه [illegible] ستون خیمه بر پا باشد نفعی از آن خیمه توان برد و چون ستون نماز برپا
شود خیمه ایمان نیز بر پا خواهد شد و نفعی از آن بعنوان بهره ور [illegible] از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر گاه مؤمن بر خیزد بنماز
[illegible] رحمت الهی از اطراف آسمانها [illegible] ملکی ندا میکند که ای بنده اگر بدانستی که چه نفع است برتو در این نماز هرگز سر از نماز فارغ نمیشدی
در حدیث دیگر وارد شده که هرگاه بنده بنماز بر خیزد خداوند عالم بنظر رحمت بسوی او نظر کند تا هنگام فارغ شدن و ملائکه در حوالی
وی صف کشیده [illegible] کردانی [illegible] تفکر [illegible]
از نماز [illegible] التفات [illegible] از حضرت صادق علیه السلام منقولست که [illegible]
حج [illegible] از نماز [illegible] از آنحضرت منقولست [illegible]
و [illegible] از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله [illegible]

که در در خانهٔ شما باشد و هر روزی پنج مرتبه در آن نهر غسل کنند و بدن خود را بشویند پس چگونه با غسل پنج مرتبه چرک در بدن نمی‌ماند
با پنج مرتبه نماز چرک گناهان نمی‌ماند و از آنحضرت منقولست که ستون دین نماز است و اول چیزی که در روز قیامت از اعمال بنی آدم
در آن نظر میکنند نماز است پس اگر نماز او صحیح است نظر میکنند در باقی اعمال او و اگر نمازش صحیح نباشد در بقیهٔ اعمال او نظر نمیکنند و از طرق
عامه و خاصه از آنحضرت مرویست که نماز چیزیست که حق سبحانه و تعالی از جهت بندگان خود مقرر ساخته هر که خواهد بسیار کند و هر که خواهد کم کند
نقصان بخود رسانیده و از حضرت صادق ع مرویست که حضرت سید المرسلین ص فرمودند که نیست نمازی که وقت آن داخل شود مگر
ملکی مقرریست که می‌آید در برابر مردمان و فریاد میکند که ای گروه مردمان برخیزید و متوجه آتشها شوید که بر پشت خود از سبب معاصی افروخته‌اید
آن آتشها را بنور نماز فرو نشانید و در احادیث متواتره وارد است که نماز حسنه‌ایست که سیئات را برطرف میکند چنانکه حق تعالی فرموده ان الحسنات
یذهبن السیئات یعنی حسنات برطرف میکنند سیئات را و این معنی معلومست که نماز مطلقا محو گناهان میکند و بسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمان برداری الهی بهترین خدمتی است که بندگان آقایان خود را کنند و بهترین وجوه خدمتی
از خدمتها مراجعی نماز است و از جهت این است که فرشتگان حضرت زکریا را بشارت دادند بفرزند در وقتی که در محل عبادت ایستاده
نماز میکرد و نماز سبب استجابت دعای او شد و فرموده که از نماز برای بنده حاصل میشود که بحجاب الهی از هیچ عبادتی آن قرب
حاصل نمیشود لهذا مقربان درگاه الهی و اوصیای حضرت رسالت پناهی در شب هزار رکعت نماز میکردند و از حضرت سید المرسلین
منقولست که نماز بمنزلهٔ ترازوست پس کسی که تمام بسنجد تمام میستاند یعنی نماز میزان اعمالست پس هر کرا اعمال او صحیح است
نمازش طولانی تر است و هر که نمازش کوتاه تر است اعمالش ناقص تر است یا آنکه نماز ترازوست یعنی در یک کفه نماز است و در کفهٔ
دیگر ثواب الهی و بندهای ترازوی نماز رکوع و سجود و قرائت است پس ترازوی نماز که بندهایش مساوی باشد درست است
و درست بگوید و اگر رکوع و سجود و قرائتش کم باشد و درازتر باشد در آن خلل میرود و بسند صحیح منقول است از فضیل بن یسار که حضرت
صادق علیه السلام فرمودند که حضرت سید المرسلین ص داخل مسجد شدند و در آنجا جماعتی از اصحاب بودند آنحضرت فرمودند که میدانید
خداوند عالم چه فرموده است صحابه گفتند خدا و رسول او داناترند آنحضرت فرمودند که پروردگار شما میفرماید که نماز پنجگانه واجب است هر که
در اوقات خود بجا آورد و محافظت نماید بر ایشان با شرایط بجا آورد چون بنده و بعد از مرگ در روز قیامت ملاقات من کند او را عمل
خود کند نزد من عهدیست که او را داخل بهشت کنم البته چون من این وعده کرده‌ام وفا بوعده بر من واجب است و خلاف او
بر من محالست و کسی که نماز را در اوقات بجا نیاورد پس کار آن بنده با منست اگر خواهم او را بعذاب خود عذاب میکنم و اگر خواهم بفضل
خود او را می‌آمرزم و بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که محبوبترین اعمال بدین نماز است و نماز آخر وصیتهای پیغمبران
است و چه نیکوست که مرد غسل کند یا وضو بسازد و نیکو بسازد و اگر

مجدد سازد

مجدد سازد و کامل سازد وضو را پس بمسجد رود که هیچکس از انسان او را نبیند که مبادا خاطرش متوجه ایشان شود و از حضور
قلب بیفتد یا آنکه ریائی در خاطرش خطور کند و خداوند عالم او را بیند که گاهی در رکوع و گاهی در سجود و الطاف خفیه را شامل حال او کند
بدرستیکه چون بنده بسجده میرود یا بنماز مشغول میشود و او را طول میدهد شیطان فریاد میکند که وای بر من که این دشمنان من اطاعت
الهی کردند و من معصیت او کردم و ایشان سجده کردند و من اباکردم و بسند معتبر از آنحضرت مرویست که چون حضرت آدم از بهشت بزمین آمد
خالی سیاه بهم رسید و در سر تا قدم آنحضرت فرا گرفت پس آنحضرت بسیار حزین و گریان شد از جهت آن سیاهی پس
جبرئیل ع آمد و گفت چرا گریه میکنی حضرت فرمود که بسبب این سیاهی که در بدن من ظاهر شده است جبرئیل گفت ای آدم برخیز و نماز
گذار که این وقت نماز اول است پس آدم برخاست و نماز گذارد و آن خال آمد تا گردن او پس در وقت نماز دوم آمد جبرئیل و گفت ای آدم برخیز
و نماز کن که این وقت نماز دوم است پس برخاست و نماز کرد پس آن سیاهی بزیر آمد تا بناف او پس در وقت نماز سوم آمد و گفت
ای آدم برخیز و نماز گذار که این وقت نماز سوم است پس حضرت آدم برخاست و نماز گذارد و آن خال آمد تا زانوهای او پس جبرئیل در وقت
نماز چهارم آمد و گفت ای آدم برخیز و نماز گذار که این وقت نماز چهارم است پس برخاست و نماز گذارد و آن خال آمد تا بقدمهای او
پس در وقت نماز پنجم آمد و گفت ای آدم برخیز و نماز کن که این وقت نماز پنجم است پس برخاست و نماز گذارد و خال زایل شد پس
حضرت آدم حمد و ثنای الهی بجا آورد و شکر زوال این خال کرد پس جبرئیل گفت ای آدم مثل فرزندان تو در این نمازها مثل تست
در این خال هر که نماز گذارد از فرزندان تو در هر شبانه روزی این پنج نماز را بجا آورد از گناهان بیرون می‌آید چنانکه تو از این خال پاک
شدی و در فضایل نماز همین بس است که حضرت سید المرسلین ص فرمود که قرة العین و روشنائی چشم من در نماز است و چگونه
آنحضرت که حبیب الهی بود مشغول کارسازی خلایق بود برای عبادت گفتی ای بلال بیاسا ما را که بگو نماز را که ما را راحت
باشیم و خداوند عالم هیچ عبادتی را بقدر نماز تعظیم نفرموده است که نماز را فرموده و در احادیث اهل بیت رسالت وارد شده که میان کفر با
مسلمان و میانهٔ کفر او نیست مگر آنکه ترک کند نماز واجب را بتهاون و سستی کند در نماز یا نماز را سبک شمارد و در حدیث صحیح وارد است
که تارک نماز کافر است و در فقه رضوی از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا منقولست که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمودند که از من
نیست از امت من کسی که سبک شمارد نماز را و نماز خود را ضایع کند بخدا قسم که بر من وارد نخواهد شد بر حوض کوثر و وارد
نخواهد شد کسی که ترک نماز کند و بسند معتبر از مسعدة بن صدقه مرویست که از حضرت صادق ع پرسیدند که
چرا زناکار را کافر نمی‌نامی و تارک نماز را کافر میدانی حضرت فرمودند که زناکار زنا میکند بالواسطه مثلا
میکند امثال این اعمال را از جهت غلبهٔ شهوت و کسی که ترک نماز میکند از روی استخفاف است زیرا که شخصی که زنا
میکند شهوت عظیم او را بر آن میدارد و آن عمل قبیح را بجا می‌آورد و کسی که ترک نماز میکند شهوتی او را بر آن نمیدارد

بلکه محض استخفاف نماز را ترک نماید و هرگاه استخفاف واقع شود کفر واقع میشود و اتفاق علمای امامیه است که کسی که ترک نماز کند از روی
استخفاف و ترک نماز را حلال داند کافر است و کسی که ترکش حلال نداند و بی پروائی کند در ترک نماز فاسق است و بسند صحیح
حضرت موسی الکاظم علیه السلام منقولست که فرمودند که چون پدرم را نزدیک شد هنگام وفات از دار دنیا بمن گفت ای فرزند شفاعت
ما نمیرسد بکسی که نماز را سبک داند یا سبک کند و یکی از شرایط قبول نماز آنست که نماز را سبک بجا نیاورند چنانچه در حدیث
صحیح از حضرت صادق ع منقولست که والله بسیار است که بنده پنجاه سال نماز میکند و حق سبحانه و تعالی یک نماز او را قبول نمی
کند پس چه چیز ازین بدتر است والله اگر شما از جمله همسایگان خود بکنید قبول نخواهید کرد باعث سبک کردن آن نماز بدرستی
که حق سبحانه و تعالی خوب است و قبول نمیکند مگر خوب را و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که چون کسی نماز بر جمیع و نماز را سبک
میکند خداوند عالم میفرماید بسوی ملائکه که نظر کنید باین بنده من که گویا استغفار بسوی من است که غیر از من کار او را بعمل میآورد تحقیق
نمیداند که برآوردن حاجات او بدست منست و از حضرت سید المرسلین ص منقولست که همیشه شیطان خائف است از مؤمن مادام که
محافظت نماز را کند و آداب و شرایط و اوقات و فضیلت آنرا بجا می آورد و چون ضایع میکند نماز را جرأت بهم میرساند و مسلط میشود و او را
بگناهان عظیم می اندازد و ایضا از آنحضرت منقولست که هر چیزی را روئی هست و روی دین شما نماز است پس باید که روی دین خود را
قبیح نکنید به تضییع نماز و هر چیزی را بینی است و بینی نماز شما تکبیر است پس اگر تخفیف میدهید بعضی از تکبیرات نماز را بینی خود را
بریده خواهید بود و کسی که بنظر خوار بوده باشد شخصی که بینی او را بریده باشند و بدین قیاس هر فعلی از افعال نماز را که خوب بجا نیاورد نظیر
آنست که عضوی از اعضای نماز را مقطوع ساخته باشد و بسبب آن دین شما ناقص میشود و از حضرت باقر العلوم علیه السلام منقولست که
روزی حضرت سید المرسلین نشسته بودند در مسجد که شخصی داخل شد و مشغول نماز شد و رکوع و سجود را تمام بجا نیاورد آنحضرت
فرمودند که منقار میزند مانند منقار زدن کلاغ برزمین والله که اگر این شخص بمیرد و نمازش چنین باشد هر آینه بر غیر دین من مرده
باشد و در حدیث دیگر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که هر که نماز خود را ضایع گرداند حق سبحانه و تعالی محشر گرداند او را با قارون
و هامان و بر حق سبحانه و تعالی لازم است که او را داخل جهنم گرداند با منافقان و در حدیث صحیح از آنحضرت مرویست که بدترین دزدان
دزد نماز است که تخفیف دهد نماز خود را و در حدیث معتبر از هارون بن خارجه مرویست که عرض نمودم شخصی از شیعیان را بخدمت
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و بسیار مدح او کردم آنحضرت فرمودند که نماز او چگونه است بدرستی که خوبی هر شخصی بخوبی نماز او ظاهر
میشود و احادیث درین باب بسیار است پس بدانکه چون نماز افضل عبادات است و حق سبحانه و تعالی پروردگار عالمیان
و او را شریکی و نظیری نیست و اعتراف نمودن بآنکه عبادت و اجلال و اطاعت لازم مخصوص خداوند یکتاست و شریک و نظیری ندارد
در نماز چون غلام که بخدمت آقای عظیم الشأن خود می ایستد از روی مذلت و مسکنت و خضوع و اعتراف بکمال آن خود بنگرد و ملاحظه

عظمت

عظمت و بزرگواری آقای خود مینماید پس در مقام بندگی و خدمتگذاری باید که غلام پیش صنعت مخالف آقای خود مرتکب
معصیت نشود و نافرمانی او در اساس در خدمت نماید و شرایط خدمت را نیکو بجا آورد چنانکه خادمان مجالس پادشاهان از ساحات ادب
حرکات ناشایسته که مخالف عرف و عادت باشد از قرب مجلس دور میسازند و حقوق نفس را بر اضعاف مضاعف نیاورده و از کرانی
میکشند پس هم چنین بنده که همیشه در مقام بندگی باشد و خواهد که از حضور در آن درگاه مقرب الطاف نامتناهی گردد در اوقات نماز
باید آنچه لوازم ایستادن بخدمت و شرایط صحت نماز است و مقتضای آداب است بجا آورد تا خود را در معرض الطاف و احسان خداوند
عالم در آورد و در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که دو رکعت نماز کند و بداند که چه میگوید یعنی از اول نماز تا آخر
دلش با حق سبحانه و تعالی باشد چون فارغ شود هر گناهی کرده باشد همه محو شود پس بنده را لازم است که اول بجمیع شرایط خدمت و بندگی
از آداب و شرایط تحصیل نماید و بادا کیفیت در احکام خدمتگذاری از روی قصور و نقصانی ظاهر نگردد تا مستحق عطوفت و خلعت
پادشاهی نگردد و از جهت است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده که طلب علم بر هر مسلمان واجب عینی است و مراد از این
علم که بر همه واجب است بعد از معرفت خداوند عالم علم مسائل و آداب و شرایط عبادت است و ازین که نماز بیش از همه عبادات است
و ازین جهت است که فقهای امامیه و علمای اثنی عشریه قائل شده اند بآنکه اگر کسی مسائل نماز را نداند و شکوک و سهو افعال نماز را نداند
هرچند نماز را بطریق مشهور بجا آورد و در نماز خود شکی نکند نمازش باطل و از درجه اعتبار ساقط است پس اول بر بنده باید که مثل شخص
در این عبادت هم خود را بحضور خدمت نظیف خود نماید و نجاسات ظاهری و باطنی از خود دور گرداند و دست و رو را بآب پاکیزه بشوید و دل را
بزلال توبه صافی نماید پس دل متوجه درگاه خداوند خود کرده و دل خود را حاضر گرداند برای مناجات پروردگار خود و در حدیث
صحیح از حضرت باقر العلوم علیه السلام منقولست که خطاب بفضیل کرده فرمودند که ای فضیل نیست از نماز تو مگر آنچه دلت متوجه حق سبحانه و تعالی
باشد پس اگر در تمام نماز دل مشغول بغیر خداوند عالم باشد یا غافل شود در وقت گذاردن آن نماز را بپیچند و بر روی صاحبش بزنند
و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که از نماز آن مقدار مقبولست که دل با حق سبحانه و تعالی باشد تمام میکند بعضی از
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند که دو رکعت نماز سبک با حضور قلب بهتر است از عبادت یک شب
تمام که با حضور قلب نباشد و در حدیث دیگر منقولست که هرگاه بنده نماز کند و دلش متوجه نماز باشد و چیزی در خاطر خود نگذراند و
سهو نکند بقدری آنچه بنده متوجه است حق سبحانه و تعالی او را دوست میدارد و هر بنده که غایب است پس بسا باشد که نصف نماز را یا ثلث یا ربع
یا خمس آنرا و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که حق سبحانه و تعالی هر بنده را که عطا کند با ورع و پرهیزکاری
با ترک محبت دنیا البته بهشت را با او عطا میکند پس حضرت فرمودند که من دوست میدارم که هر یک از شما که متوجه نماز شود دل خود را
متوجه خدا سازد و دل را از مشغول امور دنیوی فارغ گرداند که هر مؤمنی که دل خود را در نماز متوجه خداوند عالم سازد حق سبحانه و تعالی

نظر شفقت و مرحمت بکتاب او میکنند و دوستی خود را در دل او در می آورد و با وجود دوستی خود الهامهای [illegible] بدل او میکنند که او را دوست دارند

و چون از احادیث اهل بیت رسالت سلام الله علیهم ظاهر میشود که روح عبادت حضور دلست پس شکی نیست که عبادت
با حضور دل مقبول است و سبب قرب بنده بدرگاه احدیت میشود پس اگر نماز با حضور قلب باشد البته نماز سبب آن میشود که شیطان
از بنده دور شود و از آن بنده معاصی و مخالفت امر الهی واقع نشود و از جمله آنست که خداوند عالم فرموده که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء
والمنکر یعنی بدرستی که نماز باز میدارد و منع میکند بنده را از جمیع قبایح و در مذمت جمعی که نماز را بی حضور دل بجا آرند فرموده که فویل
للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون یعنی وای بر نماز گذارندگانی که دل ایشان متوجه جناب اقدس الهی نباشد و غافل
باشند و ندانند که با که مناجات میکنند و چه میگویند پس بدا احوال جمعی که نماز کنند و ندانند که چگونه عبادت میکنند و بدا احوال جمعی که تقلید
صفت نماز نمایند و از حقایق و اسرار واجبات و مستحبات اطلاع نداشته باشند و برای تنبیه غافلان و آگاهی جاهلان کافیست
حدیث حماد که از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده و مفصل حدیث این است که حماد گوید روزی حضرت مبین الحقایق
جعفر بن محمد صادق علیه السلام فرمودند که ای حماد آیا نیکو نماز میتوانی کرد و دانایی باعمال نماز گفتم ای سید من در حفظ دارم
کتاب حریز بن عبدالله سجستانی را که مخصوص نماز تصنیف کرده است و از مشایخ بسیار روایت کرده است آنحضرت فرمودند که باکی نیست
در نماز کردن هر چند آن کتاب را حفظ داشته باشی برخیز و نماز کن که در آن کتاب نیست حماد گوید برخاستم در برابر آنحضرت
و رو بقبله کردم و تکبیر احرام گفتم و رکوع و سجود کردم حضرت فرمودند که ای حماد نماز کردن را نیکو نمیدانی چه قبیح است مردی را که عمر او شصت
سال یا هفتاد سال شود و یک نماز با حدود و شرایط تمام نکرده باشد حماد گوید بسیار خوار شدم بسبب این سخن پس عرض کردم آنحضرت چون
جمیع در خدمت حضرت بوده [illegible] فدای تو شوم تعلیم نماز من کن پس آنحضرت رو بقبله ایستادند و قد مبارک را راست
کردند و انگشتهای دست مبارک را بهم چسبانیدند و دستها را بر رانها گذاشتند [illegible] و انگشتها را [illegible]
چنانکه اکثر سنیان میکنند و انگشتان [illegible] بهم چسبانیده بودند [illegible] انگشتها را بهم [illegible]
را گشاده بودند [illegible] پاها را [illegible] و انگشتان پاها را رو بقبله [illegible] کرده بودند
والبسته اند از روی خضوع و تضرع با نگاه نظر را بمحل سجده کردند و آثار خوف و خشیت بر آنحضرت ظاهر شد پس الله اکبر گفتند
پس حمد را بترتیل خواندند یعنی بتأنی و تفکر و تأمل و ادای حروف از مخارج مقرره نمودند و بآواز حزین تلاوت کردند و قل هو الله احد
خواندند پس بقدر یک نفس کشیدن صبر فرمودند و بعد از آن الله اکبر گفتند در حالتی که ایستاده بودند
و در رکوع [illegible] چنانکه متعارف اکثر عوام است پس برکوع رفتند و دستهای خود را بر زانوها گذاشتند و انگشتان دستهای
آنحضرت گشوده بود و زانوها را [illegible] پشت مبارک [illegible] راست شد [illegible] آب [illegible]

مرکز [illegible]

حرکت فکر و گردن را کشیده بودند و نظر بر [illegible] داشتند پس سه مرتبه با تأنی گفتند که سبحان ربی العظیم و بحمده یعنی منزه میدانم پروردگار
خود را که از آن عظیم تر نیست که وصف او توان کرد از آنچه لایق ذات و صفات و افعال او نیست و مشغولم بحمد او برای نعمتها که
تسبیح خود را کرد [illegible] پس آنحضرت راست ایستادند و چون درست ایستادند گفتند سمع الله لمن حمده یعنی خداوند عالم اجابت
فرموده دعای هر کسی را که او را حمد کرد پس تکبیر گفتند در حالتی که ایستاده بودند و دستها را برابر رو بلند کرده الله اکبر گفتند
و بسجده رفتند و دستها را پیش از زانو بر زمین گذاشتند و چون پیشانی مبارک بر زمین گذاشتند سه مرتبه گفتند سبحان ربی الاعلی
و بحمده یعنی منزه میدانم پروردگار خود را که از آن بالاتر نیست که عقولها و افهام بکنه ذات مقدس او توان رسید [illegible] بشکر او مشغولم
برای نعمت توفیق گفتن تسبیح خود داده و هیچ جزوی از بدن را بر جزو دیگر نگذاشته بودند سجده بر هشت استخوان کردند پیشانی
و دستها و کاسه زانوها و سر انگشتان ابهامین پاها و بینی بر زمین گذاشتند پس سر از سجده برداشتند پس چون درست نشستند
الله اکبر گفتند و بر جانب چپ نشستند و پشت پای راست را بر شکم پای چپ گذاشتند و گفتند استغفر الله ربی و اتوب الیه
که در حالت نشسته بودند پس بسجده دوم رفتند و الله اکبر گفتند و در سجده دوم [illegible] چنانچه در سجده اول گفته بودند
در سجده دوم گفتند و باقی [illegible] هیچ جزوی از بدن [illegible] جزوی دیگر در رکوع و سجود چنانکه متعارف اکثر عوام است در رکوع پهلوها و بازوها
و مرفق [illegible] بلند نکرده بودند [illegible] بالهای [illegible] اعضا [illegible] دستهای خود را بر زمین
گذاشتند پس دو رکعت نماز برین عنوان کردند پس فرمودند که ای حماد این چنین نماز بگذار و بروی خود التفات مکن و بازی مکن
بدستهای خود [illegible] و بانگشتان خود بازی مکن [illegible]
[illegible]
[illegible]
خود را [illegible]
و تأمل باید کرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
چون [illegible]
[illegible]
و مستحبات [illegible]

و جهد باید کرد و چنین دل خود را بدین صفت تا بسبب ... و دوری از اخلاق ناپسندیده و دوستی از هر چه غیر خداوند عالم است پاک

کرده باکی ظاهر و باطن متوجه عبادت شود پس آنچه از ظاهر زشت است چون عورت از چشم خلق بپوشاند و آنچه از باطن زشت است

از نظر خداوند عالم دور گرداند پس در مکان عبادت چون مساجد ایستاده پا بر بساط خدمت خداوند عالم گذارد و روی ظاهر از همه

جهتها گردانیده و یک جهت گشته متوجه خانه خدا شود و روی دل از هر چه سوای جناب احدیت است بگرداند و بر پا ایستاده نزد

خداوند عالم اظهار بندگی نماید و دل را مستقیم گرداند و از همه حرکات فرو گذارد و با ذلت ... گردد و در مقام حساب نزد

رب الارباب ایستاده ... تکبیر بگوید هر چه سوای ذات احدیت است در جنب عظمت و کبریائی او صغیر و حقیر ...

و در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام مرویست که در وقت تکبیر گفتن بنده خداوند عالم نظاره میکند بر دل او اگر در دلش چیزی باشد

از ملاحظه عظمت و جلال و کبریائی احدیت خطاب میکند که ای دروغگو با ما بازی میکنی سوگند بجاه و جلال خود که محروم گردانم

... حلاوت ذکر خود ... در مقام قرب ... و چون بنده تکبیر گوید ... در مقام بندگی و اظهار عظمت

پروردگار عالم ... و هیبت کبریائی ... شیطان ... و راه زبان بندگان

بجز از پناه بردن بر حضرت خداوند عالم استعاذه نموده شروع کند ... حلاوت خطاب ... در کلام ... شکر نعمتهای

الهی نماید ... از برای توفیق ... رکوع و سجود و تواضع ... اظهار نماید و روی

پاک بر روی خاک گذارد و ... سجده ... که اصل ... از خاک بوده ... عظمت و بزرگواری

خداوند عالم بمقام شهود رسیده گویا مشاهده عظمت او ... بمقام تسلیم ... و دل سلیم ... مستقیم

خود را در حضور دوستان خدا ... سلام ... بر ایشان ... سالم ماند ... بازای

ادراک این معانی نباشد ... اسرار افعال نباشد رجوع نماید بترجمه معانی اذکار نماز که بر سبیل تفصیل ذکر خواهد شد

بدانکه اول افعال نماز بعد از طهارت اذان گفتن است ... اذان ... امام ... و مشتمل ... است ... اول اذان الله

اکبر است ... لا اله الا الله و ترجمه معانی الفاظ اذان چنان است که حضرت موسی الکاظم علیه السلام روایت کرده از آبای کرام خود

علیهم السلام که حضرت ... بوده که مؤذن بر مناره بالا رفته گفت الله اکبر حضرت ...

... مؤذن فارغ شد ... بود ... که مؤذن چه میگوید

... که خدا و رسول ... حضرت ... میگوید ... الله اکبر

... معانی بسیار است ... چون مؤذن الله اکبر میگوید ... حضرت قدم و ازلیت ... علم و

قدرت و حکمت و کرم و جود ... و سایر صفات جلال و جمال ... الله اکبر یعنی خداوند عالم بزرگتر است

از وصف

از وصف واصفان و الله اکبر دوم اشارتست بآنکه خداوند عالم بزرگتر است بحسب ... از هر چیز و الله اکبر سیم معنیش آنست

که خداوند عالم بزرگتر است بحسب ... از هر چیز قدرت و توانائی بر جمیع خلایق ... بقدرت ... اشیا ... است

و الله اکبر چهارم اشارتست بآنکه خداوند عالم بزرگتر است بحسب علم و کرم ... گناهان حلم ورزد و عفو کند و چون

مؤذن گوید اشهد ان لا اله الا الله ترجمه اش آنست که گواهی میدهم که هیچ معبودی غیر از خداوند عالم باطل است ...

غیر از جناب احدیت ... و در مرتبه دوم که میگوید اشهد ان لا اله الا الله معنیش آنست که گواهی میدهم که جاری ... غیر از خدا

... و معبودی ... قبض کننده و بسط کننده و بخشنده و منع کننده و رفع کننده ...

کننده و شفا دهنده و تقدیم دهنده ... خداوند عالم است و چون مؤذن میگوید اشهد ان محمدا رسول الله ...

معنیش آنست که خدا را گواه میگیرم که گواهی میدهم ... محمد ... برگزیده اوست ... و در مرتبه

دوم میگوید اشهد ان محمدا رسول الله اشارتست ... که گواهی میدهم ... هیچ ... خدا را ... و

محمد را ... بشارت ... و چون مؤذن گوید حی علی الصلوة معنیش

آنست که ... بهترین اعمال خود که نماز است ... خداوند ... بسبب ...

خود ... و در مرتبه دوم که میگوید حی علی الصلوة ترجمه اش آنست که ... حاجات ... کردن حاجات

... و چون مؤذن گوید حی علی الفلاح معنیش آنست که ... رستگاری ...

... و در مرتبه دوم میگوید حی علی الفلاح ترجمه اش آنست که ...

و چون مؤذن گوید حی علی خیر العمل معنیش آنست که ... بهترین عملها که نماز است و در مرتبه دوم که میگوید حی علی خیر العمل ترجمه اش

آنست که ... بهترین عملها ... اهل بیت ... حضرت ... محمد ... اولاد

... و چون مؤذن گوید الله اکبر معنیش آنست که خداوند عالم ... بزرگتر

... خلایق ... و در مرتبه دوم که میگوید الله اکبر ...

آنست که خداوند عالم ... بزرگتر است ...

و چون مؤذن لا اله الا الله گوید معنیش آنست که ... غیر از جناب احدیت ... و در مرتبه دوم

گوید لا اله الا الله ترجمه اش آنست که ... مستحق عبادت غیر از ذات احدیت خداوند ...

... نماز ... قد قامت الصلوة معنیش آنست که ... خداوند عالم

و در مرتبه دوم که میگوید قد قامت الصلوة یعنی ... خداوند عالم

و چون نماز هم که از اذان و اقامت فارغ شود شروع کند در تکبیرات سبعه افتتاحیه پس تکبیر گوید برای آنکه نماز معراج مؤمن است چنانکه حضرت
سید المرسلین در شب معراج از هفت آسمان گذشتند و قطع هفت حجاب نمودند و در قطع هر حجاب تکبیری فرمودند پس مؤمن نیز در نماز
چون خواهد ملاحظه عظمت الهی کند البته واهمه در خیال او چیزی خواهد در آورد و آنچه در خاطر او در آید البته خدای ساخته وهم است و خداوند عالم
از آن بزرگتر است که در واهمه و خیال در آید پس باید که مؤمن بسبب گفتن تکبیرات سواد لشکر شیطان و وهمهای خیال از خود دفع نماید و حجب
معنویه از پیش خود بر دارد تا بانعام حضرت فائز گردد پس تکبیر اول که او گوید تکبیر میگوید معنیش این است که خداوند عالم از آن بزرگتر است
که محسوس بحواس ظاهری او را توان دریافت و تکبیر دوم که میگوید ترجمه‌اش این است که خداوند عالم از آن بزرگتر است که عقول خلایق بدرک
مقدس او توانند رسید و بعد از سه تکبیر میگوید این دعا بخواند اللهم انت الملک الحق المبین لا اله الا انت سبحانک و بحمدک عملت
سوءا و ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت معنیش این است که خداوندا توئی پادشاه که پادشاهی مخصوص تست و هیچ
غیر تست همه زایل و عاجز و حقیر اند و توئی حق ثابت بیزوال که جمیع موجودات را از کتم عدم تو ظاهر ساختی و لباس خلعت وجود بر ایشان
پوشانیدی نیست خداوندی بجز تو و خداوندی مخصوص ذات مقدس تست منزهی و مبرائی از آنچه لایق ذات مقدس تو نیست
و حمد میکنم ترا بر اینکه تسبیح کنم ترا از الطاف و نعمای تست هرچند بسیار بدکردم و ظلم بر نفس خود کرده‌ام پس بیامرز گناهان مرا بدرستی که نمیتواند آمرزید
کسی گناهان را بغیر از تو پس این دعا گوید الله اکبر معنیش که خداوند عالم از آن بزرگتر است که ارباب خوب و بد (?) او را بشناسند
و صفات و افعال او توانند رسید و الله اکبر پنجم گوید ترجمه‌اش این است که خداوند عالم از آن بزرگتر است که ارواح انبیاء و اولیاء ادراک
او توانند نمود پس این دعا بخواند لبیک و سعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت
عبدک و ابن عبدیک ذلیل بین یدیک منک و بک ولک والیک لا ملجأ و لا منجا و لا مفر منک الا الیک تبارکت
و تعالیت سبحانک و حنانیک سبحانک رب البیت الحرام ترجمه‌اش این است که خداوندا امر ترا بخدمت خود طلبیده لبیک
در خدمت ایستاده‌ام و بهر چه فرموده فرمان بردارم و از تو بجز چیزی که باید میطلبم همه خیرات بدست تست و شر ملایم نیست بدرگاه تو
و از تو نیست و هدایت یافته کسی است که تو او را هدایت کرده‌ای بنده تو بعد از بندگی تو بنده و بنده زاده توام که پدر و مادر من بنده
تواند عظمت و بزرگواری تو در است انبیا حقیر ایستاده‌ام ... از ترس تو بجای او بدر رفتن کارهای از حضور تو
این نماز از جهت رضا و فرمان برداری تست ... از سوی تو و پناهی و نه ملجائی بجز درگاهی از تو نیست مگر بسوی تو
تو ای خداوندی که جود و کرم تو بجهت عالمیان را گرفته با آنکه در بزرگواری و عظمت کسی بپای تو نمیرسد ... پاکی یاد
میکنم و رحمت ... ترا که خداوند خانه کعبه است که بزرگ و با حرمت است باید که نماز گذار در گفتن
تکبیره ... پس تکبیر ششم گوید و معنی این تکبیر این است که خداوند عالم بزرگتر است از آنکه ارواح انبیاء ادراک

تواند نمود

تواند نمود پس تکبیر هفتم گوید ترجمه‌اش این است که خداوند عالم بزرگتر است از آنکه ارواح ملائکه و انبیا و اولیا و مقربان حضرت
سید المرسلین و ائمه معصومین با ادراک حقیقی او رسیدن توانند نمود و بعد از تکبیر هفتم که تکبیرة الاحرام است گوید این دعا بخواند که
وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض علی ملة ابراهیم و دین محمد و منهاج علی حنیفا مسلما و ما انا من
المشرکین ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین
و ترجمه‌اش این است که روی دل خود را متوجه خداوندی کریم و حکیم کردم که از کتم عدم بوجود آورده آسمانها و زمینها را بنا بر طریقه که حضرت
ابراهیم زنده کرد روی دل خود را متوجه جناب اقدس او کرده آنچنانکه خدا را تمود بنا بر طریقه دین حضرت سید المرسلین
و بر منهاج و طریقه امام حضرت امیر المؤمنین در حالتی که روی خود را گردانیده‌ام از همه دینهای باطل بغیر از راه ایشان نیست
و گردن نهاده‌ام فرمان خداوند خود را در همه احکام او خصوصا در نماز و نیستم از جمله مشرکان بشرک جلی که غیر او را پرستم یا بشرک خفی که
عبادت بی اخلاص بدرستی که نماز من و سایر عبادتهای بنده که آن من اگر خیر در عبادت من باشد و مردن من اگر خیر در مردن من باشد
همه را از جهت خداوندی بجا آوردم که او را شریک نیست خداوندی و با این امرها مامور شده‌ام که همه را از برای او بجا آورم و من گردن
نهاده‌ام فرمانهای خداوند را و از جمله مسلمانانم پس از این دعا باید استعاذه گوید باین طریق که اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان
الرجیم یعنی پناه میبرم بخداوندی که می‌شنود گفتهای خلایق را و اجابت میفرماید دعاهای ایشان را و داناست باحوال ایشان از شر
شیطان دور رانده شده از درگاه او یا از طبقات آسمان یا دور مانده از درجات جنان بعد از بسم الله برای خواندن حمد و سوره
بسم الله الرحمن الرحیم گوید معنایش این است که ... بجناب مقدس خداوندی که
مهربان است بر همه خلایق بایجاد ایشان و روزی دادن و تربیت نمودن و رحمتش عمومی ... بعد از اینست خاطر و نعمتهای بی اندازه
بخشش و رحمت کند در خواندن حمد و ترجمه‌اش بر سبیل اختصار این است که الحمد لله رب العالمین یعنی جمیع کامل و ثنا مخصوص ذات
خداوندی است که آفریننده و روزی دهنده عالمیان است با فیض وجود و خیرات وجود الرحمن الرحیم یعنی بخشاینده و مهربان است بر خدا و غیر او
که رحمتهای ظاهره و باطنه که در چشمها بود و نه در گوشها شنیده و نه در خاطر کسی خطور کرده از جانب او است ... بر ایشان
که چون بنده بسم الله الرحمن الرحیم گوید اقرار کرده باینکه رحمتهای ظاهره و باطنه و خیر و برکات عالمیان همه از خداوند عالم است در خواندن
حمد نیز اقرار میکند باینکه حمد خداوند عالم را در حضرت میسزد برای اهل رحمت تمام است ... مستحق ... نبود و مد
رحمتهای خود را از ایشان دریغ نداشت و در آخرت ... هم بود ... بندگی ... مستحق خواهد بود ... رحمتها
بندگان خواهد کرد ... اگر بنده گمان امیدواری بشد مالک یوم الدین یعنی خداوندی که پادشاهی آخرت از دست مالک
و پادشاه او است و چون رحمتها و جمعیت الهی در فقرات سابق معلوم گردید ... از وسعت رحمت ... بنده بالکلیه بر طرف

هر طرف شده و برای الطهارت ... کان از معصیت خداوند عالم حضور را مالک یوم الدین یاد کرده باشد و کان ... [illegible]

... ایاک نعبد و ایاک نستعین یعنی ... بنده که ... [illegible]

... و ایاک نستعین یعنی ... [illegible]

... اهدنا الصراط المستقیم ... [illegible]

صراط الذین انعمت علیهم یعنی ... [illegible]

غیر المغضوب علیهم ... [illegible]

و لا الضالین یعنی ... [illegible]

... قل هو الله احد ... [illegible]

... الله الصمد یعنی خداوندی که ... [illegible]

... لم یلد و لم یولد یعنی ... [illegible]

... و لم یکن له کفوا احد ... [illegible]

... سبحان ربی العظیم و بحمده یعنی ... [illegible]

... سمع الله لمن حمده یعنی خداوند عالم شنید ... [illegible]

کلام الملک

تمام الصلوه در زیاده ... [illegible] ... الله اکبر یعنی خداوند عالم بزرگتر ...

... [illegible]

... سبحان ربی الاعلی و بحمده یعنی پاکی یاد میکنم و ستایش میکنم ... [illegible]

... [illegible]

... اللهم اغفر لی و ارحمنی یعنی خداوندا بیامرز مرا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... التحیات لله ... [illegible]

... [illegible]

... اشهد ان لا اله الا الله ... [illegible]

... سبحان الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن ... [illegible]

... ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار ... [illegible]

... [illegible]

بعد که ثبات قدم در عقبه صراط [illegible] عالم آخرت نیکو [illegible] از عذاب [illegible] محشور گردان [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] رسولان [illegible] در عالم دنیا و خوب باشد در عالم آخرت [illegible]
[illegible] سبحان الله [illegible] رکوع [illegible] سجود [illegible] سجده دوم [illegible]
[illegible] بر زمین [illegible] انگشتان پای [illegible] و این [illegible] اشاره [illegible]
[illegible] و حق را [illegible] عاقل شود [illegible]
بسم الله و بالله والحمد لله والاسماء الحسنى كلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا
عبده و رسوله اللهم صل على محمد و آل محمد [illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible] شکر و حمد [illegible] و ثنا مخصوص اوست [illegible]
[illegible] صفات کمال [illegible] علم [illegible] خلایق [illegible]
[illegible] محمد و آل محمد [illegible] رکوع و سجود [illegible] افعال و اعمال
[illegible] تحقیق [illegible] الهی [illegible]
[illegible] سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر [illegible] خداوند عالم [illegible] شکر و ثنا مخصوص اوست [illegible]
[illegible] رکعت [illegible] تشهد [illegible]
[illegible] عظمت [illegible] حضور ملائکه [illegible] نماز [illegible]
بخواند [illegible] تشهد [illegible] التحيات لله الصلوات الطيبات الزاكيات الناعمات الغاديات
الرائحات المباركات وكانت الحسنات ما طاب وطهر وزكى وخلص ونمى فلله وما خبث فلغيره [illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible] ظاهر [illegible] نعمتهای ظاهره و باطنه [illegible]
ظاهره و باطنه [illegible]
[illegible] عبادات [illegible]
[illegible] بنده مؤمن [illegible]
[illegible] حضرت خاتم النبیین [illegible]
[illegible] تشهد [illegible] سلام [illegible] السلام علينا وعلى عباد الله

الصالحين

الصالحين السلام عليكم ورحمة الله وبركاته يعنی سلامتی از آتش دوزخ و سلامتی از آفات در دنیا و سلام بودن [illegible]
[illegible] لطف [illegible] بندگان [illegible] سلام الهی و رحمت [illegible] سبحانه [illegible] مخصوص [illegible]
الی پیغمبران و امامان [illegible] ملائکه [illegible] سلام اول [illegible] سلام دوم [illegible] اشاره [illegible]
نمازگذار امام قوم باشد خواه مأموم [illegible] سلام [illegible] بنده [illegible] پیغمبران و امامان و صالحان
[illegible] تفسیر [illegible] حضور پیغمبران و امامان و صالحان [illegible] سلام اول [illegible]
حضور ملائکه [illegible] خطاب [illegible] سلام [illegible] سلام [illegible] خداوند عالم
[illegible] بنده [illegible] از عذاب آخرت [illegible]
سلام [illegible] تکبیر [illegible] حضرت خاتم النبیین [illegible] سلام [illegible]
[illegible] حضور پیغمبران و امامان [illegible] ملائکه [illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible] پیغمبران و امامان و ملائکه [illegible] اشاره [illegible]
[illegible] اشاره [illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] تکبیر [illegible] اسرار افعال نماز
[illegible] اما فضیلت روزه و باید دانست که از اعمال فروعیه بعد از نماز روزه است [illegible]
[illegible] حدیث صحیح [illegible] حضرت رسالت [illegible] روزه [illegible]
و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست [illegible] روزه و نماز و در حدیث دیگر [illegible]
[illegible] عبادات روزه است [illegible] عبادات [illegible] روزه [illegible] در حدیث دیگر
منقولست [illegible] روزه [illegible] حضرت صادق [illegible] منقولست [illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible] روزه [illegible] سؤال اگر کسی گوید [illegible] عبادات [illegible] خداوند عالمست [illegible] روزه [illegible]
[illegible] جواب گوییم [illegible] عبادات [illegible]
[illegible] حقیقت روزه از اعضای [illegible] شیطان [illegible] عبادات [illegible]
[illegible] روزه [illegible] شیطان [illegible]
و این صفت مخصوص جناب [illegible] در حدیث صحیح از حضرت رسالت [illegible] منقولست که خداوند عالم [illegible]
مکافات [illegible] ثواب [illegible] روزه مکافات [illegible]

از حضرت صادق ع مرویست که هر که یک روز روزه دارد و برای رضای خدا در روز تابستان که از روزه گرسنگی و تشنگی بوی رسد خداوند عالم هزار ملک
موکل میکند بر آن بنده که هر روز [illegible] بروی او مالند و او را مژده دهند تا وقت افطار پس خداوند عالم خطاب میرساند
بنده کند که ای بنده من چه خوشبوی است بوی دهان تو ای ملائکه من گواه باشید که آمرزیدم این بنده خود را و از حضرت رسالت
منقولست که برای روزه دار عبادت می نویسند اگر چه در خواب باشد و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که خداوند عالم
[illegible] که برای اگر دعا کنند برای روزه داران و در حدیث دیگر مرویست که نفس کشیدن روزه دار تسبیح
[illegible] مرویست از حضرت صادق ع که خداوند عالم وحی کرد بموسی ع که چه منع میکند ترا از مناجات من حضرت موسی
مناجات کرد [illegible] خطاب رسید [illegible]
بوی دهان روزه دار [illegible] منقولست که [illegible] برای رضای خداوند عالم
[illegible] منقولست که روزه دار [illegible]
رحمت [illegible] کرده [illegible] فضیلت روزه [illegible] گرسنگی [illegible]
از عبادات [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت
باقر العلوم ع منقولست [illegible]
حضرت [illegible] منقولست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گناه
[illegible] منقولست [illegible]
رسالت ص منقولست [illegible] از حضرت صادق ع منقولست که
حاجیان [illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible] از آنحضرت منقولست [illegible]
[illegible] خداوند [illegible]

عطا میکند و اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب میشود و اگر کسی را شفاعت کنند شفاعت ایشان مقبول میشود و اگر از سوال
و از دعا ساکت شوند خداوند عالم [illegible] مطالب ایشان را روا میکند و عوض یک درهم در راه خدا صرف کنند هزار هزار
درهم بر ایشان میدهد و از حضرت صادق ع مرویست که چون حضرت رسالت ص حج کرد [illegible]
[illegible] یا رسول الله من از خانه خود بیرون آمدم بقصد حج کردن [illegible]
[illegible] حضرت رسالت ص [illegible]
[illegible] آنحضرت
منقولست که حج و عمره [illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible]
حضرت رسالت ص منقولست [illegible]
[illegible] از حضرت
صادق علیه السلام [illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible]
حضرت ص مرویست [illegible]
[illegible] فضیلت [illegible]
[illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible] از حضرت صادق ع [illegible]
[illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible]
[illegible] آنحضرت منقولست [illegible]
[illegible] از آنحضرت مرویست [illegible]
[illegible]
رسانند [illegible] از حضرت باقر العلوم ع مرویست که حضرت رسالت ص [illegible]
[illegible]

حق او نمیدهد و نیز از آنحضرت منقولست که قبول نمیشود نماز کسی که زکوة مال خود نمیدهد تا آنکه بدهد و بسند معتبر از حضرت موسی الکاظم ع منقولست
که هر که زکوة مال خود بمستحق رساند در روز قیامت حق تعالی او را [illegible] و از حضرت صادق ع منقولست که ضایع نمیشود مالی که
زکوتش داده شود و نیز از آنحضرت منقولست که هر مالی که در بیابانها و دریاها ضایع شود البته بسبب منع زکوة است که [illegible] زکوة از وی
نداده و نیز از آنحضرت مرویست که هر که زکوة مال خود منع نماید در روز قیامت حق تعالی او را در بیابانی محبوس [illegible] بر وی
مسلط خواهد کرد [illegible] و مانع زکوة [illegible] از دست آن مار [illegible] پس [illegible] مار چون [illegible] دارد
و مار [illegible] اول [illegible] پس طوق [illegible] گردن [illegible] و بدن [illegible] از حساب خلایق فارغ شوند و در حدیث
صحیح از آنحضرت مرویست که [illegible] عمل نمیشود [illegible] زکوة [illegible] و تصدق کنندگان و نیز
منقولست که زکوة دادن باعث قبول شدن سایر عملهاست و اول کسی که قائم آل محمد [illegible] ظهور [illegible] کند [illegible] زکوة
است که [illegible] زکوة از حضرت موسی الکاظم ع منقولست که [illegible] زکوة دادن و از حضرت صادق علیه السلم
مرویست که حق تعالی [illegible] از اجزای بدن آدمی زکوة واجب گردانیده [illegible] بدن آدمی [illegible] زکوة [illegible] پس زکوة
چشم آدمی نظر کردن بعبرتست [illegible] از محرمات و شهوات و زکوة گوش شنیدن علم و حکمت و قرآنست
و شنیدن مواعظ [illegible] و زکوة زبان نصیحت کردن مسلمانانست و بیدار کردن غافلان و زکوة دست [illegible] سخاوت و طاعات
و زکوة پا [illegible] در قضای حوائج مسلمانان و زیارت مؤمنان و صالحانست [illegible] حق تعالی آدمی را [illegible] زکوة
مقرر [illegible] زکوة روح یاد دادن معارف حقه و اعتقادات یقینیه [illegible] در حدیث وارد شده که زکوة علم یاد دادن او
باهل [illegible] و زکوة [illegible] حق تعالی [illegible] و احادیث و اخبار از اهل بیت رسالت
زکوة بسیار است [illegible] بدانکه جهاد در دین که اعظم ارکان ایمان است بعد از فرایض [illegible] واجب
[illegible] از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که برای بهشت دری هست [illegible] مجاهدان [illegible]
کنندگان [illegible] روز قیامت چون [illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] و نیز از آنحضرت منقولست [illegible]
[illegible] جهاد [illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible] و نیز از آنحضرت
منقولست که [illegible] شمشیر [illegible] بهشت [illegible] از امیر المؤمنین
منقولست که جهاد کردن [illegible] بهشت [illegible] خداوند عالم [illegible] جهاد کردن [illegible]

درراه

در راه [illegible] جهاد [illegible] کسی که [illegible] کند [illegible] جهاد خداوند عالم [illegible]
و [illegible] و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که هر که جهاد کند [illegible]
[illegible] از امیر المؤمنین ع منقولست [illegible]
[illegible] و بسند صحیح از حضرت رسالت ص که خطاب [illegible] جهاد [illegible] در راه
دین [illegible] و در حدیث [illegible] از آنحضرت منقولست که [illegible] جهاد [illegible]
و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که خداوند عالم [illegible] بسبب جهاد [illegible]
و جهاد کردن خداوند عالم [illegible] مؤمنان [illegible] و نیز از آنحضرت منقولست که خداوند عالم [illegible]
[illegible] جهاد [illegible] مردان و زنان [illegible] جهاد مردان [illegible] در راه خدا و جهاد زنان [illegible]
[illegible] و از حضرت صادق ع منقولست [illegible] برای رضای خداوند [illegible] جهاد کند [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] عقل [illegible] نفس [illegible]
در طاعت [illegible] جهاد [illegible] دشمنان خدا و دشمنان
[illegible] عقل برای خداوند [illegible]
[illegible] در حدیث [illegible] جهاد [illegible] اعظم [illegible] ثواب [illegible]
[illegible] برای [illegible]
[illegible] و طاعت [illegible]
[illegible] اخلاق [illegible] حضرت [illegible] محمد و آله الطاهرین
هر کس [illegible] اخلاق [illegible] در حدیث صحیح [illegible]
از حضرت صادق ع [illegible] اصول ارکان [illegible] حسد [illegible]
[illegible] ظلم و طغیان [illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] محبت دنیا [illegible]
[illegible] از دل بیرون [illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] بیرون [illegible]
و در حدیث صحیح از حضرت رسالت ص منقولست که محبت دنیا سر همه گناهانست [illegible] اخلاق [illegible] محبت دنیا

و حرص بر جمع کردن آن است و از حضرت سید الساجدین علیه السلام پرسیدند که کدام عمل نزد خداوند عالم افضل است فرمود
که هیچ عملی بعد از معرفت خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم بهتر از دشمنی دنیا نیست و دوستی دنیا را شعبه‌ها بسیار است
و گناهان را نیز شعبه‌ها بسیار است پس اول کسی که معصیت خدا کرد شیطان بود در وقتی که تکبر کرد و از سجده حضرت آدم ابا نمود
از جمله کافران شد دیگر حرص بود که آدم و حوا را باعث شد که با آنکه حق تعالی با ایشان فرمود که از هر چه خواهید از میوه‌های بهشت بخورید
و نزدیک این شجره مروید که از جمله ستمکاران بر خود خواهید شد اگر از آن تناول نمایید پس با آنکه احتیاج بمیوه آن درخت
نداشتند خوردند و این معنی از فرزندان ایشان بهم رسید تا روز قیامت چنانچه می‌بینند که اکثر آنچه فرزندان آدم
مرتکب آن می‌شوند چیزی است که ایشان را احتیاج بآن نیست دیگر حسد بود که از فرزند آدم قابیل صادر شد که برادر خود را کشت
از روی حسد و رشک پس از اینها شعبه‌ها بهم رسید از محبت زنان و محبت دنیا و ریاست و محبت راحت و محبت سخن گفتن
باطل و محبت رفعت و تفوق بر مردم و محبت بسیاری اموال و اسباب پس این هفت خصلت همه اند و همه در محبت دنیا جمع شده اند
دنیا پس محبت دنیا سر همه گناهان است پس [illegible] کسی که [illegible] دنیا را [illegible] ظاهر است و هر کس [illegible] دنیا را
از راه خدا غافل می‌گرداند لیکن [illegible] دنیا را از نظر آدمیان [illegible] جلوه می‌دهد و عقل آدمی را از ملاحظه [illegible] غافل می‌گرداند
[illegible] از راه خدا غافل می‌گرداند [illegible] پس آدمی باید که ملاحظه نماید فنای دنیا را و [illegible] بسیاری او را [illegible]
[illegible] نماید [illegible] ملاحظه نماید که [illegible] صحبت [illegible] را [illegible] نموده اند و غافلانه [illegible]
و [illegible] نماید [illegible] و [illegible] دنیا نموده اند [illegible] بسیاری [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] داده از صفتهای بد که لازم دوستی دنیاست فارغ سازد [illegible] احادیث بسیار در مذمت دنیا وارد شده
چنانکه در وصایای جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بابوذر غفاری مرویست که آنحضرت فرموده که ای اباذر بحق آن خداوندی که جان محمد
بدست قدرت اوست که دنیا نزد خداوند عالم برابر بال پشه [illegible] هر کس کافر [illegible] ای اباذر دنیا ملعون
و آنچه در دنیاست ملعون است مگر چیزی که بطلب رضای الهی باشد و هیچ چیز از خدا دشمن‌تر نمی‌دارد از دنیا و خداوند عالم دنیا را
خلق کرده از آن اعراض نموده و نظر لطف بسوی آن نفرموده و نخواهد فرمود تا قیامت ای اباذر حق تعالی وحی فرمود ببرادرم
عیسی علیه السلام که ای عیسی دنیا را دوست مدار که من او را دوست نمیدارم و محبت [illegible] آنحضرت [illegible] مجالست [illegible]
آنحضرت مرویست که طلب دنیا با آخرت [illegible] طلب آخرت با دنیا [illegible] پس [illegible]
از [illegible] با آخرت [illegible] آنحضرت منقولست که دنیا خانه کسیست که آخرت خانه ندارد [illegible] حضرت صادق علیه السلام
منقولست که حق تعالی بحضرت موسی وحی فرمود که ای موسی [illegible] دنیا [illegible] منزل کردن ظالمان و دوست [illegible] دنیا

مانند دنیا

مانند [illegible] که دنیا [illegible] ای موسی اگر ترا [illegible] علامه [illegible] بر تو غالب [illegible] محبت دنیا
و زینتهای آن با موسی [illegible] بسوی هر کرف [illegible] دنیا [illegible] آنچه [illegible] و بدان بدرستی [illegible]
ابتدای آن محبت دنیاست و [illegible] کمال کسی که مال بسیار دارد که بسیاری آن مال بسیاری گناه [illegible] از امیر المؤمنین علیه السلام
منقولست که فرمود که [illegible] در [illegible] خانه [illegible] و [illegible] و [illegible] حساب [illegible] عقاب
هر که [illegible] منقولست هر که محتاج می‌شود [illegible] آن [illegible] می‌کند [illegible]
می‌آورد [illegible] احوال آن [illegible] دنیا [illegible] خود [illegible] کسی که [illegible] بسوی آن نظر نماید [illegible]
بنماید حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که مرا چه کار است با دنیا مثل من و دنیا مثل سواریست که در روز بسیار گرمی [illegible]
در سایه [illegible] درخت قیلوله کند و بعد [illegible] درخت را بگذارد و برود [illegible] آنحضرت منقولست که مثل دنیا [illegible]
تناول نماید در [illegible] خوردن [illegible] و [illegible] شیرین [illegible]
[illegible] و [illegible] بسیار [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] در [illegible] دنیا [illegible] خانه [illegible]
[illegible] بیشتر است [illegible] حسرت [illegible] بیشتر [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] حضرت صادق علیه السلام مرویست که در کتاب امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
که مثل دنیا مثل مار [illegible] است که [illegible] و [illegible] و [illegible] عاقل [illegible]
و طفل نادان [illegible] منقولست که [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که آنحضرت فرمود
که [illegible] از دنیا [illegible] آن شیرین [illegible] و [illegible] خورد
خود را [illegible] و [illegible] که [illegible]
معصیتهای آن [illegible] است [illegible] کننده است [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] او [illegible] دیگران [illegible] کسی
[illegible] و بسوی او [illegible] بسیار کسی که [illegible] اعتماد [illegible] بسیار کسی [illegible]
شد [illegible] صاحب [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] تخت [illegible] است [illegible] بر طرف
[illegible] مغلوب [illegible] کسی [illegible] مغلوب [illegible] کسی که [illegible] ایشان [illegible]

در منزلها و مسکنهای [illegible] ایشان بوده اند که [illegible] از عمرهای شما درازتر بوده و آثار ایشان بسیار [illegible] مانده و اهل [illegible]
ایشان درازتر بوده و بنا [illegible] و چون [illegible] ایشان [illegible] ندارد [illegible]
که ایشان را بجایی رسانند [illegible] که دنیا جان فدای ایشان کرده [illegible] ایشان را [illegible] کرده [illegible] ایشان را اصحاب [illegible]
کرده [illegible] ایشان فرود آورد [illegible] ایشان [illegible] ایشان را [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible] چون [illegible] که [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ایشان حاصل [illegible]
و در آن [illegible] خانه [illegible]
[illegible] که [illegible] دنیا [illegible]
در این دنیا از احوال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
که معارفت کرده اند [illegible]
عالم [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
شده [illegible] حضرت رسالت [illegible]
[illegible]
[illegible]
از [illegible]
از ابن عباس منقول است که [illegible]

دارالشفای [illegible]

دارالشفای [illegible] دنیا [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] حضرت رسالت [illegible] منقول است [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] منقول است
[illegible]
[illegible] حضرت امام رضا منقول است [illegible] دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آدمی [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آدم [illegible]

استخوان حیوانات بنی آدم است که واره برایشان بیگری بدنرندین الیس جز که برای تحصیل بنا شناق وخوبی انسان اگر ببیدانم
که عاقبت و مآل دنیا چنین است پس باید که گرد کند بر تضیع اوقات خود برای تحصیل دنیا و از حضرت امیر المؤمنین هم مرویست
که بهترین پند ها از انجمله مبادا فریب دنیا بخورید بسبب آنکه می بیند که اهل دنیا که سگهای فریاد کننده و درنده های ضرر رسنده است و بعضی
بعضی را بخورد و غالب بزرگ بر آن انتیز ذلیلشرا مقهور سازد برزگشر صغیرشرا و در حدیث دیگر مرویست که حقیقت دنیا بر شما ظاهر
و نیز از آنحضرت مرویست که حضرت رسالت بر مزبله گذشتند بر غاله مرده و گوش بریده در مزبله افتاده بود پس با اصحاب خطاب فرمود
که این بزغاله بچندی ارزد گفتند که زنده بود بیکدرهم نمی ارزید حضرت فرمود که بحق آن پروردگاری که جان من در دست
اوست که دنیا خوارتر است نزد خدا از این بزغاله نزد صاحبش پس عاقل دور اندیش و صاحب خرد و عاقبت بینش کاه ملاحظه
نماید و تدبیر کند در امور دنیا که ناچیز و فانی و بی ثبات است و اندکی عیات دنیا گشته فواید اکثری آنقدر است و درویشی و ناداریش
اندوه و محنتش بیماری و دغدغه اش خواری و فوتش ناتوانی و پادشاهش گدایی و بلندیش پستی و کارش فریب و مکر و بدبانی کری
مقاصدش خیانت و هوای رنج و سروری بی سر بی که گذشت مجیکاه بر هلاک تدلسش شاید شبیها نگاه با هرکه وعده کرده خلاف وعده
نمود هرکه را ببند کرد پست کرد و هرکرا او گرد ... و هرکرا اطاعت نمود بی کرد و با هرکه یاد و او راست بود البته بیداند که تشا از همه صفات فی جسم
و مصدر جمیع اخلاق ناپسندیده و محبت دنیاست که رحیم عقل تا هوش آدم اسباب غفلت میگشند و بهتر حبیبش الوده میگرداند و باو
کبر در باطنش می بیند ... حرص ... مشغول میسازد و خاک ... بر سر او بشیمار ... بر سوات باطله برکرده ... بحکم میبداند
ناکاه از چهار موج طوفانش معزوران خود را بقعر نمی رساند بماند که حب دنیا شجره ملعونه است که اخلاق ذمیمه شاخهای آن درخت
و افعال ناپسندیده آثار ثمرات اوست و دنیا بوستانی چون ... کرچه بیند تحقیق میوه های شجره ملعونه را ... شناسد
نفس کاندر ابتدا مقرون نتیجه گردد و سوزش در دل شان پدید می آید ... آتش حسرت ... مفارقتش وروز فراق
بایوم التلاق از دلهای ایشان بیرون نبرد اعاذنا الله من هذه الغدارة المکارة واجارنا من شرور النفس الامارة و بیان همه اخلاق
ناپسندیده که آثار شقاوت حب دنیا بند ... چند شعبه مسطور کردد بعون الملک الصمد **شعبه اول در بیان** تکبر که بدترین صفات
و موجب ... دنیاست و آخرت ... تکبر که خود را از مرتبه بزرگ داشتن و اظهار عظمت و کبر نمودن و ... خود دانستن الواع
بدترین اعمال است تکبر کردن از بنده که خدا و تبعیت پیغمبر است چون تکبر کفار از متابعت پیغمبران و تکبر منافقان از پیروی
امامان و نوع دیگرش حقیر شمردن مردم است بسبب ساختن خانه های رفیع و پوشیدن جامه های نفیس و سوار شدن بر مرکب
رهوار و نگاهداشتن خادمان بسیار بقصد تفوق و رفعت بر امثال و اقران و فقرا و مساکین و نوع دیگرش شکسته ... مردم طلب
نمودن و خود را نسبت با ایشان نوعی کردن و طبع ایشان مایل بودن باینکه مردم ذلیل ایشان باشند و خود را بیش از ... رفعت بر ایشان ...

خدا رفتن

خدا رفتن ایشان و سایر حرکات و سکنات متکبرین بر خود پسندان ... کشتی ... طلب نمودن و در اعمال خیر که منافی ...
ایشان است اطاعت نمودن ... بر خود از دیگران ... هرکه شمردن ... موجب ... نمودن ... خوار ... و احادیث در مذمت
... اقسام ... بسیار است ... حضرت صادق ... مرویست که ... گفتند ... تکبر ...
باشد راوی از روی تعجب گفت انا لله و انا الیه راجعون آنحضرت فرمود که چرا استرجاع میکوید راوی عرض کرد برای آنچه فرمودی
و حال آنکه کسی نیست که تکبر ... آنحضرت فرمود که ... نه چنین است تکبر ... و نیز از آنحضرت منقول است
که شخصی بآنحضرت عرض کرد ... طعام ... بجوی خوش ... و ... بر اسب ... مشهوم ... از ... میترسم ... بر ایشان
تکبر ... حضرت فرمود که جبار ملعون آنست که مردم را حقیر داند و حق را جاهل شمارد راوی گفت که حق را جاهل نمی شمارم
تکبر مردم ... را حق ... نشمارد ... و طعن کنی اورا و در حدیث دیگر از آنحضرت منقول است
که هرکه جامه ... پوشد ... تکبر کند خدا او را ... در جهنم فرو برد ... زیرا که اول کسی که ... تکبر کرد
خداوند عالم است آن ... و بدان ... خدا ... منازعه کرده است و در حدیث دیگر
دیگر وارد شده که هرکه ... تطاول و تفوق نماید ... تکبر ... نماید ... قیامت ... بصورت
آدم ... داخل جهنم شود و طریق دیگر مرویست که متکبران ... محشور ... روز قیامت بصورت مورچه
و خلایق ایشانرا پامال میکنند و نیز از آنحضرت منقول است که ابوذر غفاری ... خطاب کرد ... ابوذر ... و درویش
از کبر ... عرض کرد که یا رسول الله مرا خوش می آید جمال ...
مبادا ... چنانکه ... تا ... خلاف ... باشد ... این حال خوف ... تکبر ... حضرت
فرمود ... دل ... از ... دل ... تکبر ... ابای از قبول حق ...
آنحضرت فرمود که پس اینجا کبر نیست که حق را ترک کنی و ... در ... بسوی باطل نظر کنی بمردم ... مثل
عرض ... نیست ... یعنی ... مردم ... ابوذر ... که ...
... متکبر ... و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که ... بلال ... خطاب ... فرمود که در جهنم وادی هست
که ... وادی متکبران ... بلال ...
... بنده ... آنحضرت مرویست که ... بجناب احدیت ... فرمود که اغفوذ
بلکه ... یعنی ... رحمت ... پروردگار ... از ... حکم ... و نظر ...
و کردن ... حضرت صادق مرویست که ... خداوند عالم

و لیکن کبر نیست

روز قیامت آنکه خانه را ساخته طوق گردن او کنند از هفت طبقه زمین و در گردن او حمایل کنند و بعد از آن او را در جهنم اندازد و صحابه عرض
کردند که یا رسول الله چگونه است بنا کردن بنا از روی فخر فرمود که زیاده از قدر حاجت بنا کند برای مباهات و مفاخرت و بزرگی
نمودن بر دیگران و نیز از آنحضرت مرویست که حضرت رسالت پناه فرمودند که وقتی است من تکبر راه روند و سرها را زیر
رفتن در از کشند و غلامان فارسی و رومی خدمت ایشان نمایند خدای تعالی در میان ایشان بهم رسد و بدفع یکدیگر مشغول خواهند
شد و در حدیث صحیح از آنحضرت منقولست که بوی بهشت از پانصد ساله راه شنیده میشود و نمی شنود آن بوی را کسی که جامه خود را
بخیلاء و تکبر بر زمین کشد و از حضرت باقر العلوم علیه السلام منقولست که عزت ردای خداست و کبر ازار خداست هر که چیزی
از این دو صفت را بر خود ببندد خدا او را سرنگون در جهنم افکند و از حضرت صادق ع پرسیدند از ادنی مراتب الحاد فرمود
که تکبر ادنی مراتب الحاد است و نیز از آنحضرت مرویست که در جهنم وادیی هست برای متکبران که آنرا سقر میگویند و شکایت کرد
بخداوند عالم از بسیاری گرمی خود و سوال کرد رخصت نفس کشیدن پس نفس کشید جهنم از نفس او سوخت و در حدیث دیگر
از آنحضرت منقولست که هیچ بنده نیست مگر آنکه در سرش لجامی هست و ملکی او را در دست دارد پس اگر تکبر کند بر او دهانش بر زند
که پست شو ای بنده خدا پست کند ترا خدا و نیز از آنحضرت منقولست که ابو جهل کسیست که در راه رفتن خود تکبر کند و بسبب
عجب پر است و چپ خود نظر کند و بر خود بالد و شانها و پهلوهای خود را متکبرانه حرکت دهد و ملکهای بهشت او را لعنت کنند با آنکه
معصیت خدا مشغول باشد و مردم از شر او ایمن نباشند و امید خیر از او نداشته باشند و حضرت امیر المومنین علیه السلام
در یکی از خطبه های خود بسیار تکبر فرموده مردم را از تکبر و در آن خطبه منقولست که پناه بخداوند عالم از چیزهای که موجب تکبر است
چنانکه از بلاها پناه میگیرید پس اگر رخصت تکبر برای احدی از خلقش میداد هرآینه از پیغمبران و رسولانش رخصت
میفرمود و لیکن خداوند عالم تکبر را برای ایشان نپسندیده و تواضع و فروتنی را برای ایشان پسندیده و نیز در خطبه مذکوره
که عبرت گیرید از آنچه خداوند عالم با ابلیس کرد و بسبب تکبر در هنگامی که نافرمانی پروردگار کرد در ساعتی عمل و اعمال او را ضایع گردانید
با آنکه شش هزار سال عبادت خدا کرده بود پس کیست که سالم ماند بعد از شیطان با آن عبادات اگر مثل تکبر او را بعمل آورد پس حذر نمایید
از این دشمن خدا که شما را بمرض خود مبتلا گرداند پس حذر کنید از مکر و حیله های او و تذلل و افتاده را بر خود بگیرید و تکبر را در زیر
پای خود در آورید و تکبر را از گردنهای خود بیفکنید و تواضع را سلاح و حربه خود کنید در دفع دشمنان خود و شیطان هر سنتی
که شیطان را از هر امتی لشکرها و اعوان و سواران هستند از آنها میبینید قابیل را که تکبر کرد و بر برادر خود بی آنکه فضلی که خدا از برای
او مقرر ساخته بود بلکه عظمت بر خود بست و حسد بر برادر خود را بر رو حمیت در دلش آتش غضب بر افروخت و شیطان باد کبر در
دماغش دمید برادر خود را کشت و بندامت ابدی گرفتار شد و گناه کشندگان تا روز قیامت بر خود لازم گردانید و بسبب تکبر

از حضرت باقر

از حضرت باقر العلوم ع مرویست که عجب دارم از متکبران فخر کنند و حال آنکه از نطفه خلق شده اند و آخر جیفه گندیده
میشود و در میان اینها حال نمیدانند که با او چه میشود و در آدمی می آید و از امیر المومنین علیه السلام منقولست که عجب دارم از فرزند آدم
که اولش نطفه است و آخرش مردار و در میان این دو حال ظرف بول و غایط است و با این حال تکبر میکند پس باید دانست
که عزت و کبریا و بزرگی مخصوص جناب احدیت خداوند عالم است زیرا که اظهار کبر و عظمت سزاوار کسیست که در آدمی بهانه مرض
خود رسیده کسیست که جمیع صفات کرده همه مهار اصابع و بر طرف میکند و صورت آن جواری میشود و بهانه افکار
آدمی میشود از اینها و نظر باین مرض بعلاج این مرض بچندین چیز توان کرد چون تفکر نمودن باصل و نسب خود و تدبر نمودن
رحم و حالت ولادت و تامل نمودن در اصل خلقت که آنچه مذکور شد بود و نظر کردن بعاقبت احوال که آدمی آخر جیفه گندیده خواهد
شد و ملاحظه نمودن عجز و ناتوانی در هر چیز که بسبب این تفکر امیدست که از خیلاء و کبر از دماغ آدمی بیرون رود
و هر که بنفس خود نگرد آدمی نعمان واری را بتکبر و فروتنی از سر بلندی و بزرگی و مند روی فرو نشیند و از تکالیف بار نخوت
و معصیت سبکبار گردد و بنای آن حضرت راحت بدن و جیفه آدمی باید که بکاهد نفس نماید و در مقام مجاهده در آید و در مرتبه ریاضت
رساند با ماه و سالی خطاب با نفس خود کرده گوید که ای نفس شوم مرض کیستم که خداوند عالم بفضل بینهایت خود مرا زیاده از عمر تو
و لقمان کرده باشد و ملک مرا زیاده از ملک سلیمان کرده باشد و هنر مرا زیاده بر هنر افلاطون داشته و حسن و صورت مرا زیاده بر حسن
یوسف کرده باشد و شجاعت مرا زیاده بر شجاعت رستم کافر گردانیده و نورو این ایام عمر این هنر این پادشاهی و حسن و شجاعت
و کامرانی و سر بلندی و بزرگی مشغول باشی خداوند عالم را احل بر تو رسید باید و مرا گریبان گیر گرداند مرا گرفته از تخت عزت
بهالک رسد و هر چه هر تو مسلط شود که احدی از عزیزان و جان سپاران تو برای چاره آن مشغول شوند نتوانند نمود و مرا بخفن
شود که از همه اوقات مشتهیات لذات چیزی نتوانم یافت باز جدا باید شد و در زندان وحشت آباد قبر محبوس باید گردید بلکه
شوکان شهوات و سکهای درنده غضب و گروه شیاطین مکرها و حیله ها و تجمع مارها سوداها و عقارب هواها و هوسها و فزعهای
آتش کلها و حسد و اژدرهای ظلمها و حرصها و امیدها در هر ساعت تنها افکند که با این بلیات گرفتار شوی و خایف و پریشان و گریان
و پریشان تنها بسر برید و تنقیح ضرار بازی و بیچارگی و بی قدرت بر تلافی بسر برای نفس که در شقر بلندی و اظهار بزرگی و تکبر و
جبروت پیش نمی خواهد بخشید چاره قبیحی که در تو چنین بوده و نهایت احوال بدین طریق خواهد بود پس اگر چه در ابتدا بر عزت و حشمت
شماره شکستگی را شعار خود ساز و خود را در زمره شکستگان آگاه و سلسله خاشعان در گاه داخل کن تا مقرب بارگاه احدیت شوی و در
دنیا محبوب دلها و در آخرت معزز و مکرم باشی اللهم اجعلنا من الخاشعین لدیک والمتواضعین لعظمتک **شعبه دوم**
در بیان حسد که عبارتست از دوست داشتن شخصی زوال نعمت دیگری را و دوست داشتن نزول مصیبت بر دیگری بلا آنکه حسد

بدترین صفات ذمیمه نفسانیست و اصلش از کینه است و از امراض نفسی است و منشأ بخل و کبر است با عداوت با یخبانت نفس چون
حسد کننده همیشه زوال نعمت از دیگران میخواهد هر نعمتی که نزد دیگری مشاهده میکند آزرده خاطر میگردد از آنکه این نعمت را او چرا دارد و آن
منع حکمت است که نعمت خداوند عالم از هر کس زایل شود و بخشش از خوی بد خود در شکنجه و محنت است و با حاصل این خصلت معذب است
پس اظهار حسد کردن حرام است و از جمله گناهان کبیره است و احادیث از اهل بیت طاهرین سلام الله علیهم در مذمت صفت حسد بسیار آمده
چه در حدیث صحیح منقولست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که حسد ایمان را میخورد چنانکه آتش هیزم را میخورد [illegible]
و در حدیث دیگر منقولست که حسد با ایمان جمع نمیشود چنانکه آتش هیزم را میخورد و در خبر از آن حضرت منقولست که خداوند عالم بحضرت موسی
فرمود که ای پسر عمران حسد بر مردم مبر بر آنچه عطا کرده ام ایشان را از فضل خود و نظر بسوی آنها مکن و نفس خود را در پی آنها مفرست که بتحقیق
کسی که حسد برد مرا دشمن نعمتهای من است و منع کننده قسمتهای منست که قسمت کرده ام میان بندگان خود و کسی که چنین باشد
من از او نیستم و او از من نیست و در حدیث دیگر مرویست که لقمان به پسر خود وصیت فرمود که حسد را سه علامت است چون غایب شد
غیبت میکند و چون حاضر شد تملق میکند و چون مصیبتی بآن کس رسید شماتت میکند و بسند معتبر از آن حضرت مرویست که خطاب
کرده فرمود که راه یافت بشما مرض امتهای گذشته پیش از شما بود که آن حسد است و بغض و کدورت و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که آفتی بدین از حسد نیست و بسند معتبر از آن حضرت منقولست که حسد کننده ضرر بخود میرساند پیش از آنکه ضرر برساند بمحسود و شیطان ابلیس که سجده
کردن بر آدم اول مرتبه حسد بود مستوجب لعنت ابدی گردید و اصل حسد از کوری دل و انکار تفضلات الهیست و این هر دو صفت
دو بر اندازه برای کفر و در حدیث دیگر مرویست که اول کسی که داخل جهنم میشود صاحب حسد است و صفت ضمیمه حسد غیبت است
در اکثر مردم سخن چینی و دو رویی و نفاق همگی از حسد متولد میشود و اکثر اخلاق ذمیمه را منشاء حسد است و باید دانست که رشک مذموم نیست
و حسد مذموم است زیرا که رشک آنست که چون نعمتی نزد دیگری ببیند زوال نعمت دیگری را نخواهد بلکه از خداوند عالم طلب نماید که خداوندا
چنانکه بر فلانی نعمت خود را ارزانی داشته مرا نیز کرامت کن و در حدیث صحیح منقولست که کافر حسد میکند و رشک
در او نمی باشد و لیکن مؤمن رشک میکند و حسد نمینماید پس حسد آتشی است که همیشه صاحب حسد را میسوزاند و پیوسته در کدورت
ایمان است و باعث هلاکت نفس و مال است چه در حدیث از حضرت رسالت صلعم مرویست که آن حضرت فرمود که ترسناک ترین
چیزی که بر شما میترسم حرص است بر خود و بسیار شدن مال الیتیمان است و چون مال بسیار شد بهم حسد خواهند برد و چون حسد غالب شد کار بقتل
و کشتن خواهد انجامید چنانکه قابیل بر هابیل حسد برده هابیل را کشت و اگر کسی خواهد که معالجه این مرض نماید باید که فکر کند در اصل
نعمت و در هستی خویش که خداوند عالم چه کرامت کرده او را که از کتم عدم بعرصه وجود رسانیده و داند که جمیع نعمتها از جانب خداوند تعالی
و هر نعمتی که در نزد هر کس باشد از جانب اوست پس خداوند عالم که نعمتها بهر مردم داده قادر است که بحسد کننده نیز ارزانی دارد و بالاتر

از نعمت دیگران

از نعمت دیگران چیزی کم نشود و ندانند که آنچه بهر کس رسیده خیر اوست که اگر خیر در آن بود که نعمت دیگران بهم وارده شود البته
بدان نعمت محتاج نمیشد پس باید این تفکرات نماید تا صاحب حسد ببیند که از حسد بردن ثمره غیر از غم و الم نمیبرد
پس با نفس در حسد معارضه و مجادله در آمده هر نفعی را که شیطان ثمره حسد شمارد و بخیال غلط اندازد بجواب صواب
معارض شود و در دنیا و عقبی ضرر را آگاه سازد و زبان بکلمات اللهم اعذنا من نار الحسد و طهرنا من الکبر [illegible]
الحسد ضمیمه سیم در بیان مذمت صفت ضمیمه غیبت که یکی از ثمرات شجره ملعونه حسد است بدانکه غیبت که عبارت از یاد
کردن مؤمنیست شخص معینی را بامری که او کراهت داشته باشد که آن امر را به او نسبت دهند با آنکه آن امر در او باشد و آن
امر را بحسب عرف نقص و عیب شمارند خواه یاد کردن بگفتن باشد یا باشاره و یا بکنایه و خواه بتصریح و خواه بنوشتن حرام است
و از کبایر است و از جمیع گناهان شیوع و رواجش بیشتر است و [illegible] عظیم و عالم گیر است [illegible] استعداد [illegible] کبیر است
و مرضیست که نفوس هر جوان و پیر [illegible] مجالس [illegible] ارباب جهل [illegible] مجالس [illegible] و
و کسی از این صفت ضمیمه نیست مگر بدستیاری توفیق الهی زیرا که هر گناهی را که فرزندان آدم مرتکب میشوند موانع برای
رفعش بسیار است چون قباحت عرفیه یا عدم قدرت بر کردن آن گناه یا حیا کردن از دیگران و در این گناه قباحت
بالکلیه بر طرف گردیده برای آنکه شیطان لباسها برای بجوهر این عمل پیدا کرده [illegible]
دارد در مقام ارتکاب این عمل در غایت آسانیست و [illegible] اسباب و آلات [illegible] بکار نمیرود
و محض گفتن بهر کس سهل است و دشواری ندارد و از این جهت است که تحذیرات الهی و تخویفات حضرت رسالت صلعم
بناهی در خصوص این خصلت ضمیمه بیشتر است از اخلاق ذمیمه وارد شده چنانکه خداوند عالم فرموده که و لا یغتب
بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یأکل لحم اخیه میتا فکرهتموه و اتقوا الله ان الله تواب رحیم [illegible] گروه مؤمنان
غیبت نکنید بعضی از شما بعضی را آیا دوست میدارد یکی از شما [illegible] که گوشت
مرده برادر خود را بخورد [illegible] از خوردن گوشت مرده برادر خود کراهت دارید [illegible] غیبت نیز کراهت داشته
باشید [illegible] بعفو [illegible] بسیار قبول کننده توبه
و بسیار مهربانست بر بندگان و بسند معتبر از حضرت رسالت صلعم منقولست که [illegible] غیبت [illegible] عذاب
غیبت زیاده از عذاب زناست [illegible] توبه [illegible] خداوند عالم [illegible] صاحب غیبت [illegible]
تا آنکه [illegible] غیبت او کرده [illegible] از آن حضرت مرویست که غیبت [illegible] مسلمان [illegible]
و [illegible] فاسد میکند [illegible] در حدیث دیگر از آن حضرت منقولست که هر کس [illegible]

هر مؤمنی روایتی که خواهد بمذمت آن نقل غیبت او ظاهر گردد و مروتش را در نظر مردم بشکند که از دیده‌های مردم او را بیندازد خداوند عالم او را از ولایت
خود بیرون کند و بولایت شیطان داخل کند پس شیطان او را قبول نکند و او را بشیطان واگذارد و بسند صحیح از آنحضرت مرویست
که هر که ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد در مجلسی که در آن مجلس امامی را دشنام دهند یا مسلمانی را غیبت کنند ننشیند و دیگر
فرمود که هر که مسلمانی را غیبت کند روزه‌اش باطل میشود و چون روز قیامت محشور گردد بوی دهانش بدتر بود از گند مردار که اهل محشر همه
از گند او متأذی باشند و اگر پیش از توبه بمیرد مرده خواهد بود در حالتی که حلال داند چیزی را که خدا حرام کرده و فرمود که هر که تطول احسان
کند برادر مؤمنش در مطلبی که بشنود در مجلسی که او را غیبت میکنند یا بکلی منع شود و رد آن غیبت کند خداوند عالم از او هزار نوع از بدی را
در دنیا و آخرت دفع کند و اگر رد نکند و حال آنکه قادر بر آن باشد مثل گناه غیبت کننده بر او لازم شود و هفتاد مرتبه و بسند معتبر از
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که بگوید در شان مؤمنی چیزی را که چشمهایش دیده باشد و گوشهایش شنیده باشد
پس او داخل است در آن جماعتی که خداوند عالم در حق ایشان فرموده که آنانکه دوست میدارند که فاش شود خصلتهای بد و عیبها
در شان جماعتی که ایمان آورده‌اند مر ایشان راست عذاب دردناک و بسند معتبر در حدیث صحیح وارد شده که از آنحضرت پرسیدند
از تفسیر این حدیث که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که عورت مؤمن بر مؤمن حرامست فرمود که مراد آن نیست که عورت
ظاهرش را ببیند بلکه مراد آنست که ستر او را فاش کنی و عیبش را تفحص کنی و نقل کنی و او را رسوا کنی و بسند معتبر از ابی
از علقمه که عرض کردم بخدمت حضرت صادق ع که آیا رسول الله صلی الله علیه و آله گفته است که غیبت کنندگان خورش سگان جهنم اند فرمود که آنها
کننده کانست و بسند صحیح از امیرالمؤمنین ع منقولست که بنوف گفت اجتناب کن از غیبت که آن خورش سگان جهنم
بعد از آن فرمود دروغ میگوید کسی که گمان میکند که حلال زاده است و گوشت مردم را بغیبت میخورد و از حضرت صادق ع
منقولست که هر که غیبت کند برادر مؤمن خود را بی آنکه عداوتی در میان ایشان باشد پس شیطان در نطفه او شریک بوده است
و از حضرت رسالت مرویست که هر که غیبت مؤمنی کند کفاره‌اش آنست که در دو پشت اگر غیبت کرده است در آتش جهنم
و بجا نیکاه (?) و بسند صحیح مرویست از امیرالمؤمنین ع که زینهار اجتناب نمایید از غیبت مسلمانان بدرستی که مسلمان
غیبت برادر خود نمیکند و حال آنکه خدا در قرآن او را نفرموده است فرموده که هر که گوید در باب برادر مؤمن سخنی که خدا پرده‌اش را
در قوت او را بدرهم شکند خدا او را حبس کند در طینت خبال یعنی در جای که چرک و ریم فرجهای زناکاران در آنجا جمع میشود تا از عهده
آن سخن بیرون آید و در حدیث دیگر منقولست که خداوند عالم وحی فرمود بموسی بن عمران ع که صاحب غیبت اگر توبه کند
آخر کسی خواهد بود که داخل بهشت شود و اگر توبه نکند اول کسی خواهد بود که داخل جهنم شود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که حضرت [illegible] گوشت فرمود بعضی از صحابه عرض کردند که یا رسول الله ما گوشت نخورده‌ایم

میبدایم

میبدارم و دهانهای ما از گوشت خالی است آنحضرت فرمود که برادران غیبت کرده‌اید و گوشت برادر خود را از اینجا که گوشت ایشان را
بغیبت میخورید و گوشت فرد صاحب متکبر است و متکبر کنید و بسند معتبر از آنحضرت منقولست
که سزاوارترین مردم بگناهکار بودن سفیه و بیحیاست که غیبت مسلمانان کند و ذلیلترین مردم کسی است که مردم را خوار کند
و احادیث در مذمت غیبت بسیار است و باید دانست که غیبت کردن و گوش دادن بغیبت و راضی بودن بغیبت در اثم
و عذاب برابر و یکسانست چنانکه از امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که شنونده غیبت یکی از دو غیبت کننده است پس بر کسی
واجبست که بقدر امکان غیبت کننده را منع نماید و گوش بغیبت ندهد و یاری برادر مؤمن خود کند و رد غیبت او کند و اگر ممکن
ممکن نباشد برخیزد و اگر قدرت برخاستن نداشته باشد در دل راضی بآن نباشد چه در حدیث صحیح از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
منقولست که هر که رد کند غیبت را از عرض برادر مؤمن خود واجب شود برای او بهشت و از آتش جهنم و از حضرت صادق ع منقولست
که هر که رد کند از عرض برادر مسلمان خود غیبت را خدا بهشت را برای او واجب گرداند و از حضرت باقر العلوم علیه السلام منقولست
که هر که برادر مؤمن خود را یاری کند خدا او را در دنیا و آخرت یاری کند و هر که او را واگذارد و رفع غیبت از او نکند و حال آنکه قدرت بر نصرت
و اعانت او داشته باشد خدا او را پست کند در دنیا و آخرت و چون ثابت شد عقلاً و شرعاً که غیبت مؤمن حرامست
پس غیبت غیر مؤمن چون فساق که علانیه فسق کنند غیبت ایشان حرام نیست و علمای امامیه رضوان الله علیهم از غیبت
دو قسم را استثنا کرده‌اند اول غیبت ارباب بدع که ضرر بدعت ایشان بمردم رسیده و مردم را فریب دهند و گمراه کنند چون ملاحده و صوفیه
لعنهم الله که بدعتها در دین خدا کرده‌اند و اکثر حلال خدا را حرام شمرده‌اند و حرام خدا را حلال دانسته‌اند بیان بدعت ایشان کردن
و مردم را از متابعت ایشان منع کردن لازم و واجبست و غیبت ایشان کردن حلال و مباحست چنانکه بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه ببینید اهل ریب و بدعتها را بعد از من پس اظهار کنید
بیزاری از ایشان و ایشان را دشنام بسیار دهید و در مذمت و بطلان ایشان سخن بسیار بگویید بلکه اگر ضرور شود بهتان هم
نسبت بایشان بگویید تا طمع نکنند در فاسد کردن اسلام و مردم از ایشان حذر نمایند و از بدعتهای ایشان یاد نگیرند تا خداوند
از برای شما بسبب این دفع بدعت حسنات بسیار بنویسد و بلند کند درجات شما را و از آنحضرت در حدیث دیگر
از آنحضرت منقولست که با صاحبان بدعت و اهل بدعت با ایشان همنشینی مکنید که نزد مردم مثل یکی از ایشان خواهید
بود و ضرر این طایفه نسبت بایمان و اهل ایمان مثل ضرر ارباب بدعت نیست ضرر اکثر کفار و مشرکان چون کفر ایشان
ظاهر شده و بدانست مردم از ایشان احتراز مینمایند و همه ایشان را مشرک دانسته کناره میجویند اما ارباب بدعت چون خود را
در لباس مسلمانان جلوه میدهند و بنفع و ربا خوردن اهل ایمان میشمارند و شریعت را در لباس حق بر مردم اظهار میسازند

دوم جهت که اظهار بطلان ایشان کنند غیبت ایشان را اصلاً شمار نمیکنند بلکه ثواب بر نشان ایشان گویند تا جاهلان از پیروی ایشان
گمراه نشوند و بسا باشد که غیبت این طایفه واجب شود در وقتی که این اشخاص را اهل بدعت پیدا کنند و خواهند رخنه در علوم دین
اندازند بسبب متابعت اکثر جاهلان و پیروی احمقان پس برای حفاظت شریعت ایشان را رسوا [illegible] و افشای ایشان از بدع [illegible]
کرد که مردم غیبت ایشان کنند و غیبت کردن ایشان و اظهار صفتهای بد ایشان در مجالس نمودن از باب امر بمعروف و نهی [illegible]
دوم [illegible] کسانی که گناه را ظاهر و علانیه کنند مانند فاسقان و ربا خواران و شراب خواران و ارباب مناصب جور و صاحبان ظلم که بر فسق
و ظلم ایشان [illegible] از گفتن مردم پروایی ندارند عیبهای ایشان را گفتن و صفتهای بد ایشان را ذکر کردن غیبت [illegible]
چنانکه در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرگاه فاسق تجاهر بفسق کند و علانیه گناه کند او را احترام نیست و غیبت
دیگر از آنحضرت منقولست که حرمت فاسق از هر کسی [illegible] از حضرت باقر العلوم علیه السلام منقولست که سه کسند که ایشان را
حرمتی نیست صاحب بدعتی که [illegible] در دین پیدا کرده باشد و امام جابر و فاسقی که علانیه فسق کند [illegible]
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که هرکه با مردم معامله کند و ظلم بر ایشان نکند و با ایشان سخن گوید و دروغ نگوید و با ایشان
وعده کند و خلف وعده نکند پس او از کسانیست که مروتش کامل گردیده و عدالتش ظاهر شده و برادری او واجب گردیده و غیبت او حرام
گردیده است سوم غیبت کسی که معروف [illegible] نزد مردم ظاهر [illegible] نقصی [illegible] باشد که مشهور بآن صفت باشد ولی
آن صفت [illegible] مانند فلان اعرج و فلان اعور [illegible]
در کارها لکن [illegible] صفات [illegible] چنانکه در حدیث صحیح از حضرت صادق [illegible] منقولست
که غیبت آنست که در حق برادر خود چیزی بگویی که خدا بر او پوشیده است اما امری که در او ظاهر باشد مانند [illegible]
و مبادرت [illegible] غیبت [illegible] مظلوم [illegible] هرگاه شخصی [illegible] ظلم کرده باشد [illegible] مظلوم [illegible] اظهار
ظلم آن ظالم کند [illegible] آن ظالم [illegible] مظلوم [illegible] رفع ظلم ظالم [illegible] اظهار او نمودن و عیبهای او را
با دیگران غیبت [illegible] نصیحت [illegible] کسی [illegible] بعنوان [illegible]
[illegible] بعنوان اجمال گویند
[illegible] غیبت [illegible] بیان
خطای اجتهاد مجتهدین [illegible] مجتهد دیگر [illegible] خطا [illegible] بیان خطای او
بکند و دلایل بر بطلان رای او بگوید و عیبهای [illegible] غلط [illegible] ضرورت [illegible] از بیان خطا در آن مسئله غرض
محض بیان حق و رضای الهی باشد نه آنکه از راه حسد و اعراض باطله چون اظهار فضیلت خود [illegible] و مذمت کوشند

چنانکه سلطان

چنانکه سلطان اکثر علما را [illegible] حسد [illegible] غیبت [illegible] چنانکه بعضی علمای سلف رضوان الله علیهم که سعی جمیل در احیای
دین و رواج شریعت حضرت سید المرسلین [illegible] میان خطاهای معاصرین خود [illegible] اند [illegible] تحصیل غیبت
در راه حق غیبت نیست [illegible] غیبت شخصی [illegible] غیبت کننده [illegible] مشاهده کرده [illegible]
در آن شخص [illegible] اظهار نمودن غیبت کننده [illegible] دیگر [illegible] غیبت صحیح [illegible]
است که برای حفظ سنت و شریعت صحیح و اظهار عیب [illegible] برای عدم اعتبار قول [illegible] چنانکه علمای رجال در کتابها
معتبره [illegible] بعضی از راویان نموده اند برای غرض دینی [illegible] احادیث صحیحه از غیر صحیحه ممتاز شود و اخبار معتبره از غیر معتبره جدا گردد [illegible]
غیبت [illegible] که بعنوان فتوی خواهد [illegible] عالمی مسئله [illegible] در آن [illegible] فلانی
مال مرا برده [illegible] و بغیر حق تصرف نموده [illegible] حق خود [illegible]
هرگاه شخصی غیبت شخصی کند [illegible] آن شخص [illegible] غیبت [illegible] شنیدن [illegible] غیبت نیست [illegible]
[illegible] گوینده [illegible] افعال مسلمانان [illegible] باشد [illegible] غیبت [illegible]
باشد [illegible] معلوم شود [illegible] فسق [illegible] غیبت [illegible] صورت
[illegible] طریق [illegible] گوینده [illegible]
[illegible] غیبت کننده اظهار [illegible] غیبت [illegible] غیبت کننده [illegible]
بفسق غیبت کننده [illegible] اقسام غیبت [illegible] اکثر [illegible]
[illegible] اظهار [illegible] صورت [illegible] حسد [illegible]
[illegible] بلطائف [illegible] صورت [illegible] تفصیل [illegible] غیبت [illegible]
[illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] غیبت [illegible] عیب [illegible]
خواه در خلقت [illegible] مانند کوتاه قد یا بلند بالا [illegible] یا [illegible]
در نسب [illegible] فلانی [illegible] زاده [illegible] و خواه در افعال [illegible]
[illegible] ظالم [illegible] و خواه در خلق [illegible]
گفتن آنکه بد خلق است [illegible] بخیل [illegible] و خواه در خصوص لباس [illegible] گفتن [illegible] جامه [illegible]
و دامنش [illegible] تحقیر [illegible] و خواه بکنایه [illegible] اشاره [illegible] کسی [illegible]
[illegible] الحمد لله [illegible] مجلس [illegible] اختلاف [illegible]
صفت [illegible] دیگران [illegible] اشاره [illegible] صفت [illegible] مطلع [illegible]

رهید از خواندن وی مطلع شود و او را از نظر اندازد یا آنکه شخصی که بد گفته اند عالم را از تهمت یا نجات دهد و غرض نفس از اثبات این
عیب باشد بر من بر هر اوّل شخص خود را برای دفع مظنه شریک کند و هر چه از حرکات و سکنات آدمی و اشارات که غرض اظهار نقص
شخصی شود حتی تقلید نمودن با اشاره چشم و حرکت دادن ابرو و دست غیبت است باید که از وی اجتناب نمود و اگر کسی با تکلیف
شیطان یا نفس خورده شود و مرتکب این قول خبیث شده باشد باید که توبه نماید و استغفار کند و حلیت از آن شخص طلب
بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که از حضرت سید المرسلین ص پرسیدند که کفاره غیبت چیست فرمود که آنست که
استغفار کنی از برای کسی که غیبت او کرده و چون غیبت حق الناس است پس کسی که غیبت او کرده اند اگر شنیده باشد
که غیبت او کرده اند و زنده باشد که از وی حلیت طلبند بنحوی که باعث آزردگی او نشود و نشنیده و اگر شنیده باشد ابراء ذمت از او
طلبند و اگر مرده باشد یا غایب باشد برای او استغفار کنند و بنده کاش از وی بذکر جمیل یاد کنند و معایب ایشان را از خاطر آنها که شنیده اند
بیرون کنند و برای مرده کان استغفار و طلب آمرزش نمایند تا نجات یابند پس کسی که خواهد از این مرض سالم ماند و از آتش از غیبت
خبث و غیبت خلاصی یابد باید که فکر معالجه امراض عیب شخص خود ... عیب دیگران نپردازد و قضاء امانت خود را مشاهده
نماید و قلب مشغول خود را در بوته خلاص خالص کند و از خویشتن مشغول شود و ... عیب بر خود و بر شان او نظر از فرصت
جویای عیب دیگران ندهد و پای گفتار را بعیب خویش ... کند در سرای دیگران قطع نماید و درست ... عیب جوئی را
از کردن او تعدی او را بر دیگران کوتاه کند و با این همه استعانت از خداوند عالم طلبیده و باستمداد توفیقات ... عیب جویان
نظر از شیطان ... عیب جوئی نفس را شکسته چون کوران عصای دلیل بر دست قائد نفس بدیده حیرت ملاحظه نیز عیبهای
خود نماید تا که دوال خباثت و چاه غیبت دیگران بیفتد اللهم اعذنا من همزات الشیطان واجعلنا من انقیاء الغیبة بالائمة ونجنا
من النیران بمحمد و آله الاطهار **عقیده در بیان مذمت سایر اخلاق ذمیمه و صفات ناپسندیده بر سبیل اجمال بدانکه ...**
هر یک از ملکات خبیثه و افعال ناپسندیده آیات متکثره و روایات متواتره وارد شده و این مختصر گنجایش ذکر همه
آنها ندارد و لیکن بر سبیل اختصار قدری در این مقام مذکور میشود تا باعث آگاهی غافلان گردد و اتمام این عقیده چند ثمره
ثمره اتمام انجام باید بعون الملک الاحد **ثمره** تهمت و بهتان بر مردم گفتن بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقولست که هر که تهمت سازد بر برادر مؤمن خود را ایمان در دلش بگدازد چنانکه نمک در آب و در حدیث دیگر از آنحضرت منقول
که هر که متهم سازد برادر دینی خود را پس حرمت ایمان از میان ایشان زایل بگردد و بسند صحیح از حضرت سید المرسلین ص
منقولست که هر که بهتان زند بر مؤمنی یا مؤمنه و بگوید در حق او چیزی که در او نباشد خداوند عالم او را در قیامت ... و او را
بر تلی از آتش تا از عهده سخن خود بیرون آید و از حضرت صادق ع منقولست که هر که مؤمنی یا مؤمنه را بهتان زند بچیزی که
در او نباشد حق تعالی او را در طینت خبال بدارد پرسیدند که طینت خبال چیست فرمود که چرکیست که از فرجهای زناکاران

بیرون می آید

بیرون می آید و از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که زینهار بپرهیز از ظلمهای تهمت و از مجالسی که گمان بد باهلش میبرند زیرا که
آنحضرت منقولست که هر که خود را در محل تهمت بدارد ملامت نکند کسی را که گمان بد باو میبرد پس هر چند که تهمت بر مردم گفتن
داخل گناهان کبیره است خود را در محل تهمت واداشتن و در معرض گمانهای بد مردم در آوردن نیز از گناهان است و گمان بد بر مردم
بردن نیز داخل تهمت است چنانکه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که زینهار بپرهیز از گمان بد بر مردم بردن
که گمان بد بدترین دروغهاست و از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که کارهای برادر خود را بر محمل نیک حمل کن تا وقتی که
دیگر محمل جای [illegible] و گمان بد مبر بکلمه که از برادر مؤمن صادر شود و تا محمل خیری از برای آن یابی و نیز از آنحضرت پرسیدند که میان
حق و باطل چه قدر فاصله هست آنحضرت فرمود که چهار انگشت و بعد از آن چهار انگشت را گذاشتند در میان چشم و گوش
بعد از آن فرمودند که هر چه را بچشم خود ببینی حقست و آنچه را بگوش خود بشنوی اکثرش باطلست و از حضرت باقر العلوم
منقولست که اگر شخصی ... و بر امری ... باشد و بدست چیزی نیابد در حق او بغیر از خیر مگو
و از او بیزاری مجو تا هنگامی که سخن را از او بشنوی بدرستی که دلها ... انگشتی از انگشتان خداست بهر نحو که خواهد بگرداند
یکساعت چنین و یکساعت چنان و بسیار است که بنده توفیق خیر می یابد و تتبع عیب مسلمانان کردن و سرزنش ایشان نمودن
نیز داخل گناهان کبیره است چنانچه در حدیث صحیح از حضرت باقر العلوم ع منقولست که نزدیکترین احوال آدمی بکفر آنست
که با کسی برادری کند در دین و عیبهای و گناهان او را حفظ کند که روزی او را بآنها ملامت کند و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
منقولست که مذمت کنید مسلمانان را و تتبع عیبهای ایشان مکنید که هر که تتبع عیبهای مسلمانان کند خدا عیبهای او را تتبع
کند و او را رسوا کند اگر چه در میان خانه اش باشد و از حضرت صادق ع منقولست که هر که مؤمنی را ملامت و سرزنش کند
خداوند عالم او را در دنیا و آخرت سرزنش و ملامت کند و از حضرت سید المرسلین منقولست که هر که گناه مؤمنی را فاش
کند چنان باشد که خود آن گناه را کرده باشد و هر که مؤمنی را بر گناه سرزنش کند نمیرد تا مرتکب آن گناه شود و احادیث درین
باب بسیار است **ثمره** سخن چینی نمودن و نمامی کردن بسند معتبر روایت از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که بصحابه فرمودند
که میخواهید خبر دهم شما را به بدترین شما گفتند بلی یا رسول الله پس فرمود که سخن چینانند که ... جدائی اندازند میان دوستان و نیز از
آنحضرت منقولست که هرگز داخل بهشت نمیشود قتات ابوذر گفت یا رسول الله کیست قتات
فرمود که نمام یعنی سخن چین که سخنان مردم را از یکدیگر نقل کنند که در میان ایشان عداوت پیدا کند ای ابوذر سخن چین
راحت نمی یابد از عذاب خداوند عالم در آخرت و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که فرمود در شب معراج زنی را دیدم
که سرش مانند سر خوک و بدنش مانند بدن حمار و بر او هزار نوع از عذاب معاقب ... بود پرسیدند که عمل آن زن چه بود
که مستحق این عذاب شده بود فرمود که سخن چین و دروغگو بود و بسند صحیح از حضرت باقر العلوم علیه السلام منقولست

که بهشت حرام است بر سخن‌چینان و آنانکه در میان مردم نمّامی میکنند و در حدیث دیگر معتبر وارد است که حضرت موسی علیه السلام چون بدعای طلب باران
برای بنی اسرائیل بصحرا بیرون رفت وحی الهی شد که ای موسی مستجاب نمیکنم دعای شما را و حال آنکه در میان شما سخن‌چینی هست
حضرت موسی مناجات کرد که پروردگارا اعلام کن بمن که کیست آن سخن‌چین تا از میان قوم بیرون کنیم وحی الهی شد که ای موسی
من نهی کردم شما را از سخن‌چینی خود نمّامی کنم پس همگی قوم بنی اسرائیل توبه نمودند و دعای ایشان مستجاب شد و باران نافع از برای
ایشان از آسمان نازل شد و احادیث در مذمت نمّامی و سخن‌چینی بسیار است **ثمره دورویی** و دوزبانی که عبارت از نفاقست
و از جمله صفات منافقانست که با مردم بزبان نیکی و بروی خوش ملاقات نمایند و اظهار محبت کنند و در عقب غیبت ایشان
نمایند و در مقام عداوت ایشان باشند بسند معتبر از حضرت رسالت منقولست که صاحب دو رو و دو زبان در روز قیامت صاحب دو زبان
خواهد بود در آتش جهنم و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که آدم دو زبان می آید در قیامت بهیئتی که یک زبانش از پشت سر و دیگر زبان
از پیش رو او بحدیکه از هر دو زبانش آتش مشتعل گردد تا آنکه بدنش را آتش در گیرد بعد از آن ندا کنند که اینست که در دنیا دو رو
و دو زبان داشت تا در روز قیامت باین صفت معروف شود و در حدیث دیگر منقولست که خداوند عالم بحضرت عیسی علیه السلام وحی نمود
که ای عیسی باید که زبان تو در آشکار و پنهان یکی باشد و همچنین باید که دلت یکی باشد و من ترا حذر مینمایم از نفس خود
و من عالم [illegible] نیست دو زبان در یک دهان و دو شمشیر در یک غلاف و دو دل در یک سینه و در خیال [illegible]
نفس و از حضرت باقر العلوم منقولست که بد بنده ایست که صاحب دو رو و دو زبان باشد و در حضور برادر مؤمن مدح کند و در
عقب [illegible] غیبت کند و اگر عطائی باو کنند حسد برد و اگر ببلائی مبتلا شود او را [illegible] نماید و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر که ملاقات کند مسلمانان را بدو رو و دو زبان در قیامت [illegible] محشور شود و دو زبان از آتش داشته
باشد و اخبار در مذمت این صفات بسیار است **ثمره دروغ گفتن** بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین سید الساجدین
علیه السلام منقولست که بفرزندان خود میفرمود که بپرهیزید از دروغ در امر کوچک و بزرگ خواه بجد گویند و خواه بهزل و خوش
طبعی بدرستیکه کسی که دروغ کوچک بگوید بر دروغ بزرگ جرأت بهم میرساند و از حضرت باقر العلوم علیه السلام منقولست که
دروغ باعث خرابی ایمانست و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که اول کسی که دروغ‌گو را تکذیب مینماید خداست بعد از آن دو ملکی که با او
موکلند و بعد از آن [illegible] خود میداند که دروغ میگوید و از حضرت امیرالمؤمنین منقولست که هیچ بنده مزه ایمان را
نمی یابد تا ترک نکند دروغ را [illegible] و بسند صحیح از حضرت صادق منقولست که حضرت عیسی علیه السلام فرمود که هر که دروغ بسیار
میگوید بها و حسن او برطرف میشود و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که دروغ بر خدا و رسول از گناهان کبیره است و از حضرت
باقر العلوم علیه السلام منقولست که حق تعالی برای بدیها قفلها قرار داده و کلید آن قفلها شرابست و دروغ گفتن
بدتر است از شراب و در حدیث دیگر وارد شده که در مجلس حضرت صادق علیه السلام یاد [illegible] میشود و بعضی بافنده آنحضرت

فرمود که

فرمود که [illegible] پس معلوم شد که مراد بافنده کان دروغ‌گو است [illegible] و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که خداوند عالم دروغ
گو را بفراموشی مبتلا کرده است و در حدیث دیگر منقولست که دروغ‌گو بر کنار خواری و بلا گشته و احادیث در مذمت
این صفت قبیحه که اصل اکثر صفات ذمیمه است بسیار است **ثمره بدخلق بودن** بدانکه باسانید معتبر وارد است از حضرت
صادق علیه السلام که بدخلقی فاسد میکند ایمانرا و اعمال خیر را چنانکه سرکه عسل را ضایع میکند و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست
که بابوذر غفاری فرمود که ای ابوذر پیوسته آدمی از خدا دور میشود مادام که بدخلق است و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که دو خصلت
که در مسلمان جمع نمیشود بخیل بودن و کج خلقی و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که توبه صاحب خلق بد مقبول نمیشود زیرا که از
یک گناه توبه میکند بگناهی ازان بدتر گرفتار میشود و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که بیشترین امتان من که داخل جهنم میشوند از کج خلقی
ثمره فحش گفتن بسند معتبر مرویست از حضرت صادق علیه السلام که از جمله علامات شرکت شیطان که ابلیس در نطفه او شریک است
آنست که فحاش باشد و باکی نداشته باشد از گفتنهای فحش خود و فحش دیگران که بر او گویند و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست
که هر که فحش گوید بر برادر مسلمانش خداوند عالم برکت را از روزی او میبرد و او را بنفس خود وامیگذارد و فاسد میکند بر وی معیشت
او را و از حضرت سید المرسلین منقولست که خداوند عالم حرام کرده است بهشت را بر هر فحش گوی بی حیائی که پروا نداشته
باشد از فحش گفتن و شنیدن بدرستیکه چون تفتیش کنی حال فحش گو را البته ولدالزنا یا شرک شیطانست و بسند معتبر از
آنحضرت منقولست که فحش گفتن ممثل میشود [illegible] از حضرت صادق منقولست که فحش گفتن
و جفا کردن بر خود و دیگرانست و جفا کردن در آتش جهنم است و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که فحش گفتن و بدزبان بودن
نشانه نفاق است و از حضرت رسالت منقولست که خداوند عالم دشمن میدارد فحش گوی [illegible] را و در حدیث
صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مرا آنحضرت دوستی بود که پیوسته در ملازمت آنحضرت بود و جدا نمیشد [illegible]
در خدمت آنحضرت [illegible] کفش دوزان میگذشتند و غلام سندی [illegible] سر خود برگشت غلام خود را
[illegible] کجا بودی حضرت
صادق علیه السلام دست بر پیشانی خود زد [illegible] سبحان الله دشنام میدهی مادر غلام خود را [illegible]
[illegible] آن مرد عرض کرد که فدای تو شوم مادرش سندیه است و مشرکست آنحضرت فرمود که
آیا ندانسته که هر گروهی را در میان خود نکاحی هست پس دور شو از من پس آنحضرت جدائی از او اختیار کرده [illegible]
رحلت دیگر مکالمه با وی ننمود و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که بدترین بندگان خدا کسی است که مردم از مجالست او
[illegible] برای فحش گوئی [illegible] و احادیث درین باب بسیار است **ثمره ظلم کردن** بسند معتبر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
منقولست که [illegible] فرمودند که بپرهیزید از ظلم کردن بدرستیکه ظلم کردن باعث ظلمت صاحبش میشود در روز قیامت

از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که ظلم کند بر کسی خداوند عالم مسلط میکند بر او کسی را که ظلم کند بر او یا بر اولاد او و نیز از آنحضرت
منقولست که هر که ظلم کند بر کسی البته خداوند عالم انتقام میکشد از او در خصوص خود یا مالش یا فرزندانش و بسند صحیح از حضرت باقر
العلوم علیه السلام منقولست که آنحضرت فرمود که پدرم در حالت احتضار حضرت سید الساجدین مرا بر سینه خود گرفت و وصیت فرمود
که بپرهیز ای فرزند از ظلم کردن بر کسی که یاوری برای او نباشد بغیر از جناب احدیت و نیز از آنحضرت منقولست که خداوند عالم
انتقام نمیکشد از ظالم مگر بظالم دیگر چنانکه خداوند عالم فرموده که ما مسلط میگردانیم بعضی از ظالمان را بر بعضی و از حضرت رسالت
که فرمود هر که بترسد از قصاص الهی باید دست بدارد از ظلم خود از مردم و از حضرت صادق ع منقولست که خداوند عالم
وحی فرستاد به پیغمبری از پیغمبران خود که در مملکت پادشاه جباری بود که برو بنزد این جبار ستمکار بگو که من ترا نفرستاده‌ام و پادشاه نکرده‌ام که خون
بندگان مرا بریزی و مال ایشانرا از روی ستم بگیری بلکه ترا فرستاده‌ام که آه و ناله مظلومان را از ظالمان بگیری و بمن نرسد ستم ایشان که من
پادشاه عالم فرو گذاشت نمیکنم انتقام ظلم ایشانرا اگرچه مظلومان کافر باشند و از حضرت باقر العلوم ع منقولست که ظلم سه قسمست
ظلمی هست که خداوند عالم نمی بخشد و ظلمی هست که خداوند عالم می بخشد و ظلمی هست که خداوند عالم فرو گذاشت نمیکند اما ظلمی
که خدا نمی بخشد شرکست و ظلمی که خدا می بخشد ظلم کردن آدمی است بر خود و اما ظلمی که خداوند عالم فرو گذاشت نمیکند انتقام کشیدن او را
ظلم کردن مردم است بر یکدیگر و نیز از آنحضرت منقولست که آنچه مظلوم از دین ظالم میگیرد زیاده است از آنچه ظالم از دنیای مظلوم میگیرد
میگیرد و نیز از آنحضرت منقولست که هر که عذر ظالمی را در ظلمی قبول کند خداوند عالم بر او مسلط میکند کسی را که بر او ظلم کند و اگر
دعا کند مستجاب نگردد و برای مظلوم بر ظلمش اجری و ثوابی نباشد و در حدیث دیگر وارد است که روز قیامت ظالمان و معاونان ایشان را و
ایشان را که اعانتی کرده باشند یا قلمی برای ایشان تراشیده باشند [illegible] در تابوتی از آتش کرده در میان جهنم اندازند [illegible]
جهنم اندازند و اخبار بسیار در این باب از اهل بیت اطهار سلام الله علیهم وارد شده **فقره** در حقیر شمردن مؤمنان و ایذا و اهانت ایشان
نمودن و ضرر رسانیدن و عیوب مسلمانان را تفحص نمودن بسند معتبر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که هر که [illegible] مؤمنی [illegible]
او را ذلیل گرداند یا حقیر شمارد بسبب بی‌چیزی [illegible] خداوند عالم او را [illegible] رسوا گرداند مگر آنکه [illegible]
راضی گرداند و توبه و استغفار کند [illegible] و نیز از آنحضرت
منقولست که هر که [illegible] مسلمانان [illegible] خداوند عالم در قیامت [illegible] آتش [illegible] مسلط گرداند
[illegible] و در حدیث دیگر منقولست که هر که [illegible] مؤمنی بسوی ظالمی [illegible]
خداوند عالم او را [illegible] و نیز از آنحضرت منقولست که هر که نظر کند بسوی مؤمنی که او را بترساند خداوند عالم او را [illegible]
در روزی که پناهی بغیر از پناه او نباشد و در حدیث دیگر منقولست که هر که اعانت کند بر ضرر مؤمنی بنصف کلمه در قیامت
چون وارد شود بر خداوند عالم در میان دو چشم او نوشته باشد که ناامید است از رحمت من و بطریق دیگر منقولست که خداوند عالم فرموده

که هر که بنده

که هر که بنده مؤمن مرا ذلیل گرداند چنانست که علانیه با من محاربه و جنگ کرده است و بسند معتبر از حضرت باقر العلوم علیه السلام منقولست
که فرمود که هر که مسلمانی بیاید بزیارت او یا حاجتی باو داشته باشد و او در خانه باشد و رخصت ندهد که او داخل خانه شود برای او
بیرون نیاید پیوسته در لعنت خدا باشد تا آن مؤمن او را ملاقات نماید و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که هر که
در میان او و مؤمنی حجابی باشد که مانع از دخول او گردد حق تعالی میان او و بهشت هفتاد هزار حصار [illegible] هر حصاری تا حصاری
هزار ساله راه باشد و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که گناهکارترین مردم نزد خدا کسی است که کسی را بناحق بزند یا
بکشد و نیز از آنحضرت منقولست که فرمود بحق خداوندی که مرا بحق فرستاده است که اگر جمیع اهل آسمانها و زمین جمع شوند در خون
مسلمانی راضی باشند خداوند عالم همه را بروی در آتش جهنم افکند و از حضرت صادق ع منقولست که شخصی در قیامت بنزد شخصی می‌آید
و در جائی که مردم در حساب باشند او را بخون آلوده کند و بگوید ای بنده خدا مرا با تو چه کار بود گوید که در فلان روز کلمه گفتی
و اعانت بر کشتن من کردی و نیز از آنحضرت منقولست که شخصی مؤمنی را بکشد بناحق در وقت مردن باو گویند که [illegible]
مجوسی بمیر و از حضرت صادق ع و باقر العلوم علیه السلام منقولست که حق تعالی فرمود بحضرت موسی ع بگو بگروه بنی اسرائیل که زنهار اجتناب
نمایند از کشتن کسی بغیر حق که هر که کسی را در دنیا بکشد من در جهنم او را صد هزار مرتبه بکشم مثل آن کشتن و نیز از آنحضرت
منقولست که هر که مؤمنی را بکشد بعمد خداوند عالم جمیع گناهان کشته شده را بر کشنده بار کند و کشته شده از گناهان
بیرون آید **فقره** در ربا خوردن و زنا کردن بسند معتبر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود [illegible]
[illegible] پرسیدند که یا رسول الله آن کدام عمل است فرمود که ربا است و نیز از آنحضرت
منقولست که خداوند عالم در روز قیامت خطاب [illegible]
[illegible]
[illegible] و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که سهل‌ترین [illegible]
و نیز منقولست که [illegible] و نیز از آنحضرت منقولست که فرمود [illegible]
چاه [illegible] پرسیدند که یا رسول الله [illegible] فرمود که وادیست در جهنم که آماده کرده‌اند برای [illegible]
و در حدیث دیگر منقولست که [illegible]
که [illegible] و بسند صحیح از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که [illegible]
علامت [illegible]
او [illegible] از حضرت صادق ع منقولست که [illegible]
ثواب [illegible] از حضرت صادق

که عقاب بکند هم از ریا احتراز می‌کنند [illegible] عقاب [illegible] زنا کردن و از حضرت باقر العلوم علیه السلام منقولست که بدترین
کسبها کسب ربا است و از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که ربا خوار و وکیل وی و نویسنده‌اش و گواهان [illegible] در اثم
یکسانند و در حدیث دیگر از آن حضرت منقولست که خداوند عالم ربا را حرام کرد تا مردم ابا نکنند از دادن قرض حسنه و بسند
صحیح منقولست از حضرت صادق علیه السلام که چون به آن حضرت خبر رسید که مردم ربا می‌خورند [illegible] آن حضرت فرمود که
خداوند عالم قدرت [illegible] منقطع کرده [illegible] و در حدیث دیگر از آن حضرت
منقولست که [illegible] ربا خوار [illegible] از جمله گناهانیست که خداوند عالم وعده آتش جهنم برای او کرده و بسند معتبر از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که آن حضرت [illegible] که هرگاه بعد از من زنا کردن در میان امت بسیار شود مرگ ناگهان در میان ایشان
بسیار خواهد شد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که زنا کننده را شش خصلت است سه خصلت در دنیا و سه در آخرت اما آنها که در دنیا
زنا کردن نور رو را می‌برد و باعث فقر و پریشانی [illegible] و موجب [illegible] هلاک [illegible] و اما در آخرت غضب پروردگار عالم و بدی
در حساب و خلود [illegible] در جهنم و [illegible] از آن حضرت منقولست که حضرت یعقوب به فرزند خود [illegible] فرمود که ای فرزند زنا مکن
که اگر مرغ زنا کند [illegible] و از حضرت موسی الکاظم علیه السلام روایتست که [illegible] زنا کردن [illegible] که زنا
هر طرف [illegible] روزی [illegible] و از حضرت موسی [illegible] فرمود که [illegible] خود
مکن [illegible] زنا [illegible] مثل کسی [illegible] آتشی [illegible] افروزد [illegible] خانه [illegible] نقشهای طلا
[illegible] آتش نقشهای خانه را ضایع کند [illegible] و در حدیث دیگر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که سخت‌ترین
عذاب روز قیامت [illegible] کسی است که نطفه خود را در رحم زنی [illegible] حرام [illegible] و از آن حضرت منقولست که ملعونست زنا
کننده [illegible] اگر [illegible] صورت [illegible] عقاب [illegible]
و حقیقت [illegible] حصول [illegible] عبادات [illegible] تصدقات [illegible] خلایق [illegible]
و اصول اصناف آن شش است اول ریا کردن [illegible] ضعیف [illegible]
علی الدوام و صوم علی الاتصال [illegible] اظهار [illegible] مردم [illegible]
نمودن [illegible] عبادات [illegible] اصلاح [illegible]
کردن [illegible] عبادات [illegible] قدرت [illegible]
[illegible] دوم ریا کردن [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
عبادات [illegible] سیم ریا کردن [illegible] لباس درشت پوشیدن [illegible]

کوتاه کردن پیراهن

کوتاه کردن پیراهن و [illegible] و شالهای درشت پوشیدن و جامه‌های پاره پاره [illegible] پوشیدن تا مردم گمان
کنند که از شدت [illegible] ترک علاقه دنیا [illegible] که اصلا التفات [illegible] لباس [illegible] بهم [illegible]
پوشیدن و دستمال [illegible] ریا کردن تا مردم گمان کنند که [illegible]
[illegible] صوفیه لعنهم الله [illegible]
[illegible] لباس [illegible]
تکلیف [illegible]
شالهای کشمیری و [illegible] سلاطین [illegible]
بزرگان [illegible] لباس [illegible] چهارم ریا کردن [illegible]
چون ریا [illegible] عبارات [illegible] معانی [illegible] تحقیقات [illegible] لطایف [illegible]
[illegible] مردم گمان [illegible] صدق اخلاص ایشان [illegible]
[illegible] احادیث [illegible] اخبار [illegible] مجتهدین [illegible]
گمان [illegible] فضل [illegible] خلایق [illegible] مردم گمان کنند [illegible]
در [illegible] مردم گمان [illegible]
[illegible] خدا پنجم ریا کردن در عبادت چون بسیار ایستادن در قیام نماز [illegible]
در [illegible] سجود و رکوع [illegible]
[illegible] تعقیب [illegible] مردم گمان کنند که در عبادت خدا [illegible]
بجا آوردن [illegible] عوام الناس [illegible] خلایق [illegible]
[illegible] مردم گمان کنند [illegible] خلایق [illegible]
[illegible] ریا [illegible] مردم [illegible]
[illegible] عوام [illegible]
[illegible] نماز [illegible] مردم [illegible]
[illegible] لعنهم الله [illegible] ششم ریا کردن [illegible] علم چون ریا کردن [illegible]
[illegible] مردم گمان [illegible] علم [illegible]
کنند [illegible] مردم [illegible] حکام و سلاطین [illegible]

نمایند و او را از اهل تقدس و برکت شمارند و مقتدای خود کردند و امثال اینها که بر صاحبان هوش ظاهر است پوشیده نیست و فروع عجب و ریا که
شاخهای این دو اصلند بسیار است و تفصیل آنها موجب تطویل است لهذا بهمین قدر اکتفا شد ثمره عجب کردن بسند صحیح
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که عجب بهمرساند هلاک میشود و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که گناه بهتر است
از گناه کردن برای بنده مؤمن بهتر است از عجب که اگر عجب نبود هرگز مؤمن مبتلا نمیشد بگناه و در حدیث دیگر منقولست که عمل [illegible]
بدرجه قبول نمیرسد و نیز از آنحضرت منقولست که عجب [illegible] است و [illegible] نفاق [illegible] ظلم است و منشا [illegible]
جهل است و هر که [illegible] است و ثمره [illegible] و مخلد بودن در آتش است پس هر که اخبار عجب [illegible]
پوشیده حاصل گشت خود را از آتش جهنم [illegible] و بسند معتبر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود
که شیطان روزی بنزد حضرت موسی علیه السلام آمد و کلاهی برنگهای مختلف بر سر داشت چون نزدیک رسید کلاه را از سر برداشت و در برابر
ایستاد و سلام کرد موسی فرمود که تو کیستی گفت منم ابلیس که خدا ترا از رحمت خود دور کرده [illegible] گفت آمده ام که سلام کنم بر تو
برای قرب و منزلتی که نزد خدا داری موسی گفت که این کلاه چیست که بر سر داری گفت باین ربایم دلهای بنی آدم را فرمود که بگو کدام
گناه است که چون فرزند آدم مرتکب آن میشود تو بر او مسلط و غالب میشوی گفت وقتی که از خود راضی شد و عملهای خیر خود را بسیار
داند و تعجب نماید و گناهان خود در چشم او اندک نماید و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که خداوند عالم بداود خطاب نمود که ای
داود بشارت ده گناهکاران را که توبه ایشان را قبول میکنم و گناهان ایشان را عفو میکنم و بترسان صدیقان را که عجب نکنند بعملهای خود که
هر بنده را که من بمقام حساب بدارم و بعدالت حساب او کنم هلاک میشود و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که دو کس داخل مسجد شدند
یکی عابد و دیگری فاسق چون از مسجد بیرون آمدند عابد فاسق بود و فاسق صدیق و نیکوکار شده بود زیرا که عابد اعتماد بر عبادت خود کرده
خود را از نیکان میدانست و این عجب در خاطر او بود و فاسق در فکر گناهان خود بود و نادم و پشیمان بود و استغفار میکرد از گناهان خود
از حضرت موسی الکاظم علیه السلام منقولست که یکی از فرزندان خود فرمود که ای فرزند بر تو باد که جد و اهتمام در عبادت و بیرون مبر
نفس خود را از حد تقصیر در عبادت و طاعت الهی و همیشه خود را در آن درگاه صاحب تقصیر بدان و عجب مکن بر کرده های خود بدرستی
که خدا را عبادت نمیتوان کرد چنانچه که او سزاوار است بعبادت و احادیث در مذمت عجب و اعتراف بعبادات بسیار است ثمره گناه
کردن و نافرمانی بر آن مداومت نمودن بسند صحیح از حضرت سید المرسلین منقولست که در وصایای خود با بوذر غفاری فرمود که ای ابوذر
نظر مکن بکوچکی و خورد بودن گناه ولیکن نظر کن به بزرگواری و عظمت خداوندی که معصیت او کرده ای ای ابوذر نفس مؤمن از اضطراب
از گناهان بیشتر است که از اضطراب گنجشک که در دام افتاده باشد ای ابوذر بسیار است که کسی از روزی خود محروم میگردد بسبب گناهی
که از و صادر میشود و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که صغیره و خورد نباشد گناهی که در فعل آن اصرار کنند و بسند معتبر از حضرت
امام رضا علیه التحیة و الثنا منقولست که گناهان صغیره راهها بند بگناهان کبیره و کسی که در اندک از خدا نترسد در بسیار هم نمیترسد

و از حضرت باقر

از حضرت باقر العلوم علیه السلام منقولست که فرمود که از جمله گناهانی که آمرزیده نمیشود آنست که کسی بگوید کاشکی مرا مواخذه نکنند بغیر این
گناه و نیز از آنحضرت منقولست که گاه هست که بنده از خدا سوالی مینماید و نزدیک میشود که حاجتش برآورده شود پس گناهی میکند و خداوند عالم
میگوید بملک که حاجت او را روا مکن که او متعرض غضب من شده و مستوجب حرمان گردیده و نیز از آنحضرت منقولست که خداوند عالم
قضای حتم فرموده که نعمتی به بنده کرامت فرماید و از او سلب ننماید تا گناهی از او صادر شود که مستحق غضب الهی و زوال نعمت گردد و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که گناهی که تغییر نعمت میدهد بغی و تکبر و فساد است و گناهی که موجب ندامت میشود قتل نفس است
و گناهی که موجب نزول عذاب الهی است ظلم است و گناهی که موجب رسوائی و دریدن پرده میشود شراب خوردن است و گناهی که روزی را
منع میکند زناست و گناهی که زود فنا میکند قطع رحم است و گناهی که دعا را رد میکند و هوا را تاریک میکند عقوق
مادر و پدر است و بسند صحیح از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که گاه میشود که بنده را بعد گناهی از گناهانش صد سال [illegible]
باز میدارند و نظر میکند بسوی زنان که در بهشت متنعم اند و از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود هیچ بنده نیست مگر آنکه بر او چهل پرده پوشیده است
تا هنگامی که چهل گناه کبیره بکند پس تمام آن پرده ها از او دریده میشود پس ملائکه حافظان اعمال میگویند که خداوندا این بنده تو پرده های ستر
تو همه از او گشوده شد خداوند عالم بایشان وحی میفرماید که او را ببالهای خود بپوشانید پس چنین میکنند ملائکه و اگر مرتکب میشود و خود را
بافعال قبیحه خود در میان مردم میستاید پس ملائکه میگویند که خداوندا این بنده هیچ گناهی را ترک نمیکند و ما را شرم می آید از کارهای او
پس خداوند عالم وحی میفرماید که بالهای خود را از و بردارید پس بعد از آن اظهار عداوت اهل بیت مینماید و در این هنگام خدا
او را در آسمان و زمین رسوا میکند پس ملائکه میگویند خداوندا این بنده تو پرده اش دریده و رسوا مانده میفرماید که اگر من خیری برای او
میخواستم نمیگفتم که شما بالهای خود را از و بردارید و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که آدمی که گناهی کرد در دل او نقطه سیاهی پیدا میشود
پس اگر توبه کرد بر طرف میشود و اگر دیگر گناه کرد زیاده میشود تا آنکه تمام دلش را میگیرد و دیگر بعد از آن هرگز رستگار نمیشود و نیز از آنحضرت
منقولست که فرمود که بپرهیزید از گناهان حقیر شمرده شده که آنها آمرزیده نمیشود پرسیدند که کدام گناهانست فرمود آنکه گناهی
کند و گوید خوشا حال من اگر غیر این گناه نداشته باشم پس فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در صحرای خشکی فرود آمد پس بصحابه
فرمودند که هیزم جمع نمایید صحابه گفتند یا رسول الله در این زمین هیزم نیست فرمود که هر چه بدست آید بیاورید پس آنقدر آوردند
تا بسیار جمع شد آنحضرت فرمود که گناهان این نوع جمع میشود پس فرمود که زنهار که سهل شمارید گناهان را که هر گناهی را طلب
کننده هست و جمیع گناهان نوشته میشود در نامه اعمال او بسند صحیح از حضرت باقر العلوم علیه السلام منقولست که هیچ
سالی باران از سالی کمتر نمی آید ولیکن خدا هر جا که میخواهد میفرستد بدرستی که هر گاه جماعتی معصیتها کردند تقدیری از باران
که برای ایشان مقرر شده است حق تعالی از ایشان باز میگیرد و در بیابانها و دریاها و کوهها میبارد و گاه هست که بفعل خداوند عالم
عذاب میفرماید در سوراخ خود بسبب حبس باران برای گناهان آنجماعتی که در حوالی ایشان جا کرده است و خداوند عالم او را راه

داده است که تکلم بکند پس حضرت فرمود که عبرت بگیر بدرستیکه صاحبان بصیرت و از امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست
که هیچ دردی برای دلها بدتر از گناهان نیست پس بدرستیکه گناهان هرچند صغیر باشند چون بسیار شوند غالب میشوند بر
دل و دوری از رحمت الهی میشود و صورت سلب توفیق خداوند عالم میشود پس گناهان را سهل نباید شمرد که موجب غضب پروردگار
عالم است بر بنده و باعث محرومی بنده است از رحمت او و حضرت اللهم احفظنا من معاصیک وقنا من عذابک ثمرهٔ غنا
کردن و خواندن و شنیدن آن بسند صحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که غنا کردن و خواندن و گوش دادن از جمله گناهانیست که خداوند عالم
وعدهٔ آتش جهنم بر او کرده و بسند معتبر روایتست از حضرت صادق علیه السلام که غنا موجب نفاق است و باعث فقر و از امیرالمؤمنین علیه السلام
منقولست که بسیار گوش دادن بغنا باعث فقر و پریشانی است و در حدیث دیگر مرویست که شنیدن لهو و غنا در دل میرویاند نفاق را
چنانکه آب میرویاند گیاه را و بسند دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود معنی قول زور که خداوند عالم از آن نهی
فرموده آنست که شخصی بکسی که غنا کند گوید که احسنت خوب بجا آوردی و نیز از آنحضرت مرویست که مجلس غنا مجلسی است که خدا
نظر رحمت بسوی اهل آن مجلس نمیکند و غنا از جمله چیزهائیست که خداوند عالم فرموده که و من الناس من یشتری لهو الحدیث
یعنی از مردمان هست کسی که میخرد سخن لهو و باطل و غافل کننده از خدا تا گمراه سازد مردم را از راه خدا بنادانی و استهزا میکند
براه خدا و دین حق برای آن کرده و مهیا شده است عذاب خوار کننده و نیز از آنحضرت منقولست که خانه که در آن غنا میکنند ایمن
نیست از نزول بلاهای دردناک و دعا در آن خانه مستجاب نمیشود و ملائکه داخل آن خانه نمیگردند و بسند معتبر روایت
کرده ریان بن الصلت از حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا پرسید که هشام بن ابراهیم از شما نقل میکند که شما رخصت
فرموده اید در شنیدن غنا حضرت فرمود که دروغ میگوید آن زندیق او از من پرسید از غنا گفتم که شخصی از حضرت امام محمد باقر
سوال نمود از غنا آنحضرت فرمود که اگر حق و باطل ممتاز شود غنا در کدام طرف خواهد بود آنشخص گفت در طرف باطل فرمود که درست
حکم کردی و بسند صحیح از مسعدة بن زیاد منقولست که در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که شخصی عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو
باد من داخل بیت الخلا میشوم و همسایگان دارم که ایشان کنیزان دارند که غنا میکنند و عود میزنند بسا باشد که طول میدهم نشستن را
از برای استماع ایشان حضرت فرمود که چنین مکن آنشخص گفت که من بپای خود برای این نمیروم همین میشنوم بسبب که
بگوش خود میشنوم حضرت فرمود که تو بگو مگر نشنیده که خدا میفرماید که گوش و چشم و دل از همه سوال خواهند کرد گفت
والله گویا هرگز این آیه را نشنیده بودم نه از عربی و نه از عجمی بعد از این دیگر این عمل نخواهم کرد و استغفار و توبه میکنم حضرت
فرمود که برخیز غسل کن و نمازی بکن که بر کار عظیمی مقیم بودی چه بسیار بد بود حال تو اگر بر آن میمردی و خداوند عالم را شکر کن
و از خدا طلب کن که توبه ات را قبول کند و توبه کن از جمیع بدیها از هرچه خدا آنها را نخواهد که خدا هیچ چیز را نهی نکرده مگر قبیح است
فرموده است و قبیح را باهلش بگذار که هر فعلی را اهلیست که آن فعل مناسب ایشانست و نیز از آنحضرت پرسیدند از خرید و فروش کنیزان

غنا کننده

غنا کننده فرمود که خرید و فروش ایشان حرام است و تعلیم کردن ایشان کفر است و گوش کردن بخواندن ایشان
نفاق است و در حدیث دیگر منقولست که زن غنا کننده ملعونست و هر که کسب او را بخورد ملعونست و احادیث در مذمت
خوانندگی کردن و گوش داشتن غنا بسیار است و حرمتش اتفاقی جمیع علمای شیعه است بلکه اکثر علمای عامه سنت نیز
قائل بحرمت غنا بوده اند لیکن جمعی از علمای ایشان که بانسب محرمیت قرآن بسیار تصوف نیز مبتلا بوده اند غنا را حلال دانسته اند
و شرط که در غیب پروری مشهور نامش را سماع شمرده اند و کتابها و رسالها در آداب آن نوشته اند و هر که خواهد که بطلان عقاید
ایشان و نقص و ضرر ایشان بر او ظاهر شود رجوع نماید باصل هشتم از کتاب کیمیای سعادت غزالی که در آداب سماع و وجد نوشته
تا بر سنی و جاهلی طوایف صوفیه لعنهم الله منبر و ظاهر گردد و در خصوص آن مردودان در درگاه رحمن توقف نمایند تا کجا
باید ثمرهٔ شراب خوردن بسند معتبر از امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که خداوند عالم حرام کرده شراب و فروختن او را
و فروشنده و مشتری او را و او را نوشاننده و ساقیش را و از حضرت باقر العلوم علیه السلام منقولست که شراب خوار در روز قیامت حاضر
شود در حالتی که رویش سیاه باشد و لبهایش آویخته و زبانش بیرون آمده و آب دهنش بر سینه اش جاری شود و بر خدا
وند عالم واجبست که بیاشامد او را از طینة خبال که چرک بدن زناکاران است و بسند صحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
منقولست که شراب خوار را در هنگام بیماریش عیادت نباید کرد و اگر بمیرد بر جنازه اش حاضر نباید شد و اگر شهادت دهد
در حق کسی قبول نباید نمود و اگر از او خواستگاری کند دختر بدو نباید داد و در حدیث دیگر از آنحضرت مرویست که شراب
خوار را لعن کرده خداوند عالم و ملائکه او و پیغمبران و مؤمنان و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که خوردن شراب را
حلال داند ابد الآباد در جهنم خواهد بود و اگر حرام داند و بیاشامد در آتش جهنم معذب خواهد بود و نیز از آنحضرت منقولست که هر که
شراب خورد یا چیزی مست کننده بیاشامد تا چهل روز نمازش مقبول نیست و اگر در آن چهل روز بمیرد مردنش از قبیل مردن
جاهلانست مگر آنکه توبه کند و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که شراب کلید همه شرهاست و شراب خوار تکذیب
کننده خداست و شراب سر همه گناهانست و شراب خوار تکذیب کننده کتاب خداست و از حضرت موسی الکاظم علیه السلام منقولست
که شراب خوار کافر است و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که بر خداوند عالم لازم و واجبست که در روز قیامت بچراند از سم
یا چرک اهل جهنم بخوراند شراب خوار را و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که شراب خواران محشور
میشوند تشنه و داخل جهنم میشوند و نیز از آنحضرت منقولست که هر که جرعه از شراب بچشد و بخورد بقصد و از خداوند
عالم واجب میشود که بیاشامد او را از چرک زناکاران در روز قیامت و در حدیث معتبر مرویست که از امیرالمؤمنین پرسیدند که یا امیرالمؤمنین
شما فرموده اید که شراب خوردن بدتر از زنا کردن است آنحضرت فرمود که بلی بدرستی که زنا کننده از زنا تجاوز نمیکند بعمل قبیح
دیگر و شراب خوار بعد از آنکه بیهوش شد زنا میکند و دزدی میکند و خون مسلمانان میریزد و ترک نماز میکند و در حدیث دیگر از آن

حضرت منقولست که شراب خوار را این [illegible] اگر [illegible] بکند با مادر و خواهر و دختر خود [illegible] بطریق دیگر منقولست که شراب خوار در جهنم
از تشنگی استغاثه کند [illegible] او برسد بعد از چهل سال [illegible] زنان زناکار [illegible]
بریزد و در حدیث دیگر منقولست که شراب خور چون مست شراب شود روح ایمان از او بیرون میرود و روح کثیف باطلی
ملعون در بدن او جا میکند که بدستیاری آن روح شرک کارها میکند چون شرک کارها کرد ملائکه او را سرزنش میکنند پس خداوند عالم
خطاب میکند که ای بنده من کافر شدی و ملائکه من سرزنش تو کردند [illegible] احوال تو و از حضرت سید المرسلین هم منقولست
که فرمود شفاعت من نمیرسد بکسی که شراب خورده باشد [illegible] از دنیا بیرون رود و احادیث درین باب بسیارست
ثمره نظر کردن [illegible] حرمت [illegible] بزنان نامحرم و امردان و بخانه مسلمانان نظر کردن و خوش طبعی
با زنان نامحرم کردن و خوش طبعی فحش آمیز نمودن [illegible] بسند معتبر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست
که خطاب باصحاب کرده فرمود که [illegible] بپرهیزید از نظر کردن و مجلس [illegible] بادشاهان که
فتنه [illegible] و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که [illegible]
جماعتی که نظر بر [illegible] زنان مردم می کنند [illegible] و در حدیث دیگر از آنحضرت
منقولست که نظر کردن تیریست از تیرهای شیطان و نیز از آنحضرت منقولست که نظر کردن شهوت در دل آدمی میکارد
و از برای فتنه و فریفته شدن آدمی همین نظر کافیست و در حدیث صحیح از حضرت رسالت منقولست که هر که [illegible]
همسایه نظر کند [illegible] عورت مردی یا گیسوی زنی یا بدن آن [illegible] خداوند عالم او را داخل جهنم کند با منافقان که تتبع
امور مخفی مسلمانان میکنند [illegible] از دنیا بیرون نرود [illegible] رسوا شود و در آخرت عیبهایش فاش شود و هر که چشم [illegible]
[illegible] بحرام نظر کرده باشد در قیامت [illegible] چشمهایش [illegible] آتش [illegible] از حساب خلایق فارغ شود [illegible]
با زن نامحرم خوش طبعی کند خداوند عالم بهر کلمه هزار سال او را [illegible] حبس کند و نیز از آنحضرت مرویست که [illegible]
[illegible] نظر بغیر محرم [illegible] خداوند عالم [illegible] و نیز از آنحضرت
منقولست که هر که بحرام [illegible]
و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که بسیاری مزاح آب رو را میبرد و بسیاری خنده ایمان را محو میکند و در حدیث
دیگر منقولست که آنحضرت فرمود که بسیار مزاح و خوش طبعی آب رو را میبرد و هیبت [illegible]
بخندد [illegible] فرمود که [illegible] بسیاری خنده که دل را میمیراند و بسند صحیح از امیر المؤمنین هم منقولست که فرمود [illegible]
بسیار [illegible] باعث [illegible] میشود [illegible] از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بسیاری خنده
ایمان را [illegible] فرمود که [illegible] خندیدن [illegible] دیگر آنحضرت فرمود که [illegible]

بخنده و مکن

بخنده مکشا دهان را [illegible] کارهای رسوا [illegible] مرگ با عذاب [illegible] کسی که [illegible] فرمود که کسی که [illegible]
داری با او مزاح مکن و با او مجادله و منازعه مکن و فرمود که [illegible] از شیطانست و بسند معتبر از حضرت باقر العلوم علیه السلام منقولست
که چون [illegible] در خنده چون فارغ شوی بگو اللهم لا تمقتنی یعنی خداوندا مرا دشمن مدار و در روایت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
از انصار [illegible] سخن میگفتند و [illegible] از خنده [illegible] فرمود که [illegible] طول امل [illegible]
نظر [illegible] مبعوث شدن قیامت [illegible] و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که فرمود [illegible] بسیار کسی که خنده او در دنیا باشد [illegible] لهو و لعب و طرب [illegible] روز قیامت [illegible] و احادیث
و اخبار در مذمت این صفات [illegible] بسیار است و ذکر [illegible] درین مختصرات [illegible] باین قدر اکتفا کردن [illegible] اختصار
اولیست اللهم ابعدنا عن سوء الفعال و اخلنا من رذائل الخصال بمحمد و آله الاطهار **عقیده در بیان ذکر ثمره از اخلاق مرضیه**
و صفات حمیده که شیوه ارباب الباب [illegible] ازین عقیده [illegible]
کلمات [illegible] در سه منبع مجری گردد بعون الملک الصمد **منبع اول** در بیان اخلاق حمیده و صفات پسندیده ارباب الباب از رعایت
کردن حقوق مسلمانان و نگاه داشتن حرمت ایشان و معاونت و الفت [illegible] و احسان [illegible] برادران و محافظت حقوق [illegible]
درویشان و رعایت حقوق پادشاهان و دعا کردن برای صلاح حال ایشان بر سبیل اختصار [illegible] در حدیث صحیح از معلی بن خنیس
مرویست که [illegible] کردم بخدمت حضرت صادق علیه السلام که چیست حق مومن بر مومن حضرت فرمود که هفت حق [illegible]
اگر یکی از آنها ضایع سازد از ولایت و طاعت خداوند عالم بیرون میرود راوی گوید که عرض کردم که فدای تو شوم کدامست آن هفت
حق [illegible] فرمود که [illegible] آسانترین حقوق مومن آنست
که دوست داری برای برادر مومن خود آنچه را که برای خود دوست داری و نخواهی برای او آنچه را که برای خود نخواهی و حق دوم آنست
که [illegible] غضب او [illegible] رضای او [illegible] و حق سیم آنست که اعانت او نمایی [illegible]
و دست و پا و حق چهارم آنست که [illegible] او باشی و حق پنجم آنست که سیر نباشی در هنگام گرسنگی او و سیراب نباشی در هنگام
تشنگی او و جامه نپوشی در هنگام عریانی او و حق ششم آنست که اگر ترا خادمی باشد و برادر مومنت را خادم نباشد [illegible]
[illegible] که جامه‌هایش را بشوید و طعام برای او [illegible] و جامه خواب برای او فرش کند و حق هفتم آنست که سوگندش را قبول
نمایی و دعوتش را [illegible] در هنگام بیماری حاضر شوی و بجنازه‌اش حاضر شوی در هنگام مردن او و [illegible]
قضای حاجت [illegible] ولایت [illegible] برادر [illegible] و رعایت [illegible] در حدیث
دیگر از آنحضرت منقولست که مومن برادر مومن [illegible] ظلم
بر [illegible] و بسند معتبر [illegible] از جابر جعفی [illegible] امام محمد باقر

بودم بکشتگی تمام و پریشانی خاطر عرض کردم که فدای تو شوم گاهی هست که اندوهگین میشوم بی آنکه مصیبتی و اندوهی بمن رسد و غم بر [illegible] اندوه من

مشغول میشود که اهل و عیال و دوستان من یکی از آثار غم را در چهره من مشاهده میکنند آنحضرت فرمود که ای جابر خداوند عالم مؤمنان را از [illegible]

بهشت آفریده و از نسیم بهشت بر کالبد ایشان روح دمیده پس مؤمنان با یکدیگر برادر پدر و مادری اند پس هرگاه که بر یکی از ارواح ایشان در جائی که باشند

همی رسد و اندوهی رسد مؤمنان دیگر را اندوهگین میشود از آن و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقول است که هر که صبح نماید و اهتمام بکار

مسلمانان نداشته باشد مسلمان نیست و نیز از آنحضرت منقول است که هر که غم مسلمانان را نخورد و در فکر حال ایشان نباشد مسلمان نیست

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که مؤمنان برادر یکدیگرند از یک پدر و مادر و هرگاه که یکی از ایشان رگ زند دیگران غم او را بایست کشند و نیز

از آنحضرت منقول است که هیچ عملی نزد خداوند عالم برابری نمیکند با عمل نصیحت و خیرخواهی مسلمانان و غم ایشان را خوردن و بسند معتبر

از آنحضرت منقول است که عبد الله بن ابی یعفور گفت که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده که شش خصلت است که هر که

این خصال در او باشد در روز قیامت در طرف راست عرش الهی خواهد بود راوی پرسید که فدای تو شوم کدام است آن شش خصلت فرمود

که دوست داشتن برای برادر مسلمان آنچه برای خود دوست میدارد و کراهت داشتن برای برادر خود آنچه برای

خود کراهت میدارد و خیرخواه بودن در ولایت و اطاعت او چون شاد شدن برای شادی او و غمگین شدن برای اندوه او

و غم او زائل ... ایشان پس آنحضرت فرمود که این سه خصلت برای شماست و سه خصلت دیگر برای ماست باید که فضل ما را

بدیگران بدانید و حق ما را بما رسانید و انتظار فرج ما داشته باشید پس هر که این شش خصلت را داشته باشد در جنت جای گیرد

نور ایشان هر یکی زیادتی میکند در روی ایشان سفیدتر از هر سفید و روشنتر از آفتاب و در حدیث صحیح از حضرت

باقر العلوم علیه السلام منقول است که شخصی برای حضرت عرض کرد که فدای تو گردم محمد بن عبد الله [illegible] حضرت

فرمود که آیا اغنیای ایشان مهربانی بر فقرا میکنند و مواسات با ایشان بعمل می آورند و بخیلان ایشان از فقرا عفو میکنند آن

شخص گفت که چنین نمیکنند پس آنحضرت فرمود که ایشان شیعه نیستند شیعه ما کسانی اند که این صفات در ایشان باشد

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که زیارت برادر دینی خود کند برای رضای خداوند عالم حق تعالی میفرماید

هر دو هزار ملک که ندا کنند ای بنده خدا طیب شدی و گوارا باد برای تو بهشت و نیز از آنحضرت منقول است که هر که

برادر دینی خود کند خداوند عالم میفرماید که ای بنده من زیارت کردی و ثواب تو بر من است و راضی نیستم برای تو

بغیر بهشت و از حضرت سید المرسلین هم منقول است که هر که زیارت برادر دینی خود کند در خانه او خداوند عالم

میفرماید که ای بنده من مهمان منی و بر من است ضیافت کردن تو و واجب گردانیدم بر تو بسبب دوستی برادر خود بهشت را

و در حدیث دیگر از آنحضرت منقول است که هر که مؤمنی را خوشحال کند حضرت رسول را خوشحال کرده است و هر که حضرت

رسول را خوشحال کند خدا را خوشحال و مسرور کرده است و نیز از آنحضرت منقول است که محبوب ترین اعمال نزد خدا

عالم ادخال

عالم ادخال سرور است بر مؤمن بآنکه گرسنگی او را سیر گرداند یا کربت و غمی را از خاطر او رفع نماید یا قرض او را ادا کند و بسند صحیح از

حضرت باقر العلوم علیه السلام منقول است که حق تعالی بحضرت موسی وحی نمود که از بندگان من کسانی هستند که بحسنه ای

برای ایشان مباح میکنم و ایشان را در بهشت حاکم و مختار میکنم موسی گفت پروردگارا ایشان چه جماعتی اند فرمود که کسی

برادر مؤمن خود را خوشحال کند بعد از آن حضرت فرمود که مؤمنی بود در مملکت پادشاه جباری و او در مقام ایذای آن مؤمن

در آمد گریخت و بلاد شرک رفت و یکی از مشرکان پناه برد آن مشرک او را بخانه درآورد و با او مهربانی کرد و او را ضیافت نمود

چون آن مشرک مرد حق تعالی باو وحی نمود که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر در بهشت ساکن میکردم ترا میکردم و لیکن بهشت حرام است

بر کسی که با شرک مرده باشد و لیکن ای آتش او را بترسان اما مسوزان و آزارش مکن و روزی او را از دو طرف برسان و از اعمال صالح سندی

سابق پرسید که از بهشت منبر سند فرمود که از هر جا که میخواهد و بسند معتبر از مفضل روایت است که حضرت صادق

فرمود ای مفضل بشنو آنچه میگویم و عمل نما بآن و خبر ده بآن بلند مرتبه گان برادران مؤمن خود را گفتم فدای تو گردم کیستند

ایشان فرمود که آنها که رغبت مینمایند در قضای حوائج برادران مؤمن خود پس فرمود که هر که یک حاجت برادر مؤمن خود را

روا کند حق تعالی در قیامت صد هزار حاجت او را روا کند که یکی از آنها داخل بهشت باشد و یکی دیگر آن باشد که خویشان و برادران

و آشنایان خود را که ناصبی نباشند داخل بهشت کند و در حدیث دیگر از آنحضرت منقول است که قضای حاجت مؤمن بهتر از

آزاد کردن هزار بنده است و در حدیث دیگر از حضرت باقر العلوم علیه السلام منقول است که هر که راه رود در حاجت برادر

مؤمن خود بهتر است از آنکه صد هزار درهم صرف نماید و از حضرت [illegible]

مؤمن شصت هزار و پنج هزار ملک بال رحمت بر او گسترانند و هر قدمی که بر دارد حسنه ای حق تعالی در نامه اعمال او بنویسد و گناهی

از او محو کند و درجه برای او بلند کند و چون از حاجت او فارغ شود ثواب حج و عمره برای او کرامت فرماید و از حضرت سید المرسلین

منقول است که هر که از مؤمنی شدتی و المی از شدتهای دنیا برطرف کند حق تعالی هفتاد شدت از المهای دنیا از او دور گرداند و از

امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که هر که کسی را یاری کند از مسلمانان ضرر کسی را که او را ضرر و دشمنی رساند از خدا اکثر بالها او را ایمن گرداند و در حدیث

دیگر منقول است که هر که منع نماید از مؤمن چیزی را که بآن محتاج شود آن مؤمن را او قادر باشد که آن چیز را از جانب خود یا از جانب

غیر باو برساند حق تعالی او را در صحرای محشر با روی سیاه و چشمان ازرق و دستهای در گردن بسته بایستاند و گویند که این خائنی است

که با خدا و رسول خیانت کرده است بعد از آن فرماید که او را بجهنم برند و نیز از آنحضرت منقول است که هر که اعانت نماید مؤمنی را

و غم او را در برسد در هنگامی که بسیار مشقت کشیده باشد و غم او را زائل گرداند و او را اعانت او نماید بر آوردن حاجتش حق تعالی

واجب گرداند برای او در بهشت هفتاد و یک رحمت که از برای او در خیره نماید و دور گرداند از او شدتها و اهوال روز قیامت را و از

حضرت سید المرسلین هم منقول است که هر که مؤمن تشنه را آب دهد در جائی که قدرت بر آب داشته باشد حق تعالی بهر شربتی

هفتاد هزار حسنه او کرامت فرماید و اگر در جائی باشد که آب کم یاب باشد آنچنان باشد که ده بنده از فرزندان اسمعیل را آزاد کرده

باشد و نیز از آنحضرت منقولست که هر که سیر گرداند گرسنهٔ از مسلمانان را اطعام نماید حق تعالی او را از میوه‌های بهشت اطعام نماید در ملکوت آسمان از جنت الفردوس
و جنت عدن و طوبی که درختی است در بهشت که خداوند عالم در جنت عدن بدست قدرت خود غرس نموده و بسند معتبر از حسین
بن نعیم منقولست که حضرت صادق علیه السلام از من پرسید که آیا برادران مومن خود را دوست میداری گفتم بلی فرمود که آیا فقیران
ایشان را نفع میرسانی گفتم بلی فرمود بر تو لازم است که دوست داری کسی را که خدا او را دوست میدارد و الله که تا ایشان را دوست
نداری نفع بایشان نمیتوانی رسانید آیا ایشان را بمنزل خود دعوت مینمایی گفتم بلی هر وقت که چیزی میخورم البته دو کس یا سه کس
یا کمتر یا بیشتر از ایشان با من چیز میخورند فرمود فضل ایشان بر تو زیاده است از فضل تو بر ایشان گفتم فدای تو گردم طعام خود را
بایشان میخورانم و بر بساط خود ایشان را می‌نشانم و فضل ایشان بر من عظیم است فرمود که بلی چون ایشان داخل خانه تو میشوند با آمرزش
گناهان تو و عیالان تو بیرون میروند گناهان تو و عیال ترا و از حضرت سید المرسلین هم منقولست که جبرئیل آنقدر
سفارش همسایگان بمن کرد که من گمان بردم که البته همسایگان میراث میبرند و در حدیث دیگر منقولست که هر که رعایت همسایه
خود نماید و حوایج خانه او را روا کند بر خداوند عالم واجب است که او را داخل بهشت نماید و نیز از آنحضرت منقولست که هر که حاجت خانه
از همسایه خود منع کند خداوند عالم او را لعن کند در دنیا و آخرت و بسند معتبر از حضرت صادق هم منقولست که هر که برادر برهنه خود را
جامه دهد و او را بپوشاند بر خداوند عالم واجب میشود که از جامه‌های بهشت بر او بپوشاند و سکرات مرگ را بر او آسان کند و قبرش را
فراخ گرداند و ملائکه را برای بشارت بر او فرستد و در حدیث دیگر منقولست که هر که اعانت همسایه خود نماید در معیشت او خداوند
عالم موکل گرداند بر او هفتاد هزار ملک که استغفار کنند برای گناهان او تا هنگام دمیدن صور و از حضرت سید المرسلین هم علیه و آله
منقولست که هر که گرامی دارد برادر خود را بکلمه‌ای نیکو که با او سخن گوید … همیشه در سایه رحمت الهی خواهد بود و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که هر که برادر مومن خود را از روی نوازش نظر کند خداوند عالم حسنه در نامه عمل او ثبت کند و هر که تبسم
نماید و بخندد در روی برادر مومن خود نوشته میشود برای او حسنه و نیز از آنحضرت منقولست که هر که برادر مومن خود را تحفه‌ای
رساند در روز قیامت هفتاد هزار حوری با طبقهای پر از طعام بهشت برای استقبال او حاضر شوند و بسند معتبر از حضرت سید المرسلین
منقولست که رحم کنید بر خردان خود و توقیر و تعظیم نمایید پیران خود را و نیز از آنحضرت منقولست که هر که فضل و حرمت مرد پیری را بداند
و او را توقیر و تعظیم نماید حق تعالی او را از فزع اکبر روز قیامت ایمن گرداند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که خداوند عالم گرامی
میدارد مرد پیر هفتاد ساله را و شرم میکند از پیر هشتاد ساله که او را عذاب کند و از حضرت سید المرسلین هم منقولست که فرمود که از اجلال
و تعظیم خداست تعظیم پادشاه عادل و از حضرت سید الساجدین علیه السلام منقولست که فرمود حق پادشاه بر تو آنست که بدانی
که خداوند عالم او را فتنه ساخته و امتحان نموده که بر تو استیلا و سلطنت داده است و بدانی که بر تو لازم است که خود را در معرض
غضب و خشم او در نیاوری که خود را بهلاک انداخته باشی و شریک او در گناه او باشی در آنچه نسبت بتو واقع میسازد از آزار و عقوبت …

حضرت موسی

حضرت موسی الکاظم علیه السلام منقولست که بشیعیان خود فرمود که ای گروه شیعیان خود را ذلیل مکنید بترک اطاعت پادشاه خود پس اگر
عادل باشد دعا کنید که خدا او را باقی بدارد و اگر جابر و ظالم باشد از خدا سوال نمایید که او را اصلاح نماید بدرستی که صلاح شما در صلاح
پادشاه شماست و بدرستی که پادشاه عادل بمنزله پدر مهربانست پس بخواهید از برای او آنچه از برای خود میخواهید و دشمن دارید
از برای او آنچه از برای خود دشمن میدارید و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که خداوند عالم میفرماید که منم خداوندی که
و من خلق کرده‌ام پادشاهان را و دلهای ایشان در دست منست پس هر گروهی که اطاعت من کنند دلهای پادشاهان را بر ایشان
غضبناک میگردانم و هر که اطاعت من کنند دلهای پادشاهان را بسوی ایشان میل میدهم و مهربان میگردانم و از حضرت صادق هم
منقولست که هر که متعرض پادشاه جابری شود و بسبب آن بلیه‌ای مبتلا شود خداوند عالم او را بر آن بلا اجر ندهد و بسند معتبر از
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که هر دو مسلمانی که از یکدیگر دوری کنند و سه روز بر این حال باشند و صلح نکنند از اسلام
بدر میروند و از میان ایشان ولایت برطرف میشود و هر یک از ایشان که سبقت گیرد در سخن گفتن با برادر خود پیشتر در قیامت
زود داخل بهشت شود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که پیوسته شیطان خوشحال است مادام که دو مسلمان از یکدیگر
کناره میگیرند و چون با یکدیگر ملاقات کردند زانوهایش بلرزه می‌آید و بندهایش از هم جدا میشود و فریاد میکند وای بر من
این چه مصیبتی است که بمن رسید و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که دو کس چون خشمناک شوند از یکدیگر بیزاری کنند اگر یکی
مستوجب بیزاری از رحمت خدا و لعنت الهی میگردد و گاه باشد که هر دو مستحق گردند شخصی عرض کرد که فدای تو گردم مظلوم
مستحق لعنت میگردد فرمود که زیرا که برادر مومن خود را … بصله و احسان و … سخن تغافل میکند از پدرم شنیدم
که میفرمود که چون دو کس منازعه با یکدیگر کنند و یکی بر دیگری جور و زیادتی کند باید که مظلوم برگردد بسوی آن دیگری که بر او
ظلم کرده است و بگوید که ای برادر من من بر تو ظلم کرده‌ام تا هجران از میان او و برادرش قطع شود بدرستی که حق تعالی حکم کننده
عادلست و حق مظلوم از ظالم میگیرد و بسند معتبر از حضرت صادق هم منقولست که از تمامی ایمانست مصافحه کردن با
مومنان و معانقه نمودن مسافران و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که چون دو مومن با یکدیگر برسند و مصافحه نمایند دست
رحمت الهی در میان دستهای ایشان داخل میشود و گناهان ایشان میریزد چون برگ از درختان و از حضرت امام محمد باقر العلوم
منقولست که فرمود که چون مومنی از خانه خود بیرون رود بقصد زیارت مومن دیگر بهر گامی که بر میدارد حسنه در نامه عملش نوشته
و سیئه محو میشود و درجه بلند میگردد و وقتی که بدر خانه برادر مومن برسد درهای آسمان بر روی او گشاده میگردد و وقتی که مصافحه و معانقه
با هم کنند خداوند عالم بنظر رحمت بر ایشان می‌نگرد و مباهات میکند با ملائکه خود و میگوید نظر کنید بسوی دو بنده من که برای خدا
من دوستی با هم میکنند و زیارت یکدیگر مینمایند سزاوار است بر من که ایشان را از آتش عذاب نکنم و وقتی که مومن از خانه
برادر خود بیرون رود بشماره نفسهای او و گامها که برمیدارد … الفاظ که با برادر خود گفتگو کرده ملائکه مشایعت او نمایند و او را …

شود و از بلاها و آفات دنیا و آخرت ایمن گردانند و از حضرت موسی کاظم علیه السلام منقول است که از حضرت سید المرسلین صلعم پرسیدند از حق
پدر بر فرزند آنحضرت فرمود که فرزندان باید که پدران خود را بنام نخوانند و پیشاپیش پدران راه نروند و در وقت نشستن بجای
پیش از ایشان ننشینند و کاری نکنند که باعث دشنام پدران گردد و در حدیث دیگر منقول است که فرزندان باید چشم خود را پر نکنند
از نظر کردن بسوی پدران مگر از روی رحمت و مهربانی و صدا بلند تر از صدای پدران نکنند و از حضرت باقر العلوم علیه السلام منقول است
که سه چیز است که خداوند عالم در هیچ کس از آنها رخصت نفرموده اداء امانت کردن بهر نیکوکار و بدکار و وفا بعهد و پیمان نمودن و نیکوئی
بپدر و مادر کردن خواه نیک باشند خواه بد و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که نیکی بپدر و مادر کردن عمر را زیاده میکند و روزی را
فراخ میگرداند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که صله رحم کردن خلق را نیکو میکند و آدمی را سخی میسازد و دل را
پاکیزه میگرداند و روزی را زیاده میکند و عمر را دراز میگرداند و نیز از آنحضرت منقول است که اول عضوی که در قیامت گویا میشود رحم است
که میگوید پروردگارا هرکس با من صله کرده در دنیا امروز با او صله کن و هرکه قطع صله من نموده از رحمت خود دور گردان کسانی را که قطع صله من نموده اند و از
حضرت باقر العلوم علیه السلام منقول است که صله رحم عملهای آدمی را پاکیزه و قبول میسازد و برکت مال می افزاید و دفع بلاها مینماید و حساب روز
قیامت را آسان میگرداند و احادیث بیشمار از اهل بیت اطهار علیهم السلام درین باب وارد شده و برای اختصار بهمین قدر اکتفا نموده شد امید که
گردید تا ناظران این مختصر بهره ور باشند **نوع دوم در بیان ثمرات** صبر و ... هر یک از نتایج اخلاق و اوصاف حسنه مبادا که شارح این شعبه
این نوع شعبه های بیگانه هر یک از نفس ملال اخلاق در تحریر بیان هر یک باید و مجری خیال هر یک سلک عبارات کلامه عیان ... بعون
الملک الصمد **توکل** بسند معتبر منقول است از حضرت سید المرسلین صلعم که از جبرئیل سؤال نمودند از معنی توکل بر خدا فرمود که توکل آنست
که بنده بداند که مخلوقات ضرر و نفع نمیرسانند و عطا و منع مستقل نیستند و از همه مخلوقات مأیوس شده و امیدش بر خدا باشد و
از غیر او طمع نماید پس چون بنده چنین شد از برای او غیر خدا کاری نمیکند اینست توکل و از حضرت موسی الکاظم علیه السلام
از تفسیر و من یتوکل علی الله فهو حسبه آنحضرت فرمود که توکل بر خدا چندین درجه دارد و از جمله درجهای توکل آنست که در جمیع
امور خود بر خدا توکل نمایی پس آنچه خدا کند از او راضی باشی که او در خیر تو تقصیر نمیکند و فضل خود را از تو دریغ نمیدارد و بدانی که
امر و حکم و فرمان او واقع است پس توکل بر خدا کن و تفویض امر خود باو کن و در جمیع امور بر او اعتماد کن تا نیکو شود و از حضرت امام
رضا علیه التحیة والثنا سؤال نمودند از معنی توکل فرمود که توکل آنست که چون دانستی که خدا با تست از غیر او نترسی و بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که غنی و توانگری و عزت ... هرجا که توکل را یابند در آنجا قرار میگیرند و وطن میکنند و در حدیث دیگر از آنحضرت
منقول است که خداوند عالم بحضرت داود وحی نمود که هر بنده که بغیر من توکل و اعتماد نماید و رو از خلق بگرداند من از نیت او میدانم که راست
میگوید پس اگر آسمانها و زمینها و آنچه در آنهاست با او در مقام کید و مکر در آیند البته از برای او در هر یک راه خلاصی مقرر میسازم و هر بنده
که متوسل باحدی از خلق شود و بغیر من اعتماد نماید از برای او کنند من از دل او نا امید گردانم و اسباب آسمانها و زمینها را از دست او قطع کنم

و راهبهای

و راهبهای زمین را بروی بندم و پروا نکنم که در کدام وادی هلاک شود **رضا** بسند معتبر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقول است
که حق تعالی فرموده است که هر که راضی بقضای من نیست و بقدر من ایمان ندارد پس خدای غیر من طلب نماید و از امیر المؤمنین ع
منقول است که کسی که بقسمت خدا راضی باشد بدن را راحت میدهد و از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدند از معنی رضا بقضا آنحضرت
فرمود که معنی رضا بقضا آنست که بنده آنچه از روی توکل بر خدا کرده باشد و برابی آنچه موافق فرموده خداست عمل کرده باشد
و دیگر آنچه واقع شود از آفت و بلا و شدت و رخا بداند که البته خیر او در آنست که واقع شده و حق تعالی قادر بر رفع این امر است و حق تعالی
ظالم نیست که خواهد بر او ظلم کند و بخیل نیست که نخواهد که خیری باو برسد و نادان نیست که مصلحت او را نداند و عاجز نیست که آنچه خیر او
است باو نتواند رسانید و در حدیث دیگر منقول است که هر که بروزی خدا راضی شود پیوسته خوشحال و چشم روشن میباشد و از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که شیطان دست غالب بر کسی ندارد که بقسمت خدا راضی باشد و از برای روزی غم نخورد و در حدیث دیگر منقول است
که خداشناس ترین مردم کسی است که بقضای الهی بیشتر راضی باشد **صبر** بسند معتبر از حضرت سید المرسلین صلعم منقول است که صبر
بر سه قسم است صبر بر طاعت و صبر بر معصیت و صبر بر مصیبت پس کسی که صبر کند بر مصیبت تا آنکه آن شکیبائی نیکو ... آن مصیبت
پس کسی که صبر کند بر مصیبت تا آنکه ... رد کند خداوند عالم برای او سیصد درجه بنویسد که از هر درجه تا درجه دیگر مانند ما بین آسمان
و زمین باشد و کسی که صبر کند بر مشقت طاعت الهی حق تعالی از برای او ششصد درجه بنویسد که از هر درجه تا درجه مانند منتهای زمین
باشد تا ابتدای عرش و کسی که صبر کند بر ترک معصیت حق تعالی از برای او نهصد درجه بنویسد که از هر درجه تا درجه دیگر مانند ما بین
منتهای زمین باشد تا منتهای عرش و از حضرت باقر العلوم ع منقول است که فرمود من صبر میکنم در احکام و مصیبات ...
الغم را در صبر کن بر حق اگر چه تلخ باشد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که صبر از ایمان بمنزله سر است از بدن چنانکه
بجدا شدن سر از بدن بدن ضایع میشود و باطل میگردد همچنین برطرف شدن صبر ایمان برطرف و ضایع میشود و نیز از آنحضرت منقول است که چون
مؤمن را داخل قبر میکنند نماز از جانب راستش می ایستد و زکوة از جانب چپش و نیکی و احسان به پدر و مادر در بالای سرش
... صبر در کناری می ایستد چون منکر و نکیر داخل قبر میشوند که از او سؤال کنند صبر بنماز و زکوة و نیکی میگوید
شما مدد صاحب خود کنید و اگر شما عاجز شوید من او را در می یابم و از آفات ایشان ... و در حدیث دیگر از آنحضرت منقول است
که هر که از مؤمنان ببلائی مبتلا شود و صبر کند تا حق تعالی مثل ثواب هزار شهید کرامت فرماید **یقین** بسند صحیح از حضرت
سید المرسلین صلعم منقول است که از جبرئیل پرسیدند از معنی یقین جبرئیل گفت یقین آنست که بنده مؤمن از برای خدا چنان
عبادت کند که گویا او را می بیند پس اگر او خدا را نمی بیند خدا او را می بیند و از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا پرسیدند
از معنی یقین فرمود که توکل کردن بر خداست و تسلیم کردن و منقاد شدن از برای خداست و راضی شدن بقضای الهی
و تفویض کردن امور است بسوی خدا و نیز از آنحضرت منقول است که ایمان افضل است از اسلام و تقوی یک درجه بالاتر است از ایمان و هیچ چیز در میان بنی آدم

کمتر از یقین قسمت شده است و در حدیث دیگر منقول است که از تحف یقین آن است که راضی نکند مردم را بچیزی که موجب خشم

خداوند عالم باشد و مذمت نکند مردم را بچیزی که خدا بایشان نداده است بسبب آنکه روزی را حرص حریص نمی کشد و کراهت [illegible]

کراهت کسی که نخواهد و اگر کسی از روزی بگریزد چنانکه از مرگ میگریزد هر آینه روزی او را در یابد چنانکه مرگ او را در مییابد و بسند معتبر

از حضرت صادق علیه السلام منقول است که در مجلس حضرت سید المرسلین مذکور شد احوال عیسی علیه السلام که بر روی آب راه میرفت

آنحضرت فرمود که اگر یقین او بیش زیاده میبود هر آینه در هوا راه میرفت و نیز از آنحضرت منقول است که یقین [illegible]

[illegible] و در حدیث دیگر منقول است که حق تعالی بعدالت خود روح و راحت را در یقین و رضا قرار داده [illegible]

و بطریق دیگر از آنحضرت منقول است که هر که یقین دارد بآنکه خداوند عالم قسمت روزی کرده هرگز غمی روزی نمیکشد و نیز از آن

حضرت پرسیدند از حد یقین آنحضرت فرمود که حد یقین آن است که بنده غیر از خداوند عالم از چیزی نترسد صدق بسند

صحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که راستی نجات آدمی میدهد و از حضرت صادق ع منقول است که فرمود

هر کسی که زبانش راست باشد عملش پاکیزه میگردد [illegible] و مقبول درگاه خداست و در حدیث دیگر از آنحضرت منقول است

که [illegible] اول کسی که تصدیق میکند خداوند عالم است و نیز از آنحضرت منقول است که فرمود فریب مردم مخورید بسبب نماز کردن

بسیار و روزه گرفتن بلکه امتحان ایشان کنید بسبب راستی و ادای امانت و نیز از آنحضرت منقول است که [illegible] فرمود که [illegible]

بن ابی یعفور سلام من برسان و بگو که امیر المومنین علیه السلام بدرجهٔ حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله [illegible] رسیده بود

بسبب راستی بود و از حضرت باقر العلوم علیه السلام منقول است که راستی عمر آدمی را زیاده میکند [illegible] رفق بسند صحیح

از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که رفق و همواری مبارک است و درشتی شوم است و از حضرت باقر العلوم منقول است که [illegible]

[illegible] ایمان [illegible] بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود در رفق و همواری زیادتی عمر و روزی

هست و هر که از رفق محروم است از جمیع خیرات محروم است و در حدیث دیگر منقول است که خداوند عالم رفیق است و رفق را دوست میدارد

[illegible] و نیز از آنحضرت منقول است که اگر رفق

مصور میشد [illegible] حلم بسند معتبر از حضرت سید الساجدین علیه السلام منقول است که فرمود خوش می آید مرا که کسی

حلم [illegible] غضب [illegible] از حضرت صادق ع منقول است که [illegible] صاحب حلم [illegible]

[illegible] امیر المومنین ع منقول است که از آنحضرت پرسیدند [illegible] فرمود که هر که حلم [illegible]

[illegible] پرسیدند [illegible] و در حدیث دیگر منقول است که صاحب حلم [illegible]

[illegible] بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که [illegible]

[illegible]

[illegible]

عنقریب [illegible] خداوند عالم [illegible]

[illegible] عفو

بسند معتبر منقول است که از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله [illegible] مردم [illegible]

و نیز از آنحضرت [illegible] و در حدیث دیگر منقول است

که هر که [illegible]

معتبر منقول است از حضرت امام علی نقی ع [illegible]

[illegible] کظم غیظ بسند معتبر منقول است از حضرت

سید المرسلین صلی الله علیه و آله که هر که خشم خود را فرو برد [illegible] و نیز از آنحضرت منقول است که هر که خشم خود را فرو برد

خداوند عالم [illegible] بسند معتبر منقول است که [illegible] حضرت سید الساجدین ع [illegible]

[illegible] الکاظمین الغیظ آنحضرت فرمود که خشم

خود را فرو خوردم [illegible] والعافین عن الناس فرمود که [illegible] والله یحب المحسنین فرمود

[illegible] آنحضرت فرمودند که

[illegible]

[illegible]

کو [illegible] حضرت سید الشهدا

بن علی علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تواضع بسند معتبر منقول است از حضرت سید المرسلین ص [illegible]

[illegible] تواضع [illegible]

و [illegible] حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که [illegible] تواضع [illegible] خداوند عالم [illegible]

و [illegible] امیر المومنین علیه السلام و از حضرت سید الساجدین ع منقول است که فرمود [illegible]

و حضرت امیر المومنین ع [illegible] حضرت امام حسن ع [illegible] تواضع [illegible] از حضرت

صادق علیه السلام منقول است که [illegible] فرمود [illegible] حضرت موسی ع [illegible]

موسی گفت که سبب چیست که وحی فرمود که در میان مردمان نظر کردم نیافتم کسی را که مذلت نفس بیشتر از تو داشته باشد و زیاده از تو پیشه و نیز از آنحضرت
منقول است که از جمله تواضع آن است که در مجالس پست تر از مکان خود راضی باشی و بهر که برخوری سلام کنی و ترک مجادله کنی
هرچند محق باشی و از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا منقول است که تواضع آن است که از حق مردم ادا کنی آنقدر که میخواهی که حق ترا
ادا کنند و در حدیث دیگر منقول است که از آنحضرت پرسیدند که کدام است اندازهٔ تواضع که بنده هرگاه بآن متصف گردد او را
متواضع گویند فرمود که تواضع را درجات بسیار است از جمله آنها آن است که آدمی قدر خود را بشناسد و خود را بمنزله‌ای که شایسته اوست فرود آرد
و دل خود را از کبر و عجب سالم دارد و نخواهد که بکسی برساند مگر چیزی را که بخواهد که مردم باو برسانند و اگر بدی از مردم ببیند تدارک آن به نیکی
بکند و خشم خود را از مردم فرو خورد و از بدیهای مردم عفو کند و خدا نیکوکاران را دوست میدارد و **زهد** بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقول است که هر که زهد ورزد در دنیا و ترک زینت دنیا کند … باطل … خداوند عالم ثابت گرداند حکمت را در دلش و گویا گرداند
زبانش را بحکمت و بینا گرداند او را بر عیبهای دنیا و دردها و دوای دنیا و او را از دنیا سالم بیرون برد و بدار السلام رساند و در
حدیث دیگر از آنحضرت منقول است که هر که زهد کند در دنیا البته شیرینی ایمان بدلش رسیده و از امیر المؤمنین هم منقول است
که فرمود زهد در دنیا آن است که طول امل را از خود دور کنی و نعمتهای خدا را شکر کنی و از محرمات پرهیز کنی **حیا** بسند معتبر از حضرت
صادق هم منقول است که فرمود حیا از ایمان است و صاحبان ایمان در بهشت اند و نیز از آنحضرت منقول است که حیا و ایمان هر دو در
یک رشته اند و وقتی که یکی از ایشان از آدمی دور شود البته آن دیگری نیز دور میگردد و در حدیث دیگر منقول است که ایمان نیست
برای کسی که حیا ندارد و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که چهار صفت است هر که این چهار صفت
در او باشد اگرچه از سر تا پا غرق گناهان باشد خداوند عالم گناهان او را تبدیل میکند بحسنات راستی و حیا کردن و خلق
نیکو و شکر کردن **شکر** بسند معتبر از حضرت سید المرسلین هم منقول است که شکر کننده‌ای که روزه دارد ثوابش چون ثواب روزه
دار است و صحیح شکر کننده ثوابش چون ثواب مریض صبر کننده است و بخشنده شکر کننده ثوابش چون ثواب محروم قانع است
و در حدیث دیگر از آنحضرت منقول است که شکر نعمت کردن زیادتی میکند و از حضرت صادق هم منقول است که فرمود
شکر نعمت کردن اجتناب نمودن است از محرمات و تمامی شکر بنده آن است که بگوید الحمد لله رب العالمین و در حدیث دیگر
از آنحضرت منقول است که فرمود کسی که نعمتی بر او برسد از جانب خداوند عالم و بدل تصدیق کند بدانکه این نعمت از جانب
خداست البته شکر آن نعمت کرده و نیز از آنحضرت منقول است که خداوند عالم وحی فرمود بحضرت موسی ع که یا موسی شکر من
بکن چنانکه سزاوار شکر من است موسی مناجات کرد که پروردگارا چگونه شکر تو بجا آرم و حال آنکه هر شکری که کنم آن نیز نعمتی است از جانب تو
خطاب الهی شد که ای موسی الحال شکر من کردی در این هنگام که دانستی که توفیق شکر نعمتی است از جانب من **خلق نیکو** بسند
معتبر مرویست از حضرت باقر العلوم ع که فرمود که کاملترین مؤمنان در ایمان نیکوترین ایشان است در خلق و در حدیث دیگر

منقول است

منقول است که هر که را که خلقش نیکوتر است ایمانش کامل تر است و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود که اکثر امتان
من بسبب خلق نیکو داخل بهشت میشوند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که خداوند عالم به پیغمبری از پیغمبران خود وحی
فرمود که خلق نیکو میگدازد گناهان را چنانکه آفتاب میگدازد شبنم را و در حدیث دیگر منقول است که صاحب خلق نیکو را ثوابش چون
ثواب کسی است که شبها در عبادت باشد و روزها روزه داشته باشد و بطریق دیگر منقول است که خلق نیکو شیوه دوستان
خداست و بدخلقی شیوه دشمنان خداست و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که نیکی کردن و خلق نیکو داشتن کسب میکنند
برای صاحب خود دوستی خلایق را و داخل میکنند صاحب خود را در بهشت **حسن الصمت** بسند صحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
منقول است که خاموشی و زبان نگاه داشتن را بمنزله جمیع خیر است و در حدیث دیگر منقول است که شخصی بخدمت آنحضرت آمد و عرض
کرد که وصیتی کن آنحضرت فرمود که زبانت نگاه دار … و نیز از آنحضرت منقول است که هر که گفتهای خود را از عمل خود شمارد گفتگوی
خود را کم میکند و نیز فرمود که هر که گفتهای خود را از کرده‌های خود نشمارد خطاهایش بسیار میشود و عذابش حاضر میگردد و نیز از آنحضرت
منقول است که فرمود اگر در چیزی شوم باشد البته در زبان خواهد بود و حضرت لقمان پسر خود را وصیت کرد و فرمود که ای فرزند اگر گفتگو
کردن بمنزله نقره است پس بدان که خاموشی بمنزله طلاست و در حدیث دیگر منقول است که بنده مؤمن بحقیقت ایمان نمیرسد
تا حفظ زبان خود نکند و از حضرت صادق هم منقول است که بشخصی که سالم نام داشت فرمود که ای سالم زبان خود را نگاهدار تا سالم بمانی از
آفات دنیا و مکروهات آخرت و از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است که حضرت خاموشی … در دانش
خاموشی کسب محبت میکند و دلیل است بر هر خیر **مدارا** بسند صحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است
که مدارا کردن با مردم نصف ایمان است و از حضرت باقر العلوم علیه السلام منقول است که فرمود جبرئیل نازل شد بر حضرت سید المرسلین ص
و گفت یا محمد پروردگار تو بر تو سلام رسانیده میفرماید که مدارا کن با خلق من و در حدیث دیگر از آنحضرت منقول است که در تورات نوشته
شده است که با موسی گفتم که … و در ظاهر مدارا کن با دشمنان من و از حضرت صادق هم منقول است که حضرت
سید المرسلین هم فرمود که خداوند عالم مرا امر کرده بمدارا با خلق چنانکه مرا امر کرده باداء فرایض **قناعت** بسند صحیح از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که هر که قانع گردد بانچه خداوند عالم بروزی او کرده پس او غنی ترین مردم است و نیز از آنحضرت منقول است
که در تورات نوشته شده که ای فرزند آدم هر چه که خواهی باش چنانکه عمل میکنی جزا داده میشوی … خداوند عالم

هر که راضی شود

… قبول میکند عمل اندک را هر که قناعت کند و راضی شود … از حلال … آسان میشود کسب او و پاکیزه میگردد و از …
و بیرون میرود … و از امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که هر که راضی و قانع گردد از دنیا بانچه کفایت حال او باشد پس اندک
دنیا برای او کافیست و کسی که راضی و قانع نشود از دنیا بقدر کفاف البته هیچ از دنیا کفاف او نخواهد کرد و احادیث در این باب بسیار
و برای اختصار باین قدر اکتفا شد **نوع سیم** در بیان فضیلت علم که اشرف سعادات بشری و افضل کمالات انسانی است

و آداب و شرایط وی و مذمت علمای بی عمل و فتوی دادن بغیر حق باید دانست که چون شرافت بنی نوع انسان بر سایر مخلوقات بعلم
و معرفت است و سرمایهٔ کسب جمیع صفات و کمالات و عبادات بعلم و معرفت است و هر کس را در اصول و فروع دین احتیاج بتحصیل علم است و طلب کردن علم
او لازم و واجب عینی است و ترک کسی نکند پس بر هر کس از افراد بشر لازم و واجب است که در تحصیل او کوشد تا بر روشنائی علم از
ظلمات جهالت خلاصی یابد و خود را بسر منزل نجات برساند و آیات و اخبار در فضیلت علم و یاد دادن و یاد گرفتن او بسیار است
و ذکر همه در این مختصر گنجایش ندارد بذکر بعضی اکتفا می نماییم بدانکه بطرق عامه و خاصه منقولست از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
که طلب علم واجبست بر هر مسلمانی بدرستی که خداوند عالم دوست میدارد طالبان علم را و نیز از آنحضرت منقولست که هر که بمیرد
در زنده کانی کند و کسب علمی کند که اطاعت او کنند باشد شونده که حفظ کند و عمل نماید و از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود
بشارت باد علمای شیعیان ما را بثواب عظیم و جزای کامل و بسند معتبر از حضرت باقر العلوم علیه السلام که فرمود عالم از برای کسی است
که شمعی در تاریکی افروخته باشد و مردم از آن روشنی یابند هر که بروشنی شمع او بینا شود برای او دعای خیر میکند همچنین عالم با او شمعی
هست که روشنی آن تاریکی جهل و ظلمت حیرت را بر طرف میکند پس هر که از آن نور بینا شود آزاد کرده های او است از آتش جهنم و خدا
بعوض هر یک ثواب صد هزار رکعت نماز که پیش کعبه کرده باشد و نیز از آنحضرت منقولست که عالمی که مردم از علم منتفع شوند بهتر است از هفتاد
هزار عابد و بسند صحیح از حضرت صادق هم منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود که هر که در راهی رود بطلب علم خداوند عالم
راهی برای او بسوی بهشت بگشاید بدرستی که ملائکه بالهای خود را در زیر پای طالب علم از روی رضا و خوشنودی میگسترانند و استغفار میکنند
برای طالب علم هر که در آسمانهاست و هر که در زمین است حتی ماهیان دریا و فضل عالم بر عابد مانند زیادتی ماه است بر سایر ستارگان
در شب چهارده و بدرستی که علما وارثان پیغمبرانند و پیغمبران میراث طلا و نقره نگذاشته اند بلکه علم میراث ایشانست پس هر که بهره
آن گیرد بهرهٔ تمام گرفته و از حضرت سید المرسلین هم منقولست که کسی که از خانهٔ خود بطلب علم بیرون آید بهر قدمی هزار ملک او را مشایعت
نمایند و از برای او استغفار نمایند و همچنین ماهیان دریا و درندگان و حیوانات صحرا بدرستی که
علم زنده گانی دلهاست از جهالت و نور دیده هاست از ظلمت و قوت بدنهاست از ضعف بنده را بمنازل ابرار و برگزیدگان
و درجهٔ اعلی در مجالس نیکوکاران و در درجات عالیه در دنیا و آخرت و فکر در آن برابر است با روزه داشتن و مدارسه با علما
ثواب نماز گذاردن دارد و بعلم اطاعت و بندگی خدا میتوان کرد و بآن صلهٔ رحم کرده میشود و حلال و حرام دانسته میشود و علم پیشوای عمل
تابع اوست علم را الهام مینمایند بسعادتمندان و محروم میگردانند از او اشقیا پس خوشا حال کسی که از آن بهرهٔ خود را کم نسازد و محروم
نشده باشد و نیز از آنحضرت منقولست که علم در میان جهال مانند زنده ایست در میان مرده کان و از حضرت صادق هم منقولست
که چون روز قیامت میشود خداوند عالم جمیع خلق را در یک صحرا جمع نماید و ترازوی اعمال را بر پا میکنند و مدادهای علما را
با خون شهیدان پس مدادهای علما بر خون شهدا زیادتی میکند و بسند معتبر از حضرت امام موسی هم منقولست که یک فقیه عالم که

شیعیان را

شیعیان را از حیرت نجات بخشد بر شیطان گرانتر است از هزار عابد زیرا که عابد همتش آنست که خود را خلاص کند و عالم را
همتش آنست که مصروفست بر خلاصی خود و بندگان خدا از دست شیطان و گمراه کنندگان اتباع او و در روز قیامت
آن فقیه را ندا کنند ای آنکسی که کفالت یتیمان آل محمد میکردی و ضعیفان احباب میکردی بایست تا شفاعت کنی آنها را که از تو
علم اخذ کرده اند پس بایستد و بشفاعت او داخل بهشت شوند فئامی و فئامی و فئامی تا ده فئام که هر فئامی صد هزار کس باشد که بعضی
از او کسب علم کرده باشند و بعضی از شاگردان او و بعضی از شاگردان شاگردان او و همچنین تا روز قیامت و از حضرت امام حسن عسکری
منقولست که فرمود که حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که از پدرم شنیدم که فرمود که علمای شیعهٔ ما چون محشور میشوند بقدر بسیاری علم
و ارشاد ایشان خلایق را حلهای کرامت بر ایشان میپوشانند حتی آنکه بر یکی از ایشان هزار هزار حله میپوشانند و منادی از جانب
خداوند عالم ندا کند که ای جماعتی که تکفل کردید یتیمان آل محمد و ایشان را بر داشتید و رعایت و عنایت کردید در وقتی که از پدران حقیقی که امامان
ایشانست جدا مانده بودند آن یتیمان را که شاگردان شما بوده اند بقدری که علم از شما فرا گرفته اند بر ایشان خلعت بپوشانید پس بقدر تعلیم
بر ایشان خلعت بپوشانند تا آنکه بیکی از صد هزار خلعت میدهند و همچنین ایشان را خلعت بپوشانند جمعی دیگر را که از ایشان
یاد گرفته اند پس ندا رسد که خلعتهای که بخشیده اند بایشان عوض بدهید و مضاعف گردانید پس حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که یک تار
از آن خلعتها بهتر است از آنچه آفتاب بر آن تابیده هزار هزار مرتبه و در حدیث دیگر منقولست که هر چیزی را زکاتی هست و زکات علم
یاد دادن اوست بمردم و بسند معتبر منقولست از حضرت صادق هم که فرمود مردم سه طایفه اند علما که ایشان بمثابهٔ طلایند و متعلمان
و ایشان بمثابهٔ نقره اند و غثا که خس و خاشاک سیلاب دنیا باشند و نیز از آنحضرت منقولست که لقمان بپسرش گفت که علم را
است اول آنکه خدای خود را بشناسد دوم آنکه بداند که خدای چه چیز را میخواهد و دوست میدارد که بعمل آوری سیم آنکه بداند که خدا چه چیز را
کراهت دارد و نمیخواهد که مرتکب شوی و در حدیث دیگر منقولست از آنحضرت فرمود که علوم مردم را که بکار ایشان آید در چهار چیز یافتم اول
آنکه خداوند خود را بشناسند دوم آنکه بدانند که چه نعمتها بایشان کرامت شده سیم آنکه بدانند که خدا از ایشان چه چیز خواسته و چه
چیز طلبیده چهارم آنکه بدانند که چه چیز ایشان را از دین بیرون میکند و از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود میخواهید خبر دهم
شما را بکسی که سزاوار فقیه بودنست گفتند بلی یا امیر المؤمنین فرمود آنکسی است که مردم را از رحمت خدا ناامید نگرداند و از عذاب خدا
ایمن نگرداند و بمعصیت خدا مردم را رخصت ندهد و قرآن را ترک نکند برای رغبت بچیزهای دیگر و از حضرت باقر العلوم علیه السلام
منقولست که هر که طلب علم کند برای آنکه با علما مباحثه و مفاخرت نماید یا برای آنکه با سفیهان و بیخردان مباحثه و مجادله نماید یا برای
آنکه روی مردم را بجانب خود بگرداند پس جای خود را از جهنم مهیا دارد و در حدیث صحیح مرویست که عالمی که عمل بعلم خود نکند چنین است که مشعلی
در دست داشته باشد که دیگران از روشنی آن منتفع شوند و خود را نفعی نبرد و در حدیث دیگر منقولست که هر که فتوی دهد و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه را
فرا نگرفته باشد خود هلاک شده است و دیگری را هلاک کرده است و بطریق دیگر منقولست که مفتی در کنار جهنم ایستاده است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست

که هرگاه ببینید عالمی را که دنیا را دوست میدارد او را متهم دانید در دین خود زیرا که هر کس چیزی را دوست
میدارد در آن چیز احاطه میکند و طلب مینماید که محبوب اوست که گاه باشد که دین خود را در دنیای خود ضایع کند بدرستی که خداوند عالم
وحی فرمود بحضرت داود که میان من و خود واسطه مکن عالمی را که فریفتهٔ دنیا شده باشد که ترا از راه محبت من بدر کند
بدرستی که ایشان راه زنان بندگان منند که ارادهٔ من دارند کمتر چیزی که نسبت با ایشان بکنم آنست که شیرینی و لذت مناجات
خود را از دل ایشان برمیدارم و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود در جهنم چندین آسیاست که سر
عالمان بی عمل را در آنجا خورد میکنند و میکوبند و نیز از آنحضرت منقولست که با ابا ذر غفاری گفت که ای ابوذر بدرستی
مردم نزد خداوند عالمیان در قیامت عالمیست که مردم از علم او منتفع نشوند و کسی که طلب علم کند برای آنکه روی مردم را بسوی
خود بگرداند و مرجع ایشان باشد بوی بهشت نشنود ای ابوذر کسی که طلب علم کند برای آنکه مردم را فریب دهد نیابد بوی
بهشت را ای ابوذر اگر از تو بپرسند از علمی که نمیدانی بگو که نمیدانم تا نجات یابی از گناه و اگر بر خلاف واقع چیزی را بیان کنی
و فتوی بدهی مردم را بچیزی که علم آن نداشته باشی نجات نیابی از عذاب الهی در روز قیامت و در حدیث دیگر منقولست
که هر که از شیعیان ما عالم بعلم اهل بیت رسالت باشد و ضعیفان از شیعیان را از ظلمت جهل بنور علم اهل بیت رسالت بیرون آورد
بیاید در روز قیامت و تاجی بر سر او باشد که روشنی بدهد بر جمیع اهل عرصات و حله پوشیده باشد که برابری نکند با یک تار او تمام
دنیا پس منادی از جانب خدا ندا کند که ای بندگان خدا این عالمیست از شاگردان آل محمد پس هر کسی که این عالم در
دنیا او را از حیرت جهل بیرون آورده باشد در این روز بنور او چنگ زند تا او را از ظلمت و حیرت عرصات بنزهتگاه جنات
رساند پس هر که از او هدایتی یافته باشد همراه او به بهشت در آید و در حدیث معتبر از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول
که علمی که بکار مردم آید در ابتدا سه علمست آیة محکمة او فریضة عادلة و آن چیزیست که خداوند عالم بعدالت مقرر فرموده
و علم سنتی که باقیست تا روز قیامت و از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که آسایش دهید نفسهای خود را بحکمتهای تازه بدرستی که
آنها را کلال و واماندگی حاصل میشود چنانچه بدنها را خستگی و کلال بهم میرسد و در حدیث دیگر منقولست که شنیدن احادیث اهل بیت
رسالت و ذکر کردن اخبار ایشان زنگ از دل برمیدارد و دل را روشن میکند و در حدیث دیگر مسطور است که یک ساعت نشستن در مجلس عالم
برابری میکند با عبادت یکساله و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که کسی که علوم دین را یاد گیرد خدا در روز قیامت
نظر رحمت بسوی او نظر نماید و اعمال او را قبول کند و فرمود که چون خداوند عالم خیر بنده را بخواهد او را دانا میگرداند در دین خود و نیز
از آنحضرت منقولست که علم مقرونست با عمل پس هر که دانست عمل میکند و هر که عمل میکند عالم است و علم آواز میکند عمل را که اگر
اجابت کرد بسوی او آمد علم میماند و اگر عمل نیامد علم میرود و نمیماند و از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود که ای طلب
کننده علم بدرستی که علم را فضایل بسیار است پس سر علم تواضع و فروتنی است و چشم آن بیزاری از حسد و گوش آن فهمیدن

و زبانش

زبانش راست گفتن و حافظهٔ او تفحص کردن و دل او نیکی نیت است و عقل او شناختن اشیا و امور و دست او رحمت بر خلایق است
و پایش بدیدن علما رفتن و همتش سلامتی مردم است از ضرر او و حکمتش ورع و پرهیزکاری است و مستقر و قرارگاهش نجات
است و قاید و کشاننده اش عافیت از بدیهاست و مرکبش وفا بعهود الهی و خلق است و حربه اش نرمی سخن است و شمشیرش راضی
بودن از خلق است و کمانش مدارا کردن با دشمنان است و لشکرش محاورت و مباحثه با علماست و مالش ادبست و ذخیره اش اجتناب
از گناهان است و توشه اش نیکی و ماوی و محل و قرارش مصالحه با خلق است و رهنمایش هدایت است و رفیقش محبت نیکان
و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که هر که محبت دارد که نظر نماید بآزاد شدگان از آتش جهنم پس باید نظر کند
بعلم یاد گیرندگان قسم بآن خداوندی که جان محمد صلی الله علیه و آله در قبضهٔ قدرت اوست که هر متعلمی که از خانهٔ خود بیرون رود که
یاد گرفتن علم دین از اهلش خداوند عالم برای هر قدمی که او بر میدارد عبادت یکساله در نامهٔ عمل وی نویسد و بهر قدم شهری در بهشت
برای او بنا کند و جمیع ملائکه گواهی میدهند بر آزادی او از آتش جهنم و در حدیث دیگر فرمود که یک درهم از علم یاد گرفتن بهتر است
از تصدق کردن طلا بقدر کوه ابی قبیس و در حدیث دیگر فرمود که هر که مرگ دریابد او را در تحصیل علم دین میانه او و میان انبیا در بهشت
یک درجه فرق خواهد بود و در حدیث دیگر فرمود که فضیلت عالم بر عابد هفتاد درجه است که از هر درجه تا درجهٔ دیگر مسافت هفتاد ساله راه باشد
و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که خطاب باصحاب کرده فرمود که طلب کنید علم را از منبعش و فرا گیرید او را از اهلش بدرستی که
یاد گرفتن علم حسنه است و طلب کردنش عبادتست و مذاکره کردنش ثواب تسبیح خداست و عمل کردن بعلم جهاد است و یاد دادنش بجاهلان
صدقه است برای آنکه علم نشانگاه حلال و حرام است و منارهای راه بهشت است و مونس آدمی است در تنهائی و همکلام و همنشین و مصاحب
است در غربت و صاحب است در تنهائی و رهنما است در خوشحالی و بدحالی و سلاح است برای دفع دشمنان و زینت است
در نزد دوستان حق تعالی بلند میکند بسبب علم جمعی را که ایشان را پیشوا میگرداند در خیرات که دیگران پیروی آثار ایشان مینمایند
اقتدا باعمال ایشان میکنند و ملائکه خواهان مجالست ایشان باشند و پرهای خود را برای ایشان میگسترانند و در هنگام نماز استغفار
میکنند برای ایشان هر تری و خشکی حتی ماهیان دریا و درندگان صحرا زیرا که علم زنده کنندهٔ دلهاست از جهل و روشنائی دیده هاست
از ظلمت و قوت بدنهاست از ضعف و ناتوانی بسبب علم میرسد بنده بمنزل نیکوکاران و مذاکره او برابری میکند با ثواب روزه
داران و درس گفتن آن برابری میکند با ثواب نماز گذارندگان بسبب علم اطاعت خدا میکنند و صلهٔ ارحام مینمایند و فرق حلال
و حرام میکنند پس فرمود که علم پیشواست و عمل کردن تابع اوست علم را خداوند عالم الهام میکند بر نیکبختان و محروم میگرداند
از او بدبختان را حاصل بنده که محروم نباشد از بهرهٔ خود در علم پس باید دانست که چون غرض از تحصیل علم رضای الهیست و قرب او
که بر وی مترتب میشود و تحصیل کمالات و سعادات اخروی است پس لابد است طالبان علم را که نفس خود را از صفات ذمیمه و اخلاق

دینیه پاک گردانیده و طریقه اخلاص را مرعی دارند و ریشه حسد و کبر و ریا و عجب و بغض و مردم آزاری را از دل کنده و غرض رسالت و [illegible]
و مکر زند و به دو دل زنگ بلا از بهر خود بیرون کنند تا مستحق سعادت دو جهانی گردند و به منازل عالیه و درجات رفیعه رسند اللهم
اجعل محیانا و مماتنا مع العلم و اهله و احشرنا فی زمرة العالمین بمحمد و آله الطیبین خاتمه بدان ای عزیز که عامه ضلالت
مذهبها و طریقها بسیار است و حلقهای دام مکر و حیل شیطان بی‌شمار است و سببهای تزندق و الحاد و مخالفان همیشه در کار است
طایفه از راه سرگردانی در بیدای ضلالت جمعی از راه حیرانی در وادی جهالت گمراهی عقاید باطل خود را در لباسهای حق بمردم
می‌نمایند که دین مردم را بر ایشان مشتبه گردانند و قلب بی‌غل الحاد و کفر خود را از نقش سکه‌های خوش عبارت حق بنظر کم خردان
و بی‌بصیرتان ظاهر می‌سازند تا ایشان را از دین حق بدر برند پس باید که حذر نماید از ایشان زیرا که ایشان لشکر ابلیس [illegible]
و همیشه اهتمام تمام می‌کنند در پاک کردن ایمان مردم و ایشان را کالای از گمراهی و ضلالی از بهر [illegible] اغوای خلایق کوتاهی نمی‌ورزند
و بالوان حیله‌های گوناگون [illegible] دلها و عقلهای مردم ضعیف العقل [illegible] نور بنای ایشان را بر طرف می‌سازند و چون
شیاطین بر رگ و ریشه هر کس [illegible] میگردند و خلاصی از مکر ایشان نیست مگر بفضل و توفیق الهی و متابعت شریعت
حضرت رسالت پناهی پس از خداوند خود سوال می‌نمایم که ما ضعیفان را توفیق طاعت کرامت فرماید و بر دشمنان دین یاری ظفر
دهد و ما تشنگان را از چشمهٔ آب زندگانی محبت اهل رسالت سیراب گرداند و [illegible] بدکاران را از عفو نماید و [illegible]
ما ناقصان را بجبر مبدل سازد و دیدهٔ ما محبان را بمشاهدهٔ [illegible] مؤمنان حضرت صاحب الزمان
نورانی گرداند و ظلمت ظلم اعادی مخالفان آن دودمان را بطلیعهٔ خورشید جمال آن
حضرت منجلی سازد و ذوالفقار انتقام بر فرق باطل گذارد و الطاف نامتناهی خود را
از ما غایبان دریغ ندارد و تمت الکتاب بعون الملک الوهاب بیوم
سه‌شنبه پانزدهم شهر شوال المعظم از ید اقل العباد حاجی علی خلف مرحوم
میرزا حسن [illegible] باتمام رسید که هر که قرائت این کتاب را کند
این حقیر و فقیر را بدعای خیر یاد نماید غفر الله ذنوبهما
بعد از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله
۱۲۶۰